

بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آنها و پاسخ به آنها

(جلد اول)

نویسنده:

عماد سید شربینی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

تقدیم.....	۱۵
دیباچه.....	۱۷
مقدمه.....	۲۱
طرح تحقیق.....	۳۱
روش مؤلف در این پژوهش:.....	۳۴
در پایان:.....	۳۶
مقدمه.....	۳۹
مبحث اول: توضیحی درباره اصطلاحات.....	۴۱
شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی.....	۴۱
مبحث دوم: تعریف سنت در اصطلاح علمای سنت و حدیث.....	۵۵
مطلب اول: تعریف سنت و حدیث در لغت.....	۵۵
تعریف حدیث در لغت.....	۶۳
مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح.....	۶۸
سنت و رفتار صحابه:.....	۷۰
مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نام‌گذاری و رد آن.....	۸۱
مبحث سوم: حدیث پیامبر ﷺ با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی است...۸۷	۸۷
مبحث چهارم: حدیث پیامبر ﷺ تاریخ اسلام است.....	۹۱

مبحث پنجم: یادگیری حدیث، نیاز اساسی هر طالب علم	۹۳
حدیث و زبان عربی	۹۳
حدیث و تاریخ	۹۵
باب اول: آشنایی با دشمنان سنت نبوی	۹۹
مقدمه: تعریف (اعداء) از لحاظ لغوی و شرعی	۱۰۱
تعریف (اعداء) در لغت	۱۰۱
تعریف (اعداء) از نظر شرع	۱۰۳
فصل اول: دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران قدیمی	۱۰۷
پیشگفتار: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران	۱۰۷
مبحث اول: اهمیت مطالعه فرقه‌ها در تاریخ‌نگاری سنت مطهر	۱۱۳
مبحث دوم: آشنایی با خوارج و دیدگاه آنان درباره سنت مطهر	۱۱۷
تعریف خوارج در لغت و اصطلاح	۱۱۷
منابع عقاید و احکام خوارج	۱۲۳
آنها در ارتباط با کتاب خدا دو موضع دارند:	۱۲۴
عقیده خوارج درباره صحابه و اثر آن بر سنت مطهر	۱۲۸
آیا خوارج در نقل حدیث دروغ می‌گفتند؟	۱۳۰
مبحث سوم: شناخت شیعه و موضع آنان نسبت به سنت نبوی	۱۳۴
مقدمه	۱۳۴
تعریف اصطلاحی شیعه:	۱۳۸
موضع شیعه نسبت به اصحاب و امت اسلامی	۱۳۸
اولاً: موضع شیعه نسبت به اصحاب	۱۳۸
ثانیاً: موضع شیعه نسبت به امت اسلامی	۱۴۲
اثرات دیدگاه شیعه رافضیه درباره اصحاب بر اسلام (قرآن و سنت)	۱۴۴

اولاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره اصحاب بر قرآن کریم	۱۴۴
ثانیاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره صحابه بر سنت نبوی	۱۴۶
روش‌های شیعه در تمسخر و بازی با سنت مطهر	۱۵۱
مبحث چهارم: شناخت معتزله و دیدگاهشان نسبت به سنت پیامبر ﷺ	۱۵۸
مقدمه	۱۵۸
موضع معتزله در قبال سنت مطهر	۱۷۱
موضع معتزله درباره حدیث متواتر	۱۷۲
موضع معتزله نسبت به خبر آحاد	۱۷۷
اختلاف معتزله در تعداد مناسب برای قبول خبر آحاد	۱۷۸
دیدگاه و موضع معتزله نسبت به اصحاب و اثر آن بر سنت نبوی	۱۸۱
مبحث پنجم: از فرقه گرایی تا سنت فراگیر	۱۹۰
فصل دوم: شرق شناسان دشمن سنت نبوی	۱۹۵
مبحث اول: تعریف شرق شناسی در لغت و اصطلاح	۱۹۵
مبحث دوم: روش شرق شناسان در بررسی اسلام	۱۹۸
مبحث سوم: خاورشناسان و موضع آنان در قبال سنت پیامبر (ﷺ)	۲۰۸
مبحث چهارم: موضع ما در قبال جنبش خاورشناسی و خاورشناسان (استشراق و مستشرقین)	۲۱۰
فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر (لائسیسم، بهائیت و قادیانیها)	۲۲۵
مبحث اول: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر و بیان خطرشان	۲۲۵
معرفی کتاب (توثیق الاحادیث) از جاین بول:	۲۳۱
مبحث دوم: موضع هواپرستان و بدعت‌گزاران جدید درباره سنت نبوی	۲۳۳

مطلب اول: لائیسم و موضع آنان درباره سنت نبوی.....	۲۳۳
مطلب دوم: بهائیت و موضع آنان نسبت به سنت نبوی.....	۲۳۴
مطلب سوم: قادیانیها و موضعشان نسبت به سنت نبوی.....	۲۴۰

فصل چهارم: اهداف دشمنان اسلام از تزویر و نیرنگ بازی بر ضد سنت مطهر

.....	۲۴۷
اهداف دشمنان اسلام از تزویر بر ضد سنت مطهر.....	۲۴۷
باب دوم: سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام.....	۲۵۹
مقدمه.....	۲۶۱

فصل اول: شبهاتی پیرامون حجیت سنت پیامبر ﷺ

مبحث اول: شبهاتی که بر آیاتی از قرآن کریم بنا نهاده شده‌اند.....	۲۶۳
مقدمه.....	۲۶۳
مطلب اول: این شبهه که قرآن کریم برای انسان کافی است و نیازی به سنت پیامبر ﷺ نیست.....	۲۶۴
حاشیه.....	۲۸۰
مطلب دوم: شبهه اینکه سنت دلیلی است که خداوند حفظ آن را ضمانت کرده است و رد آن.....	۲۸۴
مبحث دوم: شبهاتی که بر احادیثی از سنت پیامبر ﷺ بنا شده‌اند.....	۳۰۴
مقدمه.....	۳۰۴
مطلب اول: شبهه قرار دادن سنت پیامبر ﷺ بر قرآن کریم و رد آن.....	۳۰۵
مطلب دوم: شبهاتی که سنت پیامبر را بر عقل عرضه می‌کنند و آن را رد می‌کنند.....	۳۳۳
مطلب سوم: در آن شبهه‌های زیر است.....	۳۶۲
شبهه ممانعت از نوشتن سنت.....	۳۶۲
نمایاندن شبهه و پیروانش.....	۳۶۲

الف: نمونه‌هایی از احادیث و آثار وارده در منع نوشتن سنت پیامبر ﷺ.....	۳۶۹
اول: احادیثی که منسوب به پیامبر هستند.....	۳۶۹
دوم: آثار موقوف و مقطوع.....	۳۷۱
علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنان و رد گمان آن‌ها.....	۴۰۹
نمایش شبهه منع از نوشتن سنت نزد دشمنان آن و رد آن.....	۴۰۹
صحابه و ممانعت از زیاد شدن بحث حدیث.....	۴۴۲
دوم: شک و شبهه در مورد تأخیر در سنت نبوی و پاسخ به آن.....	۴۷۱
بررسی این شک و شبهه و طرفداران آن.....	۴۷۱
جواب شبهه تأخیر در تدوین سنت نبوی.....	۴۷۶
معنای لغوی کتابت، تدوین و تصنیف.....	۴۷۷
نقد روش ساخت.....	۴۸۹
جواب ادعای بعضی از رافضه که می‌گفتند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمر <small>رضی الله عنهما</small>	
سنت پیامبر ﷺ را از بین بردند.....	۵۰۴
سوم: شک در معنای روایت و پاسخ به آن.....	۵۰۹
مسلک یا مذهب اوّل.....	۵۱۱
مذهب یا مسلک دوم.....	۵۱۲
استدلال به سنت و استشهاد به آن در قواعد نحوی و زبانی (لغوی):.....	۵۲۵
چهارم: این شبهه که جعل و کثرت جاعلان در حدیث است که اعتماد به سنت نبوی را ضعیف کرده است.....	۵۳۷
بررسی این شک و پیروان آن.....	۵۳۷
جواب این شبهه که جعل و کثرت جاعلان حدیث، اعتماد به سنت نبوی را کم کرده است.....	۵۴۲
مقدمه.....	۵۴۲
تعریف حدیث جعلی از لحاظ لغوی و اصطلاحی.....	۵۴۴
موضوع (جعلی) در اصطلاح محدثین:.....	۵۴۴

۵۴۵ دلیل نامگذاری حدیث موضوع
۵۴۵ حدیث موضوع (جعلی)
۵۴۶ آغاز وضع (جعل) در حدیث و دوری صحابه <small>رضی الله عنه</small> از آن
۵۵۱ نمونه‌هایی از شجاعت صحابه در حفظ شریعت
۵۶۲ تلاش پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها در مقاومت و پایداری از حرکت جعل در سنت نبوی
۵۷۹ این شبهه که می‌گویند پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند
۵۷۹ بررسی این شبهه و پیروان آن
۵۷۹ احادیثی که بر آن دلالت می‌کنند
۵۹۱ اینک نمونه‌هایی از پرهیز آن‌ها در حکم بر رجال حدیث (اهل سنت)
۵۹۶ ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا
۵۹۹ چگونگی دیانت ملوک و امرای اموی و عباسی
۶۱۲ مبحث سوّم: دلایل حجیت سنت مطهر نبوی
۶۱۲ مطلب اوّل: عصمت
۶۱۳ عصمت
۶۱۳ معنای لغوی عصمت
۶۱۴ معنای اصطلاحی عصمت
۶۱۴ دلالت عصمت بر مستدل بودن قرآن و سنت
۶۱۹ سنت نبوی و وحی از طرف خداوند بلند مرتبه
۶۲۵ اجتهاد رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> و شک انداختن بعضی از مدعیان دروغین علم در سنت نبوی
۶۳۱ همه اجتهادات نبی <small>صلی الله علیه و آله</small> در شریعت اسلامی وحی و از جانب خدا می‌باشد
۶۴۱ نقض دلیل تقسیم سنت نبوی به سنت تشریعی و غیر تشریعی
۶۴۴ احتمال ورود معاملات در این حدیث بعید است
۶۴۸ مطلب دوّم: قرآن کریم یکی دیگر از دلایل حجیت سنت مطهر است

مطلب سوّم: از دلایل حجیت سنت نبوی، خود سنت نبوی می‌باشد.....	۶۵۹
مطلب چهارم: از جمله دلایل حجیت سنت نبوی، اجماع است.....	۶۶۲
دشمنان اسلام و طعنه آن‌ها به حجیت اجماع که دلالت بر حجیت سنت دارد و پاسخ این افترا.....	۶۶۵
دلیل حجیت اجماع.....	۶۶۵
مطلب پنجم: عقل و نظر از دلایل حجیت سنت مطهر هستند.....	۶۶۸
آیا استناد به قرآن بدون توجه به سنت، به تنهایی کافی است؟.....	۶۷۰
از جمله دیگر ادعاها.....	۶۷۸
سخن اخیر در جایگزینی سنت نزد دشمنان سنت.....	۶۸۷
سخن اخیر از انکارکنندگان سنت نبوی که مأموریت رسول الله ﷺ را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند.....	۶۹۳
تفاوت فهم انسان‌ها.....	۶۹۵
رابطه قرآن کریم با سنت.....	۶۹۶
اولاً: تأکید سنت بر قرآن کریم.....	۶۹۷
ثانیاً: بیان سنت همانگونه که در قرآن کریم آمده است و این بیان انواع مختلفی دارد.....	۶۹۹
انواع تبیین سنت برای قرآن کریم که سلف صالح آن را نسخ می‌نامیدند.....	۷۰۵
انکار نسخ نزد دشمنان اسلام به این دلیل که سنت را شرح می‌دهد درحالی که آن‌ها آن را رد می‌کنند.....	۷۰۷
اهمیت علم ناسخ و منسوخ در شریعت اسلامی.....	۷۱۰
بیان منزلت سنت نبوی در قرآن کریم.....	۷۱۲
اختلاف در مسأله، لفظی است.....	۷۱۵
استقلال سنت در تشریع احکام.....	۷۱۷
اختلاف یک گروه لفظی و اختلاف گروه دیگر حقیقی است.....	۷۱۹
امام شاطبی و سؤ فهم علمای مسلمان نسبت به او و کسانی که مخفیانه از دشمنان سنت تبعیت می‌کنند تا در حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام شک بیاندازند.....	۷۲۰

- داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ایمانشان را به سنت قولی مخفی کردند و بیان مقصود و هدفشان از آن..... ۷۳۱
- نمونه‌هایی از احادیثی که سنت نبوی در تشریع آن‌ها مستقل بود..... ۷۳۲
- امام شاطبی در مورد این احکام که سنت در تأسیس آن‌ها مستقل است، چه گفته است؟..... ۷۳۴
- ضرر و زیان انکار سنت نبوی..... ۷۴۱
- حکم منکر سنت نبوی..... ۷۴۳

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: 65].

«اما، نه! .. به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند».

قال رسول الله ﷺ: «يوشك الرجل متكئا على أريكته يحدث بحديث من حديثي فيقول بيننا وبينكم كتاب الله، فما وجدنا فيه من حلال استحللناه وما وجدنا فيه من حرام حرمناه، الا وان ما حرم رسول الله مثل ما حرم الله» - نكا - ص ۳۲۸.

(ممکن است شخصی بر جایگاه خود بنشیند و از احادیث من سخن بگوید سپس چنین حکم کرده و بگوید میان ما و شما کتاب خدا هست، هر حلالی را که در آن بیابیم حلال می دانیم و هر حرامی را که در آن پیدا کنیم حرام می شماریم. .. اما آگاه باشید که هر چیزی که رسول خدا حرام کرده است هم درست مانند چیزهایی است که خداوند حرام فرموده است و در حکم فرقی با آنها ندارد.

اصل این کتاب پایان‌نامه کارشناسی ارشد است که مؤلف، آن را به گروه حدیث نبوی دانشکده اصول دین قاهره دانشگاه ازهر شریف ارائه کرده است.

و در مورخه ۱۴۱۹/۱۲/۲۹ هـ ۱۹۹۹/۴/۱۵ م. مورد دفاع قرار گرفته و با رتبه ممتاز پذیرفته شده است.

و هیئت داوری متشکل از این افراد بود:

۱- جناب استاد دکتر اسماعیل عبدالخالق دفتار استاد حدیث و علوم حدیث دانشگاه اصول دین قاهره (استاد راهنما)

۲- استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر استاد حدیث و علوم حدیث دانشگاه اصول دین قاهره (استاد داور)

۳- استاد دکتر محروس حسین عبدالجواد استاد حدیث و علوم حدیث دانشکده مطالعات اسلامی نین (استاد داور)

تقدیم

- به پدر و مادرم: که مرا بر سفره قرآن پرورش دادند و به راه‌های خیرم راهنمایی کردند و مرا به دانشگاه الازهر و دانش راهنمایی و تربیت کردند و آموختند و بردباری کردند و برای رضای خدای کردند.. همان کسانی که به سوی پژوهش و جستجو تشویق کردند و در این راه هر سختی کوچک و بزرگی را به جان خریدند. از خداوند متعال می‌خواهم که به آن دو برکت بدهد و توفیق نیکی به ایشان را نیز به من ببخشد، عمرشان را دراز و عاقبتشان را خیر گرداند. و همه آن تلاش‌ها را در ترازوی حسناتشان در روز قیامت قرار دهد.
- به شیوخ و استادانم در دانشکده‌ی اصول دین قاهره، بویژه به اساتید بزرگوار و فاضلم دکتر شیخ اسماعیل عبدالخالق دفتار، و دکتر شیخ عبدالمهدی عبدالقادر، و دکتر شیخ طه دسوقی حبیش. از خداوند متعال مسألت دارم که به همه شیوخ و استادانم خیر دهد و ایشان را مایه خیر و برکت اسلام و مسلمانان گرداند.
- به همسرم: ام صلاح الدین که برای یاری من از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و شب و روز تلاش کرد تا این کتاب به مرحله چاپ برسد خداوند متعال به ایشان نیز خیر دهد و به پسر صلاح الدین نیز همینطور.
- به برادرانم: که اسباب و امکانات راحتی را برای اینکه با فراغ بال تحصیل نمایم فراهم کردند خداوند متعال به آنان نیز خیر دهد.
- به هر کس که نصیحت خالصانه‌ای به بنده کرده و برای چاپ این کتاب مرا یاری نموده است.
- نخستین پژوهشم را که این کتاب است به همه این عزیزان تقدیم می‌کنم.

دیباچه

به نام خداوند بخشنده مهربان، و حمد و سپاس برای پروردگار جهانیان، و درود و سلام بر سرورمان محمد ﷺ و خانواده و اصحاب و پیروانش، و پیروان نیکوکار آنان تا قیام قیامت باد.

و بعد

راستی که قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ اساس اسلام و سرچشمه آن هستند، و حقیقتاً که امت اسلامی اقبال و توجه بی نظیری به قرآن و سنت داشته است، و از هر جهت در خدمت آن‌ها بوده است، و از هر زاویه ای سعی و تلاش داشته‌اند تا به آن‌ها نزدیک شوند به طوری که همواره از باب توجه و عنایت به قرآن و سنت شبهه‌های دشمنان اسلام را از آن دو دور کرده‌اند، چون دشمنان اسلام از هر سو با اسلام می‌جنگند، که در این میان بیشترین آسیب به قرآن و سنت رسیده است، چون سعی دشمنان ایجاد شبهه، و انتقاد از قرآن و سنت است، و سهم سنت از بهتان دشمنان بسیار زیاد بوده است، چون آنان در طول تاریخ مشغول دروغ بستن و جعل اباطیل بر سنت پیامبر ﷺ بوده‌اند، البته از آن سو علمای اسلام نیز در کمین دشمنان بوده‌اند، و افتراء آنان را نابود و دروغ‌هایشان را برملا کرده‌اند.

در روزگار ما دشمن بکلی خروشیده، و همه پیروان و دوستان خود را برای ایجاد شبهه‌هایی که در حقیقت بهتان و دروغی بیش نیستند به حرکت در آورده است، آنان همان دروغ‌های گذشتگان خود را آورده و تاکتیک‌های خود را براساس آن‌ها پایه‌ریزی کرده‌اند، آن‌ها نص را تحریف می‌کنند تا معنی دیگری ببخشند، و یا نص را بی‌سرو ته می‌کنند تا معنی اصلی از آن فهم نشود، و هر گاه به حدیث صحیحی برخورد کرده‌اند که

موافق هوای آن‌ها نبوده، ادعا کرده‌اند که این حدیث با عقل موافق نیست، و منظورشان عقل خودشان است که با حقیقت اسلام مخالفت و دشمنی دارد.

از سوی دیگر هر گاه حدیثی ضعیف یا جعلی یافته‌اند که با هدف آنان موافق است ادعای ثبوت و صحت آن را کرده‌اند. و به راستی که گروهی از کافران و پیروانشان پیوسته بهتان و باطل بر علیه سنت پیامبر درست می‌کنند، و گمان می‌برند که با این کارشان سنت را از زندگی مسلمانان دور می‌کنند، آن کافران و کافرکیشان فراموش کرده‌اند که اسلام براساس قرآن و سنت تحت حفاظت خداوند قرار دارد، و همیشه علمائی را آماده می‌سازد که از آن دفاع کنند، و حق و صواب را روشن نمایند، و باطل را هر چند زیاد و فراوان باشد، نابود کنند.

سپاس خدای تبارک و تعالی را که در زمان ما علمای برجسته‌ای را آماده کرده است که از سنت پیامبر ﷺ دفاع نمایند و حق را روشن و باطل را پوچ و بی‌اثر کنند، سخن گفته‌اند و نوشته‌اند، و سخنرانی و خطبه خوانده‌اند، و بر این روش ماندگار می‌مانند تا اینکه زمین و آنچه در زمین است به سوی خود برگرداند. یکی از این مدافعان سنت پیامبر ﷺ برادر محقق عماد شربینی است، که در کتابش به نام «سنت پیامبر در تألیفات دشمنان اسلام» سخنان دشمنان سنت پیامبر ﷺ را به نمایش گذاشته است، هر گفته‌ای را به صاحبش نسبت داده است، و منبع هر سخن را مشخص کرده است. وی هر گفته‌ای را چنان بررسی کرده است که دروغ و بهتان بودن آن برای همگان روشن گردد. به راستی خداوند توفیقش دهد که شبهه‌های دشمنان را خوب بررسی کرده و با دلیل قاطع و جواب روشن آن‌ها را رد کرده است، از آنجا که او یکی از علمای حدیث شریف پیامبر ﷺ است، خداوند متعال به ایشان توفیق داده است که احادیث را از کتاب‌های سنت مطهر روایت کند، و هر حدیث را به منبع اصلی آن نسبت دهد، و اثبات و صحت آن را بیان کند. ایشان آگاهی کاملی به لغت و ذوقی بلند در ادبیات دارد به طوری که به لطف توجهات خداوند توانسته در موضوعی که بررسی کرده است حق مطلب را ادا نماید.

همچنین برادر عماد در دنبال کردن آنچه دشمنان اسلام در مورد سنت پیامبر گفته‌اند، بسیار بردبار بوده است و در نقل بهتان آن‌ها دانش کاملی داشته است، که خداوند این توانایی را به او داده است که تاریخ شبهه‌ها را بیان کند و سپس آن را رد و تکذیب نماید. از خداوند متعال مسألت دارم که این کار نیک برادر عماد را قبول نماید، و نفع و فائده آن را به اسلام و مسلمانان ببخشد.

پروردگار جهانیان را سپاسگزارم

۱۴۲۲/۵/۱۷ هـ

۲۰۰۱/۸/۷ م

استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر عبدالهادی

استاد حدیث دانشگاه ازهر

مقدمه

سپاس خداوند جهانیان راست که برنامه محکم و دقیقی برای ما قرار داده است و ما را به راه راست راهنمایی فرموده است، و ما را در نعمت‌های نهان و آشکار خود غرق کرده است، و مهربان و آگاه است، سپاس پروردگار جهانیان، آنکه مرا راهنمایی و آموزش داد، و بر من منت نهاد و لطف فرمود تا در خدمت سنت و قانون سرور قانون‌گذاران باشم، آنکه کتاب خدا را تفسیر و توضیح داده، و برای مردم وحی را با وحی، و نور را با نور روشن فرموده‌اند و با این دو یعنی قرآن و سنت برنامه استوار دین و راه راست الهی کامل گردیده است.

خداوندا! همه‌ی ستایش‌ها سزاوار توست، و صاحب همه چیز تویی، و همه‌ی خوبیها از آن توست، و بازگشت همه چیز به سوی توست، تویی پروردگار پاک و بی‌آلایش جهانیان، و ما توانایی ثنای تو را آنچنانکه تو خودت را ستوده‌ای نداریم

شهادت و گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیست، یگانه و بی‌شریک است. و شهادت و گواهی می‌دهم که سرور ما محمد بنده و فرستاده اوست، که خداوند او را رحمتی بر بندگانش قرار داده است تا امانت‌دار وحی او، و روشن‌گر کتابش، و حلقه پایانی سلسله پیامبران و رسولان باشد، تا به وسیله او تا روز قیامت حجت بر این امت تمام شده باشد.

خداوندا! رحمت و درود و برکت خود را بر او، بر خاندانش، و بر اصحاب و پیروان بزرگوار و وفادارش، و بر پیشوایان دینی، و نخبگان دیگر این امت بفرست آمین.

باری، همانا خداوند متعال سرورمان حضرت محمد ﷺ را دیر زمانی پس از پیامبران دیگر فرستاد، تا هدایتگری برای همه انسان‌ها باشد، و به وسیله و راهنمایی او مردم از تاریکی به روشنایی درآیند، و دو وحی با شکوه و عظمت بر او فرستاد:

یکی: کتاب خداوند متعال که خودش چنین او را توصیف می‌کند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: 41-42].

«قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است، و هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد، چرا که قرآن فرو فرستاده یزدان با حکمت و ستوده است.»
و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَنُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾﴾ [الشوری: 52].

«همانگونه که به پیغمبران وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم، تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم و تو قطعاً به راست رهنمود می‌سازی.»

دیگری: سنت نورانی نبوی، سنتی که روشن‌گر کتاب خداست و این وظیفه تبیین و توضیح را خداوند بزرگوار به عهده پیامبرش گذاشته است، خدای متعال می‌فرماید:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده است تا اینکه آنان بیندیشند.»

و خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [النحل: 64].

«ما کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که در آن اختلاف دارند، و هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.»

و پروردگار متعال این روشن‌گری لطفی نازل شده از طرف خویش بر پیامبر دانسته و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۖ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۖ ﴿١٩﴾﴾ [القیامة: 18-19].

«پس هر گاه ما قرآن را خواندیم، تو خواندن آن را پیگیری و پیروی کن گذشته از این‌ها بیان و توضیح آن بر ماست».

در تعریف پروردگار متعال این روشن‌گری نبوی وحیی است که از طرف او وحی شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ ﴿٤﴾﴾ [النجم: 3-4].

«او از روی هوی سخن نمی‌گوید آن جز وحی و پیامی نیست که از جانب خدا به وی وحی می‌شود».

با این توضیحات، درمی‌یابیم که پیوند قرآن کریم با سنت مطهر، پیوندی ناگسستنی است و هیچ کدام از این دو از دیگری جداشدنی نیست چون سنت مطهر مانند روح برای بدن، یا نور برای چشم است، بلکه احتیاج و وابستگی قرآن و سنت به یکدیگر بیشتر از علاقه و احتیاج بدن به روح یا چشم به نور است.

قرآن و سنت با هم جامعه اسلامی را بنا نهاده‌اند، و دولت اسلامی را تأسیس کرده‌اند و تمدن اسلامی برنامه خود را از این دو منبع برگرفته است.

امت اسلامی تا رحلت پیامبر ﷺ و پایان عصر صحابه امتی بودند تسلیم و مطیع یک برنامه واحد که برگرفته از نص و وحی قرآن و سنت بود و هیچ چیزی را بدون آن دو نمی‌پذیرفتند آنان با هیچ نصی مخالفت نداشته و آن را تحریف نکرده‌اند و سخن هیچ شخصی را در صورتیکه با کتاب خدای متعال یا سنت مطهر پیامبر ﷺ مخالفت می‌داشت، هرگز نپذیرفته‌اند.

اصحاب گرامی و تابعین و پیروان نیک آنان همواره بر این راه روشن حرکت کرده‌اند تا اینکه به تدریج گفته‌های شاذ و نادر و گرایش‌های انحرافی در عرصه‌ی جهان اسلام

ظاهر شدند، و سخن از قدر، و وعد و وعید، و طعن و عیب‌جویی از اصحاب به میان آمد، و سخن و کلام در مورد صفات خداوند و غیره به میان کشیده شد. گروهی از مردم آن اقوال ناروا را اساس کار خود قرار دادند، و یا از آن‌ها طرفداری و پشتیبانی کردند، که نتیجه‌اش تشکیل فرقه‌ها و نحله‌های مختلف، و شعله‌ور شدن آتش اختلاف در میان امت شد، جدل و کشمکش شدت یافت، و تفرق و پراکندگی آغاز گردید. هر گروهی هم برای تأیید و اثبات افکار و اندیشه‌های خود به قرآن پناه می‌آورد، اما قرآن آنان را از یافتن چیزی که باطل آن‌ها را تأیید کند ناامید می‌کرد. به ناچار درصدد تأویل قرآن برآمدند. آنان سپس روی به سنت آوردند تا آنچه آرزو داشتند در لابلای آن بیابند، و چون باز هم موفق نشدند، از آنجا بود که احادیثی جعلی پدید آمد به برخی احادیث طعنه زده شد، و احادیث بسیاری تحریف گردید، چیزی نیابید که عقل بشری بر سنت جرأت و جسارت یافت، و با رد و تکذیب و تحریف و تبدیل به مقابله با آن پرداخت.

مسائلی همچون نظر و ایده خاص این فرقه‌ها درباره اصحاب و طرز نگریشان به حدیث و محدثین، و متهم کردن آنان به دروغ‌گویی و ذکر روایت‌های ضد و نقیض و بدگویی کردن از اصحاب و محدثین و زیاده‌روی و مبالغه در تحقیر و کم جلوه دادن آن‌ها، بیشترین تأثیر را در ایجاد شبهه و شایعات پیرامون سنت پیامبر ﷺ داشته است. همین فرقه‌ها و در رأس آنان معتزله راه شبهه افکنی را هموار کرده و هر دو لنگه در را گشودند، و بسیاری از دشمنان این دین از یهودیان و مسیحیان و غیره از همانجا نفوذ کردند. و آنگاه در قرن دوم هجری طوفان‌های هولناکی برای براندازی سنت، و دور کردن مسلمانان از سنت، و مشکوک کردن آنان به راه‌های نقل و روایت حدیث شروع به وزیدن کرد، و همچنین در همین قرن دوم هجری فعالان اسلامی زیادی آشکارا شروع به پیمودن راه سنت پیامبر و رعایت دقیق آن و نیز مستندسازی آن کردند... خداوند امامان بزرگی را در این قرن مهیا کرد، تا پیش این طوفان‌ها را بگیرند و حيله بدخواهان را به

خودشان برگردانند، تا تیرهای این یاوه‌گویان به سینه خودشان بازگردانده شود به طوری که ذکر آنان در تألیفات دینی همیشه خشم و نفرت مسلمانان را علیه این ستمکاران بر می‌انگیخت و این به خاطر گناه و بهتانی بود که آنان نسبت به پیامبران و سنت مطهر وی مرتکب شده بودند.

و چنانکه در ضرب المثل گفته‌اند: امشب چقدر شبیه شب گذشته است! در عصر ما هم علفهای هرزی روییده‌اند که با هجومی وحشیانه و فراگیر، گمان و تردید در سنت ایجاد می‌کنند، که قبلاً سابقه نداشت، هجومی که همه نیروهای شر و ستم از کمونیست‌های بی‌دین، و صلیبی‌ها، و صهیونیست‌ها و مناجیان ضد دین لائیک، و بهایی، و قادیانی و همه آن‌هایی که در اردوگاه ضد اسلامی گرد هم آمده‌اند در آن شرکت دارند. این علف‌های هرز گمان برده‌اند که سنت نبوی تحریف و تبدیل شده و پایه‌های اصلی آن از اساس سست و ظاهری صرف بوده است و گویا کسی توجهی به محکم سازی و تثبیت آن پایه‌ها نداشته است.

بسا جای تأسف دارد که در میان فرزندان امت اسلامی کسانی پیدا می‌شوند که با صراحت کلام می‌گویند که سنت حجت نیست، و فقط قرآن حجت و سند است و بس. در لاهور پاکستان تعدادی از آنان را دیده‌ام که خود را جماعه القرآن نام نهاده‌اند، ولی از بدترین دشمنان قرآن هستند، چون در تفسیر قرآن جرأت زیادی یافته‌اند در حالی که از زبان عربی هیچ نمی‌دانند، و فقط به ترجمه‌هایی غلط آگین اعتماد می‌کند، و گمان می‌کنند که فقط محتویات آن‌ها معتبر و حجت است و احتیاجی به مراجعه سنت رسول خدا ﷺ نیست.

و این گروه اگر راه را هموار ببینند سرنوشت قرآن هم مانند سرنوشت کتاب‌های آسمانی قبل از قرآن خواهد شد. آنگاه که به سبب ترجمه‌ها تغییر و تبدیل در آن‌ها رخ داد، و اصل کتاب‌ها فراموش گردید.

به راستی شبیه این فرقه‌ها در مصر هم پیدا شدند، و بعضی از آنان کرسی‌های مراکز دانشگاهی را اشغال نموده و خود را در پشت بعضی عنوان‌ها چون مشاور، و دکتر، و یا اندیشمند اسلامی و... پنهان کردند. من با بعضی از آنها صحبت کرده‌ام، تا از چگونگی شیوه نیرنگ آنها در برخورد با سنت پیامبر ﷺ با خبر شوم و دیدم که چگونه با هم هماهنگ هستند و نقشه می‌کشند، و دیدم که چگونه آشکارا از دشمنان اسلام یاری می‌جویند، و شب و روز در فکر حيله و دسیسه علیه ما و امت اسلامی هستند، و برای حمله همه جانبه بر ضد سنت مطهر با هم یکی شده‌اند.

واضح و روشن است که کنفرانس‌های ضد اسلامی در هر زمانی رنگ جدیدی به خود می‌گیرند. آنگاه که مسلمانان نیرومند هستند مشغول تحریف و تشویش اندیشه و سرشت و اجتماع جامعه اسلامی می‌شوند، و آنگاه که مسلمانان ضعیف می‌شوند راه جنگ و قشون‌کشی را در پیش می‌گیرند و خواهان نابودی و انهدام مسلمانان هستند، و هر گاه جنگ راه به جایی نبرد به حقه‌های فکری روی می‌آورند، و عقل غافلان و فریب خوردگان را به طرف خودشان می‌کشانند، تا جایی که به تدریج در داخل دایره و محدوده اسلام جوانانی پیدا می‌شوند که از عقیده پاک و روشن اسلام منحرف شده و به عقیده و افکاری کشیده شده‌اند که با اصول اساسی اسلام مخالفت دارد، پس هدف‌های اساسی دشمنان که سالهاست در پی آن هستند تحقق می‌یابد بدون آنکه دشمنان هیچ پیوند و ارتباط مستقیمی به این ویرانگری و انهدام داشته باشند.

چیزی که در اینجا لازم است تصریح نمایم، این است که دردها و درمان‌های این امت اسلامی به اندازه‌ای که از داخل بروز می‌یابد، از خارج وارد نمی‌شود و از خود مسلمانان قبل از دیگران ناشی می‌شود.

دروود خدا بر آن کس که گفته است: من تهدیدی را بر مسلمانان نمی‌بینم جز از طرف خودشان، و از بیگانگان نمی‌ترسم آنچنانکه از مسلمانان می‌ترسم، و سخنش دقیقاً واقعیت را بیان کرده است.^۱

در زمان ما شدیدترین خطر این حملات سهمگین از طرف کسانی صورت می‌گیرد که خود را منتسب به اسلام می‌دانند، از هموطنان خودمان هستند و با زبان خودمان حرف می‌زنند، و این چیزی بود که مرا وا داشت که چنین عنوانی را برای این کتاب انتخاب کنم «سنت نبوی، در تألیفات دشمنان اسلام» به زبان عربی.

به طور کلی مؤلف از نوشتن این کتاب چند هدف داشته است که از این قرار است:

اولاً: طوفان‌هایی که پی در پی از تمام نقاط جهان علیه سنت پیامبر ﷺ می‌وزد، هدفش نابود کردن تأثیر سنت و ریشه‌کنی آن است، تا مسلمانان از صورت عملی و حقیقی زندگانی پیامبر ﷺ محروم شوند، و با این کار اسلام بزرگترین پایگاه قدرت خود را از دست خواهد داد. من هم دوست داشتم که در مقابله با این طوفان‌ها و در عقب راندنشان با کسانی که زحمتهای بسیاری برای دفاع از سنت مطهر کشیده و مانع نابودی و تخریب آن شده‌اند شریک و سهیم باشم و از جانب خدا پاداشی دریافت نمایم.

دوم: اعلام اینکه سنت یک اصل و حجتی است که در میان مسلمانان هیچ اختلافی بر سر آن نیست و حقیقتاً ضرورتی دینی است، و هر کس که حجیت آن را با شروط شناخته شده آن انکار نماید به حقیقت مرتکب کفر شده و در نتیجه از دایره اسلام خارج گردیده است.

۱- لماذا تأخر المسلمون و تقدم غيرهم؟ از شکیب ارسلان، ص ۱۲.

سوم: به امید اینکه این پژوهش برای آن دسته از فرزندان اسلام که از شبهه‌های دشمنان آن تأثیر پذیرفته‌اند هادی و راهنما باشد چرا که بر هر فرد حق شناسی واجب است که دست این افراد را گرفته و به ساحل نجاتشان رهنمون کند.

چهارم: میل و آرزوی شریک شدن در برداشتن نقاب از تاکتیک‌ها و حقیقت دشمنان اسلام از هوا پرستان و بدعت‌گزاران قدیمی مثل خوارج، شیعه و معتزله گرفته تا خاورشناسان زمان حاضر که احیاگر افکار آن‌هایی هستند که نام بردیم و پیروانشان از دعوتگران لائیک و بی‌دینی، و بهایی‌ها و قادیانی و غیره هستند. چون تا کسی جاهلیت را نشناسد اسلام را هم نمی‌تواند بشناسد، و کسی که باطل و گناه برایش واضح و روشن نباشد حق و درستی را هم تشخیص نمی‌دهد. همچنین کسی که دشمنان اسلام و نیروهای آنان را نشناسد و اطلاعی از طرح و نقشه‌های آنان نداشته باشد، نمی‌تواند از اسلام دفاع کند و کسی که میدان جنگ را نشناسد، توانایی جنگیدن ندارد و این جنگی است که ارزش و موقعیت آن از جنگ‌هایی که تاکنون مسلمانان انجام داده‌اند و هم‌اکنون در بعضی جاها ادامه دارد کمتر نیست.

اتفاقاً نبرد امروز توجه بیشتر می‌خواهد، چون در جنگ‌های گذشته هدف خاک و وطن بود، اما این جنگ‌های کنونی به راستی قلب و اندیشه و احساس را هدف قرار داده‌اند و این به خدا سوگند که نزد خداوند مهمتر است، و نزد ما هم از خاک و وطن بیشتر اهمیت دارد؟ و نباید اصلاً شک و تردیدی داشته باشیم که این شبکه دام‌های شر و حيله خود را در ایجاد شبهه‌های بی‌اساس، و طعنه‌های پوچی گسترده است که هیچ دلیل مستندی ندارند و بر هیچ برهانی استوار نیستند، بلکه تنها گفته و بهتان کسانی است که در بی‌پروایی و گمراهی خود بی‌خبر مانده‌اند، تا در حجیت و اصالت سنت ایجاد تردید کنند، و از تمسک به آن و هدایت جستن به آن ایجاد نفرت کنند، تا در وهله اول به راحتی به عمر سنت خاتمه دهند، و سپس در مرحله بعدی فراغتی یابند تا خود قرآن را

از میان بردارند، و به این ترتیب به اهداف شوم و بلند مدت خود جامه تحقق ببوشانند. خداوند متعال از پیش خواسته شوم آن‌ها به ما اطلاع داده و فرموده است:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا﴾ [البقرة: 217].

«و کافران پیوسته با شما مسلمانان نبرد می‌کنند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین برگردانند».

و لکن هر چند تلاش کنند امکان رسیدن به خواسته دیرینه و هدف نهائیشان را ندارند، بلکه پیوسته و بی‌هدف در دهلیزهای تاریک و تودرتویی گام می‌نهند که خروج از آن‌ها بسیار سخت است، و در آخر هم از نفرت و اندوه و کینه هلاک می‌شوند؛ چون خداوند خودش عهده‌دار حفظ دینش از هر گزندى است، و دینداران را از شر بدخواهان نگره می‌دارد، چنانکه فرموده خداوند متعال می‌خواهد:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: 32-33].

«کافران می‌خواهند که نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند هر چند کفاران دوست نداشته باشند، خدا است که پیغمبر خود (محمد ﷺ) را همراه با هدایت و دین راستین روانه کرد تا این آیین را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند هر چند که مشرکان نپسندند».

قصه گروه‌های ستمکار و اوباش - در قدیم و جدید - و تلاش آنان برای سوءاستفاده از سنت مطهر به کار کسی شبیه است، که اعشی بن قیس حکایت می‌کند:

«كُنَاطِحَ صَخْرَةٍ يَوْمًا لِيُوهِنُهَا فَلَمْ يَضُرَّهَا وَأَوْهَىٰ قِرْنَهُ الْوَعِلُ»

«به مانند بزکوهی‌ای ماند که روزی صخره‌ای را به شاخش می‌زد تا آن را خرد کند، ولی در نهایت شاخ خودش را شکست اما به صخره آسیبی نرساند».

آنها با دروغگوئی سرکششان در واقع تنها به خود و آیینشان ستم ورزیده‌اند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: 227].

«به زودی کسانی که ستم ورزیده‌اند خواهند دید که به چه عاقبتی دچار می‌شوند.»

طرح تحقیق

انجام این پژوهش با توجه به کثرت و پراکندگی و شاخه شاخه بودن موضوع آن و شبهه‌های زیاد و درآمیختگی موضوعات آن، خواهان منابع گوناگون بود، که مرا بر آن داشت مطالعه کتاب‌های مختلفی را در انواع علوم داشته باشم، و نکات علمی را از هر جایی که ممکن باشد جمع‌آوری کنم فرقی نداشت در این مورد مراجعه به کتاب‌هایی باشد که در آن‌ها به سنت مطهر پیامبر ﷺ حمله شده است، یا کتاب‌هایی که در دفاع از آن باشد، چیزی که تلاش بسیاری را خواست و وقت زیادی را از مولف گرفت و با وجود این خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که مرا در این کار یاری فرمود. مطالب کتاب تقسیم شده است به پیشگفتار، مقدمه، سه باب و خاتمه:

پیشگفتار شامل: علت انتخاب موضوع، بیان اهمیت و روش تحقیق و بررسی آن است.

مقدمه نیز شامل پنج مبحث است:

مبحث اول: سخنی در بیان اصطلاحات، و شناخت تفاوت‌ها بین معانی لغوی و معانی اصطلاحی.

مبحث دوم: تعریف سنت در اصطلاح دانشمندان که خود شامل سه مطلب است.

مطلب اول: تعریف «سنت» و «حدیث» در لغت.

مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح.

مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نامگذاری و رد آن.

مبحث سوم: حدیث پیامبر ﷺ با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی.

مبحث چهارم: حدیث پیامبر ﷺ تاریخ اسلام است.

مبحث پنجم: یادگیری حدیث نیاز اساسی هر طالب علم است.

ابواب کتاب هم از این قرارند:

باب اول: تعریف دشمنان سنت پیامبر، که شامل مقدمه و چهار فصل است.

مقدمه: حاوی تعریف دشمنان از نظر لغت و شرع است.

فصل اول: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران قدیمی چون (خوارج، شیعه و معتزله).

فصل دوم: شرق شناسان؛ دشمن سنت نبوی

فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران جدید مانند (لائسم، بهائیت و قادیانی‌ها).

فصل چهارم: هدف‌های دشمنان اسلام در گذشته و حال از کینه‌ورزی نسبت به سنت مطهر پیامبر ﷺ.

باب دوم: ابزار دشمنان اسلام در گذشته و حال از ساختن حيله و نیرنگ بر ضد سنت مطهر نبوی. که شامل شش فصل است:

فصل اول: شبهه‌هایی پیرامون حجیت سنت نبوی.^۱

فصل دوم: دستاویزهای دشمنان در ایجاد شک و تردید در حجیت خبر آحاد.

فصل سوم: دستاویزهای آنان در طعنه زدن به راویان سنت مطهر.

فصل چهارم: دستاویزهای آنان در طعنه زدن به علوم حدیث و اسناد احادیث.

فصل پنجم: دستاویزهای آنان در طعنه و تردید در منابع و کتب سنت مطهر.

فصل ششم: دستاویزهای آنان در ایجاد اعتماد به منابع و مراجع غیر معتبر در تاریخ نگاری سنت و راویان آن.

باب سوم: نمونه‌هایی از حدیث‌های صحیح که مورد شبهه واقع شده‌اند و جواب آن‌ها که آن هم خود شامل مقدمه و ده فصل می‌باشد:

۱- حجیت در متن عربی و ترجمه این کتاب پیوسته به معنای حجت بودن، سندیت و از اصالت برخوردار بودن بکار رفته است. (م)

مقدمه در بر گیرنده بیان مطالب ذیل است:

الف- شیوه نقد احادیث صحیح نزد دشمنان سنت.

ب- ویژگی حدیث‌های صحیح مورد شبهه و مناقشه.

فصل اول: حدیث «انما الاعمال بالنیات».

فصل دوم: حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف»

فصل سوم: حدیث‌های «رویه الله عزوجل» و «محاجة آدم و موسی علیهما السلام» و «شفاعت»

فصل چهارم: حدیث‌های «ظهور مهدی» و «خروج دجال» و «نزول عیسی

مسیح علیهما السلام»

فصل پنجم: حدیث عذاب و آسایش قبر.

فصل ششم: حدیث‌های «خلوت پیامبر ﷺ با زنی از انصار» و «خوایدن پیامبر ﷺ نزد

ام سلیم، و ام حرام» و حدیث «سحر النبی ﷺ»

فصل دهم: زیان‌های رد احادیث صحیح پیامبر ﷺ.

خاتمه: حاوی نتایج این بررسی و برخی پیشنهادات، و سفارشات، و در پایان

فهرست‌های علمی پژوهش است.

لازم به ذکر است که مبادرت به نوشتن هیچ مطلبی یا بحثی نکرده‌ام، مگر پس از مراجعه و آگاهی کسب کردن از کتاب‌های بزرگ یا کوچک نوشته شده در آن موضوع. چه بسا که مطلبی مهم در کتاب کوچکی آمده ولی در کتاب‌های بزرگ و مفصل موجود نبوده است و این اعم از منابعی است که سنت را مورد انتقاد قرار داده و کتاب‌هایی که از آن دفاع کرده است.

هیچ مطلبی را جز پس از حصول اطمینان از صحت آن و بدون تأثیرپذیری از نظرات مطرح شده از هر کسی که باشد چه معاصر و چه غیرمعاصر نیاورده‌ام. همچنین در ابراز مخالفت خود با بیان دیدگاه خودم با هر صاحب نظری - با حفظ احترام و اذعان به فضلش - در صورتی که برایم روشن شده باشد اشتباه کرده است تردید نداشته‌ام. اما در

عین حال به اصطلاح «صاحب آیات و پیشتاز بودنش در آن موضوع خاص» را هم زیر سوال نبرده‌ام.

ممکن است بر من خرده گرفته شود که بعضی از بحث‌ها را زیادی طول داده‌ام یا بعضی عبارت‌ها را تکرار کرده‌ام، و گاهی به جای ضمیر اسم آورده‌ام و غیره اما باید بگویم که هدف من در تمام این موارد ادای حق مطلب، و اتمام فایده و توضیح بیشتر بوده تا مبدا خواننده دچار اشتباه شود.

از آنجا که لازمه هر پژوهش بی‌طرفانه و صادقانه‌ای اعتماد آن بر نص و سند و دلیل است، در این کتاب تا حد زیادی کوشیده‌ام تا این امور را به عنوان شاهد و دلیل در بیان و توضیح اندیشه‌ها و اصول مورد بررسی خود بیاورم.

روش مؤلف در این پژوهش:

۱- در مقابل هر شک و شبهه و طعنه‌ای به سنت مطهر پیامبر ﷺ که از منحرفان و هواپرستان قدیم و جدید در کتابم نوشته و عرضه داشته‌ام، رد قاطعی هم آورده‌ام که بیانگر بطلان و انحراف آن شبهه و طعن است، و در این باب تکیه و اعتماد بر نقل قول از کتاب‌های قدیم و جدید اهل سنت و جماعت بوده است. فکر و اندیشه را با فکر و اندیشه بررسی کرده‌ام، و گفته هر امام و رهبری را با گفته و سخن امام دیگری جواب داده‌ام، پس اگر در کتاب تلاشی انجام گرفته است ثمره استفاده از زحمات علمای بزرگ بوده است، و نتیجه سعی و تلاش مریانی است که در کودکی مرا تربیت کرده‌اند و در بزرگی به لطف پذیرفته‌اند، و بزرگی مطلق از آن خداوند متعال است، و تنها خداست که پاداش تلاش علما را می‌دهد.

۲- نشانی آیه‌هایی را که در کتاب آورده‌ام با قرار دادن آیه در میان دو پرانتز و ذکر سوره و شماره آن در پاورقی مشخص کرده‌ام.

۳- سند حدیث‌هایی که در کتاب مورد اعتماد بوده از طریق ارجاع‌شان به منابع اصلی آن‌ها در کتاب ذکر شده است، اگر حدیثی را از صحیحین یا یکی از آن دو گرفته

باشم، به ارجاع حدیث به همین دو کتاب با ذکر اسم کتاب، و اسم باب، و نام جلد و صفحه و شماره حدیث همراه با بیان پایه و مرتبه حدیث از لایه لای اقوال علمای حدیث شناس بسنده کرده‌ام و اگر حدیثی را از غیر صحیحین گرفته باشم به سنن چهارگانه اکتفا کرده‌ام و در غیر آن‌ها اکتفا به چیزی شده است که اثبات یا رد حدیثی را برساند.

۴- در روایت حدیث از صحیحین بر چاپ بخاری (شرح فتح الباری) از ابن حجر، و منهاج مسلم با شرح نووی استناد شده است. و این به علت صحت متن حدیث این شرح‌ها و صحت تطبیق آن‌ها بر اصول حدیث و نیز در دسترس بودن آن‌ها برای خواننده بوده است چون نسخه این شرح‌ها در میان اهل مطالعه فراوان است.

۵- وظیفه خود دانسته‌ام که از هر مرجعی که روایت یا استفاده کرده‌ام، حتماً به شماره جزء و صفحه آن به همراه ذکر شماره چاپ‌های آن در فهرست مراجع اشاره کنم.

۶- در صورت روایت از فتح الباری یا منهاج مسلم نووی شماره صفحه و جزء و شماره حدیثی را که کلام مذکور در آن نقل شده است، یادداشت کرده‌ام، تا مراجعه به خود منبع آسان باشد، با توجه به اینکه شماره صفحات در چاپ‌های متعدد مختلف است.

۷- در شرح حال نویسی بزرگان صحابه به ذکر منابعی که شرح حالشان در آن‌ها نوشته شده است با ذکر شماره صفحه و جزء و شماره شخص اکتفا کرده‌ام، و به خاطر عدالت اصحاب درباره شخصیت آن‌ها توضیحی نداده‌ام، و با شرح نویسان اختلاف نداشته‌ام، جز اندکی که آن هم وقتی در برابر شبهه‌ای قرار گرفته‌ام که احتیاج به رد و توضیح داشته است.

۸- شرح حال بسیاری از بزرگوارانی را که از آن‌ها نقل قول شده است با ذکر منابع شرح حالشان، و شماره صفحه و جزء و شماره شخص مورد نظر، نوشته‌ام.

۹- واژه‌های دشواری را که در بعضی احادیث آمده با اتکا به کتاب‌های احادیث غریب در این مورد، یا فرهنگ لغت، یا شرح‌های حدیث توضیح داده‌ام. در آخر کتاب را با تنظیم فهرست‌های هفتگانه‌ای به ترتیب زیر به پایان رسانده‌ام:

۱- فهرست آیات قرآن.

۲- فهرست احادیث و آثار.

۳- فهرست شرح حال شخصیت‌ها.

۴- فهرست اشعار.

۵- فهرست کشورها، قبایل و فرقه‌ها.

۶- فهرست مصادر و منابع و مراجع.

۷- فهرست مطالب کتاب.

افزون بر این‌ها - خدا گواه است - که من هیچ کم کاری و سستی نکرده‌ام، و در مراحل تألیف میلی به تنبلی و راحت طلبی نداشته‌ام، و اگر در هنگام نگارش چیزی را فراموش کرده باشم، و یا چیزی را که لازم بوده نوشته شود ذهن یاری نکرده باشد، و یا مرتکب اشتباه و فراموشی شده باشم، به این دلیل است که انسان هر چند سعی کند، کارش خالی از کاستی نیست، لذا عذر این حقیر را در این موارد پذیرا باشید، چون کمال مطلق فقط از آن خداوند متعال است و بس.

هر صحیح و صوابی که در کتاب وجود دارد از آن خدا و با یاری اوست، و هر چه خطا و اشتباه که در آن است از آن من و از طرف شیطان است، و خدا و پیامبرش ﷺ از آن دور و مبرا هستند و کمال و عزت و بزرگی تنها از آن خداست.

در پایان:

سپاس خدای منزّه و والا راست که مرا توفیق و یاری فرمود تا این کتاب را به پایان برسانم. همو که دشواری‌ها را آسان گردانید، و مشکلات را برایم رام کرد، و همچنین بر خود لازم می‌دانم که بیشترین سپاس و تقدیر همراه با دعای خالصانه خود را به استاد

بزرگوارم جناب دکتر اسماعیل عبدالخالق دفتر تقدیم نمایم. او که با پند و اندرز و هدایت شایسته و راهنمایی بسیارش از من دستگیری کرد تا این کتاب آماده بهره‌برداری شود. از خداوند می‌خواهم که به دینش و به جسم و مال و خانواده و فرزندانش برکت ببخشد، و از طرف من و اسلام ارزنده‌ترین پاداش‌ها را به او عطا فرماید.

همچنین سپاس و ستایش خود را به همه استادان گرامی و دوستانی تقدیم می‌نمایم که مرا با در اختیار نهادن کتاب، یا راهنمایی، و یا هر نوع کمک دیگری یاری کرده‌اند. خداوندا! این کار خالصانه در راه خودت را قبول بفرما. خداوندا مرا سربازی از سربازان کتابت قرار ده! خداوندا مرا سربازی از سربازان سنت پیامبرت قرار ده! خداوندا زبانی که از تو روایت می‌کند عذاب نده! خداوندا! چشمی را که برای هدایت مردم به آیه‌های تو می‌نگرد، و پایی را که در خدمت تو ره می‌پیماید، و دستی که حدیث پیامبرت ﷺ را می‌نویسند عذاب نده! خداوندا تو را به بزرگواریت قسم می‌دهم که مرا از اهل آتش قرار ندهی چون پیروان سنت می‌دانند که از آئین تو دفاع کرده‌ام.. آمین. والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و مولانا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

الراجی عفو ربه الغفور

عماد السید محمد اسماعیل شریینی

مقدمه

- ۱- مبحث اول: سخنی درباره اصطلاحات و شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی
- ۲- مبحث دوم: تعریف حدیث در اصطلاح علمای حدیث.
- ۳- مبحث سوم: حدیث پیامبر ﷺ با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی.
- ۴- مبحث چهارم: حدیث پیامبر تاریخ اسلام است.
- ۵- مبحث پنجم: یادگیری حدیث نیاز اساسی هر طالب علم.

مبحث اول: توضیحی درباره اصطلاحات

شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی

شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی بحثی پر اهمیت است، بخصوص که همواره خلط میان آن دو از سوی دشمنان اسلام و سنت مطهر و هجومشان به سنت مشاهده شده است. چرا که آن‌ها نمی‌خواهند به شناخت آن تفاوت‌ها اهمیت بدهند و این یا به علت نادانی‌شان است که آن‌ها را به بدترین قضاوت‌ها کشانده است، به طوری که مخرب‌ترین نتیجه یعنی عدم حجیت سنت مطهر را مطرح کرده‌اند و یا از روی آگاهی و به عمد به تفاوت معانی اصطلاحات اهمیت نمی‌دهند و این در اصل به قصد گمراه کردن خواننده و مشکوک کردنش از حجیت سنت مطهر و اصلتش در قانون گذاری صورت می‌پذیرد.^۱ ابو هلال عسکری^۲ در کتابش (الفروق فی اللغة) می‌گوید:

فرق میان اسم عرفی و اسم شرعی این است: که اسم شرعی چیزی است که از اصل معنای لغویش گرفته تغییر داده شده و سپس فعل یا حکم شرعی به آن نامگذاری شده باشد. مانند نماز و زکات و روزه و کفر و ایمان و اسلام و یا اسم‌هایی که شبیه این‌ها

۱- ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر نصر ص ۲۵ با تصرف، و نک: السنه فی مواجهة اعدائها از دکتر طه حبیشی ص ۲۳ به بعد.

۲- ابو هلال عسکری: حسن پسر عبدالله پسر سهل پسر سعید پسر یحیی پسر مهران عسکری، لغت‌شناس، مفسر، شاعر و ادیب. از کتاب‌های اوست: لحن الخاصة، التلخیص فی اللغة، و الفروق، المحاسن فی تفسیر القرآن، متوفی پس از سال ۳۹۵ هـ نک: به شرح حال او در طبقات المفسرین سیوطی ص ۳۳ شماره ۲۹، و طبقات المفسرین داودی ۱/۱۳۸ شماره ۱۳۱، و معجم الأدباء سیوطی ۱۳۵/۳، و معجم المؤلفین از عمر کحالة ۲۴۰/۳.

هستند، و این اسم‌ها قبل از ورود به شرع در اشیاء دیگری استعمال می‌شد ولی با ظهور شرع به چیز دیگری گفته شد، و با کثرت استعمال در این اسم‌ها کم کم به حقیقت تبدیل گردیده، یعنی کاربرد مجازی به اصل تبدیل گردیده است، بعنوان مثال کلمه نماز [صلاة] اکنون برای دعا مجاز است، ولی در اصل برای دعا به کار رفته است. و اسم عرفی به چیزی که از اصل خود نقل شده و به عرف استعمال در اشیاء دیگری به کار رفته اطلاق می‌شود مانند کلمه [دابه] که اکنون در عرف برای معنی حیوانات به کار می‌رود ولی در اصل به هر جنبه‌ای گفته می‌شده است.

در نزد فقهاء شایع است که هر گاه از طرف خدا پیامی بیاید که در لغت برای چیزی بوده و در عرف برای چیزی دیگری استعمال شده، و در شرع هم در چیز دیگری غیر از آن‌ها استعمال شده، لازم است که برای چیزی که در شرع آمده استعمال و بر آن اطلاق شود؛ چون دیگر از استعمال لغوی‌اش خارج شده است، هر چند آن به نسبت استعمال در عرف اصل بوده و اگر آن پیام در عرف به چیزی گفته شده است که مخالف استعمال لغوی آن بوده است لازم و شایسته‌تر است که معنی عرفی آن اصل گرفته و استعمال شود.

همه اسم‌های شرعی هم تا اندازه‌ای احتیاج به توضیح دارند مانند گفته خداوند متعال:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: 43].

«و نماز را بر پای دارید و زکات را بپردازید»

چون با دلیل معلوم شد که منظور چیزی غیر از معنی لغوی آن است، و آن هم بر دو قسم است: یکی آنکه اصلاً از قبل در لغت اصطلاحی برای آن نبوده است مانند نماز و زکات، دوم آنکه در لغت بوده و استعمال داشته اما در شرع همان لغت به وجهی مخصوص تنها بر جزئی از آن معنای لغوی همیشگی دلالت داشته است. و یا اینکه به حد

مخصوصی رسیده است به طوری که گویی در غیر استعمال همیشگی‌اش به کاررفته است مانند روزه، وضو و مانند آن‌ها.^۱

پس هر کلمه ای دو معنی دارد: یک معنی لغوی و یک معنی شرعی، یعنی یک دلالت لغوی و یک دلالت اصطلاحی، و بسیار اتفاق می‌افتد که معنی اصطلاحی از معنی لغوی بسیار دور است، بلکه بسیاری اوقات یک کلمه بیشتر از یک معنی در لغت و در اصطلاح دارد مانند کلمه «سنت» این واژه با آنکه در لغت هم معانی متعددی دارد چنان که در ادامه بحث می‌آید، در اصطلاح هم بیشتر از چند معنی نزد محدثین و فقهاء، و علمای اصول دارد که شرح آن در ادامه خواهد آمد.

کسی که شناختی از این تفاوت‌های اصطلاحی نداشته باشد حتماً گرفتار خطا می‌شود، و به راحتی گمراه خواهد شد. دشمنان اسلام و سنت مطهر پیامبر ﷺ این تفاوت‌ها را غنیمت شمرده و از آن بهره‌برداری ناجوانمردانه‌ای کردند که حکایت از کینه پنهان آن‌ها نسبت به اسلام و پیروانش دارد. مشاهده می‌کنیم که آنان در حمله به سنت مطهر بر بعضی معانی لغوی و اصطلاحی آن تکیه می‌کنند و گاهی از روی نادانی، و گاهی هم آگاهانه و جهت رسیدن به هدفشان که ایجاد تردید در اصالت سنت و لزوم انجام دادن دستورات آن است، از بقیه معانی اصطلاحی این کلمه طفره می‌روند به همین خاطر به معنی سنت در اصطلاح فقهاء تکیه کرده‌اند که بر مبنای آن سنت چیزی نیست که فاعلش شایسته تقدیر و ترک‌کننده‌اش موجب سرزنش باشد.^۲

این کلی‌گویی در تعریف سنت گمراهی محض است.^۳ چون نه تعریف بلکه تحریف سنت از معنی اصطلاحی آن در نزد علمای اصول است که بر اساس آن سنت از لحاظ

۱- فروق فی اللغة ص ۵۶.

۲- بحر المحيط زركشى ۲۸۴/۱، و ارشاد الفحول شوکانی ۱۵۵/۱، و اصول الفقه شیخ محمد الخضرى ص ۵۴، و اصول الفقه شیخ عبدالوهاب خلاف ص ۱۱۱.

۳- نگا: تعمیم محمود ابو ریه در بحث اضواء علی السنة ص ۳۸.

حجت بودن یک مصدر شرعی مستقل همپایه قرآن است و احکام پنجگانه تکلیفی همچنانکه در قرآن جاری است تماماً در آن هم جاری می‌شود.^۱

یکی از معانی لغوی سنت که دشمنان اسلام بر آن تکیه می‌کنند، معنای راه و روش و سیره آن است خواه آن روش و سیره نیک باشد و خواه ناپسند. و از این معنی به عرف و عادت تعبیر می‌کنند چنانکه شرق‌شناس «گلدزیهر»^۲ گفته است: «سنت مجموعه عاداتها و آداب موروثی جامعه‌ی جاهلی عرب‌هاست، که به اسلام انتقال یافته، و هنگام انتقال تعدیل اساسی یافته است، سپس مسلمانان از میراث بر جای مانده مذاهب و اقوال و اعمال و عادات برای نخستین نسل از مسلمانان سنت جدیدی را بنا نهادند»^۳ خاور شناسان پس از او نیز در این باره از این نظر او پیروی کرده‌اند.^۴

۱- ضوابط الرواية عند المحدثين ص ۲۵ و ۲۶ با تصرف.

۲- گلدزیهر: شرق شناس یهودی مجارستانی، که به سوریه و فلسطین و مصر سفر کرد، و با بعضی از علمای ازهر نشست داشته است و کتاب‌هایی به آلمانی و انگلیسی و فرانسوی نوشته که بعضی از آن‌ها به عربی ترجمه شده، دکتر سباعی می‌گوید: او به دشمنی با اسلام و نوشته‌های زهرآگنیش بر ضد آن مشهور است، او از نویسندگان دائرة المعارف اسلامی است که درباره قرآن و حدیث نوشته شده و از تألیفات اوست تاریخ مذاهب التفسیر الاسلامی و العقیده و الشریعة فی الاسلام و فضائح الباطنية و غیره. .. فوت او در سال ۱۹۲۱ م است شرح حالش در: الاعلام زرکلی ص ۲۸/۱، و الاستشراق دکتر سباعی ص ۳۱-۳۲، و نظریات شرق شناسان پیرامون قرآن و تفسیر دکتر عمر ابراهیم ۱۶۱/۱-۱۶۲ آمده است.

۳- العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۴۹-۲۵۱.

۴- دائرة المعارف الاسلامیة ۳۳۰/۷، نگا: دراسات فی الحدیث دکتر اعظمی ۵/۱-۱۱، و منهجية جمع السنة و جمع الاناجیل خانم دکتر عزیزة علی طه ص ۶۲، ۱۲۲ و ۱۲۳.

دکتر علی حسن عبدالقادر^۱ نیز در کتاب خود «نظرة عامة في تاريخ الفقه الإسلامي» همین سخنان را تکرار نموده و گفته است: معنی سنت در میان مردم عرب از قدیم متداول بوده و مراد از آن راه صحیح زندگی فردی و اجتماعی بوده است، و مسلمانان این کلمه را اختراع نکرده‌اند، بلکه در جاهلیت معروف بوده است، آن‌ها این راه و رسم‌های عربی و عادت‌های نیاکان را سنت می‌نامیدند. و این معنی در اسلام در مدرسه‌های قدیمی حجاز و همچنین در عراق باقی ماند، سنت به این معنای کلی یعنی کار شایسته‌ای که در میان مسلمانان بر آن اجماع شده، و یا به معنای الگوی برتر برای روش و سلوک درست بوده است. و اصولاً سنت محدود به سنت پیامبر ﷺ نبوده است و تنها در این اواخر به سنت پیامبر ﷺ محدود گردیده است. به طوری که سنت را تنها در سنت پیامبر ﷺ خلاصه کردند و این محدودیت بر می‌گردد به اواخر قرن دوم هجری و به روش امام شافعی آن هنگام که در آن مخالف اصطلاح قدیمی و رایج این واژه بود.^۲

من هم می‌گویم: بلی، لفظ سنت و معنی آن در لغت عرب قبل از اسلام شناخته شده بود و مسلمانان این کلمه و معنایش را اختراع نکرده‌اند، اما آنچه شرق‌شناسان و دکتر علی حسن عبدالقادر می‌گویند هم درست نیست که معنی سنت در اوایل اسلام رسم و عادت^۳ جاهلی بوده، و یا اینکه تنها راه صحیح بوده بلکه بنا به نظر جمهور علماء و لغت

۱- علی حسن عبدالقادر استاد تاریخ تشریح اسلامی، دکترای فلسفه‌اش را از آلمان گرفته، لیسانسه از دانشکده اصول دین در رشته تاریخ، رئیس سابق دانشگاه الازهر شریف است و از تألیفاتش: نگاهی کلی به تاریخ فقه اسلامی را می‌توان نام برد.

۲- نگاهی کلی به تاریخ فقه اسلامی ص ۱۲۲-۱۲۳.

۳- تعریف سنت به عرف و عادت درست است، اما منظور از عادت در اینجا عادت رسول ﷺ است یعنی آنچه انجام داده یا اثبات کرده یا دیده و انکار نکرده، پس در این حالت جزء دین است. همچنانکه به روش عملی در زندگی یاران پیامبر ﷺ گفته می‌شود نه عرف و عادت رایج دوران جاهلی چنانکه گفته گلدزیهر و کسانی که گفته او تکرار کرده‌اند این را می‌رساند. نیز نک: حجیة السنة دکتر

شامل هر دو راه صحیح و غیر صحیح بوده است. قرآن کریم و احادیث نبوی و اشعار جاهلی نیز چنانکه خواهد آمد همین نظر را تأیید می‌نمایند.

همچنانکه استعمال واژه سنت در قرآن کریم و سنت مطهر به معنای لغوی آن به این معنا نیست که معنای لغوی «راه» و «روش» و «عادت» از نظر شرع معانی کلمه سنت هستند. چرا که این کلمه از معنی لغوی‌اش به معنی اصطلاحی آن یعنی سنت رسول خدا ﷺ انتقال یافته که شامل «گفتار و کردار و تقریرات و خصوصیات فطری و سلوکی» ایشان است. سنت به این معنی مصدري تشریعی دوم در کنار قرآن کریم است که هیچکدام از دیگری جدا شدنی نیست.

این معنی اصطلاحی کلمه سنت در همان اوائل اسلام که پیامبر ﷺ در میان یارانش بود^۱ رایج و شناخته شده بوده است و آنچه دکتر علی حسن با پیروی از مستشرقین گفته که معنی اصطلاحی واژه سنت در قرن دوم هجری تعیین گردیده است صحیح نیست. از معنای لغوی دیگری که دشمنان اسلام بر آن تأکید و اصرار دارند در سنت به معنای شیوه و روش است، سپس سنت پیامبر را چنین معرفی می‌نمایند و می‌گویند که سنت پیامبر تنها روش عملی یا سنت عملی آن حضرت است. اما گفته‌ها و تقریرات و ویژگی‌هایشان ﷺ جزء سنت نیستند، و جاری کردن لفظ سنت بر اقوال و تقریرات در نظر آن‌ها اصطلاحی ساخته و پرداخته و مورد استفاده نسل‌های نزدیک به عصر ماست که نه در میان اهل زبان شناخته شده است و نه در ادبیات استعمال دارد. محمود ابوریه^۲ هم همین را در کتابش^۱ با پیروی از دکتر توفیق صدقی^۲ بیان کرده است.

عبدالغنی عبدالخالق ص ۵۱/۴۹ و یا المدخل الی سنه از استاد بزرگ دکتر عبدالمهدی عبدالقادر ص ۲۵-۲۶.

۱- احادیثی که گواه این مطالب است می‌آید، نگا: ص ۴۴-۴۵.

۲- محمود ابوریه: نویسنده مصری که در اوائل جوانی منتسب به الازهر بود، ولی در مرحله دبیرستان نتوانست حتی بعد از چند بار امتحان ادامه تحصیل دهد، پس از آن مدتی ویراستار یکی از

همچنین دکتر محمد شحرور^۳ در کتابش [الكتاب والسنة قراءة معاصرة]، می‌گوید: حقیقتاً آنچه در اصطلاح به نام سنت نبوی نام گرفته در حقیقت زندگی نامه پیامبر ﷺ است به عنوان یک پیامبر و یک موجود بشری که یک زندگی واقعی و عینی داشته، یعنی در واقعیت محض زندگی کرده نه در دنیایی خیالی.

و در جایی دیگر می‌گوید: به نظر ما برای سنت پیامبر تعریف غلطی کرده‌اند که گفته‌اند سنت به هر آنچه از پیامبر ﷺ واقع شده از سخن و امر و نهی و عمل یا اقرار اطلاق می‌شود و با اطلاع از اینکه این تعریف از سنت تعریف خود پیامبر ﷺ نیست، بنابراین قابلیت تحقیق و بررسی و قبول یا رد را دارد. همچنین با توجه به اینکه پیامبر ﷺ و یارانش سنت را به این صورت تعریف نکرده‌اند این تعریف سبب مومیایی شدن اسلام شده و رفتار عمر بن خطاب هم همین را تأیید می‌نماید.^۴

روزنامه‌های محلی بود، و پس از آن تا بازنشستگی کارمند شهرداری بود از نوشته‌هایی که در آن به سنت و صحابه طعنه زده، اضواء علی السنة و قصة الحديث المحدثی و شیخ المضيرة (ابو هریره) قابل ذکر هستند: نگا: سنت و جایگاه آن در قانونگذاری از دکتر سباعی ص ۴۴۶.

۱- اضواء علی السنة ص ۳۹.

۲- دکتر توفیق صدقی: دکتر محمد توفیق صدقی پزشک سازمان زندان‌های قاهره، چند مقاله در مجله المنار نوشته با عنوان اسلام تنها قرآن است متوفی سال ۱۹۲۰ است شیخ محمد رشید رضا شرح حال او را در مجله المنار جلد ۲۱/۴۸۳ و ما بعد آن آورده است نک: مجله المنار جلد ۷۷۴/۱۱.

۳- محمد شحرور، نویسنده معاصر سوری دکترای مهندس از دانشگاه ملی ایرلند در دبلن گرفته از تألیفات او: الكتاب و السنة قراءة معاصرة و الاسلام و الايمان منظومة القيم، الدولة و المجتمع می‌باشد.

۴- الكتاب و القرآن قراءة معاصرة ص ۵۴۶-۵۴۸.

نیازی عزالدین هم می‌گوید: ^۱ بزرگان دینی در قرن سوم هجری سنت را تعریف کرده و چیزهایی را با اجتهاد خود به آن افزوده‌اند، آن‌ها در تعریف سنت گفته‌اند: هر چه از پیامبر ﷺ روایت شده از گفته و عمل یا تقریر یا ویژگی فطری و شخصیتی یا روش او سنت است و فرقی ندارد که این‌ها قبل از دوره پیامبری ایشان بوده مانند دوره گوشه‌گیری وی در غار حرا یا بعد از پیامبری. و این تعریف گسترده‌ای که آورده شد در دوره‌های بعد از زمان پیامبر ﷺ و یارانش موجب مصیبت‌های زیادی برای اسلام شد.

او در جای دیگری می‌گوید: بیشتر کسانی که گفتار پیامبر ﷺ و کردار و رفتار خصوصی وی را وارد دین کردند همزمان می‌دانستند که کار نادرستی را انجام می‌دهند که نوعی گناه بشمار می‌رود، لکن از آنجا که خواسته‌های نفسانی و شیطان در آن لحظه از ایمان شان نیرومندتر بود، لذا شیطان کاری را که می‌خواست عملی کرد. ^۲

از دیگر معناهای لغوی سنت که برای ایجاد شک و گمان در سنت مطهر بر آن تکیه می‌کنند سنت آمده در قرآن کریم به معنی امر خدا و نهی او و بقیه احکام و شیوه‌های اوست، می‌گویند: هیچ سنتی نیست به جز سنت خدای عزوجل که در کتاب شریفش آمده است، و محال است که پیغمبر یک سنت و خدا یک سنت دیگر داشته باشد، و جایز نیست که پیغمبر خود را با خدا عزوجل شریک بداند.

۱- نیازی عزالدین: نویسنده معاصر سوریه، به آمریکا رفته، از نوشته‌هایش: انذار من السماء، دین السلطان، که در آن گفته است که سنت را پیشوایان و محدثین درست کرده‌اند برای تثبیت حکومت پادشاه و معاویه رضی الله عنه و رهبران دینی هم تا به امروز آن را همراهی کرده‌اند.

۲- اخطاری از آسمان ص ۴۰-۱۱۱.

در این مورد محمد نجیب^۱ در کتابش (نماز) می‌گوید: قرآن و همه آیات آن سنت خداوند است که آن را در نظام هستی قرار داده و واجب گردانیده و خودش آن را اجرا نموده است؛ پس این سنت خداست و باور کردنی نیست که برای پیغمبر سنتی باشد و برای خدا سنتی، و پیغمبر خود را شریک خدا بداند و برای هر کدام حکم مخصوصی باشد. محال است چنین کاری از انسان مؤمنی، بخصوص از پیغمبر ﷺ روی دهد. و جایز نیست برای انسانی که خداوند کتاب و دستورات و رسالت به او بخشیده که حکم و دستورات خدا را ترک کند، و از مردم بخواهد در احکامی که خود قرار می‌دهد، از او پیروی کنند و این اگر وجود داشته باشد جز گردن کشی در زمین چیزی نیست، و این از خداوند بسیار دور است، خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ [آل عمران: 79].

«هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه باید بگوید به سبب آنکه کتاب آسمانی تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید علمای دین باشید».

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۚ أَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكُرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: 42-43].

۱- محمد نجیب نویسنده معاصر از تألیفاتش (الصلاة) که در آن سنت مطهر را انکار نموده و گفته که نماز به مفصلی در قرآن بیان شده است و کتاب را شوری انصار القرآن توزیع و نشر کردند، نشر دائرة المعارف العلمية الإسلامية.

«ولی چون هشدار دهنده‌ای برای ایشان آمد جز بر نفرتشان نیفزود انگیزه این کارشان فقط گردنکشی در زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز دامن صاحبش را نگیرد پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.»

و در همین رابطه احمد صبحی منصور^۱ در کتابش (حدالرده) در تعریف سنت حقیقی می‌گوید: سنت پیامبر ﷺ همان سنت خداوند عزوجل است، خداوند شرع را بوسیله وحی نازل نموده، و پیامبر آن را تبلیغ و اجرا می‌نماید، پیامبر شایسته‌ترین مردم برای اطاعت و پیروی از دستورات خداوند بزرگ است. خداوند به پیامبرش دستور داده که بگوید:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأحقاف: ۹].

«تنها از چیزی پیروی می‌کنم که به من وحی شده.»

و ایمان به پیامبر یعنی ایمان به هر آنچه که بر او نازل شده است از قرآن و ایمان به اینکه خودش پیروی از وحی الهی نمود و اجرا کرده، و اولین کسی بوده که به آن ایمان آورده و اجرایش کرده است.^۲

قاسم احمد^۱ هم در کتابش (اعاده تقییم الحدیث) می‌گوید: حقیقتاً با توجه به بکارگیری دو کلمه سنت و حدیث در می‌یابیم که این کلمه در قرآن به معنی نظام و

۱- احمد صبحی منصور فارغ التحصیل الازهر و دکترای تاریخ از دانشگاه که منکر حدیث شده و دانشگاه از او براءت نموده، به آمریکا رفت و با متبنی رشاد خلیفه شروع به کار کرد، و در دانشگاه آمریکایی مصر تدریس می‌کند و مدیر مؤسسه ابن خلدون در مقطم است. از کتاب‌هایش پیامبران در قرآن، مسلمان گناهکار، عذاب قبر و اراده‌های بی‌مو، چرا قرآن، به نام مستعار، و عبدالله خلیفه قابل ذکر است برای شناخت بهتر از او و رشاد خلیفه مراجعه شود به کتاب مسیلمه در مسجد توسان، و دفاع از سنت جزء اول از سلسله اسلام و ادامه دسیسه از استاد دکتر طه حبیش.

۲- حدالرده ص ۴۰.

قانون خداوند و نمونه‌هایی از سرگذشت قوم‌های گذشته که راه خود را پیموده آمده است. قرآن اشاره‌ی به این نکرده است که سنت همان روش پیامبر است. بکارگیری این دو کلمه را در دو آیه قرآن چنین می‌یابیم:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ [الفتح: 23].

«سنت الهی (قانون نظام ربانی) بر این بوده که در گذشته جاری شده (که حق بر باطل غالب شود) و ابداً در سنت خدا تغییری نخواهی یافت».

و در آیه سی و هشتم سوره انفال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: 38].

«ای رسول ما کافران را بگو که اگر از کفر خود دست کشیده و به راه ایمان باز آیند هر چه از پیش کرده‌اید بخشیده شود و اگر به کفر و عصیان روی آید سنت پیشینیان در گذشته است».

پس کلمه حدیث به کار گرفته شده در قرآن بمعنی «اخبار» و «داستان» و «پیغام» و «شیء» و در حقیقت سی و شش مرتبه به معناهای مختلف ذکر شده که هیچ کدام از آنها اشاره‌ای به حدیث پیامبر بودن نکرده است، بلکه برعکس در ده مورد در آیات واضح و روشن به قرآن اشاره دارد و با شدت هر حدیثی را در کنار قرآن رد می‌نماید برای مثال:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: 23].

«خدا زیباترین حدیث را به صورت کتابی متشابه نازل کرده است».

۱- قاسم احمد نویسنده‌ی مالزیایی معاصر، رهبر سابق حزب کمونیست مالزی، از کتاب‌های اوست:

اعادة تقيييم الحديث، که در آن حجیت حدیث مطهر را انکار کرده است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱ [لقمان: ۶].

«و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند، و راه او را به ریشخند بگیرند، برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود».

افزون بر این ادعاهای دشمنان سنت مطهر از قبیل اینکه سنت پیامبر همان راه و روش عملی یا سنت عملی، یا سنت خداوند عزوجل است. و یا ادعای دیگرشان مبنی بر اینکه «سنت دانستن هر آنچه که از پیامبر صادر شده از گفتار یا کردار یا تقریر یا ویژگی تعریفی ساختگی از سوی معاصرین است و نزد پیامبر ﷺ و اصحاب‌شان شناخته شده نبوده است بلکه این تعریف سبب مومیایی و منجمد شدن اسلام شده است»

ادعاهایی دروغین از این سان حقیقتاً دلالت بر آنچه گذشت دارد و یادآوری کردم که دشمنان اسلام میان معنی لغوی و معنی اصطلاحی سنت خلط می‌کنند و به شناخت و تعریف درست آن توجه نمی‌کنند و این یا به خاطر جهل آنهاست و یا از روی آگاهی و عمد بوده و با هدف فریب خوانندگان و گمراه و بدگمان کردن آنان نسبت به حجیت سنت و اجتهاد پیشوایان دینی صورت می‌گیرد. پیشوایانی که پروردگار متعال آنها را مهیا کرده تا دین را از تغییر و تبدیل کلی حفظ نمایند، همچنانکه پیشوایانی برجسته را برای صیانت از قرآن مقرر فرموده است. به همین خاطر بر ما لازم است که تفاوت‌های میان معنی «سنت و حدیث» را در لغت و در اصطلاح توضیح دهیم، تا تماماً درستی آنچه را که گفتم روشن گردد. همچنانکه روشن خواهد شد که سنت پیامبر با تعریف مشهوری که علمای حدیث و پیشوایان دینی از آن کرده‌اند هم خواسته پیامبر ﷺ و هم نزد

۱- نک: إعادة تقییم الحدیث ص ۷۷ و ۷۸ و آوردن این آیه به عنوان شاهد این که واژه حدیث همان قرآن است باطل و بی‌اساس است، پس (لهو الحدیث) در اینجا به معنی داستان‌ها و افسانه‌ها است، نک: تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر ۳/۴۴۱.

اصحاب علیهم السلام معهود و شناخته شده بوده است. نیز اینکه اتفاقاً چنین تعریفی از سنت مطهر باعث عزت اسلام و مسلمانان گشته است، نه سستی و ضعف آن؛ چنانکه دشمنان اسلام گمان کرده‌اند. همچنین روشن خواهد شد که در زمان رسالت مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب گرامی و تابعین و تابعین آنها علیهم السلام و علمای شرع دو اصطلاح «سنت و حدیث» هم معنی بوده‌اند، یعنی برخلاف نظر دشمنان اسلام که گفته‌اند: اصطلاح سنت غیر از اصطلاح حدیث است، و لازم است که این دو از هم متمایز باشند. توضیح این مسأله و سایر مسائل را در مبحث آتی بخوانید.

مبحث دوم:

تعریف سنت در اصطلاح علمای سنت و حدیث

مطلب اول: تعریف سنت و حدیث در لغت

سنت در لغت به چند معنی آمده است از جمله:

- ۱- به معنی پیراستن، نرمی، جلا و لطافت، و اطلاق آن بر صورت و گردی آن یا شکل آن از همین روست و به همین معنی در شعر اعشی آمده است که می‌گوید:^۱
- کَرِیْمًا شَمَائِلُهُ مِنْ بَنِي مُعَاوِيَةَ الْأَكْرَمِينَ السَّنَنِ
- «نیکو چهره ای که لطافت رخسارش به نوادگان معاویه رفته است.»
- که منظورش از الاکرمین السنن، الاکرمین الوجوه به معنی زیبا چهرگان پیراسته صورت است. شاعر دیگر ذوالرمه^۲ می‌گوید:
- تَرِیکَ سَنَةٍ وَجْهٌ غَیْرُ مَقْرَفَةٍ مَلَسَاءَ لَیْسَ لَهَا خَالٌ وَلَا نَدَبٌ
- «صورتی گرد و زیبا را نشانت می‌دهد که عیب و خال و نشانی یا زخمی نخورده است.»

۱- اعشی: میمون پسر قیس پسر جندل، که نسبتش به بکر پسر وائل از ربیعه می‌رسد، به خاطر ضعف بینایی به اعشی ملقب شده است، و به نشانه فال نیک به او کنیه ابو بصیر داده‌اند، او را «صناجة العرب» هم نامیده‌اند چون شعرش را با آواز می‌خواند، فوت او سال ۷ هـ بود. شرح حالش در: الشعر و الشعراء لابن قتیبه ۲۵۷/۱، العقد الفرید لابن عبدربه ۳۵۶/۳، و ادباء العرب لبطرس البستانی ۲۱۲/۱ آمده است.

۲- ذو الرمة: ذو الرمة یا الرمة، ابو حارث غیلان پسر بهیس پسر مسعود پسر عدی، صاحب دیوان شعری قطور است فوت او سال ۱۱۷ هـ بوده است شرح حالش در: اعلام زرکلی ۳۱۹/۵، وفيات الاعیان لابن خلکان ۱۱/۴ - شماره ۵۲۳، الشعر و الشعراء لابن قتیبه ۵۲۴/۱ شماره ۹۴ مذکور است.

که با گفته‌اش «تریک سنه وجه» یعنی گردی صورتی را نشانت می‌دهد. و ثعلب می‌گوید^۱:

بيضاء في المرأة سنتها في البيت تحت مواضع اللمس

«صورتش در آینه خانه و در حین لمس سفید می‌نماید.»

منظور از «في المرأة سنتها»^۲ «در آینه صورتش» است.

۲- سنت همچنین به معنی راهپیمایی پیوسته و راه راست و هموار آمده است حال چه در معنای مثبت و چه در معنای منفی راه^۳، ریشه‌ی لغویش برگرفته از «سنت الماء إذا واليت صبه» است یعنی آبر را ریختن وقتی که پیوسته به ریختن آن ادامه دهی.

در لسان العرب آمده: «سن علیه الماء، صبه»: «آب بر او ریخت، یعنی جاری کرد» و گفته‌اند: «أرسله أرسالا لینا..» یعنی به تدریج و آرام آب را جاری کرد. .. یا «سن الماء علی وجهه ای صبه صبا سهلا». آب را بر صورتش ریخت یعنی آب را به آرامی بر او جاری کرد.

۱- ثعلب: ابو العباس احمد پسر یحیی پسر یسار شیبانی با ولاء، در علم نحو و لغت پیشوای کوفیان بود. «الفصیح» از تألیف‌های اوست. شرح حالش در الاعلام زرکلی ۲۵۲/۱، و بغیة الوعاة سیوطی ۳۹۶/۱-۳۹۸ شماره ۷۸۷ آمده است.

۲- لسان العرب لابن منظور ۲۲۴/۱۳ القاموس المحيط للفيروزآبادی ۲۳۳/۴، المعجم الوسيط از ابراهیم انیس و یارانش ۴۴۵/۱-۴۴۶.

۳- مختار الصحاح الرزای ص ۳۱۷، لسان العرب ۲۲۵/۱۳، القاموس المحيط ۲۳۹/۴، المعجم الوسيط ۴۵۶/۱.

جوهری می‌گوید: ^۱ «سنت الماء علی وجهی ای أرسلته أرسلالاً من غیر تفریق» آب را بر صورتم ریختم، یعنی آب را پیوسته و بدون وقفه جاری کردم. و «السنن» یعنی «الصب فی سهوله»^۲ جاری کردن آب به آرامی. و در حدیث عمرو پسر عاص^۳ به هنگام مرگش روایت شده که گفت: «فسنوا علی التراب سناً»^۴ ای ضعوه وضعا سهلاً^۵ یعنی آن را به آرامی به خاک بسپارید. پس عرب راه و رسم پیروی شده و روش پیوسته را به شیء ریخته شده، تشبیه کرده است. به خاطر پیوستگی اجزایش بر یک روش. سخن خالد پسر عتبّه هذلی هم همین معنی را تأیید کرده است:

فأول راض سِنَّه من يسيرها فلا تجزعن من سيرة أنت سرتها

۱- جوهری: اسماعیل پسر حماد ترکی جوهری، با کنیه: ابا نصر الفراءى از ائمه لغت و ادب بوده است و صاحب صحاح در لغت است، فوت او سال ۳۹۳ هـ بوده. شرح حال او در: مرآة الجنان: ۴۴۶/۲، و لسان المیزان لابن حجر ۶۴۱/۱ شماره ۱۲۷۳ یا شذرات الذهب لابن العماد ۱۴۱/۳، و وافى بالوفيات ۱۱۱/۹ شماره ۴۰۲۸، و إنباه الرواة على أنباه النحاة للقفطى ۱۹۴/۱ آمده است.

۲- عمرو پسر عاص: صحابی بزرگوار، شرح حالش در: اصابة ۲/۳ شماره ۵۸۹۷، و الاستيعاب ۱۱۸۴/۳ شماره ۱۹۳۱، اسد الغابه ۲۳۲/۴-۲۳۵ شماره ۳۹۷۱، و تاريخ الصحابة ص ۱۷۳ شماره ۸۸۴، و مشاهير علماء الامصار ص ۷۱ شماره ۳۷۶ آمده است.

۳- با روایت مسلم (شرح النووى) كتاب ايمان، باب يهدم الاسلام ما قبله و باب هجرت و حج ۴۱۴/۱ شماره ۱۲۱، و احمد در مسندش ۱۹۹/۴.

۴- لسان العرب ۲۲۷/۱۳، و قاموس المحيط ۲۳۹/۴، و معجم الوسيط ۴۵۵/۱-۱۵۶.

۵- لسان العرب لابن منظور ۲۲۵/۱۳.

۶- روایت مسلم (با شرح نووى) كتاب زکات، باب تشويق به صدقه گرچه با نصف فرما باشد ۱۱۰/۴، ۱۱۱ شماره ۱۰۱۷، و روایت مسلم در كتاب علم، باب هر کس روش نیک یا بدی بر جا گذارد ۴۷۹/۸ شماره ۱۰۱۷ از حدیث جریر پسر عبدالله رضی الله عنه.

«نگران و پریشان نباشید از روش و عادتی که تو بنیاد نهاده. .. چون نشانه رضایت از هر روشی رهروانش هستند.»

واژه سنت با این کاربرد لغوی در قرآن کریم هم آمده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ [الاسراء: 77].

«شیوه ما در (دفاع از همه) پیغمبرانی بوده است که پیش از تو فرستاده‌ایم، و تغییر و تبدیلی در شیوه ما نخواهی دید.»

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ﴾ [الكهف: 55].

«مردمان را از ایمان آوردن و طلب آمرزش از پروردگارشان باز نداشته است هنگامی که هدایت بدیشان رسیده است، مگر اینکه سرنوشت پیشینیان دامگیرشان گردد.»

در حدیث نبوی هم سنت به همین معنی آمده است، چنانکه ﷺ می‌فرماید: «من سن سنة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيامة، و من سن سيئة عليه وزرها و وزر من عمل بها إلى يوم القيامة»^۱

«هر کس روش نیک و خدا پسندانه‌ای بر جا گذارد پاداش آن و پاداش کسانی که آن را انجام می‌دهند تا روز قیامت متعلق به اوست. و هر کس روش زشت و ناپسندی را پایه‌گذاری کند گناه کارش و هر کس که آن را انجام دهد به عهده اوست تا روز قیامت.»

۱- روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب زکات، باب تشویق به صدقه گرچه با نصف خرما باشد ۱۱۰/۴،

۱۱۱ شماره ۱۰۱۷، و روایت مسلم در کتاب علم، باب هر کس روش نیک یا بدی بر جا گذارد

۴۷۹/۸ شماره ۱۰۱۷ از حدیث جریر پسر عبدالله رضی الله عنه.

و فرموده است ﷺ «لتتبعن سنن من كان قبلکم شبرا بشبر و ذراعاً بذراع»^۱ «روزگاری خواهد آمد که در آن وجب به وجب و ذراع به ذراع از روشن اقوام پیش از خود پیروی می‌کنید.» همچنین عرب‌ها به هر کسی که کاری را شروع کرده و دیگران بعد از او آن کار را انجام داده‌اند گفته‌اند: «هو الذی سنّه» او کسی است که این روش را سنت نهاده است، و شعری از شاعر بزرگ نصیب هم به این معنی آمده است:

كَأَنِّي سَنَنْتُ الْحَبَّ أَوَّلَ عَاشِقٍ مِنْ النَّاسِ إِذَا أَحْبَبْتَ مِنْ بَيْنِهِمْ وَحْدِي
«گویی که راه و رسم عاشقی را من به وجود آورده‌ام وقتی که از میان مردم تنها من عاشق شدم.»

بعضی از اهل لغت هم آن را به راه راست و نیک اطلاق کرده نه غیر آن و گفته رایج که فلاّنی اهل سنت است همین معنی را می‌رساند.^۲
در واقع آنچه اجماع علمای لغت بر آن قرار گرفته و احادیث و آیاتی که قبلاً ذکر گردید و قول خالد همگی^۳ همین مطلب را تأیید می‌نمایند.
پیوند میان دو معنای (لغوی و اصطلاحی) کاملاً آشکار است؛ چرا که سنت مصطفی ﷺ از گفتار و رفتار و تقریر او راهی قابل پیروی برای همه مؤمنان است که حق بازماندن از آن و یا تغییرش را ندارند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

۱- متفق علیه از حدیث ابی سعید حذری رضی الله عنه: بخاری (با شرح فتح الباری) کتاب اعتصام بالسنة، باب قول پیامبر ﷺ، لتتبعن سنن من كان قبلکم ۳۱۲/۱۳ شماره ۷۳۲، و مسلم (با شرح نووی) کتاب العلم، باب اتباع سنن یهودی و نصاری ۴۷۲/۸-۲۶۶۹.
۲- ارشاد الفحول شوکانی ۵۵/۱ او لسان العرب بن منظور ۲۲۵/۱۳، و معجم الوسیط ابراهیم انیس و یارانش ۴۵۵/۱.

۳- حجة السنة للدكتور عبدالغنی عبدالخالق ص ۴۶.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند، و هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکار می‌گردد».

دکتر همام عبدالرحمن سعید می‌گوید: سنت پیامبر ﷺ احتمال این معانی لغوی را دارد چون جریان احکام الهی و جلاء و زدودگی چهره جامعه بشری و رویکرد جامعه در راه راست و شکوفایی به خیر و برکت سنت نبوی وابسته است، و از معانی لغوی سنت استنباط می‌شود که آن به معنی تکرار و خوگرفتن است همچنانکه در آن معنی تحکیم و تثبیت و نیز مالیدن چیزی را به چیزی دیگر جهت تمیز کردن و جلا بخشیدن آن دیده می‌شود.^۱

۳- همچنانکه سنت به معنی توجه به اشیاء و رعایت آن‌ها به کار رفته است، گفته می‌شود: سنّ الابل^۲ هر گاه به آن‌ها خوب رسیدگی کنند و مواظبت نمایند، و رفتاری که پیامبر ﷺ بر آن دوام داشته سنت گفته شده است به خاطر اینکه حضرت ﷺ بر آن کار استمرار داشته است.^۳

۴- سنت به معنی بیان هم می‌آید، گفته می‌شود: سنّ الامر، یعنی آن امر را بیان کرد، و در حدیث هست که «انی لانسى او انسى لاسن»^۴ یعنی «من هر چه از یاد می‌برم یا

۱- الفكر المنهجي عند المحدثين ص ۲۷.

۲- لسان العرب ۲۲۵/۱۳، و قاموس المحيط ۲۳۳/۴.

۳- مفاتيح الغيب للفخر الرازي ۵۴/۳.

۴- مالک در موطا خود کتاب سهو باب العمل فى السهو ۱۰۰/۱ شماره ۲ آورده که ابن عبدالبر گفته است که ندیده‌ام که به اسناد یا قطع این حدیث را کسی از پیامبر ﷺ روایت کرده باشد. و این یکی از

از یاد می‌برم به این خاطر است تا مردم را به راه راست هدایت کنم و بیان نمایم که هر گاه فراموشی به آن‌ها دست داد لازم است چه کار کند.^۱

۵- همچنین سنت به معنی دین و قانون خداوند بکار می‌رود که شامل دستورات، امور جایز و ممنوع و سایر احکام دیگر است.^۲

۶- طبری^۳ می‌گوید: سنت به معنی الگوی شایسته و پیشوای پیروی شده است، و گفتار لبید پسر ربیع به این معنی است:^۴

من معشر— سنت لهم آبائهم ولکل قوم سنة و امامها^۵

«از مردمانی هستم که اجدادشان الگوهای شایسته‌ای برای آن‌ها قرار داده‌اند و برای هر مردمی الگو و پیشوایی است.»

احادیث چهارگانه در موطاً است که در غیر موطاً مسند یا مرسلش یافت نمی‌شود. و معنایش علم اصول صحیح می‌باشد.

۱- لسان العرب ۲۲۵/۱۳، و قاموس المحيط ۲۳۳/۴، و معجم الوسيط ۴۵۵/۱.

۲- قاموس المحيط ۲۳۹/۴، و معجم الوسيط ۴۵۶/۱.

۳- طبری: محمد پسر جریر پسر زید، الطبری، ابو محمد، مؤلف تفسیر کبیر، و تاریخ الشهیر، امام مجتهدی که از کسی تقلید نکرده است، و در فنون زیادی پیشتاز بوده است از جمله: تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، و غیره فوت او سال ۳۱۰ هـ است شرح حالش در: تاریخ بعد او از خطیب بغدادی ۱۶۲/۲ شماره ۵۸۹، و وفیات الاعیان ۱۹۱/۴، ۱۹۲ شماره ۵۷۰، و طبقات المفسرین للدوادی ۱۱۸/۱۱۰/۲ شماره ۴۶۸، و طبقات المفسرین للسيوطی ص ۸۲ شماره ۹۳، و شذرات الذهب لابن عماد ۲۶۰/۲، طبقات الفقهاء الشافعیین لابن کثیر ۲۲۲/۱ شماره ۲۳ آمده است.

۴- لبید: ابو عقیل لبید پسر ربیعة العامری، پدرش بخاطر بخشش و سخاوتش، به بهار محتاجان مشهور بود و لبید هم مانند پدرش با سخاوت بزرگ شد، فوتش سال ۴۱ هـ بوده است شرح حالش در: الاعلام زرکلی ۱۰۴/۶، و الشعر و الشعراء لابن قتیبه ۲۷۴/۱-۲۸۵ شماره ۲۵، و مرآة الجنان للشافعی ۱۱۹/۱، و ادباء العرب لبطرس البستانی ۱۴۴/۱-۱۵۱ آمده است.

۵- جامع البیان فی تأویل ای القرآن ۱۰۰/۴.

- ۷- قرطبی^۱ هم از مفضل^۲ نقل کرده که سنت یعنی امت، و این بیت را سروده است:
- ما عاین الناس من فضل کفضلهم ولا رأوا مثلهم فی سالف السنن^۳
- «مردم کسانی با شوکت و بزرگواریتر از ایشان در میان امت‌های گذشته مشاهده نکرده و ندیده‌اند.»
- ۸- شوکانی^۴ نیز از کسائی^۵ نقل کرده است که سنت به معنی دوام^۶ و استمرار است.

۱- قرطبی: محمد پسر احمد پسر ابی بکر پسر فرح انصاری خزر جی مالکی ابو عبدالله قرطبی، او مفسری با تقوا و زاهد و دانشمندی بسیار فاضل بود. از تألیفات اوست الجامع لاحکام القرآن و شرح السماء احسنی فوت ۸ سال ۶۷۱ هـ اتفاق افتاده و شرح حالش در: طبقات المفسرین للدوادی ۶۹/۲- ۷۰ شماره ۴۳۴ و طبقات المفسرین للسيوطی ص ۷۹ شماره ۸۸ و شذرات الذهب ۲۳۵/۵، و دیباج المذهب لابن فرحون ۴۰۶ شماره ۵۴۹، و شجرة النور الزكية محمد مخلوف ص ۱۹۷ شماره ۶۶۶ مذکور و مبسوط است.

۲- مفضل: مفضل پسر سلمه، ابو طالب، لغت‌شناس، ادیب از تألیفات او می‌توان الفاخر فیما تلحن به العامة و جماهیر القبائل را نام برد. در سال ۲۹۰ هـ فوت کرده است. شرح حال او در تاریخ بغدادی ۱۲۴/۱۳ شماره ۷۱۰۹ و وفیات الاعیان لابن خلکان ۲۰۵/۴-۲۰۶ شماره ۵۷۹ در شرح حال پسرش محمد پسر فضل و بغیة الوعاة سیوطی ۲۹۶/۲ آمده است.

۳- الجامع لاحکام القرآن ۲۱۶/۴.

۴- شوکانی محمد پسر علی محمد شوکانی، فقیه مجتهد از علمای بزرگ یمن اهل صنعاء، از تألیفات اوست: شماره ۲۰۱۳ فتح القدیر در تفسیر و ارشاد الفحول در اصول فقه فوت او بسال ۱۲۵۰ هـ بوده است شرح حالش در: بدر الطالع شوکانی ۲۱۴/۲-۲۲۵ شماره ۴۸۲ و فتح المبین عبدالله المراغی ۱۴۴/۳-۱۴۵ و اصول فقه تاریخه و رجاله دکتر شعبان اسماعیل، ص ۵۳۰-۵۳۲ و رساله المستطرفه لکتانی ص ۱۵۲ و اعلام زرکلی ۷/۱۹۰ معجم المؤمنین کحالة ۱۱/۵۳۳ مذکور است.

۵- ارشاد الفحول ۱۵۵/۱.

۶- کسائی علی پسر حمزه الکوفی معروف به کسائی، قرائت را از حمزه زیات یاد گرفته است، و قسمت بیشتر علم نحو را نزد معاذ الهراء، سپس خلیل پسر احمد در بصره آموخته است. فوتش بسال ۱۸۹ هـ است و شرح حالش در: وفیات العیان ابن خلکان ۲۹۵/۳-۲۹۷ شماره ۲۳۳، و بغیة

اما خلاصه مطلب چنانکه دکتر محمد مصطفی اعظمی می‌گوید از این قرار است که: سنت در لغت به معنای راه و عادت و روش آمده است خواه نیک باشد یا بد و اسلام (قرآن و پیامبر ﷺ) آن را در آیات و احادیث گذشته چنانکه ذکر شد به معنی لغوی استعمال کرده است، سپس اسلام معنای سنت را در طریقت پیامبر ﷺ و اصحابش منحصر نمود چنانکه در تعریف اصطلاحی سنت خواهد آمد، و این بدین معنا نیست که معنای لغوی آن منسوخ شده یا از بین رفته است، بلکه از آن پس تنها در دایره‌ی کوچکتري کاربرد یافته و استعمال می‌شود.^۱

تعریف حدیث در لغت

«حدیث» در لغت به معنی جدید، نو و ضد قدیم است. و اصل واژه از «حدث» است که فقط یک معنی دارد و آن پیدایش چیزی است که قبلاً وجود نداشته است. «حدیث» هم به کلامی گفته می‌شود که سخنی را که قبلاً وجود نداشته است ایجاد می‌کند.^۲ و به این جهت کلمات و عبارات حدیث نامیده شده‌اند، چون کلمات از حروف متوالی و پیوسته ترکیب یافته، و هر کدام از این حروف، حرف بعد از خود را به وجود می‌آورد و یا اینکه شنیدن این حروف در قلب معانی و علوم زیادی درست می‌کند، خدای بزرگ می‌فرماید:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ [الطور: ۳۴].

«پس اگر راست می‌گویند سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند».

الوعاة سیوطی ۱۶۲/۲-۱۶۴ شماره ۱۷۰۱ و طبقات المفسرین داودی ۴۰۹-۴۰۴/۱ شماره ۳۴۹ طبقات القراء ابن جزری ۵۳۵/۱، و طبقات القراء ذهبی ۱۰۰/۱، و لباب فی تهذیب الانساب ۹۷/۳، و فهرست لابن الندیم ص ۱۰۳ یافتنی است.

۱- دراسات فی الحدیث النبوی ۵/۱، ۱۱ با کمی تصرف.

۲- قاموس المحيط ۱۶۳/۱.

لفظ حدیث را بر خلاف قاعده کلی با احادیث جمع می‌بندند، و فرآء بر این باور است که مفرد احادیث احدثه می‌باشد، سپس آن را برای جمع بستن حدیث هم استعمال کرده‌اند، اما ابن بری گفته است: چنین نیست که فرآء گفته، چون احدثه به معنی اعجوبه است، و گفته می‌شود فلانی احدثه شده است یعنی اعجوبه شده است، لذا مفرد احادیث پیامبر ﷺ فقط حدیث است و بس.^۱

زمخشری^۲ معتقد است که احادیث اسم جمع^۳ است، ولی ابوحیان در کتاب بحر المحيط با او مخالفت نموده^۴ و گفته است که کل احادیث اسم جمع نیست، بلکه آن بر خلاف قاعده و قیاس جمع مکسر حدیث است. مانند اباطیل، اما اسم جمعی بر این وزن^۵

۱- تاج العروس زبیدی ۶۱۳/۱.

۲- زمخشری: ابو القاسم، محمود پسر عمر پسر محمد زمخشری، عالم نحوی، لغت شناس معتزلی، مفسر، ملقب به جار الله به خاطر اینکه مدت زمانی همسایه مکه بوده است، از تألیفات اوست الکشاف عن حقائق التنزیل، و الفائق فی غریب الحدیث، فوت او بسال ۵۳۸ هـ بوده است شرح حالش را در وفیات الاعیان ابن خلکان ۱۶۸/۵-۱۷۴ شماره ۷۱۱، و بغیة الوعاة سیوطی ۲/۲۷۹، شماره ۱۹۷۷، و اشارة التعین فی تراجم النحاة و اللغویین از عبدالباقی الیمانی، ص ۳۴۵ شماره ۲۱۰، و طبقات المفسرین للسیوطی، ص ۴۸ شماره ۱۴۷ و طبقات المفسرین داودی ۲/۳۱۴ شماره ۶۲۵ می‌توان یافت.

۳- الکشاف زمخشری ۲/۲۴۳.

۴- ابو حیان: محمد پسر یوسف پسر علی پسر یوسف، اثیرالدین ابوحیان، غرناطی، از علماء بزرگ زبان عربی و علوم تفسیر و حدیث بود، از تألیفات او می‌توان به بحر المحيط در تفسیر و التذکرة فی العربیة، و عقد اللالی در قراءات اشاره نمود. فوتش به سال ۷۴۵ هـ بوده و شرح حالش در پاورقی تذکرة الحفاظ ص ۲۳، و طبقات الشافعیة ابن سبکی ۳۱/۶، و طبقات المفسرین داودی ۲/۲۸۷-۲۹۱ شماره ۶۰۸، و شذرات الذهب ۶/۱۴۵، و اعلام ۷/۱۵۳، و الرسالة المستطرفة ص ۱۰۱ به طور مبسوط ذکر شده است.

۵- بحر المحيط ابو حیان ۵/۲۸۱ در تفسیر اول سوره یوسف.

نیامده است، و جمع قیاسی برای واژه حدیث احداثه است مانند رغیف و أرغفه یا حدث است مانند قضیب و قضب.^۱

استاد بزرگوار دکتر مروان محمد شاهین معتقد است که حدیث در لغت سه معنی دارد:

اول: حدیث به معنی جدید و نو که ضد قدیم است، مثلاً می‌گوییم «لبستُ ثوباً جدیداً» یعنی لباس جدیدی پوشیدم، و قرأتُ کتاباً جدیداً یعنی کتاب جدیدی خواندم، و رکبتُ سیارة جدیدة: ماشین جدیدی سوار شدم.

دوم: حدیث به معنی خبر و گزارش آمده است. مانند گفته خداوند متعال:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ﴾ [النازعات: 15].

«آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است».

و چون فرموده دیگر خداوند متعال:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ [الغاشية: 1].

«آیا خبر حادثه فراگیر به تو رسیده است».

همچنین در فرموده پروردگار عزوجل آمده که:

﴿وَإِذْ أَسْرَ اللَّيْلِ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا﴾ [التحریم: 3].

«وقتی که پیغمبر ﷺ با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت».

سوم: حدیث به معنی کلام و سخن آمده است مانند قول خداوند متعال:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا﴾ [الزمر: 23].

«خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است، کتابی را که همگون و مکرر است».

و یا فرموده‌اش:

۱- بحث فی علوم الحدیث از استاد بزرگوار دکتر عزت عطیه ص ۱۰.

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۸۷].

«خداست که این را می‌گوید و چه کسی از خدا راستگوتر است».

و یا فرموده‌اش:

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ [المرسلات: ۵۰].

«پس به کدام سخن دیگر غیر از قرآن ایمان می‌آورند».^۱

با همین کاربرد لغوی کلمه «حدیث» در سنت مطهر هم آمده است که مراد از آن کلام پروردگار متعال و کلام رسول‌الله ﷺ است، اما نمونه‌ی آنچه در سنت آمده است و مقصود آن کلام خداوند متعال است، آن است که مسلم در کتاب صحیحش از جابر پسر عبدالله ﷺ^۲ روایت کرده است که فرمود: هرگاه رسول‌خدا ﷺ موعظه می‌فرمود چشمانش به سرخی می‌گرایید، و صدایش بلند می‌شد، و به شدت خشمگین می‌شد و بسان هشدار دهنده لشکرها می‌فرمود: مواظب بامداد و شامگاهان باشید، و می‌فرمود: بعثت من و قیام قیامت به مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستند. و انگشت شهادت و میانه را با هم جفت می‌کرد و می‌فرمود: اما بعد، بدانید که بهترین سخن کتاب خداست و بهترین هدایت و راهنمایی هدایت محمد ﷺ است و بدترین کارها بدعت‌ها هستند، و هر بدعتی در دین گمراهی است.^۳ و مثال آنچه در سنت آمده است و مقصود کلام پیامبر ﷺ بوده

۱- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص ۱۱.

۲- جابر پسر عبدالله: صحابی بزرگوار شرح حالش را در اصابه ۴۵/۲ شماره ۱۰۲۲، و استیعاب ۲۱۹/۱ شماره ۲۹۰، و اسد الغابة ۴۹۲/۱ شماره ۶۴۷، و تاریخ الصحابة ص ۵۸ شماره ۱۸۳، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۷ شماره ۲۵، و تذکرة الحفاظ ۴۳/۱ شماره ۲۱، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۱۹ شاره ۲۱ بخوانید.

۳- روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب الجمعة باب تخفیف نماز و جمعة ۴۱۸/۳ شماره ۸۶۷.

است روایتی است که ابو داود و ترمذی از ابن ماجه از زید پسر ثابت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفته است: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «نضر الله امرأ سمع منا حدیثا فحفظه حتی یبلغه، فرب حامل فقه الی من هو افقه منه، و رب حامل فقه لیس بفقیه»^۱

«شاد و خرم گرداند خدا کسی را که حدیث مرا گوش می‌دهد و حفظ می‌کند تا آن را تبلیغ می‌نماید چه بسا حامل کننده فقهی بسوی کسی دیگر که از خود آن حمل کننده فقیه‌تر است و بسا کسی فقهی در سینه دارد بدون آنکه فقیه باشد» و از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من حدث عنی بحديث یری أنه کذب فهو احد الکاذبین»^۲

«هر کس آگاهانه حدیث دروغینی را از من روایت کند یکی از دروغگویان خواهد گردید.»

۱- زید پسر ثابت صحابی گرامی شرح حالش را در: اصابة ۵۶۱/۱ شماره ۲۸۸۷ و استیعاب ۱۳۶/۳ شماره ۸۴۵ و اسد الغابة ۳۴۶/۲ شماره ۱۸۲۴، و تذکره الحفاظ ۳۰/۱ شماره ۱۵، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۱۷، شماره ۱۵، و تاریخ الصحابة ص ۱۰۵ شماره ۴۶۹، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۶ شماره ۲۲ خواهید یافت.

۲- ابو داود در سنن خود در کاب علم، آن را با لفظ خود روایت کرده باب فضل نشر العلم ۳۲۳/۳ شماره ۳۶۶۰ و با لفظ مسلم هم ترمذی در سنن خود کاب علم، باب تشویق تبلیغ سمع ۳۳/۵ شماره ۲۶۵۶ آن آورده است و ابو عیسی در باب عبدالله بن مسعود، و معاذ بن جبل، و جبیر پسر مطعم، و ابی الدرداء و انس گفته است: حدیث پسر ثابت حدیثی حسن و نیکو است، ابو ماجه هم در مقدمه سنن خود باب تبلیغ علم آن را روایت کرده است، ۸۴/۱ شماره ۲۳.

۳- مغیره بن شعبه: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابة ۴۵۲/۳ شماره ۸۱۷۴ و استیعاب ۱۴۴۵/۴ شماره ۲۴۸۳، و اسد الغابة ۲۳۸/۵ شماره ۵۷۱، و تاریخ صحابة ص ۲۳۰ شماره ۱۲۳۷، و مشاهیر علماء الامصار شماره ۲۶۹، و تجرید اسماء الصحابة ۹۱/۲ موجود است.

۴- مسلم (شرح نووی) در مقدمه‌اش آن را آورده است، در باب وجوب الروایة عن ثقات و ترک الکذابين و التخذیر من الکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله ۹۵/۱.

مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح

پیش از هر چیز و قبل از بیان معنی اصطلاحی «سنت» و «حدیث» نزد علما می‌گوییم: هر چند چنانچه گذشت بعضی تفاوت‌های لغوی ریز بین این دو واژه وجود دارد با این وجود این دو کلمه در استعمال مساوی و مترادف هستند؛ البته هنوز همگان تساوی استعمال لغوی آن‌ها را به طور مطلق نپذیرفته‌اند.

دکتر صبحی صالح می‌گوید: هر چند در مواقع بسیاری «سنت» به چیزی اطلاق شده که لفظ «حدیث» به آن اطلاق نشده است با این وجود احساس یکسانی شان در دلالت یا - حداقل - نزدیکی میان آن‌ها پیوسته ناقدین حدیث را فراگرفته است، که آیا سنت عملی چیزی جز همان طریقت پیامبر ﷺ است که با سخنان حکیمانه و احادیث پویا و هدایتگرش آن را ارائه نموده است؟ و آیا موضوع حدیث مغایر با موضوع سنت است؟ مگر هر دو به دور یک محور در گردش نیستند؟ مگر هر دو نشأت گرفته از پیامبر ﷺ و منتهی به آن بزرگوار نیستند که گفتارش مؤید رفتارش، و رفتارش عین گفتارش است؟ آنگاه که این سؤالات به ذهن ناقدان خطور کرد ایرادی در این نیافتند که با صراحت بپذیرند که حدیث و سنت با صرف نظر از ریشه‌ی پیدایش هر دو کلمه یکی هستند. پس مانعی در قبول نظر اکثر علمای حدیث مبنی بر مترادف بودن این دو کلمه یافت نمی‌شود.^۱

بنابراین معنی سنت و حدیث نزد علمای شرع یکی است از این جهت که می‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد، چون در هر کدام از آن‌ها قول یا فعل یا تقریر یا صفتی به پیامبر نسبت داده شده است، ولیکن متخصصان هر فن هر کدام از دیدگاه فنی خود و از زاویه تخصص و موضوع علمی خود به سنت نگرسته‌اند.

۱- علوم الحدیث و مصطلحه با تغییراتی کم ص ۹-۱۰.

علمای حدیث: رسول خدا ﷺ به عنوان رهبری مرشد، و فرمانده ای مخلص و خیرخواه بررسی کرده‌اند که خداوند متعال از او به عنوان یک اسوه و الگوی برتر برای ما یاد کرده است. لذا آنان هر آنچه را که با او پیوند داشته است، از سیره و اخلاق و خصوصیات شخصی، و اخبار و گفتار و رفتار با صرف نظر از اینکه آن امور حکمی شرعی را بنیاد نهاده‌اند یا خیر برای ما نقل کرده‌اند.^۱

آنان هر چه از پیامبر ﷺ نقل شده است از گفتار و رفتار و یا اقرار (تقریر) یا صفات طبیعی و اخلاقی حتی حرکات و سکناش در خواب و بیداری قبل از بعثت یا بعد از آن را به عنوان سنت معرفی نموده‌اند. به همین خاطر است که تأثیر و نفوذ سنت در اثبات اموری مانند نبوت، سرمشق بودن پیامبر، ایمان استوار و علاقه شدید و احترام به آن حضرت ﷺ، و پایبندی به سنت مطهر^۲ او بسیار شدید و گسترده است.

علمای اصول: آن‌ها توجه بسیاری به پژوهش در منابع شریعت و آوردن دلیل شرعی از نصوص و استخراج احکام از آن‌ها دارند و علمای اصول از این جهت که سنت بعد از قرآن منبع دوم شریعت است به آن اهمیت زیادی داده‌اند و سنت را اینگونه معرفی کرده‌اند: سنت عبارت است از هر چیزی که از پیامبر ﷺ نقل شده است از گفتار و رفتار و تقریر، یا ترک کردن، نوشتن و اشاره کردن گویا و غیر این‌ها که خود احکامی را مقرر و اعلام می‌نماید که در قرآن کریم نیامده است.^۳

۱- اصول الحدیث، علومه، و مصطلحه، دکتر محمد عجاج الخطیب ص ۱۸.

۲- شذرات من علوم السنّة از استاد بزرگوار دکتر احمدی ابو النور ۴۴/۱، و علوم الحدیث از استاد دکتر مروان شاهین ص ۱۶.

۳- نک: «الإحكام في أصول الاحكام» آمدی ۱/۱۲۷، و التقرير و التحبير لابن امير الحاج ۲/۲۲۳، و غاية الوصول شرح لب الاصول زكريا الانصاري ص ۹۱، و مناهج العقول بدخشی ۲/۲۶۹، و ارشاد الفحول شوکانی ۱/۵۵، و اصول فقه خضری ص ۲۵۰، ۲۵۱.

علمای فقه: برداشتشان از واژه سنت چیزی است که درجه‌اش از درجه واجب و الزام کمتر است، چون واجب و فرض نزد آنان چیز نیست که به انجام دهنده‌اش پاداش داده شود، و ترک کننده‌اش مجازات گردد، اما سنت نزد آن‌ها چیز نیست که به انجام دهنده‌اش پاداش داده شود ولی برای انجام ندادنش کیفری نباشد. چون در اصطلاح آن‌ها رتبه‌اش از فرض کمتر است، اصولاً نگاه فقها به سنت متأثر از تخصص آن‌هاست، و مربوط به رشته علمی آن‌ها که عبارتست از جستجوی احکام شرعی در رابطه با اعمال بندگان از جهت وجوب و تحریم و استحباب و یا کراهت و مباح بودن. از این روی تعریفشان از سنت مطابق دایره‌ی تخصصشان می‌باشد.^۱

سنت و رفتار صحابه:

دکتر محمد عجاج خطیب در این مورد می‌گوید: در کنار معنی قدیمی که واژه سنت بر آن دلالت دارد، علما (محدثین و اصولیین و فقها) گاهی واژه سنت را بر رفتار یاران رسول خدا ﷺ هم اطلاق کرده‌اند با صرف نظر از اینکه سخن از آن رفتار در قرآن هم آمده باشد و یا از مآثورات روایت شده از پیامبر ﷺ گرفته شده باشد.

یکی از آشکارترین اموری که به این شیوه در سنت مطرح شده است حد شراب است، چون در زمان پیامبر ﷺ توییح شراب خوار معین نشده بود و گاهی چهل تازیانه می‌زدند، و گاهی هشتاد ضربه تازیانه و چون عمر رضی الله عنه^۲ در زمان خلافت خود در این باره

۱- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر از دکتر مروان شاهین ص ۱۳.

۲- عمر بن خطاب: صحابی بزرگوار شرح حالش در اصابة ۵۱۸/۳ شماره ۵۷۵۲، و استعیاب ۱۱۴۴/۳ شماره ۱۸۷۸ و اسد الغابة ۱۳۷/۴ شماره ۳۸۳۰، و تذکرة الحفاظ ۱/۵ شماره ۲، و طبقات الحفاظ ص ۱۳ شماره ۲، و تاریخ الصحابة ص ۲۳ شماره ۲، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۰ شماره ۳، و تجرید اسماء الصحابة ۳۹۷/۱ موجود است.

با مردم مشورت کرد، عبدالرحمن پسر عوف^۱ گفت کمترین حد هشتاد ضربه است، و علی^۲ گفت بهتر است هشتاد ضربه بزنی؛ چون هر گاه شراب نوشید مست می‌شود، و هر گاه مست شد هذیان می‌گوید، و اگر هذیان گفت بهتان می‌گوید، در نتیجه عمر^۳ در حد شراب خوار هشتاد ضربه زدند.

در خصوص مساله لزوم ضمانت صنایع هم این سنت خلفاء^۴ و حکم ایشان بود که ملاک عمل قرار داده شد، علی^۵ می‌گوید این فقط به خاطر مصلحت مردم است. چون مردم احتیاج به سفارش ساختن وسایل دارند، و اگر صنعتگران ضامن و عهده‌دار کیفیت سفارشات مردم نباشند کم توجهی و بی‌مسئولیتی در نگهداری اشیاء مردم به وجود می‌آید، که منجر به خسارت دیدن اشیاء آنان می‌شود.^۶ مساله مشابه دیگر مساله جمع آوری قرآن در زمان خلافت ابوبکر است که با پیشنهاد عمر^۷ انجام پذیرفت. مسائل دیگری همچون واداشتن مردم به خواندن قرآن به یکی از قرائت‌های هفتگانه، تنظیم

۱- عبدالرحمن بن عوف: صحابی گرامی، شرح حالش در اصابة ۲/۴۵۶ شماره ۵۱۹۵ و استیعاب ۲/۸۴۴ شماره ۱۴۵۵، و اسد الغابة ۳/۴۷۵ شماره ۳۳۷۰ و تاریخ الصحابة ص ۲۵ شماره ۹، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۴ شماره ۱۲ آمده است.

۲- علی بن ابی طالب: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابة ۲/۵۰۷ شماره ۵۷۰۴، و استیعاب ۳/۱۰۸۹ شماره ۱۸۵۵، و اسد الغابة ۴/۸۷ شماره ۳۷۸۹ و تاریخ الصحابة ص ۲۴ شماره ۴، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۱ شماره ۵، و تذکرة الحفاظ ۱۰/۱ شماره ۴، و طبقات الحفاظ للسيوطی ص ۱۴ شماره ۴ موجود می‌باشد.

۳- روایت مالک در مؤطأ کتاب الاشربة، باب الحد فی الخمر ۶۴۲/۲ شماره آمده است.

۴- اعتصام شاطبی ۱۱۹/۲ و نک: منزلة السنة من الکتاب از استاد محمد سعید منصور ص ۸۱-۹۶.

۵- نک: حدیث در صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب فضائل قرآن، باب جمع قرآن ۶۲۸/۸ شماره ۴۹۸۶.

دفاتر خزانه‌داری، و چیزهایی از این قبیل هم بوده است که نگاه مصلحتی خلفاء^۱ به جامعه، آن‌ها را اقتضا می‌کرد.^۱

اما چیزی که دلالت بر کاربرد سنت به این معنا را می‌کند، فرموده پیامبر^ص است که عرباض پسر ساریه^۲ روایت کرده که روزی رسول‌خدا^ص نماز صبح را با ما خواند و سپس رو به حاضرین کرد و موعظه رسایی فرمودند که چشمها را گریان و قلب‌ها را لرزان کرد، آنگاه یکی از صحابه گفت: ای رسول‌خدا^ص مثل اینکه موعظه خداحافظی است به ما چه سفارشی می‌فرمایید؟ پیامبر فرمودند: «اوصيكم بتقوى الله عزوجل و السمع والطاعة، و ان كان عبداً حبشياً، فانه من يعش منكم بعدى فسيري اختلافاً كثيراً فعليكم بسنتي و سنة خلفاء الراشدين المهديين، و تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ، و اياكم و محدثات الامور، فان كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة»^۳

(شما را به تقوای خدای متعال و شنوایی و فرمانبرداری از او وصیت می‌کنم، گرچه امیر شما غلامی حبشی باشد، چون اگر کسی از شما بعد از من زنده بماند اختلافات بسیاری را می‌بیند، پس واجب است از دستورات من و خلفای راشدین و هدایت یافته

۱- موافقات شاطبی ۶۰۵/۴ نک: المدخل الى السنة النبوية ص ۳۲، ۳۳.

۲- عرباض بن ساریه: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابة ۴۷۳/۲ شماره ۵۵۰۱، و استعیاب ۱۲۳۸/۳ شماره ۲۰۲۶، و اسد الغابة ۱۹/۴ شماره ۳۶۶۰، و تاریخ الصحابة ۱۹۹ شماره ۱۰۶۲، و مشاهیر علماء الامصار ص ۶۵ شماره ۳۳۱ موجود است.

۳- ابو داود در سنن خود کتاب السنة، باب لزوم سنت ۲۰۰/۴ شماره ۶۰۷ و ترمذی کتاب علم، باب آنچه در مود لزوم سنت و اجتناب بدعت آمده است ۴۳/۵-۴۴ شماره ۲۶۷۶، و ابن ماجه در مقدمه، باب تبعیت خلفاء راشدین راه یافته ۱۵/۱-۱۷ شماره ۴۲-۴۳ و غیر آن‌ها.

بعد از من پیروی نمایید، و آن را با چنگ و دندان بگیرید، و از نوآوری در دین پرهیزید، چون هر نوآوری در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی است^۱.

در روایتی دیگر که عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل کرده است آمده است که رسول خدا فرمود: «قال رسول الله ﷺ ان بنی اسرائیل تعرفت علی اثنتین و سبعین ملة، و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین کلهم فی النار الا ملة واحدة، قالوا: و من هی یا رسول الله قال: ما انا علیه و اصحابی»^۲

(رسول خدا ﷺ فرمود: بنی اسرائیل بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، همه وارد آتش می شوند مگر یک گروه، عرض کردند: آن گروه کدام است یا رسول الله ﷺ فرمود: آن گروهی که بر راه من و اصحابم گام بر می دارد)^۳.

۱- عبدالله بن عمر: صحابی بزرگوار شرح حالش در: اصابة ۳۵۱/۲ شماره ۴۸۵۶، و استعیاب ۲۵۶/۳ شماره ۱۶۳۶، و اسد الغابة ۳۴۵/۳ شماره ۳۰۹۲، و تجریر اسماء الصحابة ۳۲۶/۱، و تاریخ الصحابة شماره ۷۲۱، و مشاهیر علماء الامصار ص ۷۱ شماره ۳۷۷، و تذکرة الحفاظ ۴۱/۱ شماره ۱۹، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۱۸ شماره ۱۹ آمده است.

۲- روایت از ترمذی کتاب ایمان، باب آنچه در مورد افتراق این امت آمده است ۵/۲۶ شماره ۲۶۴۱، و ابو عیسی گفته است این حدیث غریب و مفسر است و فقط بدین گونه روایت شده و در جای دیگر دیده نشده است، نک: اسوئل الحدیث علومه و مصطلحه دکتر محمد عجاج الخطیب با تغییرات کمی ص ۲۱، ۲۲.

۳- مالک بن انس: امام مالک بن انس، یکی از علماء اسلام، پیشوای مدینه، صاحب موطأ، فوت در سال ۱۷۹ هجری بوده است. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ ۲۰۷/۱ شماره ۱۹۹ و طبقات المفسرین داودی ۲۹۴/۲ شماره ۶۱۳، و دیباج المذهب ص ۵۶، و شذرات الذهب ۲۸۹/۱، و ثقات عجلی ص ۴۱۷ شماره ۱۵۲۱، و مروج الذهب ۳/۳۵۰، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۶۹ شماره ۱۱۱۰ موجود است.

و همچنین استدلال آورده‌اند که سلف صالح می‌گفتند: «سنت عمرین» یعنی سنت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما. علاوه بر این‌ها ابن عبدالبر با نقل از مالک بن انس رضی الله عنه روایت کرده است که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرمود:^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمامداران پس از او برنامه‌ای را پایه‌گذاری کرده‌اند که پذیرفتنش مساوی با تصدیق کتاب خدا و اطاعت کامل او و تقویت دین خداست هر کس که بدان عمل کند هدایت یافته است، هر که از آن یاری جوید یاری می‌شود اما مخالفت با آن عدول از طریق مؤمنان است، و کسی که به آن پشت کند خداوند هم از او روی بر می‌گرداند، و داخل جهنمش می‌کند و چه سرنوشت ناگواری!»^۲

البته اگر به رفتار اصحاب لفظ سنت اطلاق می‌شود این به این معنا نیست که سنت در صدر اسلام به معنای عادات و آداب و رسوم موروثی جامعه عربی جاهلیت بوده است که بعداً به اسلام نقل شده است چنانکه گلدزیهر و همفکرانش گفته‌اند چون این ادعاها چنانکه دکتر اعظمی می‌گوید اساساً با آنچه نصوص مورد اعتماد مستند و مستدل

۱- عمر بن عبدالعزیز: عمر پسر عبدالعزیز پسر مروان پسر حکم پسر ابی العاص اموی، امیر المؤمنین، مادرش ام عاصم دختر عاصم پسر عمر بن خطاب، فرماندار ولید در شهر مدینه، و به مانند وزیری بود برای سلیمان، و پس از او خلیفه گردید و در مدت دو سال و نیم جزء خلفاء راشدین بود، فوتش در سال ۱۰۱ هـ بود. و شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱/۱۸۸ شماره ۱۰۴، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۵۳ شماره ۱۰۱، و تقریب التهذیب ۱/۷۲۲ شماره ۴۹۵۶، و الکاشف ۲/۶۵ شماره ۴۰۸۹ و مشاهیر علماء المصار ص ۲۰۹ شماره ۱۴۱۱ آمده است.

۲- روایت خطیب در فقیه و متفقه، باب گفتار در وجوب پیروی از روش سلف در موارد اجماع‌شان یا مخالفشان و اینکه خروج از آن جایز نیست ۱/۴۳۵ شماره ۴۵۵، و آجری در شریعت ص ۴۸، ۶۵، ۳۰۶، و ابن عبدالرحمن در جامع بیان العلم، باب تشویق بر لزومیت سنت و بسنده کردن به سنت ۱۸۷/۲.

می‌گویند مخالفت ریشه‌ای دارد. امام احمد در مسندش از سالم^۱ روایت کرده است که عبدالله بن عمر^۲ به رخصت‌های نازل شده در قرآن و تأیید شده با سنت رسول ﷺ در مورد حج تمتع [حج اکبر] فتوا داده بود. دسته‌ای به ابن عمر اعتراض می‌کردند که چگونه با پدرت عمر مخالفت می‌کنی که از این امر نهی کرده است، عبدالله به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما آیا از خدا نمی‌ترسید اگر عمر در زمان خود از آن نهی کرد از روی مصلحت و خیرخواهی بود و مقصودش کامل نمودن حج عمره بود. اما چرا آن را حرام می‌دانید؟ در حالی که خدا حلالش کرده است و رسول خدا آن را انجام داده است آیا سنت رسول خدا ﷺ برای پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟^۳

این نشان می‌دهد که واژه سنت در صدر اسلام مترادف با همان سنت پیامبر ﷺ بود نه با عادات و رسوم معروف و موروث جاهلی. چون اگر سنت همان شاخص‌های شایع و قالبی جامعه‌ی جاهلیت بود، در آن صورت چگونه این گفته ابن عمر^۴ قابل توجیه خواهد بود؟

۱- سالم: پسر عبدالله پسر عمر به خطاب قریش عدوی، ابن عمر یا ابو عبدالله، مدنی، یکی از فقهای هفتگانه، بسیار عابد و بزرگوار و محقق، در متانت و وقار مانند پدرش بود. از پدرش و ابو هریره روایت کرده است. و زهری و صالح بن کسبان از او روایت کرده‌اند - فوت سال ۱۰۶ هـ شرح حالش در تقریب التهذیب ۳۳۵/۱ شماره ۲۱۸۲، و الکاشف ۴۲۲/۱ شماره ۱۷۷۳، و الجرح والتعديل ۱۶۸/۳، و تاریخ الثقات عجللی ص ۱۷۴ شماره ۴۹۹، و مشاهیر العلماء الامصار ص ۸۵ شماره ۴۳۸.

۲- عبدالله بن عمر: صحابه گرامی شرح حالش در: اصابة ۳۴۷/۲ شماره ۴۸۵۲، و استعیاب ۳۴۰/۳ شماره ۱۶۳۰، اسد الغابة ۳۳۶/۳ شماره ۳۰۸۲ و تذکرة الحفاظ ۳۷/۱ شماره ۱۷، و تاریخ الصحابة ۱۴۹ شماره ۷۱۹، و مشاهیر العلماء الامصار ص ۲۳ شماره ۵۵ و تجرید اسماء الصحابة ۳۲۵/۱.

۳- روایت احمد در مسندش ۹۵/۲.

۴- درسات فی الحدیث النبوی دکتر اعظمی ۵/۱-۱۱ با تغییرات، نک السنه فی مواجهه اعدائها ص ۳۶ به بعد.

پس اگر سنت چنانچه گذشت به اعمال و عملکرد اصحاب رسول خدا ﷺ قابل اطلاق است پس به راحتی می‌توان به آنچه از رفتار عملی رسول اکرم ﷺ برای ما روایت شده است لفظ سنت را اطلاق کرد. اما حدیث آن اخباری است که از گفتار و رفتار و تقریرات و ویژگیهای پیامبر ﷺ... به ما رسیده است.

با توجه به این توضیحات حال می‌توانیم بفهمیم که چرا علما درباره‌ی عالمان برجسته گفته‌اند که مثلاً فلان شخص «امام در حدیث» و یا «امام در سنت» و یا «امام در هر دو علم حدیث و سنت» است و مقصودشان از این مورد اخیر آن است که وی هم عالم به علم حدیث است و هم آگاه از علم سنت یعنی متعهد به اجراء و جاری کردن آن بر زندگی خودش است.

سنت به این معنی آخر دقیقاً نقطه مخالف آن بدعتی که رسول خدا ﷺ آن را مساوی با گمراهی نامیده است. چون بدعت هیچ ربطی به شریعت ندارد، هر گمراهی داخل در آتش می‌گردد. با توجه به این امر می‌توانیم فرموده رسول خدا ﷺ بفهمیم که: «من أحدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد»^۱ یعنی «هر کس چیزی را وارد این دین ما نماید که در آن نباشد مردود است.» همچنین با توجه به همین معنی می‌توانیم گفته عبدالرحمن ابن مهدی^۲ را - که یکی از دانشمندان بی‌همتا هم در علم حدیث و هم در دانش «سنت»

۱- حدیث متفق علیه از حدیث عائشه رضی الله عنها که بخاری روایت کرده (شرح فتح الباری) کتاب صلح باب اذا اصطلحوا علی جدر ۳۵۵/۵ شماره ۲۶۹۷. و مسلم (شرح نووی) کتاب قضاوت، باب نقض احکام باطل و رد محدثات امور ۲۵۶/۶، ۲۵۷ شماره ۱۷۱۸.

۲- عبدالرحمن بن مهدی عبدالرحمن پسر مهدی پسر حسان بصری، ثقه، امین، عالم در حدیث و اسماء رجال، شافعی در حدیث به او مراجعه می‌کرد، و در مورد او فرمود: همتای در دنیا برای نمی‌یابم. فوت سال ۱۹۸ هـ شرح حالش در: تقریب التهذیب ۵۹۲/۱ شماره ۴۰۳۲، و کاشف ۶۴۵/۱ شماره ۳۳۲۳، و الجرح و التعذیل ۲۸۸/۵ شماره ۱۳۸۲، وثقات عجلی، ص ۲۹۹ شماره ۹۸۵، و تذکره

است بفهمیم. آنگاه که از ایشان درباره مالک بن انس، و اوزاعی^۱، و سفیان بن عیینه^۲ سؤال شد پاسخ دادند: اوزاعی در سنت امام است اما در حدیث خیر، و سفیان در حدیث پیشوا و امام است اما در سنت چنین نیست، اما مالک هم در سنت و هم در حدیث پیشوا و امام است.

جواب عبدالرحمن بن مهدی دلالت آشکار دارد بر اینکه سنت در اسلام - در این استعمال - ناظر به جنبه عملی اسلام است، اما دانش حدیث ناظر به جنبه نظری آن و به طور مشخص به بررسی گفتار و رفتار و تقریرات روایت شده از رسول خدا ﷺ عنایت دارد.

الحافظ ۳۲۹/۱ شماره ۳۱۳، و طبقات الحافظ سیوطی، ص ۱۴۴ شماره ۳۰۱، و طبقات الفقهاء الشافعیین لابن کثیر ۱۴۱/۱ شماره ۳۵.

۱- اوزاعی: عبدالرحمن پسر عمر پسر یحمد، ابو عمرو اوزاعی، شیخ الاسلام، عالم اهل شام، صاحب مدرسه فقه، و مذهبش در شام گسترش فراوانی داشت، و در مغرب و اسپانیای فعلی پیروانی زیادی داشت حتی قرن سی و چهار هجری، سپس در برابر مذهب شافعی و مالک پنهان شد. فوت سال ۱۵۸ ه - شرح حالش در تذکره الحفاظ ۱۷۸/۱، شماره ۱۷۷، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۸۵ شماره ۱۶۸، وثقات عجلی ص ۲۹۶ شماره ۹۷، و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۱۱، شماره ۱۴۲۵، وثقات ابن حبان ۶۲/۷، و وفیات الاعیان ۱۲۷/۳ شماره ۳۶۱، و تهذیب التهذیب ۲۳۸/۶ شماره ۴۸۴.

۲- سفیان بن عیینه: سفیان پسر عیینة پسر ابی عمران، ابن محمد کوفه‌ای سپس مکه‌ای است، یکی از عالمان بزرگ اسلام است. ثقه، حافظ فقیه، امام، حجت بوده است، مگر اینکه در پیری حافظه‌اش کم شد، و گاهی جعل کرده است، با وجود این از ثقات می‌باشد، فوت سال ۱۹۸ ه شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۲۶۲/۱ شماره ۲۴۹، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۱۱۹ شماره ۲۳۸، و طبقات المفسرین داودی ۱۹۶/۱ شماره ۱۸۷، وثقات عجلی ص ۱۹۴ شماره ۵۷۷، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۷۹ شماره ۱۱۸۱.

بدین جهت است که می‌گویند: فلانی صاحب سنت و فلانی صاحب بدعت است، «اولی» به خاطر پیروی از راهنمایی پیامبر ﷺ و «دومی» به خاطر سعی و تلاش در وارد کردن چیزی به دین که در آن نیست.^۱

دکتر صبحی صالح می‌گوید: از این عجیب‌تر آن است که یکی از این دو مفهوم در تایید و پشتیبانی مفهوم دیگر مورد مطالعه قرار می‌گیرد گویی این دو از هر جهت با هم متفاوت و مغایر هستند تا جایی که ابن ندیم روا دانسته که کتابی با عنوان «سنت به گواهی حدیث» تألیف نماید.^۲

جدا کردن دیگری بین حدیث و سنت صورت گرفته و آن نظری از علامه کتانی است که مطابق آن موقوفه سنت نیست بلکه حدیثی است.^۳

دکتر محمد صباغ هم در حاشیه ای بر تقسیم بین سنت و حدیث در گفته امام عبدالرحمن بن مصدی می‌گوید: و اما این تقسیم بعدها مدت زیادی دوام نیاورد، و دو واژه مترادف هم شدند، ما نیز این طرح این تقسیم را فقط به خاطر فهم و توضیح عبارت مطرح شده از طرف ابن مهدی روا دانستیم و بس.^۴

بنابراین مقصودم از سنت در اینجا: آن چیزی است که علمای حدیث اراده کرده و بیشترشان همان را دنبال کرده‌اند یعنی: اقوال و افعال و تقریرات و ویژگی‌های فطری و اخلاقی پیامبر ﷺ به همراه سیره، تاریخ غزوه‌های او هم قبل از بعثت مانند خلوت گزینی شان در غار حرا^۵ و اخلاق شایسته و رفتار نیکویشان که روشن‌گر احوالشان بوده است؛ و

۱- الزرقانی علی الموطأ ۳/۱.

۲- علوم الحدیث و مصطلحه ص ۶.

۳- الرسالة المستطرفة ص ۳۲.

۴- الحدیث النبوی مصطلحه، بلاغته، کتبه ص ۱۴۶.

۵- متفق علیه از حدیث عایشه رضی الله عنها روایت بخاری (فتح الباری) کتاب آغاز وحی، باب شماره ۳، ۳۰۱ شماره ۳، و مسلم (شرح نووی) کتاب ایمان، باب آغاز وحی بر رسول خدا ﷺ ۴۷۴/۱ شماره ۱۶۰.

مانند سخن ام المؤمنین حضرت خدیجه علیها السلام که به ایشان صلی الله علیه و آله می‌گوید: به خدا قسم که خداوند هرگز تو را گمراه نمی‌کند، چرا که براستی تو صله رحم را به جا می‌آوری، بسیار مهمان نواز هستی، از بینوایان و مستمندان دستگیری می‌کنی، در مصیبت‌هایی که از طرف حق تعالی نازل می‌شود به یاری مردمان می‌شتابی.^۱

و یا اینکه وی امی بود و سواد خواندن و نوشتن نداشت، و با راستگویی و امانت‌داری و حسن خلق و صفات خیر دیگری معروف بوده است که در اثبات نبوت شان بسیار از آن‌ها بهره گرفته می‌شد چنانکه در حدیث مشهور هرقل اتفاق افتاده است.^۲

این چنین اموری است که علما را بر آن داشته آنچه را هم که با قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط داشته جزء سنت آن حضرت قرار دهند؛ پس سنت نزد آنان عبارت است از هر چیزی که مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است چه قبل و چه بعد از بعثت که عمل صحابه هم داخل در این تعریف می‌شود. و این کاملترین تعریف سنت^۳ است. سنت به این معنی نزد آنان با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله مترادف و هم معنی است.^۴

تا اینجا بطلان و بی‌اساس بودن گفته گلدزیهر در کتابش (دراسات محمدیه) آشکار می‌شود که بر اساس آن باید اصطلاح «حدیث» و اصطلاح «سنت» را از هم جدا دانست.^۵

۱- رجوع کن حدیث ذکر شده.

۲- متفق علیه از حدیث ابو سفیان بن حرب (بخاری در شرح فتح الباری) کتاب آغاز وحی باب شماره ۶، ۴۲/۱ شماره ۷، و مسلم (شرح نووی) کتاب جهاد و سیر، باب کتاب نبی صلی الله علیه و آله به سوی هر قل که او را به اسلام دعوت کرده است ۶/۳۴۶ شماره ۱۷۷۳.

۳- نک: جامع العلوم و الحكم ۱۲۰/۲، و مدخل الى السنة النبوية ص ۳۳، ۳۴.

۴- حدیث و محدثون دکتر ابو زهو ص ۱۰، و نک: تیسیر اللطیف الخیر فی علوم حدیث البشیر النذیر دکتر مروان شاهین ص ۲۸-۲۹.

۵- نقل شده از کتاب قواعد روایت نزد حدیث شناسان از استاد صدیق بشیر ص ۳۱۴.

چون این دو کلمه دارای معنای واحدی نیستند بلکه سنت به منزله دلیل برای حدیث^۱ می‌باشد. گلدزیهر با این گمان خود تفاوتی میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی دو واژه حدیث و سنت قائل نشده است به همین جهت است که او به علت بی‌توجهی به اصطلاحات علمای شرع موضوعات را با یکدیگر خلط کرده است، به طوری که حتی اظهار می‌دارد که وجود اختلاف در معنی کلمه (حدیث) و (سنت) گویای نوعی آشفتگی در اندیشه مسلمانان است، و ما این اصطلاحات را کمی پیش کاملاً بررسی کردیم، و دیدیم که او هیچ اهمیتی به اصطلاحات علما نداده است، و حتی اندکی هم به معنای واقعی آن‌ها نزدیک نشده است.

و گفته‌اش که (سنت به منزله نشانه و دلیل حدیث) است ناشی از اعتقادش به وجود فرق میان حدیث و سنت است که او را مرتکب اشتباه کرده است. اتفاقاً عکسش درست‌تر است، یعنی حدیث دلیل سنت است، ولی آن‌ها در اصطلاح علمای اصول به یک معنی هستند. از همین روست که مثلاً می‌گویند: این سنت از رسول ﷺ ثابت شده و آن سنت مثلاً از او ثابت نشده است.

اولی: نظر به اینکه از رسول گرامی ﷺ ثابت شده است که ایشان آن کار را گفته است یا انجام داده است، پس راه اثبات آن برای پیامبر وجود حدیث شریفی است که شاهد و گواه صدور آن امر باشد.

دومی: نظر به اینکه ما حدیثی اعم از گفتار و رفتار و تقریر پیامبر ﷺ نداشته ایم که آن را تأیید نماید، پس چنین سنتی حالت الزام ندارد. همچنین اگر گفته شود: سنت این طور است، و یا این چنین در سنت آمده است، همه این‌ها دلیل شرعی الزام آور است؛ چون این امور به نحوی از انحا از پیامبر ثابت شده است.^۲

۱- العقیده و الشریعة فی الاسلام: گلدزیهر ص ۴۹، و آن‌های که میان آن‌ها فرق گذاشته‌اند. از استاد

محمد رشید رضا، نک مجله المنار جلد ۱۰/۸۵۲-۸۵۳.

۲- ضوابط الروایة عند المحدثین، ص ۳۱۴-۳۲۲ با تعبیراتی.

خداوند متعال والاتر و آگاه‌تر است.

مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نام‌گذاری و رد آن

لازم به ذکر نیست که دو واژه «سنت» و «حدیث» عربی هستند، هر چند دشمنان اسلام چون گلدزیهر این واقعیت را انکار نموده‌اند. او یک مرتبه می‌گوید که «واژه» سنت از کلمه عبری (مشنه) گرفته شده است: و می‌گوید «حتی در اسلام هم این ایده منزلت خود را دارد، منظورم قانون مقدس دیگری است که در کنار قرآن محترم شمرده می‌شود چه مکتوب باشد و چه شفاهی چنانکه در بین یهود مشاهده می‌شود».^۱

و مرتبه دیگری می‌گوید: که این اصطلاح در اصل اصطلاحی جاهلی می‌باشد که اسلام آن را پذیرفته و از آن دوره اقتباس کرده است، هم کیشانش ساخت و مارغولیوئث هم از او تبعیت کرده‌اند، علاوه بر آن‌ها دکتر محمد اعظمی هم در کتاب خود (دراسات فی الحدیث النبوی)^۲ همین نظر را نقل و تایید کرده است.

در این مورد قاسم احمد هم از شرق‌شناسان پیروی کرده و می‌گوید: آنچه لازم است که مسلمانان در آن دقت نمایند، شباهت بسیاری است که در میان این نظر و نظر یهودیان قدیم درباره وحی کتبی و شفاهی موجود است. تلمود یهودیان هم حاوی مشناه و جماره می‌باشد که مشابه حدیث و سنت اسلامی می‌باشد. و آن‌ها عبارتند از مجموعه آموزه‌های شفاهی روحانیان (خاخام‌ها) و عالمان بزرگ یهودی که در واقع تفسیر و شرح کتاب‌های مقدس در طول زمان می‌باشد که از زبان یهودا جولدن دانشمند یهودی^۳ روایت شده است.

۱- العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۴۹.

۲- دراسات فی الحدیث النبوی ۶، ۵/۱.

۳- اعاده تقییم الحدیث ص ۷۸-۷۹.

شرق‌شناس دیگر فرید غیوم در کتاب (الحديث في الاسلام) می‌گوید: واژه حدیث از کلمه عبری یهودیان «هداش» گرفته شده است که به معنی جدید و یا به معنی اخبار و داستان^۱ می‌باشد. البته هدف از ایراد این شبهه هم نفی عربی بودن دو واژه حدیث و سنت است.

استاد بزرگوار شیخ محمود شلتوت در کتاب خود «الإسلام عقيدة و شريعة» این شبهه پوچ و اینکه واژه سنت برگرفته از زبان عبری باشد را نفی کرده است.^۲ همچنانکه دکتر محمد اعظمی در کتاب خود (دراسات في الحديث النبوي) گفته بی‌اساس گلدزیهر را رد کرده است؛ که کلمه سنت در اصل یک اصطلاح جاهلی بوده که اسلام آن را پذیرفته و اقتباس نموده است.^۳

همین شبهه را دکتر رئوف شلبی هم در کتاب خود «السنة النبوية بين اثبات الفاهمين ورفض الجاهلين» آورده و رد نموده است، او می‌گوید: با توجه به طبیعت حیات، خیر، هیچ‌گاه از شر و عدالت، از ظلم در امان نیست. و شیطان نیروهای خود را گسیل داشته تا بر ضد اسلام و منابعش جعل و بهتان درست کنند. همچنانکه بعضی از محققان گمان کرده‌اند که مسلمانان واژه سنت را از واژه عبری (مشنات) که در اصطلاح یهودیان به مجموعه روایت‌های اسرائیلی اطلاق می‌شود گرفته‌اند که در نظر آنان منبعی اساسی برای آگاهی از احکام تورات هستند. همچنانکه نوعی شرح و تفسیر تورات هم بشمار می‌آیند. می‌گویند سپس مسلمانان آنان را به واژه (سنت) تعریف کرده‌اند، و یهودیان ادعا می‌کنند که مسلمانان - بعد از تعریف - آن را نامی برای مجموعه‌ای از روایت‌های پیامبر ﷺ قرار داده‌اند درست مانند واژه «مشنات» که نام مجموعه روایات اسرائیلیات است.

۱- برگرفته از منهجية جمع السنة خانم دکتر غریه علی طه ص ۶۲.

۲- اسلام عقیده و شریعة ص ۴۹۲-۴۹۳.

۳- دراسات في الحديث النبوي ۵/۱-۱۱.

در جواب باید گفت: استاد بزرگوار دکتر رئوف شلبی اعتراض یهود و پیروانشان را به دو واژه «سنت» و «حدیث» در دو نکته خلاصه کرده‌اند و می‌گویند:

۱- مسلمانان آن دو را از دو واژه «مشنات» و «هداش» که عبری‌اند به عربی تبدیل کرده‌اند.

۲- مسلمانان آن دو را به مجموعه روایات پیامبر اطلاق کرده‌اند تا در مقابل استعمال واژه «مشنات» توسط یهودیان برای مجموعه روایات اسرائیلی که تورات را شرح می‌دهد، قرار بگیرد.

در رد نکته اول می‌گوئیم: در حقیقت عقل هیچ پژوهشگر امانت‌داری ادعای یهود و کسانی که از آن‌ها پیروی کرده‌اند را نمی‌پذیرد، که عرب‌های مسلمان اولیه، «مشنات» را به «سنت» و «هداش» را به «حدیث» تعریف کرده باشند.

اولاً: به خاطر عدم وجود شباهت در حروف و ساختار کلمه‌ها.

ثانیاً: به خاطر استعمال این دو واژه در شعر دوران جاهلی قبل از اسلام همچنانکه هم خداوند در قرآن و هم پیامبر ﷺ در حدیث شریفشان این دو کلمه را به شکلی که بیان‌ش گذشت استعمال فرموده‌اند. بنابراین دیگر جایی برای بحث در اینکه واژه سنت، تعریف کلمه مشنات و واژه حدیث، تعریف واژه هداش باشد، باقی نمی‌ماند.

بنابراین دو واژه را عرب‌ها از دو کلمه مشنات و هداش تعریف نکرده‌اند، بلکه در اصل لغت خودشان است و صراحتاً در کتاب آسمانی، و حدیث پیامبر گرامی ﷺ آمده است.^۱

دکتر اعظمی می‌گوید: بر همین اساس آنچه گلدزیهر گفته است که سنت مصطلح جاهلی است و اسلام آن را به کار گرفته است، ادعای بی‌دلیلی است، و با دلایل معلوم تضاد دارد. اساساً استفاده جاهلیها و بت‌پرستان از یک واژه (هر چه باشد) در مفهوم

۱- سنة النبوة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین ص ۳۲ و بعد از آن با تغییراتی.

لغوی آن به آن واژه لباس معینی نمی‌پوشاند، و آن را به یک واژه جاهلیت بدل نمی‌کند، بویژه اگر استفاده‌های مختلف‌شان از همان کلمه را مدنظر قرار دهیم، در غیر این صورت همه لغات زبان عربی اصطلاحاتی صرفاً جاهلی می‌شوند و این را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد.^۱ همین جوابیه را می‌توان ردی بر گفته فرید غیوم شمرد که می‌گوید واژه «حدیث» برگرفته از کلمه عبری «هداش» است.

در رد نکته دوم: ابن قیم جوزیه^۲ در کتاب «اغاثة اللهفان» می‌گوید: مراد از کلمه مشنات کتابی است که علمای یهود آن را در زمان بابلی‌ها و فارس‌ها، و دولت‌های روم یونان نوشته‌اند که الکتاب الاصغر خوانده می‌شود و در حدود هشتصد صفحه بوده است. اما تلمود، الکتاب الاکبر است و علمای یهود آن را همراه با کتاب مشنات نوشته‌اند، و حجم آن در بزرگی به نصف بار استر می‌رسد، و علمایی که آن را نوشته‌اند هم عصر نبوده‌اند بلکه نسلی بعد از نسلی آن را نگاشته‌اند، و آنگاه که متأخرین به تألیف کتاب نگاه کردند که به مرور زمان به آن افزوده می‌شود، دریافتند که در این افزایش‌های متأخر چیزهای یافت می‌شود که مخالف اوائل کتاب است و دانستند اگر مانع این افزایش‌ها نشوند، کار کتاب منتهی به شکاف و دوگانگی‌ای می‌شود که جبرانش امکان ندارد. لذا آن را منع و قطع کردند و به علماء هشدار دادند که از افزودن و زیاد کردن حجم کتاب

۱- دراسات فی الحدیث النبوی ۷/۱.

۲- ابن قیم الجوزیه: محمد پسر ابوبکر، پسر ایوب الزرعی الدمشقی، ابو عبدالله، فقیه حنبلی، عالم در اصول حدیث، نحو، نویسنده، خطیب و سخنران، تألیفات بسیاری دارد مشهورترین آن‌ها: اعلام الموقعین عن رب العالمین، و زاد المعاد فی هدی خیر العباد، و غیر اینهاست، فوت سال ۷۵۱ هـ بوده است شرح حال وی در: البدایة و النهایة ابن کثیر ۲۳۴/۱۴، و در الکامته ابن الحجر ۳/۴۰۰-۴۰۳ شماره ۱۰۶۷، و شذرات الذهب ۶/۱۶۸، و طبقات المفسرین داودی ۲/۹۳-۹۷ شماره ۴۵۶، و الوافی بالوفیات ۲/۲۷۰ موجود است.

خودداری کنند و افزودن و افزایش را تحریم کنند و گفتند که به همین مقدار کفایت کنند.^۱

بنابراین مشنات و تلمود مجموعه‌ای از تالیفات فقهای یهود در اجابت خواسته‌های درونی شان است، که آن را به تورات و حضرت موسی علیه السلام نسبت داده‌اند. در حالی که حدیث نبوی و سنت مطهر چنین نیستند؛ این‌ها روایت پیامبرند صلی الله علیه و آله که از طرف خداوند متعال به او الهام گردیده است، و هیچ دانشمند اسلامی در آن دخل و تصرفی جز حفظ و رعایت و اجرای آن ندارد. و آنچه صاحب سنت مطهر آن را به کار برده و آنچه که خودش انجام داده است از گفتار و رفتار و یا تقریر. .. الخ حدیث شریف و سنت مطهر می‌باشد. آنگاه که می‌فرماید صلی الله علیه و آله: «قد یئس الشیطان بأن یعبد بارضکم، و لکنه رضی ان یطاع فیما سوی ذلک مما تحقرون من اعمالکم، فاحذروا یا ایها الناس، انی قد ترکتم فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا کتاب الله و سنة نبیه»^۲

(شیطان ناامید شده است از اینکه در سرزمین شما پرستش شود، اما راضی شده است به اینکه با ارتکاب گناهای که شما آن‌ها را کوچک می‌شمارید اطاعت شود، پس ای مردم هوشیار باشید، که من چیزی را در میان شما قرار داده‌ام که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله).

به این ترتیب برای ما روش می‌شود که دو واژه «سنت» و «حدیث»: ۱- هر دو عربی اصیل هستند.

۱- اغاثة اللفهان ۳۲۳/۲-۳۲۴.

۲- حاکم در کتاب مستدرک (کتاب علم)، خطبة حجة الوداع ۱۷۱/۱-۱۷۲ شماره ۳۱۸ از حدیث ابن عباس رضی الله عنه این حدیث را روایت کرده دو در اسنادش عکرمه را آورد که بخاری او را حجت دانسته است، و ابن ابی اوئیس و مسلم هم آن را آورده است و بقیه روایت‌ها متفق علیه هستند، و شاهد دیگری هم از حدیث ابوهریره رضی الله عنه دارد، که در بحث گذشته ذکر گردید. و ذهبی با او موافقت دارد و می‌گوید که ریشه‌ای از این حدیث در کتاب صحیح وجود دارد.

۲- قرآن کریم و سنت مطهر این دو واژه را به کار برده‌اند.

۳- پیامبر ﷺ خودش دو کلمه حدیث و سنت را به عنوان نامی برای مجموعه گفتارها، رفتارها و تقریراتشان برگزیده‌اند.

بنابراین امکان فرض اینکه مسلمانان واژه «سنت» را از واژه «مشنات» یا از کلمه «هداش» گرفته باشند و به عربی تبدیل کرده باشند، و یا فرض اینکه اصطلاحی جاهلی باشد، از بین می‌رود. و بسیار فرق است میان دلیل آشکار و روش اسلام، و دلیل انحرافی آن‌هایی که به سزای کارهایی که انجام داده‌اند از سوی پیامبرانشان داود و عیسی بن مریم علیه السلام نفرین شده‌اند.^۱

و خداوند متعال والای و دانایتر است.

۱- السنة الإسلامية بين اثبات الفاهمين و رفض الجاهلین دکتر رؤف شلبی ص ۳۲: ۳۶ با تغییراتی.

مبحث سوم:

حدیث پیامبر ﷺ با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی است

دکتر سعد المرصفی می‌گوید: حدیث نبوی با سند متصل ویژگی و خصوصیتی است که خداوند بزرگ آن را تنها به امت اسلامی بخشیده است و بس. ما در طول تاریخ هیچ ملتی از ملت‌های سایر پیامبران علیهم‌السلام را نمی‌یابیم که به داشتن چنین مجموعه ناطقی و چنین شناسنامه جاویدانی از پیامبر خود (سند متصل احادیث او) مفتخر باشد. بلکه بر عکس می‌بینیم که همه امت‌های دیگر مستمند بوده و دارای یک منبع حدیثی مشخص از پیامبران خود نیستند به طوری که ارتباط میان آن ملت‌ها با پیامبرانشان از لحاظ علمی و تاریخی قطع شده است یعنی آن حلقه تاریخی که آنان را به عصر آن فرستادگان الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیوند می‌داد و آنان را از شوون و شرایط و ضوابط حیات پیامبرانشان مطلع می‌کرد گم شده است تا جایی که بسیاری از اندیشمندان حتی در موجودیت آنان هم دچار شک شده‌اند، و ما با وجود مخالفت با این زیاده‌روی‌ها باور داریم به اینکه حلقه‌های مفقوده‌ای وجود دارد که امکان جستجوی آن‌ها یا دستیابی به آن‌ها دیگر میسر نیست.

اما خاتم پیامبران - صلوات الله و سلامه علیه - پیامبری است که ما ریز و درشت زندگانش را می‌دانیم، نکته‌ها و اخبار دقیق و موثق و کاملاً مستندی از اخلاق و عادات و گرایش‌ها و رغبت‌های او می‌دانیم که از غیر او با این قاطعیت و سند متصل سراغ نداریم، حتی آنچه که از پیامبران قبل از او هم می‌دانیم به واسطه وحی‌ای است که در کتاب خدا بر او نازل شده است، و او هم در حدیث شریف صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شرح فرموده است.

پس حدیث متصل: شناسنامه جاویدانی است که این زندگی مبارک را برای ما حفظ نموده است، و این از ویژگی‌های این امت اسلامی است نه هیچ امت دیگری، و این چیزی است که مسلمان را از حال پیامبر محبوبش آگاه می‌سازد و به او سعادت همیشی

با پیامبرش را می‌دهد. درست مثل اینکه در مجلسش حضور داشته باشد، و فرمایشاتش را با گوشه‌های خود گوش کرده، و مدتی از زندگیش را با او گذرانیده باشد؛ تا گفتارش را بشنود، و رفتارش را مشاهده نماید، و شرح حالش را ببیند. چنین موهبتی برای جنبش این امت ترازویی دقیق پر از سرزندگی و نیروی محرک است که مشوق انجام دادن کارهای خیر و نجات بخش و راست و درست برای این امت است.

به خاطر لطف و رحمت خداوند متعال به این امت، امت ما حافظه‌ای قوی و صداقت کاملی در نقل روایت دارد که به واسطه آن بر تمام ملت‌ها برتری جسته است، و به راستی اصحاب گرامی - رضی الله عنهم اجمعین - هر چیزی را که شنیده یا مشاهده نموده‌اند به خوبی حفظ کرده‌اند، و بر حفظ آن بسیار حریص بوده‌اند تا از عهده نقل درست و موثق آن به خوبی برآیند. حرص و علاقه‌ای که در هیچ یک از امت‌های گذشته سراغ نداریم.

پس از اصحاب، تابعین و تابعین آن‌ها حفظ این امانت را عهده‌دار شده، و حدیث پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله را تبلیغ کرده‌اند. آری مسلمانان پی‌درپی و نسل بعد از نسل این روایات را از اشخاص عادل، حافظ و دقیق تحویل گرفته و به همان صورت آن‌ها را نقل و تبلیغ و روایت کرده‌اند.^۱

راست می‌گویند: «که حدیث علمی ارزشمند، با شکوه و والا، و عالی رتبه است که انسان‌های مجتهد و کوشا به آن مشغول هستند، و انسان‌های ساده و کم کار از آن محروم می‌مانند، زیباییهایش بر اثر گذشت زمان از بین نمی‌رود، عزت و جلالش در گذشته و حال پیوسته رفعت می‌یابد، چون مراد از کلام پروردگار با آن فهمیده می‌شود، و مقصود آن با پیوند متصل و محکم آن روشن می‌گردد، و با آن محاسن ویژگی‌های اسمی، صفاتی

۱- سنت در میان دوستان و دشمنان نسخه خطی، در دانشکده اصول دین قاهره شماره ۷۴۸ ج ۱/۱ و ۱۹ با تغییراتی اندک.

و ذاتی خداوند شناخته می‌شود، علاوه بر این‌ها حدیث همچنین از اسرار بلاغت سید و سرور عرب و عجم مصطفی ﷺ نیز خبر می‌دهد.^۱

دکتر محمد علی صابونی می‌گوید: حدیث نبوی با سند متصل از ویژگی‌هایی خواهد بود که خداوند متعال این امت اسلامی را به آن اختصاص داده است، و این گنج گرانقیمت، میراث پیامبر گرامی ﷺ و سرور پیامبران ﷺ است که در میان ما قرار داده شده است، و این امت آن را با همان تازگی و طراوت علی رغم گذشت چهارده قرن همچنان به همان صورت اولیه آن حفظ کرده است. اکنون ما وارد قرن پانزدهم از هجرت سید پیامبران ﷺ شده‌ایم حدیث پیامبران ﷺ را می‌شنویم و حفظ می‌کنیم آن چنانکه رسول‌الله ﷺ گفته و در خطبه‌ها و فرموده‌هایش بیان نموده است، با چنان دقت و صحتی که گویی رسول‌الله ﷺ خودش در میان ماست و این ساعت زنده است و با ما حرف می‌زند، آری در امت‌های کره زمین هیچ کس به اندازه این امت اسلامی کلام پیامبرش را رعایت و حفظ نکرده است. عالی‌ترین درود و سلام‌ها بر پیامبرش باد، آیین خداوند متعال تا همیشه زنده و جاودان باد.^۲

۱- نقل شده از کتاب سنة النبویه دکتر احمد کریمه ص ۱۸.

۲- السنة النبویه المطهر قسمتی از وحی نازل شده ص ۸۳ با تغییراتی کم.

مبحث چهارم: حدیث پیامبر ﷺ تاریخ اسلام است

بدیهی است که قرآن حکیم برای راهنمایی انسان‌ها به سمت مصالح دینی و دنیایی آن‌ها نازل شده است. بنابراین راه تلاش و نجات را برایشان بیان کرده و اعلام کرده است هر ملتی به آن برنامه عمل نماید به مقام خلافت خداوند و سعادت و سروری در زمین می‌رسد که مقامی بالاتر از آن نیست، و بهترین امتی خواهد شد که از بین انسان‌ها خارج شده است. و هر کس به این قانون و برنامه عمل ننماید در زمین پست و ذلیل، و در دنیا و آخرت شقی خواهد بود.

حال اگر کسی از ما سؤال کند: آیا امتی در زمانی از زمان‌ها بوده است که به این برنامه عمل کرده باشد؟ و به آنچه وعده داده شده رسیده باشد؟ و این امت چگونه بوده‌اند، و روش عمل به این قانون چگونه بوده است، و تاریخ صحیح اعمال آن‌ها کجاست؟ به او می‌گوییم: بلی امت بزرگی بوده است که به این کتاب حکیم عمل کرده و آن را برای مدت زمانی طولانی قانون اساسی خود قرار داده است، و خداوند وعده خود را در مورد آن‌ها به اثبات رسانده است و نعمت خلافت و سروری در زمین را به آن‌ها عطا کرده و قلمرو قدرت آن‌ها را به مشرق و مغرب زمین گسترش داده است، ملتی که در تاریخ بشریت شبیه و نظیر نداشته‌اند.

تاریخ مشروح کارها و اقدامات شایسته آن‌ها و روش اجرای احکام قرآن و چگونگی عمل آن‌ها نیز بطور کامل و بی‌نظیری حفظ و ثبت شده است. چون تاریخ هیچ ملتی را نمی‌یابید که چون تاریخ این امت بیانگر مشروح اعمال و اجرای برنامه مقدسشان در همه امورشان بوده باشد.

این امت: پیامبر ﷺ و یارانش، و تابعین نیکوکار آن‌ها هستند، و این تاریخ هم همان حدیث است، چرا که از راه حدیث است که روش عمل کردن پیامبر و یارانشان به قرآن دانسته می‌شود، و با حدیث دانسته می‌شود که قرآن، قانون قابل اجرایی است که در اصول اداری، و سیاسی، و شهروندی، و اخلاقی و غیره چقدر موفق بوده است. حدیث مجموعه نظریاتی نیست که احتیاج به تجربه و اثبات عملی بودن داشته باشد. اصولاً اگر ما به نظر منکران حدیث عمل نماییم تاریخ طلائی اسلام از بین می‌رود، و هیچ کس نمی‌تواند ثابت نماید که ملتی از ملت‌ها به قرآن عمل کرده و با تطبیق عملی آموزه‌های قرآن موفق به تأسیس حکومتی متمدن شده است. و آیا مسلمانان راضی به چنین چیزی هستند؟ خیر به خدا قسم، هیچ وقت نه مسلمانان به این راضی خواهند شد و نه علم و نه تاریخ بشریت.

﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾^۱ [النساء: 78].

«این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند».

۱- نک: تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة اليها از علامه سید سلیمان ندوی ص ۱۲ و ۱۳، و مقایسه کنید

با الاسلام علی مفترق الطريق از علامه محمد اسد ص ۹۳.

مبحث پنجم:

یادگیری حدیث، نیاز اساسی هر طالب علم

دکتر محمد صباغ می‌گوید: تحصیل و یادگیری حدیث نیاز اساسی برای هر دانش آموزی است، فرقی نمی‌کند که تخصصش در زمینه شریعت باشد یا ادبیات عرب و یا در تاریخ و هر علم دیگری. در هر حال ضرورت یادگیری علم حدیث برای تخصص یافتن در علوم دینی کاملاً واضح و بدیهی است.

حدیث و زبان عربی

در خصوص دانش آموز یا دانشجویان زبان عربی می‌توانیم دلایل یا انگیزه‌های یادگیری حدیث را این چنین قرار دهیم:

یکم: تأثیر حدیث پیامبر ﷺ بر فرهنگ عربی فراتر از تصور است، در حقیقت روش آن همه شاخه‌های فرهنگ و دانش ما را تحت شعاع و تأثیر قرار داده است، ما می‌بینیم که شیوه استناد تمام کتب و منابع تاریخی و ادبی کتابخانه‌های ما از شیوه استنادی حدیث اخذ شده است. چون در ذکر اخبارشان بر ذکر سند تکیه دارند مانند کتاب «الآغانی» ابو فرج اصفهانی، و کتاب «الامالی» از ابو علی قالی و «تاریخ الرسل و الملوك» ابن جریر طبری، کتاب‌هایی از قبیل طبقات رجال، و کتاب‌های تاریخ و کتاب‌های شرح حال و سیره و غیره موجودیت خود را مدیون برکات حدیث نبوی هستند.

دکتر شوقی ضیف می‌گوید: «حدیث بود که باب کتابت تاریخ را گشود و زمینه پیدایش کتب طبقات را در همه فنون آماده ساخت، و این بدون در نظر گرفتن علوم است که مستقیماً از آن نشأت گرفته‌اند مانند علوم حدیثی و یا با مشارکت آن مانند علوم تفسیر و فقه، که خود باعث انقلاب علمی بزرگی گردیده است». دکتر احمد امین نیز

می‌گوید: جمع آوری حدیث سبب و اساس پیدایش علمی مانند تفسیر و فقه و تاریخ سیره و تاریخ فتوحات، و طبقات و غیره است که از او جدا شده‌اند... الخ.^۱

دوم: حدیث نبوی از بلیغ‌ترین منابع زبان ماست علاوه بر اینکه از والاترین و درخشان‌ترین نمونه‌های متون ادبی پس از قرآن بشمار می‌رود. لذا پژوهش و مطالعه مفید و موثر در زبان عربی پژوهشی است که در آن دانش آموز و یا دانشجو از متون زیبا بهره برد تا از سبک و شیوه آن‌ها در بیان و خطابه‌اش متأثر گردد.

سوم: ادبیات و علوم عربی اصولاً در خدمت قرآن و حدیث قرار دارد، حتی با صراحت می‌توان گفت: تمام تنوع و گوناگونی دانش و بینش ما در علوم و فنون و معارف مختلف، فقط به خاطر خدمت به قرآن و سنت می‌باشد و در این مورد امام عبدالقادر بغدادی^۲ می‌فرماید: آگاه باشید که هر صفت ویژه‌ای که از خصوصیات افتخارآمیز مسلمانان در علوم و فن آوری، و پژوهش به حساب آمده، اهل سنت در آن علمدار بوده و بیشترین سهم را داشته است.^۳

۱- ضحی الاسلام. دکتر احمد امین ۳/۳۶۲.

۲- عبدالقادر بغدادی: عبدالقادر پسر طاهر پسر محمد تمیمی، استاد ابو منصور بغدادی، فقیه شافعی مذهب، عالم اصول و نحو و کلام، صاحب تألیفات بسیار سودمند، از جمله «تفسیر القرآن» و «فضائح المعتزله» و «التحصیل فی اصول الفقه» و «الفرق بین الفرق» فوت سال ۴۲۹ هـ شرح حالش در إنباه الرواة قفطی ۲/۱۸۵، و بغیة الوعاة ۲/۱۰۵، و وفیات الاعیان ۲/۳۷۲، و هداية العارفين ۵/۶۰۶، و طبقات الشافعية ابن سبکی ۵/۱۳۶، و طبقات المفسرين داودی ۱/۳۳۲ شماره ۲۹۴، و فوات الوفيات ابن شاکر ۱/۶۱۳، و البداية و النهاية ابن کثیر ۱۲/۴۴، و طبقات الفقهاء الشافعين ابن کثیر ۱/۳۹۳ شماره ۱۷. موجود است.

۳- الفرق بین الفرق ص ۳۲۱.

چهارم: به خاطر در آمیختگی محکمی که میان علوم عربی و علوم اسلامی هست، هیچ پژوهشگری در ادبیات عربی خبره و آگاه نمی‌شود مگر اینکه با دیگر علوم اسلامی هم آشنایی نسبی داشته باشد.

پنجم: حدیث نبوی یکی از منابع اصلی شواهدی است که در تدوین قواعد و دستور زبان عربی بکار می‌رود.^۱

ششم: قواعد علم اصطلاح که گذشتگان مسلمان ما آن را بنیان نهاده‌اند روش قضاوت در مورد اخبار را بدون اینکه متأثر از هیچ معیار دیگری و غیر از تطبیق آن قواعد باشد یاد می‌دهد.

می‌گوییم: این علمی است که امت اسلامی به خاطر داشتن آن بر تمام عالم بشریت فخر می‌فروشد، شرح مفصل این مسأله در بحث (اهمیت اسناد در دین، و اختصاص امت اسلامی به این ویژگی از میان سائر امت‌ها)^۲ خواهد آمد.

حدیث و تاریخ

اما در بیان اهمیت یادگیری حدیث برای دانش آموزان و دانشجویان رشته تاریخ کافایت دلایلی را که دکتر اسد رستم استاد تاریخ دانشگاه لبنان^۳ بر شمرده است، یادآوری نماییم، که می‌گوید: اولین کسانی که نقد روایات تاریخی را نوشته و قواعدی برای این کار قرار دادند علمای دین اسلام بودند، چون آن‌ها به شدت به توجه کردن به فرموده‌ها و رفتار پیامبر ﷺ برای فهم قرآن و پخش و توزیع عدالت نیاز داشتند. لذا گفتند: فرموده‌های پیامبر ﷺ چیزی جز وحی و پیامی نیست که از سوی خدا بدو وحی و الهام

۱- به تفصیل در جواب شبهه روایت به معنی ص ۳۸۶-۳۹۵ خواهد آمد.

۲- نک: ج ۲ ص ۱۴۸.

۳- دکتر سباعی در کتاب خود السنة و مکانتها ص ۱۰۸، قبلاً استاد تاریخ در دانشگاه آمریکایی بیروت و مسیحی، و اخیراً باز نشسته شده و در خدمت جریانات کلیسا ارتودکس قرار گرفته است.

می‌گردد، آنچه خداوند بر حضرت تلاوت فرموده قرآن، و آنچه به نام قرآن تلاوت فرموده سنت نام دارد. پس به جمع آوری و تدوین و مطالعه حدیث روی آوردند و در این میان اصول و قواعدی را به علم تاریخ هدیه کردند که در اساس و جوهره تا به امروز مورد احترام محافل علمی می‌باشد.

دکتر محمد صباغ می‌گوید: استاد مذکور کتابی را به عنوان (مصطلح التاریخ) تألیف کرده است و در آن تکیه بر قواعدی کرده است که علمای حدیث آن را بنا نهاده‌اند. وی می‌گوید که موضوع کتاب مذکور نقد اصول و جستجوی حقائق تاریخی و توضیح و عرضه آن‌ها همراه با نقد مخالفان علم حدیث است. وی می‌گوید: ما توانایی این را داریم که با صراحت و تأکید به دوستانمان در غرب بگوییم آنچه که شما این چنین به آن می‌بالید در واقع ابتدا در کشورهای ما بوجود آمده و رشد و ترقی کرده است، و ما به آموزش و عمل کردن به قواعد و پایه‌های آن از همه مردم سزاوارتر هستیم.^۱

دکتر سباعی می‌گوید: مؤلف در کتاب خود اعتراف نموده که قواعد مصطلح حدیث صحیح‌ترین روش علمی جدید برای تصحیح اخبار و روایات است، و در باب ششم (العدالة و الضبط) پس از یادآوری وجوب اطمینان از عدالت راوی که باید در نقل خبر امین باشد، گفته است: «آنچه که لازم به یادآوری و جای بسی تعجب همراه با تقدیر دارد چیزی است که علمای حدیث صدها سال پیش در این باب به آن دست یافته‌اند، اینک نمونه‌هایی را که در تألیفات آن‌ها وجود دارد تماماً حرف به حرف می‌آوریم تا اشاره‌ای به دقت علمی آن‌ها، و اعترافی باشد به دینی که بر گردن علم تاریخ دارند، مؤلف در ادامه شروع به بازگویی نصوصی از پیشوایان دینی همچون مالک و مسلم و غزالی و قاضی عیاضی و ابی عمرو بن صلاح نموده است.»^۲

۱- نک: حدیث النبوی از دکتر محمد صباغ ص ۱۶: ۱۸ با تغییرات.

۲- السنة و مکانتها فی تشریع الاسلامی از دکتر سباعی ص ۱۰۸ با تغییرات کم.

اهمیت حدیث نبوی در سایر علوم دیگر هم از آنجاست که حدیث منبعی برای هر گونه شناخت و معرفتی است. پیامبر ﷺ در خلال احادیث شریف خود تمام احکام مرگ و زندگی را بیان و توضیح فرموده است.

چنانکه امام ابن قیم جوزی رحمه الله می گوید: «رسول خدا ﷺ در حالی رحلت فرمودند که هر پرنده ای که در آسمان بال هایش را جنبانده باشد چیزی از علم آن به امت آموزش داده شده بود، حضرت همه چیز را به آن ها یاد داده بود، حتی آداب دستشویی رفتن، آداب زناشویی، و خواب و بیداری و نشستن، و خوردن و آشامیدن و سوار و پیاده شدن، و سفر و اقامت، و کلام و سکوت، و معاشرت و کناره گیری، و فقر و غنی و بیماری و سلامتی، و همه احکام مرگ و زندگی، و عرش و کرسی و ملائکه و جن و آتش و بهشت و روز قیامت و سایر رویدادها را مانند کسی که با چشم آن ها را می بیند تعریف و توصیف کرده است. پیامبر، پروردگار و آفریدگار انسان را آنچنان به آن ها شناسانده مانند اینکه او را با تمام کمال و جلالش می بیند و مشاهده می کنند، نیز چنان آنان را با پیامبران و امت هایشان و آنچه انجام داده و یا بر آن ها گذشته است آشنا کرده مثل اینکه با آن ها هستند، ایشان را با راه های خیر و شر و فراز و نشیب آن ها چنان آشنا کرده که هیچ پیامبری برای امتش چنان نکرده است. حالات و شرایط عوالم مرگ و عالم برزخ و نعمتها و عذابهای روح و بدن در آن حالات را به طرز بی نظیری برای امتش توصیف فرموده است. دلایل عقلی و نقلی توحید و نبوت و تباهی و بطلان راه اهل کفر و گمراهی را چنان برای امت توضیح داده که احتیاج به چیز دیگری ندارد، مگر در مواردی که برای تبلیغ توضیح نکاتی نهانی و مبهم لازم می نماید. تاکتیک های جنگی و شیوه های رویارویی با دشمن و راه پیروزی بر دشمنان را چنان به آن ها آموزش داده است که اگر در مورد آن شیوه ها حقیقتا تعقل می کردند و آن ها را در همه جنگها رعایت می کردند هیچگاه دشمن توانایی ایستادگی در برابرشان را پیدا نمی کرد. حضرت محمد ﷺ امت خود را از حيله های شیطان و راه های نفوذ او و راه های جلوگیری از کاری شدن حيله و مکر وی به

خوبی آگاه ساخته است. وی همچنین علیه السلام آن‌ها را با طریقه خودشناسی و انواع ویژگی‌ها و دسیسه‌ها و نهفته‌های درونی بشر چنان آگاه ساخته که با وجود آن دیگر احتیاج به توضیح بیشتری ندارند.

به طور کلی رسول اسلام راه کسب خیر و مصلحت دنیا و آخرت را روی هم برای انسان‌ها به ارمغان آورده است، و خداوند متعال امت او را به هیچ کس دیگری محتاج نکرده است.^۱ با یادآوری این امور و این توضیحات چگونه مغرضان گمان می‌برند که برای اسلام و مسلمانان بدون سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین و علم و تمدنی قابل تصور است؟ بنابراین شک و گمان در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شک و گمان در اسلام و تمام علوم و معارف است، چنانکه دکتر محمد ابو زهره رحمته الله می‌گوید: «اگر ما هم به سخن کسانی که قلبشان بیمار است از کافران دشمن اسلام گوش فرا دهیم و در مسیر شبهاتی گام نهمیم که بر لبه پرتگاههای خطرناک بنا شده است، اعتمادمان را به همه علوم از دست می‌دهیم، چرا که خرده‌های طرح کننده این شبهات حتی به اندازه یک دهم علمای حدیث در کار خود دقت و موشکافی و مطالعه و مجاهده به خرج نداده‌اند. حال اگر دژ محکم سنت با آن همه توجه و عنایت و دلسوزی در بنایش که تاریخ و واقعیت شاهد آن است، فرو ریختنی باشد بی‌گمان دیگر علمی باقی نمی‌ماند که بتوان به آن اعتماد و باور داشت، و همین باور برای اثبات حماقت و جهالت این جماعت کافی است».^۲

۱- اعلام الموقعین عن رب العالمین ۳۷۵/۴-۳۷۶.

۲- الحدیث و المحدثون ص ۲۱۰-۲۱۱. نک: السنة فی مواجهة اعدائها از دکتر طه حبیشی مبحث (انکار سنت تجاوز به روش‌های علمی است) ص ۱۶۱.

باب اول:

آشنایی با دشمنان سنت نبوی

شامل مقدمه و چهار فصل:

فصل اول: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران قدیمی (خوارج و رافضیان و معتزله)

فصل دوم: دشمنان سنت پیامبر از شرق شناسان

فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران جدید (لایک، بهائی و قادیانی)

فصل چهارم: اهداف دشمنان اسلام از حيله و نیرنگ علیه سنت مطهر نبوی در گذشته و امروز

مقدمه:

تعریف (اعداء) از لحاظ لغوی و شرعی

تعریف (اعداء) در لغت

اعداء جمع عدو است و آن جمعی که نظیر ندارد، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ [آل عمران: 103].

«و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که آنگاه دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان

پیوند داد».

و می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [فصلت: 19].

«روزی دشمنان خدا به سوی آتش دوزخ رانده و بر لبه آن گرد آورده می‌شوند».

در سنت مطهر پیامبر ﷺ هم آمده است که ایشان می‌فرماید:

«یا معشر الانصار ألم آتکم ضلالا فهداکم الله عزوجل بی، ألم آتکم متفرقین

فجمعکم الله بی، ألم آتکم أعداء فألف الله بین قلوبکم قالوا: بلی یا رسول الله»^۱

یعنی «ای جماعت انصار آیا شما پریشان و گمراه نبود آنگاه من به نزد شما آمدم و

خدا شما را به وسیله من هدایت کرد، آیا پراکنده نبودید و خداوند به واسطه من شما را

جمع گردانید، آیا دشمن هم نبودید و خداوند در دل‌های شما الفت و دوستی ایجاد کرد،

عرض کردند: بلی ای رسول خدا».

۱- روایت احمد در مسندش ۱۰۴/۳ از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه.

لفظ «أعدای» هم جمع الجمع است، راغب می‌گوید: اصل عدو به معنی تجاوز و ضد الفت و همنوایی می‌باشد، اگر دشمنی با حرکت و اقدام عملی باشد گفته می‌شود: «العدو» و اگر قلبی باشد به آن عداوت می‌گویند. و عدا علیه از باب سما عدوا عدوا مانند فلس و فلوس است. و با هر دو قرائت هم این آیه قرآنی خوانده شده است: ﴿فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدَوًّا بَغْيِرَ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: 108].

«حسن قاری عدو را با تلفظ سمو خوانده است».

سیبویه می‌گوید^۱: عدو صفت است، لکن به اسم شباهت هم شباهت دارد، و مثنی و جمع و مؤنث می‌شود، متضاد ولی است، و گفته می‌شود: «عدو بین العداوة و المعادة». مؤنث آن عدوة می‌شود مثلاً می‌گویند: «هذه عدوة الله» این زن، دشمن خداست. فراء می‌گوید^۲: به این خاطر هاء تأنیث به آن داخل کرده‌اند تا شبیه صدیقه باشد؛ چون گاهی چیزی را بر ضدش بنا می‌کنند. در جمع (عدوه) عدایا هم گفته‌اند جز در شعر شنیده نشده، عبارت «تعادی القوم» یعنی با هم دشمنی کردند.

عداوه (عداوت) هم اسمی عام و کلی از عدو است و در کتاب خداوند متعال آمده است:

۱- سیبویه: ابو بشر، عمرو پسر عثمان پسر قنبر حارثی با ولایت [آزادی] با لقب سیبویه، پیشوای نحویان، از زیباترین کتاب‌هایش «الکتاب»، فوت سال ۱۸۰ هـ شرح حالش در: اشارة التعین، یمانی ص ۲۴۲ شماره ۱۴۸، و بدایة و نهایة ابن کثیر ۱/۱۶۷، و اعلام ۵/۲۵۲، و بغیة الوعاة ۲/۲۹۳، و شذرات الذهب ۱/۲۵۲، و طبقات النحویین و اللغویین، ص ۶۶.

۲- فراء: ابو زکریا یحیی پسر زیاد پسر عبدالله دیلمی معروف به فراء، از عالمان بزرگ کوفه در لغت نحو و ادب، از تألیفات «معانی القرآن» و «غریب الحدیث» فوت سال ۲۰۷ هـ شرح حالش در: تهذیب التهذیب ۱۱/۲۱۲ شماره ۳۵۳، و مرآة الجنان یافعی ۲/۳۸، و وفیات الاعیان ۶/۱۷۶ شماره ۷۹۸، و طبقات المفسرین داودی ۲/۳۶۷ شماره ۶۸۱.

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾^۱ [المائدة: 64].

«ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه توزی افکنده ایم».

تعریف (اعداء) از نظر شرع

پروردگار عزیزمان در کتاب عظیم خود در مورد دشمنان (اعداء) خود و دشمنان این دین و این ملت از اهل کتاب (یهود و نصاری) و کیش های باطل مشرکان، و کافران، و منافقان، و پیروان مذهب های ساختگی چنین سخن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ﴾ [المتحنة: 1].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید به طوری که نسبت بدیشان محبت بورزید در حالی که آنان ایمان به حق و حقیقی ندارند که برای شما آمده است».

مصطفی ﷺ نیز در سنت مطهر خود بر این عداوت تأکید فرموده است، و امتش را از دشمنان بر حذر داشته است. خدای متعال از عداوت و دشمنی اهل کتاب چنین یاد می کند:

﴿وَلَا التَّصَرَّى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: 120].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین آنها پیروی کنی».

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود آنگاه که اهل خیبر دست و پای عبدالله بن عمر را شکستند، عمر بلند شد و در سخنانی فرمودند: همانا رسول خدا ﷺ با یهودیان خیبر بر سر اموالشان معامله کرد، و فرمود: شما را تا وقتی که خداوند نکه دارد نکه می داریم، و

۱- نک: لسان العرب ابن منظور ۷۱۲/۱۰، و تاج العروس زبیدی ۲۳۵/۱۰، و مختار الصحاح رازی ص

به درستی عبدالله پسر عمر برای گرفتن اموال خود به آنجا رفته بود که شبانه به او حمله شد و دستها و هر دو پایش را شکستند. پس در آنجا غیر از یهود دشمن دیگری نیست، آری آن‌ها دشمن ما و متهم ما هستند.^۱

خداوند متعال در مورد عداوت و کینه‌توزی باطل کیشان مشرک نیز می‌فرماید:

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱].

«(این اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش ﷺ از مشرکانی است که شما با آن پیمان بسته‌اید».

و در حق کافران خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱].

«بی‌گمان کافران دشمنان آشکار شمايند».

و در مورد منافقان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«بی‌گمان منافقان خدا را گول می‌زنند در حالی که خداوند ایشان را گول می‌زند».

رسول خدا ﷺ نیز در مورد آن‌ها می‌فرماید:

﴿إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَى أُمَّتِي كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمُ اللِّسَانِ﴾^۲

ترسناک‌ترین دشمنی که از آن درباره اتمم بیم دارم منافق دانا و سخنور است. خداوند

متعال درباره پیروان مذاهب انحرافی و ساختگی می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۱۹].

«بسیاری را با هواها و هوس‌های خود و بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازند».

۱- روایت بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب الشروط، باب شرط گذاری در مزارعه (اگر خواستی پیدا کنی) ۳۸۵/۵ شماره ۲۷۳۰.

۲- روایت احمد در مسندش ۲۲/۱، ۴۴ از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه.

ابو قلابه رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ می گوید: ^۱ «با هواپرستان هم نشینی و مجادله نکنید، چون اطمینان ندارم که شما را در گمراهی خودشان فرو نبرند، یا چیزهایی را که برای شما معلوم و مسلم است بر شما گنگ و نامفهوم نسازند».^۲

۱- ابو قلابه: عبدالله پسر زید، جزء زاهدان و عابدان تابعی می باشد، از کسانی است که از ترس مسئولیت قضاوت از بصره فرار کرده است، ثقه، بزرگوار، بسیار سفر می کرد، در سوریه کنونی فوت کرده است سال ۱۰۴ ه و گفته بعد از ۱۰۴. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۴۹۴/۱ شماره ۳۳۴۴، و الکشاف ۵۵۴/۱ شماره ۲۷۳۴، و ثقات ابن حبان ۲/۵، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۱۴ شماره ۶۴۹، و ثقات عجلی ص ۲۵۷ شماره ۸۱۳.

۲- روایت دارمی در مقدمه سنن خود، باب اهل الاهواء و البدع و الخصومة ۱۲۰/۱ شماره ۳۹۱.

فصل اول:

دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران قدیمی

پیشگفتار: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران

رسول خدا ﷺ در حالی به نزد رفیق اعلی خود شتافت که رسالت پروردگارش را کاملاً تبلیغ فرموده بود و هیچ خیری نمانده بود که امتش را به آن راهنمایی نکرده باشد، و هیچ شری نمانده بود که امتش را از آن بر حذر نداشته باشد، چنانکه فرموده است:

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيَنْذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ.. الْحَدِيث»^۱

«هیچ پیامبری قبل از من نبوده مگر اینکه وظیفه داشته است که امتش را به هر آنچه که مفید بوده است راهنمایی و آن‌ها را از هر آنچه برایشان مضر دانسته بر حذر دارد».

اما در رأس خیرهایی که پیامبر به سوی آن راهنمایی فرمودند و به آن توصیه فرمودند، چنگ زدن به کتاب خدای متعال و چنگ زدن به سنت مطهرش و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته پس از خود بود، چنانکه در حدیث معروفشان فرموده اند:

«إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فَيْكُمْ مَا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ، فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؛ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ»^۲

«براستی چیزی را در میان شما بر جای گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش».

۱- روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب اماره، باب وجوب وفا به بیعت خلیفه اول. پس اول ۴۷۳/۶

شماره ۱۸۴۴ از حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

۲- تخریجش گذشت ص ۵۳.

و در حدیث دیگری رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«أوصيكم بتقوى الله عزوجل و السمع، و الطاعة، و إن كان عبدا حبشيا؛ فإنه من يعش منكم بعدى فسیری اختلافاً كثيراً، فعليكم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين، تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ.. الحدیث»^۱.

«شما را وصیت می‌کنم به تقوی و پرهیزگاری خداوند متعال و به فرمانبرداری و اطاعت، گرچه امیر شما غلامی حبشی باشد، چون براستی کسان پس از من شاهد اختلافات زیادی خواهند بود، پس بر شما لازم است که از سنت من و خلفای راشد و هدایت یافته بعد از من پیروی نمائید، و با چنگ و دندان به آن‌ها بچسبید.»

از جمله شر و گزندهایی که امتش را از آن بر حذر داشته است پیروی از خواسته‌های هواپرستان و بدعت‌گذاران است – چنانکه در روایتی از عمر بن خطاب رضی الله عنه رسول خدا ﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمودند: «ای عائشه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 159].

«...هم أصحاب البدع و أصحاب الأهواء ليس لهم توبة أنا منهم بريء، و هم مني

برآء»^۳.

۱- تخریجش گذشت در ص ۴۴.

۲- عائشه رضی الله عنها شرح حالش در: اصابة ۱۶/۸ شماره ۱۱۴۶۱، و استعیاب ۱۸۸۱/۴ شماره ۳۴۷۶، و اسد الغابة

۱۸۶/۷ شماره ۷۰۹۳، و تاریخ الاصابة ص ۲۰۱ شماره ۱۰۷۲، و تذكرة الحفاظ ۲۷/۱ شماره ۱۳.

۳- بیهقی در شعب ایمان ۴۴۹/۵، ۴۵۰ آورده است، و ابو نعیم در حلیة الاولیاء ۱۳۸/۴، و طبرانی در الصغیر ۳۰۳/۱، از حدیث ابوهریره، و هیشمی در مجموع الزوائد ۲۲/۷-۲۳ می‌گوید، اسناد طبرانی در الصغیر جدید، ابن جوزی در العلل المشاهیر کتاب سنت و ذم بدعت آورده است، باب در تفسیر آیه قرآن ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ ۱۴۴/۱، شماره ۲۰۹، و نک: تفسیر قرآن عظیم ابن کثیر ۱۹۶/۲.

یعنی: «ای عایشه آن‌هایی که دین خود را پراکنده کردند و به گروه‌ها تقسیم شدند، تو در هیچ چیز آن‌ها نیستی، آن‌ها پیروان بدعت، و نفس و هوی هستند، و توبه و بازگشتی برای آن‌ها نیست من از آن‌ها بری و آنان هم از من مبرا هستند.»
و در حدیثی از عائشه رضی الله عنها می‌خوانیم که روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر ما خواند:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: 7].

«او است که کتاب را بر تو نازل کرده است، بخشی از آن، آیه‌های محکمات است، آن‌ها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های متشابهات است، اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه‌انگیزی و تأویل به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل آن‌ها را جز خدا و کسانی که راسخان در دانش هستند، نمی‌دانند. می‌گویند: ما به همه آن‌ها ایمان داریم همه از سوی خدای ما است و جز صاحبان عقل متذکر نمی‌شوند....»

عایشه رضی الله عنها ادامه می‌دهد: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«فاذا رأيتم الذين يبتغون ما تشابه منه فأولئك الذين سمي الله فاحذروهم»^۱
«پس هر گاه کسانی را دیدید که به دنبال آیات متشابه آن هستند از آنان بپرهیزید چون خدا در این آیه آن‌ها را اراده فرموده است. ابی امامه باهلی^۱ هم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت دارد که در فرموده خداوند متعال:

۱- بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب تفسیر، باب آیات محکمات ۵۷/۸ شماره ۴۵۴۷، و مسلم (شرح نووی) کتاب علم باب نهی از اتباع متشابه قرآن و هشدار به پیروانشان ۴۶۹/۸ شماره ۲۶۶۵.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: 7].

مراد خوارج هستند. و در فرموده خداوند متعال:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: 106].

«روزی که روهای سفید و روهای سیاه می‌گردند.»

می‌گوید منظور از آن‌ها خوارج هستند.^۲

حافظ ابن کثیر می‌گوید:^۳ این حدیث کمترین امتیازش این است که منقول از زبان یکی از اصحاب است و معنایش هم صحیح است، چون اولین فتنه‌ای که در اسلام واقع شد، فتنه خوارج بود، و اساس پیدایش این فرقه به خاطر دنیا بود، آنگاه که رسول خدا ﷺ را دیدند که غنائمی را تقسیم می‌نماید، آن‌ها به عقل ناقص خود پنداشتند که ایشان تقوی خدا را کنار گذاشته و در تقسیم غنائم، عدالت را رعایت نمی‌کنند، لذا حضرت را با گفته غافلگیر کردند که از زبان یکی از آنان به نام «ذو الخویصره» (ریز لگن) - که خدا لگنش را

۱- ابو امامه باهلی: صدی پسر عجلان پسر وهب، صحابی بزرگوار. شرح حالش در: اصابة ۱۸۲/۲ شماره ۴۰۷۹، و استیعاب ۱۲۳۷/۲ شماره ۱۲۴۲، و اسد الغابة ۱۵/۳ شماره ۲۴۹۷، و تاریخ الصحابة ص ۱۳۷ شماره ۲۶۷۵، و مشاهیر علمایی الامصار ص ۶۵ شماره ۳۲۷، و تجرید اسماء الصحابة ۲۶۴/۱.

۲- روایت احمد در مسندش ۲۶۲/۵.

۳- ابن کثیر اسماعیل پسر عمر پسر کثیر حافظ عماد الدین، ابو الفداء، قریشی بصری، دمشقی شافعی، عالم، حافظ، فقیه، و مفسر و منتقد، مورخ بزرگ، از تألیفات او: تفسیر قرآن عظیم، و البدایة و النهایة فوت سال ۷۷۴ هـ شرح حالش در: الکامنة ابن حجر ۳۷۳/۱ شماره ۹۴۴، و طبقات المفسرین داودی ۱۱۱/۱ شماره ۱۰۳، و شذرات الذهب ابن عماد ۲۳۱/۶، و البدر الطالع شوکانی ۱۵۳/۱ شماره ۹۵. و پاورقی تذکره الحفاظ ص ۵۷، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۵۳۳ شماره ۱۱۵۹.

پاره کند - گفته شد که: «ای محمد ﷺ از خدا بترس». از ابی سعید خدری رضی الله عنه^۱ هم روایت است که: یک وقت که در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم و ایشان مشغول تقسیم سهمی بودند. ذو الخویصره - که از فبيله تمیم است - آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ عادل باش. رسول خدا ﷺ هم به او فرمود:

«ویلک و من یعدل اذ لم اعدل؟ قد خبت و خسرت ان لم اکن اعدل»

یعنی «وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است؟ به راستی متضرر و خسارتمند خواهم بود اگر در این کار عادل نبوده باشم». در روایت خالد^۲ آمده است که در آن لحظه عمر گفت: ای رسول خدا ﷺ به من اجازه دهید، تا گردنش را بزنم، که حضرت فرمودند:

«دعه، فإن له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم، و صيامه مع صيامهم، و یقرئون القرآن، لا یجاوز تراقيهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة. .. الحدیث»^۳

۱- ابو سعید خدری: سعد پسر مالک صحابی بزرگوار. شرح حالش در: اصابة ۵۳/۲، شماره ۳۲۰۴، و استیعاب ۱۶۷۱/۲، شماره ۹۵۸، و اسد الغابة ۴۵۱/۲ شماره ۲۰۳۶، و تاریخ الصحابة ص ۱۱۳ شماره ۵۱۳، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۷ شماره ۲۶، و تجر أسماء الصحابة ۱۷۲/۲، و تذکرة الحفاظ ۴۴/۱ شماره ۲۲.

۲- خالد: خالد پسر ولید صحابی گرامی. شرح حالش در: اصابة ۴۱۳/۱ شماره ۲۲۰۶، و استیعاب ۶۰۳/۲ شماره ۶۲۱، و اسد الغابة ۱۴۰/۲ شماره ۱۳۹۹، و تاریخ الصحابة ۸۵ شماره ۳۴۹، و مشاهیر علماء الامصار ص ۳۹ / شماره ۱۵۷.

۳- روایت بخاری در (شرح الباری) کتاب مناقب، باب علامات نبوت در اسلام ج ۶ ص ۷۱۴ شماره ۳۶۱۰، و روایت مسلم در (شرح نووی) کتاب زکات، باب ذکر خوارج و صفات آنان ۱۷۱/۴، ۱۷۲ شماره ۱۰۶۶۴.

«او را به حال خود بگذار، چون او را دوستانی است که شما ادای نماز و روزه با آنها را حقیر و ناچیز می‌شمارید. قرآن می‌خوانند ولی از حنجره آنها بالاتر نمی‌رود، از دین خدا خارج می‌شوند به مانند تیر که از کمان خارج می‌شود...». ظهور بعدی آنها در دوران خلافت علی علیه السلام و در جنگ نهروان بود، بعدها از دل این گروه فرقه‌ها و دسته‌ها و اندیشه‌های زیادی بیرون آمد و پراکنده شد. بعد فرقه‌هایی چون قدریه به وجود آمد و بعد معتزله، سپس جهمیه، و غیر آنها از بدعت‌گذارانی که پیامبر امین و راستگو صلی الله علیه و آله در موردشان می‌فرماید:

«و ستفترق هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقه كلها في النار إلا واحدة، قالوا: و ما هم يا رسول الله؟ قال: من كان على ما أنا عليه و أصحابي»^۱

«این امت در آینده به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که به جز یک گروه، همه داخل آتش می‌شوند. عرض کردند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کدام است؟ فرمود: گروهی که بر آیین من و یارانم هستند.»

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است، که گفت: «اصحاب رأی و اجتهاد (در مقابل سنت) دشمنان سنت هستند، چون از درک و حفظ احادیث و عمل به آنها ناتوانند. پس وقتی از آنها سوال می‌شود خجالت می‌کشند که بگویند: نمی‌دانیم در نتیجه با رأی و نظر شخصی خود با سنت مخالفت می‌کنند، پس از آنها بر حذر باشید.»^۲

مقصود من در اینجا از دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران آن گروه‌هایی هستند که پیامبر پاک و معصوم از آنها خبر داده است، بدعتگرانی چون خوارج، و شیعه و معتزله که در بدعت‌گذاری هیچ پروایی نداشته‌اند. آن‌هایی که سنت مطهر رنج و زحمت فراوانی از هواپرستی و لجاجت آنان دیده است و آراء لجوجانه و متمرده آنان

۱- روایت حدیث قبلاً ذکر شده است ص ۴۴، تفسیر القرآن العظیم ابن کنیر ۱/۳۴۶ با تغییرات.

۲- روایت ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۱۳۵/۲، و خطیب در الفقیه و المتفق ۴۵۴/۱ شماره ۴۷۹.

در مورد اصحاب باعث اختلافات بسیاری در آراء و احکام فقه اسلامی، و نیز باعث ایجاد شبهه‌هایی پیرامون سنت مطهر گردیده است.^۱

مبحث اول: اهمیت مطالعه فرقه‌ها در تاریخ نگاری سنت مطهر

قبلاً یادآوری کردیم که سنت مطهر چه سختی‌های بسیاری از امیال فرقه‌های هواپرستی کشیده است که هر کدام تأثیر زیادی در ایجاد شبه و گمان پیرامون سنت داشته‌اند. لذا بر کسانی که می‌خواهند تاریخ سنت را بنویسد یا درباره شبهه‌هایی که دشمنان اسلام با آن ضربه به حجیت سنت و جایگاه آن در تشریع اسلامی زده‌اند مطالعه نمایند، لازم است که از تاریخ این جماعت‌ها اطلاع داشته باشند، چون این فرقه‌ها قطع نظر از دیدگاه آن نسبت به سنت مطهر و اصحاب رسول خدا ﷺ تأثیر بسیاری در متفرق کردن امت اسلامی به احزاب و گروه‌ها داشته‌اند. بدین جهت و به دلایل ذیل اهمیت بررسی و مطالعه تاریخ فرقه‌ها لازم می‌آید:

اول: هر چند این جماعت‌ها قدیمی هستند، ولی نگرانی اصلی در شخصیت‌های مؤسس آن جماعت‌ها و زمانشان نیست، بلکه در وجود و رواج افکار آن فرقه‌ها و جماعت‌ها در عصر امروز ماست، چنانکه اگر به بعضی از این فرقه‌های گذشته چون خوارج (قرانیون) بنگریم، پی می‌بریم که امتداد آن جریانات امروزه همچون مرضی مسری به جامعه فعلی مسلمانان سرایت کرده است، افکار و آراء معتزله هم همچنان زنده و قوی است، و هنوز بعضی از کینه‌توزان فریفته تمدنهای غربی و شرقی از آن دم می‌زنند و عقل را ستایش و تمجید می‌کنند و آن را بر نصوص شرعی چه قرآن و چه سنت جاری و حاکم می‌کنند. سپس از آن میان هر چه را موافق عقل و مزاجشان یابند قبول نموده و هر آیه و حدیثی را مخالف عقلشان بیابند یا ردش می‌کنند، و یا به نحوی که به

۱- سنت و جایگاه آن در تشریع اسلامی دکتر سباعی ص ۱۳۳ با تغییراتی، و نک: الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین دکتر احمد محترم ۱/ ۱۸۹.

عقیده مسلمان مضر باشد، تأویلش می‌کنند. کسانی را هم که مثل آن‌ها عمل نکند عقب‌مانده و منزوی توصیف می‌کنند.

آن‌ها خواستار خروج از برنامه و روش اسلامی هستند، ولیکن از آنجا که آشکارا جرأت انجام این کار را ندارند، استتار در پشت این آراء و افکار منسوب به اسلام را بهترین وسیله برای تحقق هدف‌های خود یافته‌اند. لذا تجلیل از آن افکار را بهترین راه برای تحقق هدف‌های دور شان یافته‌اند. بدینسان اهمیت اطلاع و آگاهی از آن جماعت‌ها برای روشن شدن افکار و آراء ویرانگر و مخالف حقیقت اسلام، و نیز جهت درک چگونگی تلاششان برای احیاء و توسعه آن در عصر کنونی ما لازم می‌آید، اصولاً هر بلایی که در دوران گذشته وجود داشته است آشکارا امروزه هم وجود دارد، چون هر ملتی را وارثانی است، و چه راست گفته پروردگار عزیز:

﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [البقرة: 118].

«کسانی که پیش از آنان نیز بودند همچنین سخنان ایشان را می‌گفتند، دل‌هایشان با هم همانند است».

و پیامبر ﷺ راست فرموده است:

«لتتبعن سنن من كان قبلکم شبرا بشبر، و ذراعاً بذراع، حتی ولو سلکوا جحر ضبّ، لسلکتموه، قلنا: یا رسول الله؟ الیهود و النصارى قال فمن؟»^۱

«به یقین از راه و روش کسانی که قبل از شما بوده‌اند پیروی خواهید کرد، و جب به جب و متر به متر، حتی اگر داخل سوراخ سوسمار شده باشند، شما هم داخل آن می‌شوید، عرض کردیم: یا رسول خدا ﷺ آیا یهود و نصاری را می‌فرمایید؟ فرمود پس چه کسانی را می‌گوییم؟»

۱- مورد روایت ذکر گردید ص ۳۴.

هدف از پرده‌برداری از آن افکار و نظریات مخرب عصر کنونی که توسط خارج شدگان از جاده راست و مستقیم دین مطرح می‌گردد افشای نقش خطرناکی است که آن‌ها در ایجاد شک و گمان در منابع اسلامی قرآن و سنت، و شایعه پراکنی و تفرقه‌افکنی در صفوف مسلمانان دارند، تا مردم از حقیقت نقش و فکر آن‌ها آگاه باشد و از آن‌ها دوری جوید.

دوم: با مطالعه و آگاهی از آن جماعت‌ها ریشه و بنیان مصیبت‌هایی که نیروی مسلمانان را ضعیف و جمعشان را متفرق و پراکنده کرده است، روشن می‌گردد، همچنانکه ریشه و اساس نیرنگ‌ها و شبه‌های دشمنان سنت در عصر کنونی روشن می‌گردد.

سوم: هر کدام از جماعت‌هایی که در گذشته به وجود آمده‌اند به نوعی پایه و اساسشان بر بعضی منکرات پایه‌ریزی شده است، البته هر کدام هم ادعا می‌کند که بر حق است و سایر جماعت‌ها بر باطل هستند. آنان حق و باطل را بر مردم مشتبه کرده و پوچی و خروج و انحراف خود از روش کتاب و سنت را در عبارات و ظواهری زیبا و پر جاذبه به نمایش گذاشته‌اند تا بدعت خود را تبلیغ و انتشار دهند، پس اطلاع و آگاهی از آن جماعت‌ها لازم است تا هم خطرشان برای عقیده و وحدت امت اسلامی برای همگان روشن گردد، و هم اشتباه کسانی که گمان می‌برند خوارج از اصحاب هستند – و معتزله هم جزء اصحاب و تابعین بوده‌اند – آشکار شود. آن‌هایی که به باطل معتقدند که معتزله در پیروی از خلفاء راشدین و خوارج سنت را به عنوان بخشی از عقیده نپذیرفته‌اند حتی فراتر از این‌ها گمان می‌کنند که آن‌ها قرآن و شعائر دینی را قبل از استقرار روش اصحاب در ممالک اسلامی نقل و روایت کرده‌اند.^۱

چهارم: عدم مطالعه جماعت‌ها و رد و ابطال افکار مخالف حق آنان، در واقع مساوی است با میدان دادن به همه گروه‌های بدعت‌گذار تا خواسته‌هایشان را عملی کنند، و به هر

۱- کشف شبهات از شیخ غزالی - دکتر احمد حجازی السقا ص ۶۳، ۷۷، ۹۴.

آنچه دوست دارند از بدعت و خرافات دعوت نمایند بدون آنکه کسی با مطالعه و نقد و غیره مانع آن‌ها شود، چنانکه وضعیت کنونی چنین است. چون حتی بسیاری از دانشجویان - جدای از مردم عادی - از افکار پوچ و بی‌اساسی که در جهان امروز به صورت شبانه‌روزی در حال رشد و رواج یافتن هستند، بی‌اطلاعند. و شاید غفلت و کوتاهی مسلمانان از روشنگری در مورد این جماعت‌های خارج از دین، خود زمینه طراحی و اجرای نقشه‌های مجرمانه آن‌ها را برایشان فراهم نموده باشد. از دلایل آشکاری هم که در این خصوص وجود دارد وجود برخی افکار و عبارات‌هاست که بسیاری از مسلمانان در بسیاری از جوامع اسلامی می‌زنند بدون اینکه بدانند منبع آن عبارات یا اندیشه‌های خوارج است مانند این عبارات که: هیچ یک از احکام شریعت حجت نیست، مگر اینکه که در قرآن آمده باشد. و اینکه سنت حجت نیست، و با کوچکترین شبهه‌ای خون مسلمانان حلال می‌شود، نیز تکفیر اشخاص و جمعیت‌های اسلامی به صرف مشاهده کوچکترین گناه. و یا از اندیشه معتزلی‌هاست مانند عقل‌گرایی در فهم و عمل به نصوص قرآن و سنت و اینکه هر چه موافق عقل باشد قبول است والا رد می‌شود. و یا آن عبارتها از عبارات شیعیان است در تکفیر اصحاب، یا بعضی از آنان و متهم کردنشان به کذب و فرو رفتن در فتنه و آشوب حضرت عثمان و علی و معاویه رضی الله عنه و یا مانند بهائیت در مبارک دانستن عدد نوزده، و غیر این‌ها.

البته معلوم است که همه این‌ها ناشی از عدم اطلاع از افکار و اهداف این جماعت‌ها است که در بسیاری از جامعه‌های گذشته و امروز بسیاری از جوانان امت اسلامی را گمراه کرده‌اند. به همین جهت ارزش و اهمیت اطلاع و آگاهی از گروه‌ها و پرده برداشتن از امیال و اهداف و بدعت‌های آنان الزامی بلکه ضروری است، به این امید که چنین

افشاگریهایی به مثابه نوری باشد که راه را برای جوانان این امت در وسط این ظلمت و آشفتگی فکری روشن نماید.^۱

مبحث دوم: آشنایی با خوارج و دیدگاه آنان درباره سنت مطهر

تعریف خوارج در لغت و اصطلاح

۱- در لغت: خوارج جمع خارج، و خارجی اسمی است برگرفته شده از خروج. علمای لغت در آخر تعریفات خود کلمه خوارج از ماده لغوی خرج را به گروهی از مردم خارج شده از دین و یا خروج کرده بر امام علی - کرم الله و جبهه - و یا خروج کرده بر مردم اطلاق کرده‌اند.^۲

۲- در اصطلاح: خوارج آن گروه از مردم هستند که حکمیت علی را رد و انکار کردند، و از او و حضرت عثمان و ذریه وی براءت نموده و با آنان به جنگ برخاستند، البته غالیان این فرقه حتی قائل به تکفیر علی و عثمان و ذریه شان هستند.^۳ اینان طایفه بدعت‌گذاری هستند که این نام را چون از دین و برجستگان اسلامی خارج شدند، بر آنها گذاشته‌اند.^۴ هر کس از آنها و افکارشان حمایت کند در هر زمانی که باشد خارجی نامیده می‌شود.^۵

۱- «فرقه‌های معاصر منسوب به اسلام و موضع اسلام در مقابل آنها» از دکتر غالب عواجی ۲۲/۱-۲۶، و نک: الموافقات شاطبی فصل (تعریف الفرق الزائغة) ۵۳۹/۴ و بعد از آن و فصل (گمراهی این گروه‌ها از ملت اسلامی خارجشان نمی‌کند) ۵۵۰/۴ و بعد از آن، و اعتصام باب مأخذ اهل بدعت را استدلال ۱۷۸/۱ و بعد از آن، و حکم هذه الفرق ۴۶۲/۲ و بعد از آن.

۲- قاموس المحيط ۱/۱۸۳، ۱۸۴، و تاج العروس ۳۰/۲، نک: فتح الباری ۲۹۶/۱۲ شماره ۶۹۳۰-۶۹۳۲.

۳- هدی الساری ابن حجر ص ۴۸۳.

۴- فتح الباری ۲۹۶/۱۲ شماره ۶۹۳۰-۶۹۳۲.

۵- الملل و النحل ۱/۱۱۴، و الفصل فی الملل و النحل ۱۵۷/۴، و مقالات الاسلامیین ۲۰۷/۱.

آغاز پیدایش خوارج به عنوان فرقه‌ای دارای گرایشی سیاسی و فکری ویژه به هنگام خروجشان بر امام علی - کرم الله وجهه - آنگاه که در نبرد صفین به حکمیت رضایت داد، و کارزار مشهور آنان در جنگ نهروان برمی‌گردد.^۱

آیا کسی از اصحاب یا از هواداران و یارانشان در میان خوارج بود؟

هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ یا از فقهای هوادار صحابه از تابعین ﷺ با خوارج نبوده است. و اگر یکی از فقهای صحابه یا یکی از تابعین با آنها می‌بود هرگز جرأت و گستاخی فتنه‌گری و خروج علیه خلیفه مسلمانان و متهم کردنشان به کفر و قتل را پیدا نمی‌کردند. آنان طائفه‌ای از اعراب خشونت طلب و بی‌رحمی بودند که به خاطر تلاوت زیاد قرآن و عبادت فراوان به آنها «البراء» (قاریان) می‌گفتند. منتها آنها قرآن را به غیر از معانی اصلی‌اش تأویل می‌کردند، بسیار خود رأی بودند و در زهد و خشوع و خضوع و غیره .. بسیار غلظت و زیاد روی می‌کردند.^۲

حضرت محمد مصطفی ﷺ پیشتر از آنها خبر داده و درباره آنان به امتش هشدار داده و بر قتلشان تشویق فرموده بودند، و آن در زمانی بود که یکی از جنس و نسل آنان به نام ذوالخویصره به ساحت پیامبر ﷺ جسارت کرده وقتی که پیامبر ﷺ سهام مسلمانان را تقسیم می‌فرمود با خشونت و بی‌شرمی گفته بود: ای محمد عادل باش، ای محمد از خدا بترس، و پیامبر ﷺ فرموده بود: «ویلک و من يعدل إذا لم أعدل؟ قد خبت و خسرت إن لم أکن أعدل؟» و در آن هنگام عمر بن خطاب و در روایتی خالد بن ولید از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواهد تا او را بکشد اما پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱- الفصل فی الملل و النحل ۱۵۷/۴، و الملل و النحل ۲۱/۱، و البدایه و النهایه ابن کثیر ۱۸۹/۷، نک:

فرق معاصره دکتر غالب عواجی ۷۱-۷۰/۱.

۲- فتح الباری ۲۹۶/۱۲ شماره ۶۹۳۰-۶۹۳۲.

«دعه، فإن له أصحابا يحقر أحدكم صلاته إلى صلاتهم، و صيامه مع صيامهم، يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية قال أظنه قال: لئن ادرکتهم لأقتلن قتل ثمود»^۱

«او را به حال خودش بگذار، چون دوستانی دارد که انجام نماز در کنار نماز آنان و گرفتن روزه در کنارشان را ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان بالاتر نمی‌رود، از دین خارج می‌گردند به مانند خروج تیر از کمان... راوی در ادامه می‌گوید فکر می‌کنم که پیامبر ﷺ نیز فرمود: اگر آنها را ببایم حتما همچون قتل قوم ثمود به قتلشان می‌رسانم.»

همچنانکه پیدایششان به سبب دنیا بود چنانکه در حدیث گذشت، برخوردشان با خلیفه مسلمانان سرورمان عثمان رضی الله عنه هم که علیه وی شورش کردند و او را به شهادت رساندند، به خاطر دنیاطلبی، و کینه، و حسادت بود که نسبت به او داشتند. و کم دینی و سستی یقینشان آنان را به چنین کاری اجازه داد. امام علی (کرم الله وجهه) آنها را به داشتن چنین صفاتی خوانده است:

طبری روایت می‌کند: که امام علی نعمت‌های خدا بر امت اسلامی را خلیفه پس از پیامبر خدا ﷺ و سایر خلیفه‌های پس از وی دانسته و طوری که قاتلان خلیفه عثمان رضی الله عنه بشنوند، فرمود: «سپس رخ داد از جسارت‌های جماعتی دنیا طلب که بر امت اسلامی آوردند، و حسادت ورزیدند، به آنچه که خداوند به آنان داده بود از فضل و منزلت و خواستار برگرداندن جامعه به وضعیت قبلی بودند، و فرمود فردا به بصره خواهم رفت، تا با ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها و برادرانش گفتگو کنیم و فرمود: و بدانید که هر کس در شورش علیه عثمان مشارکت داشته، نباید در این سفر با من بیاید، کم خردان و سفیهان خود را از من دور کنند»^۲

۱- روایتش گذشت ص ۷۱.

۲- تاریخ الامم و الملوک ابن جریر ۱۹۴/۵.

این دلالت بر این دارد که هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ و یا از فقهاء اصحابه و تابعین ﷺ در میان خوارج نبوده است. چنانکه عبدالبر با سند خود از ابن عباس ﷺ روایت کرده است^۱ که: آنگاه که جماعت حروریه بر خروج علیه امام علی اتفاق بستند: مردی خدمت امام آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین آن مردم می‌خواهند بر علیه تو قیام کنند فرمود: بگذارید تا قیام کنند، یک روز گفتم یا امیر المؤمنین نماز ظهر را تا هوا کمی خنک می‌شود تأخیر اندازید و اجازه فرماید تا نزد آن جماعت بروم. می‌گوید بر آن قوم وارد شدم در حالی که در خواب قیلوله بودند بی‌خوابی از صورتشان نمایان بود و نشان سجده بر پیشانی‌شان پینه بسته بود و کف دستانشان به زانوی شتر می‌ماند و لباس تار و پود رفته و آب کشیده بر تن کرده بودند، گفتند ابن عباس چه می‌خواهید و این لباس فاخر چیست که پوشیده‌اید؟ گفتم لباسی که شما از من عیب می‌گیرد بر تن رسول خدا ﷺ زیباتر از آن را دیده‌ام سپس این آیه را برای آن‌ها خواندم:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟».

گفتند به چه کار آمده‌ای؟ گفتم: از طرف یاران رسول خدا ﷺ آمده‌ام و در میان شما هیچ کسی از آنان نیست. و از طرف عموزاده رسول خدا ﷺ آمده‌ام و قرآن بر آنان نازل

۱- ابن عباس: عبدالله پسر عباس پسر عبدالمطلب، صحابی گرامی. شرح حالش در اصابة ۳۲۲/۱ شماره ۴۷۹۹، و استيعاب ۹۳۳/۳ شماره ۱۶۰۶، و اسد الغابة ۲۹۱/۳ شماره ۳۰۳۷، تاريخ الصحابة ص ۱۴۸ شماره ۷۱۷، و مشاهير علماء الامصار ص ۱۵ شماره ۱۷، و تذكرة الحفاظ ۴۰/۱ شماره ۱۸، و تجريد اسماء الصحابة ۳۲۰/۱.

شده و آنان به تأویل قرآن آگاه‌ترند. آمده‌ام تا پیام آنان را به شما بدهم و پیام شما را به آنان بدهم. .. الخ.»^۱

دکتر ابو زهرو رحمته الله می‌گوید آنکه آشکار می‌سازد که خوارج در اصل مردمی از اعراب خشن و تندخو و افراطی بودند آن است که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: 97].

«بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است و آنان بیشتر سزاوارند که از مقررات و قوانین چیزی که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است بی‌خبر باشند. خداوند آگاه و حکیم است.»

در میان خوارج کسی از اصحاب رسول خدا نبود آنهایی که نور نبوت را دیده بودند و قرآن را به روش صحیحش از چشمه نبوت فهمیده بودند پس جای تعجب نیست که خوارج فریب ظاهر قرآن را بخورند. چون خداوند متعال در سوره مبارکه نساء می‌فرماید:

﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ ۖ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾ [النساء: 35].

«داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است.»

پس تحکیم امری شرعی است و دو داور فقط باید بر اساس آنچه در قرآن آمده حکم کنند:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او بر گردانید.»

در واقع امام علی در مرحله نخست به حکمیت راضی نبود؛ چون یقین داشت که حق با اوست، و در خواست حکمیت از طرف معاویه و عمرو پسر عاص حقه و کلکی بیش نیست، که با طرح آن می‌خواهند لشکریان او را سست و فکرشان را با فریب در اختیار خود بگیرند چون برتری آن‌ها را در میدان کارزار مشاهده نمودند قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند و خواستار حکمیت کتاب خدا شدند. و اگر یاران علی در قبول نکردن حکمیت از او اطاعت می‌کردند چهره تاریخ عوض می‌شد و معاویه و اهل شام گرفتار چنگال شیر خدا می‌شدند اما آنچه خدا بخواهد همان می‌شود و باز دارنده‌ای برای اراده او نیست.^۱

علامه ابن حزم^۲ در کتابش الفصل فی الملل و النحل می‌گوید: علی به این خاطر حکمیت ابی موسی و عمرو را پذیرفت تا هر کدام سخن‌گوی فرمانده خود باشد و دلیل او را بیان نماید، و از طرف دو طائفه اقامه برهان کنند سپس قرآن حق را به هر کدام داد آن‌ها هم حکم را به او دهند چون محال و غیر ممکن است انسان همه و غوغای لشکریان را بفهمد، یا به دلیل و برهان تک تک لشکریان را قانع نماید، پس پذیرش حکمیت از طرف علی کاملاً صحیح و درست بوده و او در قبول حکمیت و مراجعه به چیزی که قرآن آن را واجب گردانیده هیچ انحرافی مرتکب نشده است. در آن وقت هیچ کار دیگری درست نبود، اما خوارج آن زمان اعرابیانی بودند، که قبل از اینکه از سنت

۱- الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابو زهو ص ۸۴-۸۵.

۲- ابن حزم: علی پسر احمد پسر سعید پسر حزم ظاهری، ابو محمد، عالم اندولس در زمان خود، و یکی از پیشوایانی اسلامی، پسرش ابو رافع روایت که نوشته‌های به چهار صد عدد رسیده است، و مشهورترین آن‌ها: احکام فی اصول الاحکام، و الفصل فی الملل و النحل، فوت سال ۴۵۶ هـ شرح حالش در المیزان ابن حزم ۷۲۴/۴ شماره ۵۷۸۲، و بدایه و نهایه ابن کثیر ۹۱/۱۲، و وفیات ابن خلکان ۳۲۵/۳ شماره ۴۴۸، و شذرات الذهب ۳، ۱۳، و تذکره الحفاظ ۱۱۴۶/۳ شماره ۱۰۱۶، و طبقات الحفاظ للسيوطی ۴۳۵ شماره ۹۸۱.

ثابت رسول خدا ﷺ آگاه باشند قرآن را خوانده بودند و هیچ یک از فقهاء در میان آنان نبود نه از یاران ابن مسعود و نه از یاران عمر، و نه از یاران علی، و نه از یاران عایشه، و نه از یاران ابی موسی، و نه از یاران معاذ بن جبل، و یا یاران ابی درداء، و یا سلمان و یا از یاران زید و ابن عباس، و ابن عمر، به همین خاطر است که با کوچکترین مشکلی که بر آنان فرود آید یکدیگر را تکفیر می‌نمایند، پس ضعف و جهالت آن قوم روشن است.^۱

در آنچه گذشت ردی است بر آنچه دکتر احمد حجازی السقا^۲ به دروغ پنداشته است که خوارج از اصحاب و تابعین بوده‌اند و سنت را رد کرده‌اند همچنانکه امیر المؤمنین عمر بن خطاب آن را رد کرده است. و آن‌ها کسانی هستند که قرآن و شعائر دینی را قبل از اینکه مذهب سلف در مملکت مسلمانان استقرار یابد نقل کرده‌اند... و اینکه آن‌ها گروهی از یاران رسول خدا ﷺ مانند گروه معاویه بن ابی سفیان^۳ و گروه علی بن ابی طالب^۴ هستند که پس از شهادت عثمان بن عفان^۵ بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر ناسزا گفته و گاهی با هم جنگیده‌اند.^۳

منابع عقاید و احکام خوارج

خوارج هم - مانند فرقه‌های دیگر - در مسائل اعتقادی و فقهی فرو رفتند جز اینکه آراء آن‌ها یا نوشته‌های آن‌ها به طور مدون بدست ما نرسیده است، بلکه به وسیله کتاب‌های اهل سنت و یا علمای فرقه‌های دیگر به ما رسیده است.^۴

۱- الفصل فی الملل و النحل ۱۵۶/۴.

۲- احمد حجازی سقا: نویسنده معاصر و دکترای علوم دعوتگری را از دانشگاه ازهر گرفته است و الازهر او را به عنوان استاد نپذیرفت، و از تألیفات شک برانگیز او نسبت به جایگاه سنت، کتابش دفع شبهات از شیخ غزالی و حقیقت سنت نبوی.

۳- دفع الشبهات از شیخ غزالی ص ۶۳، ۷۷، ۹۴.

۴- فرق معاصره از دکتر غالب عواجی ۱۰۶/۱.

به استثناء فرقه اباضیه^۱ که از آن‌ها نقل شده است که آن‌ها حجیت اجماع و سنت‌های شرعی را منکر هستند. این گروه گمان کرده است که در احکام شرعی هیچ چیز بر چیزی دیگری حجت نیست مگر اینکه از قرآن باشد.^۲

پیروان آن‌ها، و پیروان بعضی از رافضی‌های افراطی در عصرهای متأخر بر خودشان اسم «القرآنیون»^۳ اطلاق کرده‌اند، و دلیلشان آن حدیث موضوع است که در آن آمده: «ما جاءکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فانا قائله، و ما خالفه فانی لم أقله»^۴ یعنی «هر چه از من به شما رسید آن را با کتاب خدا مقابله نمایید هر چه از آن موافق کتاب خدا بود من آن را گفته‌ام، و هر چه مخالف آن باشد من آن را نگفته‌ام».

آن‌ها در ارتباط با کتاب خدا دو موضع دارند:

گاهی اوقات کاملاً نص‌گرا هستند و بدون توجه به معنی مورد نظر آن تنها به معنی ظاهری نص می‌چسبند که این نظر احمد امین^۵ و ابو زهره^۶ می‌باشد. و گاهی نص را به نحوی تأویل می‌نمایند که موافق خواسته درونی شان باشد، و به اشتباه گمان برده‌اند که تأویل آن‌ها از نص مراد اصلی آن است، ابن عباس، شیخ الاسلام ابن تیمیه^۷ و ابن قیم جوزیه^۸ چنین نظری دارند.

۱- دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر محمد مصطفی الاعظمی ۲۳/۱.

۲- اصول الدین بغدادی ص ۱۹، و نک: الملل و النحل شهرستانی ۱۱۴/۱-۱۱۵، و التنبیہ و الرد علی اهل الاهواء البدع از امام محمد الملطی ص ۵۲، و العقیده و الشریعة گلدزیهر ص ۱۹۳.

۳- نک: السنة بین دعاة الفتنة و ادعاء العلم. استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود ص ۹۳.

۴- به زودی روایت و بیان موقعیت آن در شبه عرضه سنت بر قرآن ص ۲۲۴-۲۲۷.

۵- ضحی الاسلام ۳۳۴/۳.

۶- تاریخ المذهب الاسلامیة ۶۶.

۷- النبوات ص ۸۹.

و این نگرش آن‌ها به قرآن کریم، و جهلشان در رابطه با حدیث، و نه پذیرفتن حدیث از غیر همکفرانشان، چون در نظر کافر بودند سبب شده بود که عقائد و احکام فقهی آنان مخالف احکام شریعت اسلامی باشد، حتی بعضی از احکامشان مخالف نص قرآن کریم آمده است.

بعضی از آن‌ها تیمم را جائز می‌دانند، گرچه بر سر چاه آب باشد، و بعضی گمان می‌برند نماز واجب فقط یک رکعت در صبح و یک رکعت در شبانگاه می‌باشد، و بعضی می‌گویند حج در تمام ماه‌های سال درست است، و بعضی خون بچه‌ها و زنانی که وابستگی به لشکریان آنان را ندارند مباح می‌دانند^۱، و بعضی ازدواج با دختر برادر و دختر خواهر و خواهر را جائز می‌دانند، و بعضی از آن‌ها انکار کرده است که سوره یوسف از قرآن باشد، و هر کس که بگوید لا اله الا الله هیچ معبودی نیست جز الله - او در نزد خدا مؤمن است گرچه قلباً معتقد به کفر باشد، و فاجعه وقتی بزرگتر شد که اعتقاد فاسد آن‌ها توسعه یافت چنانکه رجم زناکار دارای همسر را باطل دانستند و دست دزد را از زیر بغل قطع می‌کردند، و نماز را بر زن در عادت ماهانه در همان وضعیت واجب می‌دانستند، و کسی را که توانایی امر به معروف و نهی از منکر را داشت و انجام نمی‌داد کافر می‌دانستند و اگر آن را به خاطر ناتوانی ترک کرده مرتکب گناه کبیره می‌دانستند که مرتکب کبیره نزد آنان حکم کافر را داشت، و به اموال اهل ذمه دست نمی‌زدند و به هیچ وجه به آن تعرض نمی‌کردند، به راحتی از آنانی که منسوب به اسلام بودند قلع و قمع می‌کردند و می‌کشتند و به آنان را به اسارت در می‌آوردند و غارت می‌کردند، بعضی آن‌ها بدون دعوت همه این کارها را انجام می‌داد ولی بعضی در مرحله اول آن‌ها را به اسلام

۱- شرح القصیده النونیة ۳۲۱/۱ و نک: فرق معاصره تنتهب الی الاسلام از دکتر غالب عواجی ۱۰۷/۱.

۲- نک: فتح الباری ۲۹۶/۱۲-۲۹۷ شماره‌های ۶۹۳۰-۶۹۳۲، و نک: فرق بین الفرق بغدادی ص ۸۸ و

الملل و النحل شهرستانی ۱۱۳/۱-۱۱۹، و مقالات الاسلامین ۱۷۳/۱.

دعوت می‌کرد سپس قلع و قمعشان می‌کردند^۱، و چه بسیار کارهای دیگر که انجام می‌دادند.

استاد گرامی دکتر ابو زهو رحمته الله علیه می‌گوید: این‌ها دلالت بر جهل عمیق آنان حتی به قرآن می‌کند، بیشتر این مصیبت‌ها همچنانکه گفتیم به وقوع پیوست چون آنان به روایت جمهور مسلمانان اعتماد نمی‌کردند، چون نمی‌توانستند که دینشان را از مردمی بگیرند که در نظرشان کافر هستند، و فقط به آنچه رهبران‌شان روایت می‌کردند اعتماد می‌کردند، که آن‌ها چنانکه گفتیم خود را از مطالعه و آگاهی در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله کنار کشیده، بلکه حتی از فهم صحیح احکام قرآن هم دوری می‌کردند.

البته نباید از کسی پنهان باشد که این حکم بر تمام افراد خوارج جاری نیست بلکه در نسل‌ها بعدی آنان افراد و پیشوایانی پیدا شدند که در دین بسیار آگاه بوده و حدیث هم روایت کرده‌اند، و چنانکه ابن صلاح در مقدمه کتابش یادآوری کرده حتی بعضی از امامان حدیث به آنان اعتماد کرده‌اند.

از جمله آن امامان امام بخاری است که روایت عمران بن حطان^۲ را دلیل آورده است که یکی از خوارج می‌باشد. بخصوص باید دانست که خوارج دروغگو را کافر می‌شمارند؛ چون مرتکب کبیره در نظر آنان کافر است، و دروغ از گناهان کبیره می‌باشد.^۱

۱- نک: فتح الباری ۲۹۷/۱۲-۲۹۸ شماره‌های ۶۹۳۰-۶۹۳۲، و نک: اصول علم الحديث بین و المصطلح از دکتر ابولبابه حسین ص ۱۶۲-۱۷۲.

۲- عمران بن حطان: عمران پسران با کسرح و تشدید طاء بدون نقطه، از عایشه رضی الله عنها ابن عمرو ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است، و یحیی بن ابی کثیر از او روایت کرده است، و یکی از سران خوارج بود. عقیلی می‌گوید حدیثش پیروی نمی‌شود و عجللی او را موثق دانسته‌اند، و قتاده می‌گوید: در حدیث او را متهم نمی‌دانند، و ابو داود می‌گوید: در هوی پرستان از خوارج حدیث صحیح‌تر وجود ندارد سپس عمران بن حطان، و ابا حسان اعرج را ذکر کرده است، و ابن حبان او را از ثقات دانسته است، فوت سال ۱۸۴ هـ - شرح حالش در: تقریب التهذیب ۷۵۱/۱ شماره ۵۱۶۸ و الکاشف ۹۲/۲ شماره ۴۲۸۴، و ثقات عجللی ص ۳۷۳ شماره ۱۳۰۱، و ثقات ابن حبان ۲۲۲/۵، و نک: حاشیه ابن

می‌گوییم: امام بخاری در صحیح خود به روایت عمران بن حطان اقامه برهان و اعتماد کرده که از بدعت‌گذاران خوارج است؛ او رئیس گروه قعدیه از فرقه صفریه می‌باشد و نیز از فقها و شاعران و واعظان خوارج بود و از دعوت‌گران مذهب خود که (عبدالرحمن بن ملجم) قاتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را مدح کرده است. لذا احتجاج امام بخاری به روایت او و بدعت‌گذاران غیر او را بر امور ذیل می‌توان حمل نمود:

- ۱- یا چیزی را از آن‌ها روایت کرده است که قبل از بدعتشان از آنان شنیده است.
- ۲- یا وی از آن‌هایی بوده که در اواخر حیاتشان توبه کرده و از بدعتشان برگشته‌اند.
- ۳- و یا از آن‌هایی بوده است که از چیزی که به آن نسبت داده شده‌اند برائت جسته‌اند.

آنچه امام بخاری از عمران بن حطان روایت کرده حمل بر مورد اول شده است. ابن حجر رحمته الله می‌گوید: «روایت امام بخاری پس از احراز شروط روایت از بدعت‌گذار یعنی آنگاه که راستگو و متدین باشد صورت گرفته و گفته شده که یحیی بن ابی کثیر^۲، روایت را از او قبل از بدعتش نقل کرده است»^۳ البته از عمران بن حطان در بخاری به جز دو

العجمی علی الکاشف ۹۲/۲-۹۳ و البیان و التوضیح برای کسی از او در صحیح روایت شده است و مس بضر من التجریح العراقی ص ۱۸۹ شماره ۲۹۱.

۱- الحدیث و المحدثون ص ۸۶ و نک الملل و النحل ۱۱۵/۱-۱۱۶.

۲- یحیی بن ابی کثیر: یحیی پسر ابی کثیر از غلامان آزاده شده بنی طئی از اهل بصره می‌باشد یکی از عالمان یمامه در زمان خود ثقه و ثابت بود اما گاهی تدلیس و ارسال می‌کرد فوت سال ۱۳۲ ه و گفته‌اند که قبل از این بوده است، شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۱۳/۲ شماره ۷۶۶۰، وثقات ابن حبان ۵۹۱/۷، و التاریخ الکبیر بخاری ۲/۴ شماره ۳۰۱، و صفوة الصفوة ۷۵/۴ شماره ۶۵۷، و الکاشف ۳۷۳/۲ شماره ۶۲۳۵، و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۲۴ شماره ۱۰۳۷.

۳- فتح الباری ۳۰۲/۱۰ شماره ۵۸۳۵.

حدیث نیامده است که یکی متابعه یعنی در تأیید حدیثی دیگر است^۱ و حدیث دوم اصلی است.^۲

و آنچه امام مسلم نیز در صحیح خود از مبتدعه روایت کرده است حمل بر اقوال و شروط گذشته می‌شود.

عقیده خوارج درباره صحابه و اثر آن بر سنت مطهر

خوارج در مورد صحابه نظری مخالف با نظر عموم مسلمانان دارند؛ آن‌ها با وجود اختلاف میان فرقه‌هایشان همه صحابه را تا پیش از فتنه قتل عثمان عادل می‌دانند، اما بعد از آن عثمان و علی و اصحاب جمل و حکمین و آن‌هایی که به حکمیت رضایت دادند، کافر می‌دانند. فرقی ندارد که هر دو درست گفته باشند یا یکی از آنها^۳ و به این دلیل احادیث تمام صحابه رضی الله عنه بعد از فتنه را رد کرده‌اند، چون به حکمیت رضایت داده‌اند، و به گمان آنان از امامان ظالم پیروی نموده‌اند، پس شایستگی اعتماد را ندارند.

اما عموم مسلمانان حکم به عدالت تمام صحابه داده‌اند چه قبل از فتنه چه بعد از آن، و فرقی نمی‌کند چه اصحابی که در فتنه فرورفتند یا آنانی که از فتنه دوری کردند. آنان روایت عادلان و افراد ثقه اصحاب از آغاز زمان صحابه تا زمان جمع‌آوری و تنظیم، را می‌پذیرند، هر چند آنان در گناه دروغ بستن به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مانند فرقه‌های دیگر فرو نرفتند، به خاطر اینکه دروغ نزد آنان از گناهان کبیره است و مرتکب آن کافر است.^۴

۱- نک: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب لباس، باب پوشیدن لباس حریر برای مردان و اندازه اجازه شده از ۲۹۶/۱۰ شماره ۵۸۳۵.

۲- نک: مصدر گذشته همان کتاب، باب نقض الصور ۳۹۸/۱۰ شماره ۵۹۵۲.

۳- الفرق بین الفرق بغدادی ص ۸۵، و نک: مقالات الاسلامیین: ۲۰۴/۱، و الملل و النحل ۱/۱۱۵، و خلافت و نشأة الاحزاب الاسلامیة دکتر محمد عماره ص ۱۳۹.

۴- السنة و مکانها فی التشریع ص ۱۳۱-۱۳۲.

و به خاطر بیابان‌نشینی و سرشت خشک و خشنشان آمادگی قبول افراد بیگانه از ملت‌های دیگری همچون فارس‌ها، یهودیان، و مسیحیان و غیر آن‌ها را نداشتند؛ آنان همچون شیعه به جعل احادیث پرداختند علاوه بر اینکه آن‌ها رک بودند و به تقیه‌ای که از شیعه سراغ داریم ایمان نداشتند.^۱

اما طرز نگرشی که خوارج به صحابه داشتند آنان را واهی داشت تا احادیثی را که بعد از فتنه روایت شده بود و یا راویان آن‌ها در فتنه شرکت کرده بودند رد کنند، علاوه بر این‌ها جهل خوارج به احکام قرآن به شیوه صحیح، آنان را چنان بار آورده بود که با عموم مسلمانان در عقائد و احکام فقهی مخالفت ورزیدند.

استاد گرامی دکتر سباعی رحمته الله علیه می‌گوید: این از مصیبت بزرگی است که عدالت همه صاحبی را که در اختلافات امام علی و معاویه رضی الله عنهما شرکت داشته‌اند ساقط کنیم، و احادیث آن‌ها را مردود بدانیم و حکم به کفر یا فسق آنان بدهیم. خطر خوارج با این رأی فاسدشان از شیعه کمتر و فسادآورتر نیست، و اگر معیار اعتماد بر روایات صداقت و امانت‌داری صحابه در آنچه نقل کرده‌اند می‌باشد، و دروغ و کذب از دورترین چیزها در طبیعت و دین و تربیت آن‌ها بود، پس این معیار چه دخلی به نظرات و اشتباهات سیاسی آن‌ها دارد؟ .. و آن‌ها را به صفاتی توصیف کرده‌اند که حتی شایسته عموم مردم نیست، پس چگونه سزاوار یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که هر کدامشان در خدمت اسلام جایگاهی دارند، که اگر نبود ما در تاریکی سرگشته می‌شدیم و نمی‌دانستیم که چگونه راه راست را پیدا کنیم.^۲

۱- الحدیث و المحدثون دکتر محمد ابو زهو ص ۸۷.

۲- السنه و مکانتها فی التشریع الاسلامی دکتر سباعی ص ۱۳۳ با تغییراتی، و نک: اصول علم الحدیث

بین المنهج و المصطلح دکتر ابولبابه حسین ص ۱۶۱-۱۶۲.

آیا خوارج در نقل حدیث دروغ می‌گفتند؟

دکتر سباعی در کتابش (السنه و مکاتنها فی التشریع) تحت همین عنوان نفی می‌کند که: خوارج بر رسول خدا ﷺ دروغ بسته باشند چون در مورد آن‌ها مشهور است که مرتکب کبیره یا مرتکب هر گناهی را عموماً کافر می‌دانستند، همچنانکه کعبی^۱ حکایت کرده است که آن‌ها کسانی نبودند که دروغ و فسق و تقیه را جایز بدانند و نفی کرده که دلیلی محکمی بر جعل حدیث توسط آنان وجود داشته باشد.

او در یادداشتی بر آنچه از ابن لهیعه از یکی از شیوخش روایت کرده که می‌گوید: این احادیث دین هستند پس ببینید که دیتان را از چه کسی می‌گیرید چون ما اگر چیزی را آرزو داشتیم آن را به حدیث در می‌آوریم.^۲

و نیز درباره گفته عبدالرحمن بن مهدی که: همانا خوارج و زندیق‌ها این حدیث را جعل کرده‌اند که می‌گوید:

«إذا أتاكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فإن وافق کتاب الله فأنا قلتة..»
الحديث^۳.

دکتر سباعی می‌گوید: نویسندگان قدیم و جدید در مورد این موضوع چنین می‌گویند، اما من حدیثی را نیافته‌ام که فردی از خوارج آن را جعل کرده باشد، من در کتاب‌های (احادیث موضوع و مجعول) تحقیق بسیاری کرده‌ام، ولی به هیچ خوارجی برخورد نکرده‌ام که از دروغ‌گویان و جاعلین حدیث شمرده شود.

اما در خصوص نصی که از یکی از شیوخ خوارج بازگو می‌کنند، باید بگویم چنین شخصی برای ما ناشناخته است و نمی‌دانیم او کیست؟ پیش‌تر مانند این تصریحات درباره

۱- الفرق بین الفرق بغدادی ص ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۹۲.

۲- مقدمة الموضوعات ابن جوزی ص ۳۸، ۳۹، و للآلی المصنوعة سیوطی ۴۸۶/۲، و المدخل للحاکم ص ۹.

۳- این حدیث روایت و بیان جعلش می‌آید در شبه عرض السنة علی القرآن الکریم ص ۲۲۴-۲۲۷.

روایت حماد بن سلمه از یکی از شیوخ رافضه گذشت، پس چرا نسبت آن به یکی از شیخ‌های خوارج اشتباهی نباشد؟ مخصوصاً وقتی که حتی یک حدیث جعلی از آن‌ها مشاهده نشده است.

اما گفته عبدالرحمن بن مهدی در حدیث «اذا اتاكم.. الخ» که این حدیث را خوارج و زنادقه جعل کرده‌اند، من مقدار صحتش را از ابن مهدی نمی‌دانم، چون ابن عبدالبر در (جامع بیان العلم) بدون سند^۱ از او روایت کرده است، علاوه بر اینکه از طرف ابن مهدی ذکر نکرده است که جاعلش کیست؟ از غیر ابن مهدی هم فقط لفظ زنادقه روایت شده است، شمس الحق عظیم آبادی می‌گوید: و اما آنچه بعضی روایت کرده‌اند که گفته است: «اذا جاءكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله... الحديث»، این حدیث هیچ اصلی ندارد.^۲ زکریا الساجی از یحیی بن معین^۳ حکایت کرده است که گفته است: «این حدیث را زنادقه جعل کرده‌اند». فتنی نیز از خطابی^۴ همین کلام را نقل کرده است.^۵ در هر حال در این دو نص به هیچ وجه ذکر از خوارج نیست.

۱- جامع بیان العلم و فضلہ ۱۹۱/۲.

۲- عون المعبود شرح سنن ابو داود ۳۲۹/۴.

۳- یحیی بن معین: یحیی پسر معین پسر عون مری با ولادت بغدادی، ابو زکریا، حافظ مشهور، پیشوا و عالم ربانی حافظ و درست کار و آگاه به صحیح حدیث از سقیمش، فوت سال ۲۳۳ هـ شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۱۶/۲ شماره ۷۶۷۹، و الکاشف ۳۷۶/۲ شماره ۶۲۵۰، و تذکرۃ الحفاظ ۴۲۹/۲

شماره ۴۳۷، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۱۸۶، ۱۸۷، و وفیات الاعیان ۱۳۹/۶ شماره ۷۹۱.

۴- خطابی: حمد و گفته‌اند احمد پسر ابراهیم پسر خطاب بستی - نسبتش به بست شهری در استان کابل افغانستان ابو سلیمان در زمان خود کتابخانه علم و حافظ و فقیه بود، تألیفات مفید و جامعی دارد چون: معالم السنن و غریب الحدیث، و اصلاح غلط محدثین و غیره.. فوت سال ۳۸۸ هـ شرح حال در: مرآة الجنان یافعی ۱۰۱۸/۲ شماره ۹۵۰، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۴۰۴ شماره ۹۱۵، و اللباب فی تهذیب الانساب ۱۵۱/۱.

۵- تذکرۃ الموضات ص ۲۸.

همچنین چیزهایی از آن‌ها روایت شده که تهمت دروغ را از آنان نفی می‌کند. مبرد^۱ می‌گوید: همه گروه‌های خوارج از دروغ‌گویان و کسانی که به گناهکاری معروفند برائت جسته‌اند^۲ و ابوداود می‌گوید^۳: در میان هوی‌پرستان از خوارج درست حدیث‌تر وجود ندارد.^۴

ابن تیمیه در رد رافضی‌ها به آن‌ها می‌گوید^۵: ما می‌دانیم که خوارج از شما بدتر هستند و با وجود این ما نمی‌توانیم آن‌ها را دروغگو بدانیم چون آن‌ها را امتحان کرده‌ایم

۱- مبرد: محمد پسر یزید پسر عبدالاکبر ابو العباس، ادیب نحوی، لغوی، و بسیار حفظ‌کننده بود، از علم پر بود و در خطبه و جماعت معتمد بود، و از تألیفات او، المقتضب، و الکامل فی الادب، و غیر آن‌ها فوت سال ۲۸۵ هـ شرح حالش در لسان المیزان ۶/۶۲۹ شماره ۸۲۶۴، و سیر اعلام النبلاء ۱۳/۵۷۶ شماره ۲۹۹، و طبقات المفسرین راوی ۲/۲۶۹ شماره ۵۹۷، و شذرات الذهب ۲/۱۹۰، و انباه الرواة قفطی ۴۰/۱-۴۸.

۲- الکامل فی الادب ۲/۱۰۶.

۳- ابو داود: سلیمان پسر اشعث پسر شداد پسر عمرو ازدی امام عالم صاحب کتاب سنن، و مراسیل، و القدر، و غیر این‌ها، و یکی از پیشوایان جهان است از لحاظ فقه و علم و حفظ و عبادت و پرهیزگاری. فوت سال ۲۷۵ هـ شرح حالش در: تذکره الحافظ ۲/۵۹۱ شماره ۶۵، و تهذیب التهذیب ۴/۱۶۹ شماره ۲۹۸، و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۹/۵۵ شماره ۴۶۳۸، و وفیات الاعیان ۲/۱۳۸ شماره ۲۵۸، و العبر فی خبر من غیر ۱/۳۹۶ شماره ۲۷۵، و طبقات المفسرین داودی ۱/۲۰۷ شماره ۱۹۵، و التقیید المعرفة رواة السنن و المسانید ابن نقطه ص ۲۷۹ شماره ۳۴۴، و البدایه و النهایة ۵۸/۱۱.

۴- الکفایة فی علم الروایة خطیب بغدادی ص ۱۳۰.

۵- ابن تیمیه: احمد پسر عبدالحلیم پسر عبدالسلام پسر تیمیه، حرانی دمشقی، مقلب به تقی الدین، مکنی به ابی العباس، امام محقق، حافظ مجتهد، محدث، مفسر، اصولی، ادیب، نحوی، الگوی پرهیزگاری، شیخ الاسلام. اما تألیفات او به سیصد جلد می‌رسد، از اینها: رفع الملام عن الائمة الاعلام، و الصارم المسلول علی منتقص الرسول، و منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة، و غیر ذلک. فوت سال ۷۲۷ هـ شرح حالش در: تذکره الحافظ ۴/۱۴۹۶ شماره ۱۱۷۵، و

و دریافته‌ایم که آن‌ها همیشه به دنبال راستی هستند چه به سود خود و چه علیه خودشان.^۱ و می‌گوید: اگر کسی در کتاب‌های جرح و تعدیل اندیشه کند می‌بیند که نزد نویسندگان آن کتاب‌ها معروفترین گروه‌ها به دروغ‌گویی شیعه هستند، اما خوارج با اینکه از دین خارج شده‌اند از راستگوترین مردمان هستند حتی گفته‌اند که حدیث آن‌ها از اصح احادیث است^۲ و همچنین گفته‌اند که در میان هوی‌پرستان صادق‌تر و عادل‌تر از خوارج نیست.^۳

می‌گوییم: من هم در آنچه که دکتر سباعی اظهار داشته با ایشان هستم که خوارج را از اتهام دروغ‌گویی و جعل حدیث مبرا دانسته است. البته این به معنی تبرئه کردن خوارج نیست، بلکه به معنی این است که آن‌ها را متهم به دروغ‌گویی در حدیث نمی‌کنیم؛ چون هیچ دلیلی بر دروغ‌گوئی آن‌ها موجود نیست، و اخبار آمده به متهم کردن آنان به جعل حدیث ضعیف بوده و چنانکه گذشت احتمال تأویل دارد، و اخباری که دلالت بر صداقت آن‌ها و نفی دروغ‌گویی از آن‌ها دارد صریح و روشن است.

حقیقت دارد که آن‌ها به سنت جاهل هستند و آن را حجت نمی‌دانند؛ چون از راه صحابه رسول خدا ﷺ روایت شده و آن‌ها هم در نظر خوارج کافر هستند، افزون بر اینکه به خاطر خشونت و تندخوئی طبیعت بادیه‌نشین و جهل آن‌ها به کتاب و سنت، توانایی قبول کردن نظر دیگران را ندارند؛ به همین خاطر می‌بینیم که با مسلمانان در ستیز هستند

طبقات الحفاظ سیوطی ص ۵۲۰ شماره ۱۱۴۲، و شذرات الذهب ۸۰/۶، و البدر الطالع شوکانی ۶۳/۱ شماره ۴۰، و الدر الكامنة ابن حجر ۱۴۴/۱ شماره ۴۰۹، و طبقات المفسرین داودی ۴۶/۱ شماره ۴۲، و البدایة و النهایة ۱۳۵/۱۴.

۱- المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۴۸۰.

۲- همان ص ۲۲.

۳- منهاج السنة ۳۱/۳، و نک: السنة و مکاتنها فی التشریع الاسلامی دکتر سباعی ص ۸۱، ۸۲، ۸۳ با تغییرات، و اصول علم الحديث بین المنهج و المصطلح دکتر ابو لبابه حسین ص ۱۵۸-۱۶۱.

و خون آنان را می‌ریزند و به حرمت آنان تجاوز می‌نمایند پس سزاوار این هستند که به جای خوارج به آن‌ها باغی گفته شود، چون بر سنت و پیروان سنت طغیان کرده و با آنان مبارزه کرده‌اند.^۱

مبحث سوم: شناخت شیعه و موضع آنان نسبت به سنت نبوی

مقدمه

شیعه فرقه‌ای با آراء و افکار مخصوص خود است که این اسم در موردشان رواج پیدا کرده است، دروغ بستن به رسول خدا ﷺ و امامانشان به اعتراف عالمان خودشان، در میان آنان بسیار رایج است، شیعه به علت‌های زیر برای اسلام و مسلمانان به شدت خطرناک است:

- ۱- استفاده از تقیه مترداف با کذب و دروغ.
 - ۲- تظاهرشان به طرفداری از اهل بیت، به نحوی که بسیاری از عوام مسلمانان و حتی خواص فریب آن‌ها را خورده‌اند.
 - ۳- کینه ورزی و تکفیر و لعن اصحاب رسول خدا ﷺ بجز تعداد کمی از آن‌ها، و بغض و کینه آن‌ها نسبت به اهل سنت به سبب تعلیمات غلطی که بزرگان سابقشان به آن‌ها آموزش داده‌اند، که علمای جدیدشان هم آن را پیروی کرده و نتیجه‌اش نفرت و جدایی بیش از حد شیعه از مسلمانان شده است، و تلاش فراوانی که اهل سنت برای نزدیک شدن انجام داده‌اند بی‌نتیجه مانده است.
- قیام شیعه در ظاهر براساس اعتقاد به این است که: علی علیه السلام و فرزندان شایسته‌ترین امت برای خلافت و جانشینی پس از رسول خدا ﷺ هستند و امام علی علیه السلام چنانکه در

۱- شرح القصیده النونیة دکتر محمد خلیل هراس ص ۳۲۲.

روایات خودساخته گفته و کتاب‌های قدیم و جدید خود را از آن پر کرده‌اند، بنا به وصیت پیامبر ﷺ از همه اصحاب برای خلافت سزاوارتر است.

حقیقت این است که تشیع پناهگاهی بوده است که هر که از روی کینه و دشمنی خواستار نابودی اسلام می‌باشد به آن پناه می‌برد. و هر کس بخواهد آموزه‌های اجداد یهودی، نصرانی، یا زرتشتی و هندی‌اش را پیاده کند، و یا خواهان استقلال و خروج بر ضد کشورش باشد، همه این‌ها دوستی اهل بیت را پوششی قرار می‌دهند و هر چه آرزویشان درخواست کند در زیر شعار آن می‌گنجانند.

یهودیت در تشیع با قول به رجعت شیعیان ظاهر شد، رافضه سبئی می‌گویند: آتش دوزخ بر شیعه حرام است مگر به مدت کمی، همچنانکه یهود می‌گویند ما داخل آتش نخواهیم شد مگر چند روزی^۱ و مسیحیت هم در فرقه حلولیه شیعیان ظهور یافته است که اکثر روافض افراطی و تندرو را در خود جای داده است.

بعضی از آن‌ها می‌گویند: نسبت امام با خداوند مانند نسبت مسیح به اوست، و گفته‌اند لاهوت و ناسوت در امام جمع شده‌است و رسالت و پیامبری هیچ گاه قطع نخواهد شد و هر که با لاهوت جمع شود پیامبر است.^۲

اعتقاد به تناسخ ارواح و تجسم خداوند و حلول او نیز تحت عنوان تشیع ظاهر شد، بسیاری دیگر از سخنانی که نزد برهمنیان و فلاسفه و مجوس قبل از اسلام معروف است نیز در لابه لای اقوال و اعتقادات فرقه راوندیه که از روافض حلولیه‌اند به چشم می‌خورد.^۳

۱- گروه‌های معاصر منتسب به اسلام از دکتر غالب عواجی ۱۲۸/۱ با تغییراتی.

۲- نک: الفرق بین الفرق ۲۱۵، و الملل و النحل ۱۸۶/۱، و منهاج السنة ۷/۱، و نک: مختصر التحفه اثنی

عشریه از علامه سید محمود الاسی ص ۳۱۷-۳۱۸.

۳- الفرق بین الفرق ص ۲۲۸-۲۳۰، و الملل و النحل ۱۸۶/۱.

۴- الفرق بین الفرق ص ۲۴۲، و الملل و النحل ۱۸۶/۱.

بعضی از ایرانیها در لوای تشیع پنهان شدند، و با دولت‌های اموی و عباسی به محاربه و شورش‌های بسیاری برخاستند که علمای فرقه شناسی و تاریخ آن‌ها را به ثبت رسانده‌اند، و همه این‌ها به خاطر نفرتی بود که از عرب‌ها و دولت آن‌ها در دل داشتند و نیز به جهت تلاش برای استقلال و قدرت طلبی بود.^۱ تاریخ قدیم و جدید شیعه گواه صادقی بر این است که حرکات منحرف و ویرانگر همیشه از زیر پوشش تشیع بیرون آمده و از آن تغذیه کرده‌اند.^۲

تعریف شیعه در لغت: به معنی یاران و پیروان است، صاحب قاموس می‌گوید: شیعه شخص به معنی یاران و پیروان اوست و بر یک، دو و یا چند نفر و نیز بر جمع و مذکر و مونث اطلاق می‌شود. جمع آن اشیاع و شیع (بر وزن عنب) است.^۳

نویسنده تاج العروس می‌گوید: الشیعه: به هر ملتی که بر هدفی دور هم گرد آمده باشند، شیعه اطلاق می‌گردد، و کسانی که کسی را یاری رسانند و دور او جمع شوند و گروه تشکیل دهند، شیعه او هستند، اصل آن از مشایعه به معنی فرمانبرداری و پیروی می‌باشد.^۴

در قرآن کریم هم کلمه شیعه و مشتقاتش آمده است که مراد از آن‌ها معنی لغویش می‌باشد و به ترتیب در معانی زیر بکار رفته است:

۱- به معنی فرقه، ملت و جماعتی از مردم: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَنَزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيْهَمُ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ [مریم: 69].

«سپس از میان هر گروهی افرادی را بیرون می‌کشیم که سرکش‌تر از همه در برابر خداوند مهربان بوده‌اند...».

۱- فجر الاسلام دکتر احمد امین ص ۲۷۶، ۲۷۷ با تغییرات.

۲- الدفاع عن السنة، جزء اول از سلسله الاسلام و استمرار المؤامرة از استاد دکتر طه حیشی ص ۳۱.

۳- القاموس المحيط ۴/۳.

۴- تاج العروس ۴۰۵/۵.

یعنی از میان هر فرقه و جماعت و امتی.^۱

۲- به معنی فرقه و گروه: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 159].

«بی‌گمان کسانی که آئین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو به هیچ وجه از آنان نیستی.»

یعنی فرقه‌هایی که...^۲

۳- واژه اشباع هم به معنی امثال در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: 51].

«ما اشخاص امثال شما را نابود و هلاک ساخته‌ایم آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست.» یعنی امثال شما در امت‌های گذشته.^۳

۴- به معنی پیرو و هوادار و طرفدار. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾ [القصص: 15].

«در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از هواداران او و دیگری از دشمنان او. فردی که از هواداران او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست و موسی مشتی به او زد و او را کشت: موسی گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً او دشمن گمراه‌کننده آشکاری است.»

۱- تفسیر القرآن العظيم ابن کثیر ۱۳۱/۳.

۲- تفسیر قرآن کریم - تفسیر المنار ۲۱۴/۸.

۳- جامع البیان فی تأویل آی القرآن ابن جریر ۱۱۲/۲۷.

و در حدیث از قول حکیم بن افلاح^۱ خطاب به حضرت عائشه رضی الله عنها آمده است که همانا من او - یعنی سیده عائشه (رضی الله عنها) - را نهی کرده‌ام که درباره این دو گروه شیعه چیزی بگوید^۲ مقصود ایشان گروه شیعیان امام علی (کرم الله وجهه) و گروه شیعیان معاویه رضی الله عنه بود. این نمونه گواه این است که اسم شیعه برای پیروان هر کسی جائز است.

تعریف اصطلاحی شیعه:

دیدگاه‌های علما در تعریف حقیقی شیعه با هم متفاوت است. اما ارجح اقوال این است که: شیعه کسانی هستند که ادعا می‌کنند پیروان و یاران علی بن ابی طالب هستند، و اعتقاد دارند که او برترین خلفاء راشدین است - رضی الله عنه اجمعین - و او و خانواده‌اش برای خلافت سزاوار از همه هستند، و اگر خلافت از دست آن‌ها خارج شده است به خاطر ظلمی بوده که از طرف دیگران به آن‌ها شده است.^۳

موضع شیعه نسبت به اصحاب و امت اسلامی

اولاً: موضع شیعه نسبت به اصحاب

دکتر محمد عسال می‌گوید: شیعیان معتقدند که همه اصحاب کافر و منافق بودند و خدا و رسول را فریب می‌داده‌اند - به خدا پناه می‌بریم از این بهتان - و جز پنج یا هفت

۱- حکیم بن افلاح: حکیم پسر افلاح مدنی از ابی مسعود و عایشه روایت کرده است، و والد عبدالحمید ابن جعفر از او روایت و روایتش مقبول است شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲۳۴/۱ شماره ۱۴۷۱، و الکاشف ۳۴۶/۱ شماره ۱۱۹۵، و تهذیب التهذیب ۴۴۴/۲ شماره ۷۷۱، و میزان الاعتدال ۵۸۳/۱ شماره ۱۲۱۴.

۲- روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب نماز مسافر، باب جمع نماز شبانه، و اگر کسی خواب رفته باشد یا مریض باشد ۲۷۹/۳، ۲۸۰ شماره ۷۴۶.

۳- نک: الملل و النحل ۱۴۶/۱، و فرق معاصره ۱۳۲/۱-۱۳۳، و شیعه الاثناعشریه و منهجهم فی التفسیر دکتر محمد عسال ص ۱۱-۲۳، و نک: باقیمانده تعریف در منابع گذشته.

یا ده نفر از آن‌ها را استثنا نمی‌کنند، و مستثنا شدگانی که در موردشان اتفاق نظر دارند این‌ها هستند: سلمان فارسی، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، و مقداد و جابر پسر عبدالله انصاری.

برخی از شیعیان نظرشان بر این است که: آنگاه که پیامبر رحلت فرمود اصحاب کافر و مرتد شدند نه در زمان حیات پیامبر. و صاحبان این نظر هم بدین خاطر این را گفته‌اند چون متوجه شدند که قرآن به صراحت آن‌ها را مدح و ستایش می‌کند، پس گمان بردند که کافر دانستن آن‌ها پس از رحلت پیامبر مناسب‌تر است تا با قرآن تعارض نداشته باشد و این بر خلاف کافر دانستن اصحاب در زمانی است که قرآن و وحی در حال نزول بوده است.

همچنانکه گمان برده‌اند که کافر بودن اصحاب به سبب انکار نصی است که بر ولایت علی علیه السلام دلالت دارد و نزد شیعیان جزء اصول دین است، و اصحاب با هم تبانی کرده‌اند تا آن را انکار و رد نمایند جز پنج نفری که ذکرشان گذشت، اما بزرگان صحابه چون ابوبکر، و عمر، و عثمان، و طلحه، و زبیر و بقیه عشره مبشره، و عایشه و حفصه، و غیر آن‌ها، همه آنان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله تظاهر به اسلام می‌کردند و کفر خود را پنهان می‌نمودند، بخصوص در رابطه با ولایت و امامت علی علیه السلام به خاطر کینه‌ای که از او داشتند چون آن‌ها طمع در بدست آوردن ولایت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند.

حتی این نخبگان که از بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، در اعتقاد شیعه، سران کفر و نفاق هستند و آن‌ها اصل و ریشه و فرع و ثمره نفاق و کفر هستند، و پناه می‌بریم به خدا از این افتراها.

این عقیده‌ای است که هیچ یک از شیعیان اثنا عشری خود را از آن جدا نمی‌دانند، و اگر یکی از آن‌ها تظاهر به انکار آن کند بدانید که از روی تقیه چنان می‌گوید. چون این یک عقیده است که جای چانه‌زنی ندارد، چون اگر شیعه امامت ابوبکر و عمر و عثمان را

صحیح بداند بر او لازم می‌آید که به بطلان ولایت و امامت علی و فرزنداناش قائل باشد و این به اجماع شیعه اثنی عشری کفر است.

شیعه در کافر دانستن اصحاب از شبهاتی دنباله روی میکند که ذکر و رد آن در بحث اسباب و وسایل کید و نیرنگ دشمنان سنت خواهد آمد.

کتاب‌های تفسیر و حدیث شیعه - با فراوانی و پوچی و بطلانشان به خاطر این عقیده فاسد - پر است از چیزهایی که قلب آدمی از آن به درد می‌آید.^۱

در تأیید آنچه گذشت به چند نمونه یا بیشتر از کتاب‌های تفسیر و حدیث آن‌ها اکتفا می‌نماییم. قمی^۲ که دکتر محمد عسال در مورد او می‌گوید: این مفسر هر واژه‌ای که به معنی کفر یا نفاق یا فسق یا ضلالت و گمراهی و یا شرک یا ظلم یا نافرمانی و عصیان یا حيله و مکر و مشتقات آن‌ها را بر بزرگان صحابه حمل می‌نماید، مخصوصاً بر ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر، و مثال‌هایی هم برای گفتار خود می‌آورد. مانند فرموده خداوند متعال:

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ [البقرة: 205].

«و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل را نابود کند. و خدا فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد».

قمی می‌گوید حرث: یعنی دین، و النسل: انسان، و در مورد خلیفه دوم نازل شده است یعنی عمر و گفته‌اند در مورد معاویه^۳ هم آمده است. وی در تفسیر فرموده خداوند:

۱- شیعه اثنی عشری و منهجهم فی التفسیر ص ۴۶۱ با تغییر اندک، و نک: اصل الشیعه و اصولها محمد حسین آل کاشف ص ۶۸-۷۴.

۲- نک: جایگاه قرآن و صاحب آن نزد شیعه، و آثار افراط و گمراهی در کتاب، آنچه دکتر علی سالوس در کتاب مع الشیعة الاثنا عشریة فی الاصول و الفروع ۱۷۳/۲-۱۹۷ نوشته است.

۳- تفسیر القمی ص ۶۱.

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ [البقرة: 256].

«کسی که به طاغوت کفر بورزد».

می‌گوید: طاغوت آن‌هایی هستند که حق اهل بیت را غصب کردند. و درباره فرموده خداوند متعال:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ﴾ [البقرة: 257].

«و کسانی که کفر ورزیدند اولیایشان طاغوتیان هستند».

می‌گوید: منظور از طاغوتیان آن‌ها که در حق آل محمد ﷺ ظلم کردند و پیروان غاصبان حق آن‌ها هستند.^۱

در صحیح‌ترین کتاب‌ها پیش آنان بعد از کتاب خداوند (عزوجل) که کافی نام دارد و مرتبه‌اش پیش آنان به منزله کتاب بخاری نزد اهل سنت است، کلینی با اسناد به ابو جعفر الطایفی روایت می‌کند که گفت: مردم پس از فوت پیامبر ﷺ همه اهل رده بودند جز سه نفر، گفتم این سه نفر چه کسی هستند؟ فرمود: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی، رحمت و برکات خداوند بر آن‌ها باد.^۲

همچنین از ابی بصیر از یکی آن‌ها روایت کرده است که گفت: همانا اهل مکه آشکارا به خداوند کافر می‌شوند، و به راستی که اهل مدینه از اهل مکه خبیث و پلیدترند، هفتاد برابر از آن‌ها پلید و خبیث‌ترند.^۳

همچنین از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: به ابی عبدالله الطایفی گفتم: آیا اهل شام بدتر هستند یا اهل روم؟ در جواب گفت: همانا رومی‌ها کافر شدند ولی عناد و

۱- تفسیر قمی ص ۷۵، و نک: الشیعة الاثنا عشریة و منهجهم فی التفسیر از دکتر محمد عسال ص ۶۲،

۲- مع الشیعة الاثنا عشریة فی الاصول و الفروع دکتر علی سالوس ۱۷۳/۲-۱۹۷.

۳- الکافی کتاب الروضة ۱۶۸/۸-۳۴۱.

۴- الکافی کتاب الایمان و الکفر، باب صنوف اهل کفر و ذکر القدریه و الخوارج ۴۰۰/۲ شماره ۴.

مخالفت نکردند، ولی اهل شام کافر شدند و معانده و مخالفت کردند^۱. و غیر این‌ها و بسیار بیشتر از این‌ها که کتب تفسیر و حدیث خود را به امثال این افک و بهتان‌ها پر کرده‌اند که رخنه گاهی بوده است برای شرق‌شناسان و دنباله‌روان آنان تا از راه آن به طعنه زدن به دین اسلام و مصدر اول آن قرآن کریم بپردازند.

ثانیاً: موضع شیعه نسبت به امت اسلامی

دکتر محمد عسال می‌گوید: شیعه اثنی عشری معتقد هستند که امت محمد ﷺ حتی فرقه‌های دیگر شیعه، امتی ملعون است، چون هر کس دوازده امام را دوست نداشته باشد، و ایمان به ولایت آن‌ها نداشته باشد و از اصحاب برائت نجوید، ملعون و هلاک شده است، اما هر کس که اعتقاد به ایمان صحابه داشته باشد و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح بداند نزد آنان ناصبی است و ناصبی چنانکه می‌گویند بدتر از یهود و نصاری و بت‌پرستان است و از اینجا حمله آن‌ها به اهل سنت -نواصب- پایان ناپذیر است؛ چون آنان قدرشناس‌ترین فرقه امت نسبت به اصحاب و در رأس آنان آل بیت رسول خدا ﷺ هستند.

دکتر محمد عسال پس از آنکه نمونه‌هایی از تفاسیر باطل آن‌ها را ذکر و بر عقیده فاسد آن‌ها تأکید می‌نماید، می‌گوید: ظن غالب من این است که این عقیده فاسد را روافض از زنادقه باطنیه خارج از اسلام گرفته‌اند به اجماع گروه‌ها و آن کسانی که امت محمد ﷺ را امت ملعون بر گشته از دین می‌نامند در این باره امام عبدالقادر بغدادی از متن نامه‌ی یکی از سران آن‌ها بنام عبیدالله بن حسین قیروانی که برای مبلغش سلیمان بن حسن بن سعید جنانی فرستاده برای ما حکایت می‌کند که در آن نوشته شده بود: من تو را به مشکوک کردن مردم به قرآن و تورات و زبور و انجیل، و به دعوت کردن آن‌ها به

۱- موضوع سابق ۴۱۰/۲ شماره ۵، و نک: اصول الروایة عند الشيعة الاثني عشرية دکتر عمر فرماوی ص

باطل دانستن همه شریعت‌ها، سفارش می‌کنم... سپس به او گفته است نباید مانند صاحب و پیامبر امت برگشته (الامه المنکوسه) باشی که چون از او در مورد روح سؤال شد جواب داد:

﴿الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ [الإسراء: 85].

«روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است».

به خاطر اینکه جواب سؤال را نمی‌دانست.^۱

این عین زندقه و انحراف است - پناه به خدا از آن - و عقیده اثنی عشری در امت یا متأثر از این انحراف و زندقیه است و یا راهی است به سوی آن و هیچ تحلیل دیگری ندارد.^۲

و ابن تیمیه راست فرموده است که (اساس مذهب شیعه رافضیه از جریانات زندیق‌های منافقی نشأت گرفته است که امام علی علیه السلام آن‌ها را در زمان حیاتش تعقیب و مجازات نمود.^۳

۱- الفرق بین الفرق امام بغدادی ص ۲۶۲.

۲- شیعة الاثناعشرية و منهجهم فی التفسیر دکتر محمد عسال ص ۵۱۰.

۳- منهاج السنه ۳/۱، و نک: دلایلی بر استمرار بعضی از تندروان شیعه جعفری بر این دیدگاهشان نسبت به امت اسلامی در آنچه یکی از رهبران عصر کنونی نوشته است در کتابی به نام تحریر الوسيله - خمینی ۱۱۸/۱، ۱۳۶، و نک به: فرق معاصره تتسب الى الاسلام و موقف الاسلام منها - دکتر غالب عواجی ۲۶۵/۱، ۲۶ و السنة المفرسی علیها از مستشار سالم بهنساوی ص ۱۳۰، ۱۳۱، و الفتنة الخمينی حقيقة الثورة الايرانية - شیخ محمد عبدالقادر ص ۸، ۹، ۲۵، ۲۶، ۳۳ و نک: خلاصة موقف الشيعة من حکام المسلمين قديماً و حديثاً، فی الخطوطه العريضة استاد محب الدين خطيب، فصل الشيعة و الحكومات الاسلاميه ص ۴۳-۶۴، و الشيعة فی نقد عقائد الشيعة از موسی جارالله ص ۹۷، و نک خطرهم على الامة الاسلامية قديماً و حديثاً فی خطوط عريضة فصل (الشيعة و التاريخ) ص ۷۳-۷۷، و فرق معاصره ۲۶۲/۱.

اثرات دیدگاه شیعه رافضیه درباره اصحاب بر اسلام (قرآن و سنت)

اولاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره اصحاب بر قرآن کریم

از اثرات تکفیر اصحاب گرامی توسط شیعه مورد حمله قرار گرفتن قرآن کریم و سنت نبوی بود، آنان ضمن حمله آشکار به قرآن کریم آشکارا تصریح کردند که در قرآن کریم نقص و تحریف وجود دارد و صحابه عمداً آن را هنگام جمع آوری قرآن در آن اعمال کرده‌اند تا آنچه صراحتاً در مورد ولایت امامان آل بیت آمده است کتمان کنند، و یا آیاتی را کتمان کنند که در آن ذم مهاجرین و انصار و کاستی‌های قریش بیان شده است، و گمان می‌برند که جز علی علیه السلام کسی قرآن را همان طوری که نازل شده است، جمع‌آوری نکرده است. همچنانکه معتقدند که قرآن (مصحف) گم شده روزی به دستشان خواهد رسید و آن را مصحف فاطمه نامیده‌اند و حجم آن چندین برابر آن چیزی است که در مصحف کنونی عثمان موجود در میان مسلمانان آمده است، و آن با این مصحف بسیار متفاوت است. یکی از طاغیان آن‌ها به نام حسین بن محمد تقی طبرسی در کتابش (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب)^۱ بیشتر از دو هزار روایت از طاغوتیان معصوم شیعه آورده است که تأکید بر هر نوع تحریفی در قرآن می‌کنند، و آنگاه که کتابش به چاپ رسید و جنجالی پیرامون آن برخاست کتاب دیگری نوشت به نام (رد بعض الشبهات عن فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) که در آن به دفاع از کتاب سابقش (فصل الخطاب) برخاسته است. او این دفاعیه را دو سال قبل از مرگش نوشته است.

هر چقدر هم که شیعه درباره کتاب نوری طبرسی بنا به عقیده تقیه تظاهر به براءت کند باز هم این کتاب شامل هزاران نص از طاغوتان آن‌ها می‌باشد که در کتاب‌های

۱- نک: به جایگاه کتاب و نویسنده آن نزد شیعه در آنچه نوشته است دکتر علی سالوسی در کتاب خود

فی الشيعة الاثنی عشریة فی الاصول و الفروع ۱۴۹/۲-۱۵۱.

معتبرشان آمده است و ثابت می‌نماید که آنان همچنان قاطعانه به تحریف قرآن ایمان دارند، ولیکن از آنجا که دوست ندارند پیرامون عقیده آن‌ها در رابطه با قرآن^۱ هیاهویی بر پا شود تظاهر به تقیه می‌نمایند و از روی تقیه فتوی به گناه نبودن خواندن قرآن موجود در مصحف عثمانی می‌دهند، سپس خواص شیعه در آینده مصحفی را به یکدیگر تعلیم خواهند داد که مخالف مصحف عثمانی است و به زعم آن‌ها نزد امامان از اهل بیت موجود است.

دلیل این گفته هم روایتی است که کلینی با اسناد به علی بن موسی الرضا - متوفی ۲۰۶ هـ - روایت کرده است آنگاه که از او سؤال شد، ما آیاتی از قرآن را می‌شنویم که در میان ما موجود نیست آنچنانکه می‌شنویم و خوب هم نمی‌توانیم آن‌ها را بخوانیم چنانکه از شما به ما رسیده است حال آیا گناهکار هستیم؟ او گفت: خیر، هر طور یاد گرفته‌اید بخوانید به زودی کسی به میان شما خواهد آمد و به شما یاد خواهد داد.^۲

و آنچه بر اجماع نسبی شیعه درباره درستی محتویات کتاب طبرسی (فصل الخطاب) دلالت دارد این است که آن‌ها پاداش زحمات او در اثبات تحریف قرآن را از راه دفن او در مقدس‌ترین مکان نزد خودشان که آرامگاه امام علی علیه السلام در نجف است داده‌اند. در عصر حاضر خمینی این بهتان را در کتاب (کشف الاسرار) خود تکرار کرده است، او می‌گوید: به راستی برای آن‌ها - اصحاب گرامی - بسیار آسان بود که این آیات را از قرآن بیرون بیاورند و کتاب آسمانی را تحریف و آن را از دیدگان جهانیان بپوشانند.

۱- نک: اختلاف میانه‌روان جعفریه آن‌هایی که مقابله کردند با حرکت تند روان در ادعای تحریف قرآن کریم در کتاب دکتر علی احمد سالوسی مع الشيعة الاثني عشرية في الاصول والفروع فصل (القرآن و التحريف) ۵۵/۲-۱۵۹، و اثر الامامه في الفقه الجعفري و اصول ص ۱۳۸-۲۷۱، و نک: الشيعة و التصحيح دکتر موسی موسوی ص ۱۳۰-۱۳۶، و نک: به نوشته‌های استاد محمد مال الله در حاشیه الخطوط العرضية ص ۲۹ و بعد از آن، و نک: رجال الشيعة في الميزان عبدالرحمن زرعي ص ۱۵۵.

۲- الکافي ۲۸۹/۱، و نک: الخطوط العريضة استاد محب الدين الخطيب ص ۳۵.

سپس می‌گوید: همانا تهمت تحریفی که مسلمانان متوجه یهود و نصاری می‌کنند، در مورد خود صحابه به اثبات و انجام رسیده است.^۱

شیعه هر چند مصحف عثمانی را یکی از منابع عقائد و احکام خود قرار می‌دهند، اما باز در فهم و درک معانی آن با سائر گروه‌ها و فرقه‌ها به خصوص اهل سنت اختلاف دارند لذا فهم و تفسیر قرآن را به ائمه اهل بیت ارجاع می‌دهند^۲، که همه‌اش تأویلاتی باطل است و حاشا از ائمه که یک حرف آن را گفته باشند.

ثانیاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره صحابه بر سنت نبوی

از اثرات دیگر تکفیر صحابه توسط شیعه همچنین مورد هجوم قرار گرفتن سنتی بود که علما و پیشوایان و ناقدان امت اسلامی آن را از آغاز عصر صحابه تا زمان تدوین و گردآوری حدیث جمع آوری کرده بودند. چرا که احادیث جمهور اهل سنت از طرف شیعه متهم به دروغین و جعلی بودن شدند. خصوصاً آن دسته از احادیثی که در مورد فضائل اصحابی است که شیعه آن‌ها را کافر می‌دانند و نفرتشان می‌کنند.

شیعه احادیث اهل سنت را قبول نداشته‌اند مگر آن‌هایی را که موافق روایات امامانی باشد که در نظر آن‌ها معصوم هستند. آنان احادیثی را که در آن امکان افزودن دروغ نیست بنحوی تأویل می‌نمایند که گواهی بر عقائد و احکام باطل آن‌ها باشد، اما فراتر از این سنت در نظر آنان اعتباری ندارد مگر اینکه از طرف اهل بیت باشد که آن هم امکان اثبات صحتش وجود ندارد چون آن‌ها توجهی به صحت سندش ندارند. چرا که عدالت راوی

۱- صورتان متضادان لتائج جهود الرسول الاعظم از علامه ابو الحسن ندوی ص ۸۴: ۸۸ و نک:

الخطوط العریضة استاد محب الدین خطیب ص ۱۰-۱۵، و مختصر التحفة الاثنا عشریه از علامه سید محمد آلوسی ص ۳۰-۵۰-۸۲، و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی ۲۳۹-۲۳۰/۱.

۲- الشیعه الاثنا عشریه و منهجهم فی التفسیر دکتر محمد عسال ص ۸۹ و نک: مختصر التحفة الاثنا عشریه ص ۴۷.

حدیث مادامی که از امامیه و از پیروان ائمه نباشد نزد آنان اعتبار و ارزشی ندارد گرچه هیچ اتهامی متوجه راوی نباشد. اگر شرح حال بزرگان شیعه رافضیه را در زمان ائمه‌هایشان دنبال کنید، می‌بینید که در میان آن‌ها دروغ‌گو، و بی‌دین، و ملی‌گرا و وطن‌پرست، و یا فاسد العقیده و هر نقصی که به ذهنت خطور کند، داشته‌اند و منفور و مذموم ائمه زمان خود بوده‌اند. این چنین است که می‌بینید احادیث کسانی که پیامبر معصوم در مورد آن‌ها فرموده است خدا نابودش کند، خدا هلاکش کند، و یا آن را نفرین گفته و حکم به فساد عقیده او داده است یا از او براءت جسته است، صحیح می‌دانند و همچنین حکم به صحت روایت مشبه و مجسمه کرده‌اند، و یا کسانی که برای خداوند متعال بداء^۱ را نزد آنان تشکیل می‌دهد، پس نظر ما باید در مورد حسن و موثق و ضعیف آنان چگونه باشد؟^۲

چون نزد آنان عدالت شایان توجه نیست و توجه به کسانی است که با آن‌ها باشد؟ و یا بر علیه آنها؟ هر کس که با آنان و به عقیده آنان اعتقاد داشته باشد مؤمن متقی است، و اگر از آنان و عقیده‌شان براءت جوید کافر منافق است کما اینکه آن‌ها اتصال حدیث از امام به پیامبر ﷺ را شرط نمی‌گیرند چون امام در جایگاه خود سخنش در قوت و قداست کلام رسول ﷺ می‌باشد، و عمل به آن واجب است؛ چون معصوم است و به آن وحی می‌شود، و از جمله احادیثی که آن را صحیح می‌دانند در حالیکه نه راویانش عادل و نه

۱- بداء: اینست که خداوند عزوجل برای غیر آن چیزی که اراده فرموده است، پدید آید و از اراده خود به سوی آنچه بعداً برای او پدید آمده است، برگشت نماید؛ خدا منزّه است که از آنچه می‌گویند، و نک: مختصر تحفه الاثنا عشریه از علامه سید محمود آلوسی ص ۲۱، و فرق معاصره دکتر غالب عواجی ۲۵۴/۱، و الشیعۀ و التصحیح از دکتر موسی موسوی ص ۱۴۶-۱۵۱، و النسخ و البداء فی الکتاب و السنۀ محمد حسین عاملی ص ۲۸ به بعد.

۲- دکتر علی احمد سالوس ص ۲۷۴-۲۷۵، و اصول الحدیث دکتر عبدالهادی فضلی ص ۱۰۶.

سندش متصل است حدیث غدیر خم^۱ می‌باشد، حدیثی که تقریباً ستون اصلی اکثر مذاهب شیعه و پایه اولیه آن و اساسی است که نظریه خود در تکفیر و لعن و ناسزاگویی

۱- و خلاصه حدیث اینست که پیامبر ﷺ هنگام بازگشت از حجه الوداع اصحاب را در مکانی به نام «غدیر خم» جایی در بین مکه و مدینه، دست علی ﷺ را گرفت و آن را به بلندی برد در بین تمام اصحاب و آن‌ها این را مشاهده می‌کردند و فرمود: «این وصی و برادر و جانشین من است پس خوب به او گوش فرا دهید و اطاعتش کنید» و حدیث با این روایت که فقط روافض آن را روایت کرده‌اند دروغ است و اصل حدیث چنانکه در صحیح مسلم به روایت زید بن ارقم ﷺ که گفته است: رسول خدا ﷺ روزی برای خطبه و موعظه در کنار آبی که به آن خم گفته می‌شد - میان مکه و مدینه - در میان ما ایستاد، سپاس و ستایش خدا را فرمود، و موعظه و یادآوری فرمود، سپس فرمود: اما بعد: هان ای مردم من انسانی هستم که نزدیک است پیک پروردگارم بیاید و بروم. و من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می‌گذارم اولشان کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است. کتاب خدا را محکم بگیرید و به آن تمسک جویند (۱) سپس بر کتاب خدا بسیار تشویق و ترغیب فرمود. سپس فرمود: و خانواده‌ام و خدا را به یاد داشته باشید در مورد خانواده‌ام. خدا را به یاد داشته باشید در مورد خانواده‌ام. .. الحدیث مسلم آن را روایت کرده (با شرح نووی) کتاب فضائل صحابه، باب از فضائل علی بن ابی‌طالب ﷺ ۱۹۰/۸ شماره ۲۴۰۸ این اصل حدیث است چنانکه در سنت صحیح آمده است، و حدیث به روایت رافضه خود گواه بر بطلان خود است چون حدیث صراحته اقرار به خلافت امام علی ﷺ می‌نماید در گردهمایی میان تمام صحابه، و در چنین موقعیت‌های انگیزه‌های بسیار بر نقل و شهرت آن وجود دارد، در حالی که این نص به خلافت امام علی ﷺ به روایت صحیح هیچ کس آن را نه گفته است. امام ابن تیمیه می‌گوید در فصل (راه‌هایی که دروغ منقول به آن‌ها معلوم می‌شود) چیزی که فردی، روایت شود و در حالی که انگیزه‌های بسیاری بر روایت آن وجود دارد: و از این مقوله است روایت نص بر خلافت علی، به راستی ما به روش گوناگون می‌دانیم که این دروغ است، چون این نص هیچ کس به سند صحیح آن را نقل نکرده است چه رسد به اینکه باید متواتر هم باشد چنانکه رافضه گمان می‌برند، و حتی نقل نشده که گفته باشند که کسی مخفیانه آن را روایت کرده است، با اینکه مردم اختلاف داشتند در مورد خلیفه و مشورت آنان در آن روز در زیر سقیفه، و حتی هنگام فوت عمر ﷺ و قرار دادن شوری برای تعیین خلیفه از میان شش نفر، سپس شهادت عثمان و اختلافات مردم در مورد علی، و از معلومات است که مانند این نص اگر

نسبت به اصحاب را بر روی آن پایه‌ریزی کرده‌اند و داعیان بی‌دینی را هم دنبال خود راه انداخته‌اند.^۱

وجود داشت چنانکه رافضه می‌گویند که این نص بر خلافت علی بن ابی طالب نص آشکار و قاطع صریح است و امام علی مصلحت نمی‌دانست و مسلمانان هم آن را می‌دانستند. پس از ضرورات است در چنین مواقعی که بیشترین خواهان بر ذکرش وجود دارد. پس نبودن چیزی که مقتضی وجودش وجود دارد دلالت بر این دارد که چنین چیزی وجود نداشته است. ه منهج السنه این ابن تیمیه ۱۱۸/۴، و نک: بر آگهی بیشتر بر رد استدلالات رافضه بر روایت این احادیث به نوشته‌های دکتر علی سالوسی در کتابش مع الشيعة الاثني عشرية في الاصول و الفروع ۱/۹۶-۱۶۲، و اثر الامامة في الفقه الجعفري و اصوله ص ۷۸-۱۳۶، و نک: مختصر التحفه الاثني عشرية آلوسی ص ۱۲۳، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۹، و العواصم من القواصم ابن عربی ص ۱۸۳، و المؤتمر العالمي الرابع (سیره و سنت) که دکتر علی سالوس بحث خود را در مورد حدیث ثقلین و فقهه بیان داشته‌اند ۷۰۱/۲-۷۲۵ - و الشيعة و التصحيح دکتر موسی موسوی ص ۸-۵۰، و نظام الخلافة بين اهل السنة و الشيعة دکتر مصطفی حلمی ص ۳۳-۲۲۳.

۱- نک: مجمع البيان في تفسير القرآن فضل بن حسين طبرسي ۱۵۲/۶، و الميزان في تفسير القرآن محمد حسين طباطبائي ۴۲/۶، و اصل الشيعة و اصولها محمد حسين آل كاشف ص ۴۸، و مصباح الهداية في اثبات الولاية على موسوی ص ۱۹۰ - و پس از آن التبيان في تفسير القرآن محمد بن حسن طوسی ۵۷۸/۳، و المراجعات عبدالحسين شرف الدين ص ۵۱، و الغدير في الكتاب و السنة و الادب عبدالحسين اميني ۲۱/۱، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵ و كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين حسن بن مطهر حلبی ص ۲۵۴، ۲۹۳، ۴۷۱ و پس از آن، و معالم المدرستين مرتضى عسکری جلد ۱/۴۹۳، شيعه در عقايد و احکام امير محمد قزوینی ص ۷۱، و النص و الاجتهاد عبدالحسين شرف الدين ص ۳۴۷، و نظريه عدالة الصحابة و المرجعية السياسية في الاسلام احمد حسين يعقوب ص ۲۴۷-۲۵۶، و چرا شيعه هستم محمد حسين فقيه ص ۳۶، لقد شيعني الحسين اديس حسيني ص ۳۵۸-۳۶۷، الافصاح في امامة علي بن ابی طالب از محمد بن نعمان العکبری ص ۱۵-۱۸، و السنة و دورها في الفقه الجديد از جمال البنا ص ۲۵، و اعادة تقييم الحديث از قاسم احمد ص ۹۷، و السلطة في الاسلام از عبدالجواد ياسين ص ۲۵۸ و غير آنها.

این حدیث نزد اهل سنت حدیثی دروغین و ساختگی است که با این لفظی که از طاغوت‌هایشان روایت می‌کنند هیچ اساسی ندارد، و آن را برای توجیه هجوم و دشمنیشان با برگزیدگان خلائق پس از انبیاء و پیامبران یعنی اصحاب رسول خدا ﷺ ساخته‌اند.

با بررسی کتب حدیث نبوی آنان مانند الکافی و الاستبصار، و التهذیب، و من لا یحضره الفقیه^۱ و غیر این‌ها، پی می‌بریم که هیچ یک از روایت‌های آن‌ها از راویانشان به امامانی که در زمان پیامبر ﷺ وجود داشته‌اند متصل نیستند، بلکه احادیث نوشته شده آن‌ها بیشترشان بدون سند هستند و روایاتی می‌یابید که از چند نفر از مردان بزرگ نام می‌برد، و یا از امام جعفر صادق، سپس این گفته‌ها را احادیثی از پیامبر ﷺ قلمداد می‌کنند با وجود تفاوت زمانی بسیار بین اصحاب این روایات و بین پیامبر ﷺ و این فاصله زمانی گاهی به چند قرن می‌رسد.^۲

هجوم و بی‌احترامی آن‌ها به اصحاب پیامبر ﷺ تأثیر بسیاری در ایجاد شبهه، پیرامون سنت داشته است، و چرا چنین نباشد درحالی که روایت‌های اصحاب ﷺ نزد شیعه به اندازه بال پشه‌ای نمی‌ارزد.

شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء می‌گوید: شیعه به روایات اهل سنت اعتماد ندارند مگر آن دسته از روایاتی را که از راه اهل بیت به جدشان برسد یعنی آنچه امام صادق روایت کرده باشد از پدرش باقر و او از پدرش زین العابدین، و او از حسین نوه پیامبر ﷺ و او از پدرش امیر المؤمنین، و او از رسول خدا ﷺ، اما آنچه امثال کسانی همچون

۱- نک: به موقعیت و جایگاه این کتاب‌ها و مؤلفانشان، و افراط‌هایی که در آن‌ها وجود در کتاب دکتر علی سالوس (مع الشیعة الاثني عشرية) ۱۳۵/۳-۲۴۰ و اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصوله ص ۲۹۰-۳۶۱.

۲- السنه المفتری علیها مستشار بهنساوی ص ۱۳۶ با تغییرات، و نک: اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصول ص ۲۷۶-۲۸۲.

ابو هریره، و سمره بن جندب، و مروان بن حکم، و عمر بن الخطاب، و عمرو بن عاص، و نظیر آنان، روایت می‌کنند، در نزد شیعه امامیه به اندازه پشه‌ای ارزش و اعتبار ندارد.^۱

روش‌های شیعه در تمسخر و بازی با سنت مطهر

شیعه رافضه از بیشترین گروه‌های دروغپرداز نسبت به رسول خدا ﷺ و حتی نسبت به اهل بیت پیامبر به حساب می‌آیند.

در این مورد امام ابن تیمیه می‌فرماید: «اگر کسی به کتاب‌های جرح و تعدیل توجه کند شناخته شده‌ترین چیز نزد مؤلفان آن‌ها را دروغ‌گویی بیش از شیعه می‌یابد».^۲

از امام مالک در مورد رافضه سؤال شد، او فرمود: با آن‌ها سخن نگوئید و از آن‌ها روایت نکنید چون آن‌ها دروغ می‌گویند،^۳ شریک بن عبدالله قاضی - که به شیعه‌ای میانه‌رو معروف بوده^۴ - می‌گوید: از هر کس خواستی نقل کن جز از رافضه؛ چون همانا آنان حدیث را جعل کرده سپس آن را دین قرار می‌دهند.^۵

۱- اصل الشیعه و اصولها ص ۷۹، ۸۰، و نک: اصول الروایه عند الشیعه الامامیه الاثنا عشریه، دکتر عمر فرماوی ص ۸۷

۲- المنتقی فی منهاج الاعتدال ص ۲۲.

۳- منهاج السنه ابن تیمیه ۱۳/۱.

۴- حافظ ابن حجر در مورد او گفته است: بسیار صادق است، بسیار اشتباه می‌کرد، حافظه‌اش تغییر کرد از آن وقت که منصب قضاوت در کوفه را به عهده گرفت، و شخصی بزرگ و عادل و عابد، و بر بدعت‌گذران بسیار سخت‌گیر بود، فوت سال ۱۷۷ هـ یا ۱۷۸ هـ شرح حالش در تقریب التهذیب ۴۱۷/۱ شماره ۲۷۹۵، و الکاشف ۴۸۵/۱ شماره ۲۲۷۶، و الثقات عجلای ص ۲۱۷، شماره ۶۶۴، و ثقات ابن حبان ۴۴۴/۶، و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۰۱ شماره ۱۳۵۳، و الثقات ابن شاهین ص ۱۶۹ شماره ۵۲۸.

۵- منهاج السنه ابن تیمیه ۱۳/۱.

حماد بن سلمه می‌گوید^۱: شیخی از آنان - یعنی رافضه - در ضمن ایکه با من صحبت می‌کرد، گفت: ما هر گاه ما با هم جمع می‌شدیم و چیزی را نیکو می‌دانستیم آن را حدیث قرار می‌دادیم.^۲

و امام شافعی می‌گوید^۳: من در میان هوی‌پرستان هیچ قومی را ندیدم که به اندازه رافضه شهادت دروغ بدهد.^۴

این متشیعان دشمن اسلام شروع به جعل حدیث به هدف‌های گوناگون کردند از آن جمله احادیثی است که در فضائل امام علی - کرم الله وجهه - و خانواده‌اش ساخته‌اند مثل حدیث: هر کس می‌خواهد نگاه کند به آدم در عملش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در بردباریش، و به موسی در هیبتش، و به عیسی در عبادتش پس به علی نگاه کند.^۵ و من ترازوی علم هستم و علی دو کفه‌اش، و حسن و حسین نخ‌ها، و فاطمه

۱- حماد بن سلمه حماد پسر سلمه پسر دینار مصری، ابو سلمه، اثبت مردم در ثبت، و در آخر حافظه تغییر یافت، فوت سال ۱۶۷ هـ شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲۳۸/۱ شماره ۱۰۵۴، و تذکره الحفاظ ۲۰۲/۱ شماره ۱۹۷، و الکاشف ۳۴۹/۱، شماره ۱۲۲۰، و الثقات عجلای ص ۱۳۱ شماره ۳۳۰، و الثقات ابن حبان ۲۱۶/۶، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۸۸ شماره ۱۲۴۳، و شذرات الذهب ۲۶۲/۱.

۲- منهاج السنه ابن تیمیه ۱۳/۱.

۳- امام شافعی: ابو عبدالله، محمد پسر ادريس پسر عباس پسر شافع قریشی مطلبی، امام جلیل، صاحب مذهب معروف شافعی از مشهورترین تألیفاتش الام و الرسالة و احکام القرآن فوت او در سال ۲۰۴ هـ بوده است. شرح حالش در: طبقات الشافعیه ابن سبکی ۷۱/۲ شماره ۱۴، و شذرات الذهب ۹/۲، و فیات الاعیان ۱۶۳/۴ شماره ۵۵۸، و طبقات الفقهاء، شافعی ابن کثیر ۳/۱-۹۳. ۴- منهاج السنه ابن تیمیه ۱۴/۱.

۴- منهاج السنه ابن تیمیه ۱۴/۱.

۵- نک: اللآلی المصنوعه سیوطی ۳۲۵/۱، و تنزیه الشریعه ابن عراقی ۳۸۵/۱، و الفوائد المجموعه الاحادیث الموضوعه سوکانی ص ۳۶۷.

طنابش، و ائمه پایه‌های آن هستند که اعمال دوستداران ما و کینه‌توزان دشمن ما با آن وزن می‌شود.^۱ و روایات ساختگی و دروغین فراوان دیگری که از زبان پیامبر گاهی درباره شخصیت علی، و گاهی درباره خلافت و وصایت او درست کرده‌اند.^۲

آنان همچنانکه احادیثی درباره فضیلت علی و آل بیت ساخته‌اند، در مورد ذم صحابه هم احادیثی ساخته‌اند؛ مخصوصاً درباره شیخین ابوبکر و عمر و بزرگان صحابه. حتی ابن ابی الحدید^۳ که شیعه‌ای معتزلی است گفته است: اما از امور بسیار زشت و ناپسندی که شیعه ذکر می‌کنند از فرستادن جوجه تیغی به خانه فاطمه، و شلاق زدن او بطوری که بازوهایش مثل خلخال شده، و یا عمر او را در میان در و دیوار فشار داده است و او فریاد کشیده: ای پدر! سپس عمر طنابی به گردن علی انداخته و او را کشیده، و فاطمه پشت سرش فریاد کشیده و حسن و حسین گریان دنبالشان افتاده‌اند و .. در ادامه ابن ابی حدید ناسزاگویی‌های بسیار دیگری را از زبان آنان نقل کرده و در آخر می‌گوید: هیچ کدام از این‌ها نزد یاران ما اصل و اساسی ندارد، و هیچ کدام آن را ثابت نمی‌دانند، و اهل حدیث آن را روایت نکرده و نمی‌شناسند، بلکه چیزهای هستند که تنها شیعه آن را نقل کرده‌اند.^۴ شیعه همچنین احادیثی در ذم معاویه رضی الله عنه ساخته‌اند که مطابق آن‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

۱- نک: مقاصد الحسنة سخاوی ص ۹۷، شماره ۱۸۹، و تنزیه الشریعه ۳۹۷/۱.

۲- الحدیث و المحدثون دکتر محمد ابوزهو ص ۹۳.

۳- ابن ابی الحدید: عبد الحمید پسر هبة الله پسر ابی الحدید، ابو حامد، ادیب، فقیه اصولی، شیعه افراطی، و جایگاه ویژه نزد ابن علقمی داشت، به خاطر نسبت و قرابت و شباهتی که در تشیع و ادب با هم داشتند، از تألیفاتش شرح نهج البلاغه و الفلک دائر علی المثل السائر و غیر این‌ها فوت سال ۶۵۵ هـ شرح حالش در: البدایه و النهایه ۲۱۳/۱۳، و وفیات الاعیان ۲۴۸/۱، و النجوم الزاهره ۱۹/۸، و ذیل طبقات الفقهاء الشافعیین از عبادی ص ۷۶، و الاعلام ۲۸۹/۳.

۴- شرح نهج البلاغه ۱۳۵/۱.

«هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.»^۱ و در ذم معاویه و عمرو بن عاص - رضی الله عنه - فرموده: «خداوند آن‌ها را تمام در فتنه بیندازد به تندی در آتش دوزخ شان بیافکن.»^۲ غالیان تندرو شیعه رافضه نیز در جعل و ساختن احادیث مطابق با امیال و اهدافشان همین طور زیاده‌روی و اسراف کرده‌اند، احادیثی که تعدادشان سرسام‌آور است. تا حدی که خلیلی^۳ در الارشاد گفته است: رافضه در فضائل علی و اهل بیت حدود سیصد هزار حدیث ساخته‌اند.^۴ که با وجود مبالغه آمیز بودن این گفته، دلیل بر کثرت احادیثی است که رافضیان ساخته‌اند.

نزدیک است که مسلمان از این همه جرأت و جسارتی که در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله روا داشته‌اند، دچار دهشت شود اگر نمیدانستیم که بیشتر رافضی‌ها از ایرانی‌هایی هستند که در پوشش تشیع خود را پنهان کرده‌اند تا بند بند اسلام را ویران کنند، یا از کسانی هستند که مسلمان شده‌اند ولی نتوانسته‌اند خود را از آثار آیینهای قدیمیشان کاملاً رها سازند، کسانی که با عقیده بت پرستی مسلمان شده و اهمیت نمی‌دهند که بر صاحب شریعت صلی الله علیه و آله دروغ ببندد تا بر حبی مدفون شده در اعماق درویش صحنه بگذارند، و این کار جاهلان و کودکان است آنگاه که چیزی را دوست می‌دارند و یا از چیزی بدشان می‌آید. از آن طرف - متأسفانه - جاهلانی از اهل سنت هم شبیه آن کار را علیه کار رافضیان انجام داده‌اند و در مقام مقابله، دروغ را با دروغ جواب داده‌اند هر چند از آنان کمتر و در

۱- نک: اللآلی المصنوعة ۳۸۸/۱، و تنز الشریعة ۸/۲، و الفوائد المجموعة ص ۴۰۷.

۲- نک: الموضوعات ابن جوزی ۲/۲۸، و اللآلی المصنوعة ۳۹۰/۱، و تنزیه الشریعة ۱۶/۲، و الفوائد المجموعة ص ۴۰۷.

۳- خلیلی: ابو یعلی خلیل پسر عبدالله پسر احمد قزوینی، ثقة حافظ آگاه به علل حدیث و مردان آن، با اسناد عالی گرانقدر نویسنده کتاب الارشاد فی معرفة المحدثین فوت سال ۴۴۶ هـ شرح حال او در: طبقات الحفاظ سیوطی ص ۴۳۰ شماره ۹۷۳، و العبر ۲۱۱/۳ و تذکره الحفاظ ذهبی ۱۱۲۳/۳ شماره ۱۰۰۸.

۴- الارشاد فی معرفة المحدثین ص ۱۲.

دایره کوچکتري بوده است.^۱ مانند حدیث: «هیچ درختی در بهشت وجود ندارد مگر اینکه بر برگ‌هایش نوشته شده است لا اله الا الله و محمد رسول الله، ابوبکر صدیق، و عمر فارق، و عثمان ذی النورین».^۲

متعصبان هوادار معاویه و امویان نیز احادیثی را در مقابله با شیعه بر ساخته‌اند مانند: «سه نفر امین وجود دارد، من و جبرئیل و معاویه»^۳ و یا: «در بهشت کسی جز معاویه را جستجو نمی‌کنم او هم پس از مدتی طولانی می‌آید، به او می‌گویم: ای معاویه کجا بودی، می‌گوید در خدمت پروردگارم بودم با من حرف می‌زد و من هم با او حرف می‌زدم، پیامبر ﷺ می‌فرماید: این به خاطر زشتی‌هایی است که در دنیا به تو نسبت داده بودند».^۴ هواداران عباسیان نیز در مقابل حدیث‌های دروغ و ساختگی وصایت علی حدیث وصایت عباس را ساخته‌اند و به پیامبر نسبت داده‌اند که گفته است: «عباس وصی و وارث من است»^۵ و دروغ‌های دیگری که کتب احادیث موضوع از آن‌ها سرشار است. اگر مردانی اهل اخلاص و صداقت در خدمت خدای متعال نبودند که زندگی خود را فدای دفاع از دین و دفاع از سنت رسول الله و تشخیص حدیث صحیح از حدیث دروغ کنند، یعنی اگر پیشوایان سنت و امامان هدایت نبودند در نتیجه جعل حدیث اهل بدعت

۱- السنه و مکانت‌ها فی التشریع ص ۸۰، ۸۱ با تغییرات.

۲- نک: اللآلی المصنوعه ۲۹۲/۱، و تنزیه الشریعه ۳۵۰/۱، و الفوائد المجموعه ص ۳۴۲.

۳- نک: تنزیه الشریعه ۴/۲، و الفوائد المجموعه ص ۴۰۴.

۴- نک: الموضوعات ابن جوزی ۲۳/۲، و اللآلی المصنوعه ۳۸۷/۱، و تنزیه الشریعه ۷/۲، الفوائد المجموعه ص ۴۰۶.

۵- نک: الموضوعات ۳۱/۲، و اللآلی المصنوعه ۱/۳۹۳، و تنزیه الشریعه ۱۰/۲، و الفوائد المجموعه ص

و هواپرستان و جاهلان اهل سنت کار بر علما و فرزندان هم دشوار و مشتبّه می‌شد و اعتماد به احادیث^۱ از بین می‌رفت.

جاهلان اهل سنت هر چند متأسفانه در مقابله با دروغ شیعه دروغ ساخته‌اند ولی هرگز نکوشیده‌اند که مثل شیعه‌ها با سنت مطهر مکر نیرنگ بازی کنند. البته این از جاعلین حدیث و دروغ برای رسول خدا ﷺ نفی گناه کذب نمی‌نماید.

علامه آلوسی در مورد ترفندها و دسیسه‌های شیعه بر ضد سنت و سعی آنان برای لطمه زدن به آن چنین می‌نویسد:^۲

۱- گروهی از علمای آنان ابتدا مشغول یادگیری علم حدیث شدند، و احادیث بسیاری از معتمدان محدثین اهل سنت جدای از عوام شنیدند، و لکن خداوند پاک و منزّه بر اهل سنت لطف کرده و آنان را در میان کسانی قرار داده که پاک و زشت و حدیث صحیح و موضوع را از هم جدا می‌کنند، حتی جعل تنها یک کلمه در میان حدیث‌های طولانی بر آنها پنهان نمی‌ماند.

۲- از دسیسه‌های دیگر آنان این بود که به نام مردان مورد اعتماد در نزد اهل سنت نگاه می‌کردند، و کسی را می‌یافتند که اسم و لقبش موافق راوی حدیث شیعی بود آنگاه روایت را در سند به او نسبت می‌دادند، و اگر کسی از اهل سنت آگاهی کافی نداشته باشد گمان می‌کند که او یکی از امامان حدیث می‌باشد و به روایتش اعتبار و اعتماد می‌کند، مانند سدی که دو نفر هستند؛ یکی از آنها سدی بزرگ

۱- الباعث الحثیث استاد محمد شاکر ص ۷۲.

۲- آلوسی: محمود شکری پسر عبدالله پسر شهاب الدین محمود آلوسی حسینی ابو المعالی، عالم از ادب و دین، و تاریخ، و از دعوتگران اصلاح، و از تألیفات او، روح المعانی، و مختصر التحفه الاثنی عشریه، فوت در بغداد سال ۱۳۴۲ هـ شرح حالش در اعلام زرکلی ۱۷۲/۷-۱۷۳.

(کبیر) و دیگری سدی کوچک (صغیر) سدی بزرگ از ثقات اهل سنت^۱ می‌باشد، و سدی کوچک از جعل‌کنندگان بسیار دروغ‌گوست و یک رافضی افراطی می‌باشد.^۲

۳- از دسیسه‌های دیگرشان نسبت دادن بعضی از کتاب‌های خود به علمای بزرگ اهل سنت است که شامل بدگوئی در مورد صحابه و باطل دانستن مذهب اهل سنت می‌باشد، مانند کتاب (سر العالمین) که به امام غزالی رحمته الله نسبت داده‌اند.^۳ و آن را از بهتانها انباشته کرده‌اند، و در آن خطبه‌ای را از زبان آن امام آورده‌اند که در آن وصیت کرده است این سر را پنهان و این امانت را نگهدارند چرا که آنچه در این کتاب گفته شده عقیده او می‌باشد، و آنچه در سایر کتاب‌ها گفته بخاطر چاپلوسی بوده است؛ و چنین کارهایی بر بعضی از کوتاه فکران مشتبه می‌شود. .. از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را از لغزش محفوظ دارد.

۱- سدی کبیر: اسماعیل پسر عبدالرحمن پسر ابی کریمه اسدی، نسبتش به سده مسجد کوفه می‌باشد در آن اسلحه و ابزار جنگی می‌فروخت، صادق و بلند همت بود، و متهم به شیعه شده فوت سال ۱۲۷ هـ شرح حال او در: تقریب التهذیب ۹۷/۱ شماره ۴۶۴، و الکاشف ۲۴۷/۱ شماره ۳۹۱، وثقات عجلی ص ۶۶ شماره ۹۴، و الجرح و التعديل ۱۸۴/۲ شماره ۶۲۵.

۲- سدی صغیر: محمد پسر مروان پسر عبدالله پسر اسماعیل کوفی، متهم به دروغ‌گویی است. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۳۱/۲ شماره ۶۳۰۳، و المجروحین ابن حبان ۲۸۶/۲، و خلاصه تهذیب تهذیب المال ص ۳۵۸ و الضعفاء و المتروکین نسائی ص ۲۱۹ شماره ۵۶۵، و الجرح و التعديل ۸۶/۸ شماره ۳۶۴، و الضعفاء ابی زرعه رازی ۶۵۷/۲ شماره ۳۰۶.

۳- غزالی: محمد پسر محمد غزالی، ابو حامد، ملقب به حجت الاسلام، آگاه در فقه، و اصول دین و اصول فقه، و منطق و فلسفه، و مشهورترین کتاب‌های او: المستصفی فی اصول الفقه، و احیاء علوم الدین، فوت سال ۵۰۵ هـ شرح حالش در: وفيات الاعیان ابن خلکان ۲۱۶/۴ شماره ۵۸۸، و طبقات الشافعیه ابن سبکی ۳۸۹/۶ شماره ۶۹۴، و طبقات الشافعیه ابن هدیاء الله ص ۶۹، و شذرات الذهب ۱۰/۴.

۴- حيله و دسيسه‌ی ديگر آنها اين است كه يكي از علمای معتزله، و يا زيديه و يا مانند آنها را مثال می‌آورند و می‌گویند: كه اين از متعصبان اهل سنت می‌باشد، سپس از او چیزهایی نقل می‌کنند كه دلالت بر بطلان اهل سنت دارد، و مذهب اماميه اثنا عشریه را تأیید می‌نماید تا تبلیغی برای گمراهی‌شان باشد؛ مانند زمخشری صاحب الكشاف كه معتزلی تفضیلی بود و اخطب خوارزمی كه از تندروان زیدیه می‌باشد، و ابن ابی الحديد شارح نهج البلاغه كه بنا به قولی او هم از شیعیان افراطی می‌باشد، و بنا به قولی دیگر از معتزله است، و هشام کلی، و همچنین مسعودی نویسنده مروج الذهب، و ابو الفرج اصفهانی نویسنده كتاب اغانی و غیر آنها، و هدفشان از طرح این‌ها ملزم كردن اهل سنت به گفته‌های آنهاست، با اینکه حال و وضع آنها حتی بر کودکان پوشیده نیست.^۱

مبحث چهارم: شناخت معتزله و دیدگاهشان نسبت به سنت پیامبر ﷺ

مقدمه

معتزله: نام فرقه ای است كه در قرن دوم هجری در فاصله بین سال‌های ۱۰۵-۱۱۰ هـ به رهبری مردی به نام واصل بن عطا الغزال در اسلام ظهور كرد. این گروه در نتیجه تأثیرپذیری از گرایشات متعدد موجود در آن زمان نشأت گرفت. معتزله تدریجاً به جماعت بزرگی تبدیل گردید كه در بیشتر نظراتش از جهمیه اقتباس می‌كرد، سپس در بیشتر کشورهای اسلام انتشار گسترده‌ای یافت. شیخ جمال الدین قاسمی در مورد گسترش و انتشار آنها می‌گوید: این جماعت از نظر افراد و پیروان از بزرگترین جماعت‌ها می‌باشد، چون همه شیعه عراق به کلی معتزلی هستند، و همچنین شیعه اطراف

۱- مختصر التحفه اثني عشریه علامه آلوسی ص ۳۲-۳۳ با تغییرات، و نك: منهاج السنه ابن تیمیه

هند، و سوریه و کشورهای فارس، و زیدیه‌های یمن، چون آن‌ها هم در اصول پیرو مذهب معتزله می‌باشند کما اینکه علامه مقبلی در العلم الشامخ گفته است: تعداد معتزلیان در میان مسلمانان به میلیون‌ها نفر می‌رسند، و با این بررسی‌ها دانسته می‌شود که جهمیه معتزله در اقلیت نیستند چه رسد به اینکه تصور شود منقرض شده‌اند و دیگر لازم نیست که با آنان مناظره صورت گیرد، چون کسی که این را می‌گوید از تاریخ کشورها و مذاهب مردمان آن‌ها بی‌خبر است.^۱

معتزله: فرقه‌ای کلامی هستند که فریب فلسفه و منطق یونانی، و بخشهای نقل شده از فلسفه هندی و ادبیات فارسی را خورده‌اند. و در حقیقت همه یا بیشترشان کسانی بودند که با اصلیت فارسی نسبت داشتند. آنان قرآن را تأویل می‌نمودند تا با فلسفه یونانی همخوانی داشته باشد، و احادیثی که با عقیده شرک‌آمیز آن‌ها موافقت نداشت تکذیب می‌کردند، و فلسفه یونان را پیامبر عقل می‌دانستند که هیچ اشتباهی در آن وجود ندارد^۲، اندیشمند بزرگ محمد محیی‌الدین عبدالحمید گفته است: معتزله نخستین فرقه‌ای بود که از فلسفه یونان یاری طلبید، و از نگرش‌های آن‌ها برداشت کرد، حتی بسیاری از اندیشه‌های نظام و ابی‌هذیل و جاحظ و غیر آنان نقل قول مستقیم از گفته‌های فلاسفه یونان می‌باشد، و بقیه‌اش از تفکر آن‌ها آبیاری شده و با مقداری اصلاح و دگرگونی از چشمه آنان برگرفته شده است.^۳ در نوشته‌ها و کتب فرق در هنگام بحث از معتزله یا تحلیل اصلی از اصولشان بسیار عباراتی را خوانده‌ایم که تأثیر معتزله از مرجع‌های بیگانه را اثبات می‌نماید مثلاً: فلان عالم بسیاری از کتب فلاسفه را مطالعه کرده است و گفته‌های

۱- تاریخ جهمیه ص ۵۶، و نک: فرق معاصره تنتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی ۲/۸۲۱، و الخلافة و نشأت الاحزاب الاسلامیة دکتر محمد عماره ص ۲۷۳.

۲- السنه و مکانتها فی التشريع ص ۷ و نک: الفرق بین الفرق ص ۱۲۷، و الملل و النحل ۱/۳۲، و موقف المعتزله من السنه النبویه و مواطن انحرافهم دکتر ابولبابه حسین ص ۴۲-۴۶.

۳- مقالات الاسلامیین مقدمه محقق ۱/۲۳، و نک: فجر الاسلام ص ۴۷۴، و ضحی الاسلام ۳/۹۵-۹۶.

آنان را با کلام معتزله خلط کرده است^۱ و یا مانند: این نظر را از فلاسفه اقتباس کرده است^۲ و این گفته را از برادران متفلسفش گرفته است^۳ و مانند: ماده‌اش را از ارسطو دریافت کرده است.^۴

معتزله در مراحل اولیه که خواست به مقابله با متکلمین ادیان قبل از اسلام و مذاهب منحرف برخیزد، توانست نتیجه‌های خوبی به دست آورد، ولی آنگاه که خود را مستقل یافت و از محدوده خود خارج شد و برای خود تاکتیک‌های عقلانی خاصی پایه‌ریزی کرد تا به واسطه آن بر مفهوم جامع اسلامی پیشی گیرد؛ به راستی که مرتکب انحراف و اشتباه بسیار بزرگی گردید، که نتیجه طبیعی تأثیرپذیری از انواع دیدگاه‌ها و نگرش‌های موجود در آن زمان بود. سپس آن هم به نوبه خود بر آن نگرش‌های فکری قدیمی تأثیر گذاشت.^۵ امروزه هم بسیاری از دشمنان اسلام و سنت از معتزله متأثر شده، و گویی برای مذهب فکری خود لانه مناسبی یافته‌اند تا در آن برای اندیشه و نظرات فاسدشان جوجه گذاری کنند، و از کانال آنان دسیسه خود را بر علیه اسلام و سنت مطهر پیامبر ﷺ عملی کنند.^۶

۱- الملل و النحل ۵۳/۱، ۵۴.

۲- الملل و النحل ۵۰/۱.

۳- مقالات الاسلامیین ۲۷۷/۲.

۴- مقالات الاسلامیین ۲۷۸/۲، و نک: تاریخ المذاهب الاسلامیه ص ۱۳۰، ۱۳۱.

۵- نک: تفصیل متأثر شدن معتزله از گروه‌های غیر خود، و تأثیر او بر دیگران فرقی ندارد که از او متأثر باشند یا خیر در: مقالات الاسلامیین ۱۸۷/۱، و رسائل العدل و التوحید دکتر محمد عماره ۷۹/۱، و ضحی الاسلام ۲۰۷/۳ و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام ۸۶۵/۲، و الشیعه الاثنا عشریه و منهجهم فی التفسیر ص ۵۶۲، و المعتزله و اتجاههم العقلى و اثره فی تطور الفكر الاسلامی الحديث ص ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، و الاتجاه الاعتزالی فی الفكر الاسلامی الحديث دکتر احمد محمد عبدالعال.

۶- نک: المومأمرة علی الاسلام - استاد انور النجدی ص ۲۱، و موقف المعتزله من السنة دکتر ابولبابه ص ۱۶۹-۱۷۲، و تاریخ المذاهب الاسلامیه ص ۱۳۱.

آغاز پیدایش معتزله به عنوان یک فرقه با دیدگاه و نگرش سیاسی و روش فکری خاص، به جریان اختلاف میان حسن بصری^۱، و واصل بن عطاء در مورد مرتکب گناه کبیره، بر می گردد. آنگاه که از حسن بصری در مورد آن سؤال شد، عطاء بن واصل قبل از اینکه حسن بصری جواب دهد، جواب داد و این مسئله منجر به کناره گیری واصل بن عطاء و همفکران او از حلقه درس حسن بصری گردید، لذا به معتزله مشهور شدند. بیشتر علما این مسأله را تأیید کرده اند.^۲ تنها احمد امین این رأی را ضعیف می داند. آغاز پیدایش آن ها هر چه باشد آنچه در اینجا برای ما مهم است اصول مذهب فکری آن ها، و تأثیر آن بر سنت مطهر می باشد.

معتزله به بیست و دو گروه متفرق شدند که در اصول و آموزه ها با هم تا حد تکفیر یکدیگر، اختلاف پیدا کردند. اما همه آن ها در یک چهارچوب عمومی جمع می شوند، و آن هم اعتقاد به اصول پنجگانه زیر است:

- ۱- توحید به طریقه جهمیه.
- ۲- عدالت به طریقه قدریه.
- ۳- ۴، ۵- وعد، وعید، و منزله بین منزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر به طریقه خوارج.^۳

۱- حسن بصری: حسن پسر ابی الحسن بصری، ابو سعید، غلام آزاد شده زید پسر ثابت دانشمند گرامی، متعمد و ثقه - متولد سال هشتم خلافت عمر رضی الله عنه و فوت سال ۱۱۰ هـ - شرح حال او در: و فیات الاعیان ۶۹/۲ شماره ۱۵۶، و تهذیب التهذیب ۲/۲۶۳ شماره ۴۸۸، و طبقات المفسرین داودی ۱۵۰/۱ شماره ۱۴۴، و تذکره الحفاظ ۷۱/۱ شماره ۶۶، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۱۳ شماره ۶۴۲.

۲- نک: الملل و النحل شهرستانی ۴۰/۱، و الفرق بین الفرق بغدادی ص ۱۱۶، و فرق معاصره تتسب الی الاسلام ۸۲۲/۲، و الاخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامیه دکتر محمد عماره ص ۱۷۹-۱۹۸.

۳- نک: الفرق بین الفرق ص ۱۱۲-۱۱۵، و فرق معاصره ۸۲۲/۲.

خیاط مولف الانتصار اصول معتزله را به این نحو معین کرده است^۱ و می‌گوید: تا اصول پنجگانه را قبول نداشته باشند درست نیست که بر هیچ یک از آن‌ها نام اعتزال گذاشت یعنی: توحید، عدل، وعد و وعید، منزل به منزلتین، امر به معروف و نهی از منکر. لذا هرگاه کسی اصول پنجگانه فوق را در خود جمع کرد می‌توان او را معتزلی نامید.^۲

دکتر محمد عماره می‌گوید: با وجودیکه این اصول پنجگانه با این شیوع فراوانی مشخص شده و با این گستردگی در میان اهل عدل و توحید انتشار یافته است، چنانکه در کتب مقالات از آنان نقل شده است، در جایی دیگر امام قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل الرسی (متولد - ۲۴۶ هـ) را که هم عصر ابوهدیل علاف بوده است می‌یابیم که اصول معتزله را اینگونه مشخص می‌کند: ۱- توحید ۲- عدل ۳- وعد و وعید ۴- منزل بین منزلتین ۵- و قرآن کریم و سنت مطابق او ۶- و اصل ششمی که می‌توان آن را عدالت اجتماعی و اقتصادی و مالی بنامیم.

در حالی که این اصول را در نزد اندیشمند دیگری به نام احمد بن یحیی بن مرتضی (ت ۸۴۰ هـ) به نحو مشهور نزد معتزله می‌یابیم که تنها به جای اصل وعد و وعید اصل دیگری آمده است و آن: قبول داشتن صحابه و اختلاف درباره عثمان رضی الله عنه پس از وقایع و براءت از معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌باشد.

عماره می‌گوید: و این به معنی این است که اختلاف اهل عدل و توحید - نمی‌گوییم معتزله - پیرامون این اصول، امر بعیدی نیست، و اگرچه اکثریت قاطع اندیشمندان بر

۱- الخياط: ابو حسين، عبدالرحيم پسر محمد پسر عثمان، شيخ معتزله بغداد از هم طرازان جبائی، دارای جایگاه مخصوص نزد معتزله، از آثار او: الانتصار، و الرد علی من اثبت خير الواحد. شرح حال او: تاریخ بغداد ۸۷/۱۱ شماره ۵۷۷۰، و لسان المیزان ۳۲۴/۴ شماره ۵۱۵۶، و سير اعلام النبلاء ۲۳۰/۱۴ شماره ۱۲۱، و اللباب فی تهذيب الانساب ۴۷۵/۱، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص ۸۵.

۲- الانتصار ص ۱۸۸، ۱۸۹.

این پنج اصل متفق هستند، اما اختلاف آن‌ها چنانکه بعضی می‌گویند فقط در فروع این اصول نیست، بلکه گاهی در خود این اصول هم با هم اختلاف دارند.^۱

معنی این اصول به طور خلاصه از این قرار است:

۱- توحید: منظورشان بحث پیرامون صفات خداوند متعال می‌باشد، و آنچه در آن باره واجب است، درست است، و یا محال می‌باشد، و در این اصل نفی کرده‌اند که برای خداوند متعال صفات ازلی وجود داشته باشد از علم، و قدرت و حیات و شنوایی، و بینایی. بلکه، خدا به ذات خود عالم، و قادر، و شنوا، و بینا است، و صفات زائدی با ذات او وجود ندارد، آنان آیاتی را که این صفات را ثابت می‌نمایند و یا صفاتی به مانند صفات مخلوقات از آن فهمیده می‌شود تأویل کرده‌اند، همچنین احادیثی را که این صفات را اثبات می‌نمایند ترک گفته‌اند، و دلیلشان بر انکار این صفات خداوند عزوجل این است که از اثبات این صفات تعدد قدماء (قدیمها) لازم می‌آید که به گمان آنان شرک است. چون اثبات این صفات به معنی این است که هر صفتی خدا می‌شود، و راه خروج از این شبهه نفی صفات و ارجاعشان به ذات باری تعالی است و مثلاً گفته می‌شود: عالم به ذاتش، و یا قادر بذاتش الخ، و با این روش توحید در نظر آنان تحقق می‌یابد. معتزله در نفی صفات و تعطیل و تأویل آنچه از نصوص کتاب و سنت که موافق مذهب آنان نباشد از راه جهمیه (معطله) رفته‌اند. .. یعنی آنان نظرات و آراء جهمیه را زنده و در خاکستر آن فوت کرده و دوباره آتش آن را برگرداندند، و از

۱- رسائل العدل و التوحید ۷۶/۱، ۷۷، و نک: الخلافة و نشأت الاحزاب الاسلامیه هر دو از دکتر محمد

عمارہ ص ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۶.

اینجاست که معتزله درخور نامیده شدن به جهمیه یا معطله^۱ هستند، بنا بر این اصل معتزله بر کسانی که با آنها مخالفت یا مقابله کرده‌اند نام‌های ظالمانه‌ای مثل مشبهه یا حشویه گذاشته‌اند. و خود را اهل توحید و منزّه کنندگان خدا - منزّهون - می‌نامند، نظر به اینکه از خداوند نفی صفات کرده‌اند^۲ رد آنها در باب سوم خواهد آمد.

۲- عدل: منظورشان بحث در مورد افعال خداوند متعال می‌باشد که همه را حسن می‌دانند، و از او نفی قبح می‌کنند، که شامل نفی اعمال قبیح بندگان در زیر پوشش عدل هم می‌شود. آنان قدر را نفی می‌کنند، و اعمال بندگان را به توانائی‌های خودشان نسبت می‌دهند و می‌گویند آنها خود خالق افعالشان هستند با اینکه ایمان به این دارند که خداوند به هر چه بندگان انجام می‌دهند آگاه است، و اینکه خداوند تعالی است که به آنها توانایی انجام یا ترک فعل را بخشیده است.^۳

و معتزله به خاطر نفی قدر از خداوند؛ به قدریه ملقب گردیده‌اند چون با انکار قدر با قدر موافق کرده‌اند، به آنها به سبب اینکه خیر را از طرف خدا و شر را از طرف بنده می‌دانند دوگانه پرست و مجوسی هم می‌گویند؛ و با این نگرش با دوگانه پرستان، و مجوسیان همعقیده شده‌اند که برای خود دو خداوند قرار می‌دهند یکی خدای خیر و نیکی و دیگری خدای شر و بدی.

۱- فرق معاصر ۲/۸۲۳، ۸۲۴، ۸۳۲ و نک: فتح الباری ۳/۳۵۷، و نک: شرح الاصول ص ۱۹۷، و فضل الاعتزال ص ۱۴۰-۱۴۱، و ادب المعتزله ص ۱۳۵، ۱۳۶، و مقالات الاسلامیین ۱/۲۳۵، و الملل و النحل ۱/۴۰، و موقف المعتزله من السنّة و مواطن انحرافهم عنها - دکتر ابولبابه ص ۳۳.

۲- فرق معاصره ۲/۸۲۵.

۳- فرق معاصره ۲/۸۳۴، و نک: شرح الاصول ص ۳۰۱، و الملل و النحل ۱/۴۱، و الفصل فی الملل و النحل ابن حزم ۳/۱۶۴ و المعنی فی ابواب التوحید و العدل ۳/۸.

البته آن‌ها به نام‌های قدریه، و ثنویه، و مجوسیت رضایت نمی‌دهند، بلکه خود را اهل عدل می‌دانند چون قدر را نفی کرده‌اند، و چون اهل سنت برای خداوند متعال اثبات قدر می‌نمایند و به خیر و شر آن ایمان دارند. لذا آن‌ها بدیشان عبارت قدریه مجبره را اطلاق می‌نمایند.^۱

معتزله بنا بر اصل (عدالت) که به معنی نفی قدر است؛ آیاتی اثبات قدر برای خداوند متعال را تأویل کرده‌اند مانند فرموده خداوند متعال:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸].

«هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است».

و فرموده او:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱].

«و چیزی وجود ندارد مگر اینکه گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازه معین و مشخص آن را فرو نمی‌فرستیم».

و فرموده خداوند:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم».

برخوردشان با احادیث قدر از موضع انکار است و احادیث صحیحی که قدر را اثبات می‌نماید رد می‌کنند، که تحلیل و رد این موضوع در باب سوم به تفصیل خواهد آمد.

۳- وعد و وعید: و آن‌ها منظورشان این است که خداوند به اطاعت‌کنندگان وعده پاداش داده است و گناهکاران را تهدید به انتقام کرده است، پس بنابراین بر خداوند الزامی است - که وعد و وعیدش را اجرا کند؛ به این معنی که خداوند به بنده فرمانبر پاداش تکلیفاتی را که به او محول شده از عبادات و منهیات

۱- فرق معاصره ۸۲۴/۲، ۸۲۵ و نک: موقف المعتزله من السنه دکتر ابو لبابه ص ۳۱.

پرداخت می‌نماید چون بنده در صورت التزام به همه عبادت‌هایی که خدا برای او در نظر گرفته مستحق دریافت پاداش است و همچنین بر خدا واجب می‌دانند که تهدید خود را بر عصیانکاران و گناهکاران عملی نماید. مطابق این اصل بر خداوند متعال لازم می‌آید که کسی را نبخشد و از هیچ کسی گذشت نکند؛ چون این کار خلف تهدید و وعید است و دروغ محسوب می‌شود، و دروغ و خلاف برای خداوند متعال جایز نیست، و به مقتضای این اصل صاحبان گناهان کبیره از مؤمنان اگر بدون توبه بمیرند، گناهکارند. همانا آنان به مقتضی تهدید و وعید خداوند مستحق هستند که در آتش جاویدان بمانند، مگر اینکه سزایشان از سزای کافران سبکتر باشد.^۱

بنابر این اصل آیاتی را که مفید عفو و بخشش و یا عذاب بندگانی است که خداوند می‌خواهد تأویل کرده‌اند؛ مانند فرموده او:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد».

و یا فرموده او:

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳].

«بگو: ای بندگانم، ای آنانی که در معاصی زیاده روی کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

۱- شرح الاصول ص ۱۳۴، و نک: و الملل و النحل ۴۲/۱، و المعتزله زهدی جار الله ص ۵۱، ۵۲، و فضل الاعتزال ص ۱۵۴.

سپس به آیاتی استدلال کرده‌اند که در نفی شفاعت از غیر مومنان وارد شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: 48].

«و بترسید از روزی که از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست، و از او میانجیگری پذیرفته نمی‌شود، و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی‌شود، و کسی به یاری کسی بر نمی‌خیزد و همدیگر را نمی‌توانند کمک کنند».

و به فرموده دیگر:

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [المؤمن: 18].

«ستمگران نه دارای دوست دلسوزند، و نه دارای میانجیگری که میانجی او پذیرفته گردد».

آیاتی دیگری که به این معنی وارد شده است.

مطابق همین اصل احادیث وارده در رابطه با شفاعت مومنان گناهکار گناهان کبیره، و کلیه احادیثی را که از آن استنباط می‌شود که آنان در زیر اراده خدا قرار می‌گیرند اگر خواست عذابشان می‌دهد، و اگر خواست آنان را می‌بخشد، رد کرده‌اند. بررسی و رد گفتار آن‌ها در باب سوم به تفصیل خواهد آمد.

۴- منزلة بین منزلتین: منظورشان این است که مومن مرتکب کبیره از ایمان خارج

می‌شود، ولی به کفر وارد نمی‌شود؛ پس نه مؤمن است و نه کافر، و لکن در جایگاهی بین این دو قرار دارد که فسق نام دارد، و فاسقان هم مستحق آتشند. معتزله با قبول این اصل به موافقت با خوارج در افتاده‌اند؛ چون خوارج آنگاه اعتقاد به جاودانی گناهکاران در آتش یافتند آن‌ها را کافر نامیدند، و لذا با آنان جنگیدند، معتزله هم رأی به جاودانی آنان در جهنم دادند، ولی جرأت کافر دانستن آن‌ها را به خود نداده و جسارت جنگ با هیچ یک از آن گروه‌ها را

نکردند، به همین لحاظ است که درباره معتزله گفته‌اند که: آن‌ها خوارج خشتی هستند.^۱

این اصل چهارم چنانکه در بیان آغاز پیدایش آن‌ها گذشت نقطه شروعی در تاریخ معتزله به حساب می‌آید. این اصل چنانکه خواهد آمد اثر بدی بر موضعگیری معتزله نسبت به اصحاب رسول خدا ﷺ خصوصاً اصحاب جمل و اصحاب صفین از هر دو گروه علی و معاویه ﷺ داشته است.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: اهل سنت و معتزله هر دو بر این اصل توافق دارند، و بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر از واجبات کفایی می‌باشد اتفاق نظر دارند، همچنانکه مولایمان عزوجل در کتاب ارزشمندش می‌فرماید:^۲

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگاران».

اما اختلافی که بین اهل سنت و معتزله در این خصوص واقع شد در امور ذیل بود:
الف- واداشتن معتزله مردم را به معروف و منکر در مذهبشان و ملزم کردنشان به آن، و این آشکارا باعث محنت خلق قرآن است.

ب- روش تغییر منکر: در این زمینه برعکس حدیث پیامبر ﷺ در بیان موضع مسلمان در برخورد با منکر حرکت کردند، پیامبر ﷺ فرموده است:

«من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع، فبلسانه، فإن لم يستطع، فبقلبه، و ذلك أضعف الإيمان»^۱

۱- الفرق بين الفرق بغدادی ص ۱۱۶، و نک: الملل و النحل ۴۲/۱، و شرح الاصول ص ۱۳۷، ۶۹۷، و فضل الاعتزال ۱۷، ۶۴.

۲- و نک: شرح الاصول ص ۱۴۱، ۷۴۴.

«اگر کسی از شما منکری را دید با دست او را بر طرف نماید، و اگر با دست نتوانست با زبان آن را تغییر دهد، و اگر با زبان هم نتوانست در قلبش آن را نکوهش کند و ناپسند شمارد، و این حداقل ایمان است».

در حالی که تغییر منکر در نظر آنان ابتدا با صمیمیت و دوستانه شروع می‌شود، سپس با زبان است و بعد با دست و سپس با شمشیر، درست برعکس آنچه حدیث راهنمایی می‌کند، و اهل حق آن را صحیح دانسته‌اند.

ج- حمل اسلحه بر ضد کسانی که مخالف معتزله باشند، فرق نمی‌کند که از کافران باشد یا گناهکارانی از اهل قبله.

د- شورش بر علیه حاکم ظالم را واجب دانسته‌اند، و آن‌ها در همه این امور از حرکت لجوجانه خوارج متأثر شده‌اند.^۲ و خلاصه این اصل نزد آنان این است که آنان می‌گویند: بر ما واجب است که به آنچه که بر ما واجب گردیده است، به دیگری دستور دهیم و آن‌ها را به آنچه که بر ما لازم است ملزم کنیم.^۳

یکی از اصول متفاوت معتزله آن است که امام قاسم رسی آن را بیان داشته است: «قرآن کریم فصل و جدا کننده ای محکم و راه راستی است که هیچ تضاد و اختلافی در آن نیست، و از سنت رسول خدا ﷺ در قرآن نه ذکری هست و نه معنایی»^۴.

۱- روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب ایمان، باب کون النهی عن المنکرین الایمان. .. الخ ۲۹۶/۱، ۲۹۷ شماره ۴۹ از حدیث ابی سعید حذری (رض).

۲- فرق معاصره ۸۴۹/۲-۸۵۱، و نک: الخلافة و نشأة الأحزاب الإسلامية ص ۲۵۶، ۲۶۱، و المعتزله و اصولهم الخمسة و موقف اهل السنة منها استاد عوام عبدالله ص ۲۷۳، ۲۷۶.

۳- شرح العقیده الطحاویه ۲۸۶/۲.

۴- رسائل العدل و التوحید ۷۶/۱، و نک: رسائل الجاحظ ۲۸۷/۱، و فضل الاعتزال و طبقات المعتزله ص ۱۸۱، ۱۸۲.

در اصل پنجم آنان دیدگاه ناپسندشان درباره سنت پیامبر ﷺ معلوم و آشکار است. آنان فقط به سنتی که موافق قرآن باشد اعتماد می‌کنند، و سنت مستقل را نمی‌پذیرند، و این موضع آنان تأثیری بسیار بدی داشت، به نحوی که آن را به یک برنامه و ایدئولوژی خاص در آورده‌اند و براساس آن درمورد سنت پیامبر ﷺ حکم می‌کنند، آنان حدیث را بر قرآن کریم عرضه می‌دارند و مقابله می‌کنند، و هر حدیثی را که با آن اختلاف داشته باشد هر چند اختلافی ظاهری که امکان جمع میانشان موجود باشد و آن حدیث در بالاترین رتبه صحت باشد رد می‌کنند.

همچنین وجه تمایز دیگر اصول معتزله چنانچه احمد بن یحیی مرتضی بیان می‌کند؛ اعراض و روی گردانی از اصحاب، و اختلافاتی که در دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه رخ داد، و برائت از معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌باشد.

همه معتزله حتی آن‌هایی که نظرشان به برتری علی بر ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد بر صحت خلافت ابوبکر اتفاق دارند، چون می‌گویند علی بدون اجبار با ابوبکر بیعت کرده است، پس حتماً بیعتش صحیح بوده است، ولی آنگاه که به سیدمان عثمان می‌رسیم، می‌بینیم که جناب خیاط معتزلی می‌گوید: واصل بن عطاء در مورد خائن و قاتلین او نظری نداده است و از هیچ کدام آن‌ها برائت نجسته است؛ چون حکومت پسندیده‌ی قبل از حوادث شش ساله‌ی آخر خلافت عثمان و بعد از آن را دارای اشکال دانسته و آن‌ها را با هم دارای تعارض دیده است. پس کار آن را به خدا واگذار کرده است.^۱ ابو هذیل علاف نیز چنین نظری دارد^۲ و می‌گوید: «نمی‌دانیم که آیا عثمان ظالم کشته شد یا مظلوم».^۱

۱- الانتصار ص ۱۵۱.

۲- ابو هذیل علاف: محمد پسر هذیل پسر عبدالله بصری علاف، از امامان معتزله، مقالاتی در مورد اعتزال دارد، و نظرات مخصوص دارد، فوت سال ۲۳۵ هـ - و غیر این هم گفته‌اند. شرح حالش در: طبقات المعتزله ابن مرتضی ص ۴۴، و تاریخ بغداد ۳/۳۶۶ شماره ۱۴۸۲، و لسان المیزان ۵/۵۹۷

آنگاه که پس از این جریان‌ها به جنگ‌های میان علی و معاویه رضی الله عنه می‌رسیم، می‌بینیم که و اصل بن عطاء، و عمرو بن عبید، و جعفر بن مبشر، دیدگاه علی بن ابی طالب را تأیید می‌نمایند و از معاویه و عمرو بن عاص و از کسانی که در کنار آن‌ها بودند برائت کرده‌اند.^۲

و حتی بلخی^۳ که یکی از شیخ‌های معتزله می‌باشد عمرو بن عاص و معاویه رضی الله عنه را کافر می‌داند.^۴ از خذلان و بی‌پناهی به خدا پناه می‌بریم. معتزله در اصولشان اینچنین در مفهوم جامع اسلامی مخالف اهل سنت بوده‌اند. و این اصول آن‌ها اثر بدی بر اسلام «قرآن و سنت» و مسلمانان داشته است.

موضع معتزله در قبال سنت مطهر

از آنجایی که معتزله جز به آنچه با عقل و اصول پنج گانه آن‌ها موافقت دارد، ایمان نداشتند. از آن سو احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله همواره مذهب آنان را رد و دلایلشان را باطل می‌کرد، موضعگیریشان در قبال سنت بسیار خطرناک بود، و هیچ مبالغه‌ای نکرده‌ایم اگر بگوییم: نزدیک بود که آنان دومین منبع قانون‌گذاری اسلام را نابود کنند، آن‌ها در طرز نگرششان به سنت دچار تضاد و تناقضی شده بودند که از عقلگرایی نزدیک به تقدیس و رد و تأویل‌هایشان در هر چه مخالف عقل بود ناشی می‌شد.

شماره ۸۲۲، و وفیات الاعیان ۴/۲۶۵ شماره ۶۰۶، و شدرات الذهب ۲/۸۵، و سیر اعلام النبلاء ۱۰/۵۴۲ شماره ۱۷۳.

۱- مقالات الاسلامیین ۲/۱۴۵.

۲- الانتصار خیاط ص ۱۵۲.

۳- بلخی: محمد پسر محمد پسر محمود، ابو منصور ماتریدی، نسبت او به ما ترید محله‌ای در سمرقند، از امامان علم کلام، فوت سال ۳۳۳ هـ شرح حالش در: الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه لکنوی ص ۲۳۵، و مفتاح السعاده، احمد مصطفی ۲/۲۱.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید ۱/۱۳۷، و نک: ضحی الاسلام ۳/۱۷۷-۱۸۰.

موضع معتزله درباره حدیث متواتر

معتزله برعکس روش اجماع اسلامی راه مخالفت با حدیث قاطع متواتر را در پیش گرفتند. قسمتی از آنان حجیت حدیث متواتر و پیام و افاده یقین آن را انکار کرده و دروغ بودن آن را روا دانسته‌اند. امام ابو منصور بغدادی این را از فرقه «نظامیه» نقل کرده است، که گروهی از معتزله‌اند. آن‌ها در بیان رسوائی شانزدهم از رسوائی‌های نظام می‌گویند:^۱ خبر متواتر هر چند تعداد راویانش بیشمار و انگیزه‌هایشان از روایت مختلف باشد، ممکن است دروغ باشد و این علاوه بر سخن دیگر اوست که می‌گوید بعضی از اخبار آحاد نیز افاده خبر قطعی و ضروری می‌کند. یاران ما، او و کسانی را که بر مذهب اعتزال وی رفته‌اند کافر دانسته‌اند.^۲

سپس در بیان رسوائی هفدهم از رسوائیهایش می‌گوید: «جائز دانستن اجماع امت در هر عصر و زمانی بر اشتباه از جهت رأی و استدلال است، که بر اساس این اصل لازم می‌شود که به هیچ یک از آنچه امت بر آن اجماع دارند، بخاطر احتمال خطایشان در نظر او توجه ننماید. و از آنجا که مسلمانان احکام خود را یا از اخبار متواتر برداشت کرده‌اند و یا از اخبار آحاد و یا از قیاس و اجتهاد و با توجه به اینکه نظام دو منبع نخست را قبول دارد ولی مورد سوم یعنی قیاس و اجتهاد و نیز خبر آحاد را در صورت عدم افاده خبر

۱- نظام: ابراهیم پسر سار پسر هانی بصره‌ای، ابو اسحاق نظام، شیخ معتزله، در علوم فلسفه کار کشته شد، و آراء مخصوص دارد و گروهی از معتزله او را پیروی کردند و به نظامیه معروف شدند. متهم به بی‌دینی است، و گروهی او را کافر می‌دانند، فوت حدود سال‌های ۲۲۷، و کتاب‌های در مورد فلسفه و اعتزال دارد. شرح حالش در: طبقات معتزلی ابن مرتضی ص ۴۶، و تاریخ بغداد ۹۷/۶ شماره ۳۱۳۱، سر اعلام النبلاء ۵۴۱/۱۰ شماره ۱۷۲، لسان المیزان ۹۶/۱ شماره ۱۷۶، و مروج الذهب ۳۷۱/۶.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۳۷، و نک: الانتصار خیاط ص ۲۳۰، و آراء المعتزله الاصول دراسه و تقویماً دکتر علی بن سعد بن صالح ص ۳۴۷.

قطعی رد میکند، در واقع مثل این است که خواسته از راه ابطال راه‌های رسیدن به احکام فرعی شریعت، خود آن احکام را ابطال کند.^۱

معتزله: اولین جماعتی است که برای قبول خبر آحاد همچون شهادت دادن تعداد را شرط گرفته‌اند و هدفشان از این شرط چیزی جز تعطیل اخبار احکام گرفته شده از آنها نیست.

در این مورد امام حازمی می‌گوید:^۲ «هیچ جماعت و گروهی از گروه‌های اسلامی جز متأخرین معتزله را نمی‌شناسم که قائل به قبول خبر واحد به شرط تعداد باشند؛ آنها روایت را بر شهادت قیاس کرده، شرایطی را که در گواهی و شهادت معتبر است در روایت هم معتبر دانستند، و هدف آنها چیزی نیست جز تعطیل و بی‌محتوی کردن احکام چنانکه ابو حاتم ابن حبان گفته است.^۳

۱- الفرق بی الفرق ص ۱۳۷، ۱۳۸، و نک: الانتصار خیاط ص ۲۳۲، و الملل و النحل ۵۰/۱، و تأویل مختلف الحديث ص ۲۸.

۲- حازمی: ابوبکر محمد پسر موسی پسر عثمان پسر حازم، از امامان حافظ و آگاه، عالم به فقه حدیث و معنی و مردان آن، تفه، زیرک، حجه، زاهد و پرهیزگار و عابد، در جوانی اجل گریبانش را گرفت، از تألیفات او، الناسخ و المنسوخ، و عجاله المبتدئی فی الانساب، و شروط الائمة الخمسة، فوت سال ۵۸۴ هـ شرح حالش در: طبقات الحفاظ سیوطی ص ۴۸۴ شماره ۱۰۷۱، و تذکره الحفاظ ۱۳۶۳/۴ شماره ۱۱۰۶، و تهذیب الاسماء و اللغات نووی ۱۹۲/۲، و شذرات الذهب ۲۸۲/۴، و البدایه و النهایه ۳۳۳/۱۲، و النجوم الزاهرة این تعزی بردی ۱۰۹/۶.

۳- شروط الائمة الخمسة ص ۴۷. و ابو حاتم بن حبان: محمد پسر حبان پسر احمد، ابو حاتم بستی تمیمی، یکی از مرجع‌های علم بود در فقه، و حدیث، و لغت و خطابه، و انواع علوم، قضاوت سمرقند را به عهده گرفت، از تألیفات او، المسند الصحیح، و تاریخ و ضعفا، فوت سال ۳۵۴ هـ - شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۹۲۰/۳ شماره ۸۷۹، و طبقات الحفاظ سیوطی ص ۳۷۵ شماره ۸۴۷ و البدایه و النهایه ۲۹۵/۱۱، و الرسالة المستطرفه ص ۲۰، شذرات الذهب ۱۶/۳، و الوافی بالوفیات ۳۱۷/۲.

سران معتزله با صراحت تعداد راویان را شرط می‌دانند.

امام ابو منصور بغدادی در بیان ششمین رسوایی ابو هذیل رئیس فرقه هذیلیه که گروهی از معتزله می‌باشند، می‌گوید: به راستی حجت از راه اخبار و احادیث اموری که با حواس درک نشود از آیات و نشانه‌های پیامبران، و غیر این‌ها، با کمتر از بیست نفر که حداقل یکی از آن‌ها بهشتی نباشد، ثابت نمی‌شود. او اخبار راویان کافر و فاسق را هرچند به حد تواتری رسیده باشد که امکان کذب بودن ندارد در صورت عدم وجود یکی از اهل بهشت در جمع آنان حجت ندانسته است و گمان برده است که خبر کمتر از چهار نفر افاده حکم نمی‌کند و فوق چهار نفر تا بیست نفر گاهی افاده علم می‌کند و گاه نمی‌کند با این استدلال که عدد بیست حجت است به فرموده خداوند متعال که:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَادِقُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ [الأنفال: 65].

«هر گاه بیست نفر شککیا از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند».

و گفته است: خدا جنگ با آنان را برای مسلمانان مباح نکرده است مگر در صورت حجت بودنشان بر آن‌ها. که به موجب این، خبر واحد حجت بوده و افاده علم میکند چون در آن وقت یک نفر می‌توانست با ده نفر از مشرکان مبارزه کند، و این جواز مبارزه او با آنان دلیل بر این است که بر آنان حجت بوده است.

امام عبدالقادر بغدادی می‌گوید: هدف ابو هذیل از معتبر دانستن بیست نفر برای حجت شدن خبر، آن هم در صورت اهل بهشت بودن یکی از آنان، چیزی جز تعطیل و جدا کردن اخبار آمده در احکام شریعت از خود آن احکام، نیست. چون منظور او از این گفته که: لازم است یک اهل بهشتی در میانشان باشد، یکی از بدعتگران معتزله در امور اعتزال و قدر و تعطیل قدرت خداوند متعال است. چون هر کس چنین نگوید از نظر او

نه مؤمن است و نه از اهل بهشت. پیش از ابی هذیل هم هیچ کس بدعت او را در معتبر دانستن عدد بیست در روایت مطرح نکرده است.^۱

امام آمدی هم در کتاب احکام خود نقل می‌کند: جمهور فقها از متکلمین و اشاعره و معتزله اتفاق نظر دارند بر اینکه علم حاصل از خبر متواتر، علمی قطعی و ضروری است. کعبی^۲ و ابو حنین بصری^۳ معتزلی، و دقاق^۴ از یاران شافعی می‌گویند که نظر ما هم همین است.^۵ اما بر سر حداقل تعداد راویانی که خبرشان مفید علم می‌شود دچار اختلاف شده‌اند.^۶

امام ابن حزم هم همان حکایت امام حافظ حازمی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه معتزله: اولین کسانی بودند که در قبول اخبار تعداد را شرط گرفتند، و با این حکم با تمام اهل اسلام مخالفت کردند. او گفته است: همه اهل اسلام بر این باور بودند که خبر یک نفر

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۲۴، ۱۲۵، و نک: الملل و النحل ۴۷/۱.

۲- کعبی: عبدالله پسر احمد پسر محمد کعبی، بلخی، رئیس طایفه‌ای از معتزله که به کعبیه معروفند، و نوشته‌های دارد در طعنه از محدثین، که دلالت بر آگاهی و تعصب او دارد، فوت سال ۳۱۹ هـ شرح حال او در: لسان المیزان ۷۱۶/۳ شماره ۴۰۵۴، و شذرات الذهب ۲۸۱/۲ و وفیات الاعیان ۲۴۸/۲ شماره ۳۳۰، و البدایة و النهایة ۲۸۴/۱۱، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص ۲۵، ۴۹.

۳- ابو حسین: محمد پسر علی پسر طیب بصری، ابو حسین، یکی از امامان معتزله، خطیب بغدادی می‌گوید: تألیفات و شهرتی دال بر زیرکی و بدعت‌گذاریش دارد، از آثار او: المعتمد فی اصول الفقه، و تصفح الادله، و شایستگی روایت ندارد، فوت سال ۴۳۶ هـ شرح حال او در: طبقات المعتزله ابن مرتضی ص ۱۱۸، و الکامل فی التاریخ ۲۷/۹. و وفیات الاعیان ۲۷۱/۴ شماره ۶۰۹، و میزان الاعتدال ۶۵۴/۳ شماره ۷۹۷۲، و البدایة و النهایة ۵۳/۱۲.

۴- الدقاق: محمد پسر محمد پسر دقاق شافعی، فقیه اصولی، قاضی و عالم و فاضل بود، کتابی در اصول فقه دارد، فوت سال ۳۹۲ هـ. شرح حال او در: تاریخ بغداد ۲۲۹/۳ شماره ۱۲۹۴، و النجوم الزاهرة ۲۰۶/۴، و الوافی بالوفیات ۱۱۶/۱.

۵- الاحکام للآمدی ۲۷/۲، و نک: المسوده فی اصول الفقه آل تیمیه ص ۲۳۴.

۶- الاحکام للآمدی ۳۹/۲، و المسوده فی اصول الفقه ص ۲۳۶، و البرهان ۲۱۷/۱.

ثقه از پیامبر ﷺ قبول است و همه گروه‌ها و جماعت‌ها از اهل سنت، و خوارج، و شیعه، و قدریه به این عمل می‌کردند تا اینکه متکلمین معتزله پس از گذشت صد سال با این اجماع اسلامی مخالفت کردند. در حقیقت عمرو بن عبید هم به آنچه از ابی حسین بصری معتزلی روایت می‌کرد ایمان داشت و به آن فتوا می‌داد. و این را هر کس که کمترین علمی داشته باشد، می‌داند.^۱

چون حازمی در شرط‌های پنجگانه بعضی از ائمه متأخر معتزله شرط تعداد در روایت را همانند شهادت حکایت می‌کند، و همین را همچون سیوطی از بعضی محدثان هم حکایت کرده است.^۲ شیخ الاسلام ابن حجر رحمته الله جواب حکایت این شرط از بعضی اصحاب را چنین داده است، که می‌فرماید: بعضی از آنان این شرط را از خلال گفته‌های حاکم^۳ در کتاب معرفه علوم الحديث، و نیز در المدخل الی الأکلیل در مبحث شرط بخاری و مسلم، فهمیده‌اند. اما ابن اثیر^۴ در مقدمه جامع اصول و غیر آن، بر این مساله

۱- الاحکام ابن حزم: ۱۱۰/۱، و نک: الاعتصام شاطبی ۱۸۷/۱.

۲- تدریب الراوی.

۳- حاکم: أبو عبدالله محمد پسر عبدالله نیشابوری معروف به ابن بیع، در عصر خود پیشوای حدیث بود، از آن به تمامی شناخت، نیکوکار و ثقه بود، به تشیع گرایش داشت، نویسنده مستدرک بر صحیحین، و تاریخ نیشابور، و معرفه علوم الحديث، و مناقب شافعی و غیر این‌ها، فوت سال ۴۰۵ هـ ق شرح حال او در: تذکره الحفاظ ۱۰۳۹/۳ شماره ۹۶۲، و طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۴۱۰، شماره ۹۲۷، و شذرات الذهب ۱۷۵/۳، و طبقات الشافعیه ابن سبکی ۱۵۵/۴ شماره ۳۲۸، و تاریخ بغداد ۵/۴۷۳ شماره ۳۰۲۴، و البدایه و النهایه ۳۵۵/۱۱، و الرساله المستطرفه، ص ۲۱، و میزان الاعتدال ۶۰۸/۳، شماره ۷۸۰۴، و وفیات الأعیان، ۴/۲۸۰، شماره ۶۱۴.

۴- ابن اثیر: أبو حسن علی پسر محمد عبدالکریم جزری، امام و دانشمند بود در سیره و جامعه‌شناسی، حافظ و لغوی بود، از تألیفات او: أسد الغابه فی معرفه الصحابه، و اللباب فی تهذیب الأنساب، فوت سال ۶۳۰ هـ ق شرح حال او در: تذکره الحفاظ ۱۳۹۹/۴ شماره ۱۱۲۴، طبقات الحفاظ سیوطی، ص

تأکید کرده است، و آنان هیچ حجت و دلیلی برای چنین برداشتی ندارند، علاوه بر اینکه چنین فهمی به وسیله احادیث غریب اما صحیح موجود در صحیحین که یک راوی آنها را روایت کرده کاملاً قابل نقض است.^۱

حافظ ابن حجر می‌گوید: به زعم یکی از ایشان حاکم ادعا کرده است که شرط شیخین روایت دو نفر است، لکن چنین چیزی در مورد حاکم اشتباه است.^۲

موضع معتزله نسبت به خبر آحاد

معتزله در حجیت خبر آحاد با هم تضاد و تناقض دارند، آمدی^۳ از ابی حسین بصری نقل می‌کند که عقلاً تعبد به خبر آحاد جایز است.^۴

امام جوینی^۵ هم از جماعتی از معتزله و رافضه روایت می‌کند، که می‌گویند: [شرعاً عمل به خبر آحاد درست نیست].^۱ استاد ابو منصور بغدادی هم از خیاط معتزلی نقل

۴۹۵ شماره ۱۰۹۰، البدایه و النهایه ۱۳/۱۳۹، و شذرات الذهب ۵/۱۳۷، و وفیات الأعیان ۳/۳۴۸ شماره ۴۶۰، و العبر ۵/۱۲۰.

۱- تدریب الراوی ۱/۷۱، و نک: ص ۱۲۴-۱۲۷.

۲- فتح الباری ۱۳/۲۴۶ شماره ۷۲۵۰-۷۲۵۷، و نک: سؤالات مسعود بن علی سنجرى از حاکم ص ۲۰۹ شماره ۲۶۷.

۳- امری: علی پسر ابی علی پسر محمد سالم ثعلبی، کنیه‌اش أبوحسن، ملقب به سیف‌الدین، فقیه و منطقی و اصولی با اخلاقی نیک و زبان فصیح و شیرین بیان بود، از تألیفاتش: الأحکام فی اصول الأحکام، و دقائق الحقائق فی الحکم، فوت سال ۶۳۱ هـ شرح حال او در: وفیات الأعیان ۳/۲۹۳ شماره ۴۳۲، و طبقات الشافعیه ابن سبکی ۸/۳۰۶ شماره ۱۲۰۷، و البدایه و النهایه ۱۳/۱۴۰، و شذرات الذهب ۵/۱۴۴.

۴- الإحکام آمدی ۲/۷۵۰، و نک: المعتمد فی اصول الفقه ۲/۱۰۶.

۵- جوینی: عبدالملک پسر عبدالله پسر یوسف جوینی، کنیه‌اش ابوالمعالی، لقبش إمام الحرمین، باسوادترین یاران متأخر شافعی است از تألیفات او: البرهان فی اصول الفقه، و الارشاد فی علم

می‌کند که او با وجود گمراهی در مسأله قدر و معدومات، منکر حجیت خبر آحاد است. استاد ابو منصور می‌گوید با این انکار اکثر احکام شریعت را انکار کرده است، چون بیشتر واجبات فقهی بر مبنای اخبار آحاد هستند.^۲

اختلاف معتزله در تعداد مناسب برای قبول خبر آحاد

معتزلیانی که خبر آحاد را قبول دارند در تعداد مناسب آن برای قبول خبرش دچار اختلاف و تناقض شده‌اند. حتی عده ای نظرشان این است که حجیت آن در اعمال مورد قبول نیست مگر در شرایطی خاص.

در خصوص اختلاف آن‌ها در تعداد مناسب برای قبول خبر، از ابو علی جبائی روایت شده است که: خبر قبول نمی‌شود مگر اینکه چهار نفر آن را روایت کرده باشند.^۳ همچنین از او روایت شده است که: در احکام شرعی و فقهی خبر کمتر از دو نفر قبول نیست.^۴ همچنین از وی نقل شده که: تعدادی بیشتر از شاهدان زنا را اعتبار می‌کرد.^۵

الکلام. فوت سال ۴۷۸ هـ. شرح حال او در: سیر أعلام النبلاء ۱۳۷/۱ شماره ۴۳۱۳، و شذرات

الذهب ۳/۳۶۰، و طبقات الفقهاء الشافعیین ابن کثیر ۴۶۶/۲ - ۴۷۰ شماره ۸.

۱- البرهان فی اصول الفقه ۱/۲۲۸، ۱۳۱، و نک: المسورة فی اصول الفقه از آل تیمیه ص ۲۳۸، و معتمد فی اصول الفقه ۶/۲. او بعد از آن. و فضل الاعتزال ص ۱۹۵.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۶۸، و نک: الملل و النحل، ۶۶/۱.

۳- نک: تدریب الراوی ۷۲/۱.

۴- البرهان جوبینی ۲۳۱/۱.

۵- المسودة فی اصول الفقه از آل تیمیه ص ۲۳۶، ۲۳۸.

اسماعیل بن ابراهیم بن علی^۱ هم که از فقهای محدث است روایت دو نفر از دو نفر دیگر را شرط گرفته است. اما به خاطر گرایشش به معتزله نزد ائمه و بزرگان مهجور القول است. امام شافعی حدیث او را رد می‌کرد و نسبت به او هشدار می‌دادند. استاد ابو منصور بغدادی هم نقل می‌کند: بعضی از آنان در قبول خبر شرط گرفته‌اند که روایت را تا آخرین نفر سه نفر از سه نفر هم روایت کنند و بعضی چهار نفر از چهار نفر و بعضی دیگر پنج نفر از پنج نفر و بعضی هفت نفر از هفت نفر را شرط کرده‌اند.^۲ کسانی که معتقد به حجت بودن مشروط خبر آحاد هستند شروط موارد زیر را شرط دانسته‌اند:

- ۱- نباید مخالف ظاهر قرآن باشد، که چنانچه گذشت یکی از اصول آنان است. پس مخالفت هر حدیثی با ظاهر قرآن کریم دلیل بر صحیح نبودن آن است هر چند که امکان جمع بین این تعارض ظاهری و قرآن وجود داشته باشد. و این یکی اصول منحرفان و بدعتگذارانی چون خوارج، جهمیه، جبریه و معتزله می‌باشد چنانکه امامان ما ابن قیم جوزیه^۳، شاطبی^۴ و ابن قتیبه^۵ و دیگران.. از آنان نقل کرده‌اند.
- ۲- چنانکه بعضی از آنان هم شرط دانسته‌اند که خبر آحاد نباید مخالف عقل باشد. ابو الحسین می‌گوید: خبری که در ظاهر مخالف مقتضای عقل باشد قبول نیست،

۱- ابن علیّه: اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم أسدی مولای آنان، أبو بشر بصری، معروف بابن علیّه، ثقه، حافظ در غیر بدعت، فوت سال ۱۹۳ هـ شرح حال او در: تقریب التهذیب ۹۰/۱ شماره ۴۱۷، و الکاشف ۲۴۳/۱ شماره ۳۵۰، و الثقات ابن حبان ۶/۴۴، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۹۲ شماره ۱۲۷۷، و لسان المیزان ۵۰/۱ شماره ۶۵، و المغنی فی الضعفاء ۱۰/۱ شماره ۳۹.

۲- الفرق بن الفرق ص ۱۶۸، و نک: الملل و النحل ۶۶/۱.

۳- أعلام الموقعین ۲/۲۷۵، ۲۷۶.

۴- نک: الأعصام باب منیع استدلال اهل بنت ۱۹۹/۱.

۵- تأویل مختلف الحدیث ص ۸۴ و پس از آن، و نک: الخلافة و نشأة الأحزاب الاسلامیة ص ۲۱۰/۲۱۲.

چون ما به راستی با عقل فهمیده‌ایم که خداوند متعال تنها به اندازه توانایی بشر تکلیف قرار می‌دهد. و خلاف این قبیح است، و ما اگر خبری مخالف با عقل را قبول کنیم، در واقع اگر صداقت در این مورد را هم به آن اضافه کنیم آن وقت صدق نقیضین پیش می‌آید که محال است، و یا اینکه باید پیامبر ﷺ را تصدیق ننماییم و با این کار از معنای قرآن عدول کنیم که آن هم محال است.^۱

۳- معتزله نظرشان بر این است که خبر آحاد در جایی که موجب اعتقاد است قبول نیست چون اعتقاد تنها بر یقین استوار می‌شود نه بر ظن و گمان در حالی که خبر آحاد تنها افاده ظن میکند.^۲ اما یقین فقط از دلایل و حجج عقلانی گرفته می‌شود؛ چنانکه جاحظ می‌گوید:^۳ حکم قطعی دادن فقط در حیطه تواناییهای ذهن است، و روشنگری صحیح فقط در توان عقل^۴ است.

و می‌گوید: استنباط چیزی است که صاحبش را به خنکای یقین، و عزت اطمینان، قضاوت صحیح، و حکم پسندیده می‌رساند.^۵

قاضی عبدالجبار می‌گوید:^۱ اگر خبر آحادی در زمینه اعتقادات یافته شد، باید دید که آیا موافق دلایل عقلی هست یا خیر؟ اگر موافق عقل بود قبول گشته و اعتقاد به موجب آن

۱- المعتمد فی اصول الفقه ۵۴۹/۲، و نک: شرح الأصول الخمسة ص ۵۶۵.

۲- نک: المعتمد فی اصول الفقه ۱۰۲/۲، و شرح الاصول ص ۷۶۹.

۳- جاحظ: عمر و پسر بحر پسر محبوب کنانی، سرور آنان، أبو عثمان، مشهور به جاحظ، بصری، معتزلی، ادیب اندیشمند، رهبر گروه جاحظیه معتزلی، ثقه و امین نبود، از ائمه بدعت‌گزاران، از تألیفات او، الحيوان، البيان و التبیین، و مجموعه رساله‌های دیگر. فوت سال ۲۵۵ هـ. شرح حال او در: تاریخ بغداد ۲۱۲/۱۲ شماره ۶۶۶۹، و وفیات الاعیان ۴۷۰/۳ شماره ۵۰۶، و میزان الاعتدال ۲۴۷/۳ شماره ۶۳۳۳، و الضعفاء و المتروکین ابن جوزی ۲۲۳/۲ شماره ۲۵۴۵، و البدایه و النهایه ۱۹/۱۱، و لسان المیزان ۲۸۶/۵ شماره ۶۳۰۰.

۴- رساله التریب و التدویر، ضمن رسائل جاحظ ۵۸/۳.

۵- کتاب العلمین، ضمن رسائل جاحظ ۵۸/۳.

لازم است، نه به خاطر جایگاه آن خبر یا حدیث بلکه بخاطر آن حجت‌های عقلی، ولی اگر موافق عقل نباشد، واجب آن است که خبر آحاد رد شود و حکم به این شود که پیامبر ﷺ چنین نگفته است، و اگر هم گفته باشد آن را از دیگران نقل قول کرده است، این‌ها وقتی است که احتمال تأویل منصفانه نداشته باشد اما اگر احتمال تأویل داشته باشد حتما باید تأویل شود.^۲

به زعم معتزله راویان بعضی از اخبار آحاد گناه کبیره مرتکب شده‌اند، مانند روایاتی که در باب تشبیه و جبر و سایر اشتباهات نقل شده است. و اگر در آن اخبار دلالتی بر وجوب عمل به آن‌ها نباشد هیچ فایده‌ای در نقل کردنشان نیست.^۳ جواب این شروط در رد شبه منکرین حجیت خبر آحاد خواهد آمد.

دیدگاه و موضع معتزله نسبت به اصحاب و اثر آن بر سنت نبوی

موضع و دیدگاه معتزله نسبت به صحابه رضی الله عنهم از موضع و دیدگاه شیعه نسبت به ایشان معیوب‌تر و کم خطرتر نیست. اولین چیزی که در بررسی دیدگاه معتزله نسبت به صحابه به آن می‌رسیم یکی از اصول آنان است که احمد بن یحیی بن مرتضی بیان کرده است، و آن

۱- قاضی عبدالجبار: عبدالجبار پسر احمد پسر عبدالجبار همدانی، أبوالحسین، قاضی، و اصولی، در زمان خود شیخ معتزله بود، و او را قاضی القضاة لقب می‌دادند، و به کس دیگری این لقب را ندادند، از تألیفات او: تنزیه القرآن عن المطاعن، و شرح الأصول الخمسة، و المغنی فی أبواب التوحید و العدل و غیر این‌ها. فوت سال ۴۱۵ هـ شرح حالش در: تاریخ بغداد ۱۱۳/۱۱ شماره ۵۸۰۶، و میزان الاعتدال ۵۳۳/۲ شماره ۴۷۳۷، و طبقات الشافعیه ابن سبکی ۹۷/۵ شماره ۴۴۳، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص ۷، ۴۳، و طبقات المسفرین داودی ۲۶۲/۱- شماره ۲۴۸، و لسان المیزان ۲۱۱/۴ شماره ۴۹۳۹.

۲- شرح الأصول ص ۷۷۰، و نک: فضل الاعتزال و طبقات المعتزله ص ۱۸/۲، و المعتمد فی اصول الفقه ۵۴۹/۲.

۳- الانتصار ص ۱۵۲، ۱۵۳.

دوست داشتن صحابه است، و اختلاف و شک آن‌ها نسبت به عثمان رضی الله عنه پس از فتنه، و براءت از معاویه و عمرو بن عاص است. و این اصل چنانچه گذشت یکی از تفاوت‌های اصولی نزد آنان است، آن‌ها هر چند خلافت ابوبکر رضی الله عنه را صحیح دانسته‌اند حتی آن‌هایی که نظرشان به برتری علی بن ابی طالب است، با این وجود می‌بینیم که نظام علیه او و بسیاری از بزرگان صحابه مانند عمر فاروق، و عثمان، و علی، و ابن مسعود، و ابوهریره، و غیر آنان، گستاخی کرده است. لذا ما نمی‌دانیم که هدفشان از دوستی اصحاب پیش از اختلافشان در مورد حضرت عثمان رضی الله عنه چیست.

حتی آنگاه که آشوب‌های دوران حضرت عثمان شروع شد می‌بینیم که در عدالتش شک می‌کنند، در مورد آن‌هایی که عثمان را ترک کرده، و با او جنگ کردند خاموش ماندند و از هیچ یک از آن‌ها براءت نکرده‌اند، چون می‌گفتند وضعیت عثمان رضی الله عنه قبل و بعد از آشوب بر آنان مبهم و نامعلوم مانده است لذا او را به خدای متعال محول کردند. این توقف و شک در عدالت امیرالمؤمنین را چنانکه گذشت خیاط از واصل بن عطاء نقل کرده است، خیاط می‌گوید: معتزله خود را از این گفته تبرئه نمی‌کند و از گفتن آن معذرت خواهی نمی‌کند.^۱

تا آنجا که فتنه و آشوب میان علی بن ابی طالب و معاویه - رضی الله عنهما - رخ داد ملاحظه کردیم که بعضی از معتزله با اطمینان یکی از گروه‌ها را فاسق می‌داند ولی مشخص نمی‌کند و یا با اطمینان هر دو گروه را فاسق می‌دانند، و براءت خود را از معاویه و عمرو بن عاص و کسانی که آنان را همراهی کرده‌اند اعلان داشته‌اند.^۲ حتی بلخی که

۱- الأنتصار ص ۱۵۲، ۱۵۳.

۲- و از کارهای عجیب اینست که خیاط بر محدثین ایراد می‌گیرد که اصل معتزله را نپذیرفته‌اند و از معاویه و عمرو بن عاص و آن‌هایی که در کنارشان بوده‌اند، براءت نکرده‌اند، و می‌گوید [آنها افراط ورزیدند حتی دوستی کردند با کسی که دلی بر عداوت و براءت از او هست] نک: الأنتصار ص

یکی از سران معتزله است با جرأت و گستاخی تمام، آن دو - رضی الله عنهما - را به بی‌دینی و الحاد متهم می‌کند چنانکه گذشت.^۱

امام عبدالقادر بغدادی در کتاب خود (الفرق بین الفرق) از شیخ معتزله واصل بن عطاء نقل می‌کند که گفته است: یکی از این دو گروه (اصحاب جمل و صفین) فاسق هستند و اینکه او نمی‌داند کدامشان فاسق هستند، اما جائز دانسته که فاسق این دو جماعت علی و پیروانش باشد، مانند حسن و حسین، و ابن عباس، و عمار بن یاسر، و ابی ایوب انصاری، و بقیه‌ی آن‌هایی که در روز جمل با علی بودند، نیز جائز دانسته است فاسق از دو گروه عایشه و طلحه، و زبیر، و سایر اصحاب جمل باشند، سپس در تحقیق از دو گروه می‌گوید: اگر علی و طلحه، و یا علی و زبیر، و یا هر کس از اصحاب جمل در کنار من بر روی دسته‌ای از گیاهان کشته شود حکم به شهادت آن‌ها نمی‌دهم، چون می‌دانم کدام یک از آن‌ها فاسق است و معین هم نمی‌کنیم، همچنانکه حکم به شهادت آن‌هایی که همدیگر را ملاعنه می‌کنند، نمی‌دهم. چون یقین دارم که یکی از آن‌ها فاسق و گناهکار است ولی معین نیست، و اگر دو نفر از هر دو گروه شهادت و گواهی بدهند شهادشان را قبول می‌کنم.

امام بغدادی می‌گوید: به راستی رافضه‌ای که دنباله‌رو اعتزال بود چشمشان با ایراد شک و گمان شیخ معتزله واصل بن عطاء در مورد عدالت علی و پیروانش روشن شد چنانکه در بعضی از اشعار گفته‌ایم:

مقالة ما وصلت بواصل بل قطع الله به اوصالها^۲
گفتاری که به واسطه واصل رسیده است بلکه خدا همه مفصل‌هایش را با آن قطع کند

۱- مراجعه به ص ۱۱۱.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۱۷، و نک: الملل و النحل شهرستانی ۴۳/۱، و میزان الاعتدال ذهبی ۳۲۹/۴.

اگر واصل بن عطاء به فسق و گناه یکی از دو گروه اطمینان داشته در واقع اطمینان و یقین به فسق هر دو گروه را داشته است. عمرو بن عبید این را با صراحت می‌گوید چنانکه امام بغدادی از او نقل کرده است.^۱

و از طعنه و بدگوئی‌های معتزله به صحابه - علیهم‌السلام - امام بغدادی در فضیحت و رسوایی بیست و یکم از رسوایی و فضائح نظام نقل می‌کند: پس به راستی نظام - در کنار سایر گمراهی‌هایی که از او نقل کردیم - به بزرگان اصحاب و تابعین به علت اجتهاداتشان طعنه زده است. چنانکه جاحظ در کتاب (المعارف) و در کتاب مشهورش به (الفتیاء) از او نقل کرده است که از میان اصحاب حدیث و روایات از احادیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه عیب و ایراد گرفته است، و گفته است که ابوهریره دروغ‌گوترین مردم بوده است، و از عمر فاروق رضی‌الله‌عنه بدگوئی کرده و به او طعنه زده است و گفته است که در روز حدیبیه از ایمان خود شک داشت، و روز رحلت پیامبر صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم به وفات ایشان شک کرده است، و اینکه شب عقبه از کسانی بوده که از نزد پیامبر صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم فرار کرده است، و اینکه فاطمه را زده است، و او را از میراث عترتش محروم کرده است، و تبعید نصر بن حجاج از مدینه به بصره را انکار کرده است، او گمان کرده است که عمر بدعت نماز تراویح را درست کرده و از حج سنت در کنار حج اکبر نهی کرده است، و ازدواج موالی غیر عرب را با بانوان عرب ممنوع کرده است. ... الخ.

سپس همو در کتابش می‌گوید: [به راستی کسانی از اصحاب که حکم به رأی و نظر خود داده‌اند، یا اینکه آن را برای خود جائز دانسته‌اند، و جاهل به این بوده‌اند که حکم به رأی و فتوا دادن برای آنان حرام بوده است، و یا اینکه چون خواسته‌اند چیز مغایری بگویند و با آن در رأس مذاهبی قرار بگیرند، مطابق رأی و نظر خود سخن گفته‌اند. سپس او آن‌ها را به برتری دادن هوای نفسشان بر دین متهم کرده است. اصولاً در نزد این ملحد دروغ‌گو اصحاب رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم هیچ گناهی ندارند جز اینکه از روی یکتاپرستی کفر قدریه را

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۱۸، و نک: الملل و النحل شهرستانی ۴۳/۱.

نمی‌پذیرفتند که به موجب اعتقادشان همراه خداوند متعال خالق‌های بسیار دیگری را وجود داشته است.^۱

امام بغدادی سپس یادآوری می‌کند: که بنا به رأی نظام نسبت دادن صحابه به جهل و نفاق موجب جاودانگی آن‌ها در آتش دوزخ خواهد بود. چون کسی که احکام دین را نداند نزد او کافر است، و کسی که به چیزهای اختلافی اعتماد می‌کند، نزد آنان منافقی کافر یا گناهکاری فاجر است، که هر دو برای همیشه در آتش دوزخ خواهند ماند.^۲

این‌هایی که امام بغدادی ذکر کرده است بیشترش موافق چیزهایی است که امام شهرستانی^۳ در کتاب (الملل و النحل) و امام ابن قتیبه^۴ در کتاب خود (تأویل مختلف الحديث) ذکر کرده‌اند. و همین‌ها ما را از رد نظام و پیروان او در همه ادعاها و شایعه‌سازی‌های باطل‌شان علیه صحابه سید و سرورمان حضرت رسول الله ﷺ بی‌نیاز کرده

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۴۰-۱۴۲، و نک: ضحی الاسلام ۸۶/۳.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۴۳.

۳- شهرستانی: محمد پسر عبدالرکیم پسر احمد، أبو الفتح شهرستانی، لقب به أفضل، امام و پیشوا در علم کلام، و ادیان گذشته، و مذاهب فلاسفه، آگاهی کافی از اصول و ادب داشت، از تألیفات او الملل و النحل، و الارشاد الی عقائد العباد، و غیر این‌ها، فوت سال ۵۴۸ هـ. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۳۱۳/۴ در ترجمه سبکی شماره ۱۰۸۸، و وفیات الاعیان ۲۷۳/۴ شماره ۶۱، و طبقات الشافعیه ابن سبکی ۱۲۸/۶ شماره ۶۵۳، و لسان المیزان ۳۰۴/۶ شماره ۷۷۶۰، و الوافی بالوفیات ۲۷۸/۳ شماره ۱۳۱۹، و شذرات الذهب ۱۴۹/۴.

۴- ابن قتیبه: عبدالله پسر مسلم پسر قتیبه دینوری یا مروزی، ابومحمد و گفته‌اند أبو عبدالله، که ثقه و دیندار و فاضل، و عالم به لغت، و نحو، و غریب قرآن، و معانی آن، و شعر، و فقه بود از تألیفات او: تأویل مشکل القرآن، و تأویل مختلف الحديث، و المعارف و غیر این‌ها. فوت سال ۲۷۶ هـ. شرح حال او در: تاریخ بغداد ۱۷۰/۱۰ شماره ۵۳۰۹، و میزان الاعتدال ۵۰۳/۲ شماره ۴۶۰۱، و الفهرست ابن الندیم ص ۱۲۳، و البدایه و النهایه ۴۸/۱۱، و تذکره الحفاظ ۲/۶۳۳، و وفیات الاعیان ۴۲/۳ شماره ۳۲۸، و طبقات المفسرین داودی، ۲۵۱/۱ شماره ۳۳۴.

است به نحوی که امام ابن قتیبه^۱ در فرو ریختن و ابطال فکر و نظر آنان و کوچک کردن مقام و شیخ‌صفت‌شان، هیچ جای شکی باقی نمی‌گذارد.

این چنین واضح و روشن می‌گردد که معتزله برخی شک در عدالت صحابه دارند، از زمان آغاز فتنه و آشوب حضرت عثمان رضی الله عنه و برخی اطمینان به فسق و گناه یکی از دو گروه نه یک گروه مشخص دارند، و برخی اطمینان و یقین به فسق هر دو گروه دارند، و برخی طعنه به بزرگان صحابه می‌زنند، و آن‌ها را متهم به دروغ‌گویی و جهل و کفر و نفاق می‌کنند مانند نظام. این در حالی است که سران معتزله و مخصوصاً آن‌هایی که به صحابه طعنه می‌زنند و از ایشان بدگوئی می‌کنند خودشان در دین‌داری بسیار سست و ضعیف هستند به نحوی که یکی از آنان به نام ثمامه بن اشرس انبوه مسلمانانی را که برای خواندن نماز شتاب می‌کنند به گورخران وحشی تشبیه کرده است چون از شعویانی بود که از عرب‌ها بیزار بودند. مثلاً خود ثمامه می‌گوید: به این عرب یعنی محمد صلی الله علیه و آله نگاه کنید که با مردم چه کرده است؟ البته از این شعوبی گستاخ و بی‌حیا در مورد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چه انتظاری باید داشت که چه بگوید؟ و چه انتظاری می‌توان از نظرش در مورد سنتی که ائمه حدیث و اندیشمندان آن را گردآوری کرده‌اند داشت؟^۲

طعنه معتزله فقط بر اصحاب متوقف نمی‌شود، بلکه طعنه‌شان هم به تابعین و هم بر کسانی که ائمه بر عدالت و امامت آن‌ها اتفاق دارند رسیده است، و چه بسا فتوای ائمه را رد کرده‌اند و در نظر عموم مردم آن را زشت نشان داده‌اند تا امت اسلامی از پیروی سنت و داعیان آن پراکنده شوند. تفصیل این موضوع و جوابش در مبحث عدالت اهل سنت خواهد آمد.

در پایان باید گفت:

۱- تأویل مختلف الحديث ص ۳۳-۴۴.

۲- السنه و مکانتها فی التشريع ص ۶، و نک: تأویل مختلف الحديث ص ۵۴، و نک: آنچه ائمه از فساد دین سران معتزله در تأویل مختلف الحديث ص ۲۸، و الفرق بین الفرق ص ۱۴۳.

در حقیقت اصول معتزله با اختلافات و تضادی که دارد بدترین اثر را بر اسلام و راویان آن گذاشته است. درواقع معتزله با اصول خود در هم در برابر وحی یعنی قرآن و سنت و هم در برابر صحابه رضی الله عنه، به تحدی برخاسته‌اند. معتزله هرگاه اختلافی میان ظاهر نصوص و اصول خودشان بیابند نص را از معنی حقیقی آن تأویل می‌کنند به نحوی که موافق رأی آنان باشد.^۱

در مورد خطر تأویل قرآن کریم به آنچه موافق اصولشان باشد امام اشعری می‌گوید: به راستی بسیاری منحرفان از حق از معتزله و قدریه، هوا و آرزویشان آن‌ها را به تقلید از سران و پیشینیان‌شان واداشته تا قرآن را بنا به رأی خود تأویل کنند تأویلاتی که هیچ دلیلی از طرف خدا ندارد، و هیچ برهانی برای آن متصور نیست، نه از رسول خدا نقل کرده‌اند، و نه از سلف صالح.^۲

استاد بزرگوار دکتر ابوشهبه رحمته الله می‌گوید: معتزله از همه مردم بیشتر بحث و مشاجره دارند، و تفسیرهایشان را بر اساس اصول مذهبشان تألیف کرده‌اند مانند تفسیر عبدالرحمن بن کیسان اصم، و شیخ اسماعیل بن علیه که با امام شافعی مناظره‌ای داشته است، و مانند کتاب ابی علی جبائی، و تفسیر کبیر قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی و الکشاف ابی قاسم زمخشری. مقصود این است که امثال آنان اعتقاد به رأیی پیدا می‌کردند سپس الفاظ قرآن را بر آن حمل می‌کردند. آنان را پیشگامانی از سلف صحابه و تابعین و یا از سایر امامان مسلمانان نبوده است که آنان را به اینکارها راهنمایی کرده باشد. هیچ تفسیری از تفسیرهای باطل آنان نیست که بطلان آن از چند جهت پیدا نباشد. و این از دو جهت است: یا از جهت آگاهی به فساد گفته‌های آنان، و گاهی از علم به فساد آنچه قرآن را با آن تفسیر کرده‌اند. ... بعضی از آن‌ها که فصیح و سخنور بوده، سم را با سخنان‌ش

۱- نک: موقف المعتزله من السنه و مواطن انحرافهم عنها دکتر ابولبابه ص ۴۳، ۷۳، ۹۷، و الخلافه و نشأه الاحزاب دکتر محمد عماره، ص ۲۱۲، ۲۱۵.

۲- الإبانة للأشعری، ص ۱۴.

آمیخته می‌کرد، و بیشتر مردم متوجه نمی‌شدند مانند نویسنده کشاف. او در بیشتر تفسیرهای باطلش سخنان خود را بر زبان بسیاری از اهل سلف رواج می‌داد.^۱

خطر و تهدید اصول آن‌ها فقط بر تأویل قرآن کریم به آنچه که خدا هیچ برهانی بر آن قرار نداده بود قرار نگرفت، بلکه بیشترین خطر این اصول متوجه سنت مطهر شد، و هر چه از احادیث صحیح که با این اصول تضاد و تعارض داشت، یا به نحوی تأویلش می‌کردند که شبیه رد آن بود، و یا صراحتاً آن را به بهانه اینکه خبر احاد است و خبر احاد در عقائد حجت نیست،^۲ رد می‌کردند. و آن‌ها در هر حال بر راویان سنت گستاخی و تعدی می‌کنند و به آن‌ها طعنه می‌زنند فرقی ندارد که راوی از صحابه رسول خدا ﷺ باشد یا از تابعین رضی الله عنهم اجمعین و یا از پیشوایان مسلمان بعد از آن‌ها.

از خلال دیدگاه‌ها و نظرات معتزله درباره قرآن و سنت و صحابه، دشمنان اسلام و سنت مطهر، رخنه گاه‌هایی یافته‌اند که نیرنگ و دسیسه‌های خود را علیه برنامه خداوند متعال - قرآن و سنت - از طریق آن وارد مینمایند، چون بیشترین مایه هرزگی و بهتان و دروغ را در آن دیده‌اند. پس تصویر اسلام را در قالب خرافات ترسیم کردند، و به نوبه خود در شأن پیشوایان دینی، و تاریخ و تمدن بی‌نظیر آنان نیز شبهه‌ها وارد نمودند. کم کم جاهلان عصر حاضر هم فریب آنان را خورده و راه و روش استادان خود را در پیش

۱- الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص ۱۱۴، ۱۱۵.

۲- جریان معتزله در عقاد بادل و برهان آشکار خواهد آمد که قضیه متواتر و احاد نیست، بلکه قضیه اصول آنهاست به عنوان یک اصل، و قرآن و سنت به عنوان فرع نزد آنان، بدلیل تأویل آیات قرآن توسط آنان و احادیث متواتر عقیدتی که با اصول آنان تعارض و تضاد دارد، و اگر هم راست می‌گویند در ادعای خود به اینکه حدیث احاد در عقائد کاربرد ندارد، پس چرا آن را نوعی تأویلی می‌کنند که شبیه رد باشد، آیات متواتر، در عقائد؟ نک: موقف المعتزله من السنه و مواطن انحرافهم عنها دکتر ابولبابه حسین، ص ۹۷، ۹۸.

گرفته و علمای مسلمان هر عصری را به هر نقص و عیبی که خواستند جلوه دادند. و خدا گواه است که آن‌ها دروغ‌گویانند.^۱

شرق شناسان و داعیان غربگرایی و بی‌دینی که این روزها بر سنت می‌تازند، و شبهه و شک پیرامون آن ایجاد می‌کنند توجه ویژه‌شان به اعتزال و معتزله معطوف بوده است، چون روشی در آنان یافته‌اند که بیشترین تأثیر را بر فاسد و تباه کردن افکار اسلامی و باطل جلوه دادن حجت سنت و تعطیل کردن خصوصیات آن نزد عموم مردمان دارد، و این از تمجید و ترویج فراوان فکر اعتزال و معرفی کردن معتزله به اینکه ریشه حقیقی اسلامند، و از توصیف آن‌ها به معتزلیان بزرگ، و یا روشنفکران آزاداندیش اسلام آشکارا پیداست.^۲

دکتر احمد امین می‌گوید: به نظر من بزرگترین مصیبت مسلمانان مرگ معتزله بود، که در واقع جنایت مسلمین علیه خودشان بود.^۳

از اینجاست که به خطر تأثیر بعضی از دانشمندان بزرگ اسلامی و پیشاهنگان مدارس جدید عقلی از اندیشه اعتزالی در تعامل با قرآن^۴ و سنت^۵ پی می‌بریم. بعضی دشمنان اسلام و سنت مطهر نیز این تأثیر را غنیمت شمرده و با استناد به تالیفات این اندیشمندان در تبلیغات باطل‌شان، تلاش کرده‌اند صبغه‌ای شرعی و اسلامی به تبلیغات فاسدشان بر

۱- نک: الحديث و المحدثون دکتر محمد ابوزهو ص ۳۳۲ با تغییرات، و السنة و مکانتها فی التشریع،

ص ۱۴۲، و للضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین دکتر احمد محترم شیخ ۱۸۹/۱-۱۹۶.

۲- نک: العقیده و الشریعه گلدزیهر ص ۱۰۰-۱۰۲، ۱۱۸-۱۲۰، و نک: تراث الاسلام جوزف شافت ص

۲۰۳، ۲۱۸، و دراسات فی حضارة الإسلام از هاملتون جب ص ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۴، و دائرة المعارف

الاسلامیه ص ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۴.

۳- ضحی الإسلام ۲۰۷/۳.

۴- نک: منهج المدرسه العقلیه الحديثه فی التفسیر دکتر فهد رومی.

۵- نک: موقف المدرسه العقلیه من السه النبویه استاد امین صاد الامین.

ضد اسلام و سنت ببخشند. البته با این ادعا که روش عقلی معتزله همان روش حقیقی اسلام و چه بسا همان روش سلف صالح می‌باشد.^۱

مبحث پنجم: از فرقه گرایی تا سنت فراگیر

زیر این عنوان استاد انور جندی می‌گوید: از روز اولی که جنبش توطئه علیه اسلام در قرن اول هجری خودنمایی کرد، مقابله صادقانه و مقاومت صریح از طرف اهل سنت آغاز شد، همچنان که ابن سیرین رحمته الله می‌گوید: مسلمانان در اول از اسناد سؤال نمی‌کردند، ولی آنگاه که فتنه شروع شد، می‌گفتند: راویانش را نام ببرید، به روایات اهل سنت توجه می‌شد و حدیث آن‌ها را قبول می‌کردند، اما به راویان اهل بدعت نگاه می‌کردند و حدیث آن‌ها را نمی‌پذیرفتند.^۲ و از آن روز مقابله اهل سنت با اهل هوا و بدعت آغاز شد، و سنت توانست که تظاهر و خودنمایی آن‌ها را روش نماید، و نقص و عیب شبهه‌های بدعتگذاران را بر ملا سازد، و با دلیل محکم روشن سازد که آن یک جنبش انحرافی مخالف سنت است که در جامعه اسلامی بدنبال راهی برای نابودی سنت هستند تا مقدمه‌ای برای نابودی خود اسلام باشد. خود سنت نیز با دلیل معتبر و مستند رابطه بین اهل بدعت و دشمنان اسلام از یهودیان و نصاری، و مجوسیان و غیر آن‌ها را بیان فرموده

۱ - نک: اضواء علی السنه محمود ابو ریه ص ۳۷۷ و بعد آن، و الاضواء القرآنیة از سید صالح ابوبکر ۱/

۱۶ و ۳۶، و تبصیر الامه بحقیقه السنه از اسماعیل منصور ص ۶۵۶، و مجله روز الیوسف شماره

۳۵۸۶ ص ۴۰-۳۸ و شماره ۳۵۵۹ ص ۵۰-۴۸ و مقالات احمد صبحی منصور.

۲- محمد بن سیرین: محمد پسر سیرین انصاری، ابوبکر پسر ابی عمره البصری، ثقه، ثابت، زاهد،

عالیقدر، فوت سال ۱۱۰ هـ - شرح حال او در: تقریب التهذیب ۸۵/۲ شماره ۵۹۶۶، و الکاشف

۱۷۸/۲ شماره ۴۸۹۸، و الثقات عجل ص ۴۵۰ شماره ۱۴۶۴، و الثقات ابن حبان ۳۴۸/۵، و الجرج و

التعدیل ۲۸۰/۷، و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۱۳ شماره ۶۴۳.

۳- روایت مسلم (با شرح نووی)، در مقدمه، باب بیان أن الاسناد فی الدین ۸۴/۱.

است. و این پس از آن بود که دشمنان از نابود کردن اسلام از راه سرنگونی امپراتوری اسلامی مأیوس شدند.

اولاً: سنت، تشبیه و تعطیل را انکار کرد و آشکار کرد که مشبهه(اهل تشبیه) بت پرست و معطلین بی دین هستند. و همزمان بی دینان و بت پرستان را نیز معرفی و پرده از سیمایشان برداشت.

دوم: سنت، با اینکه اسلام را تسلیم جدل عقلی کند مقابله کرده و خواستار بهره گیری از چشمه اول و اصیل اسلام یعنی قرآن و سنت گردید.

سوم: سنت، فساد و بطلان الهیات ارسطو را آشکار کرد؛ چون مقدمه و نتیجه های آن با معنی و مفهوم توحید خالص در تضاد و مخالفت تمام بود و معلوم کرد که سرچشمه و مرجع عقاید تنها کتاب و سنت است.

چهارم: سنت، همه آرمانها و آرزوهایی را که فرقه های مختلف دم از آن می زدند را دربرگرفته است. سنت محبت اهل بیت را جزئی از عقیده خود قرار داده و عقلانیت را که شعار معتزله بود یک طرف معرفت و عرفانی را که تصوف پرچم آن را برافراشته است طرف دیگر معرفت قرار داد. همچنین انتخاب حاکم را بر مبنای شورا قرار داد نه بر مبنای حسب و نسب.

پنجم: سنت، در برابر گرایش منحرف نظریه وحدۃ الوجود و حلول و تناسخ ایستاد و با انحرافات خوارج و شیعه و معتزله و کلامی ها و فلاسفه و متصوفه مبارزه کرد.

ششم: سنت، آشکار ساخت که اندیشه فلسفی که این فرقه ها دارند امکان ندارد که برمبنای اندیشه اسلامی بنا شده باشد، چون در اندیشه اسلامی مجموعه ای از واقعیات بدیهی وجود دارند که امکان دسترسی به آن جز از راه وحی و نبوت امکان پذیر نیست، و بیان داشت که فلسفه هم طراز یا رقیب وحی نیست و غیر از اینکه نوعی استفاده از عقل باشد چیزی دیگر نیست، و فلسفه در بهترین حالت در جهت مصون داشتن ذهن از اشتباه در استنباط و استدلال عمل میکند.

هفتم: سنت، به کوره آزمایشی تبدیل گردیده است که همه فرهنگ‌ها در آن داخل و ذوب شده‌اند، به مثابه رودخانه بزرگی است که مذهب‌ها و فرقه‌ها مانند رودهای کوچک و فرعی وارد آن می‌شوند و بهترینهایی که در این رودهای کوچک وجود دارد در مفهوم جامع اسلامی ریخته و در آن ذوب شده است. رساترین سخنی که در این مورد گفته شده است فرموده امام محمد غزالی می‌باشد که می‌گوید: روش‌های قرآنی از نظر سلامت عقیده و پایبندی به صفای سرشت از روش یونانیان و متصوفه کاراتر است. در همین کوره سنت عقل به خدمت وحی در آمده و در پرتو آن حرکت کرد. و فقهای اسلامی تأویل و اختلاف در فروع را تا حد زیادی جاوز دانستند بدون اینکه به سمت انحرافات مخرب و نابودگر کشیده شوند.

بسیاری از اندیشمندان مسلمان هم به همان نتیجه امام غزالی رسیده‌اند چنانکه امام الحرمین می‌گوید: «اگر به گذشته باز می‌گشتم از علم کلامی که بدان مشغول شدم روی بر می‌گرداندم.»^۱ و به اصحابش گفت: ای یاران من به علم کلام مشغول نشوید، اگر می‌دانستم به آن مشغول نمی‌شدم.^۲

خطیب از ولید کرایسی^۳ نقل کرده است، که او آنگاه که لحظه احتضارش رسید به پسرانش گفت: آیا کسی را می‌شناسید که در علم کلام از من آگاه‌تر باشد؟ گفتند: خیر. گفت: آیا مرا متهم می‌کنید؟ گفتند: خیر، گفت: من می‌خواهم به شما وصیتی بکنم، آیا

۱- صون المنطق سیوطی ۱۸۳/۳، با نقل از ابی مظفر در کتابش الانتصار

۲- نک: طبقات الشافعیه ابن سبکی، ۲۶۰/۳، و سیر أعلام النبلاء ۴۷۴۱۸.

۳- کرایسی: ولید بن ابن کرایسی، به فتح ک و ر، انتساب به لباس فروش، نک: اللباب فی تهذیب الأنساب ۸۸/۳، یکی از رهبران علم کلام، شرح حالش در: تاریخ بغداد ۴۶۶/۱۳ شماره ۷۳۱۷، و میزان الاعتدال ۱۴/۱، و سیر أعلام النبلاء ۵۴۸/۱۰ شماره ۱۷۱۷.

قبول می‌کنید؟ گفتند: بلی، حتماً، گفت: شما را به در پیش گرفتن راه اهل حدیث سفارش می‌کنم چرا که من حق را با آنان دیدم.^۱

هشتم: مردان اصالت اسلامی (سنت) روشن کرده‌اند که گرایش عقلی که معتزله از آن دفاع می‌کنند، نزدیک است که عقیده را خفه کند. چرا که آن را از آن حالت سادگی و آسانی به مذهب فلسفی پیچیده‌ای بدور از روح اسلامی تبدیل می‌نماید. اشتباه معتزله این بود که عقل را بر وحی حاکم و آن را برتر از آن قرار دادند.

نهم: مفهوم سنت که مفهوم جامع اصالت اسلامی است توانست که به غلو و افراط در همه آن فرقه‌ها خاتمه دهد و با این کار مشخص شد که سنت یک مذهب معین و مشخص در بین سایر مذاهب و یک طرفه‌ای قضیه نیست بلکه حاکم و داور بر تمام فرقه‌هاست. اهل سنت با هیچ یک از این طوایف نیست بلکه این طوایف و فرقه‌ها هستند که در موارد حق با اهل سنتند و در موارد باطل بر ضد اهل سنت هستند. اهل سنت بدعت را با بدعتی دیگر معامله نمی‌کنند و باطل را با باطل جواب نمی‌دهند، و تنفر و انزجار از قومی آن‌ها را وادار به بی‌عدالتی نمی‌کند، بلکه آنچه حق است در مورد آنان می‌گویند، و نه با غلو و افراط بلکه از روی عدالت و انصاف قضاوت می‌کنند. به راستی سنت مطهر یگانه مدرسه اصیل اسلامی است که بهترین آنچه نزد همه فرقه‌هاست را در خود جمع کرده و خود را از اختلاف بر سر اصحاب و شخصیتها دور نگه داشته و با صراحت بیان کرده که همین اختلافات است که مفاهیم اسلامی را فاسد کرده است.

۱- شرف اصحاب الحدیث ص ۱۰۸، ۱۰۹، شماره ۱۰۵، و نک: تاریخ بغداد ۴۴۱/۱۳، و سیر اعلام النبلاء ۵۴۸/۱۰.

فصل دوم:

شرق شناسان دشمن سنت نبوی

مبحث اول: تعریف شرق شناسی در لغت و اصطلاح

استشراق یا شرق شناسی در لغت: استشراق از فعل «شرق» گرفته شده است؛ شرق الشمس یعنی خورشید طلوع کرد، مشرق یعنی جایگاه طلوع، و جمع آن اشراق است. و تشریق هم به معنی رفتن به طرف مشرق است، و گفته می‌شود: شتان بین المشرق و بین المغرب: بسیار دور است فاصله بین مشرق و مغرب، و شرقوا: یعنی به طرف شرق رفتند، و هر چه از جهت مشرق بیاید شرق نامیده می‌شود.^۱

بر این اساس فعل استشراق: یعنی خواستار مطالعه آنچه به شرق مربوط شده است. و الف و سین و تاء - است - در هر فعلی باشد طلب را می‌رساند مانند استغفر: درخواست بخشش کرد.

استشراق در اصطلاح: علم شرق شناسی، یا علم عالم شرق است. و این تعبیری است که غربی‌ها به مطالعاتی که به شرق ارتباط دارد اطلاق کرده‌اند، یعنی به مطالعات قومیت‌ها، تاریخ آن‌ها، آیین‌ها، زبان‌ها و وضعیت جامعه، و کشورها، و جغرافیا و تمدن آن‌ها، و هر چه که به مردم شرق مربوط می‌شود و این معنی کلی استشراق می‌باشد. معنی ویژه دیگری هم دارد که هدف اساسی غربی‌هاست، و آن: از یک جهت مطالعه اسلام و ملت‌های اسلامی در جهت خدمت به اهداف تبشیری و تبلیغی خودشان است و

۱- قاموس المحيط ۳/۲۴۱، و مختار الصحاح ص ۳۳۶.

از جهت دیگر خدمت به پروسه استعمار غربی در کشورهای اسلامی است. به علاوه انجام مطالعات لازم جهت مبارزه با اسلام و نابود کردن امت اسلامی.^۱

آنچه در اینجا مورد نظر ماست همین معنی خاص استشراق است، که در جهان عربی و اسلامی هنگام گفتن واژه استشراق یا مستشرق ذهن متوجه آن می‌شود، و در تألیفات خود خاورشناسان (مستشرقین) هم مشهور و ملحوظ بوده است.^۲

شرق شناسان (مستشرقین) هم: غیرشرقیانی هستند که این مطالعات را انجام می‌دهند و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را یا برای انجام اهداف تبشیری مسیحی در اختیار مبشران قرار می‌دهند و یا در اختیار نمایندگی‌های استعماری قرار می‌دهند تا به اهداف استعماریشان برسند.

همگام با این مطالعات و تحقیقات هدفمند خاورشناسان در راستای اهداف تبشیری و استعماری، گروهی از دوستان علم هم تحقیقات شرق‌شناسی بی‌طرفانه و فارغ از تبشیر و استعمار انجام داده‌اند، که بعضاً در کشف و بررسی حقیقت امور بسیار امین و منصفانه عمل کرده‌اند، حتی بعضی از این منصفان از اسلام و تمدن اسلامی متأثر شده و مسلمان شده‌اند.^۳

اما آنچه در آن جای هیچ شکی نیست اینکه شرق‌شناسی بیشترین تأثیر را در ایجاد تصورات اروپایی از اسلام و امت اسلامی و در ایجاد نگرش و موضع غربیها بر ضد اسلام در طول قرن‌ها متعدد و در عصر کنونی ما داشته است.^۴

۱- أجنحة المكر الثلاثة و خوافيها، از استاد عبدالرحمن میدانی ص ۵۰ با تغییرات، و نک: استشراق و الخليفة الفكري للصراع الحضاري، از استاد دکتر محمود زقزوق ص ۲۴.

۲- استشراق، دکتر زقزوق ص ۲۴، ۲۵ و نک: المستشرقون و التاريخ الاسلامي از دکتر علی خربوطلی ص ۲۶، و رؤية إسلامية للاستشراق از دکتر احمد غراب ص ۷.

۳- أجنحة المكر الثلاثة، ص ۵۰، ۵۱.

۴- الأستشراق از دکتر زقزوق ص ۲۰.

استشراق با تعریف ویژه‌ای که گذشت، یک موضع عقیدتی و فکری ضد اسلامی است که کافران و بعضی از اهل کتاب مسیحی و یهودی را در برابر دین اسلام قرار می‌دهد. این موضع البته ذاتاً موضع تازه‌ای نیست بلکه ادامه موضع گذشتگان کافر آنها از آغاز ظهور اسلام تا به امروز است. و آن موضع انکار رسالت اسلامی، و تکذیب پیامبر اسلام ﷺ و ایجاد شبهه پیرامون اسلام و قرآن و پیامبر ﷺ و سنت مطهر به شیوه ویژه است تا مسلمانان را نسبت به دینشان مشکوک کنند.

ممکن است ابزار و شیوه مشرکان و اهل کتاب با هم تفاوت داشته باشد اما نهایت همه یک هدف را دنبال می‌کنند. و آن تلاش برای جلوگیری از رسیدن اسلام به مسلمانان می‌باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: 105].

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هر کسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۱ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند، با اینکه حقانیت بر ایشان کاملاً روشن گشته است».

۱- و نک رؤیة اسلامیة للاستشراق از دکتر احمد غراب ص ۱۱، ۱۸۱.

مبحث دوم: روش شرق‌شناسان در بررسی اسلام

قبل از شناخت موضع شرق‌شناسان نسبت به سنت مطهر پیامبر بر ما لازم است که قبل از هر چیزی شناختی از شیوه تحقیق شرق‌شناسان از اسلام داشته باشیم، و با شناخت روش آن‌ها متوجه تأثیرگذاری روش آن‌ها بر نظرشان از اسلام، و سنت مطهر پیامبر می‌شویم، چون بسیار شنیده‌ایم که مستشرقین فراوان تکرار می‌کنند و می‌گویند که: تحقیق و عینیت‌گرایی و آزاداندیشی در هر چیزی روش آنان است. و برای آن‌ها در این مورد هیچ تفاوتی ندارد که دوست باشد یا دشمن و یا اینکه به آن‌ها نزدیک باشد یا دور، و همچنین این گفته را زیاد تکرار می‌کنند: که آنان عقاید دینی را براساس دلالت‌های برگرفته از عقل و منطق و... بررسی می‌کنند آری اینچنین ادعا می‌کنند؟

و حقیقت این است که آن‌ها از تحقیق علمی واقع‌گرایانه بسیار دورند و هیچ پیوندی با امانت‌داری ندارند و در این مورد همه مدارس شرق‌شناسی یکسان هستند.^۱

نمی‌دانم چگونه امکان دارد که روش استشراق لاهوتی که زاده عصیبت و کینه‌نصاری علیه اسلام و امت اسلامی است در تحقیقات خود بی‌طرف و امانت‌دار باشد؟! که حتی پس از تبدیل شدن به استشراق لائیکی استعماری از تعصبات مذهبی دست نکشیده‌است، هر چند در تجاوز و غارت به پای استشراق قدیم نمی‌رسد. در هر حال استشراق استعماری است و طمع در سرمایه‌های این امت دارد و به نسبت آن پر از کینه است. این استعمار توانایی تسلط بر این امت را ندارد جز با تضعیف عقیده و باور آن‌ها نسبت به دین و تاریخ و تمدنشان، که این هم جز از راه استشراق لاهوتی تبشری امکان‌پذیر نیست. استشراق یهودی هم در برنامه‌اش، دو گرایش را دنبال می‌کند:

۱- مقصود مدارس نصاری، و مدارس یهودیان، و مدارس لائیک (علمانی)، و مدارس بی‌دینی و کمونیستی، نک به: أجنحة المکر الثلاثة و خرافیها از استاد عبدالرحن میدانی ص ۱۲۴، ۱۲۵ و الاستشراق و الخلفیة الفکریة للصراع الحضاری، دکتر زقزوق ص ۴۸، ۴۹.

یکی گرایش دینی است: که شدیدترین کینه و دشمنی بر علیه اسلام و مسلمانان را در بر گرفته است.

دیگری گرایشی سیاسی است: که خواب برگرداندن حکومت حضرت داود علیه السلام به فلسطین و حکومت بر تمام جهان را در سر می‌پروراند.

تحقیق علمی بی‌طرف مطلقاً هیچ پیوندی به آنچه آن‌ها در مورد اسلام و مسلمانان می‌نویسند، ندارد؛ چون آن‌ها هیچ گاه نمی‌توانند در نوشته‌هایشان خود را از هوا و کینه‌های پنهانیشان بر ضد اسلام و پیامبرش صلی الله علیه و آله و ملتی که خداوند آن را برگزیده و برای ملت‌ها روانه کرده است رها سازند. ممکن است فرض نمائیم که بعضی از نویسندگانشان چنین انگیزه‌ای علیه اسلام ندارند، ولی آنچه که شکی در آن نیست طمع است که در وجود آن‌ها برای تسلطیابی بر این امت است، و این است که آن‌ها را وادار به غرض‌ورزی علیه اسلام می‌کند. پروردگار بزرگ در بیان این گرایش مذهبی آنان فرموده است:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند، با اینکه حقانیت بر ایشان کاملاً روشن گشته است پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خود فرمان دهد بی‌گمان خداوند بر هر چیزی تواناست.»

خداوند همچنین در بیان موضع و نگرش استعماریشان چه راست و زیبا فرموده است:

﴿مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: 105].

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است».

و خاورشناسان در نوشته‌های خود از اسلام هیچ گاه از این دو موضع دینی و استعماری خود دوری نکرده‌اند، چون دوری و رویگردانی از این دو موضع، یعنی روکردن به سوی اسلام و این یعنی روگردانی از استشراق و اهداف شوم آن. و این چیزی است که عملاً برای بعضی از خاورشناسان (مستشرقین) رخ داده که قادر پروردگار آن‌ها را به برکت اسلام مشرف داشته و آنان را هدایت فرموده است.

پروردگار متعال در مورد اینکه چرا آن‌ها از انگیزه‌های دینیشان دست نمی‌کشند خواه یهودی و یا نصرانی باشند در فرموده مبارکش می‌فرماید:

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ﴾ [الحج: 55].

«کافران همواره درباره آن، (آورده پیامبران) در شک و تردید به سر خواهند برد تا اینکه وقت (مرگ) ایشان بناگاه فرا می‌رسد، و یا عذاب روز سترون، آنان را در بر می‌گیرد».

پس علتش این است که آنان همیشه و تا قیام قیامت از آئین اسلام و پیامبری مصطفی ﷺ در شک و تردید هستند، و همیشه درخصوص آن موضع احتیاط و کمین دارند، و اگر گاهی در خلال رویدادهایی که بوقوع می‌پیوندد اظهار علاقه و تعارفی می‌نمایند، این بر خلاف حقیقتی است که در سینه نهان دارند و نمی‌خواهند آشکار شود و به راستی که کردارشان در یک وادی و قلبشان در وادی دیگری است.

و اگر گاه‌گاهی رضایتی از آنان حاصل می‌شود، چیزی نیست مگر پس از پیروی از آئین آنان، و به دنبال آنان رفتن، و مخالفت نکردن با خرافات و اسطوره‌هایی که درباره

اسلام می‌نویسند. اما اگر خواست آنان را بجا نیاورید هرگز رضایتی ندارند. در این باره خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: 120].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین آن‌ها پیروی کنی».

و می‌فرماید:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ [النساء: 89].

«آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و در (کفر با آنان) مساوی شوید».

اگر دوستی و خیرخواهی‌ای در قلب آنان است، فقط برای آئین و مصلحت خودشان است، نه برای اسلام و یا مسلمانان چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [الأنفال: 73].

«و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند».

وانگهی اگر آن خاورشناسان در ادعای واقع‌گرایی و بی‌طرفیشان راست می‌گویند، ما از آنان می‌خواهیم که به اولویت‌های غریزی و طبیعی که روش سالم علمی می‌طلبد، ملتزم باشند. چون آنگاه که دیدگاه یا نقطه نظر مشخصی را رد می‌نمایم قبلاً لازم است برای خواننده آن دیدگاه را در میان بحث از نظر صاحب‌های آنان بازگو نماییم پس از آن حق داریم موافقت یا مخالفت خود را ابراز نماییم.

پس بر این اساس می‌گوییم آنگاه که در مورد اسلام نوشته می‌شود: که همانا فطرت و ذات اسلامی همه‌اش بر این اساس استوار است، ایمان به خدا و پیامبرش محمد ﷺ آنکه قرآن را به واسطه وحی از طرف خدا دریافت کرده است، پس بر عالم امانتدار و مورخ بی‌طرف لازم است آنگاه که می‌خواهد درباره اسلام حرف بزند، این را به خوانندگان

بگوید تا خواننده سر قوت این ایمان را در تاریخ مسلمانان درک کند.^۱ سپس می‌تواند در اعتقادات و تصورات با مسلمانان مخالفت نماید، یا موافقت کند؛ ولی متأسفانه، این روش منطقی و طبیعی بسیار کم پیروی شده است، و به جای این از روش و شیوه‌های خودشان که ذیلاً خواهد آمد پیروی می‌کنند:

۱- تحلیل و بررسی اسلام با عقلیت و ذهنیتی اروپایی، و صدور حکم درباره آن با اعتماد بر ارزش و معیارهای غربی که از فهم کوتاه و محدود و به خطاء رفته و بدور از حقیقت اسلام نشأت گرفته است.^۲

۲- اندیشه و تفکرات گذشته را اساس قرار داده، سپس متن و نصوص را دست‌آویزی برای اثبات آن نظرات خود قرار داده‌اند و این روشی برعکس و زاده هوا و امیال خودشان است.

۳- اعتماد بر دلیل‌های سست و ضعیف، و خبرهای نادر و استثنائی، و چشم‌پوشی از دلیل‌های صحیح و اثبات شده.^۳

۴- تحریف متون، و نقل و بازگویی اخبار به شیوه تحریف شده، و عرضه آن به صورت بریده و ناتمام^۴ و بدفهمی متونی که راهی برای تحریفش نیافته‌اند.^۵

۱- نقد کتاب فیت (مجد الاسلام) از دکتر حسین مؤنس پیوستی به کتاب فکر الاسلامی و صلته بالاستعمار ص ۴۵۹: ۴۶۳، نک: الاستشراق دکتر زقزوق ص ۹۵.

۲- السنه و مکانتها فی التشریع دکتر سباعی ص ۱۸۸، و الاستشراق و المستشرقین از دکتر سباعی ص ۴۹، و مناہج المستشرقین فی دراسات العربیة و الاسلامیة تحقیق گروهی از علماء ص ۳۶۴، و الاسلام و المستشرقون از گروه نخبگان ص ۱۹۱، و الاستشراق و المستشرقون وجهه نظر از استاد عدنان محمد وزان ص ۱۲۴.

۳- نک: السنه و مکانتها فی التشریع ص ۱۸۸، و الاستشراق و المستشرقون دکتر سباعی ص ۴۳، و الاسلام و المستشرقون از گروه علماء نخبه ص ۲۵۱.

۴- نک: الاسلام و المستشرقون ۲۴۸.

۵- السنه و مکانتها فی التشریع ص ۱۸۸، و الاستشراق و المستشرقون وجهه نظر ص ۱۳۰.

۵- بیگانگی شان نسبت به زبان عربی و اسلام باعث عدم دقت و اندیشه عمیق در پژوهش‌های بیطرفانه شده است حتی اگر یکی از آنان طول حیات خود را به کسب تخصص در یکی از امور اسلامی وقف کرده باشد.^۱

۶- قضاوتشان بر مبنای همه منابعی که از آن نقل کرده‌اند به طور یکسان، برای نمونه از کتاب ادبیات چیزی را نقل می‌کنند و با آن در تاریخ حدیث حکم صادر می‌کنند، و از کتاب‌های تاریخ چیزی را نقل می‌کنند و با آن در تاریخ فقه قضاوت می‌کنند، مثلاً آنچه دمیری^۲ در کتاب «الحيوان» نقل کرده است صحیح و درست می‌دانند، ولی آنچه امام «مالک» در «الموطأ» روایت کرده است تکذیب می‌کنند، و این به خاطر هواپرستی و سرپیچی شان از حق است.^۳

۷- نمایش بخش‌های سست، پیچیده و ضدونقیض، مانند اختلافات بین فرقه‌ها، و احیای شبه‌ها و موارد تفرقه، و پنهان داشتن موارد مثبت، و اظهار بی‌اطلاعی از آن‌ها.^۴

۸- نتیجه‌گیری‌های اشتباه و نادرست که زاده تعصب هستند، و قرار دادن آن‌ها همچون احکام ثابتی که مدام بر آن تأکید می‌نمایند و کنفرانس‌ها در رابطه با آن تشکیل می‌دهند و نزدیک است که نزد آنان به یقین تبدیل گردد.^۵

۱- نک: الرسول فی کتابات المستشرقین استاد ندیر حمدان ص ۱۶.

۲- دمیری: محمد پسر موسی پسر عیسی پسر علی دمیری، أبوالبقاء شافعی از أهل دمیره مصر، مفسر، محدث، فقیه، ادیب، نحوی، از آثارش «حیاء الحيوان»، «الدیاجه» در شرح سنن ابن ماجه و «النجم الوهاج: در شرح منهاج النووی، فوت سال ۸۰۸ هـ شرح حالش در: الضوء اللامع سخاوی ۵۹/۱۰- ۶۲، و البدر الطالع شوکانی ۲۷۲/۲، و شذرات الذهب ۷۹/۷-۸۰، و معجم المؤلفین عمر کحاله ۶۵/۱۲، و الأعلام زرکلی ۱۱۸/۷.

۳- نک: السنه و مکانتها فی التشریع ص ۱۸۸-۱۸۹.

۴- الاسلام و المستشرقون از گروه علماء ص ۲۴۱.

۵- همان ۲۴۷.

۹- نگرش عقلی و ماده گرایی محض که مانع تعامل آنان با حقیقت‌های روحی است.^۱

۱۰- تفسیر رفتارهای فردی و جمعی مسلمانان به اینکه ناشی از هدف‌های شخصی و گرایشات درونی و دنیایی آنان است نه با انگیزه جلب رضایت خدا، و سرای آخرت.^۲

این شیوه و روش‌ها در بررسی و تحقیق درباره اسلام و پیامبرش (ﷺ) و امت و تاریخ پر عظمت اسلام، به طور آشکار در دستاویزهایشان برای حلیه و نیرنگ علیه سنت مطهر پیامبر (ﷺ) نمایان خواهد شد.

و ثمره شیوه و روششان این شد که شکل و صورت‌های زشتی از اسلام و مسلمانان پخش کرده‌اند، و به دروغ گفتند که این چهره زشت همان چهره‌ای است که اسلام و مسلمانان در گذشته و حال به آن معتقد بوده و با آن زندگی کرده‌اند. بعضی از همکیشان ما که از دینشان آگهی ندارند و یا علاقه به شهرت دارند، و یا فریب ادعای دشمنان در داشتن روش علمی را خورده‌اند، هر چه خاورشناسان می‌نویسند را، تصدیق می‌نمایند، و بسیار اتفاق می‌افتد که از آن‌ها متأثر شده و نسبت به آن‌ها تعصب می‌ورزند و از آن‌ها دفاع می‌کنند.

استاد بزرگوار دکتر سباعی می‌گوید:^۳ «راستی اگر مسلمانان همان معیارهای نقد علمی خاورشناسان در نقد قرآن و سنت مقدس و تاریخ را بکار برند آیا هیچ اعتبار و ارزشی

۱- نک: الرسول (ص) فی کتابات المستشرقین ص ۱۶.

۲- نک: أجنحة المکر الثلاثة و خوافیها استاد دکتر عبدالرحمن میدانی ص ۱۴۷، ۱۴۸.

۳- سباعی: مصطفی حسنی سباعی، از نوادگان خانواده علمی سوریه، و از ثمره‌های ازهر شریف که گواهی پایانی علوم فقه و حدیث را از آن گرفته است، از تألیفات او السنه و مکاتنها فی التشریع الاسلامی، و الاستشراق و المستشرقون مالهم و ما علیهم، و غیر این‌ها، فوت سال ۱۹۶۴ هـ. نک: أعلام القرن الرابع عشر استاد انور جدنی ۴۳۵/۱ شماره ۴ از باب پنجم.

برای این منابع مقدس و علوم تاریخی باقی می‌ماند؟ و آیا چیز قابل اثباتی در آن‌ها می‌ماند؟ خیر بلکه با نتیجه‌ی پر از شک و سوءظن بسیار بیشتر از آنچه خاورشناسان در منابع دینی و تاریخی علمی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند روبه رو می‌شویم. چرا که تمدن آنان پوسیده و مردان این تمدن از علما و سیاستمداران و ادبایشان را چهره‌های رنگ پریده‌ای است که اثری از کرامت و اخلاق و وجدان در آن‌ها دیده نمی‌شود.

بله اگر در برابر آنچه آنان انجام می‌دهند مقابله به مثل کنیم می‌بیند که این روشی که آنان برای شناخت حقیقت دین و تاریخ ما بکار می‌برند چگونه عواقبش دامن خودشان را فرامی‌گیرد. آنگاه شاید از ادامه دادن به تحریف و گمراه‌سازی ویرانگری شرمنده شوند.^۱ و استاد گرامی دکتر محمود زقزوق می‌گوید:

۱- خاورشناسی - در میان تمام علوم دیگر - در روش و برنامه‌اش نتوانسته دگرگونی پدید آورد. و در تحقیقاتش درباره اسلام نتوانسته است خود را از ذهنیت جدلی و لاهوتی عقیمی که اساساً استشراق از آن به وجود آمده رها سازد.

۲- تحقیقات خاورشناسان در بررسی و تحقیق از آیین‌های ساختگی مانند بودائی و هندی و غیر آن‌ها، اکثراً بیطرفانه و واقعی و دور از هر افتراء و تهمتی است، و تنها اسلام است که در میان همه ادیان در معرض نقد و تهمت و افتراء و ستیز قرار می‌گیرد هر چند که اسلام دینی است که ایمان به خدا دارد و برای یهودیت و مسیحیت احترام قائل است و به موسی و عیسی ایمان دارد، و آن‌ها را به خاطر پیامبری خداوند غیرقابل نقد می‌شمارد. با این حال در میان تمام ملت‌های شرقی تنها مسلمانان هستند که به انواع تعریفهای زشت و ناپسند توصیف می‌شوند.

۳- به راستی اسلامی که این خاورشناسان ضد اسلام در کتاب‌ها و تالیفات خود ارائه می‌کنند، اسلامی است که خودشان اختراع کرده‌اند، و طبعاً اسلامی نیست که ما به آن ایمان داریم، همچنانکه به راستی محمدی که آن‌ها در تالیفات خود به تصویر

۱- السنه و مکانتها فی التشریع ص ۲۴ و صفحات بعد از آن با تغییراتی اندک.

می‌کشند آن محمدی (ﷺ) نیست که ما به رسالتش ایمان داریم، بلکه شخصی خیالی و بافته خیال خودشان است.^۱

به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که خاورشناسی در بررسی و تحقیق از اسلام به هیچ معیار و مقیاس علمی، علم به حساب نمی‌آید. بلکه عبارت از یک ایدئولوژی مخصوصی است که بر اساس پندارهای مشخصی از اسلام استوار است، و این با صرف نظر از آن است که این پندارها حقیقت دارند و یا بر خیال و افتراء و تهمت قرار گرفته‌اند.^۲

استاد بزرگوار شیخ محمد غزالی - رح - می‌گوید: خاورشناسی (استشراق) رمالی، و فال بینی جدیدی است که لباس و ردای علم و زهد یا پارسایی در بحث و تحقیق را بر آن پوشانده‌اند، ولی از محیط علمی و پژوهشی بسیار دور است، گویی توده خاورشناسان (مستشرقین) برای اهانت به اسلام و زشت جلوه دادن مزایا و صفات ارزنده آن، و بستن افتراء و بهتان به آن اجیر شده‌اند.^۳

سرکار خانم دکتر عزیه علی طه که خود شاهد روش خاورشناسان بوده است پس از تلمذ نزد بعضی از آن‌ها در ایالات متحده، به هنگام گذراندن پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در مقایسه ادیان می‌گوید: من گمان نمی‌بردم کسانی که در تمام جهات حیات پیشرفت یافته‌اند با آن همه فن‌آوری و اختراعات علمیشان. .. -اصلاً گمان نمی‌بردم-

۱- نک: الفکر الاسلامی الحدیث از دکتر محمد بهی ص ۴۷۳، و الاستشراق دکتر محمود زقزوق ص ۱۳۸-۱۴۳ با تغییرات.

۲- الاستشراق از دکتر زقزوق ص ۱۴۴، و نک: الاسلام فی تصورات الغرب دکتر زقزوق ص ۱۴.

۳- دفاع عن العقیده و الشریعہ ص ۸، و قارن بالاسلام علی مفترق الطرق للأستاذ محمد اسد ص ۵۳، و نک: ص ۶۱ - در ادامه صحبتش از استمرار استشراق در زشت جلوه دادن چهره اسلام و مسلمانان تا حال هر چند که شعور دینی در بین چیزی نیست جز مسئله از مسائل گذشته. و نک: رؤیة اسلامیة للاستشراق دکتر احمد غراب، ص ۳۷ و پس از آن.

اینچنین متعصب و کورکورانه به کیش و آیین آباء و اجدادیشان تمسک جویند بدون اینکه تأمل و دقتی درخور و موشکافانه کنند.

فقط این نیست، بلکه باید گفت که آن‌ها در تجاوز و دشمنی با عقیده کسانی که با آنان اختلاف نظر داشته‌اند بسیار افراط و زیاده‌روی کرده و از هیچ دروغ و توطئه و بهتانی پرهیز نمی‌کنند تا عقیده باطل خود را توجیه کنند و به عقیده‌های دیگران مخصوصاً دین حق‌گرا و حنیف اسلامی، توهین و بی‌احترامی کنند. من به جهت شنیدن طعن و تمسخرهای آنان نسبت به دین خدا (جل و علا) و در کنار آن سختگیری و مزاحمت‌هایی که به اعتبار زنِ مسلمان بودنم بمن روا می‌شد سختی‌های فراوانی را تحمل کردم تنها به این خاطر که از نزدیک و بیشتر با عقاید و اندیشه‌های فاسدشان درباره اسلام و نیز با شیوه‌های ترویج این اندیشه‌های ضد اسلامی و تبشیری در ترویج مسیحیت آشنا شوم.

آری هدفم از پایداری و تحمل این همه تهدید و سخت‌گیری و ریشخند آن‌ها در طول این مدت فقط آگاهی بیشتر از عقاید فاسد و دست‌آویزهای ناپسندشان بوده است، و اینکه چگونه آن را از راه تبشیر و مسیحیت و غیره در میان بشر منتشر می‌کنند، و استراتژی هجوم آنان به آیین‌های دیگر مخصوصاً اسلام چه بوده است.^۱ و در آخر من هم چنانکه دکتر مصطفی سباعی گفته است می‌گویم: «درست است که ما با این شدت در مورد توده خاورشناسان تحریف‌کننده و گمراه‌کننده‌ای مانند «گلدزیهر» سخن می‌گوییم، اما در حق خاورشناسان اندیشمند با انصافی که درباره اسلام به صورت

۱- منهجیه جمع السنه و جمع الاناجیل از خانم دکتر عزیزه علی طه ص ۱۴، ۱۵ و برای آشنای بیشتر با روش آنها. نک: رؤیه اسلامیة للاستشراق دکتر أحمد غراب ص ۷۹، و المستشرقون و التراث از دکتر عبدالعظیم الدیب ص ۲۷ و بعد از آن.

واقع‌بینانه و علمی و عادلانه تحقیق کرده و با مسلمانان عادلانه برخورد کرده‌اند و حتی بعضی از آن‌ها به همین خاطر مسلمان شده‌اند هم قدرناشناس نیستیم.^۱

البته من همچنان آن‌ها را هم مثل گروه اول و مساوی با آنان می‌بینم چه آن‌هایی که ظاهراً منصفانه به اسلام نگریسته‌اند و چه آن‌هایی که مسلمان شده‌اند، درست نیست که فریفته انصاف آنان شویم و یا در درک و فهم دینمان بر آنچه آنان نوشته‌اند، تکیه کنیم. چون بسیاری از آن‌ها سم را در شربت چکانده‌اند، و بعضی بعد از آنکه نقش خواسته شده خود را به خوبی بازی کرده‌اند از مسلمانی شان برگشته، مرتد شده‌اند. و این چیزی است که اگر خدا توفیق دهد در جای خود در بحث از جنبش‌های استشرافی و مستشرقین روشن خواهیم کرد.

مبحث سوم: خاورشناسان و موضع آنان در قبال سنت پیامبر (ﷺ)

خاورشناسان اهمیت سنت پیامبر (ﷺ) در اسلام به طور کلی و در قرآن کریم به طور خاص را به خوبی درک و فهم کرده‌اند و خوب می‌دانند که لطمه و صدمه زدن به آن صدمه و لطمه زدن به قرآن و بلکه صدمه زدن به خود اسلام است.

مبشر امریکایی (جب) می‌گوید: «به راستی که اسلام بیش از آنکه بر قرآن کریم بنا شده باشد بر احادیث بنا شده است، اما اگر ما احادیث دروغین را [که منظور احادیث صحیح است] از آن حذف کنیم، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و شبیه‌اش صبیحه تامسون می‌گردد. و این تامسون مردی آمریکایی بوده که در سفری که به لبنان آمده به او اش صبیحه داده‌اند و او درجا خواسته که همه دانه‌های موجود در آن را از اش جدا کند و چون

۱- السنه و مکاتهای فی التشریع ص ۲۵، ۲۶ با تغییرات کم.

چنین کرد یعنی همه دانه‌های صبیره را خارج کرد چیزی از آن در ظرفش باقی نمانده بود».^۱

اولین خاورشناسی که اقدام گسترده و وسیعی برای ایجاد شک و گمان در حدیث پیامبر شروع کرد، خاورشناس یهودی «گلدزیهر» بود، که خاورشناسان او را از آگاهترین دانشمندان علم حدیث نبوی می‌دانند، چنانکه «بغان مولر» او را چنین تعریف می‌نماید و می‌گوید: گلدزیهر بخش اعظم احادیث را به منزله نتیجه تحول دینی تاریخی و اجتماعی اسلام در قرن اول و دوم می‌دانست. حدیث از نظر او تنها سند و مدرکی برای تاریخ اسلام در عهد اول آن به حساب نمی‌آید. بلکه حدیث را نتیجه و اثر تلاشهای فراوانی می‌داند که در دوران شکوفایی و رونق جامعه اسلامی رخ داده است.

«گلدزیهر» موضع معتزله در قبال سنت پیامبر (ﷺ) را ارزنده شمرده است، و دیدگاه آن‌ها در ردّ احادیث با معیارهای عقلی را دیدگاهی صحیح می‌داند، که لازم است بر ضد متعصبان لفظ‌گرایی که به نصوص چسبیده‌اند تأیید شود.^۲

خاورشناسان دیگر هم بر همان خط‌مشی «گلدزیهر» در قبال سنت حرکت کرده‌اند و همان شبهه‌های او را تکرار کرده‌اند و خود را در شبهاتی که پیرامون سنت نوشته شده است مدیون او دانسته‌اند.

و در این مورد نویسنده مبحث (حدیث) در دایرة المعارف اسلامی می‌گوید: «به راستی که علم بسیار مدیون و بدهکار «گلدزیهر» است به خاطر آنچه در موضوع حدیث نوشته است. تأثیر «گلدزیهر» بر روند تحقیقات خاورشناسی درباره اسلام بیشتر از تمام

۱- التبشیر و الاستعمار دکتر مصطفی خالد و دکتر عمر فروخ ص ۹۸. صبیره نوعی غذای لبنانی است که بیشتر آن را حبوبات تشکیل می‌دهد.

۲- نک: العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۱۰۹، ۱۱۰.

خاورشناسان هم‌عصر خود بوده است چون او جهت گیری و تحول پژوهش‌های حدیثی را در شکل نهایی آن مرزبندی و مشخص کرد.^۱

بنابراین لازم است که پاسخ بسیار تند و قاطعی به این فاسد خبیث داده شود تا بطور اجمال ردی باشد بر کل شبهاتی که پیرامون سنت مطهر پیامبر (ﷺ) ایجاد شده است. بزودی پاسخ این شبهه‌ها و مسلمانانی که فریفته آن‌ها شده و فریب روش‌های علمی دروغین آن‌ها را خورده‌اند در باب دوم تحت عنوان دستاویزهای دشمنان سنت در گذشته و حال در توطئه و دسیسه‌سازی علیه سنت شریف خواهد شد.

مبحث چهارم: موضع ما در قبال جنبش خاورشناسی و خاورشناسان (استشراق و مستشرقین)

قبلاً دانستیم که خاورشناسی زاده تعصبات و کینه نصاری بر علیه اسلام و ملت مسلمان ماست، و حتی از تغییر و تکامل به علمانیت هم، از این تعصب‌ورزی رها نشده است، و در مرحله اول ارتباط بسیار محکمی با تبشیر لاهوتی بسته است سپس در مرحله بعدی با استعمار و از هیچ کدام جدا نشده است. و این سه نیرو - خاورشناسی، تبشیر، استعمار - برای مبارزه با اسلام و مسلمانان و برآورد کردن مصلحت و نیازهای یک گروه را تشکیل داده‌اند، و دانستیم که روش و برنامه خاورشناسان از روش علمی واقع‌گرا و بی‌طرفانه در تحقیقات و مطالعات از اسلام و مسلمانان بسیار دور است. و هنگامی که جنبش خاورشناسی تأثیر بسیاری در زشت کردن و هتک چهره اسلام و مسلمانان در جهان عرب داشته است، و تأثیر چندان بدتری در نسل‌های نوادگان خودمان که در دام آنان گرفتار شده‌اند، گذاشته است؛ عقیده آن‌ها را فاسد کرده‌اند و آن‌ها هم برای فاسد و تباه کردن عقاید مسلمانان کار می‌کنند.

۱- دائرة المعارف اسلامیة ص ۲۳۱، و نک: الاستشراق دکتر محمود حمدي زقزوق ص ۱۲۲، ۱۲۳.

بنابراین لازم است که مسلمانان در مقابل این جنبش خاورشناسی، و حامیانشان، آن‌هایی که فریب آنان را خورده‌اند و به آنچه دشمنان اسلام گفته‌اند تعصب ورزیده و آنان را در چرند و پرندشان بر ضد اسلام تصدیق کرده‌اند، و در نوشته‌های خود بر تألیفات آن‌ها از اسلام و تفسیر، و یا حدیث، و سیره، و تاریخ و... غیره اعتماد کرده‌اند. کتاب‌های این حامیان و هواداران در میان جوانان مسلمان متقاضی بیشتری دارد هر چند پر از دسیسه هستند و سم را در عسل ریخته‌اند.

به آن‌ها و به کسانی که کتاب‌های آنان را می‌خوانند، می‌گوییم: همچنانکه استاد محمد سرور بن نایف گفته است: «برای مسلمانان به هیچ وجه درست نیست که برای فهم دینشان به کتاب‌های خاورشناسان اعتماد کنند هر چند که آن‌ها بسیار مدح و تمجید شده باشند و به خاطر بی‌طرفی از آنان تقدیر به عمل آمده باشد.^۱

بله همین طور است، بعضی از آنان منصف و میانه‌روند و تجاوزکار و متعصب نیستند، اما آن‌ها بسیار کم و استثنایی هستند. هر چند بیشتر کتاب‌های میانه‌رو آن‌ها از تاریخ علوم تجربی مسلمانان گرفته شده است، و جز خیره‌سران هیچکس جایگاه مسلمانان را در این زمینه‌ها انکار نمی‌کند، و آنان در این میدان جز اثبات حقانیت مسلمانان چیز جدیدی نیاورده‌اند، و کتاب (شمس العرب تسطع علی الغرب از خاورشناس زغرید هوتکه) از این نمونه هاست.

اما در علوم شرعی، کسی را منصف در آن نمی‌یابیم، به خاطر ارزش، و اهمیتی که در زندگی انسان دارد، و چون در حقیقت علوم شریعت با رسالت اسلام مرتبط است، رسالت دعوت جهانیان به یکتاپرستی، و به پا داشتن برنامه خداوند متعال در زمین، و این‌ها بدون شک دژهای شرک و بت‌پرستی را در هر جا باشند تهدید و نابود می‌کنند.

۱- دراسات فی السیره النبویه ص ۱۷۵.

پس جای تعجب نیست که لشکریان و سربازان شیطان برای مقابله با این دعوت، و دسترسی به آن پراکنده شوند و به هر وسیله احمقانه و تردیدآور متوسل شوند.^۱

تألیفات خاورشناسانی که به خاطر آن‌ها ستایش و تمجید شده‌اند:

اما تألیفات مستقل و متکی به فرد عبارت از بررسی و تحقیقاتی هستند، که متعلق به تمدن اسلامی، و یا فقه اسلامی، و تاریخ ادبیات عرب، و تاریخ حدیث شریف و غیره... می‌باشند. و این‌ها تألیفاتی پر از توطئه و دسیسه و نیرنگند، و به کلی از روش بحث و تحقیق علمی قابل اعتماد، منحرف شده‌اند.

اما تألیفاتی که بر اساس تألیفات دیگران مانند فهرست کشف آیات قرآن کریم، و فهرست کتاب‌های حدیث نوشته شده‌اند؛ تلاشهای ارزنده‌ای است؛ اما ابتکاری نیست؛ چون امامان گذشته ما از آنان سبقت گرفته‌اند^۲ و این به معنی کاستن از ارزش کار آن‌ها نیست، چون حقیقتاً کارشان ارزنده است، هر چند بیشتر از آنچه استحقاق دارند، تمجید شده‌اند، چون اگر جماعت مسلمانان هم در همان شرایط آن کار بزرگ را انجام می‌دادند مانند آن یا بهتر از آن را ارائه می‌دادند، و کارهای فردی که بعضی از علماء بزرگ قدیم و جدید انجام داده‌اند بهترین گواه بر این است.^۳

اما کارهایشان در تصحیح کتاب‌های قدیم؛ هم بیشتر از آنچه استحقاق داشته‌اند تمجید شده‌است چون آن‌ها از زمانی که شروع به سرقت نسخ خطی اسلامی در مشرق زمین در

۱ - ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر ص ۲۸۳، ۲۸۴.

۱- استاد أحمد محمد شاکر این‌ها را توضیح داده است در کتابش تصحیح الکتب و صنع الفهارس المعجمه، و در مقدمه مفتاح کنوز السنه لفنسک.

۲- نک: در این مورد «طرق تخریج حدیث رسول الله (ﷺ) از استاد بزرگوار عبدالمهدی، و کشف اللثام عن أسرار تخریج أحادیث خیر الأنام از استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود. در هر دوی آن‌ها تلاش علماء مسلمان در قدیم و جدید در ساخت فهرست و معجم‌ها لحاظ شده است» و نک: ضوابط الروایة ص ۲۸۷، ۲۸۸.

ابتداء سال ۱۳۱۱ م کردند، بر همه کتاب‌های خطی موجود در مساجد و تکایا دست یافتند، حتی یکی از راهبان (زانسی) شش هزار کتاب خطی از شرق به میلان برده است، و پیوسته هیئت‌های استعماری و واتیکان به کشورهای اسلامی برای جمع‌آوری کتاب‌های خطی آمده‌اند، و هدفشان از اینکار «دستیابی و حبس میراث اسلامی در کتابخانه‌های غربی و دست‌آویز قراردادن آن به سلاحی بر ضد مسلمانان» بوده است. آنان کتاب‌هایی را که در همه شکل‌های فکری و مذهبی و سیاسی فتنه و ستیز درست می‌کند، توزیع می‌کنند؛ مانند کتاب فرقه‌ها، و عیاشی و بیعاری، و عشقی، و تصوف، فلسفی، ولی کتاب‌های علمی را پنهان می‌کنند، نظرات و آراء موجود در آن‌ها را می‌گیرند، و به خود یا علمایشان نسبت می‌دهند، و صاحبان اصلی را از آن محروم می‌نمایند.^۱

بیشترین کتاب‌هایی که خاورشناسان آن را تصحیح کرده‌اند و آن را دوباره به چاپ رسانده‌اند هدفش پخش آراء و نظرات معین و جریان‌ات گمراه‌کننده‌ای است، که اطمینان به عقیده و گذشته، و تمدن، و رهبری را از ما می‌گیرند، پس به همین دلیل امکان ندارد که گفته شود این کتاب‌ها برای خدمت به ادبیات عربی، و یا فرهنگ عربی چاپ شده، و یا تحقیق و بررسی شده‌اند. از این کتاب‌ها، هزار و یک شب، و ترانه‌ها، و داستان حلاج، و رساله‌های اخوان الصفا.. الخ را می‌توان نام برد.^۲

۱- و دکتر محمود قاسم راست می‌گوید: «که خاورشناسان ما به ارسطو رسانده‌اند، در حالی که خود و ملتشان را به علوم اسلامی و برنامه‌های اسلامی رسانده‌اند، برگرفته از کتاب المؤامرة علی الإسلام استاد أنور جندی ص ۲۰۹، و نک: الغارة علی التراث الاسلامی استاد جمال سلطان ص ۵۴-۵۹، و کنفرانس یازدهم مجمع بحوث اسلامی تحت عنوان دعوت و دعوتگری سخنرانی استاد دکتر طلعت أحمد محسن - استشرق و واقعه و جهود المستشرقین ص ۵۹۵۹-۵۹۷.

۲- مقدمات العلوم و المناهج استاد أنور الجندی ۱۵۴/۵، و نک: دوباره به کتاب او: مسئولیة الاستشرق و سموم دائرة المعارف اسلامیة سخنرانی کنفرانس یازدهم مجمع بحوث اسلامی ص ۶۰۱-۶۰۶، و مراجعه کن به المستشرقون و التاريخ الاسلامی دکتر علی خربوطلی ص ۵۹، ۶۰، المستشرقون و التراث دکتر عبدالعظیم الدیب ص ۲۶/۲۳.

دکتر عبدالعظیم الدیب می‌گوید: «توجه آنان به میراث قدیم بوده و خواهد بود و ادامه دارد و از این باب است سخن «دشمنت را بشناس» چون این کتاب‌ها میراث نقشه‌ها، تصویرهای عقلی، پیوندهای، بینش و گرایش‌ها، و توجهات، و دوستی‌ها، و کینه‌ها، دوستیهای ما هستند. این میراث کلیدهایی هستند که بوسیله آن‌ها دانسته‌اند چگونه برای نابودی ما از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، و فکری، و علمی، نقشه بکشند، و ما را از جهت نظامی و سیاسی خرد بکنند».^۱

این به معنی بی‌ارزش کردن همه‌ی تلاش آن‌ها در زمینه تصحیح کتب قدیم ما نیست، و انصاف و حق این است که کارهی آنان را ناچیز بشماریم، و بدین معنا هم نیست که ما شبانه‌روز از آن‌ها تمجید و تقدیر نماییم چنانکه غرب زاده‌های هموطنمان چنین می‌کنند چون گمان می‌برند که کارشان ابتکاری است و در این راستا کسی از آنان سبقت نگرفته است، ولی باید از ذهن ما پنهان نماند که آنان فهرست کشف الآیات قرآن کریم، و فهرست کتاب‌های حدیث، و یا تصحیح میراث را انجام نداده‌اند؛ جز به خاطر خاموش کردن نور اسلام^۲ ولی خداوند نمی‌گذارد که نور اسلام خاموش شود گرچه مشرکان دوست نداشته باشد و پروردگار متعال راست فرموده‌اند که:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۶].

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا و ایمان به الله بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، اما بعداً مایه حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم

۱- المستشرقون و التراث ص ۴۳، ۴۴.

۲- فالمستشرق فنسنگ مؤلف مفتاح كنوز السنه و المعجم المفهرس للالفاظ الحديث بالاشتراك، و رئیس دائرة المعارف اسلامیه. یکی از دشمنان سرسخت اسلام و پیامبرش (ﷺ) به حساب می‌آید. دکتر مصطفی سباعی می‌گوید در کتابش الاستشراق و المستشرقون مالهم و ما علیهم ص ۴۲. و نک: الفكر الاسلامی الحديث و صلته بالاستعمار ص ۴۵۰، و رؤیه اسلامیه للاستشراق ص ۸۹-۱۰۴.

خواهند خورد. بیگمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گردآورده می‌شوند».

و این دلیل برای ما کافی است که برای فهم دین خود بر کتاب‌های خاورشناسان اعتماد نکنیم؛ اینکه آنان دارای عدالت نیستند و از پایه‌های اساسی عدالت اسلام است. و پروردگار متعال فرموده است:

﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ [آل عمران: 73].

«و باور نکنید مگر به کسی که پیروی از آیین شما کرده باشد».

و یا فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: 6].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخصی فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید. و آنگاه که خبر ملسمان فاسق مردود است هرچند که اعتقادش صحیح است، پس خبر کافر خاورشناس برای مردود دانستن شایسته‌تر است».

و همچنین این دلیل برای ما کافی است تا در فهم و درک دین و تاریخ خودمان بر کتاب‌های خاورشناسان اعتماد نکنیم، اینکه میانه روانشان هر چند به ظاهر نسبت به اسلام و مسلمانان در علوم شریعت با انصاف هستند؛ ولی این سم در پیه ریختن است. - دس السّم فی الدسم -.

آنان در مورد اسلام و پیامبر اسلام (ﷺ) می‌نویسند تا خواننده را بفریبند و اطمینان او را جلب نمایند و سپس بلافاصله شروع به آوردن شبهه‌های پنهانی پی در پی در قالب این ستایش‌های دروغین می‌کنند، همه این‌ها بدون توجه به روش‌های علمی و منصفانه صورت گرفته است و از روی هوا و تقلید از گذشتگان کینه توزشان بوده است، و اینهم

روش جدیدی است که خاورشناسان پس از ناکامی و ضعف در حمله تأثیرگذار به اسلام و منابع اسلامی، آن را در پیش گرفتند.^۱

پس بر هر فرد مسلمانی لازم و ضروری است که از دنباله‌روی از گفته‌های شیرین، و نظرات فریبنده، و موضعهای مکارانه‌ی آن‌ها دوری کند چون امکان دارد عقل مسلمانان ساده لوح را اغفال کنند و بر آنان تأثیر بگذارند که می‌بینند خاورشناسان از اسلام راضی و اسلام را می‌ستایند؛ و یا پیامبر اسلام (ﷺ) را می‌ستایند و صفات و ویژگیهای او را تمجید می‌کنند، و شخصیت پیامبر (ﷺ) را در صف اول اصلاحگران و نابغه‌های جهانی قرار داده‌اند؛ و حتی بعضی تظاهر به مسلمانی کرده‌اند و هنگام زیارت و بازدید از کشورهای اسلامی لباس علماء اسلامی را پوشیده‌اند چنانکه بت بزرگشان «گلدزیهر» یهودی مجارستانی، و یا سنونک هر جونیة شرق شناس هلندی چنین کرده‌اند، و بعضی دیگر سخنرانی‌هایی در اجتماعات کرده‌اند تا خود را در بین جمع ما جا دهند، و بررسی‌ها اثبات کرده است که یک چهارم از انجمن‌های علمی در قاهره، و دمشق، و بغداد، و بیروت از این خاورشناسان هستند، و بحران فکری که (مرچلیوت)^۲ به وجود آورد در به کارگیری شعر جاهلی، و عقیده‌های فاسدی که (لری ماسینون) پیرامون قرآن و لهجه‌های عربی قاهره منتشر کرد، و یا آنچه که «گلدزیهر» نوشت و یا غیر آنان در مورد سنت مطهر انجام داده پیوسته آثارش نمایان است.

۱- شبهات التغریب استاد أنور جندی ص ۹۱، و نک: الغارظ علی العالم ا. ل شاقلیه ص ۲۷.

۲- مرچلیوت؛ دافیه صموئل مرچلیوت، یهود، انگلیسی، از خاورشناسان بزرگ، متعصب ضد اسلامی، و از نویسندگان (دائرة المعارف الاسلامیة)، عضو انجمن زبان‌شناسی مصر، و عضو انجمن علمی دمشق، استاد یوم علوم عربی دانشگاه اُکسفورد. کتابهایی در مورد اسلام و مسلمانان نوشته است، ولی مخلصانه و از روی علم دوستی نبوده است، فوت سال ۱۹۴۰ م. از تألیفات او: «التطورات المبکرة فی الاسلام»، و «محمد و مطلع الاسلام» و «الجامعة الاسلامیة» و غیر این‌ها. شرح حال وی در: الاعلام ۳۲۹/۲، و المستشرقون ۵۱۸/۲، و الاستشراق ص ۳۶، و آراء المستشرقین حول القرآن ۸۸/۱.

و مسلمانان نباید از ستایش خاورشناسان از اسلام یا پیغمبر (ﷺ) خوشحال شوند، و این را از دستاوردهای علمی و تاریخی حساب کنند، چون گامی از گامهای غربی کردن عقیده و فکر است، و روشی از روش‌های حيله‌گری و فریب‌کاری است.^۱

دکتر محمدحسین می‌گوید: «به همین علت بر مسلمانان واجب و لازم است که به خوبی و روشنی دریابند که موضوعات اسلامی که خاورشناسان می‌نویسند در واقع برنامه‌های هدفداری علیه اسلام و مسلمانان هستند، پس ستایش و تعریف در کتاب‌های خاورشناسان به منظور ایجاد جوّ اطمینان و تظاهر به بی‌طرفی و راستگویی فکر غربی از یکطرف است، و مقابله با این رفتار مؤدبانه و احترام‌آمیز از جانب خاورشناسان از راه برخورد مؤدبانه از جانب مسلمانان به ارزشهای غربی از طرف دیگر راه گشاست. همچنین به منظور ایجاد تفاهم بین شرق و غرب و دعوت از محققان اسلامی در کنفرانسهایشان، و در غیر این‌ها در کتابها و پژوهش‌های اسلامی، به این هدف که دو فرهنگ را به هم نزدیک کنند باید اقدام نمود. طبعاً فکر و اندیشه فلسفی یونانی غربی را در فکر اسلامی عربی درآمیختند، و نتیجه طبیعی این آمیزش این شد که اندیشه و فکری کاملاً دور از اسلام و تمدن اسلامی جلوه گر شد.

چنانکه برای پیروان فرقه‌هایی چون معتزله و متکلمین و غیره هم، چنین حالتی پدید آمد. آن‌ها هم چون از فکرهای فلسفی یونانی و فارسی و هندی متأثر شده بودند نظراتی پیدا کردند که بدترین اثرات و شبهه‌ها را پیرامون سنت برجا گذاشت.^۲

چون بسیاری از خاورشناسان میانه‌رو هم کتاب‌هایشان در رابطه با اسلام و مسلمانان از روی انصاف نبوده است، بلکه فقط یک مرحله‌ی جدیدی از مرحله‌های غربی‌کردن عقیده و فکر مردم مسلمان است، به روش مکارانه و تباهکارانه که شیفتگان غرب فریفته آن می‌شوند.

۱- شبهات التغریب از استاد أنور الجندی ص ۹۱-۹۳.

۲- الاسلام والحضارة الغربیة ص ۱۲۱-۱۲۴ با تغییرات.

استاد محمد سرور بن نایف می‌گوید: «اصلاً قبول ندارم که هر خاورشناسی در آنچه در مورد اسلام و مسلمانان می‌نویسد منصف و بی‌طرف باشد».^۱

استاد محمد أسد با گفته خود این را تأیید می‌نماید: «صورت‌های زشت و مشکوکی از اسلام و مسلمانان در تمام آنچه که خاورشناسان اروپایی نوشته‌اند نمایان است».^۲

بر این فرض اگر «بروکلمان»^۳ را برای مثال در نظر بگیریم در کتاب‌هایش (تاریخ الادب العربی) و (تاریخ الشعوب الإسلامية) که از مرجع‌های اساسی به حساب می‌آیند؛ چون آن دو در نظر آن‌ها از مرجع‌های مهمی هستند که خدمات ارزنده‌ای انجام داده و پیوسته برای محققان در همه‌ی زمینه‌های علوم عربی و اسلامی انجام می‌دهند.^۴ اگر با دقت این دو کتاب را بخوانیم، آن دو کتابی که در نظر خاورشناسان از مرجع‌های مهم آشنایی با آیین اسلامی و تاریخیمان هستند و نویسندگان آن‌ها از میانه‌روان است، می‌بینیم که صاحب آن دو کتاب یک صلیبی متنفر از اسلام و مسلمانان است، و همه‌ی مرزها را در کناره‌گیری از حق و روگردانی از صواب گذرانده است، و از عینیت‌گرایی و آزاداندیشی بسیار دور شده است، و در این راه هر وسیله‌ای را برای سم‌پاشی و گمراه سازی دست‌آویز قرار داده است، و این هم با بازگویی گفته‌های خاورشناسانی است که از او پیشی گرفته‌اند، ولی با روش بسیار فریب‌کارانه و سم را در پیه یا شیرینی چکاندن، در

۱- دراسات فی السیرة النبویة ص ۱۷۵.

۲- الاسلام علی مفترق الطرق استاد محمد اسد ترجمه دکتر عمر فروغ ص ۵۴.

۳- بروکلمان: کارل بروکلمان. خاورشناس آلمانی، زبان عربی را یاد گرفت و در تاریخ ادبیات عرب آگاه بود. عضو انجمن عربی و بسیاری از انجمن‌های دیگر آلمان، فوت ۱۹۵۶ م. از تألیفات او: «تاریخ الادب العربی» و «تاریخ الشعوب الإسلامية» و غیره. .. شرح حالش در: الاعلام ۲۱۱/۵-۲۱۲، و المستشرقون نجیب العقیقی ۷۷۷/۲-۷۸۳، و المستشرقون الألمان جمع‌آوری شرح حالشان صلاح الدین المنجمد ص ۱۵۳-۱۶۲.

۴- الإسلام فی تصورات الغرب استاد دکتر حمدی زقزوق ص ۱۱.

مطالبی است درباره قرآن کریم، و یا سنت مطهر و پیامبر گرامی (ﷺ) و اصحاب بزرگوار (رضی الله عنهم) نوشته است.

کارل بروکلمان در حالی که از نبوت محمد (ﷺ) سخن می‌گوید، دروغ‌ها و ترهات گذشتگان خود را از یهود و نصاری تکرار می‌کند، سپس می‌گوید: «روایتها نشان می‌دهند که [پیامبر] در سفرهایش با بعضی از یهودیان و نصاری تماس داشته است، اما در خود مکه شاید با گروهی از نصرانیها که با تورات و انجیل آشنایی کمی داشته‌اند، تماس داشته است.^۱ او در مورد وحی همان دروغ گذشتگانش را تکرار می‌کند که الهام درونی است و می‌گوید: «او یقین پیدا کرده بود - یعنی پیامبر (ﷺ) - که عقیده هموطنان بت‌پرستش فاسد و تهی است، پس این سؤال در اعماق درون او غوغا می‌کرد: تا کی خداوند اجازه می‌دهد که آن‌ها در گمراهی بمانند، در حالی که خداوند متعال، در آخر کار برای ملت‌های دیگر بواسطه پیامبرانش راه را روشن کرده است؟ و به این صورت در درون ایشان این اندیشه به ثمر رسید که او دعوت شده است برای ادای این رسالت، رسالت نبوت و پیغمبری است.^۲

خاورشناس (موریس بوکای) را در کتابش «دراسة الكتب المقدسة في ضوء المعارف الحديثة» فراموش نمی‌کنیم که در ضمن گواهی دادنش به راست بودن قرآن می‌گوید: «به راستی که هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که بتوان گفت از نظر پیشرفت علم جدید قابل نقد است»^۳ هر چند که سخنش در مورد قرآن خالی از اشکال نیست، ولی می‌بینیم که در نگرشش به سنت مطهر گفته‌های خاورشناسان قبل از خود را تکرار می‌نماید و در صحت

۱- تاریخ الشعوب الإسلامية ص ۳۴.

۲- مصدر گذشته ص ۳۶، و نک: به نمونه‌های دیگری از بی‌انصافی و بی‌طرفی او در: دراسات في السيرة النبوية استاد دکتر محمد سرور نایف ص ۱۲۷-۱۳۷، و مقدمات العلوم و المناهج ۱/۳۹۷، ۲۱۹/۵.

۳- دراسة الكتب المقدسة ص ۱۵، ۱۶.

نقل و حجیت آن شک دارد، مانند گفته او: «به راستی که اولین حدیث‌ها دهها سال پس از مرگ محمد (ﷺ) نوشته شده‌اند، چنانکه انجیلها هم پس از دهها سال از رفتن عیسی نوشته شده‌اند، پس بنابراین حدیث‌ها و انجیل‌ها گواهی بر رفتارهای گذشته هستند.^۱ سپس پیامبر را به انسانی که گاهی اشتباه کرده و گاهی به هدف زده است توصیف نموده است...^۲، و اینکه برای حکم کردن در مورد صحت احادیث همواره دلیل‌های صریحی در قرآن و عقل وجود دارد.^۳

خاورشناسان دیگری هم در رابطه با اسلام و پیامبر (ﷺ)^۴ به منصف مشهور هستند؛ چون پیامبر را به نابغه توصیف و تعریف کرده‌اند، و اینکه دعوت او یک حرکت اصلاحی و انسان‌دوستانه بوده است، و بعضی از مسلمانان ناآگاه فریب این گفته‌ها را خورده و غافل از سم و زهری هستند که در این گفته‌ها (مدح‌ها و ستایش‌ها) وجود دارد. و آن هم خلع کردن پیامبر (ﷺ) است از اموری همچون رسالت و پیغمبری، نزول وحی قرآن کریم و سنت پیامبر (ﷺ) از طرف خداوند متعال بر او و سازگاری این رسالت با هر زمان و مکانی تا روز قیامت و اینکه اسلام یک حرکت اصلاحی اجتماعی و انسان‌دوستانه است که برای هر زمانی قابل استفاده می‌باشد.

استاد محمد سرور بن نایف - پس از آنکه گفت که هیچ خاورشناسی در مورد اسلام و مسلمانان منصفانه و بی‌طرفانه نمی‌پرسد - می‌گوید: «درست نیست در آنچه که از اسلام و

۱- دراسة الكتب المقدسة ص ۱۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۲.

۲- همان ص ۲۹۹.

۳- همان ص ۱۴.

۴- دکتر احمد أعراب تحقیقاتی را در رابطه با بعضی از خاورشناسانی که به بی‌طرف و واقع‌گرا مشهور هستند انجام داده است مانند: فنسک - ریلاند - گوستاو لوبون - مونتگری وات و دیگران. ... و حقد و کینه آنان را بر اسلام و مسلمانان روشن نموده است. نک: رؤية اسلامية للاستشراق ص ۷۹-۱۳۹.

مسلمانان می‌نویسیم به گفته‌های خاورشناسان اعتماد و استناد نماییم هر چند که مسلمان شده باشند و آنهم به چند دلیل:

۱- چون ثابت شده که عده‌ای از آنها: مسلمان شدنشان در مدت اقامتشان در

کشورهای اسلامی به خاطر هدفی بوده که داشته‌اند، ولی آنگاه که وظیفه‌ای که از آن‌ها خواسته‌اند به خوبی انجام دادند و به وطنشان برگشتند مرتد شده‌اند.

۲- و بعضی از آنها: در علوم فلسفه متخصص بوده‌اند، و در میان بررسی از تألیفات

ابن عربی و غیره از صوفیان افراطی که به حلول و وحدت وجود ایمان داشته‌اند

اطلاع یافته‌اند، و یا از تألیفات شیعه و معتزله و متکلمین و باقی فرقه‌های منتسب

به اسلام اطلاع یافته‌اند، سپس در دیدگاه و نظرات آن گروه‌ها غرق شده و

معشوق خود را یافتند و در مورد اسلام از دیدگاه آنان شروع به نوشتن کردند، و

آن فرقه‌ها را به صاحب اندیشه نوین عقلی و آزادیخواه و انقلابی تعریف کردند -

هر چند که افراطیهایشان از اسلام خارج شده بودند.

۳- و سایر آنها: اسلام و عادت و تقلیدهای غربی را با هم در آمیخته‌اند، و این

مخلوط بهم ریخته و بی‌ریخت را اسلام نامیدند، و خاورشناسانی که از این

انحرافات خاورشناسان سالم ماندند^۱ توانای نوشتن عمیق و فراگیری از عقاید

اسلامی و یا بقیه علوم و معارف اسلامی را نداشته‌اند، و این چیزی است که مجله

تبشیری آلمانی به آن اعتراف کرده است و می‌گوید: «با وجود این همه شناخت و

آگاهی خاورشناسان آلمانی، و تواناییشان که در تألیفات اسلامی دارند، اما به

۱- از این خاورشناسان که روشنفکر کاتولیکی فرانسوی رنیه جینو که خود را عبدالرحمن یحیی نام

نهاد، و خاورشناس ناصرالدین دینیه، و هدلی الفاروق که لیوبولد فایس نام داشت، و مشهورترین

آنانی که از اسلام مرتد شدند و به سوی آنان بازگشت خود را عبدالله نامیده بود، نقل از دراسات فی

سیره النبویه ص ۱۷۵ حاشیه. و نک: اجنحة المکر الثلاثة ص ۱۳۱، ۱۳۲. و اروپا و الاسلام از امام

بزرگوار دکتر عبدالحلیم محمود ص ۵۱-۱۱۳.

راستی که آموزش و عقایدی که در مساجد و دانشگاه‌های اسلامی دریافت می‌شوند، همیشه برای ما ترسناکند^۱. چون علوم اسلامی مردانی دارد که خداوند متعال به وسیله آن‌ها آیینش را حفظ کرده است، و در صف اول این مردان صحابه رضی الله عنهم و تابعین آنان و علماء بزرگ پس از آنان رضی الله عنهم هستند.^۲

۴- این‌ها و به اضافه جهل بیشترشان به زبان عربی و زوایا و اهداف آن، و حتی بلکه بعضی از آنان یک کلمه هم از زبان عربی نمی‌دانند، مانند «سلفتر دی ساس»، و «آلیس عربیان» و «جیرار دمتر».^۳

دکتر سباعی می‌گوید: در دانشگاه آکسفورد رئیس بخش بررسی و تحقیقات علم اسلامی و عربی یک فرد یهودی است که به سختی و کندی می‌تواند به عربی صحبت کند او همچنین در فاصله جنگ جهانی دوم در سازمان اطلاعات بریتانیا در لیبی کار می‌کرد، و عربی را در آنجا یاد گرفته بود، و این تنها شایستگی‌های این مرد بوده است که بخاطرش ریاست آن بخش را به او داده‌اند، و حیرت‌انگیزترین چیزی که دیدم اینکه او در برنامه درسی خود که به دانشجویان خاورشناسی آموزش می‌داد: تفسیر آیاتی از قرآن کریم از تفسیر کشاف زمخشری را گنجانده بود درحالی که به خدا قسم به خوبی نمی‌توانست عبارت یک روزنامه عادی عربی را فهم و درک کند، تا چه رسد به تدریس احادیثی از بخاری و مسلم، و یا بخش‌هایی در فقه از منبع‌های اصلی کتاب‌های حنفی و حنبلی، و چون از او در مورد منابع اصلی تدریش سؤال کردم؛ گفت: از کتاب‌های خاورشناسانی چون: گلدزیهر، و مرجلیوث، و ساخت بهره می‌گیرم. و این نمونه‌ها برای تو کافی است تا دسیسه‌های برنامه‌ریزی شده آنان بر ضد اسلام و مسلمانان را دریابید».^۴

۱- الغارة على العالم الإسلامي ا. ل شاتليه ص ۸۹.

۲- دراسات في السيرة النبوية ص ۱۷۵، ۱۷۶ با تغییرات.

۳- احذر و الأساليب الحديثة في مواجهة الإسلام دکتر سعدالدین صالح ص ۱۱۱.

۴- السنة و مكانتها في التشريع ص ۱۴، و نک: الاستشراق و المستشرقون دکتر سباعی ص ۶۷.

استاد سرور می‌گوید: باید برادران مسلمان و شرقی ما از فساد تمدن اروپایی بنویسند، از متلاشی شدن و نابودی نظام خانواده غربی بنویسند، و باید تحقیقات و بررسی‌ها و بحث‌هایی از عقاید و تصورات کسانی که خدا بر آنان خشم گرفت یعنی از گمراه شدگان و سرگشتگان یهود و نصاری بنویسند، و از خرافات و اسطوره‌هایی که به عنوان دین انتخاب کرده‌اند بنویسند، و باید رسواییهای خاورشناسان و فساد و تباهی برنامه‌هایشان را بیان نمایند، و کتاب‌های اصلی اسلامی را به انگلیسی، و فرانسوی و آلمانی و زبانهای دیگری که وجود دارد ترجمه کنند، و دعوتگران به خداوند متعال در میان ملت‌هایشان باشند، و باید به تدریس و بررسی اسلام و فهمی دقیق و صحیح آن بدون افراط و انحراف بسیار حریص باشند، و باید در همه تصورات و مفاهیم تحریف شده گذشته و برگرفته از اجداد آن‌ها تجدیدنظر شود. و این چیزی است که فرزندان اسلامی را به آن دعوت می‌نمایم و خداوند به بنده‌ای رحم کند که ارزش خود را بداند. ^۱ ه.

آنچه گذشت بیان دیدگاه و موضع مسلمانان در رابطه با تألیفات خاورشناسان و مساله اعتماد نکردن به آنان، برای فهم دین خود بود و همچنین اعتماد نکردن به آنان در آنچه از اسلام و منابع اسلامی می‌نویسیم از قرآن، و یا سنت، و یا سیره و تاریخ. .. الخ. حتی اگر آن خاورشناسان مسلمان هم شده باشد به خاطر دلایلی که توضیح دادیم. و این هم به این معنی نیست که آن کتاب‌ها را بکلی دور بیاندازیم، و بگوییم که سخنان بیهوده‌ای هستند. درست است که پر از دروغ و گمراهی هستند، صحیح است که از کینه‌ای عمیق برخاسته‌اند، اما سخنان بیهوده‌ای نیستند، و اگر آن‌ها را دور اندازیم و سپس لحاف را بر خود بکشیم و بخوابیم هیچ خدمتی به خود نکرده‌ایم، چون این «سخنان بیهوده» آهنی و آتشی هستند که دشمنان ما به وسیله آن‌ها هم در مملکتهای خود و هم در کشورهاییمان با ما می‌جنگند. و در میدان علم و دانش جز با آتش و آهن، نمی‌توان با آتش و آهن مقابله کرد. آهن و آتش سعی و تلاش هستند، و تلاش طولانی که با آن مکر

۱- دراسات فی السیره النبویه ص ۱۷۵، ۱۷۶ با تغییرات.

و دسیسه دشمنان مقابله کنیم و اگر دشمنان با مکر و دسیسه و توطئه سعی می‌کنند، پس بر ما هم لازم است که نقشه و حيله داشته باشیم تا حيله و مکر و نقشه آن‌ها را درهم کوبیم، و اگر آنان در مورد اسلام و مسلمانان «سخنان بیهوده و بی‌ارزش» را می‌نویسند... پس ما هم آستین‌ها را بالا بزنیم و میلیون‌ها نکته را بنویسیم برای انجام وظیفه و امانتی که خداوند متعال بر عهده ما گذاشته است و دستور فرموده است که این رسالت را به همه جهانیان برسانیم. چنانکه خداوند متعال خود می‌فرماید:^۱

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

[سبأ: ۲۸].

«و ما تو را جز به صورت مژده دهنده و هشدار دهنده‌ای برای تمام مردمان نفرستادیم ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

۱- و نک: نقد کتاب فیت (مجد الاسلام) از دکتر حسین مؤنس ضمیمه کتاب الفکر اسلامی وصلته بالاستعمار الغربی دکتر محمد بهی ص ۴۷۰، و برای آگاهی بیشتر از دیدگاه مسلمانان نسبت به جنبش خاورشناسی نک: الاستشراق و الخلیفه الفکریه از دکتر محمود زقروق ص ۱۴۷ و پس از آن، و الفکر الإسلامی الحدیث وصلته بالاستعمار الغربی دکتر محمد بهی ص ۴۲۱ به بعد.

فصل سوم:

دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر (لایسم، بهائیت و قادیانیها)

مبحث اول: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر و بیان خطرشان

یکی از خطرناکترین چیزیهایی که مسلمانان عصر کنونی با آن روبه‌رو هستند، انتشار فرقه‌های بی‌دینی همچون علمانیت^۱، بهائیت^۱ قادیانیها^۱ و فرقه‌های ویرانگر دیگری است

۱- علمانیت در لغت: در فرهنگ لغت‌های قدیمی جایگاهی نداشته است!، اما در بعضی فرهنگ لغت‌های جدید آمده است:

أ - در فرهنگ عربی جدید تالیف دکتر خلیل جسر: «کسی که اهل کلیسا و دینداری نباشد».

ب - در معجم الوسیط از انجمن زبان در قاهره: «العلمانی: منسوب به علم، و عکس دینداری و روحانیت است». و نبودن این کلمه در فرهنگ لغت‌های قدیمی دلالت بر تازگی این واژه دارد، و محققان می‌گویند که نخست در فرهنگ لبنانی مسیحی و برای اولین بار در سال (۱۸۷۰) م - و در معجم الوسیط از انجمن زبان عربی، چاپ اول سال ۱۹۶۰ م.

نک: الاتجاهات الفکرية المعاصرة از دکتر علی جریشه ص ۷۳. و در موسوعة المسيرة فی الاديان و المذاهب المعاصر ص ۳۶۷. - علمانیت در انگلیسی (SECULARISM) به معنی صحیح: بی‌دینی یا دنیایی، جنبشی است که به سوی زندگی جدای از دین دعوت می‌کند، و هدف سیاسی آن حکومت بدون دین است، و این اصطلاح هیچ پیوندی با واژه علم ندارد (SCIENCE) و مذهب علمی آن (SCIENTISM) و بعضی از علمانی‌ها وجود خدا را به کلی انکار می‌کنند. و بعضی به وجود خدا ایمان دارند اما اعتقاد دارند که علاقه بین خدا و بین زندگی انسان‌ها وجود ندارد، و علمانیت در نظر آنان جدایی دین از سیاست است و زندگی براساس مادی استوار است. نک، الموسوعة المسيرة ص ۳۷۰.

- استاد گرامی دکتر طه جیشی می‌گوید: «علمانیت در شرق هیچ معنایی ندارد جز مبارزه با اسلام، و در هر جایی در کمین او نشستن، و سعی برای طعنه‌زدن به آن در هر جایی که گمان برده شود که امکان جنگ با او وجود دارد، به همین علت است که نویسندگان حماسی علمانیت» در میدان‌های بسیاری کلاً در رابطه با اسلام، و چیزهای که کلاً مبارزه با اسلام و دشمن و خصومت با اسلام است نوشته‌اند. نک: الصراع بين الثقافت الاسلامیة و الثقافات الاخری ص ۲۲۳، و نک: فی الموسوعة المسیره افکار و معتقدات العلمانیة ص ۳۷۰. و نک: اسالیب الغزو الفکری للعالم الاسلامی دکتر علی جریشه و دکتر محمد الیزبق ص ۵۹-۷۴، و العلمانیة و موقفها من العقیده و الشریعة دکتر عبدالعظیم مطعنی ص ۵۸-۶۲، و العلمانیة و موقف الاسلام منها دکتر عزت عبدالمجید مخطوط در دانشکده اصول دین قاهره شماره ۱۱۰۹، و العلمانیة نشأتها و تطورها و آثارها فی الحیاة الاسلامیه المعاصره دکتر سفر حوالی.

۱- بهائیت منتسب به (بهاء الله) لقبی است که میرزا حسین علی به آن خوانده می‌شد، و او رهبر دوم فرقه بوده است که گروهی به نام بهائیت به آن گرایش پیدا کردند و کتابی دارد که آن را (أقدس) نامگذاری کرده است و مرگ بهاء در سال ۱۸۹۲ م بوده است.

و این گروه به بابیه هم مشهورند منتسب به «باب» و او لقب میرزا علی محمد رضا شیرازی (۱۲۳۵-۱۲۶۵ هـ) و (۱۸۱۹-۱۸۴۹) کسی که این مذهب را جعل کرده است و خود را باب (در نبوت یا حقیقت، یا امام زمان) نامید. سال ۱۸۴۴ م / ۱۲۶۰ هـ نک: البابیه و البهائیه فی المیزان فن نوابغ العلماء ص ۱۱، و در موسوعة المسیره فی الادیان و المذاهب المعاصره بابیه و بهائیه در سال ۱۲۶۰ هـ ۱۸۴۴ م بوجود آمد در زیر یوغ استعمار روسی و یهودی جهانی و استعمار انگلیسی به هدف تباه و فاسد کردن عقیده اسلامی، و متلاشی کرد وحدت مسلمانان و باز گرداندن آنان از مسائل اساسی موسوعة المسیره ص ۶۳، تگ: البهائیه فی خدمه الاستعمار ص ۱۱-۳۰ - و هیئت فتوای دانشگاه ازهر به فاسد و باطل بودن مذهب بهائیت فتوای داده است و اینکه این مذهب هیچ پیوندی و رابطه‌ای با اسلام ندارد، و هر کس آن را بپذیرد مرتد و از دین خارج شده است، چون مذهب بهائیت در برگیرنده عقایدی می‌باشد که اسلام آن را نمی‌پسندد و کلاً آن را مردود می‌داند، مانند: تظاهر بعضی از رهبرانشان به پیغمبر بودن، و اینکه مخالفانشان کافر هستند و آئین‌شان همه ادیان را نسخ کرده است و .. نک: البابیه و البهائیه فی المیزان ص ۹۳، ۹۴، و نک: افکار و معتقد است بهائیت در الموسوعة المسیره ص ۶۳، ۶۴، و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها

که برخاسته و پرورش یافته در آغوش دشمنان اسلام از صهیونیست جهانی و صلیبی‌هایی کینه‌جو و استعمارگر می‌باشند که نظارت و سرپرستی بر این فرقه‌های فاسد را بعهد داشته‌اند برای اینکه مسلمانان را از آئین‌شان دورکنند، و عقیده‌شان را فاسد نمایند، و اتحادشان را تجزیه کنند، و مسلمانان را کاملاً پیرو و اسیر تمدن غرب نمایند.

دشمنان اسلام حتی موفق شدند که نویسندگان و استادان دانشگاهی و غیردانشگاهی و ادیبان و شاعران و روزنامه‌نگاران را با خود همراه سازند، تا نگرش و عقیده فرقه‌های ویرانگر را ترویج نمایند، و در میان فرزندان ملت اسلام و به زبان و قلم آنان این فکرها منتشر شوند، تا تأثیر بیشتری بر نسل جوانان مسلمان داشته باشد.^۲

دکتر غالب عواجی ۴۰۵/۱-۴۷۹، و البهائیه وسائل و غایات استاد گرامی دکتر طه حبیشی ص ۱۳-۵۹ موجود می‌باشد.

۱- قادیانی: جنبشی که در سال ۱۹۰۰ م توسط استعمار انگلیسی در شبه قاره هند پایه‌ریزی شد به این هدف که مسلمانان را از دینشان و مخصوصاً از وظیفه جهاد دور کنند برای اینکه به نام اسلام با استعمار مبارزه نشود و زبان گویای این جنبش مجله ادیان نام داشت که به زبان انگلیسی منتشر می‌شد. نک: الموسوعة المسیره ص ۳۸۹، و دکتر غالب عواجی می‌گوید: قادیانی یکی از جنبش‌های پستی باطنی است. .. و در هند و پاکستان به قادیانیه مشهور هستند، و در کشورهای آفریقایی و دیگر کشورهای اسلامی که اشغال کرده بودند خود را احمدیه می‌خواندند، تا اینکه در میان مسلمانان وانمود کنند که خود را منتسب به پیامبر ﷺ می‌دانند، نک: فرق معاصره ۴۸۷/۲، و در واقع آنان به میرزا غلام احمد قادیانی نسبت دارند (۱۸۶۹-۱۹۰۸ م) که عامل اجرای اساسی ایجاد قادیانیه بود. و او از خانواده مشهور به خائن به دین و وطن می‌باشد، و از تألیف او: إعجاز احمدی، ابراهین احمدیه تجلیات الهیه و دیگر می‌باشد. پس چنانکه شیخ ندوی می‌گوید قادیانی انقلابی بر علیه رسالت محمد ﷺ و اسلام بود و یک توطئه دینی و سیاسی بود - القادیانی و القادیانیه - ص ۵، نک: فرق معاصره تتسب الی الاسلام ۴۸۷/۲-۵۷۳، و الفکر الاسلامی الحدیث وصله بالاستعمار دکتر محمد بهی ص ۳۸-۴۲، و القادیانیه از استاد بزرگوار شیخ خضر حسین ص ۸۷/۳۰ و القادیانیه و مصیرها فی التاریخ از استاد گرامی دکتر طه حبیشی ص ۱۹۴/۶.

۲- أجنحة استاد عبدالرحمن میدانی ص ۱۳۴.

شیخ محمد غزالی رحمته الله از آنان چنین تعبیری می‌نماید: که آنان سفیران فوق‌العاده یهودی و مسیحی هستند، و فرق بین آنان و سفیران رسمی در این است که آنان بنابر آداب و رسوم خود آرام و ساکت هستند و حرکت و واکنششان مؤدبانه است، اما سفیران رسمی خاورشناس، وظیفه اصلی آنان یاوه‌گویی در روزنامه‌ها و مجالس است، و اینکه هر روز مشکل خیالی و وهمی درست کنند تا شاید بتوانند خشت را از بنای جامعه اسلامی بردارند و از عظمت و شکوه اسلامی در اذهان بکاهند، و به این صورت به آرزوی دیرینه و نهای خود که حمله همه جانبه و مشترک صهیونیست‌ها و صلیبی‌های که در عصر کنونی با هم متحد شده‌اند برسند، و به راستی که این گروه از قلم بدستان آلوده بسیار خطرناک‌تر از دشمنان آشکار هستند، چون این‌ها تا حال در نفاق ورزیده شده‌اند و تازه به دوران رسیده‌ها را آسان به دنبال خود می‌کشند، و گاهاً کلمات حقی را بر زبان می‌آورند تا زمینه‌سازی کنند برای هزاران کلمه باطلی که بعد رو می‌کنند.^۱

دکتر مصطفی سباعی رحمته الله می‌گوید: جای تأسف است که حالا گروهی از عالمان و نویسندگان از دشمنان پیروی می‌نمایند و هیچ شکی نیست که آنان مسلمان هستند، ولی فریفته نمای ظاهر تحقیق علمی دروغینشان شده‌اند، که دشمنان اسلام از خاورشناسان و تاریخ‌نویسان و غربگرایان آن را پوششی برای مقصد و هدف‌های خود قرار داده‌اند، و آن وقت است که آن‌ها - در حالی که مسلمان هستند - به نتیجه‌ای می‌رسند، که آنان خواهانش بوده‌اند - یعنی یهودیان و مسیحیان و استعمارگران - از بخش شک و گمان در رابطه با اسلام و دعوت‌گران اسلامی دانسته و آگاهانه یا از روی ناآگاهی این کار را انجام می‌دهند، پس در نتیجه دشمنان اسلام و بعضی از فرزندان اسلامی بر یک مسیر قرار می‌گیرند و هیچ یک بر دیگری نه در میدان علمی و نه در جایگاه تاریخی برتری ندارند.

۱- ظلام من الغرب فی المقدمة.

آنچه حائز اهمیت است اینکه مسلمانانی که فریفته خاورشناسان و یا تاریخ‌نگاران و نویسندگان غربی دشمن اسلامی می‌شوند، آن‌ها را در این دامی که برایشان پهن کرده‌اند گرفتار نمی‌کند جز یکی از این امور چهارگانه‌ای که در زیر خواهد آمد:

- ۱- جهل به حقیقت میراث اسلامی، و بی‌اطلاعی از چشمه‌های صاف اسلامی.
- ۲- فریفته شدن به روش‌های به ظاهر علمی که دشمنان اسلام ادعا می‌کنند.
- ۳- و یا علاقه به شهرت و تظاهر به آزاد اندیشی و دوری از طناب تقلید چنانکه ادعا دارند.

۴- و یا تحت تأثیر هوا و انحرافات فکری قرار گرفته‌اند، و میدانی برای ابراز اندیشه‌های خود ندارند جز مخفی شدن در پناه خاورشناسان و نویسندگان و ربودن نظرات فاسد و اصول باطل اندیشه آنان و تکرار طوطی‌وار آن‌ها. با این گمان که عزت اسلام و مسلمانان در این است، ولی به خود و دیگران ضرر می‌رسانند و دینشان را متزلزل ساخته‌اند و آشوبهای فکری ایجاد کرده‌اند که توده مردم و حتی دانشجویان متوسط را پریشان خاطر کرده‌است.^۱ استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود عبداللطیف عامل دیگری را به این‌ها اضافه می‌کند و آن:

- ۵- جهل آنان به سنت نبوی و دانش آن است، هر چند بعضی از آنان ادعا دارند که در دانش نبوی دارای تخصص هستند و در میدان علمی ریزین هستند.

آن‌ها قرائت‌هایی سطحی از سنت داشته‌اند که آنان را از لغزش و سقوط باز نداشته است، و از غفلت بیدار نکرده است معنی ظاهری آن را دانسته‌اند ولی اصل مطلب را نفهمیده‌اند، و این چنین گمان برده‌اند که در این میدان از همه داناترند. البته اصلاً ضرورتی ندارد که این مدعیان آگاهی به سنت، پیرو هیچ یک از این فرقه‌های ویرانگر

۱- السنه و مکانتها فی التشريع ص ۳، ۴، نک: السنه النبویه الشریفه دکتر احمد کریمه، هدیة مجله الازهر، شماره ربیع الاول سال ۱۴۱۸ هـ ص ۲۶، ۲۷. و نک: دفاع عن السنه دکتر ابو شبهه ص ۳۷۲، و قصه هجوم علی السنه دکتر علی احمد سالوس ص ۳۵-۳۷. موجود می‌باشد.

باشند و یا اینکه در کل اصول از آنان پیروی کنند؛ چون آنان مردمی هستند که ما شاهد بزرگواری و دینداری آنان هستیم، اما آنان - چنانکه ما می‌بینیم - بدون تأمل و اندیشه از افکار منحرف دیگران تقلید کرده‌اند، هر چند که بسیار به نظرات خود می‌بالند، و شدیداً به مخالفان خود حمله می‌کنند و آنان را سفیه و کم‌خرد می‌دانند.

اگر اندیشمندی در وضعیت آنان دقت نماید پی می‌برد که میان این مردم و بین آگاهی عمیق از سنت و علوم حدیث فاصله بسیار است، و تنها رابطه‌ی بین آنان و این علوم برداشت سطحی و ضروری قرائت آن است.

پس آنان از سخنران، و فقیه، و ادیب، و دکتر، و حقوقدان، و کلامی، و تاریخ‌دان، و غیر آنان هیچ کدام از متخصصان سنت و علوم حدیث نمی‌باشند، بلکه متخصص در علوم مختلف دیگری می‌باشند، و گاه کسان مدعی علم و خود را از علماء می‌خوانند، ولی در هیچ علمی جز بهتان بستن بر اسلام و پیامبر ﷺ و اصحاب بزرگوار ﷺ اجماع ندارند.^۱

دلیل گرایش دشمنان اسلام برای بعضی از افراد مسلمان این است، تا فکر و اندیشه و شبهه و تردیدهای آنان را پیرامون سنت مطهر، و نشر و پخش آن را در میان مسلمان به عهده بگیرند. چنانکه استاد صدیق نصر در کتاب خود (ضوابط الروایة عند المحدثین) می‌گوید: آنچه که برای من روشن است این است که خاورشناسان به راستی بذر شک و تردید را در زمین مطالعه حدیث شریف افشاندند، و آن را سرپرستی و مراقبت کرده‌اند تا اینکه گروهی از مسلمانان غربزده آن را ادامه داده‌اند که وظیفه‌شان مانند خاورشناسان دیگر شناخت دانستی‌های دیگران است، و آنچه این گمان مرا تشدید کرد وجود کتابی به نام «توثیق الاحادیث النبویه، مجادلات فی مصر الحدیث» از تألیفات جانی بول است که به اعتقاد بنده برای اطلاع از مقدار تأثیری که خاورشناسان بر فرزندان امت اسلامی

۱- السنة النبویة بین دعاء الفتنة و ادعاء العلم ص ۱۲۹-۱۳۱ با تغییرات.

داشته‌اند نوشته شده است، و برای اینکه آگهی یابند که آیا این بذرها شک و تردیدی که کاشته بودند ریشه زده به ثمر رسیده یا تاکنون به ثمر نرسیده است. این کتاب مرا مطمئن کرد که در حقیقت آن‌ها نقشه‌های دراز مدتی دارند، و هر کتابی را که به چاپ می‌رسانند و پخش می‌کنند در دایره آن نقشه از پیش تعیین شده می‌باشد، و اینک سر فصل‌های خلاصه کتاب مذکور:

معرفی کتاب (توثیق الاحادیث) از جاین بول:

این کتاب (به گفته استاد صدیق) در نه فصل به این ترتیب تالیف شده است:

۱- زدودن کتاب‌ها و رساله‌هایی که در باب سندبایی احادیث نبوی نگاشته شده است.

۲- سندیت از دیدگاه محمد عبده.

۳- بحث پیرامون سندیت در مجله المنار.

۴- بحث‌های دیگری درباره سندیت.

۵- بحث و استدلال پیرامون جمع‌آوری و تدوین حدیث.

۶- بحث و استدلال پیرامون عدالت راویان حدیث.

۷- بحث و استدلال پیرامون عدالت ابوهریره رضی الله عنه.

۸- بحث و استدلال پیرامون جعل و تقلب در حدیث.

۹- روایت احادیث.

این کتاب همه آنچه که مسلمانان در مورد حدیث نوشته‌اند از کتاب و مقالات، از محمد عبده و رشید رضا در مجله المنار گرفته تا احمد امین، و هیکل، و ابی‌ریه را عرضه کرده است.

سپس کتاب در مورد جنجالی که کتاب (اضواء علی السنه المحمدیه) شیخ ابی‌ریه در سال ۱۹۵۸ تالیف کرد و رد و پاسخ‌هایی که از طرف علمای اسلامی به آن داده شد

صحبت می‌کند؛ مانند دفاع از سنت دکتر محمد ابو شهبه، و یا دفاع از ابوهریره در میزان، و دفاع از حدیث نبوی محمد سمّامی، و یا رد شبهه‌های دشمنان سنت از گروه دانشمندانی چون دکتر سباعی، و سلیمان ندوی، و محب‌الدین خطیب، و عبدالرزاق حمزه در تار و تاریکی ابی‌ریه در مقابل نور و روشنایی اضواء علی السنه المحمدیه برای آنچه از لغزش و گمراهی و بهتان‌هایی که در آن آمده است. یا مصطفی سباعی در کتاب السنه و مکاتنها فی التشریع الاسلامی آورده است. و یا محمد عجاج در کتاب ابوهریره گزارشگر اسلام - روایه الاسلام - و یا سنت قبل از جمع‌آوری آمده است و هر کس این کتاب (جاینبول) - توثیق الاحادیث - را بخواند، اندیشه مؤلف آن را می‌فهمد، که چگونه نوشته‌های مورد اعتماد مسلمانان را ابلهانه و بی‌مقدار می‌داند، کسانی که از سنت پیامبرشان ﷺ دفاع کرده‌اند، و کار خاورشناسان را برجسته و بزرگ نشان می‌دهد. با وجود تفاوت بسیاری بین نوشته‌های بی‌رقیب مانند: ابی شهبه و یمانی و سباعی، و یا این کرم‌های متحرک چون احمد امین، و ابی ریه که وجود دارد. بشنو که در مورد احمد امین چه می‌گوید: تردیدهای او در سندیت احادیث آشکار و واضح است، براساس مباحثات علمای غربی نوشته شده است، و جاینبول از کتاب او چنین نقل می‌کند: که او نویسنده بی‌همتا، و صاحب تلاش‌های بی‌نظیر در تقدیم روش و برنامه‌های انتقادی از دانش تاریخ اسلامی و عربی می‌باشد، و آنگاه که نامی از سباعی می‌آورد روش او را چنین توصیف می‌نماید به اینکه: آمیخته از فحش و ناسزا و بسیار سطحی و ساده می‌باشد.

این گفته «جاینبول» بسیار دور از واقع است، چون روش‌های سباعی ﷺ بسیار راست و استوار است، و اصلاً در روش و برنامه خود از سب و دشنام پیروی نکرده است، چنانکه جاینبول می‌گوید، و این کتاب در میان ما موجود و خود شاهد این ماجرا است. و این گفته او - که از شر آنان به خدا پناه می‌بریم - ویژگی و خصوصیت خاورشناسان را در طعنه زدن به هر کسی که لغزش‌ها و اشتباهات آن‌ها را تعقیب نماید و بر ملا سازد، بیان می‌کند و آن‌ها هیچ پروای ندارند که گاهی او را متعصب و شوونیسم بنامند، و گاهی

به جاهل و کوته فکر او را بخوانند، والا اگر منصفانه در میان آن مردم قضاوت می‌کردند، تأیید می‌کردند که کتاب (السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي) دکتر سباعی، یگانه کتاب قرن در طرح موضوع، و واقع‌گرایی می‌باشد. چون مؤلف آن هر چیزی را که به بحث او ارتباط داشته باشد از تازه و کهنه آورده است، و هر تردید و شبهه‌ای را نابود کرده است، و هر حدس و گمانی را به روش‌های علمی دقیق پراکنده کرده است.^۱

خلاصه گفتار در مورد کتاب و مؤلف آن چیزی است که استاد جمال النبا در کتاب خود (السنة ودورها في الفقه الجديد) می‌گوید که دکتر سباعی به خاطر کتاب «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي» شایسته است که به لقب «شافعی عصر جدید» خوانده شود.^۲

اما کجا خاورشناسان توانایی دادن چنین شهادتی را دارند؟ آن‌ها هیچ گاه این شهادت را نخواهند داد مگر برای کسانی به دست آنان پرورش یافته باشند و افکار و اندیشه ویرانگر آنان را پذیرفته باشند.

مبحث دوم: موضع هواپرستان و بدعت‌گزاران جدید درباره سنت نبوی

مطلب اول: لائیسم و موضع آنان درباره سنت نبوی

موضع و دیدگاه مبلغان لائیسم درباره سنت شریف نبوی در موضع و دیدگاه استادانشان و خاورشناسانی خلاصه می‌شود، که علاقمندی شدیدی به احیای شبهات فرقه‌های بدعت‌گزار و شیوه‌های آنان دارند تا به هدف خود در ایجاد شک و تردید در حجیت سنت نبوی و جایگاه شرعی و قانونگذاری کلی و جزئی آن و نیز تشکیک در

۱- ضوابط الروایة عند المحدثین ۲۹۴-۲۹۸ با تغییرات.

۲- السنة و دورها فی الفقه الجديد ص ۷۴.

خبر آحاد و لزوم عمل به آن نائل شوند. آنان در این خصوص شبهه‌های زیادی دارند که ذکر و بیان رد آن‌ها در باب دوم خواهد آمد.

مطلب دوم: بهائیت و موضع آنان نسبت به سنت نبوی

دکتر عایشه عبدالرحمن - رحمها الله تعالی - خلاصه دیدگاه و موضع بهائیت نسبت به قرآن و سنت را چنین بیان می‌نماید:

۱- بهائی‌ها آیاتی را که مربوط به میعاد و روز قیامت می‌شود تأویل می‌کنند و می‌گویند که مسلمانان منظور از قیامت بزرگ - کبری - را نفهمیده‌اند: که به معنی انتهای رسالت محمدی به ظهور و پیدایش بهائیت می‌باشد. و این دلیل بر راستی قرآن، و علاقه و عشق خداوند متعال می‌باشد.

۲- تعیین وقت قیامت و پایان دوره امت محمد، به حساب یهودیان بر اساس ابتدای سوره‌ها و با شمارش حروف ابجد هوز.

۳- متهم کردن روایت حدیث و راویان آن، و ادعای اینکه هیچ سند و حدیثی جز آن‌هایی که با ظهور نوین بهائیت موافق باشند یا امکان تأویل آن‌ها به آن وجود داشته باشد، صحیح نیست. و اگر چنین نباشد آن حدیث جعلی و تقلبی است. با شروط آنان حدیث صحیح آن است که با شمارش یهودیان از حروف اول سوره‌ها هماهنگ باشد، و در احادیثی که از ظهور مهدی و نزول عیسی علیه السلام در آخر زمان خبر می‌دهند، منظور از مهدی و عیسی بابای شیرازی و بهاء مازندرانی می‌باشد.^۱

یکی از این قبیل سخنان قول میرزا حسین نوری بهاء الله می‌باشد که می‌گوید: «حالا این مردم را ببینید که چگونه این احادیث محکم را درک و فهم نمی‌کنند، در حالی که احادیثی را که هیچ دلیلی بر صحت آن‌ها وجود ندارند متمسک قرار می‌دهند. .. و یا

۱- کنفرانس چهارم جهانی سیره و سنت نبوی ۵۴۶/۲.

بعضی از احادیث را دستاویز قرار داده‌اند که معنای آن را نمی‌فهمند، و با این کارشان از ظهور حق و زیبایی خداوند متعال روی گردانیده و در جهنم استقرار یافته‌اند.^۱

«ابو الفضائل جرفادقانی» مرشد و معلم حسین مازندرانی بهاء‌الله و شارح کتاب او به نام (الایقان) می‌گوید: «و با این وجود همه احادیث باطل نیستند، بلکه بعضی صحیح و در (ظهور جدید) با واقعیت مطابقت دارد پس اگر حدیثی با مدلول نوین مطابقت نماید، صحیح است و چیز غیر ممکن نیست و اگر چنین نباشد جعلی و تقلبی است.

او همچنین می‌گوید: «از آنجا که همه این نشانه‌ها بر بهاء‌الله منطبق است، پس هدف این احادیث همان بهاء‌الله می‌باشد، که لقب عیسی بن مریم را به او داده‌اند، و به خاطر تعظیم اسمش را ذکر نکرده‌اند.^۲

دکتر غالب عواجی خلاصه دیدگاه بهائی‌ها را نسبت به سنت مطهر چنین بیان می‌کند و می‌گوید: «علاوه بر تاویل آیات قرآن کریم آنان احادیث نبوی را هم طبق برنامه و روش باطنی و ملحدانه خود تاویل می‌کنند و گمان می‌برند که همه احادیث همچون قرآن دلالت بر پایان شریعت محمدی دارند و ظهور و وقوع قیامت را به آمدن بهاء تاویل می‌نمایند، و قبول ظاهر این احادیث و تاویل نکردن آن به ظهور بهاء را کفر به رسالت خود محمد ﷺ می‌شمارند. چنانکه بهائی کینه‌توز دکتر رشاد خلیفه امام مسجد توسان ایالت آریزونا آمریکا گفته است.^۳

او در کتاب خود «قرآن، حدیث و سنت» می‌نویسد: سنت چیز بی‌هوده و مهملی است و تمسک به آن اشتباه است و بر امت واجب است که خود را از آن دور نگهدارد، و با کنار نهادن سنت مسیر و مسلک خود را تصحیح نماید.»

۱- الحجج البهیة جرفادقانی نقل از منبع پیشین ۵۴۳/۲.

۲- التبیان و البرهان نقل از مصدر سابق ۵۴۵/۲.

۳- فرق معاصره تتسب الی الاسلام ۴۶۹/۱؛ و نک: داستان این مرد در کتاب (مسيلمه فی مسجد توسان) از استاد بزرگوار دکتر طه حبیشی.

او همچنین می‌گوید: «پیامبر از اینکه خودسرانه کلمه‌ای از قرآن را بیان یا تفسیر کند منع شده است»^۱. و می‌گوید: «همانا ایمانداران از طرف خداوند مأمور شده‌اند که در دینشان از پیامبر چیزی غیر از قرآن را نپذیرند، و در هیچ گفته‌ای غیر آنچه از قرآن تبلیغ می‌کند از وی پیروی نکنند»^۲.

او همچنین در کتابش «قرآن یا حدیث» چنین تصور می‌کند و می‌گوید: «در حقیقت پیروی همزمان از قرآن و حدیث غیر ممکن است، و برای هر کاری آزمایشی لازم است، پس کسی که به قرآن ایمان دارد منکر حدیث و سنت است، و مؤمن به حدیث و سنت منکر قرآن می‌باشد»^۳.

و می‌گوید: «بررسی‌های پیوسته پرده از حقیقت شگفت‌آوری برداشته و آن اینکه: حدیث و سنت هر چند جایگاه مقدس و بزرگی در میان ملت‌های مسلمان دارند، اما هیچ رابطه و پیوندی با پیامبری محمد ﷺ ندارند، و در حقیقت التزام و پایبندی به حدیث و سنت نافرمانی آشکاری در برابر خدا و رسولش شمرده می‌شود. این پرده‌برداری با اعتقاد توده مسلمانان در هر جایی که باشند تضاد دارد. بنابراین به راستی اعتبار من، بلکه همچنین اعتبار اعجاز عددی قرآن شهرت و زندگی مرا در معرض تهدید قرار می‌دهند، چون مطمئناً اعلام اینکه حدیث و سنت از بدعت‌ها و اختراعات شیطانی هستند به آن‌ها چنین پیامدی خواهد داشت. و آنگاه که سند و دلیل قاطع تأیید می‌نماید که اقرار و اعتراف به حدیث و سنت از ابداع و اختراعات شیطان می‌باشد، و اینکه همه اندیشمندان

۱- نک: القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۱، ۲، ۱۷، و قرآن ام حدیث ص ۱۶، و نک: مسیلمه فی مسجد توسان ص ۵۶.

۲- القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۱۷ به بعد.

۳- قرآن ام حدیث المقدمة، و نک: ص ۲۲، و المسم العاصی از احمد صبحی منصور ص ۲۸، و السنة فی مواجهه اعدائها ص ۴۵.

آزاداندیش تحقیقات جمع‌آوری شده در این کتابم را خواهند پذیرفت. و به نسبت عموم مسلمانان به راستی که این تحقیقات احساس رهایی تازه‌ای و بیداری کاملی در بر دارد^۱. این پیامبر دروغین به آیاتی از کتاب خداوند متعال استدلال می‌کند تا ثابت کند که سنت نبوی از دستاوردهای شیطان است، ولی این آیات در مورد انسان‌های شیطان صفت نازل شده است، از جمله خدای بزرگ می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾^۲ [الأنعام: 112].

«همانگونه دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده‌ایم. گروهی از آن‌ها سخنان فریبنده و بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را بفریبند اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند. پس بگذارد دروغ‌ها را بهم بافند».

سپس استدلال می‌نماید که راویان سنت از صحابه و تابعین و پیشوایان پس از آن‌ها - مجرم و خیانتکار - هستند، به فرموده خداوند متعال:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾^۳ [الفرقان: 31].

«اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم، و همین بس که خدای تو را راهنما و یاور است».

از آنجا که پیامبر ﷺ از تفصیل و بیان نکات مبهم قرآن کریم منع شده و غیر از قرآن حتی نباید در یک گفته پیامبر ﷺ از او اطاعت کرد، پس مراجعه به سنت و عمل به

۱- القرآن و الحديث و الاسلام فى المقدمة. نك: المؤتمر العالمى الرابع للسيرة و السنة ۵۵۷/۲، ۵۵۸.

۲- و نك: قرآن ام حديث ص ۴۹.

۳- و نك: مرجع گذشته ص ۲-۲۵، و القرآن و الحديث و الاسلام ص ۱۳، ۱۴، و المسلم العاصى ص

۵، ۶، و عذاب القبر و ثعبان الاقرع ص ۴، ۵.

تفسیرهای وی از قرآن و آنچه از آن که مشکل بوده است، و اینکه پیامبر خود شریعتی را آورده است که در قرآن کریم نامی از او نیامده است و آن هم بازگشت به سنت و عمل به سنت است، همه این‌ها در نظر این دجال رشاد خلیفه دلیل بر جعل و ساختگی اسلام مسلمانان در طول تاریخ می‌باشد. او می‌گوید: «قرآن کریم به ما یاد می‌دهد که حدیث یک انتخاب ضروری برای تشخیص دادن مسلمان حقیقی از مسلمان تقلبی است، چون مسلمان حقیقی به پروردگار خود باور دارد و می‌داند که قرآن تمام و کامل است، و مراجعه به غیرآن درست نیست، ولی مسلمان متقلب و جعلی به حدیث گوش فرا می‌دهد و از آن حدیث تبعیت می‌کند».^۱

رشاد خلیفه این موضع و نگرشش نسبت به سنت مطهر را برای دوستش دکتر احمد صبحی منصور به ارث نهاد که فارغ التحصیل الازهر و دارای مدرک دکتری تاریخ از دانشگاه بوده است، او از سنت تبری جست و دانشگاه هم از او اعلام برائت کرد و از دانشگاه اخراج شد. او سپس به آمریکا رفت تا جزء شاگردان و مریدان پیامبر دروغین رشاد خلیفه گردد^۲، و در مسجد توسان بنویسد که: «الازهر از قرآن برگشته و به آن کافر شده است» و بگوید: مشکل همیشگی الازهر این است که همچون (مسجد ضرار) مسجدی بنا شده برای کارهای ناشایست است و وظیفه حمایت از میراث و فرهنگ بشری را به عهده گرفته است^۳ که از قرآن کریم انتقاد می‌گیرد، و به کتاب خدا تهمت می‌زند که گنگ و پیچیده است و احتیاج به توضیح دارد، و اینکه قرآن ناقص و ناتمام

۱- قرآن ام حدیث ص ۲۲، و نک: ص ۴۴-۴۸، و القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۲۰، ۲۱، ۴۲ و السنه فی مواجهه اعدائها ص ۵۲، کنید موجود است.

۲- به داستان او در کتاب «مسيلمه فی مسجد توسان» از استاد بزرگوار دکتر طه جیشی مراجعه کنید.

۳- منظورش سنت نبوی ﷺ است، چون در نظر او «یک کار شیطانی است، و راویان این سنت‌ها گناهکار و خیانتکار هستند». چنانکه گذشت استدلال به چیزی کرده است که مسيلمه کذاب رشاد خلیفه بدان اشاره داشته است.

است و احتیاج به تفصیل و توضیح دارد. و برای این گفته خود استدلال به آییهایی کرده است که قرآن کامل و تمام و روشن است و هیچ احتیاجی به سنت و تفصیلی ندارد تا آن را روشن گرداند.^۱

سپس رشاد خلیفه ضمیمه‌ای بر رساله او نوشته و گفته است: «در حقیقت الازهر تأکیدات پیوسته و پی‌درپی دال بر اینکه قرآن کامل و تمام و روشن است را به کلی رد می‌نماید. و در عوض الازهر بدعت‌های شیطانی همچون حدیث و سنت را قوت می‌بخشد. و هر مسلمانی که کمی خرد داشته باشد آشکارا می‌تواند ببیند که الازهر چگونه هیچ احترامی برای ارادهٔ پروردگار قائل نیست، و در عوض به خواست ابلیس احترام می‌گذارد. احمد صبحی منصور اولین عالم ازهری است که حقیقت را دریافته، و در مقابل قدرت‌های قلعه ابلیس (الازهر) می‌ایستد، در این سلسله مقالات تاریخی منصور طبیعت محمدی الازهر و نقش آن در تبدیل مسلمانان مخلص به محمدی‌های بت‌پرست را توضیح داده است.»^۲

با این کارها به موضع و دیدگاه خود نسبت به پیامبر ﷺ اشاره دارند و این چنین به پیامبر ﷺ می‌نگرند که شرک او ﷺ و یا کفر، و بت‌پرستی او چیز غیر ممکن نمی‌باشد^۳، و اینکه پیامبر ﷺ از ارتکاب گناهان کبیره معصوم نیست. احمد صبحی می‌گوید: [پیامبر در معرض ارتکاب گناهان بزرگی همچون شرک بوده. .. و پیامبران مورد بازپرسی و محاسبه

۱- بحث این آییه‌ها و رد قصه آن‌ها در ایجاد شبهه به اینکه قرآن کافی است و احتیاج به سنت نیست، در ص ۱۸۸، ۱۹۰ خواهد آمد.

۲- مجله منظور المسلم نقل از مسیلمه در مسجد توسان ص ۲۴۷-۲۴۹.

۳- نک: القرآن و الحدیث و الاسلام رشاد خلیفه ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، و پیامبران در قرآن احمد صبحی منصور ص ۳۱ و پس از آن موجود است.

قرار خواهند گرفت که اگر معصوم باشند این محاسبه بیهوده و عبث خواهد بود. و خداوند متعال از بیهوده کاری بسیار منزّه است.^۱

چیزی که جای توجه است این است که: بعضی از مبلغان بی‌دینی در مقابل مسلمانان به اسلام و پیامبر ﷺ احترام می‌گذارند و وانمود می‌کنند، که اسلام حق است، و پیامبر حق است، و انسانی لایق و شایسته بوده است، این را برای نفاق و دورویی می‌گویند، تا مسلمانان به آنان اطمینان کنند، سپس با ایجاد شک و تردید در سنت نبوی و عقاید اسلامی، و حق را با باطل و سم را با شیرینی در آمیخته‌اند، همه این‌ها به روشنی در مقاله‌های احمد صبحی منصور که زیر عنوان «القرآن هو الحل» و «القرآن لایزال هو الحل» در روزنامه‌های ملی و دیگر روزنامه‌ها و مجله‌های چپی به چاپ رسانده دیده می‌شود.^۲

مطلب سوم: قادیانیها و موضعشان نسبت به سنت نبوی

جنبش اصلاحی ترقی خواهی که سید احمدخان^۳ مدعیش بود، مقدمه‌ی پیدایش قادیانیه شد، جنبشی که بعدها به مذهبی تبدیل گردید که به احمدیه معروف گشت^۱، و در هند و پاکستان به فرقه اهل قرآن شهرت یافت.^۲

۱- الانبیاء فی القرآن ص ۴۰، ۴۵، و نک: ص ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۵. و القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۸ و پس از آن - و نک: همچنین به کسانی که به عصمت پیامبر ﷺ طعنه می‌زنند از دکتر نصر ابوزید در کتابش نقد الخطاب الدینی ص ۱۲۶، و مستشار سعید عثماوی در کتابش «الاسلام السیاسی» ص ۸۶، «و اصول الشریعه» ص ۱۴۳. وجود دارند.

۲- نک: فرق معاصره تتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی فصل السبب فی انتشار تعالیم البهائیه ۴۹۹/۱-۴۷۳.

۳- سید احمد خان پسر احمد میر متقی پسر عمار حسینی، در ۱۷ اکتبر سال ۱۸۱۷ م در دهلی به دنیا آمده است، شروع به یادگیری قرآن کریم کرد، سپس بعضی کتاب‌های فارسی و عربی را خواند، و در دادگاه‌های انگلیسی شروع به کار کرد - به عنوان دستیار قاضی - و در سال ۱۸۹۷ م از دنیا رفته

این سید احمد خان خشت عمده‌ای برای شک و تردید در سنت را بنا نهاده و می‌گوید: «پس از فوت رسول خدا ﷺ روایت و بازگویی احادیث دهن به دهن آغاز گردید تا اینکه زمان جمع‌آوری احادیث در کتاب‌های معتبر رسید، هر چند که ما نمی‌توانیم بی‌تفاوت باشیم و زحمتهای آن گروهی که کتاب‌های احادیث را جمع‌آوری کرده‌اند نادیده بگیریم، کتاب‌ها و احادیثی که اساسش روایت‌های مذکور است... در حالی که فاصله زمانی برای اضافه و افزودن چیزهای جدید و تازه به آن کافی بوده است.^۳

او سپس اضافه می‌نماید: چرا چنین نباشد در حالی که در این کتاب‌ها حدیث‌هایی جمع‌آوری شده است که الفاظ و واژه‌ها از راویان بوده است، و ما نمی‌دانیم که بین لفظ اصلی - که از دهان پیامبر ﷺ خارج شده است - و لفظی که از دهان راوی خارج شده

است، نگ: به شرح حال او در دائرة المعارف بریطانی ۳۶۹/۱، و القرآن‌یون و شباهتم حول السنه دکتر خادم حسین بهی ص ۱۰۰.

۱- اکثر خاورشناسان پیوسته اصرار دارند که اسلام را به دین محمدی تعریف نمایند، و یا مذهب محمدی نسبت به حضرت محمد ﷺ همچنانکه نسبت داده مسیحیت به حضرت مسیح، و لکن در اینجا استعمال این صفت نزد بیشتر آنان علت دیگری دارد، و آن هم دادن این انگیزه که اسلام آئین بشری است و از دستاوردهای محمد می‌باشد، و از طرف خدا فرستاده نشده است. و اما نسبت مسیحیت به مسیح این انگیزه را ندارد چون اعتقاد دارند که مسیح فرزند خدا است، نک: الاسلام فی تصورات الغرب از استاد گرامی دکتر محمود حمدی زقزوق ص ۲۱ زیرنویس، و منهجیه جمع السنه و جمع الاناجیل از خانم دکتر عزیزه علی طه ص ۲۴ موجود می‌باشد.

۲- نک: دراسات فی الحدیث النبوی دکتر محمد اعظمی ۲۸ و پس از آن، و قرانیون و شباهتم حول السنه دکتر خادم حسین ص ۱۰۰ به بعد وجود دارد.

۳- مقاله‌های جریان سید احمد - ترتیب و جمع‌آوری محمد اسماعیل ۲۳/۱ نقل از قرانیون و شباهتم حول السنه دکتر خادم حسین بهی ص ۱۰۴، و رد این شبهه تأخیر در جمع‌آوری سنت ص ۳۴۶، ۳۵۸، خواهد آمد.

چقدر مطابقت یا مخالفت وجود دارد و تعجبی ندارد که یکی از راویان در فهم حدیث اشتباه کند که به نوبه خود باعث گم شدن مفهوم اصلی حدیث شده باشد.^۱

بنابر این دیدگاه او، پیروی مسلمانان از احکام برگرفته از سنت عموماً لازم نیست «و در واقع آن دسته از احکامی را که علما از نصوص فعلی - سنت - استخراج کرده‌اند، فقط احکامی اجتهادی هستند که نه نصی بر آن‌ها دلالت دارد، و حتمیت ندارند چون احتمال دارد که آن‌ها احکام مورد نظر پیامبر ﷺ نباشند».^۲

سپس یک گام به جلو بر می‌دارد، و محدثین را سرزنش می‌کند، که آن‌ها بوده‌اند که در اصل سنت که سند باشد دقت نکرده‌اند، و می‌گوید: «ما سعی و تلاش انجام گرفته شده محدثین را در این رابطه ستایش می‌کنیم، هر چند بیشتر تلاش آن‌ها، از تأیید یا نفی معتبر بودن راویان فراتر نرفته است، در حالی که مدت زمان زیادی از مرگ آنان گذشته بود، سپس نوبت تحقیق از آنان شروع شد، به نحوی که نقش اصلی در قبول و رد حدیث به شخص راویان داده شده که این اگر کار غیرممکنی هم نباشد، به راستی خالی از اشکال و زحمت نیست».^۳

در همین معنی می‌گوید: «و ما چیزی درباره مضمون و محتوای این حدیث‌هایی که معتبر دانسته شده و تلاش‌های زیادی صرفشان شده است نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که از چه راه و شیوه‌ای برای انجام این کار بهره گرفته شده است»^۴

در آخر سید احمد سعی کرده که با قرار دادن شرایطی صعب الحصول کار سنت را یکسره کند، او می‌گوید: «معیار درستی برای پذیرش و قبول حدیث این است که با دیده

۱- مقالات سیر سید ۴۹/۱، و رد شبهه روایت حدیث به معنی ص ۳۷۵-۳۹۵ خواهد آمد.

۲- مقالات سیر سید ۶۹/۱.

۳- مقالات سیر سید ۲۳/۱، و ردی بر این جواب آن‌ها در ادعای کم کاری محدثین در نقد متن احادیث ص ۶۶۷-۶۷۲ خواهد آمد.

۴- مقالات سیر سید ۲۳/۱.

قرآن به حدیث بنگریم آنچه موافق قرآن بود بپذیریم و آنچه مخالف آن باشد دور می‌اندازیم. ... و اگر چیزی از این حدیث‌ها به پیامبر نسبت داده شود، لازم است این سه شرط را داشته باشد:

- ۱- لازم است حدیث روایت شده با قطع و یقین گفته پیامبر باشد.
 - ۲- باید شهادتی باشد که اثبات نماید که این کلمه‌ها که راوی می‌گوید همان کلماتی هستند که پیامبر فرموده است.
 - ۳- اینکه کلمه‌هایی که راوی نقل کرده معنای دیگری غیر از آنکه شارح گفته است نداشته باشد، پس اگر یکی از این سه شرط در آن نباشد، درست نیست که آن گفته را به پیامبر ﷺ نسبت داد، و گفته شود حدیثی از حدیث‌های او می‌باشد.^۱
- این حرکت اصلاحی، یا اسلام‌گرایان متجدد^۲ - هندیها - همچنانکه گلدزیهر در کتابش «مذاهب التفسیر الاسلامی» از آنان حکایت می‌کند^۳، دوست داشتند خود را معتزلی‌های نو بنامند، و به نظر گلدزیهر آن حرکت به خاطر دیدگاه صحیح و محکمشان سزاوار توجه ویژه هستند،^۴ چون دیدگاه و نگرش تماماً آزاد به حدیث دارند، و حدیث را ریشه اساسی و مانع همیشگی در راه رشد آزادی می‌دانند. گلدزیهر می‌پندارند که حدیث

۱- مقالات سیر سید ۴۰/۱.

۲- استاد احمد امین سید احمد خان در هند را به شیخ محمد عبده در مصر تشبیه کرده است، از آن جهت که هر دوی آن‌ها مصلح دینی بوده‌اند، و او در گفتار از خاورشناسان پیروی می‌نماید، چنانکه دکتر بهی در کتابش - الفکر الاسلامی و صلته بالاستعمار الغربی ص ۳۳، ۳۸، ۱۴۵ می‌گوید، و نک: مذاهب التفسیر الاسلامی از گلدزیهر ص ۳۴۷ به بعد وجود دارد.

۳- ص ۳۴۲.

۴- مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۳۷، و نک: تعریفات گروهی از خاورشناسان از سید احمد خان و حرکت قرآنی او، در کتاب دیدگاه اسلامی به حرکات جدید در عالم اسلامی کار گروهی از خاورشناسان - با ترجمه استاد محمد عبدالهادی ابو ریده ص ۴۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۲۲۳ موجود می‌باشد.

در نظر قادیانیها خرافات و اسطوره‌هایی مانند داستانهای هزار و یک شب است.^۱ سپس از آنان نقل می‌کند که: اعتماد بر حدیث اسلام را همدریف بازی‌های بچگانه قرار داده است. ... بنا به نظر آنان حدیث‌های روایت شده در کتاب‌های حدیث همچون صحیح‌های بخاری و مسلم - رحمه‌الله چیزی جز گناه و معصیت در پی ندارد، و خبرهایی که در کتب رجال و تاریخ آمده جای شک و تردید دارد. گلدزیهر با نقل از سیر سید احمد خان بهادر در کتابش «تبرئة الاسلام عن شين الامة والغلام» می‌گوید: «هر گاه بخواهیم به اخباری که در این کتاب‌ها آمده است به عنوان اساس مسائل دینی نگاه کنیم اسلام - پناه بر خدا - مساوی با بازیهای بچه گانه و افسانه‌ها خواهد شد. البته هیچ گمانی در این نیست که هدف والایی محدثین را بر آن داشته که احادیث را جمع آوری و نقد کنند، و لکن با وجود همه این‌ها انسان در روایت‌های موجود در کتاب‌های حدیث - که بخاری و مسلم هم از این قاعد مستثنی نیستند- به غیر از گمان چیزی نصیص نخواهد - چه رسد به کتاب‌های رجال و تاریخ و اخبار با تمام اخبار مشکوکی که در آنهاست در صورتیکه بخواهیم قوانین دینی را از چنین مرجع‌هایی استخراج نماییم. ^۲..

از آنجا همه امت اسلامی بر حجیت سنت اجماع دارند، و سنت را مصدر و منبع دوم از منابع تشریع اسلامی می‌دانند، و با آن مخالف نکرده‌اند مگر کسانی که از اسلام جدا و بی‌بهره بوده‌اند، پس می‌توان گفت که این معتزلی‌های جدید حجت اجماع را هم منکر هستند، احمد خان بهادر مدعی است که او اولین کسی است که در مقابل اجماع برخاسته است،^۳ و دروغ می‌گوید چون او دراصل از گذشتگان و استادان خود که اجماع را انکار کرده‌اند دنباله‌روی و پیروی می‌کند.^۴

۱- مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۴۴، و نک: وجهه السلام ص ۱۲۶ به بعد مراجعه کنید.

۲- همان ص ۳۴۴.

۳- مذاهب تفسیر الاسلامی ص ۳۴۵.

۴- نک: ادلة حجیة الاجماع فی مبحث ادلة حجیة السنة ص ۴۸۳-۴۸۴ موجود است.

گلدزیهر می‌گوید: «همچنانکه این کارها وسیله تخریب صحت و سندیت حدیث بود به راستی ابزار و وسیله‌ای هم شد بر ضد یکی دیگر از پایه‌های اساسی مذهب اهل سنت یعنی اصل اجماع که سند اهل سنت در شرعیت بخشیدن به عادات و اصول متقدم است، آنان اعتراف کورکورانه به آن را تقلیدی می‌نامند که اندیشمندان معتبر اهل سنت از آن ابا دارند».

سپس گلدزیهر به هدف طعنه زدن به اجماع تصریح می‌کند، و آن طعنه زدن به چیزی است که مورد اجماع واقع شده است، و از حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام و می‌گوید: [آنان با طعنه زدن به صحت احادیث مورد اعتماد مذهب اهل سنت در واقع به اصل عدم نفوذ گمراهی در اجماع امت طعنه می‌زنند].^۱

۱- مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۴۵، و نک: القرآنیون و شبهاتهم حول السنه دکتر خادبخش. مبحث (القرآنیون و موقفهم من عصمة النبی ﷺ) ص ۳۱۵، و مبحث (القرآنیون و موقفهم من ختم النبوة) ص ۳۲۱.

فصل چهارم:

اهداف دشمنان اسلام از تزویر و نیرنگ بازی بر ضد سنت مطهر

اهداف دشمنان اسلام از تزویر بر ضد سنت مطهر

امت اسلامی بر لزوم تمسک به سنت نبوی ﷺ و اجرای آن در گذشته و حال اجماع دارند و با چنگ و دندان آن را گرفته‌اند، و تطبیق و اجرای آن را الزامی و پیروی از راهنمایی‌هایش را در تمام جوانب زندگی واجب می‌دانند؛ چون سنت منبع دوم شریعت اسلامی و ملازم و ضمیمه منبع اول آن یعنی قرآن است و نمی‌توان با یکی از آن‌ها از دیگری بی‌نیاز شد، نظام اسلامی بر این دو مصدر - قرآن کریم و سنت نبوی - با هم استوار و تأسیس شده است، و برنامه‌های خود را از قرآن کریم و سنت پیامبر با هم گرفته است، و از این حقیقت روشنی است که جز اندکی از خوارج و روافض قدیمی و دنباله‌روان آن‌ها که خروجشان از اجماع امت اهمیتی ندارد از قبول آن سرباز نزده‌اند.

به راستی سنت مطهر همواره در جایگاهی بوده است که همیشه دیده‌های دشمنان اسلام را به خود جذب کرده است. بطوری که دشمنان اسلام را وادار نموده که اعتراف نمایند به اینکه سنت برنامه‌ای برای تمام جوانب زندگی و کلیدی برای پیشرفت تمدن اسلامی بوده است، و فراتر از کل این ساختمان آهنی است که دژ اسلام بر آن استوار گردیده است. و عمل به آن پیشرفت و هستی اسلام را تضمین می‌کند و ترک آن نابودی و فروپاشی دین اسلام و عقب ماندگی مسلمانان را در پی خواهد داشت.

چه بسیار مشرکی را می‌یابی که کمر به فراگیری سنت در تمام بخش‌های زندگی بسته است، و از طرف خود و همفکرانش اعتراف می‌نماید؛ که بسیار علاقمند به یادگیری تعلیم سنت هستند.

از سلمان^۱ نقل شده است؛ که به او گفتند: «به راستی پیامبر ﷺ شما همه چیز را حتی آداب دستشویی رفتن را به شما یاد داده است، سلمان گفت: بلی، او ما را از اموری چون روکردن به قبله به هنگام قضای حاجت و اینکه با دست راست خود را تمیز کنیم و یا کمتر از سه سنگ برای استنجا برداریم، و یا با استخوان و فضله حیوانات نظافت کنیم منع کرده است»^۲.

به سوال پرسنده توجه کنید که: «همانا پیامبرتان همه چیز را به شما یاد داده است» پی می‌برید که آنان چگونه محتوای سنت را دنبال می‌کنند، و اعتراف آنان - با همفکرانشان - که سنت همه بخش‌های زندگی را تحت پوشش قرار داده است^۳.

جایگاه سنت نبوی «حدیث» در تشریع و قانون گذاری اسلامی و تأثیر آن در فقه اسلامی از دوران پیامبر ﷺ و صحابه تا زمان امامان اجتهاد، و استقرار مذاهب اجتهادی بر کسی پنهان و پوشیده نیست، چیزی که فقه اسلامی را به گنجینه و سرمایه‌ای بی‌نظیر برای قانونگذاری تبدیل کرده است که در میان سایر تمدن‌های گذشته و حال نظیر ندارد. هر کس از قرآن و سنت آگاهی داشته باشد پی می‌برد که سنت در گسترش دایره با عظمت قانونگذاری اسلامی و جاودانگی آن بیشترین اثر را داشته است.

چنین تشریع و قانونگذاری والایی که دیدگان علمای قانون و فقه را در سراسر جهان خیره کرده است، همان چیزی است که دشمنان اسلام را واداشته است که در گذشته و حال به مقابله با سنت برخیزند، و به تشکیک در حجیت سنت و راستگویی راویان و

۱- سلمان: سلمان فارسی، صحابه گرامی به شرح حالش در: الاصابه ۶۲/۲ شماره ۳۳۶۹، و الاستعیاب ۶۳۴/۲ شماره ۱۰۱۴، و أسد الغابه ۵۱۰/۲ شماره ۲۱۵۰، و تاریخ الصحابه ص ۱۱۶ شماره ۵۳۳، و مشاهیر علماء الامصار ص ۵۶ شماره ۲۷۴ موجود می‌باشد.

۲- حدیث مسلم - (با شرح نووی) کتاب طهارة، باب الاستطابة ۱۵۴/۲ شماره ۲۶۲ وجود دارد.

۳- السنه النبویه مکانتها. عوامل بقائها و تدوینها از استاد بزرگوار عبدالمهدی عبدالقادر ص ۶۶، ۶۷.

جمع‌کنندگان آن پردازند. راویانی که از بزرگان صحابه و تابعین و پس از آنان از پیشوایان معتمد و بزرگ مسلمانان بوده‌اند.

دشمنان قدیمی اسلام از زنداقه‌ی ایران و غیر آنان در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، بر سر همین هدف تشکیک با دشمنان امروزی اسلام از خاورشناسان و طاعنان غربی به هم رسیده‌اند.^۱

به اعترافات خود خاورشناسان، به پیشاهنگی بت بزرگشان «گلدزیهر» ما نمی‌توانیم بدون قرآن و سنت اسلام را درک و فهم کنیم، قرآن به تنهایی کافی نیست، آنجا که می‌گوید: ما بدون قرآن توانایی فهم اسلام را نداریم، لکن قرآن هم به تنهایی برای مقابله با این ذهنیت عقلی اسلامی در سیر تاریخی آن کافی نیست.^۲ آری این خاورشناس دریافته است که سنت، اسلام را به دینی کامل و فراگیر تبدیل کرده است، و در نتیجه هیچ راهی برای نابود کردن این دین وجود ندارد، جز ایجاد شک و تردید در سنت و اعتبار آن، و ترویج اینکه اکثر بخشهای سنت جعلی و ساختگی است. و این منهجی است که گلدزیهر در پیش گرفته است.

از اینجا هدف ناجوانمردانه دشمنان اسلام از تبلیغات خبیثشان برای بسنده کردن به قرآن منهای حدیث آشکار می‌شود. پس در اینجا هدفشان نابود کردن نصف دین است، و اگر می‌خواهید بگویید براندازی تمام دین؛ چون رها کردن احادیث و سنت این را در بردارد - و شکی نیست - که به این ترتیب قسمت زیادی از قرآن برای امت نامفهوم شده، و مقصود از آن فهمیده نخواهد شد، و اگر احادیث رها شده و قرآن نامفهوم گردد می‌توان گفت: اسلام کارش تمام است.^۳ و این چیزی است که دشمنان اسلام آن را

۱- السنّة و مکانتا فی التشریع دکتر سباعی ص ۲.

۲- العقیده و الشریعة فی الاسلام از مؤلف ص ۴۱، و قارن بالسنّة المفتری علیها از مستشار بهنساوی ۳۲۷.

۳- دفاع عن السنّة از دکتر محمد ابو شهیة ص ۱۵، ۱۶.

بخوبی درک کرده و هدف خود قرار داده‌اند. در همین مورد مبشر آمریکایی «جب» می‌گوید: اسلام بیشتر از آنچه بر قرآن استوار باشد بر احادیث استوار است، و اگر این احادیث دروغین را از اسلام حذف کنیم، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و به صبیغه^۱ تامسون شباهت پیدا می‌کند، و این تامسون مردی آمریکاییست، به لبنان آمده و صبیغه‌ای را پیش او گذاشتند و او شروع کرد دانه‌ها را از بر داشتن و آنگاه که تمام دانه‌ها را برداشت از آن غذا چیزی برایشش باقی نمانده بود.^۲

پرفسور مسلمان مجارستانی: محمد اسد «لیوبولد فایس» در ترسیم جایگاه سنت در اسلام می‌گوید: «به راستی که سنت در طول بیشتر از سیزده قرن کلید فهم نهضت اسلامی بوده است، پس چرا کلید فهم امت کنونی نباشد؟ چون در واقع عمل به سنت رسول خدا ﷺ تلاش برای حفظ اسلام و پیشرفت اسلام است، و ترک سنت انحلال و فروپاشی اسلام است، چون سنت پیکر پولادینی است که ساختمان اسلام بر آن استوار است، و هر گاه که پیکر و اسکلت یک ساختمان را بردارند، فرو ریختن آن دیگر سوال برانگیز نخواهد بود. ... و این تعبیری که این روزها مرتب می‌شنویم «که باید به قرآن کریم باز گردیم، ولی نباید خود را دربند و برده سنت قرار دهیم.» به روشنی از جهل به اسلام خبر می‌دهد. کسانی که این را می‌گویند در واقع مثل آن است که فردی را نشان دهند که می‌خواهد وارد ساختمانی شود ولی نمی‌خواهد از تنها کلیدی که می‌تواند در آن را باز کند استفاده کند.^۳

استاد محمد اسد پرده از راز این مبارزه با سنت بر می‌دارد و می‌گوید: هدف دشمنان برداشتن و حذف سنت است، تا مسلمانان چهره حقیقی و کاربردی زندگی پیامبر خدا ﷺ

۱- صبیغه: نوعی غذای لبنانی که قسمت عمده آن را دانه‌ها و حبوبات تشکیل می‌دهد.

۲- التبشیر و الاستعمار دکتر مصطفی خالد، و عمر فروخ ص ۹۸.

۳- الاسلام علی مفترق الطرق ترجمه دکتر عمر فروخ ص ۸۷، ۹۱.

و مسلمان‌های صدر اسلام را از دست بدهند و در نتیجه اسلام مهمترین عناصر ایستادگی خود را از دست بدهد.^۱

او همچنین می‌گوید: به خاطر اینکه این خرده‌گیران و جاعلان حدیث کم کاری خود و کم کاری و کوتاهی جامعه خویش را بتوانند توجیه نمایند، آن‌ها سعی دارند که لزومیت پیروی از سنت مطهر را بر دارند؛ چون اگر این کار را انجام دهند، آنگاه می‌توانند هر طور که بخواهند تعالیم قرآن کریم را بنا به اندیشه‌های سطحی خود تأویل نمایند، یعنی هر کس بنا به میل و رغبت و روش و فکر خود قرآن را تأویل کند، و لکن آن جایگاه ویژه و ممتازی که اسلام دارد، به عنوان یک نظام اخلاقی و رفتاری، و یک نظام فردی و اجتماعی، با این برنامه‌ها و روش‌های آنان به هم می‌خورد و به ویرانی به پایان می‌رسد. و آن کسانی که فریب خورده و علاقمند فرهنگ غربی شده‌اند چاره‌ای برای رهایی از این مشکل ندارند جز به رها کردن سنت. و اینکه پیروی از سنت واجب نیست، چون سنت بر احادیثی استوار است که قابل اعتماد نیستند، و به این روش تحریف تعالیم قرآن کریم درست است تا موافقت او با روح فرهنگ غربی آسانتر نمایان شود. چون دور کردن سنت دور کردن حقیقت اسلام است.^۲

پس طعنه زدن به سنت نبوی نابود کردن عبادت و نظم و اخلاق اسلامی است، و این یکی از هدف‌های اساسی دشمنان اسلام می‌باشد، و آنان با سنت مطهر می‌جنگند، و در حجیت و اصالت آن شک و تردید درست می‌کنند. پس اسلام یگانه دشمن حقیقی آنان، و مسلمان تنها دشمن سرسخت آن‌هاست.^۳ و این را به صراحت اعلام کرده‌اند، «لورانس براون» می‌گوید: «فرماندهان ما را از مردمانی می‌ترسانند اما پس از امتحان هیچ توجیهی

۱- الاسلام علی مفترق الطرق ص ۸۸، ۹۵، و نک: به همین کتاب ص ۱۰۸ (السنة النبوية تجعل المجتمع مستقراً متماسكاً) موجود می‌باشد.

۲- همان ص ۹۷، ۹۸، ۱۱۰ با تغییرات کم.

۳- نک: الاسلام علی مفترق الطرق ص ۶۴ ادامه دشمنی غرب با اسلام و مسلمانان موجود می‌باشد.

برای این ترس وجود نداشت، چون ما را از خطر یهودی، و از خطر ژاپنی‌های زرد، و یا خطر بلشویکی‌ها می‌ترساندند، اما روشن شد که یهودیان دوستان ما هستند، و بلشویک‌های کمونیست هم پیمانان ما هستند، و اما ژاپنی‌ها، در اینجا دولت‌های بزرگ دمکراتی با آنان در ستیزند، سپس دریافتیم که دشمن واقعی در اسلام وجود دارد، و در توانای توسعه طلبی و تابع‌سازی، و شکوفای سرسام‌آور اوست.^۱

از بیانات دشمنان اسلام از خاورشناسان و استعمارگران پیداست، که آن‌ها به خاطر دلیل‌های متعددی با اسلام در ستیزند که از جمله آن‌هاست:

۱- اسلام مانع استواری در مقابل ترویج مسیحیت آنان است، و در این مورد مستر

«بلس» می‌گوید: در واقع دین اسلام مانع اساسی و استواری در راه پیشرفت تبشیر

مسیحی در آفریقا می‌باشد، و تنها دشمن سرسخت ما مسلمانان هستند؛ چون

انتشار انجیل هیچ مخالف دیگری ندارد نه از جهل ساکنان و نه از بت‌پرستی آنان،

و نه از رقابت و مبارزه ملت‌های مسیحی و غیر مسیحی.^۲

۲- اسلام دیوار بسیار سختی است که طمع استعماری آنان به ملت اسلامی را قطع

می‌کند، و از این رو گفته‌اند: پیشرفت و ترقی اسلام خطر بزرگی است که رشد

مستعمرات ما را تهدید می‌کند.^۳

لورانس می‌گوید: «اسلام یگانه دیوار در مقابل استعمار اروپایی است».^۴ و

«گلاستون» نخست‌وزیر سابق بریتانیا می‌گوید: تا زمانی که این قرآن در دست مسلمانان

باشد، اروپا نخواهد توانست که بر شرق چیره شود، و یا اینکه خود در امان باشد.^۵

۱- نک: التبشیر و الاستعمار از دکتر مصطفی خالد و عمر فروخ ص ۱۴۸ وجود دارد.

۲- الغارة علی العالم الاسلامی شاتلیه ص ۱۵.

۳- مصدر سابق ص ۵۰.

۴- التبشیر و الاستعمار ص ۱۸۴.

۵- الاسلامی علی مفترق الطرق ص ۴۱.

۳- در حقیقت اسلام با تمدن بزرگ خود تمدن سست آن‌ها را تهدید می‌کند، و در این مورد «ایو جین روستو» رئیس بخش برنامه‌ریزی وزارت خارجه آمریکا، و معاون وزیر خارجه آمریکا، و مشاور رئیس جمهور جونسون در فعالیت‌های خاورمیانه تا سال ۱۹۶۷ چنین می‌گویند: باید خوب درک کنیم که اختلافات موجود میان ما و ملت‌های عرب اختلاف میان دولت و ملت نیست، بلکه اختلاف میان تمدن اسلامی و تمدن مسیحی است، و ستیز و مقابله سخت از قرون وسطی شروع شده است، و تا این لحظه به صورت‌های متفاوتی ادامه دارد، و مدت یک قرن و نیم است که اسلام در برابر سلطه غرب سر فرود آورده است، و فرهنگ و میراث اسلامی برای میراث مسیحی سر فرود آورده است، او چنین ادامه می‌دهد: «شرائط و اوضاع تاریخی تأیید می‌کند که آمریکا جز مکمل فلسفه، نظام و عقیده جهان غرب است، و این، آن را در مقابل جهان شرقی اسلامی قرار می‌دهد، با فلسفه و عقیده‌اش که در قالب دین اسلام متجلی شده است، و آمریکا هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه در جبهه دشمنان اسلام و در کنار جهان غرب و دولت صهیونیستی قرار بگیرد؛ و اگر عکس این را انجام دهد، در واقع با زبان، و فلسفه، و فرهنگ و تأسیسات خود مخالفت کرده است». روستو مشخص می‌کند که هدف استعمار در جنگ با اسلام و امت اسلامی نابود کردن تمدن اسلامیست، و این که برپایی اسرائیل هم جزئی از این نقشه و برنامه است، و این چیزی نیست جز ادامه جنگ‌های صلیبی گذشته.^۱

مسئول دیگری در وزارت خارجه فرانسه در سال ۱۹۵۲ م می‌گوید: «آن چنان که من می‌دانم کمونیست خطری برای اروپا ندارد، خطر حقیقی که ما را شدیداً و پیوسته و سخت تهدید می‌کند، خطر اسلام است، چون مسلمانان، جهان مستقلى دارند که جدا از جهان غربی ماست، و آنان دارای میراث و فرهنگ معنوی ویژه خود هستند، و از تمدن

۱- نک: قادة الغرب يقولون از استاد عبدالودود يوسف ص ۲۳، ۲۴.

تاریخی ریشه‌داری بهره می‌برند، پس آن‌ها شایستگی درست کردن پایه‌های جهان جدیدی را دارند، بدون آنکه احتیاج به حل کردن شخصیت تمدنی خود در تمدن غرب داشته باشند.

اگر اسباب تولید صنعتی بطور انبوه برای آنان مهیا شود، در جهان می‌گردند و میراث تمدنی خود را در هر جای زمین پراکنده می‌کنند و پایه‌های تمدن غربی را از زمین در می‌آورند و رسالت آن را به موزه‌های تاریخ می‌اندازند. چون در حقیقت جهان غول زنجیر شده‌ای است که تا حال خود را بر ما آشکار نکرده است او سرگردان و مضطرب است، و از عقب ماندن و سقوط خود بسیار بیزار است. پس ما باید به جهان اسلام هر چه بخواهد بدهیم، و در آن رغبت به سمت عدم تولید صنعتی و فنی ایجاد کنیم تا نتواند روی پای خود بایستد. اگر ما از تحقق این هدف درمانده شویم و نتوانیم مسلمانان را در عقب ماندگی نگاه داریم، و این غول عظیم الجثه از زنجیرهای جهل و احساس ناتوانی رهایی یافت، آنگاه شکست بزرگی خورده و در مقابل خطر بزرگی قرار گرفته‌ایم، خطر جهان عرب و نیروهای بسیار توانمندی که پشت سردارد. خطری است که غرب را به نقطه پایانش می‌رساند، و در نتیجه وظیفه‌ی تمدن غرب به عنوان فرمانده و رهبر جهان^۱ به پایان می‌رسد. پس دشمنان اسلام به خاطر تحقق اهدافشان در مبارزه علیه اسلام هر راهی را در پیش می‌گیرند از جمله:

۱- بدبین کردن مسلمانان نسبت به دینشان، و ادعای دروغین اینکه اسلام ترکیبی به

هم بافته‌ای از یهودیت، مسیحیت، و بت‌پرستی عربی است.

۲- بدبین کردن آن‌ها نسبت به کتاب پروردگار متعال، چنانکه مبشر تاکلی می‌گوید:

«باید قرآن را که کشنده‌ترین اسلحه‌ی اسلام است، بر علیه خود مسلمانان بکار

گیریم، تا کار آن را یکسره کنیم، باید برایشان توضیح دهیم که آنچه در قرآن است

۱- جذور البلاء ص ۲۰۲، و نک: قادة الغرب يقولون ص ۵۱، وجود دارد.

چیز جدیدی نیست، و آنچه در آن جدید است صحیح نیست^۱، و مبشر «ولیم جیفورد بالکران» می‌گوید: «زمانی که قرآن و شهر مکه از کشورهای عربی پنهان شود، آنگاه می‌توانیم ملت عرب را ببینیم که در راه تمدن غربی گام بر می‌دارد و از محمد و کتابش دور می‌شود»^۲.

۳- نابود کردن اخلاق مسلمانان؛ چون اگر به آن بازگشت نمایند در جهان شرق و غرب سروری می‌کنند، چنانکه «مرمادیوک باکتول» می‌گوید: مسلمان‌ها اکنون این توانایی را دارند که تمدن خود را در جهان بگسترانند به همان سرعتی که در گذشته گستراندند، به آن شرط که به اخلاق آن دوران برگردند؛ چون این جهان پوسیده و سست توانایی مقابله با روح تمدن آن‌ها را ندارد^۳.

۴- تجزیه و تقسیم مسلمانان در تمام نقاط زمین، و ریشه‌کنی و به هم زدن وحدت آنان با بزرگ کردن دایره اختلافات میان آنان و زنده کردن عقاید و نظرات فرقه‌های ویرانگر، و تایید کردن شخصیت‌های منافق و ملی‌گرا در میان‌شان، تا اینکه فاصله و جدایی در میان این ملت و وحدتشان ایجاد شود، وحدتی که بزرگترین نعمت برای این جهان غرق در اقیانوس تاریکی است مبشر «لورانس براون» می‌گوید: «زمانی که ملت‌های مسلمان در امپراطوری بزرگ عرب متحد شوند، امکان دارد که به خطری علیه جهان تبدیل شوند، و یا اینکه به نعمتی برای این جهان تبدیل گردند. اما تا زمانی که این گونه پراکنده و متفرق باشد؛ هیچ‌گونه وزن و تأثیری ندارند. سپس گفتارش را چنین به پایان می‌رساند: «لازم است که عرب‌ها و مسلمان‌ها همین‌گونه پراکنده و متفرق باشند، تا بدون نیرو و تأثیر باشند»^۴.

۱- التبشر والاستعمار ص ۴۰.

۲- الغارة على العالم الاسلامي ص ۳۵.

۳- نک: قادة الغرب يقولون ص ۴۸.

۴- جذور البلاء ص ۲۰۲، و نک: قادة الغرب يقولون ص ۵۱ وجود دارد.

سنت مطهر نبوی از پایه‌های نیرومندی است که وحدت و یکپارچگی مسلمان‌ها بر آن استوارتر است، در این مورد استاد «جمال البناء» در حالی که از تأثیر روحی ایمان این امت به سنت صحبت می‌کند می‌گوید: «این روحیه نظام مند به درجه‌ای از قدرت رسیده است که همه تفاوت‌های نژادی و زبانی پیروان خود را از میان برداشته است. مثلاً شخصیت مسلمان عربی همان شخصیت مسلمان هندی یا مسلمان سودانی است. و یا حتی آن فرد اروپایی که مسلمان شده است... و در حقیقت سنت اتحاد و فراکسیون اسلامی به وجود آورد که از هر اتحاد و فراکسیون دیگری نیرومندتر بود...»^۱

۵- زشت جلوه دادن تاریخ امت اسلامی در گذشته و حال، با هر وسیله باشد از وسایل دروغ و بهتان، و دسیسه و توطئه و غیره، به امید اینکه این نسل از نوادگان اسلامی اسیر فرهنگ بی‌دینی آن‌ها گردند.

۶- فریب دادن مسلمان‌ها به اینکه اسلام در هیچ قسمتی از پیشرفت تمدن نقشی نداشته است و نسبت دادن تمام اشکال عقب ماندگی به پایبندی به اسلام و مظاهر دعوت به سوی کتاب پروردگار متعال و سنت پیامبرش ﷺ.

چنانکه در روزنامه «تایمز» به تاریخ ۱۹۷۰/۳/۱۴ م در مقاله‌ای در مورد تبعید پادشاه عمان آمده است: «در واقع اوضاع سیاسی و اجتماعی عمان در نهایت عقب ماندگی است؛ چون اوضاع به همان گونه‌ی زمان پیامبری محمد ﷺ بوده است.^۲ در آخر باید گفت:

۱- السنه و دورها فی فقه الجدید ص ۲۰، که در آن گفته‌های قاسم احمد و احمد حجازی آمده است، که گفته بودند که عامل اساسی در تفرقه مسلمانان و اختلاف آنان دستگیری و پایبندی شدید آنان به حدیث است. نک: إعادة تقسیم الحدیث ص ۶۰، و دفع الشبهات شیخ غزالی از دکتر احمد حجازی السقا ص ۳۹ موجود است.

۲- موقف الاسلام من المجتمع الجاهلی از دکتر جعفر السقا ص ۴۸.

با وجود آنکه جنگ بین اسلام و دشمنانش از پانزده قرن پیش تا امروز تمام نشده است و تا روز قیامت هم تمام نمی‌شود، ما تردیدی نداریم که پیروزی همیشه همراه حق بوده است و همیشه خواهد بود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ [الأنبياء: 18].

«همیشه حق را بر باطل غالب و پیروز می‌گردانیم و می‌گوییم تا باطل محو و نابود شود».

باب دوم:

سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام

ابزارهای قدیم و جدید دشمنان سنت در فریب سنت پاک پیامبر ﷺ

شامل یک مقدمه و ۶ فصل می‌باشد:

فصل اول: شبهه‌یابی پیرامون حجیت سنت پیامبر

فصل دوم: دلایلشان در شک و تردید در حجیت اخبار

فصل سوم: دلایلشان در شک به راویان سنت پاک پیامبر

فصل چهارم: دلایلشان در افترا و طعنه زدن به اسناد و علوم حدیث

فصل پنجم: دلایلشان در افترا و شک به کتاب‌های سنت پاک

فصل ششم: دلایلشان در اعتماد کردن آن‌ها به منابع غیرمعتبر در تاریخ سنت

شریف و راویان مورد اعتماد (خداوند از آن راضی باد)

مقدمه

این مطلب نزد تمامی علمای قدیم و جدید اسلام معلوم است که سنت پاک بعد از کتاب خداوند بزرگ، منبع دوم قانونگذاری می‌باشد، و فقط کسانی که بهره‌ای از اسلام نبرده‌اند با این مطلب مخالفت می‌کنند. تمامی امت اسلام بر این گفته اجماع دارند.

معنی سنت به عنوان مصدر دوم قانونگذاری این است که پیروی و اجرای آن لازم و واجب است. و آن در این باره همانند قرآن کریم است. اما دشمنان اسلام و همراهانشان کسانی هستند که به آن افترا و تهمت نسبت می‌دهند و این‌ها کسانی هستند که به اسلام و حفظ آن و پاک کردنش از تغییر و تبدیلی که ممکن است برایش پیش آید و آن‌ها آن را خوشایند نمی‌دانستند تظاهر می‌کنند و به شک و گمان در حجیت سنت پاک پیامبر مبادرت می‌کردند. مبادرتی که در نهایت به طعن و افترا در دین و آئین اسلام منتهی می‌شود دینی که خداوند تمامی پیامبرانش را به همان قصد فرستاده و تمام کرده است و می‌گوید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: 19].

دین نزد خداوند همان اسلام یعنی تسلیم شدن می‌باشد.

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل

عمران: 85].

کسی که غیر از اسلام دینی را برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

شبهه‌های دشمنان اسلام پیرامون سنت هیچگاه نمی‌تواند خطری برایش باشند زیرا اسلام قلعه محکمی است که شبهات در آن رسوخ نمی‌کنند هر چند که باعث آزار و

اذیت برخی از عقلای مسلمانان می‌شود. اما اهمیت آن آنجا است که از آن برای شک در دین و افترا به رسالت پیامبر بهره‌برداری می‌شود، و اگر ما از بحث پیرامون این شبهه و بیان بطلان آن چشم‌پوشی نمائیم رأی متین و روش دوستی داشته‌ایم و پرهیز از گفته‌های دیگری که طرح شده برای از بین بردن و گمنامی گوینده‌اش و شایسته است که این را جهل و نادانی در این باره به حساب نیاوریم. ترس ما از عاقبت بد و فریب محدثان و شتابشان به اعتقاد به شبهه‌هایی است که دشمنان اسلام ترویج می‌کنند و فساد این شبهه را برای ما آشکار می‌کنند و ما را بر آن می‌دارند که آن را که شایسته رد کردنش باشد رد کنیم. و آن پندی و هوشیاری است برای خفتگان و غافلان و خوش بینی نسبت به آینده اگر خداوند بزرگ بخواهد.

شبهات دشمنان سنت و تهمت‌هایشان پیرامون حجیت سنت پاک و دلایلشان در فریب آن آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست.

فصل اول:

شبهاتی پیرامون حجیت سنت پیامبر ﷺ

مبحث اول: شبهاتی که بر آیاتی از قرآن کریم بنا نهاده شده‌اند

مقدمه

اگر در منهج مخالفان سنت پیامبر ﷺ دقت کنیم، در می‌یابیم که آن‌ها تظاهر به اجلال و احترام قرآن می‌کنند. اینکه آن حجتی است که ورای آن حجت و دلیل نیست، می‌گویند: ما فقط باید به قرآن کریم اکتفا کنیم چرا که آن کتابی است که باطل را در آن، راه نیست. آن منبع اول اسلام است که از تغییر و تبدیل سالم مانده است آنچه که آن‌ها می‌گویند تظاهر به دوستی با اسلام و دفاع از آن و رشک و حسد بر آنچه در کتاب خدا از شریعت و احکام آمده است، می‌باشد. غیر از اینکه آن‌ها نمی‌خواهند که بر خود و عقلشان تسلط یابند چنانکه خداوند دستور داده است که جای او عقلایشان بر آن مسلط شوند. از پیروان سنت مصطفی کسانی هستند که آنگونه که خود می‌خواهند به آیات قرآن استدلال می‌کنند و اینکه قرآن برای آن‌ها کافیست و سنت برایشان حجت نیست و نیازی به آن نیست. و با استدلالشان به آیات قرآن دو شبهه بر سنت وارد می‌کنند و این دو شبهه را قواعدی می‌دانند برای توجیه شکاکیتشان در حجیت سنت پیامبر که آن‌ها را در دو مطلب ذکر می‌کنیم:

- ۱- مطلب اول: شبهه کافی بودن قرآن و عدم نیاز به سنت پیامبر ﷺ و رد آن.
- ۲- مطلب دوم: شبهه اینکه سنت حجتی است که خداوند آن را حفظ می‌کند و خداوند برای حفظ آن کافیست و رد آن.

مطلب اول: این شبهه که قرآن کریم برای انسان کافی است و نیازی به سنت پیامبر ﷺ نیست

به بعضی از آیات قرآن استدلال می‌کنند. از جمله:

۱- گفته خداوند:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«و هیچ جنبنده‌ای از زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه گروه‌هائی مثل شما هستند. ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم سپس همه به سوی پروردگارشان محشور خواهند شد».

دکتر توفیق صدقی^۱ و محمود ابوریه^۲ و محمد نجیب^۳ و قاسم احمد^۴، به این آیه استدلال می‌کنند.

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

[النحل: ۸۹].

«و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است بر تو نازل کردیم».

۳- و گفته خداوند:

۱- مجله‌ی المنار المجلد ۵۱۶/۹ و ۹۰۷ و جمال البنا آن را تأیید کرده است در کتاب سنت و نقش آن

در فقه جدید ص ۳۳.

۲- اضواء علی السنة المحمدیه ۴۰۴.

۳- الصلاة (نماز) ص ۲۳.

۴- اعاده تقسیم الحديث ۸۹.

﴿أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغَىٰ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الأنعام: 114].

«آیا غیر از خدا داوری جویم؟ با اینکه اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

۴- و گفته خداوند:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: 115].

«سخن پروردگارت به راستی و عدالت سرانجام گرفته است».

تعدادی از دشمنان سنت پاک منکرین به حجیت سنت -چه قدیم و چه جدید- به این آیات و به معانی آن‌ها استدلال می‌کنند، گمان می‌کنند که قرآن از سنت بی‌نیاز است زیرا در آن بیان و تفصیل برای همه چیز وجود دارد به عنوان مثال از منکرین گروهی از پیروان امام شافعی که خود پیرو سنت بود به این آیات استناد می‌کنند: و این کتاب را که روشنگر همه چیز است بر تو نازل کردیم (همان آیه ۸۹ سوره نحل).

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: 52].

«در حقیقت، برای آن‌ها کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمت است».

﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [فصلت: 3].

«کتابی است که آیات آن به روشی بیان شده است قرآنی است به زبان عربی برای مردمانی که آن را می‌دانند».

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾^۱

[النحل: 89].

و از منکرین امروزه: دکتر توفیق صدقی^۱ ابوریه^۲ محمد نجیب^۳ و مصطفی کمال‌المهدی^۴ احمد صبحی منصور^۵ و قاسم احمد^۶ و جمال البنا^۷ و رشاد خلیفه^۸.

۱- ر. ک: کتاب جماع العلم باب حکایت از طائفه‌ای که تمامی اخباری دارد ۲۵۰/۷.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۳

[المائدة: 3].

«امروز دین شما را و نعمت‌مان را برایتان کامل کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین برگزیدم».

ابو ریه^۹ و محمد نجیب^۱ به این آیه استدلال نموده‌اند.

۱- مجله المنار المجلد ۹/۹۰۷.

۲- نورهایی بر سنت ص ۴۰۴.

۳- الصلاة ص ۲۲.

۴- مصطفی کمال المهدوی: مشاور لیبی در عصر حاضر که حجیت را انکار می‌کند. از تألیفاتش: بیان قرآن در دو جزء و ر. ک: استشهاد به آیات سابق در کتاب البیان بالقرآن ۱/۲۹، ۱۰.

۵- نماز در قرآن ص ۳۲، ۶۰، ۶۱ و لماذا القرآن ص ۱۰.

۶- إعادة تقسیم الحديث ۸۶.

۷- جمال البنا: جمال البنا پسر عالم محدث شیخ احمد عبدالرحمن البنا صاحب افتتاح الربانی در ترتیب امام احمد حنبل شیبانی و دولت امام شهید حسن البنا مرشد اول. از تصنیفاتش که در آن‌ها به حجیت سنت پاک افترا زده است. الاصلان العظیمان و کتاب السنه و دورها فی فقه الجدید. و ر. ک: استدلالش به آیات سابق در کتاب سنه و دروها فی الفقه الجدید ص ۳۳.

۸- رشاد خلیفه: رشاد عبدالحلیم محمد خلیفه. در دانشگاه عین شمس به گواهی‌نامه کشاورزی دست یافت، در ولایات آمریکا کار کشاورزی زیادی انجام داد و مهارت یافت. برای بهائی کار می‌کرد و به او گروید. و حجیت سنت را انکار می‌کرد ادعای نبوت کرده و داخل مسجدی نزدیک دانشگاه آریزونا هنگامی که مشغول انکار بهائیتش بود که در اسلام و در حجیت سنت پاک شک می‌کرد کشته شد. ر. ک: داستانش در کتاب دفاع از سنه ص ۴۲ و بعد آن و سلیم در مسجد توسان ص ۱۶ و ۷۰ هر دو اثر از استاد طه جیشی ص ۱۶، ۷۰ و کتاب رشاد خلیفه صنیعه السلیبیه العالمیه از دکتر نهال نعیم ص ۱۶-۵۹ و ر. ک: استدلالش به آیات سابق قرآن یا حدیث ص ۶ و القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۳۲.

۹- اضواء علی السنه ص ۴۰۴.

﴿قُلْ أَتَى شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهَدَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: 19].

«بگو گواهی چه کسی برتر است. بگو خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کسی که این پیام به او برسد را هشدار دهم».

و دکتر احمد صبحی منصور^۲ و اسماعیل منصور^۳ به این آیه استدلال می‌کنند.

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾ [الأعراف: 170].

«کسانی که به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را بر پا داشته‌اند بدانند که ما اجر نیکوکاران را تباه نخواهیم کرد».

که دکتر اسماعیل منصور به این آیه استناد می‌کند.^۴

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [العنکبوت: 51].

«آیا برای آن‌ها کافی نیست که این کتاب را که بر آن‌ها خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم و در حقیقت در این برای مردمی که ایمان دارند رحمت و یاد دین است».

محمد نجیب^۵ و اسماعیل منصور^۱ نیز به این آیه استناد می‌کنند.

۱- الصلاة ص ۲۳.

۲- مجله منظور المسلم نقل از سلیم در مسجد توسان ص ۲۴۹.

۳- اسماعیل منصور: اسماعیل منصور جوده از دانشگاه قاهره فارغ شد و به مدرک دامپزشکی در دانشگاه دست یافت. سنت را دروغ بزرگ و مهمی می‌پنداشت می‌گفت این تشویش در گفته‌های خداست، از تصنیفاتش تبصیر الأئمة بحقیقه السنه، و شفاء الصدر بنفی عذاب القبر، بلوغ الیقین به تصحیح مفهوم ملک الیمین و غیر آن. ر. ک: استدلالش به آیات گذشته در تبصیر الأئمة بحقیقه السنه ص ۱۱.

۴- تبصیر الأئمة بحقیقه السنه ص ۱۵.

۵- الصلاة ص ۲۲.

فتنه‌گران به این آیات و معانی آن‌ها استناد می‌کنند بر عدم حجیت سنت پاک پیامبر و شکشان از این آیات ناشی می‌شود که معتقدند قرآن تمامی چیزها را در بر می‌گیرد چنانکه در آیه انعام آمده: گفته پروردگارت به پایان رسیده و خداوند در کتابش از چیزی کوتاهی نکرده است در سوره انعام آمده: «در کتاب چیزی فروگذار نکرده‌ایم». این گفته به صورت عمومی و کلی آمده پس آن را تفصیل کرده است و آن را برای مردم به صورت کامل بیان کرده است. چنانکه در سوره نحل آمده: این قرآن را که بیان‌کننده همه چیز است بر تو نازل کرده‌ایم. بعد از این گفته دیگر نیاز به چیز دیگری نیست. اگر نیاز داشت به چیز دیگری، پس قرآن در آنچه گفته است، راست نمی‌گفت. و دادن این نسبت به خداوند و کلامش ممکن نیست. این اصل و اساس شبهه اول و پیروان آن می‌باشد. آن‌ها آیات زیادی را برای هدفشان ذکر می‌کنند چه این آیات به موضوع اشاره کنند چه در موضوعی غیر از این موضوع باشند. چنانکه در این آیات: «امروز دیتان را برایتان کامل کردم»: و «این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما را هشدار دهم». و «کسانی که به کتاب تمسک می‌جویند، آیا برایشان کافی نیست کتابی که برایشان نازل کردیم که بر آن‌ها خوانده می‌شود».

این فریب خوردگان کاری ندارند جز اینکه فرهنگ الفاظ قرآن را باز کنند و آیاتی از آن نقل کنند که به وسیله آن‌ها مسلمانان را به تشویش بیاندازند و جلوی هر آیه جمله‌ای که دوست دارند قرار دهند و برایشان مهم نیست که وحدت موضوع باقی بماند یا نماند. به هر حال این اساس شبهه اول است که چیزی از آن بیرون نمی‌آید غیر از اینکه دادوبی‌داد و سروصدا را بالا ببرد.

دکتر السباعی رحمته الله می‌گوید. دلیل کوتاهی می‌آورد که تمامی اخبار را رد می‌کند.^۲

۱- تبصیر الأمة بحقیقه السنه ص ۱۰.

۲- سنه در مواجهه با دشمنانش از استاد دکتر طه حیشی ص ۶۳-۶۴.

چنانکه شافعی در گفته‌هایش حکایت کرده است: قرآن به صورت کامل و بیان‌کننده همه چیز آمده است اگر اخبار جدید به احکام جدید بیاید در قرآن وارد نمی‌شود این مخالف با قطعیت و ثابت بودن قرآن است، آنچه بر مبنای گمان باشد نمی‌تواند با آنچه قطعی است برابر می‌کند هر چند تأییدکننده حکم قرآن باشد، آن پیروی از قرآن است، نه از سنت، اگر در تفسیر چیزی آمده باشد که قرآن آن را مختصراً بیان کرده است در این صورت بیانی خواهد بود برای موارد قطعی که هر کسی حرفی از آن را انکار کند کفر ورزیده است در مقابل موارد مشکوکی که هر کس ثبوت آن را انکار کند کفر نورزیده است و این جایز نیست.

این چنین به ذهن می‌رسد که آن‌ها فقط اخباری که متواتر باشد را می‌پذیرند به دلیل اینکه اثبات آن قطعی است. پس چگونه شافعی آن را تعمیم داده می‌گوید: رد تمامی اخبار. این به ذهن می‌رساند که آن‌ها اخبار متواتر اثبات شده را نیز معتبر نمی‌دانند بلکه در نظرشان مشکوک است. به دلیل اینکه از راهی آمده که جای شک در آن هست. پس احتمال دروغ همواره در روایت‌ها و راویان وجود دارد اگر چه جمع زیادی باشند.^۱ و جواب این شبهه:

دشمنان سنت پاک، فهمیده‌اند که منظور از کتاب در گفته خداوند بزرگ: «در این کتاب چیزی فرو گذار نکرده‌ایم» قرآن است و اما مجموع آیات قبلی و بعدی این معنا را افاده می‌کنند که منظور از کتاب همان لوح محفوظی است که تمامی اشیاء را در بر می‌گیرد و بر جمیع حال مخلوقات از بزرگ و کوچک، گذشتگان و حاضران و آیندگان شامل می‌شود.^۲ و به طور مفصل در حدیث عبدالله بن عمرو بن العاصی رضی الله عنه آمده است که

۱- سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری ص ۱۵۱.

۲- سوره انعام آیه ۳۸.

گفت: از پیامبر خداوند شنیدم که می‌گفت: خداوند تقدیر بندگان را پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین در کتاب نوشته است. و گفت و عرش آن بر آب بود.^۱

و این مناسب است برای ذکر این جمله قبلی از خداوند: و هیچ جنبنده‌ای نیست در زمین و نه پرنده‌ای که با دو بالش پرواز کند جز اینکه ملتی همانند شما هستند.

آیه این معنی را می‌رساند زیرا قرآن کریم آن زندگی را که برای انسان تنظیم کرده است برای پرندگان تنظیم نکرده است.^۲

همانا همه چیز را برای انسان و پرندگان در بر می‌گیرد و اول و آخر آن را در لوح محفوظ ضمانت کرده است. حافظ ابن کثیر می‌گوید: تمامی علوم نزد خدا است رونق و روزی و تدبیر هیچ کدام از جنبندگان را فراموش نمی‌کند چه آن‌هایی که در دریا هستند و چه آن‌هایی که در خشکی هستند می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [هود: 6].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر عهده خداست و قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه آن‌ها در کتاب روشنی ثبت شده است».

آگاه به اسمهایشان و تعدادشان و خیالشان و حاضر به حرکات و سکانات آن‌ها می‌باشد.^۳ و این آیه که می‌گوید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [الأنعام: 59].

۱- مسلم آن را خارج کرده در کتاب القدر باب حجاج آدم و موسی علیهما السلام ۴۵۲/۸ شماره ۲۶۵۳/.

۲- سوره انعام آیه ۳۸.

۳- تفسیر القرآن العظیم ۱۳۱/۲ و ۱۳۲ و ر. ک: فتح القدير از شوکانی ۶۱/۳.

«کلیدهای غیب تنها نزد خدا است جزء او کسی آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت شده است.» و گفته خداوند:

﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: 3].

«دانای نهان‌ها که هم وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از وی پوشیده نیست نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیز است مگر اینکه در کتابی روشن بیان شده است.» بر این اساس فهمیده می‌شود که منظور از کتاب در گفته خداوند: «چیزی را در این کتاب فرو نگذاشته‌ایم» قرآن به صورت کلی است و ظاهر کلی آیه و ربط آن به قبلش بیانگر همین است و دیگر آیاتی که قبلاً ذکر کردیم به آن اشاره می‌کنند.

این معلوم است که کلمه در زبان عربی بیشتر از یک معنی دارد و معنی اراده نشده از آن در خلال ظاهر کلام از آن فهمیده می‌شود. و کلمه کتاب به معناهای فرض و حکم و قدر در قرآن آمده است.^۱ به معنی قدر در این گفته خداوند:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: 145].

«هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمی‌میرد خداوند مرگ را به عنوان سرنوشتی معین کرده است.»

حافظ ابن کثیر می‌گوید: هیچ کس جز به سرنوشتی که خداوند تعیین کرده است نمی‌میرد و حتی زمان مرگ را نیز برای انسان مشخص کرده است و به این گفته خداوند: «سرنوشت تعیین شده» و همچنین آیه

۱- القاموس المحيط ۱/۱۲۰ و مختار الصحاح ص ۵۶۲.

﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ [فاطر: 11].

«و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی مندرج شده است».

و نیز آیه

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾^۱ [الأنعام: 2].

«اوست کسی که شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را برای شما مقرر دانست و اجل حتمی نزد اوست».

و کتاب به معنای فرض در گفته خداوند:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: 103].

«نماز بر مؤمنان در اوقات مقرر معین گردیده است» ابن عباس گفت: در اینجا به معنی واجب است^۲ و کتاب در قرآن کریم گاهی به معنای لوح محفوظ آمده است که آن را بیان کردیم و گاهی دیگر به معنای قرآن کریم آمده است:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [إبراهیم: 1].

«کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم تا به وسیله آن مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنی بیرون بیاوری به اذن خداوند بزرگ به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده».

و سایر آیات دیگر در قرآن.

با این وجود ما می‌گوئیم که مراد از کتاب قرآن است و اما ما به شما می‌گوئیم تمامی این‌ها کامل نیستند بلکه خلاصه شده هستند به گفته خداوند بزرگ:

۱- ر. ک: تفسیر القرآن العظیم ۱/۱۴۰.

۲- تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر ۱/۵۵۰.

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

﴿النحل: ۶۴﴾.

«و ما این کتاب را بر تو نازل نگردیم مگر اینکه آنچه را که در آن اختلاف کرده‌اند برایتان توضیح دهی و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمت است».

و آن را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم.

- ۱- سازگاری آیات قرآن بدون تعارضی در ظاهر آن‌ها، همانا قرآن پر از آیاتی است که خداوند به پیامبرش در شرح احکام آن‌ها اختیار تام داده است.
- ۲- همواره بسیاری از امور جزئی در زندگی نیاز به حکم دارند و در قرآن غیر از قواعد کلی چیزی درباره آن‌ها نیامده است. و بر این اساس مشکلی نیست که منظور از کتاب در این تنگنا قرآن کریم باشد.^۱ و به شما می‌گوئیم بله پروردگار ما در کتابش از هیچ امری مفصل سخن نگفته است با وجود اینکه قرآن به صورت مفصل مسائل را بیان نکرده است پس حجیت سنت و لزوم پیروی از آن و حکم به وسیله آن لازم است. پس قرآن جامع است (بدون زیاده‌روی) برای تمامی قواعد بزرگ برای قانون‌گذاری که زندگی و شئون دینی و دنیائی مردم را تنظیم می‌کند و سنت پیامبر مشخص‌کننده جزئیات و تفصیل‌کننده و چراغ روشنی برای زندگی مردم است. و این آیه با آیات دیگری همانند آن با مفهومشان اهمیت سنت را تأکید می‌کنند. و آن دسته از قواعدی که در کتاب نیاز به تصریح و یادداشت و توضیح و بیان را دارد، می‌آورند.^۲

۱- ر. ک: البحر المحيط فی اصول الفقه از زرکشی ۴۴۱/۱.

۲- ر. ک: حجیت سنت از دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص ۳۸۴ و ۳۸۵ و السنه بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شلیبی ۲۴-۱۸.

در اینجا بر رد آیات دیگری که به وسیله آن‌ها استدلال می‌کنند که قرآن کریم به صورت مفصل و بیان‌کننده همه چیز آمده است، می‌پردازیم. پس بعد از این گفته نیازی به سنت پاک نیست. اما خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الأنعام: 114].

«او کسی است که کتاب را مفصل به سوی شما نازل کرده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: 89].

«این کتاب را که بیان‌کننده همه چیز است بر شما نازل کرده‌ایم».

منظور از تفصیل و تبیین در اینجا این است که: تفصیل و بیان همه چیز مانند احکام این دین مثل قواعد کلی می‌باشد تفصیل آن قواعد و آنچه که شامل آن است. بیان به سنت پیامبر بر می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«و ما این قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا آنچه را که بر مردم آمده است بر ایشان بیان نمائی».

پس قاعده واجب بودن پیروی پیامبر و حکم کردن به سنت پاک برای این دین از قواعد کلی است و خداوند در کتابش آن را به تفصیل بیان کرده چنانکه در آیه قبلی آمد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«و این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر برای بیان آنچه که در آن اختلاف دارند».

ابن کثیر در تفسیر فرموده خداوند:

﴿تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: 89].

«بیان‌کننده همه چیز است». می‌گوید ابن مسعود^۱ گفته است: خداوند در این قرآن علم به همه چیز را برایمان بیان کرده است. مجاهد می‌گوید^۲: منظور تمامی حلال‌ها و حرام‌ها است، و گفته ابن مسعود عمومی‌تر و شامل‌تر است. همانا قرآن شامل تمامی علوم سودمند و اخبار به گذشته و علم به آینده و تمامی حلال‌ها و نیز حرام‌ها و آنچه که مردم در کار دین و دنیا و زندگی‌شان احتیاج دارند، می‌باشد.

و اوزاعی می‌گوید: بیان‌کننده همه چیز یعنی به وسیله سنت است.^۳

اختلافی در گفته ابن مسعود و اوزاعی نیست. چرا که ابن مسعود منظور علم کلی است و مراد اوزاعی تفصیل و بیان سنت بر این علم کلی می‌باشد. این گفته که قرآن کریم بیان‌کننده همه چیز است در اصل و به معنای کلی درست است. اما فسادى که پیش آورده‌اند و بی‌نیازی از سنت و اکتفاء به قرآن را بر آن بنا نهاده‌اند تا بر طبق هوای نفسشان آن را تأویل نمایند. خداوند در همین سوره نحل چنین می‌فرماید:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾﴾ [النحل: ۳۸-۳۹].

۱- ابن مسعود: عبدالله بن مسعود صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاستيعاب ۹۸۷/۳ شماره ۱۶۵۹، و اسد النابة ۳۸۱/۳ شماره ۳۸۲ و تاريخ الصحابه ص ۱۴۹ شماره ۷۱۸ و تذكرة الحفاظ ۱۳/۱ رقمس ۵ و طبقات الحفاظ ص ۱۴ شماره ۶ و تجريد أسماء الصحابه ۳۳۴/۱ و مشاهير علماء الامصار ص ۱۶ شماره ۲۱ و الاصابة ۳۶۰/۲ شماره ۴۹۶۹.

۲- مجاهد: مجاهد بن جبر، ابو الحجاج، المخزومي مولا هم، مکی و مطمئن و معروف در تفسير و علم در سال ۱۰۴ هجری فوت کرد و قبل از آن نیز شرح حالش در: تقريب التهذيب ۱۵۹/۲ شماره ۶۵۰۱، ۱۵۳۸ و الثقات لابن حبان ۴۱۹/۵ و طبقات المفسرين للدورى ۳۰۵/۲ شماره ۶۱۷.

۳- تفسير القرآن العظيم لابن كثير ۵۸۲/۲.

«با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند می‌خورند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگيخت. آری این وعده بر او حق است. لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. تا خدا آنچه را که در مورد آن اختلاف دارند برای آن‌ها توضیح دهد. تا کسانی که کافر شده‌اند بدانند که آن‌ها خود دروغ گفته‌اند».

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].
 «ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که به سويشان نازل شده شاید که تفکر نمایند».

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: 64].

«و ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر برای اینکه بیان کسی بر ایشان آنچه که در آن اختلاف دارند. و برای گروهی که ایمان آورند هدایت و رحمتی است».

این سه آیه به صراحت اهمیت بیان و تفصیل پیامبر صاحب سنت پاک را می‌رساند. پس آیا این عقلانی است که خداوند این کار مهم یعنی بیان را بعداً از او سلب کند که آن از اهم کارهای پیامبران بوده است. چنانکه فرموده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [إبراهيم: 4].
 «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا بر ایشان مسائل را تبیین کند».

و گفت:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: 187].

«و یاد کن زمانی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمان‌ش نکنید».

و در تناقض است با آیه ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: 89] «قرآن بیان‌کننده همه چیز است».

همانا تمامی ردکنندگان حجیت سنت، ناچارند به این نتیجه برسند که این به نقض در ایمان به قرآن بر می‌گردد و به اینکه خداوند بزرگ قرآن را فرستاده است. چه اینکه این تناقض را به زبانشان بیان‌کنند یا بیان نکنند. و به آن آگاهی داشته باشند یا نه؟ شایسته است که به نصوص بعضی از علما اشاره کنیم که درباره معنی کلمه البیان در آیاتی که به آن استشهاد شده است، می‌باشد.

در این باره امام شاطبی می‌گوید: بحث قرآن از احکام شرعی بیشتر کلی است نه جزئی پس جایی که خبری بیاید منبع آن به کلی بر می‌گردد مگر آنکه اختصاص به خصایص پیامبر داشته باشد. و بر این معنی دلالت می‌کند - بعد از یک بررسی کامل - که قرآن نیاز به تفسیر زیاد دارد و سنت با وجود زیاد بودن مسائلیش بیان‌کننده مفهوم قرآن است چنان که شرح آن خواهد آمد اگر خدای بزرگ بخواهد.

و خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را برای تو نازل کردیم تا به وسیله آن برای مردم بیان کنی آنچه که بر آنها نازل شده است».

اگر چنین باشد قرآن با وجود مختصر بودنش جامع است و تمامی آنچه که در آن آمده است امور کلی است.

زیرا شریعت کاملاً نازل شده است. و خداوند می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

تو می‌دانی که نماز و زکات و جهاد از این قبیل است که تمامی احکامشان در قرآن نیامده است و قرار دادن و تفصیل قانون در مواردی مانند ازدواج و قصاص و حد و غیره نیز از اموری است که سنت آن‌ها را تبیین نموده است.

پس با این وجود فقط اکتفا به قرآن برای فهم آن، بدون توجه به شرح و بیان آن که سنت است، شایسته نیست. زیرا وقتی که قرآن کلی است و در آن امور کلی مانند نماز، روزه، زکات، و حج و غیره آمده است چاره‌ای جز نگاه کردن به سنت نیست. و اگر سنت خالی از آن باشد ناچاریم به تفسیر نیکوکاران گذشته نظر بیاندازیم چرا که آن‌ها نسبت به آن آگاه‌ترند و الا فهم کامل عربی برای کسی که آن را به دست آورده است او را از آن بی‌نیاز می‌سازد. گفته یا بیان پیامبر بیان درستی است که در آن شکی نیست زیرا به خاطر آن مبعوث شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بیان کنی برای مردم آنچه که برای آن‌ها نازل شده است».

و اختلافی در این تبیین پیامبر نیست.^۱

دکتر ابراهیم محمد الغوی می‌گوید: تبیین در اینجا غیر از تبلیغ می‌باشد که وظیفه اولی پیامبر است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾

[المائدة: 67].

«ای رسول خدا آنچه که بر تو نازل شده است را به ابلاغ کن اگر ابلاغ نکنی رسالت را انجام نداده‌ای».

۱- الموافقات از شاطبی ۲۷۴/۳-۲۷۶ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۳۰ و ۳۳۸.

تبیین و تبلیغ دو وظیفه‌ای هستند که موضوع آن‌ها یکی است و آن قرآن کریم است که در آیه تبلیغ تعبیر شده است به این لفظ: آنچه که بر تو نازل شده است. و همچنین در آیه تبیین به لفظ دیگری از آن تعبیر شده است: آنچه برایشان نازل شده است. و میانشان فرقی است که بر آن دلالت می‌کند، که ما به این فرق می‌پردازیم. تبلیغ یعنی ادای متن یا ادای آنچه نازل کرده است چنانکه نازل کرده بدون تغییر و کم و زیاد و بدون عقب و جلو کردن الفاظ و عبارات آیه.

تبیین یعنی آشکار کردن و تفسیر و معلوم کردن آنچه خداوند اراده کرده است نسبت به بندگانش تا اینکه فهمش برایشان آسان شود و به طرز درستی به آن عمل نمایند. تبلیغ مسئولیت مبلّغ است و تبلیغ‌کننده یا مبلّغ امانتدار آن است و راز تعبیر آن این است: به سوی تو نازل کردیم و فعل انزل یعنی نازل کرد متعدی شده است بر حرف إلی به ضمیر پیامبر که مخاطب و مبلّغ آن است.

تبیین مهم است و نیاز مردم برای فهم آنچه به آن خطاب شده‌اند آن را واجب کرده است. تا آن را به درستی درک کنند و به درستی مطابقت نمایند و اینجا مخالف است با عبارت «برای ایشان نازل کرد» چون فعل نازل کرد متعدی است به الی اضافه شده یعنی اضافه به ضمیر هُم یا مرجع ضمیر مردم. متعدی شده است بفعل تا بیان کند به مردم و به وسیله حرف لام به دلیل نیاز مردم به تبیین که آن سبب و حکمتی در پشتش نهفته است. و این وحی به قوت تمام نیاز مردم را به تفسیر نشان می‌دهد در حالیکه پیامبر ﷺ از آن بی‌نیاز است. مردم نیازمند آن هستند پیامبر از آن بی‌نیاز است. و به جانم قسم که چنین است. بیان و الهام به او، وحی و اختلاف مردم در فهم قرآن بین درست و نادرست و درجات درستی و خطا می‌باشد. .. این‌ها دلایلی هستند بر اینکه آن‌ها نیاز به تبیین کتاب پروردگارشان دارند، که پیشوای آن‌ها اینکار را انجام داده است.^۱

۱- کتاب سنت بیان‌کننده و بین قرآن است از دکتر ابراهیم محمد الخولی ص ۵ و ۱۳ و ۴۷ و ۶۹.

امام شافعی می‌گوید: بیان اسمی است که در بر گیرنده معنایی است که از لحاظ اصول یکی هستند و از لحاظ فروع مختلفند: اینکه خداوند در کتابش برای مردمان روشن کرده است آنچه را که باید بپرستند، طبق احکامی که اشاره شده از چند جهت با هم همخوانی دارند:

۱- از جمله مواردی که خداوند برای خلقش معلوم کرده است فریضه‌های کلی مانند نماز - زکات و حج و روزه و حرام بودن فاحشه‌گری چه آشکار و چه پنهان و نیز زنا و شراب و خوردن مرده و خون و گوشت خوک و چگونگی وضو گرفتن و سایر نصوص کلی می‌باشد.

۲- و فریضه‌هایی را در قرآن آورده و بیان کرده است که چگونگی‌شان را بر زبان پیامبر ﷺ جاری نموده است مثل تعداد نماز و روزه و زمان آن‌ها را و سایر فرایض.

۳- و اموری را هم پیامبر ﷺ سنت قرار داده به خاطر اینکه نص محکمی درباره آن نیامده است. و خداوند در کتابش اطاعت پیامبر را فرض کرده است. و اطاعت از پیامبر ﷺ به منزله اطاعت از خداست.^۱

حاشیه

سخنان امام شافعی و شاطبی گفته‌های ما را تأکید می‌کند اینکه مراد از نصوص مربوط به بیان و تفصیل آیات و مفصل بودن قرآن که دشمنان سنت مطهر به آن استناد می‌کنند این است که؛ بیان و تفصیل قرآن در احکام دین به صورت قواعد کلی می‌باشد. و تمامی قواعدی که پروردگار آن را بیان و تفصیل کرده وجوب پیروی از پیامبر و حاکم کردن سنت مطهر را دستور داده است.^۲ و در آن سنت مطهر معلوم کردن و تبیین این قواعد

۱- رساله شافعی ص ۲۰ و ۲۲.

۲- البحر المحيط از زرکشی ۴۴۱/۱.

وجود دارد. پس سنت موافق و تأکیدکننده قرآن آمده است. و جزئی کردن و تفصیل کلیات و حل مشکلات و مستقل در قانونگذاری احکام سابق بدون ذکر آنها در کتاب‌های خداوند در گذشته در مبحث سوم مفصل خواهد آمد.

امام شاطبی می‌گوید: چنانکه گفته شد قرآن بیان‌کننده همه چیز است، کسی که به آن آگاه باشد به درستی به تمامی شریعت آگاه است و چیزی از آن فروگذار نکرده است. آن اساس قانونگذاری است. و تمامی احکام قانون اسلامی به آن بر می‌گردد. که از جمله آنها سنت است؛ در یک جمله سنت برگرفته از قرآن است؛ و دلیل آن این است:

۱- نص قرآن، مانند این آیه:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

و آیه:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: 89].

«قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز است».

و نیز:

﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 38].

«در این کتاب از هیچ چیزی فرو گذار نکرده‌ایم».

و آیه:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن هدایت می‌کند به آنچه که استوارتر و پایدارتر است».

و مشابه آن‌ها آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه قرآن هدایت‌کننده و شفادهنده آنچه در سینه‌هاست، و این شفای تمامی وجودها نیست مگر اینکه بیان‌کننده همه چیز باشد.^۱

۲- آنچه که در احادیث و آثار دیگر آمده است. مانند حدیث: کتاب خدا را در میانتان قرار داده‌ام که اگر به آن تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد.^۲ از ابن عباس رضی الله عنه نقل است که گفت: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد عده‌ای صحابه از جمله عمر بن خطاب نزدش بودند ایشان فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هیچ وقت گمراه نشوید. آنگاه عمر گفت: همانا پیامبر خدا سختی و درد بر او غلبه یافته است در حالی که نزد شما قرآن است. کتاب خدا برایمان کافیست.^۳ و شبیه آن‌ها احادیثی که از پیامبر یا صحابه روایت شده به اینکه قرآن برایمان کافیست و نیازی به حدیث نیست. حافظ ابن حجر می‌گوید - که درود خدا بر او باد - کافی بودن وصیت به کتاب خداوند بزرگ، مهم است. زیرا در آن بیان تمامی چیزها است چه به صورت منصوص و چه به طریق استنباط. پس زمانی که مردم پیرو کتاب خدا باشند، در واقع پیرو تمامی اوامر پیامبر بوده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۴ [الحشر: 7].

«آنچه پیامبر خدا برایتان آورد بپذیرید و آنچه شما را از آن نهی کرد از آن دوری کنید».

۱- الموافقات ۳/۳۳۳، ۳۳۴.

۲- بخشی از داستان طولانی که مسلم از کتاب حج باب حجة النبی بیرون آورده ۴۳۱/۴ و ۴۳۲ شماره ۱۲۱۸ از حدیث جابر بن عبدالله.

۳- مسلم آن را بیرون آورده کتاب الوصیه باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء ۱۰۰/۶ شماره ۱۶۳۸.

۴- کتاب فتح الباری ۴۲۵/۵ و ۴۲۶ شماره ۲۷۴۰ داستان عبدالله بن ابی اوفی.

سخن حافظ بن حجر را که سابقاً به صورت مختصر استاد جمال البنا نقل کرده است: تمسک به قرآن و عمل به ضروریات و احکام آن اشاره به قول پیامبر ﷺ یعنی: «در میان شما کتاب خدا را برایتان گذاشته‌ام و مادامی که به آن تمسک جویند گمراه نخواهید شد. و جمال البنا این را رد نمود که عمل به قرآن وابسته به عمل به سنت پاک پیامبر ﷺ است چنانکه ابن حجر تصریح کرده است.^۱

این همان کاری است که دکتر احمد صبحی منصور انجام داده است و در کتاب «حد الرده» این گفته حافظ بن حجر را که نقل کردیم، نقل کرده است. و لفظ پیامبر را از آن برداشته است. پس عبارت این چنین شده است:

آنان که پیرو کتاب خداوند در واقع پیرو تمامی اوامر دین می‌باشند.^۲
و این جواب، در واقع جواب بقیه آیاتی است که دشمنان سنت با استناد به آن‌ها به کفایت کردن قرآن و عدم نیاز به حجیت سنت پیامبر و اینکه فقط ذکر قرآن برای زندگی کافیت اشاره می‌کنند. از جمله این آیات:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینت را برایتان کامل کردم».

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ﴾ [الأنعام: 115].

«کلام پروردگارت به پایان رسید».

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ﴾ [الأعراف: 170].

«و کسانی که به کتاب خداوند تمسک می‌جستند».

﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ [العنکبوت: 51].

«آیا برایشان کافی نیست که ما قرآن را بر شما نازل کردیم».

۱- السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۲۴۶.

۲- حد الرده ص ۸۹.

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ ۖ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: 19].

«این قرآن به من وحی شده است تا شما و کسانی را که این ابلاغ به آن‌ها می‌رسد، هشدار دهم».

و شبیه این آیات که در کفایت کتاب خداوند وارد شده‌اند و ما به آن‌ها آگاهی داریم. همانا قرآن همان اصلی است که شرایع و احکام به آن بر می‌گردند عمل به آن همان عمل به سنت پیامبر می‌باشد که حجیت آن و مصدريت آن پیوسته و ممتد است و آن مانند قرآن غیر خوانده شده است و وحی ذکر شده است.

این فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را بر شما نازل کردیم و خود ما نیز از آن محافظت می‌کنیم».

این همان چیزی است که دشمنان سنت آن را انکار می‌کنند.

مطلب دوم: شبهه اینکه سنت دلیلی است که خداوند حفظ آن را ضمانت کرده است و رد آن

دشمنان سنت پاک پیامبر ﷺ گمان می‌کنند که اینکه خداوند بزرگ حفظ قرآن را بدون سنت ضمانت کرده است، و به آن آیه احتجاج می‌کنند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را بر شما نازل کردیم و ما آن را حفظ خواهیم کرد».

و گفتند اگر سنت دلیل و وحی مثل قرآن باشد؛ پس خداوند بزرگ حفظ آن را نیز ضمانت کرده است.

چنانکه حفظ قرآن کریم را ضمانت کرده است. از کسانی که به این اعتقاد گرویده‌اند؛ دکتر توفیق صدقی^۱ و اسماعیل منصور^۲ می‌باشند و جمال البنا نیز آن‌ها را تأیید می‌کند.^۳ و همچنین فرقه اهل قرآن در هند و پاکستان چنین اعتقادی دارند.^۴

جواب:

شکی در آن نیست که منبع این شبهه در حکم «الذکر» است تا جایی که فهم منکرین به حجیت سنت قاصر از این است که مراد از کلمه ذکر در آیه همان قرآن کریم به تنهایی و بدون سنت می‌باشد. و خیر در گفته خداوند «له» یعنی برای او به قرآن بر می‌گردد. و آیه محصور شده است به مقدم شدن حرف جر و مجرور و این محصور بودن یعنی افاده حصر در حفظ قرآن به تنهایی بدون چیزی دیگر.^۵

در رد آن می‌گوئیم: همانا خداوند بزرگ حفظ حدیث‌هایی صحیح پیامبر را نیز ضمانت کرده است. که قرآن کریم و سنت نبی و عقل و تاریخ گواه آن است.^۶ اولاً: دلیل از کتاب خداوند به کافی بودن خداوند به حفظ سنت چنانکه در حفظ قرآن کریم کافی است.

۱- آیه مبارکه:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا به مردم بیان کنی آنچه که به آن‌ها نازل شده است».

۱- مجله المنار المجلد ۹/۹۱۱-۹۱۳.

۲- تبصیر الامة بحقیقه السنة ۲۳.

۳- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۲۳ و بعد آن.

۴- مقام الحدیث ص ۶-۱۸ نقل از دارسات فی الحدیث النبوی از دکتر محمد اعظمی ۳۲/۱ و القرآن‌یون و شبهاتهم حول السنة از دکتر رئوف شیبی ص ۲۵.

۵- السنة بین إثبات الفاهمین ورفض الجاهلین للدكتور رءوف شلبی ص ۲۵.

۶- بر خلاف آنچه دکتر اسماعیل منصور گمان کرده است در تبصیر الامة بحقیقه السنة ص ۲۵۶.

استاد دکتر محمد سید ندا می‌گوید: در آیات قرآن خداوند بزرگ خبر داده است که سنت روشن‌کننده قرآن است و خداوند حفظ قرآن را ضمانت کرده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را بر شما نازل کرده‌ایم و ما آن را حفظ خواهیم کرد».

و این نشان‌دهنده این است که سنت را نیز حفظ خواهد کرد زیرا حفظ بیان شده مستلزم حفظ بیان به خاطر ارتباط میان آن‌ها می‌باشد.

۲- و خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾

[القیامة: 17-19].

«در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر عهده ماست پس چون آن را برخواندیم همان گونه خواندن آن را دنبال کن سپس توضیح آن نیز بر عهده ماست».

همانا آن متن صریحی است دلالت می‌کند به اینکه خداوند حفظ سنت را به خاطر اصالت و استقلالش نه به خاطر لزوم و پیروی، ضمانت کرده است زیرا در کلامش بیان قرآن را ضمانت کرده است: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾ «سپس بیان آن نیز بر عهده ماست» یعنی بیان قرآن و بیان همانطور که برای پیامبر می‌باشد برای امت بعد از او نیز می‌باشد و بیان قرآن به پیامبر ﷺ تلقین شده است تا به مردم ابلاغ کند و این همان منظور آیه قبله است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که بر آن‌ها نازل شده است».

و گفته خداوند:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«و ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم جز اینکه برای مردم بیان کنی آنچه که در آن اختلاف دارند».

پس سنت پیامبر ﷺ به این دلیل نزد خداوند دارای مقام و منزلت است. و به معنای وحی غیر خوانده شده می‌باشد و در این گفته ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور پنداشته است پس تبیین قرآن با خود قرآن نازل نمی‌شود اگر نازل می‌شد متن این چنین بود: «ما قرآن و بیانش را به سوی تو نازل کرده‌ایم».^۱

بیان برای امت بعد پیامبر ﷺ، یعنی حفظ سنتی که پیامبر ﷺ آن را ابلاغ کرده است. اگر فتنه‌انگیزان بر اساس این آیه فتنه‌انگیزی کنند که: «بیان آن نیز بر عهده ماست» فقط متوجه خداوند می‌شود نه غیر او والا می‌گفت: «بیان آن بر عهده شماست» و در گفته‌اش: جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست پس چه کسی قرآن کریم را جمع کرده است؟ خداوند با ذات پاکش؟ یا مردانی از خلقش را مقرر کرده است که در رأس آنها کسی است که قرآن بر او نازل شده است و نیز صحابه بزرگوارش و کسی که به نیکی تا روز قیامت از آنها پیروی کند.

همانا در جواب اولی نادانی‌اش برایش کافی است و جواب دومی گفته‌اش باطل است زیرا تبیین کتاب متوجه خداوند است نه پیامبر و امت ما بعد او. و در این گفته ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور پنداشته است که حفظ سنت توسط مردم آنها را با خداوند در قدرتش برای حفظ کتابش مساوی می‌کند پس با این وسیله قدرت خداوند و قدرت مردم مساوی می‌شود.^۲

جناب دکتر محمد سید ندا می‌گوید: این‌ها دو دلیلی هستند برای اینکه خداوند سنت را همانند قرآن حفظ می‌کند و به تحقیق خداوند برای این وعده به حفظ سنت و حمایت از قانونش دلایلی دارد و در وجود مسلمانان عواملی را برای محافظت از سنت و دفاع از آن برانگیخته است و این دلایل موضوع اهتمام و محل تقدیر و جدیتشان از زمانی که

۱- تبصیر الامة بحقیقه السنه ص ۲۶۰.

۲- همان ص ۲۵۸-۲۸۸-۲۸۹.

خورشید طلوع کرده تا به امروز بوده است و این که خداوند زمین و آنچه که در آن است را به ارث می‌برد.^۱

امام ابن حزم دلیل سومی از کتاب خداوند برای حفظ سنت را ذکر می‌کند در گفته خداوند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولیایان اطاعت کنید اگر بر سر چیزی نزاع پیدا کردید آن را به سوی خدا و پیامبر ببرید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن بهتر است و زیباترین تأویل است.»

امام ابن حزم می‌گوید: این آیه کلی است و برای تمامی قوانین از اول تا آخر می‌باشد و سه اصل را بیان کرده است: که کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید. این یک اصل است و آن قرآن است. و همچنین از پیامبر اطاعت کنید این دومین اصل است و آن خبر از پیامبر خداست و گفته خداوند بزرگ: اولیایان این سومین اصل است که حکم آن از نظر اجماع به پیامبر بر می‌گردد به نص صریح قرآن در هنگام نزاع اخبار باید به یکی از دو اصلی که اشاره شد رجوع داده شود.

خداوند می‌فرماید: اگر در چیزی نزاع پیدا کردید آن را به سوی خدا و پیامبرش ببرید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید و دلیل اینکه منظور از این رد همانا بردن به سوی قرآن و اخبار رسول خداست این است که خطاب در این آیه متوجه ماست و کل کسانی که خلق می‌شوند و روحشان در جسدشان تا روز قیامت چه جن و چه انس سوار

۱- کنفرانس جهانی چهارم سیرت و سنت ۵۳۱/۲-۵۳۲.

می‌شود. مانند توجه به کسانی که در زمان پیامبر بوده‌اند و تمام کسانی که بعد از او می‌آیند.

به درستی می‌دانیم که راهی برای دیدار پیامبر خدا نیست. اگر فتنه‌انگیزان به قصد فتنه بگویند که خطاب متوجه کسی است که دیدار پیامبر خدا برایش ممکن باشد همین خود به آن‌ها این جسارت را می‌دهد که این سخن را در مورد خدا هم بگویند. اگر چه راهی برای گفتگو با خداوند بزرگ وجود ندارد. این ظن باطل است و مراد از رد که در آیه سابق آن را ذکر کردیم به گفته خداوند بزرگ بر می‌گردد و آن قرآن و نیز به کلام پیامبرش که در مرور زمان نسلی به نسل دیگر نقل شده است. در آیه مذکور یادی از ملاقات حتی به صورت شفاهی وجود ندارد و دلیلی نیز برای آن نیست. همانا در آن فقط امر به رد است و کاملاً معلوم است که این رد تحکیم اوامر خداوند بزرگ و پیامبرش است برون دشواری در تأویل و مخالفتی در ظاهر آن.

قرآن و اخبار صحیح یکی هستند و هر دوی آن‌ها نزد خداوند بزرگ می‌باشند و حکم آن‌ها در باب لزوم پیروی آن‌ها در آیه مذکور یکی است. گفته خداوند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾﴾ [الأنفال: 20-21].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند و پیامبرش را اطاعت کنید و از او روی بر مگردانید در حالی که می‌شنوید. و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم و در حالی که نمی‌شنیدند».

و کلام پیامبر کلاً وحی است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾﴾ [النجم: 3-4].

«و از هوای نفس خود پیروی نمی‌کند و آن چیزی جز وحی که به آن وحی شده نمی‌باشد».

و وحی به اجماع تمامی امت قرآن است، و قرآن محفوظ به متن است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما نیز آن را حفظ می‌کنیم».

این درست است که کلام پیامبر خدا در دین وحی از جانب خدا است و شکی در آن نیست و اختلافی میان زبان‌شناسان و قانونگذاران در اینکه تمام وحی از طرف خداوند بزرگ، نازل شده است پس قرآن نازل شده است. به یقین خداوند تمامی وحی را حفظ کرده است و تمامی آنچه خداوند حفظش را تضمین کرده است ضمانتی است که چیزی از آن ضایع نمی‌شود و تحریف نمی‌شود، اگر غیر این جایز باشد پس گفته خداوند دروغ و تضمینش نادرست است. و این به عقل هیچ عاقلی خطور نمی‌کند. پس دینی که محمد برای ما آورده محفوظ به تولی خداوند بزرگ می‌باشد و برای تمامی کسانی که دین خداوند تا آخر دنیا به آن‌ها ابلاغ می‌گردد محفوظ می‌گردد شما را و کسانی که ابلاغ اسلام به آن‌ها می‌رسد را هشدار می‌دهم! پس اگر آن باشد پس چنان است، به تحقیق ما مطمئن هستیم به اینکه راهی برای از بین بردن سنت رسول‌خدا، و راهی برای اختلاط آن با باطل به نحوی که هیچ کس به درستی نتواند آن را تشخیص دهد وجود ندارد.

اگر آن جایز باشد، پس قرآن غیر محفوظ می‌شود و این فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و آن را حفظ خواهیم کرد».

نیز دروغ و وعده خلافی می‌بود.

و این را هیچ مسلمانی نمی‌گوید: اگر شخصی بگوید: خداوند فقط به قرآن توجه دارد. او قرآن را حفظ خواهد کرد بدون اینکه سایر وحی ما را حفظ کند چون سایر وحی‌ها قرآن نیستند. جواب او را دادیم و قسم به خداوند بزرگ: این گفته دروغ و فاقد دلیل است و تخصیص دادن آن به قرآن بی‌اساس است.

اگر این چنین بود پس این سخن خداوند نیز دروغ می‌بود:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: 111].

«بگو دلایلتان را بیاورید اگر راست می‌گوئید».

و این درست است که او دلیلی برای ادعایش ندارد و راست نمی‌گوید و ذکر اسمی است واقع بر تمام آنچه خداوند بر پیامبرش، نازل کرده است چه قرآن و چه سنت. سنت وحی‌ای است که به وسیله آن قرآن تبیین می‌شود، همچنین خداوند می‌گوید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].

«قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که بر آنها نازل شده است.»

پس این درست است که پیامبر اسلام مأمور بیان قرآن برای مردم می‌باشد.

در قرآن مسائل زیادی به اختصار آمده‌اند مانند نماز، زکاه، حج و غیره که ما در مواردی نمی‌دانیم خداوند بزرگ در گفته خود ما را به چه چیزی ملزم نموده است، و اما پیامبر ﷺ آن را برای ما بیان کرده است. اگر بیان پیامبر ﷺ که سلام و درود خداوند بر او باد نسبت به آن اختصار قرآن غیر محفوظ باشد و ضامنی برای نگهداری آن نباشد به خاطر اینکه از کلام قرآن نیست پس تمامی بهره‌بردارها از قرآن باطل و اکثر قانون‌های فرضی ما نیز باطل می‌شوند و مراد خداوند را به درستی درک نمی‌کنیم. چه بسیار خطاکاران در آن خطا کنند و دروغ‌گویان از روی عمد بر آن دروغ ببندند و از این کار به خداوند پناه می‌برم.^۱

۳- امام ابن قیم جوزیه می‌گوید: دلیل چهارمی برای کتاب خداوند به اینکه خداوند

بزرگ، سنت را حفظ خواهد کرد در گفته خداوند است که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام کردم و اسلام را به عنوان

دین برایتان برگزیدم».

۱- الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم ۹۶/۱ و ۱۱۷-۱۱۸.

و نیز:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: 85].

«و هر کس غیر از اسلام دینی بپذیرد از او پذیرفته نمی‌شود».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: 19].

«به درستی دین نزد خداوند همان اسلام یعنی تسلیم شدن است».

ابن قیم جوزیه می‌گوید: به کسی که جایز می‌داند که آنچه خداوند به پیامبرش در بیان قوانین اسلام امر کرده است غیر محفوظ است و تغییر در آن را جایز می‌داند و اختلاط قرآن به موضوعاتی دروغین، اختلاطی که اصلاً جدا شدنی نیست می‌گوئیم که خداوند ما را از کامل بودن دینمان با خبر کرده است و اسلام را به عنوان دین برایمان قرار داده است و پذیرش هر دینی غیر از اسلام را منع کرده است. آیا تمام آن برای ما و بر ضد ما و تا روز قیامت باقی می‌ماند؟ یا اینکه آن فقط برای صحابه است؟ یا نه برای صحابه و نه برای ما و چاره‌ای نیست جز اینکه این وجه برای کسی باشد.

پس اگر گفتند: نه برای صحابه است نه برای ما، پس گوینده این سخن کافر است به دلیل تکذیب آشکار خداوند، و این را هیچ مسلمانی نمی‌گوید. و اگر گفتند: بله تمامی آنچه برای ماست و برای ما نیست و تا روز قیامت نیز باقی است؛ به ناچار به گفته ما کشیده شده‌اند و این درست است که قوانین اسلام همگی کامل و نعمت بر ما نیز تمام است.

این دلیل ضروری و قاطع است به اینکه تمام آنچه پیامبر گفته است در دین و در بیان آنچه مورد نیاز ماست محفوظ است و هرگز با چیزی غیر از خودش آمیخته نمی‌شود. و اگر گفتند: آن فقط برای صحابه است: باطل است و گفته خداوند را به ادعای دروغ تخصیص داده‌اند با وجود خطاب خداوند به آیات قرآن برای مسلمانان تا ابد، آن‌ها التزام می‌کنند به اینکه دین اسلام کامل نیست در حالی که خداوند از اسلام به عنوان دین

برایمان راضی است و آن را برای ما حفظ نکرده است و ما را الزام می‌کند به آنچه نمی‌دانیم که بیابیم و بر ما پیروی از دروغ زنادقه را فرض می‌کنند دروغی که آن را به زبان پیامبر بسته‌اند. و توهّم به اینکه آنچه پیامبرشان نقل نکرده اگرچه درست باشد جزو دین اسلام نیست بلکه آن ابطال دین اسلام است و اگر این - پناه می‌برم به خدا از اینکه این چنین باشد - در دین ما باشد مانند دین یهود و نصاری که خداوند خبر داده است که آن‌ها خودشان آن را نوشته‌اند و گفتند: این از طرف خداست.

و ما اطمینان داریم به اینکه گفته خداوند درست است:

﴿فَهَدَىٰ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: 213].

«پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد».

خداوند ما را به حق هدایت کرده است پس این درست است که بجای آنچه که پیامبر گفته است هدایت خداوند نسبت به ما بوده است و این حقی است که خداوند آن را حفظ کرده است و می‌گوید:

﴿فَلَنَجْدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنَجْدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: 43].

«همانا برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

و می‌گوید برای کلمات خدا تبدیلی نمی‌یابی پس اگر این جایز باشد که آنچه راویان دین نقل کرده‌اند خداوند بر ما فرض کرده است که گفته‌هایشان را قبول کنیم و بر آن عمل کنیم و بر اینکه سنت خدا و بیان پیامبر ممکن است در چیزهایی تغییر و تحول یابد. پس اخبار خداوند بزرگ به اینکه در سنت تبدیل و تحویلی نیست دروغ می‌شود و این همان چیزی است که مسلمان آن را جایز نمی‌داند پس این واقعاً درست است و شکی در آن نیست که تمام سنتی که خداوند برای پیامبرش سنت قرار داد و رسول‌خدا نیز آن را برای امتش سنت کرده امکان تغییر و تحول در آن نیست و این را باید معتمدان در دین

نقل کنند و واجب است که بدانیم به اینکه این گفته حقی است که از طرف خداوند آمده است.

دوم: دلیل از سنت پاک پیامبر بر اینکه خداوند برای حفظ سنت پیامبر کافیست، این گفته پیامبر است که می‌فرماید: شما را به پرهیزکاری و تقوای خداوند و شنیدن و اطاعت کردن او وصیت می‌کنم و اگر فرد حبشی باشد. همانا کسانی که بعد از من زندگی می‌کنند اختلافات زیادی برایشان پیش می‌آید.^۱ پس بر شما واجب است که به سنت من و سنت خلفای راشدین روی آورید و به آن تمسک جوید و با اصرار بر آن پند و موعظه کنید و شما را هشدار می‌دهم از بدعت در دین، هر بدعت و نوآوری در دین گمراهی است.^۲ و گفته‌اش: در میان شما دو چیز را ترک می‌کنم که با آن دو هرگز گمراه نمی‌شوید. کتاب خدا یعنی قرآن و سنت، این دو هرگز او هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض وارد شوید.^۳ در این احادیث و احادیثی که در مبحث سوم خواهند آمد، پیامبر خبر می‌دهد به اینکه سنت پاکی دارد که آن را برای مردم گذاشته است. و آن‌ها را تشویق می‌کند که به آن تمسک جویند. و با اصرار به آن بچسبند. در پیروی از آن هدایت و در ترک آن گمراهی است.

پس اگر سنت پاکش غیر محفوظ باشد یا امکان تحریف و تبدیل در آن وجود داشته باشد در این صورت درست و نادرست آن تشخیص داده نمی‌شود و امتش بعد از او آنچه را که طالب آن هستند تا به آن تمسک جویند، را پیدا نمی‌کنند.

۱- مختصر الصواعق المرسله ۵۴۳/۲ و ۵۴۴.

۲- تخریج آن گذشت ص ۴۴.

۳- تخریج آن گذشت ص ۲۰۱ چنانکه گذشت که آنچه در صحیحین وارد شده به اقتصار قرآن، چنانکه حافظ ابن حجر گفت: به دلیل اینکه وجودش بزرگترین و مهمترین است و پیروی مردم از آن دین، عمل به تمامی آنچه پیامبر در سنتش دستور داده است، می‌باشد.

گفته‌اش مخالف حقیقت می‌شود و این در حق پیامبر ظلم است چون او دستور به تمسک جستن به سنت را داده است و این دلالت بر این دارد که سنت محفوظ خواهد ماند بر اساس فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم و آن را برای تو حفظ خواهیم کرد».

و این اخبار از غیب رسیده و صادق می‌باشد.

سوم: دلیل عقلی این است که خداوند بزرگ حفظ سنت پیامبرش را ضمانت کرده است.

دکتر رئوف شبلی می‌گوید: این احتمال به عقل نمی‌رسد که منظور از ذکر به تنهایی قرآن کریم باشد. به دو دلیل:

۱- اگر منظور از کلمه ذکر فقط قرآن باشد. قطعاً به این لفظ تصریح می‌نمود، چنانکه در بیشتر موضوعات به تصریح سخن گفته است. مانند:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن هدایت می‌کند به آنچه که برتر و بهتر است».

و یا:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾﴾ [البروج: 21-22].

«بلکه آن قرآن ارجمند است و در لوح محفوظی قرار دارد».

و همچنین:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٧﴾﴾ [القمر: 17].

«قطعاً قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم».

۲- اگر منظور از کلمه ذکر فقط قرآن باشد که ضمیر به آن برمی‌گردد یعنی با ضمیر تعبیر شده است (همانا آن را نازل کرده‌ایم) در ابتدای سوره نیز آمده و یادی است

از قرآن: ﴿تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ﴾^(۶) این است آیات خدا و کتاب روشننگر^۱. تعبیر آن به خیر از نظر لغوی بهتر است. این از بدیهیات است و با منزلت قرآن موافق است و صفت عربی را بیان می‌کند.

بنابراین: از نظر عقل این احتمال درست نیست که منظور از کلمه ذکر فقط قرآن کریم باشد بلکه تفسیر ذکر به قرآن احتمالیست که از عقل دور است. به دلیل عدم وجود جایگزینی برای این تفسیر بهتر است این دو امر گذشته را به دلیل منزلت و شناخت نحوی آن‌ها در این باره بپذیریم. درباره این تغییر یکی از دو احتمال زیر نزدیک است: اول: منظور از ذکر رسالت و شرفی است که رسول‌خداشایسته آن است و به وسیله آن نزول پیامبر ﷺ و قرآن وصف شده است. نزد ما این احتمال از نظر عقلی بیشتر جلوه می‌کند در ابتدای سوره حجر سخن از گفته‌های دشمنان کافر پیامبری و اتهامات آن‌ها نسبت به پیامبر ﷺ است که خداوند از زبان آن‌ها چنین می‌گوید:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^(۷) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۷﴾ مَا نُنْزِلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿۸﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۶-۹].

«و گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه‌ای اگر راست می‌گویی چرا فرشته‌ای را پیش ما نمی‌آوری. فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود».

دو آیه اولی تصویر دروغ اتهامات کافران بود و دو آیه بعدی این اتهامات را رد می‌کرد و حفظ رسالت و شرفی که بر پیامبر خدا نازل شد را بر می‌شمارد.

۱- آیات اول سوره حجر و نگا: شفاء الصدور فی تاریخ السنه و منابع المحدثین از دکتر سید محمد نوح

و فرموده خداوند برای این احتمال جایگزین می‌شود:

﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ [الزخرف: 44].

«به راستی قرآن برای تو و برای قوم تو مایه تذکری است و به زودی درباره آن از شما سؤال خواهد شد».

پس ضمیر «انه» در آیه به ما قبل بر می‌گردد:

﴿فَأَسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾ [الزخرف: 43].

«پس به آنچه که به سوی تو وحی شده است چنگ در زن».

این دلیل به صراحت بیان می‌کند منظور آن شرف و بزرگواری است مخصوصاً قبل از آن این چنین ذکر شده است:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: 31].

«و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر فرود نیاورد».

پس قرآن ابتدا با متن و پس با وحی آن را یادآوری کرد و آن را این چنین وصف کرد که آن برای پیامبر و قومش تذکری است و این از نظر عقلی قویتر است که مراد از ذکر در سوره حجر رسالت و شرف است.

دوم: منظور از ذکر به طور کلی شریعت است و این احتمال را قوی می‌کند که آنچه که این سوره از این آیه به بعد بحث می‌کند موضع‌گیری مردمان گذشته در برابر پیامبران می‌باشد خداوند می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾﴾ [الحجر: 10-13].

«و ما برای گروه‌های پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آنکه او را به مسخره گرفتند بدین گونه این مسخره را در دل بزه‌کاران راه می‌دهیم که به او ایمان نمی‌آورند راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است».

پیامبران مردم را به شریعت مکلف می‌کردند و منظور از شریعت کتاب خدا و سنت پیامبر است و کسانی که اوضاع امت‌ها با پیامبران را دیده‌اند می‌دانند که استدلال و احتجاج کافران با پیامبران همگی پیرامون تکلیفی است که بر اساس منبع آن که قرآن و سنت است می‌باشد و خداوند از طریق وحی نازل کرده است. سنت مخصوص پیامبر نیست چنان که آن را در مبحث سوم اگر خدا بخواهد ذکر خواهیم کرد.

آن آیه ما را بر امر مهمی آگاه می‌کند: اگر چه کار در امت‌های گذشته منتهی می‌شد به اینکه شریعت بعد از درگیری شدیدی که میان پیامبران و امت‌هایشان به وجود می‌آمد از بین برود اما این شریعت که قرآن و سنت است چنان که خداوند وعده داده است آن را تا قیامت از نیرنگ دشمنانش و دشمنان دینش حفظ خواهد کرد:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«همانا ما قرآن را به تدریج نازل کردیم و آن را حفظ خواهیم کرد».

بنابراین منظور از کلمه ذکر در آیه شریعت است و نیز (له) (برای او) به شریعت بر می‌گردد به منبع آن که قرآن و سنت مطهر می‌باشد.^۱

گفتم: آنچه که برای این احتمال دوم جایگزین می‌شود: تفسیر امام شاطبی برای حفظ مضمون در آیه به اینکه اصول شریعت و فروع آن را حفظ کرده است و می‌گوید: بخش‌هایی از علم اصل هستند و بخش‌هایی دیگر غیر اصل و بخش‌هایی دیگر نه اصل هستند و نه فرع که به سه قسمت تقسیم می‌شوند:

۱- السنّة الاسلامیة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شلبی ص ۲۵-۲۹.

قسم اول: او اصل و معتمد است و کسی است که منبع یادگیری است و مقاصد دانایان به او بر می‌گردد. آن قطعه‌ای از چیزی نیست که به اصل خود برگردد. پس شریعت مبارک محمدی مقام و منزلتی بر این وجه می‌باشد. بنابراین این وجه در اصول و فروع محفوظ می‌باشد. چنانکه خداوند بزرگ فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را به تدریج فرستادیم و آن را حفظ خواهیم کرده».

زیرا به حفظ مقاصدی بر می‌گردد که صلاح دو دنیا در آن است: آن ضروریات و نیازها و نیکویی‌ها و مکمل آن‌ها و مکمل اجزای آن که همان اصول شریعت می‌باشد. و دلیل ثابتی بر ارزش و اعتبارش بنا شده است و سایر فروع به آن استناد داده می‌شود و اشکالی نیست در اینکه این علم اساسی محکم و ارکانی ثابت داشته باشد.^۱

دکتر رئوف شبلی می‌گوید: اما ممکن است که گفته شود: چگونه ضمیر به قرآن و سنت بر می‌گردد در حالی که غیر از قرآن در آن ذکر نشده است. ما در قرآن می‌یابیم استفاده‌هایی از ضمیر شده که از مفهوم متن و دلایل گفته‌ها فهمیده می‌شود. سخن خداوند به این شهادت می‌دهد:

﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۖ فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا ۖ عُرُبًا أَتْرَابًا﴾ [الواقعة: 35-37].

«ما آن‌ها را پدید آورده‌ایم پدید آوردنی، و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوی دوست همسال».

آن صفات حوری‌های بهشت می‌باشد با وجود اینکه برای آن‌ها نامی در قسمت اصحاب یمین در سوره واقعه نیامده است. اما ظاهر کلی سوره و آنچه در قسمت‌های گذشته ذکر شده این درک را به ذهن می‌آورد که ضمیر به امری مفهوم و قرینه و شیوه کار بر می‌گردد.

۱- الموافقات از شاطبی ۳۲/۱ و ۷۰ و ۳۶۸/۲-۳۷۱.

بنابراین استفاده قرآن از ضمیر این استشهاد را مستند می‌سازد و خداوند نیز می‌فرماید:

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾ [ص: 32].

«پس گفت همانا من دوستی اسبان را بر دوستی خداوند ترجیح دادم تا اینکه خورشید در حجابش پوشیده شد».

در گفته‌اش: (تورات ← پوشیده شد) ضمیر فاعلی است به خورشید بر می‌گردد با توجه به اینکه در متن سوره به آن اشاره نشده است و اما ظاهر کلی این را به ذهن می‌آورد که ضمیر به خورشید بر می‌گردد. در سوره حجر از این نوع ضمائر زیاد است و تمامی این استفاده شده‌ها در قرآن تزکیه زبان است و اعراب قرآنی آن را تقویت می‌کند. پس جایی برای اعتراض نیست و بهتر است که ذکر به شریعت قرآن و سنت تعبیر شود.^۱

گفتم: و در آن ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور به دروغ پنداشته است به اینکه: اگر سنت جزئی از قرآن باشد لازم است حکم آن به صراحت بیان شده باشد و ابهام در آن درست نیست علاوه بر اینکه کلمه ذکر به صراحت آمده است تا دلالت کند بر اینکه قرآن بدون نزاع و درگیری است چنان که در گفته خداوند آمده:

﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [الأنبياء: 50].

«این قرآن مبارکی است که آن را نازل کرده‌ایم آیا آن را انکار می‌کنید».

و همچنین:

﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾ [آل عمران: 58].

«آن قرآنی است که ما آن را از آیات و قرآن حکم‌آمیز بر تو می‌خوانیم».

و غیر از آن‌ها آیاتی که به آن‌ها استدلال می‌شود به اینکه ذکر قرآن کریم به تنهایی است.^۲ و ما برای شما ثابت می‌کنیم که دشمنان حجیت سنت به اینکه منظور از ذکر، تنها

۱- السنه بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین ص ۲۹-۳۰.

۲- تبصیر الامة بحقیقه السنه ص ۲۳-۲۵-۲۵۶ و بعد از آن.

قرآن کریم است و ضمیر در آن آیه به قرآن بر می‌گردد که مراد آن کلمه ذکر است و اما حصری که به آن استدلال می‌کنید به اینکه سنت پاک در دایره حفظ به دلیل اقتضای آن به قرآن وارد نشده است و به وسیله این حصر عدم درستی احتجاج به سنت را اراده می‌کنید و آن را منبع قانونگذاری نمی‌دانید.

این حصر حصری حقیقی نیست بلکه حصری ادعائی است و دلیل آن این است که خداوند بزرگ چیزهای زیادی را حفظ کرده است از جمله:

۱- خداوند بزرگ آسمان‌ها و زمین را حفظ کرده است از اینکه بیفتند چنان که گفته است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [فاطر: 41].

«همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد اوست بردبار آمرزنده.»

۲- خداوند بزرگ پیامبرش را از کشتن حفظ کرده است چنان که می‌گوید:

﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: 67].

«و خداوند تو را از گزند مردم در امان می‌دارد.»

اگر حقیقت قصر از بین برود تمامی آنچه که بر آن وارد شده است از بین می‌رود و آن اعتراف نکردن به حجیت سنت پاک است^۱ دکتر عبدالغنی عبدالقادر می‌گوید: حصر نسبت به یک چیز مخصوص احتیاج به دلیل و قرینه بر این چیز مخصوص دارد و هیچ دلیلی بر آن نیست چه اینکه سنت باشد یا غیر آن.

تقدیم جار و مجرور برای حصر نیست بلکه برای تناسب آیات است اگر در آیه حصر به چیز مخصوصی شده باشد آن چیز سنت است زیرا حفظ قرآن وابسته به حفظ سنت

۱- السنّة الاسلامیة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شبلی ص ۳۰-۳۱.

است و برای آن به منزله قلعه‌ای راسخ و زره‌ای محکم، نگهبان مطمئن، شارحی مبین و جزئی کردن کلیات و تفسیر کردن مشکلات و توضیح ابهامات و بسط‌دهنده مختصرات می‌باشد و یاوه‌گوئی یاوه‌گویان را بر طرف می‌کند و تأویلشان بر حسب هوی و اهدافشان و آنچه‌ان که رؤسا و شیاطین از آن‌ها می‌خواهند را بی‌اثر کند پس حفظ سنت دلیل حفظ قرآن و نگهداری از سنت نگه‌داری از قرآن است.^۱

چهارم: دلیل تاریخی وجود دارد بر اینکه خداوند بزرگ به تنهایی سنت را حفظ می‌کند چنانکه قرآن کریم را حفظ می‌کند.

اگر دشمنان اسلام حوادث و تاریخ و سیره پاک پیامبر را بررسی کنند برایشان معلوم می‌شود که شک و تردیدی در این باره نیست که سنت مصطفی به عنایت و توجه خاص نزد مسلمانان رسیده که سیره هیچ بزرگی از بزرگان، قهرمانی از قهرمانان، رئیسی از رؤسا، پادشاهی از پادشاهان به این حد نرسیده است. زیرا پیامبر در واقع یک انسان عادی یا پیامبری عادی نیست و هیچ رهبری در اخلاق و صفات انسانی شبیه او نیست بلکه او افقی است که هیچ افقی نزدیک او نیست بنابراین او الگو و نمونه و چراغی روشن است.^۲

این حقیقت را اصحابش و تابعان و مسلمانان بعد از او درک کرده‌اند پس به نقل و تدریس و تدوین و حفظ و مطابقت تمامی گفته‌های پیامبر ﷺ پرداختند. حتی به کارها و اعمال او را نوشته و حرکات و سکنات پیامبر ﷺ تمامی زندگی و کلیات و جزئیات در

۱- عبدالغنی: عبدالغنی محمد عبدالخالق در یک خانواده علمی بزرگ شده، با علم و دین و فضل آشنا شد. از نسبت شریف بهره دارد. از دانشگاه حقوق سال ۱۹۳۵ فارغ‌التحصیل شد. به درجه دکترا در اصول فقه در سال ۱۹۴۰ م رسیده عالمان زیادی تحت نظرش تعلیم دیدند از جمله تألیفاتش: حجیت سنت است، سال ۱۹۸۳ وفات یافت. ر. ک: شرح حال او در کتاب حجیت سنت ص ۵-۱۸ به قلم دکتر طه العلوانی آمده است.

۲- حجیه السنه از دکتر عبدالغنی ص ۳۹۰-۳۹۱.

عبادات و معاملات در صلح و جنگ، خواب و بیداری را نقل کرده‌اند و حتی آن آداب معاشرت ایشان که ما در اسرار زندگیمان بکار می‌بندیم. غیر از آن سیره هیچ کس از افراد بشر مانند او نیست و از آن بهره‌ای نبرده است.

و این به قوت اشاره می‌کند به اینکه خداوند حفظ سنت را ضمانت کرده است و برای اینکار مردانی را که عمرهایشان را در راه نگهداری آن فنا کرده‌اند، گماشته است. در حالیکه برای تدوین، حفظ و شرح و تشخیص درست از نادرست شب بی‌خوابی کشیده‌اند. و آن را در قلب‌های مطمئن و باطن کتاب‌هایشان نگهداری می‌کنند. و همین برای حفظ کتابش کفایت می‌کند. گفته خداوند به اینکه:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و از آن حفاظت می‌نمائیم».

سنت نبوی مشتمل است بر اینکه خداوند راویان مطمئن و امامان اعلام را برای حفظ سنت مقدر کرده است چنانکه راویانی را برای کتاب خود مقدر کرده است به اینکه خداوند زمین و آنچه در آن است را به ارث می‌برد.

اگر اراده خداوند به حفظ سنت نبود طعنه‌هایی که نسبت به آن از طرف دشمنان می‌شد آن را از بین می‌برد و شرهایی که برایش درست کرده‌اند و به وسیله آن نسبت به سنت اراده سوء کردند. پس خداوند آن‌ها را از زیانکاران قرار داد چون خداوند برای سنت مردان با وفا در هر عصری و در هر نسلی و در تمام مکان‌ها قرار داده است.^۱

در پایان ما راهی نداریم جز اینکه در کار مردمانی که آزادیشان را طنابی در گردن قرآن و احکامش قرار دادند قبل از اینکه آزادیشان را در راه مقتضیات سنت و احکامش قرار دهند شک و تردید کنیم. اما برایشان دشوار بود که مردم را از قرآن کریم و تعلیماتش خارج سازند.

۱- کنفرانس پیامبری و راه روشنش در بنای معرفت و تمدن شیخ عز الدین الخطیب و پیروی فضیله الاستاذ از دکتر احد عمر هاشم ۵۸/۲-۵۶۰ و ۶۰۲ و برگشت به الحدیث النبوی تاریخ الاسلام ص ۵۲.

پس آن را به قرآن کریم اضافه کرده‌اند آنچه که ضمانتی برایش نیست مگر آنچه هوای نفسشان می‌خواهد و با امیال و اهدافشان موافق باشد و هدفشان این است که سنت را از سر راهشان دور کنند و رابطه تفسیر و تکامل و بیان میان خود و قرآن را قطع نمایند. بعضی از زنادقه و خوارج در عصرهای گذشته بر آنان پیشی گرفته‌اند. حال وضعیت آن‌ها بهتر از کسانی که آشکارا کفر و سرکشی و جنگ با کتاب خدا داشتند، نبود و ملت مسلمان از خطر آن‌ها دوری می‌کرد بیشتر از آنکه از ابراز کفر از طرف کافر و فسق از طرف فاسق پرهیز می‌کردند.

بله منحصر کردن حفظ و نگهداری تنها در کتاب خداوند نظر گروهی است که خلافتی در آن‌ها نیست که این‌ها از راه سنت پاک خارج شده‌اند و اینکار آن‌ها منجر به جدا شدن آن‌ها از امت می‌باشد و قرآن را به غیر آنچه خداوند واجب کرده است تفسیر می‌کنند و گمراه شدند و گمراه می‌کنند.

خداوند تبارک و تعالی عالمتر است و بهتر می‌داند.

مبحث دوم: شبهاتی که بر احادیثی از سنت پیامبر ﷺ بنا شده‌اند

مقدمه

بعد از اینکه دشمنان سنت پاک تلاش کردند تا معانی بعضی از آیات قرآن را تغییر دهند و با این تغییر به درستی احتجاج به سنت پیامبر استدلال نمایند که ما اینجا آن‌ها را به نام سنت و نصوص آن می‌یابیم که به وسیله سنت بر انکار حجیت آن استشهاد می‌نمایند و به حرصشان بر سنت تظاهر می‌کنند. آن‌ها با انکار حجیت سنت نسبت به مؤمنانی که سنت را حجت می‌دانند، حریص‌ترند.^۱

۱- سنت و نقش آن در فقه جدید از استاد جمال البنا خاتمه کتاب (با از سنت بر شما حریصترم) ص

این چنین فتنه‌انگیزان قضیه را بر عکس کرده‌اند و در سنت پاک پیامبر نظر انداخته‌اند. آنچه ادعا می‌کنند با آنچه پذیرفته‌اند یکسان نیست. و بر آن اعتراض می‌کنند و با وجود ضعف سند و مدارک به آن احتجاج می‌کنند.^۱ این کار با جهالتش خطرناک‌ترین منطق معکوس است که ممکن است در دلایل از بین بردن اصل و اساس چیزی بکار برود زیرا ممکن است در آمیخته شدن خطا و یاوه‌گویی در احادیث، خطر پذیرش احادیث باطل از جانب مسلمانان به صورت غیرعمدی اتفاق بیفتد و آن را به پیامبر نسبت دهند. پس با این کار خطر از بین رفتن احادیث درست و پذیرش احادیثی که از روی هوا و هوس قرار داده شده است، ممکن است.^۲

همانا قبول احادیث دروغین چیزهایی را در دین داخل می‌کند که از آن نیست، و رد احادیث درست چیزهایی را از دین خارج می‌کند که جزو آن است. بدون شک هر دوی آن‌ها مردود و ناپسند هستند چه پذیرفتن باطل و چه رد کردن حق.^۳

برای دشمنان سنت طاهره شبهه‌هایی بر عدم حجیت سنت وجود دارد که بر احادیث دروغ و ضعیف بنا شده است. و دیگری آیات درستی که دلایل ضعیفی برای آن می‌آورند.

پس آن شبهات را در سه مطلب ذکر می‌کنیم:

مطلب اول: شبهه قرار دادن سنت پیامبر ﷺ بر قرآن کریم و رد آن

دشمنان سنت پیامبر ﷺ بر عدم حجیت سنت با احادیثی که زنادقه وضع کرده‌اند احتجاج می‌نمایند. گمانشان بر این است که باید تمام آنچه که از پیامبر ﷺ روایت شده است بر کتاب خدا عرضه گردد اگر موافق قرآن بود، حجت است و تمسک به آن

۱- سنت اسلامی از دکتر رئوف شبلی ص ۳۳.

۲- مختارالصالح ص ۱۸۱، القاموس المحيط ۳/۳۵۷.

۳- کنفرانس سنت و راه و روش آن در بنای معرفت و تمدن از دکتر یوسف قرضاوی ۷۹۵/۲-۷۹۶.

ضروری است، و اگر با کتاب مخالف بود اگر چه مخالفت ظاهری که جمع آنان ممکن باشد، باطل و مردود می‌باشند و پیامبر ﷺ آن‌ها را نگفته است و سنت نیست. از جمله احادیثی که به آن استناد می‌کنند:

۱- آنچه از او روایت شده که همانا او یهود را فرا خواند از آن‌ها پرسید پس آن‌ها نیز با او گفتند تا اینکه عیسی را تکذیب کردند. پس پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و خطاب به مردم گفت: هر حدیثی که به من نسبت داده شد، اگر موافق قرآن باشد از من است و هر آنچه مخالف قرآن به شما رسید از من نیست.

۲- و نیز فرموده است: همانا من چیزی حلال نمی‌کنم جز آنچه که خداوند در کتابش حلال کرده است. و حرام نمی‌کنم مگر آنچه خداوند در کتابش حرام کرده است. و در روایتی آمده: مردم آرامش نمی‌یابند جز به این چیز، همانا من برایشان حلال نمی‌کنم مگر آنچه خداوند حلال کرده است و حرام نمی‌کنم مگر آنچه خداوند حرام کرده است.

۳- بعضی از صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ پرسیدند. آیا وضو گرفتن کسی که استفراغ کند لازم است؟ پس جواب داد: اگر واجب باشد در کتاب خدا خواهید یافت.

۴- و حدیث دیگر سنت دو سنت است: سنتی در فرض‌ها و سنتی در غیر فرض‌ها، سنتی که در واجبات است اصل آن در کتاب خداوند است که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است. سنتی که اصل آن در قرآن نیست. پیروی از آن بهتر است و ترک آن گناه نیست.

از میان قدماء، شیعه دوازده امامی چنانکه کلینی در کتاب الکافی^۱ آن را روایت کرده و رافضیون و زنادقه چنانکه حافظ سیوطی در مفتاح الجنه^۲ حکایت کرده است و طائفه‌ای

۱- کلینی آن را بیرون آورده در الکافی کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب ۶۹/۱

شماره ۵ از ابی عبدالله. و الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد التیجانی ص ۲۴۴.

۲- مفتاح الجنة ص ۱۳-۱۴.

که تمامی اخبار را رد کرده و ناظر به امام شافعی و از پیروانش^۱ می‌باشد، و اهل رأی چنانکه احمد امین در فجر الاسلام بیان کرده است^۲ و معتزله یکی از اصول خمسّه نزد امام قاسم بن اسماعیل الرسی چنانکه در اصول معتزله گذشت^۳ و از علمای جدید دکتر توفیق صدقی^۴ و یحیی کامل احمد^۵ به حدیث اول استدلال می‌کنند و دکتر توفیق صدقی^۶ و استاد جمال البنا^۷ به حدیث دوم استناد می‌کنند. و دکتر توفیق صدقی^۸ به حدیث سوم استناد می‌کند.

استاد جمال البنا به حدیث چهارم نیز استدلال می‌کند^۹. چنانکه عبدالله بن ابی اوفی^{۱۰} نیز به حدیث کافی بودن قرآن در ماجرای بیماری پیامبر ﷺ هنگام مرگش^{۱۱} و نقل گفته

۱- الرسالة ص ۲۲۵.

۲- فجر الاسلام ص ۲۲۴. البحر المحيط از زرکشی که به بیشتر متکلمین نسبت داده شده ۳۵۱/۴.

۳- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به آنچه که قبلاً بیان شد: از اصول معتزله و جایگاهشان در سنت ص ۱۱۰-۱۰۵ و تدوین مختلف الحدیث از ابن قتیبه ص ۸۴.

۴- مجله المنار المجلد ۵۲۳/۹.

۵- تطبیق الشریعۃ بین الحقیقه و شعارات الفتنه ص ۱۲.

۶- مجله المنار المجلد ۹۰۷/۹.

۷- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۲۴۶.

۸- مجله المنار المجلد ۹۰۷/۹.

۹- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۲۴۶.

۱۰- عبدالله بن ابی اوفی: صحابه بزرگوار شرح حال او: الاستیعاب ۸۷۰/۳ شماره ۱۴۷۸ و اسد الغابۃ ۱۸۱/۳ شماره ۲۸۳۰ و تاریخ الصحابه ص ۱۵۵ شماره ۷۴۲ و شاهیر علماء الامصار ص ۶۲ شماره ۳۲۰ و تجدید اسماء الصحابه ۲۹۹/۱ و الاصابۃ ۲۷۴/۲ شماره ۴۵۷۳.

۱۱- بخاری آن را بیرون آورده در کتاب الوصایا باب الوصایا و گفته بنی اوصیۃ الرجل مکتوبه عنده ۴۲۰/۵ شماره ۲۷۴۰ و مسلم در کتاب الوصیه باب ترک الوصیه برای کسی که چیزی ندارد که به آن توصیه شود ۹۸/۶ شماره ۱۶۳۴.

حافظ بن حجر که بیان آن گذشت استناد می‌کند چنانکه هدف از احادیث منقول از پیامبر ﷺ و صحابه به کافی بودن کتاب خداوند به تنهایی،^۱ ذکر شد.

دلیل منکرین به حجیت سنت پیامبر ﷺ از روایات گذشته این است: آن‌ها می‌خواهند که بر قرآن احادیث را عرضه نمایند اگر موافق قرآن باشند پس سنت هستند و این سنت فقط برای تأکید می‌باشد در حالی که حجت اصلی قرآن است و آن‌هایی که در اثبات حکم شرعی جدید، مخالف قرآن هستند پس سنت نیستند و پیامبر ﷺ آن را نگفته است و حجت نیست.

محمد نجیب می‌گوید: اگر سنت و گفته پیامبر ﷺ با سنت خدا و گفته‌اش یکی باشد پس پیروی از سنت پیامبر ﷺ برای پیرو آن به منزله این است که آن نیکوتر از سنت خدا است و حدیث بهتری از حدیث خداوند می‌باشد و در این چیزی جز دروغ به خداوند نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾
[الزمر: 23].

«خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعد و وعید نازل کرده است آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد.»
و این ما را منع می‌کند از اینکه سنتی غیر از سنت خدا و حدیثی غیر از حدیث او بر گزینیم و اگر این موافق با کلام خداوند باشد پیروی از آن در دین لازم است اما اگر سنت و حدیث موافق کلام و سنت خدا نباشد پس ممکن نیست که مسلمان به آن عمل کند یا آن را بپذیرد.^۲

۱- مراجعه شود به: ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- الصلاة ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

دکتر احمد صبحی منصور می‌گوید: با اهمیت مناقشه به قرآن برای تمامی آنچه در احکام فقهی و روایات خرافی آمده است.^۱

استاد جمال البنا می‌گوید: اقوالی هستند که قرآن آن‌ها را نیاورده است. ما بر آن‌ها در روشنایی قرآن حکم می‌کنیم پس آنچه با قرآن مخالف نیست پذیرفته می‌شود و آنچه با آن مخالف است دور اندخته می‌شود. تحریم ازدواج با عمه و خاله و تحریم گوشت خر اهلی از اموری هستند که مانعی در آن‌ها دیده نمی‌شود و مقایسه درستی در آن‌ها می‌یابیم.^۲

و این چنین دشمنان سنت در عرضه سنت بر قرآن کریم قاعده‌ای را بکار می‌گیرند که از آن قاعده برای شک در حجیت سنت پاک و نابود کردن آن استفاده می‌کنند و آن‌ها آن حقیقت را تصریح می‌کنند.

جمال البنا می‌گوید: اگر این معیار^۳ را مطابقت دهیم سالها طول می‌کشد و بیشتر از احادیثی که جامعه اسلامی به وسیله آن‌ها برای هزار سال حفظ شده است. پس این گفته زیاده‌روی نیست که: همانا این حفظ از بزرگترین دلایل عقب‌ماندگی این جامعه است. جامعه زمانی پیشرفت می‌کند که از دست این احادیثی که مخالف قرآن هستند رهایی یابد. و از فتواهایی که مسلمانان را به توهمات و خرافات می‌برند دوری کنیم تا عزت و بزرگی برایمان محقق شود.^۴

۱- مجله روز الیوسف العدد ۳۵۶۳ ص ۳۶. البحث فی مصادر التاریخ الدینی از احمد صبحی منصور ص ۴۰-۲۸۷.

۲- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۲۵۴ و ردی بر آن خواهد آمد و آن در مبحث دلایل حجیت سنت مخالف قرآن نیست. ص ۵۳۳.

۳- یعنی معیار عرض سنت بر قرآن کریم به مفهوم دشمنان سنت.

۴- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۷.

در جای دیگری می‌گوید: هنگامی که عمل به این معیار را دیدیم وحشت ما را فرا گرفت. ما را بر آن می‌داشت تا نزدیک به نصف احادیثی را که میان مردم رایج بودند دور اندازیم.^۱

در موضع سوم می‌گوید: وقتی که این معیار را - معیار قرآن کریم - بدون پیروی از هوی با دشواری بر احادیث تطبیق دادیم منجر شد به اینکه نزدیک دو یا سه هزار حدیث یعنی حداقل نصف آنچه در صحیحین آمده است را دور اندازیم.^۲

به حقیقت این گفته درست است: معیار عرضه سنت بر قرآن به این مفهوم به تمامی سنت منجر می‌شود زیرا اگر قاعده محدثان در نقد حدیث این باشد که با قرآن کریم از نظر ظاهری مخالفتی نداشته باشند پس منظورشان این است که تفسیر را نیز نمی‌پذیرند. و جمع میان آن‌ها ممکن نیست. حتی نباید از نظر ظاهری مخالفت داشته باشند چنانکه دشمنان سنت فهمیده‌اند.

قاعده عرضه سنت بر کتاب خدا دست دشمنان اسلام، رافضیون و زناده را باز کرده است به اینکه در حجیت سنت پاک شک کنند و فتنه‌گران و داعیان علم از آن‌ها پیروی می‌کنند مانند: دکتر احمد صبحی منصور^۳ و اسماعیل منصور^۴ و محمود ابوریه^۵ و محمد نجیب^۶ و قاسم احمد^۷ و سایر کسانی که قبلاً ذکر شده و آنچه می‌آید جواب شبهه آن‌ها می‌باشد.

۱- همان ص ۲۴۸.

۲- سنت و نقش آن در فقه جدید ص ۲۶۵.

۳- مجله روز الیوسف العدد ۳۵۶۳ ص ۳۵.

۴- تبصیر الامة بحقیقه السنه ص ۱۸-۲۰.

۵- اضواء علی السنه ص ۱۹ و ۳۹۱ و ۳۹۵.

۶- الصلاة ص ۲۷۹.

۷- إعادة تقييم الحديث ص ۱۳۶.

اول: جواب از درجه احادیث در عرضه سنت بر قرآن:

حدیث اول: (حدیث اگر از من سخنی نقل شد تا آخر) آنچه که دشمنان اسلام آن را انکار می‌کنند نه دهم آن سنتی است که دانشمندان در تمامی زمان‌ها و کشورها قبول دارند.

این حدیث از نظر نقادان ارزش و جایگاهی ندارد و از نظر همه ضعیف روایت شده است^۱، از علی^۲، و ابوهریره^۳، و ابن عمر، و ثوبان^۴، (خداوند از همه آن‌ها راضی باشد) علما در مورد این حدیث چیزهایی می‌گویند که لازمه آن این است که این حدیث از شدیدترین موضوعات یا ضعیف و مردود است که بعضی از آن گفته‌ها را انتخاب می‌کنیم:

۱- الحدیث و المحدثون ص ۲۱۱.

۲- دارقطنی آن را در السنن کتاب الاقضیه و الاحکام باب نامه عمر به سوی اشعری ۲۰۸/۴ شماره ۲۰ روایت کرده است و دارقطنی گفت: عاصم از زید از علی بن حسین از پیامبر به صورت مرسل روایت کرده است: العلامة العظیم آبادی در تعلیق المغنی للدارقطنی ۲۰۸/۴-۲۰۹ جبارۀ بن مغلس در حدیث وجود دارد که ابن معین آن را ضعیف دانسته است. بخاری و سخاوی گفتند: از شیخ ما سؤال شد - یعنی ابن حجر - درباره این حدیث گفت: همانا از راهی آمده که خالی از اشکال نیست. ر. ک: ترجمه جبارۀ الضعفاء و المتروکین للنسائی ص ۷۲ شماره ۱۰۳ و المجروحین از ابن جبان ۲۲۱/۱.

۳- حدیث ابوهریره که دارالقطنی آن را در روایت کرده شماره ۱۷ دارالقطنی گفت که صالح بن موسی نیز از آن پیروی کرده و ضعیف است. نمی‌توان به آن استناد کرد.

۴- از ابن عمر و ثوبان که طبرانی در الکبیر آن‌ها را بیرون آورده ۳۱۶/۱۲ شماره ۱۳۲۲۴ و حافظ الهیثمی در مجمع الزوائد گفت: ۱۷۰/۱ حدیثی از ابن عمر در آن ابو حاضر عبدالملک بن عبد که منکر حدیث است. و حدیث ثوبان یزید و ابن ربیع که متروک است و منکر حدیث ر. ک: مجمع الزوائد ۱۷۰/۱ و الموضوعات از ابن جوزی ۲۵۸/۱.

امام شافعی گفت: این حدیث را کسی نگفته است که گفته‌هایش در امور کوچک یا بزرگ ثابت شده باشد. همانا این یک روایت بریده شده از یک مرد گمنامی است و ما این نوع روایات را در هیچ چیزی نمی‌پذیریم.^۱

استاد احمد شاکر نیز در تحقیقش بر کتاب رساله امام شافعی درباره این حدیث می‌گوید:^۲ این معنی را می‌رساند که این حدیث صحیح یا حسن نیست و الفاظ زیادی در آن قرار دارند که در نهایت ضعف می‌باشند و چیزی برای دلیل آوردن و استشهاد از آن فهمیده نمی‌شود.^۳

امام حافظ ابو محمد بن حزم در این باره فصل گران‌بهایی در کتابش (الاحکام) نوشته است. که در آن بعضی الفاظ این حدیث دروغین را روایت نموده است و دلایل آن را بیان کرده است. و چیزهایی را ثابت کرده است که از جمله آنها: اتهام به زندقه یا دروغگویی که گفته‌اش را نمی‌پذیرند یا گفته‌اش مجهول یا ضعیف است.

سپس گفت: اولین چیزی که ما بر قرآن عرضه می‌کنیم حدیثی است که آن را ذکر کرده‌اند و زمانی که آن را عرضه کردیم دیدیم که با قرآن مخالف است، خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«آنچه از پیامبر به شما می‌رسد آن را بگیرید و آنچه شما را از آن منع می‌کند پس از آن دوری کنید»

۱- الرساله از شافعی ص ۲۲۵.

۲- احمد شاکر: علامه احمد شاکر که لقب پدر شیران به او داده‌اند. محدث و محقق و قاضی و عضو دادگاه شرعی علیا از تألیفاتش: الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث و نظام الطلاق فی الاسلام و غیره.. .. سال ۱۳۷۷ فوت کرده شرح حالش در کتاب کلمة الحق به قلم استاد محمود محمد شاکر آمده است.

۳- الرساله از شافعی ص ۲۲۴.

و گفته خداوند:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾ [النساء: 80].

«کسی که از پیامبر اطاعت کند همانند این است که از خدا اطاعت کرده باشد».

و این گفته:

﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: 105].

«تا بین مردم حکم کنی به آنچه که خداوند برای تو آورده است».

امام بیهقی گفت^۱: حدیثی که روایت شد در عرضه آن بر قرآن معلوم است که درست نیست و باطل را به خودش بر می‌گرداند. در قرآن دلیلی برای عرضه حدیث بر قرآن نیست.^۲

امام بن عبدالبر گفت^۳: خداوند به اطاعت و پیروی از او بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است. چنانکه ما را به پیروی از کتاب خدا امر کرده است و نگفته است که موافق کتاب

۱- امام بیهقی: احمد بن حسین بن علی ابوبکر یکی از حافظان در فقه و معتمدین زمانش بوده است. فقیه و اصولگرا از امامان حدیث بوده. از تصنیفاتش: السنن الکبری و دلائل النبوة سال ۴۵۸ هجری وفات یافت. شرح حال او در: تذکره الحفاظ ۱۱۳۲/۳ شماره ۱۰۱۴ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۴۳۳ شماره ۹۷۹ و وفيات الاعیان ۷۵/۱ شماره ۲۸ و طبقات الشافعية از ابن سبکی ۸/۴ شماره ۵۰ و البدایة و النهایة ۹۴/۱۲ و شذرات الذهب ۳۰۴/۳.

۲- دلائل النبوة ۲۷/۱.

۳- امام عبدالبر: یوسف بن عبدالله بن عبدالبر الثمری القرطبی ابو عمر از حافظان اندلس بوده و بزرگترین محدث سنت در زمان خود بوده است. ابتدا ظاهری سپس به فرقه مالکی گروید. به گفته‌های شافعی علاقمند بوده از تصنیفاتش: التمهید شرح الموطأ و الاستذکار مختصره و الاستیعاب فی معرفة الاصحاب و جامع بیان العلم و فضله و غیره. در سال ۴۶۳ هجری فوت کرده شرح حال او در: تذکره الحفاظ ۱۱۲۸/۳ شماره ۱۰۱۳ و طبقات از سیوطی ص ۴۳۱ و ۴۳۲ شماره ۹۷۸ و الدیباچ المذهب از ابن فرحون ص ۴۴۰ شماره ۶۲۶ و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر ۴۵۸/۲ شماره ۲۳ و الرسائل المستطرفة ص ۱۵ و شجرة النور الزكية ۱۱۹/۱ شماره ۳۳۷.

خدا باشد چنانکه بعضی از مریض دلان گفته‌اند، عبدالرحمن بن مهدی گفت: زنادقه و خوارج این حدیث را وضع کرده‌اند و این گفته و لفظها از او نزد عالمان درست نیست. این حدیث را گروهی اهل علم بر قرآن عرضه کرده‌اند و گفتند: قبل از هر چیز این حدیث را بر کتاب خدا عرضه می‌کنیم. و به آن اعتماد می‌کنیم گفتند: هنگامی که آن را بر کتاب خدا عرضه کردیم و موافق آن یافتیم. چیزی در کتاب خدا نیافتیم که حدیث رسول‌خدا آن را نپذیرد جز این که همه با کتاب خدا موافق بود و کتاب خدا آن را دلجویی می‌کرد و به طور کلی دستور به اطاعت آن و پرهیز از مخالفت با آن می‌داد.^۱

جناب دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در پیروی از ابن عراق^۲ در حدیث تبعیت از سیوطی می‌گوید: حدیث واقعاً باطل است چنانکه عقلی و دیگران گفته‌اند و تلاش مؤلف به پیروی از سیوطی نادرست است.^۳ این حدیث را بعضی از زنادقه برای بازی با سنت وضع کرده‌اند و سیوطی غفلت کرده و پس از آن مؤلف - رحمت خدا بر آنها باد - از این هدف زشت بی‌خبر بوده است.^۴

۱- جامع بیان العلم و فضله ۱۹۰/۲-۱۹۱ ر. ک: الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه ص ۲۹۱ و ارشاد الفحول ۱۵۷/۱ و ۱۵۸ و کشف الخفاء از عجلونی ۷۶/۱، شماره ۲۲۰ و ۳۸۶/۲.

۲- تنزیه الشریعه ۲۶۴/۱ و ۲۶۵ و ر. ک: الموضوعات از ابن جوزی ۲۵۸/۱.

۳- اللالی المصنوعه ۱۹۵/۱ و النکت البدیعات علی الموضوعات ص ۴۸ و ۴۹ شماره ۲۳.

۴- تنزیه شریعه ۲۶۵/۱ هاش. در ان ردی است بر استاد عبدالفتاح ابو غده - رحمت خدا بر او باد - در تقویتش برای احادیث در کتاب (اللمحات من تاریخ السنه و علم الحدیث) ص ۲۹-۳۰ و در آنچه گذشت ردی است بر ادعای گلدزیهر به اینکه محدثین به این حدیث احتجاج می‌کنند. ر. ک: العقیده و الشریعه فی الاسلام ص ۵۵ و ادعای گلدزیهر عجیب است ادعای یک عالم مثل یحیی کامل به اینکه توصیف کرده‌اند کسانی را که این حدیث را وضع کرده‌اند گفته‌اند: بعضی از ملحدان به این حدیث پنداشته‌اند (آنچه از من به شما می‌رسد آن را بر کتاب خدا عرضه کنید) که آن را زنادقه وضع کرده‌اند. تا تقیه به آیات قرآن را برای خود مباح نمایند. تا در امور دین آن طور می‌خواهند متمایل شوند. ر. ک: تطبیق الشریعه بین الحقیقه و شعارات الفتنه ص ۱۲ و ۱۳ و الشیعه هم اهل السنه از دکتر محمد للتیجانی ص ۲۵۱-۲۵۲.

اما حدیث دوم: همانا من حلال نمی‌کنم برایتان جز آنچه خداوند در کتابش حلال کرده است. شافعی^۱ و البیهقی^۲ و طاووس^۳ آن را تخریج نموده‌اند. امام شافعی گفت: این حدیث بریده شده و ساختگی است و فرض کرده است که آنچه به او وحی شده است را پیروی کند و شهادت می‌دهیم به اینکه آن را پیروی کرده اگر چه در آن وحی نبوده خداوند در وحی پیروی از سنتش را فرض کرده است. کسی که از او بپذیرد مثل این است که فرض خداوند را پذیرفته باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه از پیامبر به شما می‌رسد آن را بگیرید و آنچه پیامبر شما را از آن منع می‌کند پس آن را رها کنید».

بیهقی گفت: و گفته او در حدیث (فی کتابه) (در کتاب او) اگر این لفظ درست باشد یعنی منظورش این است که آنچه به او وحی شده است. وحی بر پیامبر به دو صورت بوده: یکی از آن‌ها وحی‌ای بوده که بر او قرائت می‌شد و دیگری وحی‌ای که قرائت نمی‌شد.^۴

۱- الام کتاب جماع العلم باب روزه ۲۸۸/۷ و در کتاب نماز باب صلاة المریض ۸۰/۱-۸۱.

۲- المدخل الى السنن و الآثار کتاب السیر باب مردی که در سرزمین دشمن می‌میرد قبل از غنیمت ۱۵۵/۱۳ شماره ۱۷۷۴۲.

۳- طاووس: طاووس بن کیسان الیمانی ابو عبدالرحمن گفته می‌شود نامش ذکوان است و طاووس لقب اوست. از بزرگان تابعین و فقاہت او در دین و روایت حدیث می‌باشد. در زندگی زاهد بود. و در پند دادن خلفاء و پادشاهان صبور بوده اصلیت او از فارس بود اما در یمن متولد شد. زمان مردنش را با تأکید سال ۱۰۶ هجری گفته‌اند. شرح حالش در: صفه الصفوة از ابن جوزی ۲۸۴/۲ شماره ۲۴۳ و شاهیر علماء الامصار ص ۱۵۰ شماره ۹۵۵ و الثقات از ابن حبان ۳۹۱/۴ و الثقات از عجللی ص ۲۳۴ شماره ۷۲۰ و الثقات از ابن شاهین ص ۱۸۲ شماره ۵۸۷ و تقریب التهذیب ۴۴۸/۱ شماره ۳۰۲۰ و الکاشف ۵۱۲/۱ شماره ۲۴۶۱ و وفیات الاعیان ۵۰۹/۲ شماره ۳۰۶.

۴- مفتاح الجنة ص ۴۲-۴۳.

و بیهقی به آنچه که گفته است شهادت می‌دهد که مراد از کلمه «کتاب او» عام‌تر از قرآن است و شامل هر دو نوع وحی می‌شود هم قرائت شده و هم قرائت نشده. پیامبر به پدر مردی که با زن مردی دیگر که بر سر گوسفندان و خدمتگذاری معامله کرده بودند زنا کرد، فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست طبق کتاب خدا بین شما قضاوت می‌کنم، معامله گوسفند و خدمتگذار باطل است پسر تو باید صد ضربه شلاق بخوری و یک سال تبعید شوی.^۱

حافظ بن حجر گفت: مراد از کتاب خداوند آنچه به وسیله آن حکم می‌کنند و بر بندگانش نوشته شده است و روایت قرآن آن را تأیید می‌نماید. ابن دقیق العید^۲ گفت: اولی بهتر و شایسته‌تر است زیرا رجم و تغریب در قرآن نیامده‌اند بلکه به واسطه گفته خداوند و پیروی از رسول‌خدا می‌باشند. و در آن گفته شده که منظور آن‌ها این گفته خداوند را در برگیرد.

﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵].

«یا خدا راهی را برای آن‌ها قرار دهد».

۱- بر آن اتفاق کرده‌اند از حدیث ابوهریره که بخاری در کتاب الحدود آن را بیرون آورده در باب الاعترافات بالزنا ۱۴۰/۱۲ رمق ۶۸۲۷ و ۶۸۲۸ و مسلم آن را بیرون آورده کتاب الحدود باب من اعترف علی نفسه بالزنا ۲۱۴/۶ شماره ۱۶۹۷ و ۱۶۹۸.

۲- ابن دقیق العید: محمد بن علی وهب المنفلوطی، تقی الدین ابو الفتح، امام حافظ فقیه از زیرکان زمانش بود و ید طولانی در اصول و عقل داشت. شرح حالش در: الاقتراح فی علوم الحدیث و شرح العمده. در سال ۷۰۲ هجری فوت کرد. شرح حال او در: طبقات الحافظ از سیوطی ۵۱۶ شماره ۱۱۳۴ شماره ۵۶۶ و الدرر الکاهنه ۹۱/۴ شماره ۲۵۶ و البدایه و النهایه ۲۷/۱۴ و شذرات الذهب ۵/۶ و الوافی بالوفایات ۱۹۳/۴.

پیامبر ﷺ تعیین کرد که راه‌حل، شلاق خوردن پسر و تبعید اوست، و شلاق خوردن مرد و رجم کردنش.^۱

گفت: پیامبر خدا گفته است: از من بگیرید. از من بگیرید. خداوند برایشان راهی قرار داده است. دوشیزه و مرد مجرد هر کدام صد ضربه شلاق و یک سال تبعید و مرد و زن متأهل صد ضربه شلاق و رجم.^۲

حافظ ابن حجر گفت گفتیم: این به واسطه تبیین است یعنی از طریق تبیین به این حکم می‌توان دست یافت:

گفتم: اگر این لفظ در کتاب او درست باشد حمل بر منبع روشن که قرآن کریم است می‌باشد.^۳

پس برای منکرین در حجیت سنت در این حدیث دلیلی وجود ندارد پس حدیث بر ضد آنهاست نه به نفع آنها؛ زیرا آنچه که پیامبر حلال یا حرام کرده است در کتاب خدا نیز حلال و حرام آن آمده است. کتابی که خداوند دستور به اطاعت از آن و منع مخالفت با آن را داده است. آنچه که مقدم^۴ در حدیثش در درستی سنت گفته است این را تأیید می‌کند. همانا پیامبر خدا گفت:

چه بسا مردی که بر تختش تکیه زده و به حدیثی از احادیث من سخن می‌گوید با توجه به اینکه میان ما و میان شما کتاب خداوند است آنچه از حلال که ما بیابیم آن را

۱- عباده بن صامت: صحابه بزرگوار شرح حال او: الاستیعاب ۸۰۷/۲ شماره ۱۳۷۲ و اسد الغابه ۱۵۸/۳ شماره ۲۸۹۱ و تاریخ الصحابه ص ۱۹۰ شماره ۱۰۰۴ و الاصابه ۲۶۸/۲ شماره ۴۵۱۵ و شاهیر علما الامصار ص ۶۶ شماره ۳۳۴.

۲- مسلم آن را روایت کرده در کتاب الحدود باب حد الزانی ۲۴۰/۶ شماره ۱۶۹۰.

۳- فتح الباری ۱۴۲/۱۲-۱۴۴ رقمی ۶۸۲۷-۶۸۲۸.

۴- مقدم بن معدی کرب: از صحابه بزرگوار شرح حال او در: الاستیعاب ۱۴۸۲/۴ شماره ۲۵۶۲ و اسد الغابه ۲۴۴/۵ شماره ۵۰۷۷ و تاریخ الصحابه ص ۲۴۰ شماره ۱۳۱۷ و مشاهیر علماء الامصار ص ۶۹ شماره ۳۶۵ و الاصابه ۴۵۵/۳ شماره ۸۲۰۲.

حلال خواهیم کرد و آنچه از حرام در کتاب خدا بیابیم آن را حرام خواهیم کرد. بدان آنچه که پیامبر خدا حرام کرده است مانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.^۱ امام شافعی^۲ گفت: پیامبر خدا بر مردم سختگیری کرده تا امرش را به فرض خداوند بر آن‌ها نسبت بدهد و امام بیهقی گفت: این خبر از پیامبر خداست نسبت به رد آنچه بدعت‌گران بعد از او در حدیثش می‌آورند.^۳

اما حدیث: مردم آرامشی نمی‌یابند. ... و غیره. امام شافعی آن را استخراج نموده و گفته است: همانا از روایت طاووس است و آن حدیث منقطع است.^۴ ابن حزم گفت:^۵ معنی آن درست است. زیرا پیامبر اسلام ﷺ در این باره خبر داد که همانا پیامبر از جانب خود چیزی نگفته است و تمام آنچه گفته خداوند به او وحی کرده است. گفته خداوند بزرگ در کتابش: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. «و از هوای نفس خود پیروی نمی‌کند. تمامی آنچه می‌گوید که به او وحی شده است».^۶

۱- ابو داود در کتاب السنه آن را بیرون آورده باب لزوم السنه ۲۰۰/۴ شماره ۴۶۰۴ و الترمذی کتاب العلم باب آنچه از آن منع شده است که در حدیث پیامبر گفته شود ۳۶/۵ شماره ۲۶۶۴ و ابن ماجه در المقدمة باب تعظیم حدیث رسول الله و التغلیظ علی من عارضه ۲۰/۱ شماره ۱۲ و ابن حبان در صحیحش (الاحسان بتقریب صحیح ابن حبان) باب الاعتصام بالسنه و آنچه به آن تعلق دارد ۱۰۷/۱ شماره ۱۲ و الاحکام فی المستدرک ۱۹۱/۱ شماره ۳۷۱ و سکوت عنه الحاکم و الذهبی و احمد شاکر آن را تصحیح کرد رهامش الرسالة شافعی ص ۹۰-۹۱.

۲- الرسالة از شافعی ص ۲۲۶.

۳- الاثر النبوی از بیهقی ۲۵/۱.

۴- الام کتاب جامع العلم، باب روزه ۲۸۸/۷ و در کتاب نماز باب نماز مریض ۸۰/۱-۸۱.

۵- الاحکام فی اصول الاحکام ۲۱۲/۲.

۶- سوره النجم آیه‌های ۳-۴.

نص صریح قرآن اشاره به این دارد که تمام آنچه به او گفته از خداوند بزرگ بوده است.^۱ این روایت به نفع دشمنان سنت دلیلی محسوب نمی‌شود بلکه بر ضد آنهاست. چنانکه در روایت گذشت. همانا من حلال نمی‌کنم جز آنچه که خداوند در کتابش حلال کرده است. شایسته نیست برای مردم که بگویند: چگونه پیامبر خدا آن چیزی را که در قرآن نیامده است حرام می‌کند یا حلال می‌کند؟ پیامبر خدا مجری قانون است. حلال نمی‌کند یا حرام نمی‌کند مگر اینکه آن چیز در شرع حلال یا حرام شده باشد.^۲ اما حدیث سوم: سؤال بعضی از صحابه پیامبر این بود که آیا وضو برای کسی که استفراغ کند واجب است؟ فرمود: اگر واجب بود آن را در قرآن می‌یافتید. این حدیث را امام شوکانی به کتاب‌های امامان شیعه در الانتصار – و البحر و غیر آنها در حدیث ثوبان نسبت داده است چنانکه گذشت.^۳

و در سنن الدار القطنی از ثوبان^۴ نیز نقل است که گفت: پیامبر خدا در غیر ماه رمضان روزه بود که به مریضی دچار شد که او را اذیت می‌کرد استفراغ کرد و مرا به وضو خواند سپس وضو گرفت، گفتم: ای رسول خدا آیا وضو برای کسی که استفراغ کند واجب است؟ گفت اگر واجب بود آن را در قرآن می‌یافتید.

دار قطنی گفت: کسی از اوزاعی آن را روایت نکرده است. غیر از عتبر بن السکن که منکر حدیث می‌باشد.^۵

۱- الاحکام از ابن حزم ۲/۲۱۲.

۲- سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری از دکتر السباعی ص ۱۶۴.

۳- نیل الاوطار ۱/۱۸۷.

۴- ثوبان: او ثوبان بن هجر ابو عبدالله می‌باشد که مولی و از صحابه بزرگوار پیامبر می‌باشد که از او شرح حالی در: الاستیعاب ۲/۲۱۸ شماره ۲۸۲ و اسد الغابۀ ۱/۴۸۰ شماره ۶۲۴ و تاریخ الصحابه ص ۵۶ شماره ۱۷۴ و مشاهیر علماء الامصار ص ۶۴ شماره ۳۲۴ و الاصابه ۱/۲۰۴ شماره ۹۶۹.

۵- الدار القطنی کتاب الطهارة باب وضو در خارج شدن از بدن مثل خون دماغ و استفراغ و خون‌گیری و غیره ۱/۱۵۱.

این حدیث به فرض درست بودنش، جواب آن با توجه به حدیث قبلی معلوم است: همانا حلال نمی‌کنم جز آنچه خداوند در کتابش حلال کرده است. و روایت: مردم آرامش نمی‌گیرند مگر به چیزی که... و اضافه بر جواب در حدیث بعدی آمده: سنت دوتاست سنتی در واجبات و... ..

اما گفته دکتر توفیق صدقی: این حدیث چه درست باشد چه نباشد عقل آن را می‌پذیرد و موافق آن است. و واجب است که منبعی برای مسلمانان باشد و از آن دور نشوند.^۱ در مطلب دوم جواب آن‌ها خواهد آمد.

اما حدیث چهارم: سنت دو تا است. سنتی در واجبات و سنتی در غیر واجبات و غیره... ..

دارمی در سننش^۲ آن را از مکحول^۳ به صورت مقطوع بیرون آورده است. و الطبرانی در الاوسط^۴ از ابوهریره و عبدالله بن الرومی آن را ضعیف و سست دانسته است. الذهبی گفت: خبر دروغ روایت شده است.^۵

۱- مجله المنار المجلد ۵۱۵/۹ شماره ۹۱۳.

۲- الدارمی در سنن المقلده، باب السنه قاضیه علی کتاب الله ۱۵۳/۱ و ۱۵۴ شماره ۵۸۹ به لفظ: سنت دو تا است سنتی که رعایت آن واجب است و ترک آن کفر است و سنتی که گرفتن آن نیک و ترک آن گناه نیست.

۳- مکحول: او مکحول شاحی ابو عبدالله، ثقه و فقیه، دارای رساله‌های زیادی است. در سال ۱۱۳ هـ وفات یافت. شرح حال او: تقریب التهذیب ۲۱۱/۲ شماره ۶۸۹۹ و الکاشف ۲۹۱/۲ شماره ۵۶۲۰ و حاشیه بن العجمی هامش علی الکاشف ۲۹۱/۲ و ۲۹۲۹ و الثقات از عجلی ص ۴۳۹ شماره ۱۶۲۸ و الثقات از ابن حبان ۴۴۶/۵ و مشاهیر علما و الامصار ص ۱۴۱ شماره ۸۷۰.

۴- الطبرانی الاوسط ۳۹۲/۴ شماره ۴۰۱۱ و الطبرانی گفت: این حدیث از عمد ذکر نشده است اگر عیسی تفرد به عبدالله بن الروحی و در شرح حالش دیده نمی‌شود. ر. ک: مجمع الزوائد ۱۷۲/۱ و مجمع البحرین فی زوائد المجمعین الصغیر و الاوسط از طبرانی ۲۳۳/۱ شماره ۲۵۶.

۵- میزان الاعتدال ۴۲۲/۲ شماره ۴۳/۷ و لسان المیزان ۲۸۶/۳ شماره ۱۲۰۸.

این حدیث به فرض درستی‌اش دلیلی به نفع دشمنان سنت نیست. زیرا حدیث اشاره می‌کند به سنت به معنایی که نزد علمای اصول است و آن: تمام اقوال و افعال و ترک و تقریرات که از پیامبر ﷺ صادر شده است، می‌باشد. و غیر آنچه که احکام اثبات می‌کنند و قرار می‌دهند، و کتاب خداوند به آن نطق نکرده است.^۱

سنت به این معنی بر احکام پنجگانه زیر تقسیم می‌شود.

۱- واجب ۲- حرام ۳- مکروه ۴- مباح ۵- مندوب

پس سنت گاهی واجب است و اصل آن در کتاب خدا (قرآن) وجود دارد و چیزهای زیادی وجود دارد که سنت به واسطه آن‌ها آمده است و آنچه که در قرآن کریم از عبادات و معاملات و حدود و احوال شخصی آمده است، تأکید شده است. مانند: واجب بودن وضو برای حدث اصغر و واجب بودن غسل برای حدث اکبر و تیمم برای هر دو حالت به هنگام نبودن آب گفته‌اش به این دلالت می‌کند: نماز هیچ کس از شما پذیرفته نمی‌شود در مواقع حدث مگر اینکه وضو بگیرید.^۲ و از علی بن ابی طالب نقل است که گفت: از پیامبر دربارهٔ مذي پرسیدم پس گفت: کسی که به مذي دچار شود باید وضو بگیرد و کسی که به منی دچار شود باید غسل کند.^۳

عمران بن حصین^۴ گفت: در یک مسافرت همراه پیامبر بودم که پیامبر ﷺ با مردم نماز خواند، در آنجا مردی بود که از گروه جدا شده بود و به تنهایی نماز می‌خواند پیامبر

۱- الاحکام از آمدی ۱/۱۲۷ و ارشاد الفحول از شوکانی ۱/۱۵۵ الفقه از خضری ص ۲۵۰-۲۵۱.

۲- حدیث ابوهریره که بر آن اتفاق کرده‌اند: النجاری کتاب الوضو باب هر نماز بدون طهارت پذیرفته نیست ۱/۲۸۲ شماره ۱۳۵ و مسلم کتاب الطهارة باب واجب بودن طهارت برای نماز ۱/۱۰۴ شماره ۲۲۵.

۳- ترمذی در سننش استخراج نموده کتاب ابواب الصلاه باب آنچه در باری منی و مذي آمده ۱/۱۹۳ شماره ۱۱۴ و گفته شده این حدیث نیک است.

۴- عمران بن حصین: صحابی بزرگوار که شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: الاستیعاب ۱۲۰۸/۳ شماره ۱۹۶۹ و اسد الغابه ۴/۲۶۹ شماره ۴۰۴۸ و تاریخ الصحابه.

گفت: چرا با گروه نماز نمی‌خوانی گفت: جنب شده‌ام و آب نیست گفت: تیمم کن که آن برای تو کافی است.^۱

اصل این سنت واجب در کتاب خداوند آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُظَاهِرَكُمْ وَلِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾﴾ [المائدة: 6].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خواستید نماز بخوانید صورت‌هایتان را بشوئید و دست‌هایتان را تا آرنج بشوئید و سرهایتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشوئید و اگر جنب شدید پس آن را پاک کنید و اگر مریض بودید یا در سفر قرار داشتید یا یکی از شما قضای حاجت آمد یا زن‌هایتان را لمس کردید و آب نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و صورت‌ها و دست‌هایتان را با آن مسح کنید».

و حدود جنگ در سنت واجب است. در این حدیث: کسی که بر ضد ما اسلحه حمل کند از ما نیست.^۲ همچنین: کسی که از اطاعت خارج شود و از جماعت جدا شود و بمیرد مرگ او در نادانی می‌باشد.^۳

۱- بخاری تخریج نموده است در کتاب تیمم باب خاک پاک برای وضوی مسلمان کافی است ۵۳۳/۱ شماره ۳۴۴ و مسلم استخراج کرده است و کتاب المساجد و مواضع الصلاة باب قضای نماز فوت شده ۱۹۹/۳۰۰ شماره ۶۸۲.

۲- اتفاق کرده‌اند بر حدیث ابو موسی اشعری « بخاری کتاب الفتن باب گفته پیامبر: کسی که بر علیه ما سلاح حمل کند از ما نیست. ۲۶/۱۳ شماره ۷۰۷۱ و مسلم کتاب الایمان باب گفته پیامبر: کسی که اسلحه بر ضد ما حمل کند از ما نیست. شماره ۱۰۰.

۳- مسلم در کتاب الاماره باب وجوب ملازمه جماعة المسلمين عند ظهور الفتن ۴۷۹/۶ شماره ۱۸۴۸.

و اصل این حد در کتاب خداوند چنین آمده است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: 33].

«همانا پاداش کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین فساد را گسترش می‌دهند باید کشته شود یا به صلیب کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان را بر خلاف هم قطع کنند یا از آن سرزمین تبعید شوند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

و حدود رده در سنت واجب است. در این گفته: خون هیچ انسان مسلمانی حلال نمی‌شود مگر به یکی از این دلایل: ۱- ارتکاب به زنا ۲- جان در مقابل جان ۳- برگشتن از دینش و جدا شدن از جماعت.^۱

اصل این حد در کتاب خداوند این چنین آمده است:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: 217].

«و کسی از شما که از دینش برگردد و بمیرد کافر است و آن‌ها اعمالشان را در دنیا و آخرت و از بین برده‌اند و یاران آتش خواهند بود که در آن جاودانند».

این استدلال به آیه است اگر چه صریح و روشن نمی‌باشد او از کسانی است که سنت را در قانون‌گذاری مستقل نمی‌داند و می‌گویند سنت اینجا واجب است و آن چیزی بیشتر از قرآن نیست شرح زیادی است از مشروح خود که قرآن است، به الهام خداوند و

۱- اتفاق شده بر آن حدیث از عبدالله بن مسعود که سلام خدا بر او باد. بخاری کتاب الدیات باب گفته خداوند: جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم ۲۰۹/۱۲ شماره ۶۸۷۸ و مسلم کتاب القسامه باب آنچه که خون مسلمان به وسیله آن مباح می‌شود ۱۷۹/۶ شماره ۱۶۷۶.

وحی او و تأیید آسمانی^۱ مشخص کننده نصوص قرآن به هر بیانی می‌باشد. اصل این حد در کتاب خداوند نزد کسی که سنت را قانون‌گذاری مستقل می‌داند تمامی آیاتی است که دلالت بر واجب بودن پیروی از پیامبر و اطاعت محض نسبت به خداوند دارد در تمامی آنچه که به آن امر می‌کند و از آن نهی می‌کند، مانند این فرموده خداوند:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«آنچه که پیامبر برایتان می‌آورد بپذیرید و آنچه شما را از آن منع می‌کند از آن دوری کنید».

مثال سنت در محارم: جماع زن و عمه‌اش با هم حرام می‌باشد و همچنین جماع زن و خاله‌اش با هم حرام می‌باشد.^۲ اصل و اساس این حرام بودن در جمع میان زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش می‌باشد. این گفته خداوند، می‌باشد:

﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: 23].

«جمع بین دو خواهر در نکاح درست نیست و دو خواهر با هم جماع نمی‌شوند مگر در اقوام گذشته».

این استدلال کسی است که سنت را در قانون‌گذاری مستقل نمی‌داند. از آنچه گذشت دانسته شد دلایل کسی که سنت را مستقل می‌بیند امثال این سنت (چه واجب یا حرام باشد) انجام آن هدایت است و ترک آن گمراهی است. انجام دادن آن اگر واجب باشد و ترک آن اگر حرام باشد چنان که در حدیث آمده است و این با تعریف واجب و حرام نزد اصولیان همراه است.

۱- منزله السنه من الكتاب از استاد محمد سعید منصور ص ۴۹۹ و الموافقات از شاطبی ۹/۴ و ۱۴.

۲- بر آن اتفاق کرده‌اند از ابهریره: بخاری کتاب النکاح باب هیچ زنی با عمه‌اش نکاح نمی‌شود ۶۴/۹ شماره ۵۱۰۹ و مسلم کتاب النکاح باب حرام بودن جمع میان زن و عمه‌اش یا خاله‌اش در ازدواج ۲۰۵/۵ شماره ۱۴۰۸.

واجب: نزد بیشتر علما مترادف نهی است و آن چیزی است که قانونگذار انجام آن را لازم ببیند به گونه‌ای که ترک آن گناه باشد. آمدی می‌گوید: بهتر است درباره آن گفته شود: واجب شرعی از نظر شارع آن است که ترک آن سبب سرزنش و عیب‌جویی شود.^۱ حرام و ضد آن واجب است الامدی می‌گوید: و بهتر است در این باره گفته شود چیزی است که انعام دادن آن سبب سرزنش شود نسبت به کسی که آن را انجام داده است.^۲ اما گفته‌اش در حدیث: (و سنتی که غیر واجب است) منظور از آن سنتی شایسته و ترجیحی می‌باشد و گفته‌اش: (انجام آن خوب است و ترک آن گناه نیست) یا در انجام آن‌ها پاداشی است و در ترک آن‌ها کیفر نیست و این مباح و مندوب از نظر اهل اصول می‌باشد. مندوب آنچه که انجام دهنده‌اش پاداشی می‌گیرد و ترک‌کننده‌اش کیفر نمی‌شود یا چیزی که شارع آن را طلب کرده ولی واجب نیست.^۳ آمدی می‌گوید: بهتر است گفته شود: مندوب آن چیزی است که انجام آن را شرع طلب کرده و ترک آن را ناپسند نکرده است.^۴

و از نام‌های آن: النافله، السنه، المستحب و التطوع و غیر آن نزد بیشتر عالمان^۵ است. از جمله اعمال نافله: نافله‌های همراه فرایض و نماز دو عید و طلب باران و خورشیدگرفتگی و صدقه تطوع و غیره.

اصل در آن گفته یک عرب که پیامبر قانون اسلام و فرائض آن را می‌داند. همانا چیزی بر او نیست و او مختار است پس مرد برگشت و در حالی که می‌گفت: به خدا قسم

۱- البحر المحيط از زرکشی ۱/۱۸۱-۱۸۴ و الاحکام از آمدی ۱/۹۲ و اصول الفقه از خضری ص ۳۹.

۲- الاحکام از آمدی ۱/۱۰۶.

۳- اصول الفقه از خضری ص ۵۴ و اصول فقه از شیخ خلاف ص ۱۱۱.

۴- الاحکام از آمدی ۱/۱۱۱.

۵- البحر المحيط از زرکشی ۱/۲۸۴.

چیزی را از آنچه خداوند فرض کرده است کم و زیاد نمی‌کنم. پیامبر خدا گفت: رستگار شد کسی که راست گفت یا کسی که راست بگوید وارد بهشت می‌شود.^۱

مباح: آنچه که قانون‌گذار انسان را در انجام و ترک آن، بدون ستایش و سرزنش او،^۲ مختار کرده است.

آمدی می‌گوید: بهتر است در تعریف مباح گفته شود: آن چیزی است که دلیلی در گفته شارع بر مختار بودن انسان داشته باشد که انجام و ترک آن فرقی ندارد.^۳ از نام‌هایش: انحلال و المطلق و الجائز.^۴ و گفته خداوند در این باره:

﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ [النساء: 101].

«بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید».

و فرموده پیامبر ﷺ خطاب به حمزه بن محمد و اسلمی^۵ هنگامی که درباره روزه در سفر پرسید: اگر خواستی روزه بگیر و اگر خواستی افطار کن.^۶ امثال این سنت مباح و مندوب انجام آن‌ها ثواب و فضل دارد و انسان بر انجام آن تشویق می‌شود و اگر آن را ترک کند خطا نکرده است و کیفر و سرزنش در ترک آن‌ها نیست.

۱- بر آن از طلحه بن عبدالله اتفاق کرده‌اند. بخاری کتاب ایمان باب زکاة من الالام ۱۳۰/۱ شماره ۴۶ و مسلم کتاب ایمان باب بیان صلواتی که یکی از ارکان اسلام می‌باشد ۱۹۸/۱ شماره ۱۱.

۲- اصول فقه الخضری ص ۶۰ و ر. ک: اصول فقه از عبدالوهاب خلاف ص ۱۱۵.

۳- الاحکام از آمدی ۱۱۵/۱.

۴- البحر المحيط از زرکشی ۲۷۶/۱.

۵- حمزه بن عمرو اسلمی صحابه بزرگوار شرح حالش در الاستیعاب ۱۱۳۷۵ شماره ۵۴۲ و اسد الغابه ۷۱/۲ شماره ۱۲۵۲ و تاریخ صحابه ص ۶۷ شماره ۲۳۳ و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۲ شماره ۵۱ و الاصابه ۲۵۴/۱ شماره ۱۸۳۷.

۶- اتفاق شده بر حدیث عائشه - خداوند از او راضی باد - بخاری کتاب روزه باب روزه در سفر و افطار ۲۱۱/۴ رقم ۱۹۴۳ و مسلم کتاب روزه باب اختیار در روزه و افطار در مسافرت ۲۵۳/۴ شماره ۱۱۲۱.

اصل این سنت در کتاب خداوند است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ
كَثِيرًا﴾^۱ [الأحزاب: 21].

«به درستی پیامبر برای شما نمونه نیکویی است، برای کسی که به خداوند و روز آخرت امیدوار است و خداوند آن را زیاد یاد کرده است».

این معنی حدیث است بر فرض درستی آن، پس دلیل بر عدم جمعیت سنت و واجب بودن عرضه آن سنت بر کتاب خداوند کجاست؟ این همان چیزی است که اهل علم در احادیث بر عرضه سنت پاک بر قرآن کریم گفته است. که دشمنان اسلام راه روشنی را جهت دادن حکم بر درستی سنت و واجب بودن عرضه آن بر کتاب خداوند، تأسیس کرده‌اند.

پس آنچه با قرآن موافق است حجت است و آنچه مخالف است اگر چه از نظر ظاهری جمع میانشان ممکن باشد باطل و مردود و جزو سنت نیست.

این راه نادرست و باطل است، پایه‌های آن دروغ و نیرنگ است. زیرا به نفی سنت پاک پیامبر منتهی می‌شود که نقش اساسی در تبیین کتاب خدا و تفسیر آن دارد. یا حکم مستقل دیگری ارائه می‌دهد که در هر دو منبع نیست. وظیفه سنت فقط تأکید قرآن و دلیلی بر درستی آن است و سنت در هیچ حکم شرعی به تنهایی حجت نیست اگر سنت به تنهایی برای چیزی حجت بود پس برای ثابت شدن آن به دلیل دیگری نیاز نداشت و این گفته باطل است. زیرا احادیث هنگامی که بر کتاب خداوند عرضه شدند آن‌ها را مخالف آنچه در کتاب بود یافتیم، زیرا چیزی در کتاب نیست که با حدیث پیامبر سازگار نباشد جز اینکه کتاب خداوند با آن‌ها موافق است و آن‌ها را تسلی می‌دهد، و امر به اطاعت بی‌چون و چرا از آن‌ها و پرهیز از مخالفت گفته‌اش در یک جمله می‌دهد، چنانکه

۱- و. ر. ک: التعریفات از جرجانی ص ۱۶۱-۱۶۲.

از قول امامان گذشت: بیهقی و ابن عبدالله و ابن حزم^۱ و از این جهت احادیثی که درباره مقایسه سنت آمده‌اند خودشان باطل شده‌اند. از ابوهریره نیز نقل است که گفت: پیامبر گفته است: احادیث مختلفی از من به شما می‌رسد پس آنهایی که با کتاب خداوند و سنت من موافق بودند پس آن‌ها از من هستند و آنهایی که با کتاب خدا و سنت من مخالف باشند از من نیستند.^۲

بیهقی گفت: تفرد بن صالح بن موسی الطلحی راوی ضعیفی است و به حدیث او نمی‌توان احتجاج کرد.^۳

سیوطی می‌گوید: گفتم: با این وجود، حدیث به نفع ماست نه به ضررمان. آیا این قول نبی را نمی‌بینی: موافق کتاب خداوند و سنت من باشد.^۴ با این وجود احادیثی از سنت که بر قرآن کریم عرضه شده‌اند از نظر اهل علم چنان که گذشت وزن و سند معتبری ندارند. معنای آن‌ها درست است و محدثان در نقدشان در احادیث از آن‌ها استفاده می‌کنند و آن‌ها را از علامت‌های وضع حدیث برای مخالفت با قرآن کریم و سنت پیامبر و عقل قرار دادند.

آن‌ها برای آن قید و بندی قرار داده‌اند و آن عدم امکان جمع و تأویل آن‌هاست پس وقتی که امکان داشته باشد جمع میان آنچه که در ظاهر با کتاب یا سنت یا عقل مخالف است این جمعی است که هیچ ظلمی در حق آن نشده است اگر چه از نظر تیزبینان این

۱- برگشت به ص ۲۲۴-۲۲۵.

۲- خطیب در الکفایه آن را بیرون آورده ص ۶۰۳ و ر. ک: مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص ۳۸.

۳- ر. ک: تفریب التهذیب ۴۳۳/۱ شماره ۲۹۰۲ و الکاشف ۴۹۹/۱ شماره ۲۳۶۴ و المجروحین ۳۶۹/۱ و الضعفاء و المتروکین از نسائی ص ۱۳۶ شماره ۳۱۴ و الضعفاء از ابی زرعه الرازی ۶۲۷/۲ شماره

۱۵۴ و خلاصه تهذیب الکمال ص ۱۷۲.

۴- مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص ۳۹.

جمع ضعیف باشد ولی جمع آن‌ها بهتر است^۱. عمل کردن دلایل شایسته‌تری است از اهمال و سستی بعضی از آن‌ها پس ما باید از ناسخ و منسوخ آگاهی یابیم و پیرو ناسخ باشیم و منسوخ را ترک کنیم در غیر این صورت لازم است یکی از وجوه ترجیح تفصیل شده در کتاب اصول و علوم حدیث^۲ را ترجیح دهیم و به اساس آن وجه ترجیحی عمل کنیم. این نوآوران از روی نادانی یا لجاجت به این اصل عمل نمی‌کنند چنان که شاطبی^۳ گفته است و اگر امکان نداشته باشد در این باره عالم به یک تعادل ذهنی برسد، بین مذاهب اختلاف پیش می‌آید.

۱- اختیار.

۲- فرو ریختن هر دو دلیل و رجوع به اصل.

۳- دست یابی به بهترین آن‌ها.

۴- توقف.

۱- امام فخر رازی در المحصول گفت: دلیل قاطع دو نوع است: عقلی و شنیدنی. اگر دیدیم مخالف عقل است اگر قابل تأویل باشد تفسیر کنیم وگرنه حکم به رد آن بدهیم. ر. ک: المحصول فی اصول الفقه ۲/۲۱۰.

۲- ر. ک: و ارشاد الفعول ۲/۳۶۹-۴۰۸ و المحصول فی اصول الفقه ۲/۴۳۴-۴۸۸ و الاحکام از آمدی ۴/۲۰۶ و الموافقات از شاطبی ۴/۶۴۰ و المستصفی از غزالی ۲/۳۹۲ و الابهاج فی شرح المنهاج ۳/۲۰۸ و البحر المحیط ۶/۱۰۸-۱۹۴ و المعتمد فی اصول الفقه ۲/۱۷۶-۱۷۸ و اصول السرخسی ۲/۱۴۵-۲۴۹ و فتح المغیث از عراقی ص ۳۳۷-۳۳۹ و تدریب الراوی ۲/۱۹۸-۲۰۳ و الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ از حازمی ص ۵۹-۹۰. ر. ک: علوم حدیث از ابن صلاح ص ۱۷۲-۱۷۳.

۳- الاعتصام باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال ۱/۲۰۰-۲۰۱ و ر. ک: الاحکام از ابن حزم ۱/۱۶۹.

معلوم است توقف در اینجا به خاطر این است که یا تأویل، یا ترجیح ممکن شود. تمام آنچه را که گذشت یکی از معتزله گفته است صاحب کتاب المعتمد فی اصول الفقه در باب اخبار متضاد و باب آن مواردی که یکی از اخبار ترجیح داده می‌شود.^۱

حافظ بن حجر گفت: آنچه که در ظاهر مخالف است اگر ممکن باشد از قاعده جمع استفاده شود، وگرنه اعتبار ناسخ و منسوخ است و یا از قاعده ترجیح استفاده می‌شود و اگر باز هم نشد توقف می‌کنیم و توقف بهتر است از بین بردن زیرا مخفی کردن ترجیح یکی از آن‌ها بر دیگری است.^۲ من از هیچ عالمی نشنیده‌ام که حدیثی را به محض مخالفت ظاهری با قرآن کریم یا سنت یا عقل با امکان جمع یا تأویل یا ترجیح آن مردود نداند کسانی که اصول‌گرایان از آن‌ها انکار ترجیح را روایت کرده‌اند. به هنگام تعارض گفته‌اند: اختیار یا توقف^۳ لازم است. بله رد کردن سنت و انکار آن به محض مخالفت ظاهری دیده نشده مگر از نوآوران و دنباله‌روان هوا و هوس چنان که امام شاطبی در کتابش الاعتصام^۴ از آن‌ها حکایت کرده است، از یاران مذاهب غیر دینی فقط وابسته‌هایشان در عصر حاضر از آن‌ها پیروی می‌کنند خلاصه اینکه به درستی اهل علم بر این عقیده‌اند که سنت درست با کتاب خداوند و با هیچ سنت درست دیگری و یا با عقل مخالف نیست اگر کسی آن را مخالف ببیند از بد فهمی اوست نه از حقیقت واقع و چنان که جناب شیخ محمد غزالی که رحمت خدا بر او باد گفته است: حدیث هرگز با

۱- المعتمد فی اصول الفقه ۱۷۸/۲-۱۸۸ و ر. ک: الاحکام از آمدی ۲۲۱/۴ و البحر المحیط ۱۵/۶ و

المسوده فی اصول الفقه از آل تیمیه ص ۴۴۹.

۲- نزهة النظر ص ۳۵ و ببین: فتح المغیث از سخاوی ۷۳/۳ و تدریب الراوی ۲۰۲/۲.

۳- الابهاج فی شرح المناج ۲۰۹/۲ و فتح المغیث از سخاوی ۷۳/۳ و ر. ک: منابع قبل.

۴- الاعتصام باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال ۱۹۹/۱.

کتاب خدا مخالف نیست و اگر کسی آن را مخالف ببیند از بد فهمی اوست نه از حقیقت واقع.^۱

در ادعای تعارض احادیث با احادیث دیگر حافظ ابن خزیمه می‌گوید: ندیده‌ام که دو حدیث از پیامبر ﷺ به یک سند درست روایت شده باشد که با یکدیگر مخالف باشند پس اگر نزد کسی است بیاورد تا میانشان انس داده شود.^۲

امام ابن حزم گفت: در حدیث درست چیزی نیست که مخالف قرآن باشد و راهی نیست به وجود درستی که مخالف قرآن باشد. تمامی اخبار شریعت است چه اضافه شده به قرآن یا معطوف به آن یا تفسیر جمله قرآن باشد.

اگر استدلال کنند به احادیثی که چیزی را حرام کرده‌اند که در قرآن نیست ما به آن‌ها می‌گوئیم: خداوند گفته است:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«برای آن‌ها پاکیزه‌ها را حلال می‌کنیم و پلیدی‌ها را حرام می‌کنیم».

تمام آنچه پیامبر خدا حرام کرده، مثل خر اهلی، پرندگان درنده و نیش‌داران^۳ و غیر آن‌ها از پلیدی‌ها هستند که در قرآن آمده و تفسیر شده است. معترض به آن می‌پرسد: اگر آن را حلال بدانند از اجماع امت خارج شده و کافر است و اگر آن‌ها را حرام بدانند چیزهایی را حرام کرده که خداوند اسم آن را در قرآن نیاورده است. اگر بگوئید آن

۱- صد سؤال در اسلام ۲۴۴/۱ و بین: جایگاه علمی از عبدالرزاق در حدیث پیامبر از جناب استاد دکتر اسماعیل الدفتار ۶۲۶/۲ بحث (حقیقه التعارض انما هی فی الفهم) و اختلاف حدیث میان فقها و محدثین از دکتر نافذ حسین حماد ۱۲۵-۱۸۸.

۲- علوم الحدیث از ابن صلاح ص ۱۷۳ و تدریب الراوی ۱۹۶/۲ و فتح المغیث از عراقی ص ۳۳۶ و فتح المغیث از سخاوی ۷۱/۳.

۳- تخریج خواهد آمد ص ۴۵۱ و بین: مثال‌های دیگری که آمده است که در آن به خاطر مخالفتش با دیدگاهشان بر آن اعتراض کرده‌اند. و در حقیقت در باب سوم مخالفت نیست. حدیث رویه الله.

خبائث است به او گفته می‌شود تمام آنچه که خداوند حرام کرده است مانند: خوک، و تمامی خبائث. اگر بگویند که اجماع در این است که تحریم آن درست است به او گفته شود: مقرر شده است به اینکه امت اجماع کرده‌اند بر آنچه پیامبر از سنت درباره قرآن کریم آورده است.

گفت: چه بسا کسی از سنتی که بر تختش تکیه زده است حرفی بزند و او می‌آید که به آن امر کرده‌ام یا از آن نهی کرده‌ام پس می‌گوید: نمی‌دانم: چیزی نیافته‌ام در کتاب خداوند که از آن پیروی کنیم.^۱ این حدیث درستی است در منع آنچه که نادانان به آن تعلیل می‌کنند.^۲

ابن حزم در جای دیگری می‌گوید اگر دو حدیث یا دو آیه یا یک آیه و یک حدیث با هم مخالف باشند، در مواردی که گمان می‌رود کسی نمی‌داند پس بر تمام مسلمانان استعمال آن‌ها واجب است زیرا بعضی از آن‌ها نسبت به بعضی دیگر در استفاده کردن برتری ندارند و هیچ حدیثی از حدیث دیگری مانند خودش اولی‌تر نیست و هیچ آیه‌ای در اطاعت از آن با آیه دیگری مانند خود اولویت ندارد تمامی آن‌ها از طرف خداوند آمده‌اند و همه آن‌ها در اطاعت و به کارگیری یکسان هستند و فرقی با هم ندارند.^۳

ابن حزم گفته امام شاطبی را در حدیث عرضی تأیید می‌کند (آنچه که از من به شما می‌رسد آن را بر کتاب خداوند عرضه کنید) گفت: همانا حدیث چه وحی صرف از طرف

۱- ابو داود در السنن خود کتاب السنه آن را خارج کرده باب لزوم السنه ۲۰۰/۴ شماره ۴۶۰۵ و الترمذی در سنتش کتاب العلم باب آنچه نهی شده که در حدیث پیامبر گفته شود ۳۶/۵ شماره ۲۶۶۳ و ابو عیسی گفت: این حدیث حسن است و ابن ماجه در المقدمة باب تعظیم حدیث رسول الله و التغلیظ علی من عارضه ۲۰/۱ شماره ۱۳ من حدیث ابی رافع.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام ۲/۲۱۵ و بین: دلیل در علوم قرآن از فصل «احادیث پیامبر و ارتباط آن با قرآن» ۲/۱۲۷.

۳- الاحکام فی اصول الاحکام ۱/۱۶۱.

خداوند باشد و چه اجتهاد از جانب پیامبر ﷺ معتبر به وحی درست از کتاب یا سنت است و به هر حال تضادی با کتاب خداوند در آن نیست زیرا پیامبر - سلام خدا بر او باد - از هوای نفس خود پیروی نکرده است و آنچه گفته وحی بوده که به او القاء شده است. و خداوند بزرگ عالم‌تر و آگاه‌تر است.

مطلب دوم: شبهاتی که سنت پیامبر را بر عقل عرضه می‌کنند و آن را رد می‌کنند

بیماردلان و هوی‌پرستان به عرضه سنت پاک بر قرآن کریم برای پذیرش یا رد آن اکتفا نمی‌کنند، بلکه اینان از عقیده دیگری درباره حکم بر سنت تبعیت می‌کنند و آن شک در سنت و عرضه به عقل برای تشخیص درست از نادرست است، پس آنچه با عقل موافق باشد قبول می‌کنند چه درست باشد چه نباشد و اگر موافق عقل نباشد اگر چه امکان تفسیر و تأویل داشته باشد آن را رد می‌کنند حتی اگر درست و متواتر باشد.

این شبهه یعنی عرضه سنت بر عقل به این معنی که گفته شد از اصول کفر می‌باشد و نوآوری و پیروی از هوای نفس خود است چنانکه بعضی امامان مانند ابن قیم جوزیه و ابن ابی الغرو ابن قتیبه و الشاطبی در این باره نظر داده‌اند.

ابن قیم جوزیه می‌گوید: به طور کلی مخالفت با گفته‌های پیامبران یا اخبارشان به عقلیات راه و روش کافران است.^۱

ابن ابی العز می‌گوید:^۲ هر گروه از بدعت‌گران نصوص را بر نوآوری خود و آنچه گمان می‌کنند درست است، عرضه می‌کنند. اگر موافق باشد می‌گویند: محکم و درست

۱- مختصر الصواعق المرسله ۱/۱۲۱.

۲- ابن ابی العز: ابو عبدالعزيز بن عبدالسلام بن ابی القاسم السلمی الشافعی ابو محمد یکی از عالمان بزرگ ملقب به سلطان العلماء. از تصنیفاتش: قواعد الاحکام فی مصالح الانام و الالمام فی ادله الاحکام و تفسیر الکبیر، سال ۶۶۰ هجری وفات یافت. شرح حالش در طبقات المفسرین از داودی

است و به آن استدلال می‌کنند اگر مخالف باشد می‌گویند متشابه است و آن را رد می‌کند و رد آن را تقدیر می‌نامد یا آن را تحریف کرده و تحریف آن را تأویل می‌نامد.^۱

شاطبی در باب (منبع اهل بدع در استدلال) می‌گوید: رد کردنشان درباره بعضی احادیث به دلیل عدم توافق با اهدافشان و مقاصدشان می‌باشد که آن را مخالف عقل می‌نامند و آن را مقتضی دلیل نمی‌دانند، پس رد آن را واجب می‌دانند و چون به حکم عقل آن‌ها را رد کرده‌اند صحت و درستی آن‌ها به اصل حسن و قبح عقل برمی‌گردد. زیرا نتیجه دیدگاه آن‌ها حاکم کردن عقل انسان به جای شریعت است و این یکی از اصولی است که بدعت‌گذاران در دین ادعای خود را بر آن بنا نهاده‌اند. تا جایی که اگر شرع با آرایشان موافق باشد آن را می‌پذیرند و اگر موافق نباشد آن را رد می‌کنند.^۲

بعضی از هواپرستان و بیماردلان جدید نیز به این شبهه استدلال کرده‌اند مانند محمود ابوریه^۳، و قاسم احمد^۴ و ساعد العشماوی^۵ و محمد شحرور^۶ و اسماعیل منصور^۷ و جمال البنا^۸ و نصر ابو زید و غیره.

از احادیثی که دشمنان سنت مطهر در واجب بودن عرضه آن‌ها بر عقل به آن‌ها استدلال می‌کنند^۱، حدیثی از ابوهریره که آن را روایت کرده و گفته است: پیامبر فرمود:

۳۱۵/۱ شماره ۲۸۸ و البدایة و النهایة ۳۳۵/۱۳ و شذرات الذهب ۳۰۱/۵ و طبقات الفقهاء الشافعیین

از ابن کثیر ۸۷۳/۲ شماره ۱۰ و ذیل طبقات الفقهاء از عبادی ص ۳۶.

۱- شرح العقیده الطحاویه ۸۰/۲.

۲- الاعتصام ۱۸۶/۱ و ۱۸۷ و ۵۸۹/۲.

۳- اضواء علی السنّة ص ۱۹ و ۱۴۲.

۴- اعاده تقسیم الحدیث ص ۵۹.

۵- حقیقت الحجاب و حجیة السنّة ص ۹۱-۹۲.

۶- الکتاب و القرآن قراءة معاصر ص ۷۲۶.

۷- تبصیر الامة بحقیقة السنّة ص ۶۵۹.

۸- السنّة و دورها فی الفقه الجدید ص ۸۶ و ۱۶۱ و ر. ک: کتابه الاسلام و العقلانیه ص ۳۸ و بعد آن.

اگر حدیثی از من نزد شما آمد که آن را انکار می‌کنید و نمی‌شناسید پس آن را تکذیب کنید من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و آشنا نباشد.^۲

بعضی از قدیمیان نیز به آن استدلال کرده‌اند: طائفه‌ای که تمامی اخبار را رد می‌کرد و ناظر به امام شافعی بود چنانکه امام شافعی از آن‌ها روایت کرده است.^۳

از افراد جدیدی که به آن استدلال می‌کنند دکتر توفیق صدقی^۴ و استاد جمال البنا^۵ و سایر افرادی که ذکرشان گذشت.

استدلالشان بر این حدیث این چنین بود: این حدیث این نتیجه را به نظر می‌آورد که عرضه حدیثی که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده به شیوه‌های نیکو و پسندیده در نظر مردم، واجب است اگر چه آن مردم اهل گمراهی باشند.

هر آنچه به عقل آن مردم رسید و موافق عقلشان بود سنت است اگر چه پیامبر آن را نگفته باشد و آنچه مخالف عقلشان باشد پس دروغ و از سنت پیامبر نیست. و پیامبر نگفته اگر چه به تعداد متواتر و درست آمده باشد پس سنت در نظر آن‌ها سخن آن عقلاست نه سنت پاک پیامبر.

جواب حدیث:

۱- نقد الخطاب الدینی ص ۱۰۱ و ۱۰۳ و ۱۳۱ و ر. ک: مفهوم متن ص ۲۸.

۲- دارالقطنی بیرون آورده کتاب الاقضیه و الاحکام و غیر ذلک باب نوشته عمر به ابوموسی اشعری ۲۰۸/۴ شماره ۱۸-۱۹ و حکیم ترمذی در نوادر الاصول اصل ۴۴. صدق الحدیث ۳۵۷/۱. عقیلی در الضعفاء الکبیر ۳۲/۱-۳۳ شماره ۱۴ و الخطیب در تاریخش ۳۱۱/۱۱ شماره ۶۲۶۸ و بخاری در تاریخش ۴۷۳/۳ شماره ۱۵۸۵.

۳- الام کتاب سیر الازعاعی باب سهم الفارس الراجل و تفضیل الخیل ۳۳۹/۷.

۴- مجله المنار ج ۵۲۲/۹.

۵- الاصلان العظیمان ص ۲۳۱.

این حدیثی که دشمنان سنت به آن استشهاد کردند به چند طریق روایت شده است که همه آن‌ها ضعیف و چیزی از آن‌ها درست نیست و تمامی آن‌ها برای استشهاد و احتجاج کافی نیستند و این را عالمان حدیث فهمیده‌اند.

امام بیهقی می‌گوید: ابن خزیمه می‌گوید: در درستی این حدیث بحث است، در شرق و غرب کسی را ندیده‌ام که خبری از ابن ابی زئب^۱ داشته و آن را صحیح بداند غیر از روایت یحیی بن آدم^۲. و از عالمان حدیث کسی را نمی‌شناسم که این حدیث را به ابوهریره نسبت داده باشد. در روایت یحیی بن آدم در سند و متنش اختلاف زیادی هست که دال بر مضطرب بودنش است بعضی آن را از ابوهریره انکار می‌کنند و بعضی دیگر اسم کسی را نمی‌برند، بعضی این چنین روایت می‌کنند: اگر حدیثی از من روایت کردید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید.^۳

بخاری در تاریخش می‌گوید: یحیی بن آدم با تردید از ابوهریره نقل کرده است.^۴ ابن ابی حاتم نیز در العلل گفته است: پدرم گفت: این حدیث ناشناخته است راویان ثقه‌ای

۱- او محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بن ابی ذئب القرئی العامری، ابو الحارث المدنی یکی از عالمان مطمئن در سال ۱۵۸ هـ وفات کرد بعضی سال ۱۵۹ هـ گفته‌اند. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۰۵/۲ شماره ۶۱۰۲ و الکاشف ۱۹۴/۲ شماره ۵۰۰۱ و الثقات از ابن شاهین ص ۲۷۸ شماره ۱۱۴۰ و الجمع بین رجال الصحیحین از ابن التیرانی ۴۴۴/۲ شماره ۱۶۹۵.

۲- یحیی بن آدم بن سلیمان الکوفی ابو زکریا از اربابان بنی امیه یکی از عالمان مطمئن سال ۲۰۳ وفات یافت و شرح حال او در: تقریب التهذیب ۲۹۶/۲ شماره ۷۵۲۳ و الکاشف ۳۹۰/۲ شماره ۶۱۲۴ و الثقات از عجلی ۴۶۸ شماره ۱۷۸۹، و التعریب برواء سند الشایین از دکتر علی حجاز ص ۴۶۳ شماره ۸۷۴.

۳- مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص ۳۹.

۴- التاریخ الکبیر ۴۷۴/۳ شماره ۱۵۸۵ ترجمه سعید مقبری

برای آن نمی‌شناسند^۱. اسنادشان به کسی بالاتر از مقبری نمی‌رسد تا با گفته بخاری موافق در آید.^۲

العقيلي در الضعفاء گفته است: اسناد صحيحی را ارائه نکرده است و حديث را ابن جوزی در الموضوعات^۳ ذکر کرده است.

سيوطی نیز او را در دو کتاب لغتش النكت البديعات علی الموضوعات^۴ و اللآلی المصنوعة^۵ همراهی کرده است.

ابن عراق در تنزيه الشريعة^۶ نیز آن را موافق دانسته است و نیز دکتر عبدالوهاب عبدالطيف رحمت خدا بر او باد از سيوطی و ابن عراق تبعیت کرده و گفته را مسبوق به عرض حديث و سنت به قرآن کریم دانسته‌اند^۷. چنانکه سيوطی در شواهد حديث درباره احمد و ابن حاج حاشیه نوشته است.

شاهد اول روايت احمد است که در آن با اضطراب می‌گوید و گفته‌اش را مستند به آخر متن می‌کند: مؤمن قوی بهتر و افضل‌تر است.^۸ متن شاهد در روايت احمد به سند ابو معشر^۹ است که ابتدای کارش ضعیف است و در ادامه اختلاط شدیدی در آن است و احادیث ناشناخته در آن راه یافته خصوصاً در روايت او از سعيد مقبری که حديث شاهد

۱- العلل از ابن ابی حاتم ۳۱۰/۲.

۲- الضعفاء الكبير ۳۲/۱ و ۳۳ شماره ۱۴.

۳- الموضوعات ۲۵۷/۱-۲۵۸.

۴- النكت البديعات علی الموضوعات ص ۴۸ شماره ۲۳.

۵- اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه ۲۱۳/۱.

۶- تنزيه الشريعة ۲۶۴/۱.

۷- برگشت به ص ۲۲۱.

۸- امام احمد در مسندش خارج کرده ۳۶۶/۲.

۹- همان ۳۶۷/۲-۴۸۳.

از او روایت شده است^۱، با وجود اینکه متن سعید نیز خود اختلاط داشته است^۲ و حافظ هیشمی^۳ گفته است^۴: چنانچه سیوطی در شاهد دوم درباره روایت ابن ماجه حاشیه نوشته است که در سند راوی معتبری نیز وجود دارد^۵. و او عبدالله بن سعید ابی سعید است که البته متروک و ساقط^۶ می‌باشد.

شاهدی نیز که در این باره روایت شده و حافظ سیوطی به آن استشهاد کرده است آن شاهدیست که احمد و البزار از ابی حمید و ابی سعید به نقل از پیامبر تخریج نموده‌اند. اگر حدیثی از من شنیدید که قلبتان آن را می‌پذیرد و احساس ما به آن نرم می‌شود و می‌بینید که آن حدیث به شما نزدیک است پس من به آن از شما سزاوارترم یعنی از من

۱- الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه ۲۷۹ هامش و الکاشف ۳۱۷/۲ شماره ۵۸۰۲ و التقریب ۲۴۱/۲ شماره ۷۱۲۶ و تهذیب التهذیب ۴۱۹/۱۰ شماره ۷۵۸ و لسان المیزان ۴۰۹/۷ شماره ۵۰۱۵ و میزان الاعتدال ۲۴۶/۴ شماره ۹۰۱۷ و الجرح و التعذیل ۴۹۳/۸ شماره ۲۲۶۳ و المغنی ۶۹۴/۲ و الضعفاء از ابن نعیم ص ۱۵۳ شماره ۲۵۴ و الضعفاء و المتروکین ص ۲۳۵ شماره ۶۱۸.

۲- نهائیه الاغتباط بمن رمی من الرواء بالاختلاط ص ۱۳۲ شماره ۴۰.

۳- حافظ هیشمی: علی بن ابی بکر بن سلیمان نور الدین ابو الحسن امام حافظ، یاور حافظ العراتی تمامی آنچه او شنیده ایشان نیز شنیده بود، از تصنیفاتش مجمع الزوائد و بغیه الباحث عن زوائد سند الحارث، در سال ۸۰۷ هـ فوت کرد. ترجمه او طبقات الحافظ از سیوطی ص ۵۴۵ شماره ۱۱۷۸ و ابناء الغمر ۳۰۷/۲ و شذرات الذهب ۷۰/۷ و الاعلام ۲۶۶/۴.

۴- مجمع الزوائد ۱۵۴/۱.

۵- ابن ماجه در المقدم آن را خارج کرده باب تعظیم حدیث رسول الله و التفلیظ علی من عارضه ۲۳/۱ شماره ۲۱.

۶- الفوائد المجموعه ص ۲۷۹ هاشم و ر. ک: ترجمه عبدالله معتبری، الکاشف ۵۵۸/۱ شماره ۲۷۵۲ و التقریب ۴۹۷/۱ شماره ۳۳۶۷ و تهذیب التهذیب ۲۳۷/۵ شماره ۴۱۲ و میزان الاعتدال ۴۲۹/۲ شماره ۴۳۵۳ و لسان المیزان ۲۶۳/۷ شماره ۳۵۳۲ و الجرح و التعذیل ۷۱۲۵ شماره ۳۳۶ و المغنی ۳۴۰/۱ و خلاصه تذهیب تهذیب الکمال ص ۱۹۹ و الضعفاء و المتدرکین ص ۱۵۲ شماره ۳۶۰.

است، اگر حدیثی از من شنیدید که قلبهائتان از آن نفرت داشت و احساسات آن را نپذیرفت و دریافتید که آن به شما دور است پس من از شما به آن دورترم.^۱

حدیثی که بخاری در تاریخش تخریج کرده: اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که قلبهائتان را نرم کرد، من شما را به اطاعت آن امر می‌کنم.

پس از طریق عباس بن سهل از ابی بن کعب روایت شده: اگر از پیامبر چیزی به شما رسیده که می‌شناسید و پوست را لطافت داد پس پیامبر ﷺ تأییدش می‌کند و پیامبر ﷺ به جز خیر نمی‌گوید.

بخاری گفت: این شبیه‌تر و درست‌تر است.^۲ بیهقی گفت یعنی درست‌تر از روایتی است که از ابی حمید یا ابی اسید روایت شده که ابن لهیعه آن را از بکیر بن الاشجع از عبدالملک بن سعید از قاسم بن سهل از ابی بن کعب نقل نموده است پس سند حدیث معلول شد.^۳

و این همان چیزی است که معلمی در چهار وجه از تحقیقاتش درباره حدیث در الفوائد المجموعه^۴ آن را ترجیح داده است.

به طور کلی این حدیث با شواهد و طریقه‌اش صلاحیت احتجاج و استشهاد را ندارد. امام شوکانی می‌گوید: این احادیث با شواهدش دل مرا تسکین نمی‌کند من فکر می‌کنم که ابن الجوزی آن را به خاطر گفته‌هایش در موضوعاتش درست دانسته است.^۵

۱- احمد در مسندش ۴۹۷/۳۳ و ۴۲۵/۵ و البزار در کشف الاستار ۱۰۵/۱ و البزار گفت: ما وجهی را نمی‌شناسیم که بهتر از این روایت شده باشد. الهیثمی در مجمع الزوائد ۱۴۹/۱-۱۵۰ احمد و البزار و مردانی درست و مطمئن آن را روایت کرده‌اند.

۲- التاريخ الكبير ۵۱۴/۵ شماره ۱۳۴۹.

۳- مفتاح الجنة ف الاحتجاج بالسنه ص ۴۱.

۴- الفواد المجموعه فی الاحادیث الموضوع از شوکانی ص ۲۸۱-۲۸۲ ه.ش.

۵- همان ص ۲۸۱.

به باطل بودن آن شهادت می‌دهد به خاطر مجاز دانستن دروغ بستن به پیامبر در آن حدیث: گفته‌ام یا نگفته‌ام شما آن را تصدیق کنید. و در لفظش: اگر گفته‌ای نیکو از من شما برسد که من آن را نگفته‌ام همانا آن را گفته‌ام.

ابن حزم می‌گوید: این نسبت دادن دروغ به پیامبر است. زیرا حکایت شده از او که گفته: که آن را نگفته‌ام پس بدانید آن را گفته‌ام. پس چگونه آن را نگفته است آیا این گفته از کسی جایز است جز از دروغگویان زندقه کافر احمق؟^۱

گفتم: در این ردی است بر آنچه گلدزیهر پنداشته است که محدثین این گفته‌ها را حجت می‌کنند مانند: آنچه نیکو گفته شود پس من آن را گفته‌ام.^۲ این استشهاد برای این گروه کافست که خودشان بر دروغشان اعتراف می‌کنند. این گفته از پیامبر درست است که می‌گوید: کسی که حدیثی از من روایت می‌کند و می‌داند دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.^۳

به فرض درستی حدیث، در این حدیث دلیلی بر عدم حجیت سنت پیامبر نیست. تمامی آنچه که حدیث دلالت می‌کند موافقتش با شریعت و احادیث صحیح شریعت است. اگر غیر این بود دلیل بر کذبش بوده است ما طبق آنچه نزد محدثین از علائم وضع حدیث وجود دارد درباره این حدیث می‌گوئیم که حسن بودن آن دروغ است.^۴

۱- ابن حزم آن را نخریج نموده در الاحکام ۲/۲۱۳ به سند اشعث بن بزار، و گفته: دروغگوی افتان سخنش پذیرفته نیست. و سند دیگر حارث و الحزرمی و عبدالله بن سعید، و دو تای اول ضعیف و سومی دروغگوی مشهور است. ر. ک: مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص ۳۹-۴۰.

۲- العقیده و الشریعه فی الاسلام ص ۵۵.

۳- اخراجش گذشت ص ۴۰.

۴- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف از ابن جوزیه ص ۵۱ و بین: سنت و جایگاهش در قانونگذاری از دکتر السباعی ص ۱۶۴.

حکیم ترمذی^۱ در تأویل این حدیث می‌گوید فرموده پیامبر ﷺ: اگر حدیثی گفتید که آن را می‌شناسید و انکار نمی‌کنید.

پس می‌گوئیم هر کس بعد از پیامبر گفته‌ای درست بگوید پیامبر قبلاً آن را گفته اگر چه آن را به همان لفظ نگفته باشد.

پیامبر ﷺ اصل آن را به صورت کلی گفته است چنانکه در حدیث ابن سعد تخریج شده که پیامبر خدا گفت: هیچ عملی نیست که شما را به بهشت نزدیک کند مگر اینکه من به آن دستور داده‌ام و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک سازد مگر اینکه شما را از آن نهی کرده‌ام.^۲

بنابراین فرمودند: پس آن را تصدیق کنید چه گفته باشم و چه نگفته باشم. یعنی اگر چه به آن لفظ نگفته باشم که از من روایت می‌کنند ولی اصل و اساس آن را گفته‌ام و اصل کلی‌تر از فرع است. پس پیامبر اصل را گفته است و صحابه و تابعین - خداوند از آن‌ها راضی باد - بعد از او فروع را گفته‌اند. پس اگر سخنی از جانب محققان شناخته شده باشد، درست است و گفته پیامبر است چه آن را گفته باشد و چه نگفته باشد بر ما واجب است که آن را بپذیریم. اگر چه از آنچه گفته شده است نباشد. به خاطر اینکه اصلی را پیامبر برایمان گفته و به ما داده است و این را برای اصحابش که حق را

۱- حکیم ترمذی: امام ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن، زاهد، پنددهنده، مؤذن، صاحب تصانیف سودمند است از آن‌ها نوادر الاصول فی معرفة احادیث الرسول و رد علی المعطله. تا سال ۳۲۰ هـ زیسته است. شرح حالش در تذکره الحفاظ ۶۴۵/۲ شماره ۶۶۸ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۲۸۶ شماره ۶۴۲ و لسان المیزان از ابن حجره ۳۰۸/۵ شماره ۱۰۳۳ و طبقات الشافعیه از ابن سبکی ۱۴۵/۲ و تاریخ بغداد ۳۷۳/۱۱ شماره ۶۲۲۶.

۲- حاکم در المستدرک کتاب البیوع تخریج نموده است ۵/۲ شماره ۲۱۳۶ او و ذهبی بر آن سکوت کرده‌اند، و تخریج کرده است از حدیث جابر و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی نیز آن را گفته است. و در آخر جابر و ذهبی بر شرط مسلم آن را صحیح پنداشته است.

می‌شناختند گفته است. همانا عاقلان و تیزبینان^۱ که خداوند از همه آن‌ها راضی باشد حق شایسته آن‌ها را می‌شناسند.

اما شاهد این حدیث «اگر حدیثی از من شنیدید که قلب‌هایتان آن را می‌شناسد و احساسات آن با آن نرم می‌شود و...» به فرض درستی آن دلیلی بر واجب بودن عرضه سنت بر عقل در آن نیست، تمامی آنچه که بر اثبات حدیث وجود دارد به هنگام شنیدن آن و خصوصاً به هنگام درک این حدیث به تاریکی و نادانی و بی‌دقتی‌هایی که در آن هست در می‌یابیم که پیامبر مانند این را نگفته است. و این همان چیز است که محدثان نوشته‌اند و آن را از دلایل وضع حدیث قرار داده‌اند اگر چه سندش درست باشد.^۲

ابن جوزی در این باره می‌گوید: بدانید که حدیث منکر پوست عالم را می‌لرزاند و قلبش از آن نفرت دارد. و از ربیع بن خثیم^۳ روایت شده گفت: در حدیث روشنی‌ای است که مانند روز روشن است و تاریکی‌ای که مانند شب تاریک است.^۴

استاد یحیی المعلمی الیمانی می‌گوید: به فرض درستی این خبر راهی به اینکه چیزی قطعی از آن فهمیده شود، نیست. این معلوم است که شناخت مردم و آراء و عقایدشان به شدت با هم فرق می‌کند. احادیث زیادی وجود دارند که قلب آن‌ها را می‌پذیرد یا رد می‌کند. بنابراین آنچه به شنونده عرضه می‌شود ممکن است بپذیرد یا نپذیرد و انکار کند. گاهی شایسته و رواست و گاهی شایسته نیست. و در این باره خدا می‌داند که از آنچه

۱- نوادر الاصول، الاصل الرابع و الاربعون ۳۶۰/۱ و ۳۶۱.

۲- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف از ابن قیم الجوزیه ص ۵۰-۵۳.

۳- ربیع بن خثیم: ابن عائد بن عبدالله الثوری ابو یزید الکونی مطمئن و پارسا بود و ابن مسعود درباره او می‌گوید: اگر پیامبر ﷺ او را می‌دید قطعاً او را دوست می‌داشت. سال ۶۳ هجری وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲۹۴/۱ شماره ۱۸۹۳ و الکاشف ۳۹۱/۱ شماره ۱۵۲۹ و الثقات از ابن حبان ۲۲۴/۴ و الثقات از عجلی ص ۱۵۴ شماره ۴۱۹ و الثقات از ابن شاهین ۱۲۶ شماره ۳۳۹ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۲۵ شماره ۷۳۷.

۴- الموضوعات از ابن جوزی ۱۰۳/۱ و الکفایه ص ۶۰۵.

شنیده است، به سوی خوب و نیکی برود. منبع آن اینست: منافقین در شهر راه می‌رفتند و باطل را اشاعه می‌دادند، پس مسلمانان نیز این شایعه‌ها را پخش می‌کردند و فکر می‌کردند درست است بنابراین در دین شک می‌کردند یا به پیامبر سؤزن پیدا می‌کردند. آن شک زود هنگام و سؤزن را در وجودشان رشد می‌دادند. با علم به اینکه گمان اولیه بحث شرعی نیست که آن‌ها درباره اثر بحث و فکر می‌کنند.^۱

و بعد:

این گفته اهل علم در حدیث می‌باشد: اگر حدیثی از من نزد شما آمد که آن را می‌شناسید و انکارش نمی‌کنید.

شواهد آن و خود حدیث برایمان معلوم می‌کند که برای دشمنان سنت در آن دلیلی نیست و در راه و روششان در عرضه سنت بر عقل حکمی که بتوان آن را پذیرفت یا رد کرد در آن نیست.

همچنین در بیان یورش و بطلان شبهه می‌گوئیم: عرضه سنت بر عقل. سؤال کنندگان این را می‌گویند:

- کدامیک حاکم نهایی است نقل یا عقل؟
 - منظور از عقل صریح که آن را تکرار می‌کنید چیست؟ حدود آن کجاست؟ تا کجا بر آن اتفاق می‌کنید؟
 - آیا نقل و عقل مخالفند؟ اگر مخالفند کدامیک مقدم است؟
- و بالاخره آیا حدیث‌شناسان به راستی آن طوری که شما ادعا می‌کنید در پذیرش و قبول حدیث و تصحیح آن، عقل را کنار گذاشته‌اند.

جواب

۱- الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه از شوکانی ص ۲۸۲ هامش

اگر در کتاب‌های اصول نظری بیاندازیم به سؤال اول جواب می‌دهیم که کدامیک بر دیگری حاکم است نقل یا عقل؟^۱

از نظر اهل اصول علم به احکام (یعنی حکم، حکم‌دهنده حکم‌شونده و چیزی که در آن حکم می‌دهند) اولین قطب از قطب‌های چهارگانه‌ای است که اصول فقه در سایه این‌ها تراوش می‌کند. اینجا چاره‌ای نیست جز تعریف حکمی که متعلق به حاکم است و حکم‌شونده و امر مورد حکم.^۲

می‌گوئیم: لغت حکم یعنی منع و بازداشتن. و به معنی احکام نیز می‌آید و از آن ریشه حکیم که سنت خداوند است. و به معنی احکام، از آن گروه کلمه حکیم که در صفات خداوند پاک است.

در اصطلاح: آمدی می‌گوید: خطاب شارع یعنی چیزی که برای شرع مفید است. وقتی که حکم از نظر شرعی معلوم شود یعنی علم به اینکه غیر از خداوند حاکمی نیست و حکمی غیر از آنچه او فرمان داده است نیست:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«و برای قومی که یقین دارند داوری چه کسی بهتر از خداست؟»

این را تمامی امت پیامبر ﷺ غیر از گروهی کجرو از معتزله که عقل را حاکم قرار داده و به آن حکم می‌کنند، قبول دارند.

مسلم الثبوت آن را انکار کرده و می‌گوید: کسی که به اسلام ایمان دارد این حکم را جاری نساخته. چرا که آن‌ها می‌گویند: عقل به بعضی احکام الهی آگاهی دارد چه شرع آن را بیان نموده یا ننموده باشد و این از بزرگان اثر پذیرفته است.^۳

۱- البحرالمحیط از زرکشی ۱/۱۱۷.

۲- الاحکام از آمدی ۱/۹۰.

۳- فواتح الرحموت به شرح مسلم الثبوت ۱/۲۵.

بیشتر اصولیان و محدثین و فقهاء به راهی رفته‌اند که علامه ابن عبدالشکور^۱ نرفته است. ثابت کرده‌اند که معتزله با عقلشان حکم می‌کنند و آن را محکوم به ذاتِ خالق آن نمی‌دانند بلکه عقل را، حاکم مطلق و بی‌چون و چرا می‌دانند.

بنابراین عالمان اصول به این مسئله پی بردند که غیر از خدا حاکمی نیست و حکمی غیر از آنچه خدا فرمان داده وجود ندارد. معتزله به چیزی بر عکس آن دست یافتند: عقل خوبی و بدی را تشخیص نمی‌دهد و شکر نعمت‌دهنده را نیز واجب نمی‌داند. هیچ حکمی قبل از شرع وجود ندارد.^۲

به درستی خداوند برای عقل حدی از درک قرار داده است که به آن حد می‌رسد ولی نمی‌تواند از آن تجاوز کند. برای عقل درکی که بتواند بر تمام چیزها تسلط یابد وجود ندارد، اگر چنان بود در درک تمامی آنچه هست و می‌باشد با خداوند یکسان می‌شد و این چگونه ممکن است. علم خداوند حد و حصری ندارد ولی علم انسان محدود است. علم نامحدود با علم محدود مساوی نیست. ابن خلدون^۳ می‌گوید: بدان که شارع به مصالح دین و راه سعادت‌مان آگاه بوده و هیچ اطاعتی در ماورای حس نیست و عقل در درک عالم ماورای طبیعت عاجز است. به آنچه گمان می‌کنی اعتماد مکن، که فکر کنی بر احاطه تمامی هستی‌ها و دلایلشان و آگاهی بر تمامی موجودات قادر هستی. نظر تو در

۱- عبدالشکور: او محب الله بن عبدالشکور البهاری الهندی، فقیه امام حنفی در اصول منطق، در سال ۱۱۱۹ فوت کرده از ترجمه‌های او: الفتح المبین عبدالله المراغی ۱۲۲/۳ و اصول الفقه تاریخه و رجاله از دکتر شعبان اسماعیل ص ۵۰۷-۵۰۸.

۲- ر. ک: تفصیل ذلک فی المستصفی از غزالی ۸/۱ و الاحکام از آمدی ۷۶/۱-۹۰ و الاب بهاج فی شرح المنهاج ۴۳/۱ و ۱۳۵ و ارشاد الفحول ۵۶/۱ و اصول الفقه از خضری ص ۲۳ و ۲۴.

۳- ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون ابو زید فیلسوف و مورخ. از کتابهای او: قضاء المالکيه بمصر و به کتابش مشهور شد (البصر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر) سال ۸۰۸ هـ وفات یافت. شرح حالش در: الضوء اللامع ۱۴۵/۴ شماره ۳۷۸ و الاعلام ۳۳۰/۳.

این باره نادرست است و بدان که وجود منحصر در مدارکی است که بر شمرده نمی‌شوند.^۱

امام شاطبی در بطلان این سخن که: مصالح دنیا با عقل درک می‌شوند گفته است: مصالح دنیای آخرت جز به وسیله شرع شناخته نمی‌شوند. ولی مصالح این دنیا با تجربه و عادات و احتمالات درست شناخته می‌شود.

امام شاطبی در رد آن می‌گوید: آنچه متعلق به آخرت است جز به وسیله شرع شناخته نمی‌شود چنانکه گفته شد. اما آنچه درباره دنیا گفته شده در واقع تمامی وجوه نیست بلکه بعضی از وجوه است بدون ذکر وجوه دیگر آن.

بنابراین وقتی که بعد از یک فاصله زمانی شرع آمد، انحراف دیدگاه‌ها و حالاتشان و پایداری آن‌ها بر انحرافات در این فاصله زمانی برایشان معلوم شد و همچنین به خاطر کنار گذاشتن عدل در احکام و قصور در عقلهایشان به عذرخواهی و ترس افتادند چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵].

«پیامبرانی بشارت‌دهنده و ترساننده فرستادیم تا اینکه بعد از آمدن پیامبر ﷺ حجتی برایشان باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است».

اگر کار آن گونه که گفته شده است، باشد پس به شرع جز ترویج مصالح دنیای آخرت نیازی نیست در حالی که این چنین نیست، شرع برای به پا داشتن امر دنیا و آخرت با هم آمده است پس اگر قصدش بپا داشتن مصالح دنیا و آخرت باشد، بنابراین مصالح دنیا از هدف او جدا نیست همانگونه که راه و روش آخرت در آن آمده است. و

۱- المقدمه فصل دهم در علم کلام ص ۵۰۸ و ر. ک: الاسلام علی مفترق الطرق استاد محمد اسد ص ۱۰۰ و بعد از آن.

اعمال و رفتار مربوط به هر دو دنیا را ابلاغ می‌نماید و از انتشار و ترویج فساد و ناراستی که موجود است جلوگیری می‌شود.

پس استقلال عقلها در دنیا به درک مصالح و مفاسد آنها امکان‌پذیر است. خداوند بدان که آنچه گوینده می‌خواهد شناختی است که به وسیله تجربه و غیره بدست می‌آید، بعد از قرار دادن اصول شرع، بنابراین در آن نزاعی نیست.^۱

اینجا لازم است که بگوییم آنچه را که حقش مقدم داشتن است شرع است و آنچه تأخیرش لازم است دیدگاه عقل است. زیرا مقدم کردن ناقص بر کامل درست نیست و خلاف عقل و نقل است، بنابراین گفته‌اند: شریعت را در دست راست و عقل را در دست چپ قرار بده. این اشاره به تقدیم شرع بر عقل است.^۲

کسی که عقل را بر شرع مقدم کند لازم است عقل خودش را سرزنش کند زیرا عقل شهادت داده است که شرع و وحی از او عالم‌تر و بهتر هستند، اگر بر او مقدم شود پس در شهادتش سرزنش و ناحق شده است. اگر شهادتش باطل شود. قبول گفته‌اش نیز باطل می‌شود. کسی که عقل را بر شرع مقدم کند. سرزنش شرع را نیز لازم دانسته است.

امام شاطبی می‌گوید: اول: اگر برای عقل جایز باشد که در گرفتن نقل خطا کند، این نقل فائده‌ای ندارد از حدی که حد آن نیست. زیرا فرض دارای حد مشخص است اگر تجاوز آن جایز باشد دیگر فائده‌ای ندارد و آن از نظر شریعت باطل است و تمام آنچه مانند آن باشد، نیز اینگونه است.

دوم: در علم کلام و اصول مشخص نشده که عقل نمی‌تواند خوب و بد را معلوم کند. اگر ما آن را فراتر از شرع فرض کنیم باید خوب و بد را معلوم کند و این خلاف است. سوم: اگر عقل را بر نقل مقدم بدانند پس باطل کردن شریعت نیز جایز است و این ممکن نیست.

۱- الموافقات ۳۶۰/۲ و ر. ک: قواعد الاحکام فی مصالح الانام از امام ابن عبدالسلام ۵/۱-۱۰.

۲- الاعتصام از شاطبی ۵۶۸/۲.

و این گفته: معنی شریعت این است که برای مکلفین حد و حدود مشخص را در کارها و گفته‌هایشان قرار داده است. اگر جایز باشد که عقل از یک چیز در حد خود تجاوز کند پس تجاوز آن در تمامی حدود جایز می‌شود. زیرا آنچه برای چیزی قرار داده شده است برای شبیه آن نیز مقرر شده است. تجاوز از یک حد به معنی باطل شدن آن است، یا یعنی این حد درست نیست. اگر باطل شدن یک جایز باشد باطل شدن سایرین نیز جایز است. و این را هیچ کسی به دلیل عدم امکانش نمی‌گوید^۱: مقدم کردن عقل بر نقل سرزنش در عقل و نقل را تضمین می‌کند، چنانکه گذشت و این آشکار و واضح است و کتمان در آن نیست.

دکتر السباعی رحمته الله می‌گوید: باید به این مسئله از جای دیگری نگریست. و فرض کنیم به این که تحکیم کردن عقل بر احادیث درست است، پس ما می‌پرسیم: کدام عقل را می‌خواهید حاکم کنید؟

عقل علمای طب یا هندسه یا ریاضی؟ آن‌ها را چه به این؟
یا عقل محدثین؟ این برای شما مایه تعجب نیست، بلکه شما آنان را به نادانی و سادگی متهم می‌کنید.

یا عقل فقهاء؟ آن‌ها گروه‌های متعددی هستند و عقل آن‌ها در نظر و رأی مانند محدثین هستند.

یا عقل کافران؟ می‌پندارند که ایمان شما به وجود خداوند جهل شما و خرافه‌پرستی است.

یا عقل مؤمنان به وجود خدا؟ ما از شما می‌پرسیم: به عقل کدام گروه از گروه‌ها راضی می‌شوید؟

یا عقل اهل سنت و جماعت؟ این شیعیان و معتزله را راضی نمی‌کند.

۱- الموافقات ۷۸/۱-۷۹ و ببین: مختصر الصواعق المرسله ۱۱۰/۱.

یا عقل معتزله؟ این بیشتر گروه‌های مسلمانان را راضی نمی‌کند. پس چه عقلی شما را راضی می‌کند؟^۱

پس اتفاق کلی بر این است که تقدیم عقل درست نیست. ابن قیم الجوزیه می‌گوید: اگر گفتند: مقدم کردن عقل صریح در نصوص انبیاء به گونه‌ای که حتی اگر در خود آن عقل اختلافی نبینند پیامبران را به جایی رانده‌ایم که مردم از آن‌ها دور شود چرا که آن‌ها با عقل صریح مخالفت دارند. و خداوند به آن‌ها شهادت داده و شهادت خداوند به آن کافیهست و بر این شهادت ملائکه و عالمان نیز شهادت داده‌اند که راه و روش پیامبر راه و روش استدلالی است. چنانکه خداوند می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [النساء: 174].

«ای مردم به درستی از طرف خداوند برای شما دلیل محکم آمده است». و همچنین خداوند:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [النساء: 113].

«بر تو کتاب و حکمت را نازل کرده است و تو را یاد داده آنچه که نمی‌دانستی». طریقه استدلالی و روحی کتاب و سنت برای دعوت به سوی خیر وارد شده است. اما طریقه عقلانی تقلید شده از مردی در یونان است که به عقل خود قانونی قرار داد که شامل دو مقدمه و یک نتیجه می‌باشد به گمانش این قانون در علم اخلاق و عقل‌هایشان نیز درست می‌باشد. شخص عاقل در درستی یک مسئله در علوم انسانی از آن استفاده نمی‌کند بلکه کسی نمی‌تواند علم را در آن وزن کند جز اینکه آن را فاسد کند و کسی

نمی‌تواند در این کار برجسته شود مگر اینکه از حقایق ایمان کنده شود مانند کندن لباس از انسان.^۱

به کسانی که با عقلشان در شریعت خداوند حکم می‌کنند و آن را بر شریعت مقدم می‌کنند، می‌گوییم: همانا حاکم کردن عقل در حالی است که خود بوجود آمده از یک منبع دیگر است می‌گویند: واجب است که پیامبران آن را بر انگیزانند، درستی و اصلاح شریعت و این لطف بر خدا واجب است، چگونه این در حق خداوند جایز است در آنچه که در صفات و اسمایش در کتاب بزرگش و سنت پیامبر پاکش وارد شده است؟ و معجزه چگونه است؟ دنیا و آخرت چگونه است و حساب آن و جزایش و بهشت و جهنم و میزان و راه شفاعت چگونه است؟

آنچه که در آن چیزهایی گفته می‌شود (درباره خداوند، پیامبران، معجزات برای پیامبران و شنیدنی‌های غیب).

می‌گوییم: همانا گفته شما با عقل‌هایتان در کارها مخالف است. این واجب است، این ممکن است، این چگونه است.

این کار جسارت شما به خداوند و کبر بر او است. و اعتراض به حکم او و شرع خداوند است. و مقدم کردن چیزی بر گفته‌های خداوند و پیامبر می‌باشد. بر آن جسارت دست نیافته‌اند پس حجت درست و حکم کامل برای خداست و باز دارنده‌ای برای حکمش نیست. پس توقف واجب است، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأنعام: 149].

«حجت و دلیل بالغ و درست از آن خداست اگر بخواهد همه شما را هدایت خواهد

کرد».

و

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ [الأنبياء: 23].

«از آنچه انجام می‌دهد پرسیده نمی‌شود در حالی که از آن‌ها پرسیده می‌شود».
و گفته خداوند:

﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: 41].

«خداوند حکم می‌کند و هیچ باز دارنده‌ای برای حکمش نیست».
و این برای عقل مخالف وحی قرآن و سنت که بر عصمت و پاکی خداوند جسارت می‌ورزند، کافیست.

پس چگونه عقل را بر شرع یعنی کتاب و سنت مقدم می‌کنیم و چگونه تصور کنیم که شرع خداوند به چیزی حکم کند که با عقل حکم شده و با شرع پاک مخالف است.
دکتر سباعی می‌گوید: در اسلام چیزی نیست که عقل آن را نپذیرد و حکم به غیر ممکن بودن اینکار بدهد اما در آن – چنانکه در تمامی رسالت‌های آسمانی هست – اموری هستند که عقل از آن‌ها درمانده است و قادر نیست که آن‌ها را تصور کند^۱ در (مسائل خداوندی – پیامبران و معجزات و شنیدنی‌ها) این امور فوق عقل و درک هستند و در فهم آن‌ها به اشتباه می‌افتد و چیزی از آن می‌فهمد که با عقل صریح مخالف است پس میان آنچه که از نقل فهمیده می‌شود با آنچه عقل صریح اقتضا می‌کند اختلاف وجود دارد.^۲

ابن خلدون می‌گوید: این عقاید با شریعت رودررو می‌باشند چنانکه پیشینیان بدون رجوع به عقل و تعدیل آن، آن را نقل کرده‌اند. هنگامی که شارع ما را به مدرک راهنمایی کرد پس شایسته است که آن را بر مدارک خود مقدم کنیم و به آن اعتماد کنیم. و به مدارک عقل در تصحیح آن اگر چه مانع باشد نظر نیندازیم، بلکه اعتماد بر اعتقاد و

۱- سنت و جایگاه آن در قانونگذاری ص ۳۴.

۲- ر. ک: مثال‌هایی در آن باره که با عقلشان رد کرده‌اند و رد آن‌ها در باب سوم حدیث رویه الله

۲۱۹/۲-۲۲۹ و حدیث عذاب العتبر و نعیمه ۲۸۲/۲-۲۹۴ و ر. ک: حدیث للذباب ۳۴۲/۲-۳۵۳.

علمی که به آن امر شده‌ایم، کنیم و از آنچه که آن را نمی‌فهمیم آن را به شارع واگذار کنیم و عقل را از آن بر داریم.^۱

و در جای دیگری می‌گوید: آن در عقل و مدارکش سرزنش نمی‌کند بلکه عقل میزان درستی است و احکامش واقعی است. دروغی در آن نیست غیر اینکه تو در اینکه به وسیله آن امور خداوند و آخرت و حقیقت پیامبری و حقایق الهی را بسنجی طمع نمی‌کنی.

این کار طمع در چیزی غیر ممکن است. کسی که عقل را در امثال این قضایا بر شنیده‌ها مقدم کند، این دلیل کج فهمی او و باطل بودن رأی اوست و در آن باید حقیقت برای تو معلوم شود.^۲

در این باره ابن قیم جوزیه می‌گوید: کسی که به صراحت عقلانی امری آگاه باشد که عاقلان در آن اختلاف نداشته باشند پس تصور نمی‌شود که شرع با آن مخالف باشد و کسی که در مسائل بزرگی که اندیشمندان در آن اختلاف نظر دارند تأمل کند در متون روشن شبهاتی می‌یابد که عقلاً در می‌یابد این‌ها درست نیست. یا به وسیله عقل تضادشان را اثبات می‌کند. از آن جمله تأمل در مسائل توحید و صفات خداوند و تقدیر و مسائل پیامبران و بازگشت به سوی خداوند، می‌یابیم چیزهایی که عقل صریح بر آن‌ها دلالت می‌کند و ما واقعاً معتقدیم به اینکه پیامبران محالات عقل را خبر نداده‌اند و اگر به جوازات عقل خبر داده باشند به آنچه عقل ممکن است بداند خبر نداده‌اند.^۳

مسئله تفاوت عقل و نقل را با سؤال امام یحیی بن الحسین القاسم الرسی از علمای ائمه زیدیه به پایان می‌بریم که (سال تولد ۲۹۸ هـ) می‌گوید: اگر گفته شد: آیا جایز است که دلایل خداوند مختلف باشند پس آنچه دلیل عقل آن را اثبات می‌کند کتاب خدا و

۱- المقدمة از ابن خلدون فصل ۱۱ در علم الهی ص ۵۴۸.

۲- همان فصل ۱۰ در علم کلام ص ۵۰۹.

۳- مختصر الصواعق المرسله ۱/۱۱۴ و بعد آن.

سنت آن را باطل کند و آنچه کتاب خدا و سنت آن را ثابت می‌کند عقل آن را باطل بداند؟

اگر کسی گفت: بله. آن هست و یافت می‌شود. نادانیش برای مناظره با او و استدلال بر کفرش نسبت به آن کافی است.

چون چیزی را می‌گویند که هیچ عالمی آن را نگفته است. پس پیش خود شرمند می‌شود. به خاطر اینکه می‌پندارد که دلایل خدا متناقض و فریضه‌هایش باطل می‌باشد بنابراین ارسال رُسل نیز باطل و بی‌معنی است. به حمد خداوند برای هر انسان عاقل و دانایی معلوم است کسی که دلایل خداوند را متناقض پندارد او ناآشنا به آن است. کسی که خداوند بزرگ را نمی‌شناسد او را عبادت نمی‌کند و کسی که خدا را عبادت نکند پس غیر خدا را عبادت می‌کند و کسی که غیر خدا را عبادت کند پس او از کافران است و کسی که از کافران باشد از مؤمنان و دین محمد خارج شده است پس از نادانی و کوردلی به خدا پناه می‌بریم و از خداوند زیادی رحمت و هدایت را می‌طلبیم.^۱

امام بیهقی می‌گوید: در هر حال احادیثی که از پیامبر ثابت شده و به عقل نزدیک و با اصول موافقند، هیچ عقلی که خداوند برای انسان قرار داده آن را انکار نمی‌کند یعنی جایگاهی که پیامبر نسبت به دینش دارد و آنچه که اطاعت از آن واجب است و قلب معتقدان از تصدیق گفتار او و تبعیت از احکام او متنفر نیست. و همچنانکه از نظر شرع زیبا و نیکوست، از لحاظ اخلاقی نیز نزد عالمان زیبا و نیکو است.^۲

و در پایان آیا محدثان در پذیرش عقلانی حدیث و تصحیح آن چنانکه دشمنان سنت پاک پیامبر پنداشته‌اند، سستی کرده‌اند؟

۱- رسائل العدل و التوحید از دکتر محمد عماره ۳۰۱/۲-۳۰۳ ر. ک: مختصر الصواعق المرسله از ابن قیم جوزیه ۱۱۴/۱-۱۳۰ و در تعارض العقل و النقل از ابن تیمیه ۱۷۱/۱ و ر. ک: آنچه گذشت در جواب شبهه عرض سنت بر قرآن ص ۲۳۶-۲۳۹.

۲- مفتاح الجنبه فی الاحتجاج بالسنه ص ۴۱.

این سؤال را شیخ عبدالرحمن المعلمی - رحمت خدا بر او باد - در کتاب الانوار الکاشفه جواب داده است و گفته است: هرگز این گونه نیست، در چهار محل آن را رعایت کرده‌اند: ۱- هنگام شنیدن ۲- هنگام گفتن حدیث ۳- هنگام حکم به راوی ۴- هنگام حکم دادن به حدیث.

اول: رعایت محدثان برای عقل در پذیرش و رد آن به هنگام شنیدن؛ این امر در اعتمادشان به صحت استماع از یک بچه ممیز (بچه ای که به سن تمیز رسیده باشد) پیداست بچه ای که در هنگام خطاب و جواب دادن فهمیم باشد. اگر چه یک بچه پنج ساله یا کمتر باشد. و بعدا به سن بلوغ برسد یعنی وقتی که عقل به معنای فهم سخن و توانایی جواب دادن نباشد شنیدن چنین کسی معتبر نیست تا جایی که ابن صلاح^۱ در این باره گفته است: حتی اگر پنجاه سال داشته باشد.^۲

معلمی در شرح آن می‌گوید: اثبات‌کنندگان هنگامی که خبری را شنیدند که صحت آن بعید بود، آن را ننوشتند و حتی حفظ نکردند و اگر هم حفظ کردند براساس آن سخن نگفتند. اگر مصلحت بود که ذکر شود، آن را با سرزنش آن و روایت‌کننده آن و کسانی که از او پیروی کرده‌اند ذکر می‌کردند.^۳

۱- ابن صلاح: عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی الکردی شهرزوری شافعی، ابو عمرو، از عالمان دین، یکی از بزرگان تفسیر در زمان خود، در حدیث، فقه و اصول در این‌ها آن چنان تبحر داشت که زبانزد بود. از تألیفاتش علوم حدیث و شرح مسلم سال ۶۴۳ هـ فوت کرد شرح حالش در: طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۵۰۳ شماره ۱۱۰۷ و تذکره الحفاظ ۱۴۳۰/۴ شماره ۱۱۴۱ و البدایه و النهایه ۱۶۸/۱۳ و العبره ۱۷۷/۵ و شذرات الذهب ۲۲۱/۵ و طبقات المفسرین از داودی ۳۸۴-۳۸۲/۱ شماره ۳۲۷ و طبقات الشافعیه از ابن هدایت الله ص ۸۴.

۲- علوم الحدیث از ابن صلاح ص ۹۷ و فتح المغیث از سخاوی ۱۴/۲-۱۵ و تدریب الراوی از سیوطی ۶/۲.

۳- الانوار الکاشفه عبدالرحمن المعلمی ص ۶.

استاد ابو غده - رحمت خدا بر او باد - می‌گوید: منظور از رعایت عقل هنگام شنیدن، تشویق دانش آموز زیرک و متوجه شدن او به حال شیخ روایت‌کننده‌ای است که می‌خواهد از او چیزی بیاموزد اگر قبل از شنیدن از او اضطراب در حدیث یا فریبکاری در گفتن حدیث یا اینکه چیزهای بی‌ارزش و ناشناخته را روایت کند یا خرافات را گسترش دهد یا متون‌ها و اسناد را تغییر دهد، از او رویگردان می‌شوند، و تحملشان از او و از شنیدن گفته‌های او به سر می‌آید. آن‌ها واقعاً در بحث و گفتگو از شیخ و کشف حالت او قبل از اخذ و کسب چیزی از او دقت می‌کنند. تا جایی که به آن‌ها گفته می‌شود: آیا مگر می‌خواهید با او ازدواج کنید؟ خطیب در الکفایه روایت می‌کند: شاذان الاسود بن عامر گفت: شنیدم حسن بن صالح می‌گوید: هنگامی که می‌خواستیم به نقل از کسی حدیثی بنویسیم آنقدر از او می‌پرسیدیم تا جایی که به ما گفته می‌شد: مگر می‌خواهید با او ازدواج کنید؟^۱

بیشتر طالبان حدیث به نقل از کسی حدیثی نمی‌نویسند تا اینکه از امامان بزرگوار که راویان را می‌شناسند درباره او سؤال کنند و از کسانی که جایز است از او بنویسند، و کسانی که نوشتن حدیثشان برای استدلال و اعتبار به آن حلال نیست. از ابن عباس بن باذام روایت شده گفت: به من و ولید بن مسلم القرشی گفت: می‌خواستم شیخ بیاید و حدیثی از او بشنوم قبل از اینکه او را بیاورند از اوزاعی و سعید بن عبدالعزیز درباره‌اش پرسیدم پس قبل از اینکه بیاید من رأی را گرفته بودم^۲. و غیر آن اخبار زیادی از راویان و محدثان منتشر شده است.

و چه بسیار طلابی که قبل از برخورد با شیوخ آن‌ها را آزمایش می‌کردند و بعضی اسناد را در بعضی احادیث دگرگون و تغییر می‌دادند، و متون را بر آن‌ها سوار می‌کردند و از آن‌ها درباره‌شان می‌پرسیدند. این کارها را به طور عمدی قبل از شنیدن حدیثی از آن‌ها

۱- الکفایه فی علم الروایه ص ۹۳.

۲- تهذیب الکمال للمزی ۱۴۷۵/۳.

به خاطر آزمایش شیوخ می‌کردند. پس اگر آگاه می‌بود بر او اعتماد می‌کردند و از او حدیث برمی‌گرفتند. و اگر آن را می‌گرفت و اقرار می‌کرد به حدیث تقلبی و غلط از او روایت نمی‌کردند و او را ترک می‌گفتند.

از نمونه‌های رعایت عقل در پذیرش و رد حدیث به هنگام شنیدن.

۱- آنچه دار قطنی از سفیان بن عیینه روایت کرده گفت: بر حجاج بن ارطاه^۱ وارد شدم و گفته او را شنیدم، چیزی گفت که من آن را نپذیرفتم پس چیزی از او بر نگرفتم. یحیی بن سعید القطان گفت: حجاج بن ارطاه را در مکه دیدم ولی بهره‌ای از او نگرفتم.^۲

۲- امام مسلم در مقدمه صحیح خود از عبدالله مبارک^۳، روایت کرده که گفت: اگر مختار باشی که انتخاب کنی داخل بهشت شوی یا عبدالله محرر الحزرمی الرمی^۴

۱- حجاج بن ارطاه: او حجاج بن ارطاه، ابو نور بن هبیره النخعی، ابو ارطاه الکونی القاضی، یکی از فقها، پر اشتباه و مکار که سال ۱۴۹ هـ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱/۱۸۸ شماره ۱۱۲۲ و الکاشف ۱/۳۱۱ شماره ۹۲۸ و تذکره الحفاظ ۱/۱۸۶ شماره ۱۸۱ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۸۷ شماره ۱۷۲ الثقات از عجلی ص ۱۰۷ شماره ۲۵۰ و معرفه الرواة المتکلم فیهم بما لا یوجب الرد الذهبی ص ۵ شماره ۷۸ و حاشیه سبط ابن العجمی علی الکاشف ۱/۳۱۱.

۲- الدار القطنی در کتاب الحدود و الدیات و غیره ۳/۱۷۵ شماره ۲۶۶.

۳- عبدالله بن مبارک: او عبدالله بن مبارک بن واضح الحنظلی التمیمی، ابو عبدالرحمن الهروزی یکی از امامان عالم و مطمئن بوده است. در سال ۱۸۱ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱/۲۷۴ شماره ۲۶۰ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۱۲۳ شماره ۲۴۹ و الثقات از عجلی ص ۲۷۵ شماره ۸۷۶ و الثقات از ابن حبان ۷/۷ الدبیاج المذهب ص ۲۱۲ شماره ۲۶۱ و طبقات المفسرین از داودی ۱/۲۵۰ شماره ۲۳۲ و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۲۷ شماره ۱۵۶۴ و الفهرست از ابن ندیم ص ۳۷۷ و ۳۷۸.

۴- عبدالله بن محرز، بمهمات، الجزری در زمان خلافت ابی جعفر فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱/۵۲۸ شماره ۳۵۸۴ و الکاشف ۱/۵۹۲ شماره ۲۹۴۴ و الضعفاء و المتروکین از نسائی ص

را ملاقات کنی حتماً دیدار او را انتخاب می‌کنم و پس از آن داخل بهشت شوم، وقتی که او را دیدم او از هر چیزی نزد من بی‌ارزشتر بود.^۱

دوم: اما رعایت محدثین درباره عقل در قبول حدیث یا رد آن به هنگام شنیدن آن است، این امر در اینکه آن‌ها شرط عدالت و صحت شنیدن حدیث از بچه ممیز و فهمیده را صحیح دانسته‌اند، واضح به نظر می‌رسد. و اگر بچه پنج ساله یا کمتر باشد جواب مردود است و بعد از بلوغ وی احتمالش روایت شده باشد هر چند که عقل درستی نداشته باشد. جواب این است که شنیدن حدیث از او صحیح نیست تا جایی که ابن صلاح گفته است: هر چند که پنجاه ساله باشد.

از شروط عدالت بعد از اسلام: بالغ و عاقل بودن است؛ حدیث انسان غیر بالغ درست نیست^۲ و پذیرفته نمی‌شود. و حدیث انسان دیوانه نیز درست نیست چه جنون ادواری داشته باشد و چه جنون منقطع فرقی نمی‌کند.^۳

اما ضبط: با حدود موافقتش با اهل حفظ شناخته می‌شود و اگر اکثریت با او موافق باشد هر چند که اگر ناقص باشد ولی آن را از نظر معنی تغییر ندهد، ضابط است و به حدیثش می‌توان استناد کرد. و اگر به ندرت با او موافقت کنند و غالباً با او مخالفت کنند، او خطاکار است و نمی‌توان از نظر ضبط به او اعتماد کرد و به حدیثش استناد نمی‌شود. و

۱۴۸ شماره ۳۴۸ و المجروحین از ابن حبان ۲۲/۲ و الجرح و التعديل ۱۷۶/۵ شماره ۸۲۴ و الضعفاء از ابی نعیم ص ۱۵۱ شماره ۱۱۸.

۱- مسلم المقدمة باب اسناد در دین ۱۳۱/۱ و بین: گزیده‌هایی از تاریخ سنت و علوم حدیث استاد عبدالفتاح ابن غده ص ۱۷۲-۱۷۴.

۲- فتح المغیث از سخاوی ۳۰۷/۱؛ و او کسی است که نووی غالباً از او روایت کرده است. تدریب الراوی ۳۰۰/۱.

۳- فتح المغیث از سخاوی ۳۰۷/۱؛ تدریب الراوی ۳۰۰/۱.

امام شافعی به آن اشاره کرده و در مورد کسی که حدیثش قابل احتجاج باشد می‌گوید: وقتی که حدیثش با حدیث حافظان موافق باشد.^۱

همچنین می‌گوید: به صدق و کذب حدیث استدلال نمی‌کنند مگر قبل از آن از صدق و کذب راوی آن مطمئن شوند مگر در موارد اندکی، که این دلالت بر صدق و کذب در آن دارد.^۲ حدیث درست حدیثی است که مخالفش وجود نداشته باشد یا حدیث‌هایی که بیشتر دلالت بر صدق می‌کنند و مستندتر هستند با آن مخالفتی نداشته باشند.^۳

خطیب در الکفایه در باب وجوب اطراح المنکر و المستحیل من الاحادیث^۴ گفته است: استاد عبدالرحمن المعلمی می‌گوید: در میان راویان گروهی هستند که هنگام شنیدن و حدیث گفتن تسامح می‌کنند، امامان مراقبان حدیث می‌باشند و چه بسا حدیث‌های باطلی در میانشان یافت شود و چه بسا فرد یا گروهی که به دلیل این تسامح توسط امامان و معتمدان حدیث جرح شده‌اند.^۵

استاد عبدالفتاح ابو غده - رحمت خدا بر او باد - می‌گوید: محدثینی که در گردآوری حدیث بیشتر کار کرده‌اند عادت دارند که هر حدیثی را گوش دهند چه شناخته شده باشد و چه نباشد، زیرا از وجوه زیادی در علم حدیث بهره می‌برند. به همین خاطر این قاعده را قرار داده‌اند که یحیی بن معین گفته است: در هنگام نوشتن همه چیز را بنویس یعنی خوب و بد را بنویس و هنگام بحث و بررسی آن دقت کن و خوب و بد را از هم جدا کن، یا هنگام گرفتن حدیث از بزرگان و راویان باید دقت کرد. آنچه که در توانایی‌شان است از این بزرگان جمع می‌کنند اما به هنگام بررسی اسناد و متون یا بحث

۱- فتح المغیث از سخاوی ۳۰۷/۱ و بعد آن و تدریب الراوی ۳۰۰/۱.

۲- الرساله از امام شافعی ص ۳۷۱ شماره ۱۰۰۱ و فتح المغیث از سخاوی ۳۲۸/۱.

۳- الرساله از امام شافعی ص ۳۹۹ شماره ۱۰۹۹.

۴- الکفایه ص ۶۰۳.

۵- الانوار الکاشفه ص ۶ و ۷.

آن‌ها خوب و بد را جدا کرده و پاک می‌کنند. آن‌ها فقط حدیثی را که از اسناد و معتمدان حدیث رسیده باشد و متنش خالی از کج فهمی و ضعف باشد را روایت می‌کنند. آنچه از دروغ و شک راویان در اسناد یا انحراف و کجروی برایشان معلوم شده است در بحث از آن‌ها و حدیث آن‌ها مکمل می‌نمایند. آن‌ها را بیان نمی‌کنند مگر اینکه آن اسناد و متون را همراه ضعف و کجروی راویانشان بیان نمایند. و چه بسا اوقاتی که این نوشته‌ها را می‌سوزانند و تمامی دنیا در مرتبه‌های گروه بزرگی از راویان جرح شده ذکر شده است.

اینجا مثال‌هایی را ذکر می‌کنیم: در المیزان و التهذیب در شرح حال خالد بن یزید بن ابی مالک دمشقی آمده است^۱: ابن ابی الحواری گفت: شنیدم یحیی بن معین می‌گوید: در شام کتابی است که شایسته است از بین برود و آن کتاب الدیات از خالد بن یزید بن ابی مالک است. راضی نمی‌شود بر پدرش دروغ ببندد چه اینکه بر صحابه دروغ ببندد. احمد ابن ابی الحواری گفت: این کتاب را از خالد بن یزید شنیده بودم پس آن را به ابن عبدولی العطار دادم پس آن را پاره کرد آنچه در آن مردم نیاز داشتند به آن‌ها داد.^۲

سوم: عنایت محدثین به عقل هنگام حکم بر راویان: که زیاد در کتاب‌های شرح حال یافت می‌شود، پس چه بسا امامان یک راوی را به خاطر یک خبر ناشناس که آورده جرح می‌کنند چه برسد به یک خبر یا دو خبر یا بیشتر، می‌گویند: برای خبری که درستی آن غیر ممکن است یا دور از نظر است: منکر یا باطل و این‌ها در ترجمه الضعفاء به وفور یافت می‌شود. و دلایل و

۱- ابن ابی الحواری: او احمد بن عبدالله بن میمون بن العباس التغلبی، کینه او ابا الحسن بن ابی الحواری است، سال ۲۴۶ هجری فوت کرد و شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۹/۱ شماره ۶۱ و الکاشف ۱۹۷/۱ شماره ۵۱ و الثقات از ابن حبان ۲۴/۸ و الارشاد از خلیلی ص ۱۳۴-۱۳۵ و مختصر تاریخ دمشق از ابن منظور ۱۶۲/۳.

۲- میزان الاعتدال ۶۴۵/۱ شماره ۲۴۷۵ و تهذیب التهذیب ۱۲۶/۳ شماره ۲۳۲ و ر. ک: گزیده‌هایی از تاریخ سنت و علوم حدیث از استاد عبدالفتاح ابو غده ص ۱۷۴-۱۷۶.

موضوعات را نوشته‌اند که راوی را موثق نمی‌دانند تا گفته‌اش را به نمایش بگذارند و احادیث او را یکی یکی نقد کنند.^۱

چهارم: اما رعایت عقل توسط محدثین هنگام حکم بر متون احادیث در قرار دادن دلائل وضع حدیث و مخالفت آشکار آن با عقل^۲ معلوم است. که مقید به تأویل نکردن آن‌ها است و مقصود از تأویل در اینجا: یعنی تلاش برای موافق کردن و هماهنگی میان آن مواردی که در ظاهر از نظر عقلی مخالف هستند. به شرطی که آگاه باشیم که عقل در دید و تأویل سرگردان نشود به آن اندازه‌ای که نقل آن را سرگردان می‌کند.^۳

حکیم ترمذی در این باره می‌گوید به درستی می‌دانند و انکار می‌کنند عقلایی که راهی به سوی خداوند دارند. به خداوند متصل می‌شوند، نور خداوند چراغ آن و عقل دیدگاه آن و آرامش همراه آن است پس به سوی مردم بر می‌گردد در حالی که حق همراه اوست و قلبش مانند روشنایی چراغ به علم و یقین روشن می‌شود. چنانکه ربیع بن خثیم گفت: حق دارای نور و روشنایی است که مانند روز روشن است و آن را می‌شناسیم و باطل دارای ظلمت و تاریکی است و مانند تاریکی شب است که آن را انکار می‌کنیم.

محققان حق و باطل را می‌شناسند و خداوند بزرگ وعده داده است و گفته:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [الأنفال: 29].

۱- الانوار الكاشفه از معلمی ص ۷.

۲- تدریب الراوی از سیوطی ۲۷۶/۱ و توضیح الافکار از صنعانی ۹۶/۲ و این همان چیزی است که ابن خلدون در مقدمه‌اش گفته: قرار داده آنچه که اهل حدیث قرار داده‌اند به دلیل و فاحش از نقل و تقدیم آن بر عقل به هنگام تعارض در آن و بی‌ارزش می‌دانند عقل کسانی که عقل را بر نقل هنگام اختلاف در ظاهر مقدم می‌کنند. المقدمه ص ۵۰۸ و قاسم احمد در اعاده تقسیم الحدیث ص ۵۹ و به گفته ابن خلدون استدلال می‌کند بر وجوب اینکه سنت مؤید قرآن است به مفهوم دشمنان سنت. و دلیلی در آن برای گفته ابن خلدون نقل کرده نیست.

۳- الموافقات از شاطبی ۷۸/۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند به شما قدرت تشخیص حق از باطل را می‌دهد».

اما عقلی که با شهوات دنیا آمیخته است و از خداوند دور است، در این مورد بی‌نیاز شده است زیرا اصل و منبع آن ظلم است پس چگونه حق را می‌شناسد؟ در حالی که پیامبر خدا شرط کرده است و گفته: هنگامی که حدیثی از من نزد شما می‌آید آن را می‌شناسید و انکار نمی‌کنید.^۱

گفتم: آنچه گذشت برای ما معلوم می‌کند که قاعده عرضه سنت بر عقل در حکم بر سنت پاک پیامبر قاعده‌ای مقرر در نزد محدثین و فقهاست و کارهایشان را در پذیرش احادیث و تصحیح آن طبقه‌بندی کرده‌اند.

آنها مقید به تغییر و تحول در تأویل در میان آنچه که در ظاهر از نظر نقل مختلف است و آنچه عقل متعجب می‌شود از حدودی که خالقش برای آن قرار داده است، هستند. پس نیکو نمی‌شود مگر شرع آن را نیکو کند و زشت و ناپسند نمی‌شود مگر شرع آن را ناپسند کند و حکم آن بر حکم خداوند بزرگ مقدم نمی‌شود.

در پایان می‌گوییم که عمر فاروق راست گفت: همانا اهل رأی و دشمنان سنت، احادیث را به رأی خود تفسیر می‌کنند و بر آن‌ها فتوا می‌دهند و گمراه می‌شوند بدانید که ما اقتدا می‌کنیم ولی شروع نمی‌کنیم و پیروی می‌کنیم ولی شروع‌کننده نیستیم و از تمسک به آن گمراه و خوار نمی‌شویم.

و در روایت دیگری: از همنشینی با اصحاب رأی خودداری کنید، آن‌ها دشمنان سنت هستند، و از آن‌ها درباره آنچه نمی‌دانند پرسیده می‌شود خجالت می‌کشند که بگویند

۱- نوادر الاصول از حکیم الترمذی اصل ۴۴ و بعد از آن نیما یعدونه صدق الحديث ۳۶۱/۱ و قواعد التحديث از قاسمی ص ۱۶۵.

نمی‌دانیم پس به رأیشان فتوا می‌دهند و چه بسیار گمراه می‌شوند و کسانی را که همانند آن‌ها هستند، گمراه می‌کنند. خداوند به وسیله وحی پیامبر را از رأی بی‌نیاز می‌کند.^۱ حافظ بن عبدالبر گفت: کسی که خودش را از دیدن منع کند و چنانچه گفتیم باشد و با سنت با دیدگاه خود مخالفت کند و آن طور مایل است تفسیر و تعریف نماید پس او گمراه و نابود است. و کسی دیگر که همانند آن‌هاست و در فتوا دادن بدون علم خود را به خطر می‌اندازد، او کورتر و گمراه‌تر است، و ای برادر بدان: قرآن و سنت هر دو اصل و اساس رأی می‌باشند و کسی که نسبت به اصل نادان باشد هرگز به فرع نمی‌رسد.^۲ و خداوند تبارک و تعالی عالم‌تر و آگاه‌تر است.

مطلب سوم: در آن شبهه‌های زیر است

شبهه ممانعت از نوشتن سنت

نمایاندن شبهه و پیروانش

این شبهه را در گمان شرق‌شناسان و پیروانشان از دشمنان سنت خلاصه می‌کنیم به اینکه: اگر سنت پیامبر دلیلی برای کار پیامبر و قرآن و صحابه و تابعان و تمامی کسانی که بعد از آن می‌آیند باشد تا با این کار نوشتن آن‌ها را تثبیت کند چنانکه این کار در شأن قرآن کریم است اما این ثابت است که پیامبر از نوشتن سنت نهی کرده و دستور به از بین بردن آن داده است و این کار را صحابه و تابعان بعد از آن‌ها نیز انجام داده‌اند، و در این

۱- الفقیه و المتفقہ از خطیب ۴۵۳/۱-۴۵۴ رقم‌های ۴۷۷ و ۴۷۸ و ابن قیم جوزیه گفت: اسناد این آثار از عمر در نهایت درستی است. و ببین: اعلام الموقعین ۵۵/۱ و در همان منبع ۶۶/۱ و ۶۷، معنی الرأی و حتی یكون محموداً و حتی یكون مذموماً و المدخل الی السنۃ از استاد دکتر عبدالمهدی ص ۱۱۴-۲۵۹.

۲- جامع البیان العلم و فضله ۱۷۳/۲.

باره کوتاهی نکرده‌اند بلکه بعضی از آن‌ها از بحث کردن خودداری کردند یا بحث از آن را تقلیل دادند، و دیگران از زیاد شدن آن‌ها جلوگیری کردند.

بعضی از تندروان شیعه به آن استدلال کرده‌اند که منع نوشتن سنت پیامبر از جانب ایشان درست نیست و نادرست می‌انگارند گفته کسی که این چنین می‌پندارد که منع پیامبر از نوشتن سنت و بحث درباره آن زائیده یک حالت سیاسی بود که خلیفه ابوبکر و بعد از او عمر و خلفای بعد برای جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت و ترس از انتشار یافتن احادیث پیامبر در بزرگی علی و فرزندان او دلالت کردن این احادیث بر امامت او از آن‌ها اتخاذ کرده بودند. علاوه بر آن تمامی این گفته‌ها به اصل مشروعیت حکومتشان بر می‌گشت.

روایات منع نوشتن احادیث بعد از آن مختلف شد. برای توجیه منع ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کسانی که از آن‌ها پیروی کردند. و براساس این شبهه علی شهرستانی^۱ در کتابش «دلایل و نتایج منع تدوین حدیث»^۲ و همچنین مرتضی عسکری^۳ در کتاب معالم المدرستین^۴ و زکریا عباس داود^۵ در کتاب تأملات بر حدیث نزد سنی و شیعه^۶، و مروان

۱- علی شهرستانی: نویسنده شیعه معاصر، از تصنیفاتش دلایل و نتایج منع تدوین حدیث، در حجیت سنت پیامبر و راویان او خصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه - خداوند از همه آن‌ها راضی باشد، طعنه زده است.

۲- منع تدوین حدیث ص ۱۹ و ۱۸۵ و ۲۱۰ و ۳۵۷ و ۳۶۵ و ۵۰۵.

۳- مرتضی العسکری: نویسنده معاصر شیعه و رئیس دانشکده اصول دین در بغداد، از تصنیفاتش: عبدالله بن سبا و اساطیر اخری و معالم المدرستین و پانصد صحابه خلاق و احادیث عائشه و اطوار زندگیش و در تمام تألیفات دیدگاه رافضه را در سنت و صحابه معلوم می‌کند.

۴- معالم المدرستین المجلد ۲/ ۶۰-۶۱.

۵- زکریا عباس داود: نویسنده سوری‌ای شیعه معاصر، از تألیفاتش تأملاتی در حدیث نزد شما و شیعه، در آن دیدگاه رافضه در سنت و صحابه را مشخص کرده است.

۶- تأملات فی الحدیث ص ۳۷-۴۲ و ۴۴ و ۶۲.

خلیفات^۱ در کتابش «و رکبت السفینه»^۲ و غیر آن که از دشمنان سنت^۳ بود به این مبحث پرداخته‌اند.

بعضی از مستشرقین با شیعه بر عدم صحت ممنوعیت نوشتن سنت در ابتدای امر در زمان پیامبر اتفاق کردند و رأی خود را بر این پایه بنا نهادند. که این‌ها به پیامبر نسبت داده شده‌اند و این‌ها چیزی نیست جز نتیجه پیشرفت دینی و سیاسی و اجتماعی مسلمانان.^۴

گمان می‌رود که الگوی بزرگشان در این بهتان گلدزیهر می‌باشد، که معتقد است: احادیث وارد در منع نوشتن سنت و احادیث دیگری که نوشتن سنت را تشویق می‌کند چیزی جز اثر رقابت اهل حدیث از یک طرف و اهل رأی در طرف دیگر برای رسیدن به یک هدف واحد نیستند.

اهل حدیث به نوشتن سنت تکیه می‌کنند تا دلیلی برای درستی و استدلال به آن داشته باشند. می‌گویند: همگی موافق این گفته‌اند که انکار تدوین حدیث دشمنی نسبت به حدیث نیست و این کراهیت در نوشتن از ابتدا وجود نداشته است. این به دلیل بدرفتاری بود که بعد از آن به وجود آمد.^۵ و در جای دیگری می‌گوید: در این موضوع دو نوع آرای متضاد وجود دارد، برای اینکه آن‌ها را برایتان معلوم نمائیم ناچاریم به روزگاران گذشته که این نزاع شروع شده است، برگردیم.

۱- مروان خلیفات: نویسنده سوره‌ای معاصر به درجه لیسانس از دانشکده حقوق در سوریه دست یافت. شیعه شد و در آن زیاده‌روی کرد از تألیفاتش: و رکبت السفینه.

۲- و رکبت السفینه ص ۱۷۳-۱۸۰.

۳- مثل محمود ابوریه گوینده حدیث (از من ننویسید و غیره) این حدیثی که این کتاب را بر آن بنا نهادیم. ر. ک: اضواء علی السنه ص ۳۴ و کسی که این شبهه را گفته حسین الدرکاهی الرافضی در مقدمه کتاب کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین از ابن مطهر جلیلی می‌باشد.

۴- تفصیل این شبهه و رد آن خواهد آمد ص ۳۴۶-۳۷۴.

۵- دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله دانشکده الدعوه لیبی، عدد ۱۰ ص ۵۶۶.

هر گروه دارای دیدگاه مخصوص است که با احادیث پیامبر مرتبط است، یکی از گروه‌ها گفته پیامبر ﷺ فرموده است: چیزی غیر از قرآن از من ننویسید و هر کسی چیزی بنویسد پس آن را از بین ببرد.^۱ ابن جریج از گروه دوم حدیثی از ابن عمرو روایت کرده به اینکه از پیامبر پرسیده شد: آیا علم، اسارت می‌آورد؟ پیامبر آن را تأیید کرد، هنگامی که از معنی اسارتش پرسیدند جواب داد: نوشتن.^۲

عماد بن سلمه گفته که جد عمرو بن شعیب از پیامبر پرسید: آیا تمام آنچه از او شنید را بنویسد پس پیامبر جواب داد: بله پس به او گفت: حتی در حالت عصبانی و خوشحالی؟ گفت: بله همانا من چه در حال عصبانیت و چه در حال رضایت و خوشحالی غیر حق را نمی‌گویم.^۳

ابو هریره می‌گوید: همانا مردی از انصار نزد پیامبر نشست و احادیثی از پیامبر را می‌شنید اما نمی‌توانست آن‌ها را حفظ کند. به او شکایت برد پس پیامبر به او گفت: برای این کار از سمت راست کمک بگیر.^۴

۱- تخریجش خواهد آمد ص ۲۷۱.

۲- حاکم در المستدرک کتاب العلم بیرون آورده ۱/۱۸۸ شماره ۳۶۲ الذهبی از او انتقاد کرده به اینکه ابن مؤمل ضعیف است و الهیثمی در مجمع الزوائد آن را ذکر کرده ۱/۱۵۲ و به طبرانی نسبت داده‌اند در الکبیر و الاوسط و عبدالله بن مؤمل ابن معین و حبان او را مطمئن دانسته‌اند و ابن سعد گفت: مرد مطمئن کم حدیث است و امام احمد گفت: احادیث او ناشناخته‌اند و الخطیب در تقييد العلم ص ۶۸ و المحدث الفاصل ص ۳۶۴.

۳- ابو داود در کتاب العلم باب در کتاب علم ۳/۳۱۸ شماره ۳۶۴۶.

۴- ترمذی در کتاب علم باب اجازه در آن ۵/۳۸ شماره ۲۶۶۶ و گفت: این اسناد محکم نیست و از امام بخاری نقل است. و الخطیب در تقييد العلم ص ۶۵ و همچنین الخطیب در الجامع لأخلاق الراوی ۱/۲۴۹ شماره ۵۰۳.

با آمدن این احادیث دو گروه تلاش کردند که دلایلی را در درستی مذهب و عقیده خود عرضه کنند بدون اینکه معلوم شود کدامیک از آن‌ها از مدافعاتش می‌باشد. و این دلیلی در به وجود آمدن نقاب‌های دینی گردید.^۱

اما پیروان مستشرقین از داعیان مذاهب لادینی به درستی منع از نوشتن سنت پیامبر در ابتدای امر به دلایلی که ذکرشان بعداً خواهد آمد و از آن دلایل روی بر گرداندند و ایده مسلمانان محدث و فقیه و سایر علما را تا امروز باطل و بی‌ارزش دانستند، اعتراف نمودند.

علت منع نوشتن سنت در ابتدای کار مربوط به احادیثی می‌باشد که به وسیله آن‌ها به عدم حجیت سنت شهادت می‌دهند چه این احادیث مستند به پیامبر باشند چه مستند به صحابه و چه مستند به تابعین باشند.

آنها در همان وقت از احادیثی روی برگرداندند که بر نوشتن سنت پیامبر تشویق می‌کردند و بیشتر آن‌ها مستند به پیامبر و صحابه و تابعین هستند. و تمامی آن‌ها بر نوشتن سنت و تدوین آن حرص می‌ورزیدند.

چرا دشمنان سنت تضاد ظاهری در روایات منتسب به پیامبر و صحابه و تابعین را برای ما بیان نمی‌کنند؟ و چرا به علت و حکمت این منع اقرار نمی‌کنند. ممکن نیست که این جواب از آن‌ها پذیرفته شود که راز این تناقض در روایات منع نوشتن و جواز آن است.

زیرا منع کردن و نهی از جانب پیامبر ﷺ و صحابه و تابعین - خداوند از آن‌ها راضی باشد - دلیل این است که احادیث را مانند قرآن به عنوان دین کلی و عمومی قرار ندهند. چنانکه دکتر توفیق صدقی به آن اشاره کرده است و استاد محمد رشید رضا که رحمت

۱- دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله دانشکده الدعوه لیبی عدد ۵۶۷/۱۰-۵۶۸.

خدا بر او باد از او تأثیر پذیرفته است و از پیروان او محمود ابوریه و جمال البنا و عبدالجواد یاسین و غیره می‌باشند، دلیلی بر آن نیست چنانکه خواهد آمد.^۱

دشمنان سنت در انکارشان به حجیت سنت میان منع نوشتن سنت و تدوین آن اشتباه کرده‌اند چنین فهمیده‌اند که تدوین همان نوشتن است آن‌ها چنین می‌پندارند که سنت پیامبر در سینه‌ها ماندگار شده بود تا آخر قرن اول هجری در زمان عمر بن عبدالعزیز، آن درکی نادرست است چنانکه در شبهه تأخیر در تدوین خواهد آمد.

پس آن‌ها در امانت علمی خیانت کردند و برای سنت پاک تاریخ می‌گذارند، استدلال می‌کنند بر عدم حجیت سنت به احادیث منتسب به پیامبر و صحابه و تابعین. همه آن‌ها از نوشتن نهی می‌کنند و امر به از بین بردن نوشته‌ها می‌کنند و آن احادیث را در کتاب‌های امامان جمع کرده‌اند و آن‌ها را مقدمه‌ای بر رد سنت به نمایش می‌گذارند. این احادیثی که به شبهه‌هایشان اشاره می‌کند، را نقل می‌کنند اما رد آن‌ها را نقل نمی‌کنند.

حافظ خطیب البغدادی در کتابش اسارت علم بابی به عنوان آثار و اخبار در کراهیت نوشتن علم، نگاشته است سپس باب دیگری را به عنوان توصیف علت کراهیت نوشتن حدیث و باب سوم آثار و اخبار در سرزنش نوشتن علم به آن‌ها افزوده است.^۲

همچنین حافظ ابن عبدالبر در کتاب «جامع بیان العلم و فضله» بابی را به عنوان ذکر کراهیت نوشتن علم و جاودانه کردن آن در کتاب‌ها منعقد کرده سپس باب دیگری به عنوان اینکه گذشتگان نوشتن حدیث را ناپسند می‌پنداشتند و باب دیگر در مورد آنچه در کراهیت نوشتن علم آمده و بر حفظ و نگهداری آن اعتماد کرده‌اند و در باب دیگر ذکر اجازه در نوشتن علم و بابی هم در درستی عمل گذشتگان در کتابت علم به خاطر ترس از فراموشی^۳ نگاشته است.

۱- نگا: ص ۳۰۵-۳۱۴.

۲- تقیید العلم ص ۲۹-۱۱۳.

۳- جامع بیان العلم ۶۳/۱-۷۷.

همچنین حافظ الدارمی در کتاب سننش: در مقدمه بابی را به این عنوان قرار داد: «کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد» و باب دیگری در مورد «کسی که اجازه نوشتن علم را دارد».^۱

این مزیتی از باب‌هایی است که به وسیله آن از حجیت سنت بحث می‌کنند، دشمنان سنت بابی را نقل می‌کنند که ادعایشان را تأیید می‌کنند «آثار و اخبار وارده در کراهیت نوشتن علم» و از بقیه باب‌هایی که زبانشان را می‌بندد و دروغشان را بر ملا می‌کند و بر آن‌ها دلیل ارائه می‌کند، چشم پوشی می‌کنند مانند: باب وصف علت در کراهت نوشتن حدیث و باب آثار و اخبار وارده از سرزنش در نوشتن علم. این عادت دشمنان اسلام است که همیشه دلایلشان را از منابع جاودان اسلامی بدست می‌آورند و متحمل سختی بر خودشان نمی‌شوند پس این قوم در خیانت علمی و پوشاندن لباس حق بر باطل تخصص دارند.

از کسانی که این روش را دنبال می‌کنند: دکتر توفیق صدقی^۲ و محمود ابوریه^۳ و قاسم احمد^۴ و احمد صبحی منصور^۵ و اسماعیل منصور^۶ و محمد شهرور^۷ و احمد حجازی السقا^۸ و جمال البنا^۹ و مصطفی المهدوی^{۱۰} و نیازی عزالدین^۱ و رشاد خلیفه^۲ می‌باشند.

۱- سنن الدارمی المقدمه ۱/۱۳۰-۱۴۰.

۲- مجله المنار المجلد ۹/۹۱۳.

۳- اضواء علی السنه ص ۴۶.

۴- اعاده تقسیم حدیث ص ۱۱۴ و ۱۲۸.

۵- حد الرده ص ۸۹ و عذاب القبر ص ۵-۶ و مجله روز الیوسف عدد ۳۵۳۰ ص ۵۰.

۶- تبصیر الامة بحقیقه السنه ص ۷، ۱۴، ۲۲۵.

۷- الكتاب و القرآن مرآة معاصر ص ۵۴۶، ۵۶۵.

۸- حقیقه السنه النبویه ص ۱۲.

۹- الاصلان العظیمان ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۷.

۱۰- البیان بالقرآن ۱/۲۵.

و نیز عبدالجواد یاسین^۳ و احمد امین^۴ و حسین احمد امین^۵ و محمد حسین هیکل^۶ و غیره می‌باشند.

الف: نمونه‌هایی از احادیث و آثار وارده در منع نوشتن سنت پیامبر ﷺ

اول: احادیثی که منسوب به پیامبر هستند

۱- حدیث ابو سعید الخدری؛ پیامبر گفت: از من ننویسید، کسی که چیزی غیر از قرآن از من بنویسد، لازم است آن را از بین ببرد و از من حدیث بگوید ولی مرتکب گناه نشوید و کسی که عمدی بر من دروغ ببندد، به تحقیق آتش زیر خود

۱- انذار من السماء ص ۱۱۷، ۱۳۴.

۲- القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۱۹.

۳- عبدالجواد یاسین: قاضی مصر سابق از دانشکده حقوق در دانشگاه قاهره در سال ۱۹۷۶ فارغ التحصیل شد. از تألیفات او: السلطه فی الاسلام العقل الفقهي السلفی بین النص، التاريخ، در این کتاب بر حجیت سنت و راویانش شک کرده است و شهادت به شبهه که همراه ماست در کتاب السلطه فی الاسلام ص ۲۳۸.

۴- احمد امین ابن شیخ ابراهیم الطباخ، در مدرسه حقوق اسلامی فارغ شد در بعضی از دادگاه‌های اسلامی قضاوت کرد پس مشغول تدریس در دانشکده ادب و دانشگاه مصر شد و سرپرست آن گردید. از تألیفاتش: فجر الاسلام و ضحی الاسلام و ظهر الاسلام، در کتابش از حدیث گفته و حق را با باطل آمیخته است. سال ۱۹۵۴ فوت کرد. شرح حالش در: الاعلام ۳۷۹/۱ و شهادت او به شبهه‌ای که مورد بحث است در دو کتاب فجر الاسلام ص ۲۰۸-۲۱ و ۲۳۳ و ضحی الاسلام ۱۰۶/۲.

۵- حسین احمد امین: نویسنده معاصر مصر، فرزند استاد احمد امین. از تألیفات حسین احمد امین «دلیل المسلم الحزین» در طعنه مستشرقین در حجیت سنت و شهادت به این شبهه تردید داشت. کتاب المسلم الحزین ص ۴۳.

۶- محمد حسین هیکل: نویسنده مصری از رواد مدرسه عقلی حدیث از سنت و سیره پیامبر از مستشرقین تأثیر پذیرفت و تأثیرش در شبهه، کتاب زندگی محمد ص ۵۵.

قرار داده است یا درونش را از آتش پر کرده است.^۱ در روایتی از او: از پیامبر خواستیم به ما اجازه نوشتن بدهد اما به ما اجازه نداد.^۲

۲- حدیث ابوهریره گفت: نشسته بودیم و آنچه از پیامبر می‌شنیدیم را می‌نوشتیم، پیامبر بیرون آمد و فرمود: چه می‌نویسید؟ در جواب گفتیم؟ آنچه از تو شنیده‌ایم، فرمود: آیا کتابی غیر از کتاب خداست؟ گفتیم: آنچه می‌شنویم می‌باشد. پس گفت: از کتاب خداوند بنویسید و کتاب خدا را نیکو بدارید، آیا کتابی غیر از کتاب خدا هست، کتاب خداوند را نیکو و خالص نمائید. گفت: هر آنچه را که نوشته بودیم در یک جا جمع کردیم و سوزانندیم.^۳

گفتیم: ای پیامبر ﷺ آیا درباره تو بحث کنیم؟ فرمود: می‌توانید از من بگوئید و اشکالی ندارد و کسی که عمدی بر من دروغ ببندد، درونش را از آتش پر کرده است. ما نیز گفتیم: ای پیامبر خدا آیا از بنی اسرائیل بحث کنیم؟ گفت: بله از بنی اسرائیل بحث کنید و اشکالی ندارد و شما درباره چیزی از آن‌ها بحث نمی‌کنید مگر اینکه از آن تعجب کنید.^۴

-
- ۱- مسلم در کتاب الزهد و الرقائق باب اثبات در حدیث و حکم کتابت العلم ۳۵۶/۹ شماره ۳۰۰۴.
 - ۲- الترمذی در کتاب العلم بیرون آورده: باب آنچه درباره کراهیت نوشتن علم آمده ۳۷/۵ شماره ۲۶۶۵ ابو عیسی گفت: این حدیث به صورت‌های دیگری نیز از زید بن اسلم روایت شده است. همام از یزید بن اسلم روایت کرده و الدارمی در المقدمة بیرون کشیده باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد ۱۳۱/۱ شماره ۴۵۱ و الخطیب فی تقييد العلم ص ۳۲ و القاضي عیاض فی الالمام ص ۱۴۸.
 - ۳- شرح حال او در مبحث (ابو هریره روایت الاسلام رغم انف الحاقدين) خواهد آمد ۱۰۳/۲-۱۱۶.
 - ۴- أحمد در المسند ۱۲/۳ _ ۱۳ ، والخطیب در تقييد العلم ص ۳۴، و عبد الرحمن بن زید ابن اسلم در آن است، که بر ضعف او توافق وجود دارد. نگا: در شرح حال او: تقریب التهذيب ۱/ ۵۷۰ شماره ۳۸۷۹، والضعفاء والمتروكين نسائی ص ۱۵۸ شماره ۳۷۷، والضعفاء لابی نعیم ص ۱۰۲ شماره ۱۲۲ والمجروحین لابن حبان ۵۷/۲، والتاریخ الصغير ص ۲۰۸ شماره ۳۷۰، والتاریخ الكبير ۵/ ۲۸۴ شماره ۹۲۲، والجرح والتعديل ۵/ ۲۳۳ شماره ۱۱۰۷، ولسان المیزان ۸/ ۴۸۸ شماره ۱۳۳۷۶.

۳- و همچنین از زید بن ثابت، نقلی از پیامبر روایت شده^۱ است.

دوم: آثار موقوف و مقطوع

بعضی از صحابه و تابعین به راه منع نوشتن سنت پیامبر رفته‌اند:

۱- ابوبکر صدیق.^۲ عائشه رضی الله عنها گفت: پدرم حدود پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع کرد، شب را به قلب و تغیر آن‌ها گذراند. عائشه گفت فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: این قلب به خاطر شکایت است یا چیزی به تو می‌رسد؟ هنگامی که صبح شد گفت: احادیثی که نزد توست را جلو بیاور، پس آن‌ها را آوردم و آن‌ها را در آتش انداخت و سوزاند و گفت: ترسیدم که بمیرم و این‌ها نزد تو بماند در این‌ها احادیثی وجود دارد از مردی که او را امین و قابل اعتماد می‌دانم و چنان که گفتم نیست و من آن را نقل کرده‌ام.^۳

۱- أبو داود در سنن خود کتاب العلم، باب فی کتاب العلم ۳/ ۳۱۸ شماره ۳۶۴۷، وأحمد در المسند ۵/ ۱۸۲، وابن عبد البر در جامع بیان العلم ۱/ ۶۳، والخطیب در تقييد العلم ص ۳۵، والقاضی عیاض در الإلماع ص ۱۴۸.

۲- أبو بکر صدیق: صحابی گرانقدر شرح حال او در: الاستیعاب ۳/ ۹۶۳ شماره ۱۶۳۳، واسد الغابۃ ۱۳/ ۳۱۰ شماره ۳۰۶۶، وتاریخ الصحابة ۲۳ شماره ۱، وتذکرۃ الحفاظ ۱/ ۲ شماره ۱، ومشاهیر علماء الأمصار ص ۱۰ شماره ۲، والإصابة ۲/ ۳۴۱ شماره ۴۸۳۵.

۳- حافظ ذهبی در تذکرۃ الحفاظ ۱/ ۵ ذکر کرده و گفته که صحیح نیست. و از کسانی که ادعای امانت علمی می‌کنند مانند صاحب أضواء علی السنۃ تعجب می‌کنم که روایت سابق را از التذکرۃ آورده است، و حکم ذهبی را نقل نکرده است!! نگا: أضواء علی السنۃ ص ۴۹، و إسماعیل منصور از دروغ او بر امام ذهبی تعجب کرده است آنجا که إسماعیل منصور بعد از نقل روایت پیشین از التذکرۃ گفته است و مولف پنداشته که این روایت در تذکرۃ الحفاظ ذهبی درست است) نگا: تبصیر الأمة بحقیقه السنۃ ص ۲۲۶.

در روایت دیگری بعد از این گفته‌اش که من آن را نقل کرده بودم اضافه کرد که حدیث باقی مانده بود ولی من آن را نیافتم. بنابراین می‌توان گفت: اگر پیامبر گفته بود از ابوبکر پنهان نمی‌ماند.

من حدیثی برای تو روایت کردم و نمی‌دانم که حرف حرف آن را درست بیان کرده‌ام یا نه.

ابن کثیر گفت: این کار به این صورت واقعاً عجیب است و علی بن صالح نمی‌داند، احادیث پیامبر هزار تا بیشتر از این مقدار است و شاید این‌ها روایاتی هستند که بر آن‌ها اتفاق نشده است. حافظ السیوطی^۱ گفت: شاید گفته‌هایی از پیامبر که از بین رفته‌اند را جمع کرده باشند و بعضی از صحابه از او حدیث ذکر کرده‌اند مانند حدیث الجده^۲ و غیر آن، و ظاهراً از این مقدار نیز فراتر نمی‌روند زیرا از بهترین صحابه در حفظ حدیث می‌باشند و احادیثی نزد آن‌هاست که نزد کسی دیگر نیست. مانند حدیث «پیامبر ﷺ چیزی را نمی‌گرفت مگر اینکه آن را دفن می‌کرد».^۳

۱- السیوطی: عبدالرحمن بن ابی بکر محمد سیوطی: جلال الدین در علوم مختلفی تبحر داشت، مفسر و محدث بود. تألیفات او: الأشباه و النظائر فی القواعد الفقهیه و الأشباه و النظائر فی العربیه، و الدارالمنثور فی التفسیر بالمأثور، و الاتقان فی علوم القرآن، و الجامع الكبير و الصغير، و الازهار المتناثره فی الاخبار المتواتره سال ۹۱۱ هـ وفات یافت. شرح حالش در: حسن الحافظه للسیوطی ۳۳۵/۱ شماره ۷۷ و شذرات الذهب ۵۱/۸، و طبقات المفسرین للسیوطی ص ۳ و البدر الطالع للشوکانی ۳۲۸/۱ شماره ۲۲۸.

۲- اخراج آن گذشت ۲۵/۲-۲۶.

۳- الترمذی بیرون آورده در کتاب الجنائز باب شماره ۳۳، ۳۳۸/۳ شماره ۱۰۱۸ و ابو عیسی گفت: این حدیث عجیب است و عبدالرحمن بن ابی بکر الملیکی ضعیف می‌داند. این حدیث به گونه‌های دیگری نیز روایت شده، ابن عباس از ابی بکر الصدیق از پیامبر. ابن ماجه بیرون آورده در کتاب الجنائز باب ذکر وفاتش ۵۲۰/۱ شماره ۱۶۲۸. در اسنادش حسین بن عبدالله الهاشمی و ر. ک: مصباح الرجاچه از بوهیری ۵۴۲/۱.

۲- عمر بن خطاب^۱: از عروه بن زبید^۲ نقل است: همانا عمر بن خطاب خواست که حدیث بنویسد، پس یاران پیامبر در آن از او طلب فتوی کردند و اشاره کردند به او که آن‌ها بنویسد.

عمر خوشحال شد خداوند خیر و نیکی شهری را بر او ارزانی دارد پس روزی تصمیم گرفت و گفت: من می‌خواستم که سنتی بنویسم، قولی را به خاطر آوردم که قبل از شما کتابی نوشته بودند و کتاب خداوند را رها کرده بودند همانا من کتاب خداوند را با چیز دیگری نمی‌پوشانم.^۳

۳- از علی بن ابی طالب روایت شده گفت: نزد تمام کسانی که کتابی نزدشان بود رفتم و آن کتاب‌ها را از بین بردم، همانا کسانی که احادیث عالمانشان را پیروی می‌کنند و کتاب پروردگارشان را رها کرده‌اند، هلاک می‌شوند.^۴

۴- ابو سعید خدری به نقل از ابی نصره گفت^۱: به ابی سعید گفته شد آیا از روی حدیث رونویسی کنیم؟ گفت: برای شما نمی‌نویسیم از ما بگیری چنانکه ما از پیامبرمان گرفتیم.^۲

۱- ر. ک: منتخب کنز الكمال ۵۸/۴، ۵۹ و دلائل التوثیق المبکر للسنه از دکتر امتیاز احمد ص ۵۰۳ و ر. ک: دروغ محمود ابوریه بر محمد رشید رضا به اینکه این حدیث درست است. ر. ک: مجله المنار ۷۶۴/۱۰ و اضواء علی السنه ص ۴۹.

۲- ر. ک: عروه بن الزبیر بن خویلد الاسدی، ابو عبدالله مدنی از پدرش روایت کرد و دایمی‌اش و علی و از او روایت کرده‌اند پسرش عثمان و عبدالله و الزهري سال ۹۴ هـ فوت کرد. از ترجمه‌هایش تقریب التهذیب ۶۷۱/۱ شماره ۴۵۷۷ و الکاشف ۱۸/۲ شماره ۳۷۷۵ و الطبقات الکبری از ابن سعد ۱۷۹/۵ و الثقات از عجلی ص ۳۳۱ شماره ۱۱۲۱ و الثقات از ابن حبان ۶۹۴/۵ و تذکره الحفاظ ۶۲/۱ شماره ۵۱ و البدایه و النهایه ۱۰۱/۹ و مشاهیر علماء الامصار ص ۸۲ شماره ۴۲۸.

۳- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۴/۱ و الخطیب فی تقیید العلم ص ۴۹.

۴- ابن عبدالله البر در جامع بیان العلم ۶۳/۱ و ۶۴.

در جای دیگری او می‌گوید: به ابی سعید الخدری^۳ گفتم: همانا تو درباره حدیث عجیبی از پیامبر با ما صحبت کردی، ما می‌ترسیم از اینکه در آن کم و زیاد کنیم، گفت اگر خواستید آن را قرآن قرار دهید، نه، نه، اما از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبر خدا گرفته‌ایم.^۴

۵- ابوهریره گفت: ما نمی‌نویسیم و حدیثی از ما نوشته نمی‌شود.^۵
از سعید بن ابی الحسن^۶ روایت شده گفت: هیچکدام از یاران پیامبر ﷺ بیشتر از ابوهریره از او حدیث روایت نکرده است. همانا مروان زمانی که در مدینه بود خواست که احادیثش را بنویسد، پس ابا کرد و گفت: روایت کنید چنانکه ما روایت کردیم.

۱- ابو نصره: منذر بن مالک بن قطعه، العبدی ابو نصره، معروف به لقبش، از ابی سعید الخدری روایت شده و ابن عباس و علی و از او قتاده و عوف و ابن ابی عروبه و خلق. بر مطمئن بودنش اجماع است در سال ۱۰۸ هـ فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲/۲۱۳ شماره ۶۹۱۵ و الکاشف ۲/۲۹۵ شماره ۵۶۳۲ و الثقات از عجلی ۴۳۹ شماره ۱۶۳۳ و الثقات از ابن حبان ۵/۴۲۰ و طبقات ابن سعد ۷/۲۰۷ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۲۲ شماره ۷۰۹.

۲- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۱/۶۴.

۳- همان ۱/۶۴ و الخطیب در المحدث الفاصل ص ۳۷۹ و تقييد العلم ص ۳۶-۳۷.

۴- الدارمی در سننش در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد ۱/۱۳۳ شماره ۴۷۱ و ابن المبارک در سندش ص ۱۴۲ رقم ۲۳۱ و محقق استاد صبحی البدری السامرائی با اسناد درست گفته است، ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۱/۶۴ و الخطیب در تقييد العلم ص ۳۸ و الحدث الفاصل ص ۳۶۳.

۵- الدارمی در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را خوب نمی‌داند ۱/۱۳۳ شماره ۴۷۲ و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۱/۶۶ و الخطیب در تقييد العلم ص ۴۲.

۶- سعید بن ابی الحسن بصری برادر حسن بصری از مادرش روایت شده و ابوهریره و از او برادرش، و عوف، و سلیمان التیمی، بر اطمینان او اجماع دارند، سال ۱۰۰ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱/۳۵۰ شماره ۲۲۹۱ و الکاشف ۱/۴۳۳ شماره ۸۶۶ و الثقات از عجلی ص ۱۸۲ شماره ۵۳۶ و الثقات از ابن حبان ۴/۲۷۶، مشاهیر علماء الامصار ۱۱۵ شماره ۶۵۷.

هنگامی که از آن اباکرد پس برای او یک نویسنده مطمئن و دانا آوردند پس ابوهریره شروع به گفتن کرد در حالی که کاتب آن را می‌نوشت تا اینکه گفته‌اش تمام شد. گفت: مروان گفت: بدان ما تمامی گفته‌های تو را نوشته‌ایم. گفت: و شما چنان کردید؟ گفت: بله. پس الان آن را بر من بخوانید، گفت: پس آن را بر او خواندند، سپس ابوهریره گفت: معلوم است که شما آن‌ها را حفظ کرده‌اید. پس آن‌ها را از بین ببرید. پس آن‌ها را از بین بردند؟^۱

۶- ابن عباس رضی الله عنه از او روایت شده که گفت: ما علم را نمی‌نویسیم و آن نیز نوشته نمی‌شود.^۲ در روایت گفت: همانا ما چیزی غیر از قرآن را به صورت مکتوب نمی‌نویسیم.^۳

۷- ابن مسعود از او روایت کرد: علقمه^۴ کتابی یا نوشته‌ای از مکه یا یمن آورد که در آن احادیثی از پیامبر بود پس دستور داد که طشت آبی بیاورند و آن‌ها را در آب شست و گفت:

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳].

«ما بهترین داستان‌ها را به موجب آنچه بر تو وحی می‌کردیم در این قرآن آورده‌ایم و همانا تو قبل از آن از بی‌خبران بودی».

۱- خطیب در تقید العلم ص ۴۱.

۲- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۴/۱ و الخطیب در تقید العلم ص ۴۲.

۳- الخطیب در تقید العلم ص ۴۲-۴۳.

۴- علقمه: علقمه بن قیس بن عبدالله نخعی الکوفی، ابو شبل، برادر یزید بن قیس، روایت شده از ابوبکر و عمر و ابن مسعود، و از او برادرزاده‌اش عبدالرحمن بن یزید و خواهرزاده‌اش ابراهیم نخعی و سلم بن کهیل سال ۶۲ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۶۸۷/۱ شماره ۶۹۷ و الکاشف ۳۴/۲ شماره ۳۸۷۳ و تذکره الحفاظ ۴۸/۱ شماره ۲۲ و طبقات الحفاظ ص ۲۰ شماره ۲۴ و الثقات از عجلی ۳۳۹ شماره ۱۱۶۱ و البدایه و النهایه ۲۱۹/۸ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۲۵ شماره ۷۴۱.

قلب‌ها گنجایش زیادی دارند آن‌ها را به قرآن مشغول کنید و به چیزهای دیگر غیر قرآن مشغول نکنید.^۱

در روایتی از ابن عبدالبر زیاده ابو عبید گفت^۲: دیده شده که این نوشته از اهل کتاب گرفته شده بنابراین عبدالله نگاه کردن در آن را ناپسند دانست.^۳

در روایتی از الدارمی از مره الهمدانی^۴ آمده که گفت: ابو مره الکندی با کتابی از شام آمد آن را برد و به عبدالله بن مسعود داد، پس در آن نگریست و طشت آبی خواست، آن را خیس کرد و گفت: به درستی هلاک می‌شود کسی که قبل از شما از این کتاب پیروی کرده و کتاب خدا را رها نموده است.

حصین به نقل از مره می‌گوید: همانا اگر این نوشته از کتاب و سنت بود آن‌ها را از بین نمی‌بردم اما این‌ها از نوشته‌های نویسندگان بوده‌اند.^۵

۸- ابو موسی الاشعری^۱ از ابی برده^۲ که ابوموسی گفته است: نوشته‌های زیادی از پدرم نوشتم سپس او آن‌ها را از بین برد و گفت: از ما بگیر چنانکه ما گرفتیم.

۱- الخطیب فی تقييد العلم ص ۵۴.

۲- ابو عبید: قاسم بن سلام، البغدادی، ابو عبید، امام مطمئن، فاضل، گفته‌هایی از او در شرح الغرایب است. سال ۲۲۴ هـ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۹/۲ شماره ۵۴۷۹، تهذیب التهذیب ۳۱۵/۸ شماره ۵۷۲ و الکاشف ۱۲۸/۲ شماره ۴۵۱۱ و سؤال‌های مسعود بن علی البخری للحاکم ص ۲۴۹ شماره ۳۳۸ و تاریخ بغداد ۴۰۳/۱۲ شماره ۶۸۶۸ و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر ۱۵۰/۱ شماره ۴۴.

۳- جامع البیان العلم ۶۶/۱.

۴- مره الهمدانی: مره بن شراحیل الهمدانی، ابو اسماعیل الکونی او کسی است که به خاطر عبادت زیادش طیب نامیده می‌شود. از ابن مسعود و عمر روایت شده و از عمرو بن مره و ابن ابی خالد. سال ۷۶ هـ فوت کرد و شرح حال او: تقریب التهذیب ۱۷۰/۲ شماره ۶۵۸۳ و الکاشف ۲۵۳/۲ شماره ۵۳۶۱ و الثقات از عجلی ۴۲۴ شماره ۱۵۵۵ و مشاهیر علماء الامصار ۱۲۷ شماره ۷۵۴ و الانساب المتفقه فی الخط از ابن قیسرانی ص ۹۹ شماره ۱۶۲.

۵- الدارمی در المقدمة، باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد ۱۳۴/۱ شماره ۴۷۷.

از طریق دیگری از ابی برده آمده که گفت: ابو موسی برای ما حدیث می‌گفت، من و غلامم بپا خواستیم و آن‌ها را نوشتیم، روزی از احادیث صحبت کردیم پس خواستیم آن‌ها را بنویسیم او گفت: آیا آنچه شما از من شنیدید را می‌نویسید؟ گفتیم بله، گفت: آن را برای من بیاورید.^۳

پس طشت آبی خواست که برایش آوردند و آن را در آن شست و گفت: از ما حفظ کنید چنانکه ما حفظ کرده‌ایم.^۴

ابی برده به نقل از ابی موسی گفت از پدرم نوشته‌ای بر داشتم پدرم گفت: اگر در آن حدیث پیامبر و کتاب خدا نبود آن را می‌سوزاندم، پس خواست طشت آبی برایش

۱- ابو موسی اشعری: صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاستیعاب ۹۷۹/۳ شماره ۱۶۳۹ و اسد الغابه ۲۹۹/۶ شماره ۶۲۹۶ و تاریخ الصحابه ص ۱۵۴ شماره ۷۴۱ و تذکره الحفاظ ۲۳/۱ شماره ۱۰ و مشاهیر علماء الامصار ص ۴۷ شماره ۲۱۶ و الاصابه ۳۵۹/۲ شماره ۱۰۹۵۰.

۲- ابو برده: ابو برده ابی موسی الاشعری: گفته شده است عامر است و حارث نیز گفته شده، روایت شده از پدرش و علی و زبیر و عبدالله و یوسف و حفیده برید ابن عبدالله سال ۱۰۴ هـ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۶۰/۲ شماره ۷۹۸۱ و الکاشف ۴۰۷/۲ شماره ۶۵۰۸ و تذکره الحفاظ ۹۵/۱ شماره ۸۶ و طبقات الحفاظ ص ۴۳ شماره و طبقات ابن سعد ۱۳۳/۷ و الثقات از عجلی ص ۴۹۱ شماره ۱۹۰۳ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۳۰ شماره ۷۷۶.

۳- الخطیب در تقیید العلم ص ۳۹.

۴- ابن عبدالبر در جامع البیان العلم ۶۶/۱ و الخطیب در تقیید العلم ص ۳۹ ۴۰.

بیاورند^۱ پس آن‌ها را در آن شست و گفت: آنچه از من شنیده‌ای را رها کن، از من ننویس چنانکه من چیزی از پیامبر ننوشته‌ام، نزدیک بود پدرت هلاک شود.^۲

۹- عمرو بن دینار^۳ از سفیان ثوری^۴ روایت شده که گفت به عمرو گفته شد: همانا سفیان می‌نویسد، ناراحت شد و گریست و گفت: بر کسی که از من چیزی می‌نویسد سخت بگیر، سفیان گفت: چیزی از او ننوشته‌ام بلکه حفظ کرده‌ام.^۵

۱۰- ضحاک^۶ از او روایت شده که گفت: احادیث را مانند کتاب قرار ندهید^۱، و از او روایتی دیگر است: زمانی بر مردم می‌آید که حدیث آنقدر زیاد می‌شوند که بر نوشته‌ها غبار می‌نشیند به طوری که نگاه کردن در آن‌ها سخت می‌شود.^۲

۱- اجانی به ظرفی که در آن آبی است که مزه و رنگ آن تغییر یافته. النهایه فی غریب الحدیث ۲۶/۱.

۲- ابن ابی شیبہ در المصنف ۵۳/۹ و الطبرانی در الکبیر، در فرهنگ یافت نشد، الحافظ الهیثمی فی مجمع الزوائد ۱۵۱/۱ آن را به الطبرانی در الکبیر و البزار نسبت داده‌اند، البزار گفت: حفظ کن چنانکه پیامبر حفظ کرده.

۳- عمرو بن دینار الملکی، ابو محمد، از ابن عباس روایت شده، و جابر و از او شعبه و السفیانان و مالک، آنچه درباره تشیع از او گفته‌اند. سال ۱۲۶ هـ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب ۷۳۴/۱ شماره ۵۰۴۰ و الکاشف ۷۵/۲ شماره ۴۱۵۲ و الثقات از عجلی ۳۶۳ شماره ۱۲۵۷ و الثقات از ابن حبان ۱۶۷/۵ و التاریخ الکبیر از بخاری ۳۲۸/۶ شماره ۲۵۴۴.

۴- سفیان الثوری: او سفیان بن سعید بن سروق الثوری، ابو عبدالله الکونی، امیر المؤمنین فی الحدیث، از عمرو بن دینار روایت شده و ابن المنکدر و مسلم بن کهیل و عنه القطان و علی بن الجعد و الفریابی. سال ۱۶۱ هـ فوت کرد شرح حال او: تقریب التهذیب ۳۷۱/۱ شماره ۳۴۵۲ و الکاشف ۴۴۹/۱ شماره ۱۹۹۶ و الثقات از عجلی ۱۹۰ شماره ۵۷۱ و تذکره الحفاظ و الانساب المتفقہ فی الخط از ابن قیسرانی ص ۴۳ شماره ۴۱.

۵- الخطیب در تقیید العلم ص ۴۷.

۶- ضحاک: ضحاک بن مزاحم الهلالی، الخراسانی، ابو القاسم، ابو محمد، سال ۱۰۵ هـ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب ۴۴۴/۱ شماره ۲۹۸۹ و الکاشف ۵۰۹/۱ شماره ۲۴۳۷ و الثقات از ابن حبان ۱۸۵/۶ و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۲۷ شماره ۱۵۶۲.

۱۱- عبید سلمانی^۳: از او روایت شده است که زمان مرگش کتاب‌هایش را خواست و آن‌ها را از بین برد. و گفت: می‌ترسم که بعد از من کسی به آن‌ها دست یابد که در جایی غیر از جایگاه خودشان آن‌ها را بکار برد.^۴

۱۲- ابراهیم^۵ از فضیل بن عمرو^۶ روایت شده که گفت: به ابراهیم گفتم: من نزد تو آمدم در حالی که تمامی مسائل را جمع کرده بودم، ناگهان تو را دیدم که از من می‌گریزی و نوشتن را ناپسند می‌دانی گفت: همانا هیچ کسی از خداوند علمی طلب نمی‌کند مگر اینکه او بیشتر از آنچه برایش کفایت کند به او می‌دهد، هیچ کس نوشته‌ای نمی‌نویسد مگر اینکه بر او توکل نماید.^۷

۱- الخطیب در تقید العلم ص ۴۷.

۲- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۵/۱.

۳- عبیده السلمانی: عبیده بن عمرو اسلمانی، ابو عمر الکوفی، تابعی بزرگ، در سال ۷۲ هـ فوت کرد و پدرش بعد از او، قبل از من هفتاد سالگی فوت کرده، شرح حالش در: تقریب التهذیب ۶۴۹/۱ شماره ۴۴۲۹ و الکاشف ۶۹۴/۱ شماره ۳۶۴۷ و الثقات از عجلی ۳۲۵ شماره ۱۰۹۲ و الثقات از ابن حبان ۱۳۹/۵ و مشاهیر علماء الامصار ۱۲۵ شماره ۷۳۵ و تذکره الحفاظ ۵۰/۱ شماره ۲۷.

۴- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۷/۱ و الخطیب در تقیید العلم ص ۶۱.

۵- ابراهیم: او ابراهیم بن سويد النخعی از علقمه روایت شده است و الاسود و از او فضیل بن عمرو و سلمه بن کهیل، از ترجمه‌های او: تقریب التهذیب ۵۷/۱ شماره ۱۸۴ و الکاشف ۲۱۳/۱ شماره ۱۴۵ و الثقات از عجلی ۵۲ شماره ۲۶ و الثقات از ابن حبان ۶/۶ مشاهیر علماء الامصار ۱۹۴ شماره ۱۲۹۰.

۶- فضیل بن عمرو الفقیمی، ابو نصر الکوفی، از ابراهیم روایت شده و الشجعی و از او ابان من تغلب و حجاج بن ارطاة. در سال ۱۱۰ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۵/۲ شماره ۵۴۴۷ و الکاشف ۱۴۲/۲ شماره ۴۴۸۷ و الجرح و التعديل ۷۳/۷ شماره ۴۱۵ و الثقات از عجلی ۳۸۴ شماره ۱۳۵۶ و الثقات از ابن حبان ۳۱۴/۷ و مشاهیر علماء الامصار ۱۹۷ شماره ۱۳۱۳.

۷- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۸/۱.

۱۳- علقمه: رحمته الله روایت شده که سروق^۱ به او گفت: دیدگاه یا نظرهایی را برایم بنویس گفت: آیا نمی‌دانی که نوشتن ناپسند است؟ گفت: بله همانا من می‌خواهم آن را حفظ کنم پس بسوزانم، گفت: پس اشکالی ندارد.^۲

۱۴- ابن عون^۳ رحمته الله از حماد بن یزید^۴ روایت کرد گفت: ابن عوان به من گفت: ای ابا اسماعیل همانا می‌بینم که این کتاب‌ها مردم را گمراه می‌کنند.^۵

درجه احادیث وارده در منع از نوشتن سنت: شیخ عبدالرحمن معلمی در کتاب الانوار الکاشفه^۶ درباره درجه اخبار و احادیث وارده در منع از نوشتن سنت بحث می‌کند. این مایه برتری در حکم بعضی امامان حدیث قدیم بر بعضی دیگر است، چنانکه گفته ذهبی

۱- سروق: سروق بن الاجوع بن مالک الهمدانی الوداعی ابو عائشه الکوفی روایت شده از ابوبکر و معان و علقمه، و از او ابراهیم و ابو اسحاق و یحیی بن وثاب سال ۶۳ هـ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۷۵/۲ شماره ۶۶۲۲ و الکاشف ۲۵۶/۲ شماره ۵۳۹۱ و الثقات از عجلی ۴۳۶ شماره ۱۵۶۱ و الثقات از ابن حبان ۴۵۶/۵ و مشاهیر علماء الامصار ۱۲۶ شماره ۷۴۶ و تذکره الحفاظ ۴۹/۱ شماره ۲۶.

۲- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۶/۱ و الخطیب فی تقييد العلم ص ۵۸-۵۹.

۳- ابن عون: عبدالله بن عون بن اربطبان، ابو عون البصری از پیرو تابعین است. از ابی وائل روایت شده و ابراهیم و حماد و از او شعبه و القطان در سال ۱۵۰ هـ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب ۵۲۰/۱ شماره ۳۵۵۰ و الکاشف ۵۸۲/۱ شماره ۲۸۹۶ و الثقات از عجلی ۲۷۰ شماره ۸۵۹ و الثقات از ابن شاهین ۱۸۳ شماره ۵۹۰ و مشاهیر علماء الامصار ۱۸۰ شماره ۱۸۵.

۴- او: حماد بن زید رد هم الازدی، الجهضمی، ابو اسماعیل البصری، از ابن عون روایت شده و ثابت و ابی حمزه و از او مسدد و علی سال ۱۷۹ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲۳۸/۱ شماره ۱۵۰۳ و الکاشف ۳۴۹/۱ شماره ۱۲۱۹ و الثقات از ابن شاهین ص ۱۰۲ شماره ۲۳۹ و الثقات از ابن حبان ۲۱۷/۶ و الثقات از عجلی ص ۱۳۰ شماره ۳۲۹ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۸۸ شماره ۱۲۴۴.

۵- الخطیب در تقييد العلم ص ۵۷.

۶- الانوار الکاشفه ص ۳۴-۴۳ و دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر الاعظمی ۷۶/۱-۷۸.

گذشت، و ابن کثیر در روایت ابوبکر صدیق و سوزاندان تمامی احادیثی که جمع کرده بود و حافظ هیشمی در مجمع الزوائد از بعضی از آن‌ها بحث می‌کند.^۱

خلاصه گفته‌ها در احادیث مرفوعه (مستند به پیامبر): به درستی درباره نوشتن سنت از پیامبر جز حدیث ابی سعید خدری صحیح نمی‌باشد که مسلم آن را با بعضی اختلافات از علماء درباره منسوب بودن آن به پیامبر یا صحابه تخریج کرده است. علماء آن دلیل را نیز در نظر گرفته‌اند، حافظ ابن حجر گفت: از آن‌ها کسانی هستند که حدیث ابی سعید را نادرست می‌دانند گفت: درست این است که بر ابی سعید وقف شود، بخاری و دیگران نیز آن را گفته‌اند.^۲

و معتقدند که این رای به واقعیت نزدیک است، حدیثی که در صحیح امام مسلم آمده به پیامبر مستند شده است و استاد آن را در امر تأیید می‌کند:

اول: اکثر محدثین آن را روایت نکرده‌اند و در مسئله تضاد رفع و وقف از بعضی از راویان مطمئن یا یک راوی، آن را درست دانسته‌اند به اینکه حکم رفع باشد یعنی مستند به پیامبر باشد چنانکه ابن صلاح گفت: چرا که رفع درست است و ثابت و غیر آن ساکت است و اگر نفی باشد پس مثبت بر آن مقدم است حافظ العراقی در الکبیر برای زنده کردن این حکم که راوی در رفع آن اختلاف داشت می‌گوید: وقف آن نزد اکثر علما درست است اگر راوی حکم حدیثی را مرفوع یا موقوف بداند پس حکم رفع است. زیرا مکان رفع آن بیشتر است و این ایده از نظر اهل حدیث ترجیح داده شده است.^۳ خطیب می‌گوید: اختلاف دو روایت در رفع و وقف تأثیری در ضعف حدیث ندارد. به

۱- مجمع الزوائد ۱۵۰/۱-۱۵۲.

۲- فتح الباری ۲۵۱/۱ شماره ۱۱۳ و علاقه احمد محمد شاکر گفت: این خوب نیست، حدیث درست است و الباعث الحثیث ص ۱۱۱.

۳- المغیث، از السخاوی ۱۹۴/۱، ۱۹۵ و شرح الفیه العراقی المسماء بالتبعره و التذاکره از عراقی ۱۷۸/۱ و تدریب الرادی از سیوطی ۲۲۱/۱-۲۲۳ و توضیح الافکار از صنعانی ۳۴۳/۱.

جواز اینکه یکی از صحابه پیامبر ﷺ، آن را مستند کرده است. و گاهی آن را به پیامبر نسبت می‌دهند و گاهی دیگر از راه فتوی آن را بدون نسبت به پیامبر ذکر می‌کنند. حدیث بر هر دو وجه باقی می‌ماند.^۱ و این همان چیزی است که مارودی از شافعی - رحمت خدا بر او باد - نقل کرده است همانا موقوف را بر دیدگاه روایت‌کننده قرار می‌دهد با اسناد به اینکه آن گفته پیامبر است پس تعارض در آن نیست.^۲

دوم: به فرض درستی این حدیث بر وقف آن به ابی سعید الخدری پس حکم آن باید مرفوع مسند باشد، منع نوشتن سنت پیامبر - آن از منابع لازم برای قرآن کریم در قانون‌گذاری اسلامی است، این نهی مجالی برای اجتهاد در آن نیست پس حکم آن مرفوع مسند است رازی در المحصول^۳ آن را گفته است.

به تمام صحابه‌ای که به امر پیامبر در منع از نوشتن با وجود علت منع تن دادند اجازه نوشتن با منع آن باعث حفظ قرآن کریم و سنت پیامبر هم می‌شود. پس حجیت سنت جز به کتاب خدا دوام نمی‌یابد و با کتاب خداوند و سنت پیامبر حجیت بقیه منابع قانون‌گذاری دوام می‌یابد. حدیثی که جایی برای اجتهاد در آن و همچنین حجابی برای رأی در آن نیست پس حکم آن رفع است مخصوصاً اگر راوی آن را گفته باشد.^۴

در درستی این حدیث ردی است بر بعضی از تندروان شیعه در گمانشان به عدم درستی منع از نوشتن سنت از جانب پیامبر روایات منع از نوشتن سنت بعداً مختلف شد به خاطر منع شیخین ابوبکر و عمر و کسانی که از آن‌ها پیروی کردند و در آن همچنین

۱- الکفایه از خطیب ص ۵۸۷-۵۸۸.

۲- البحر المحيط از زرکشی ۳۴۱/۴ و المحصول از رازی ۲۲۹/۲-۲۳۰ و فتح المغیث از سخاوی ۱۹۵/۱.

۳- المحصول از رازی ۲۲۱/۲ و فتح المغیث ۱۴۴/۱ و تدریب الرادی ۱۹۰/۱، ۱۹۱ و توضیح الافکار ۲۸۰/۱.

۴- فتح المغیث از سخاوی ۱۹۵/۱.

ابطالی است بر این اساس که نوشته‌هایشان در مسئله نوشتن سنت و تدوین آن را بر آن بنا نهادند چنان که مرتضی العسکری چنان کرد.

و نیز علی شهرستانی و مروان خلیفات و سایر افرادی که ذکرشان گذشت.

از میان آثار موقوفه حافظ الهیثمی روایت ابی برده از ابی موسی الاشعری را درست دانسته است به استناد طبرانی در المعجم الکبیر و بزار در مسندش و بقیه روایات موقوف و مقطوع که بعضی دیگر را تأیید می‌کند و حجت درباره آن‌ها را مناسب می‌دادند.^۱ امامان قابل اعتماد که به آن شهادت می‌دهند مانند خطیب و ابن عبدالبر و دارمی و اعتمادشان به بعضی از آن روایات در بیان جایگاه صحابه و تابعین در نوشتن سنت و ناپسند دانستن تدوین سنت به دلایلی که ذکر آن‌ها خواهد آمد و در آن ردی است بر مستشرقانی که از بت بزرگ خود گلدزیهر تبعیت می‌کنند در گمانش به اینکه احادیث منع از نوشتن سنت از جانب اهل رأی برای تأیید دیدگاه‌هایشان در انکار درستی سنت و احتجاج به آن به وجود آمده‌اند. و در این باره دکتر یوسف، ردی بر گلدزیهر قرار داده است که همانا او درست نگفته است به این که: کسی که بر عدم جایز بودن نوشتن نظر دهد از اهل رأی است و مخالفان آن‌ها از اهل حدیث هستند. در میان این دو گروه اختلافی نیست زیرا از اهل رأی کسانی هستند که از نوشتن منع می‌کنند مانند: عیسی بن یونس (۱۸۷ هـ) و حماد بن زید (۱۷۹ هـ) و عبدالله بن ادريس (۱۹۲ هـ) و سفیان الثوری (۱۶۱ هـ) و در میان آن‌ها کسانی هستند که موافق بوده‌اند مانند حماد بن سلمه (۱۶۷ هـ) و لیث بن سعد (۱۷۵ هـ) و زائده بن قلامه (۱۶۱ هـ) و یحیی بن سیمان (۱۸۹ هـ) و غیره.

و از اهل حدیث که نوشتن را ناپسند می‌دانستند مانند ابن علیہ (۲۰۰ هـ) و هتین بن بشیر (۱۸۳ هـ) و عاصم بن^۲ ضمیره (۱۷۴ هـ) و غیره، و از آن‌ها کسانی که آن را جایز

۱- نگا: فتح المغیث للسخاوی ۱/ ۱۹۵.

۲- شروط الاحتجاج بالضعیف فی علوم الحدیث از ابن صلاح ص ۳۵ و فتح المغیث از سخاوی ۸۶/۱-

۸۷ و تدریب الراوی ۱۷۶/۱ و ۱۷۷ و الباعث الحثیث ص ۳۴.

می‌دانند مانند بقیه کلامی (۱۹۷ هـ) و عکرمه بن عمار (۱۵۹ هـ) و مالک بن انس (۱۷۹ هـ) و غیره.^۱

جواب به این گمان دشمنان سنت که منع از نوشتن سنت بر عدم حجیت سنت دلالت می‌کند.

دشمنان سنت دعوت کنندگان لادینی با اعترافشان به درستی منع از نوشتن سنت پیامبر و صحابه بزرگوار از آن منع نوشتن دلیلی برای عدم حجیت سنت پیامبر گرفته‌اند، با چشم‌پوشی از آنچه گذشت و اشاره شد به علل منع وارده در احادیث گذشته که به آن‌ها احتجاج شده و چشم‌پوشی از دستور پیامبر به اصحابش در منعشان از نوشتن و حدیث سازی و تبلیغ سنت پیامبر بعد از حفظ کردن آن‌ها، و این همان چیزی است که از جانب صحابه بعد از منعشان از کتابت به تابعین گفته شده و بر این اساس تابعان از مانعان کتابت حدیث شدند و به کسانی که بعد از آن‌ها آمدند دستور دادند که ننویسند، بلکه آن را حفظ کنند و تبلیغ نمایند آن چنان که از صحابه پیامبر حفظ کرده‌اند. پیامبر خبر داده است که: می‌شنوید و از شما شنیده می‌شود و شنیده می‌شود از کسی که از شما نشنید.^۲

دکتر عبدالغنی عبدالخالق - رحمت خدا بر او باد - می‌گوید: چگونه منع پیامبر دلیلی بر عدم حجیت سنت است. پیامبر در پی این منع مستقیم صحابه را به صحبت کردن درباره خود دستور داده است در آن زمان که وعده می‌دهد به کسی که عمداً به او دروغ ببندد سخت‌ترین وعده را به او می‌دهد چنان که در حدیث ابی سعید الخدری که مسلم آن را روایت کرده است آمده است.

۱- تقیید العلم از خطیب دکتر یوسف ص ۲۱-۲۲ و دلائل المبکر للسنة از دکتر امتیاز احمد ص ۲۰۹ و ۲۳۱.

۲- ابو داود بیرون آورده در کتاب العلم باب فضل نشر العلم ۳۲۱/۳ شماره ۳۶۵۹ و احمد در مسندش ۳۲۱/۱ و الحاکم و المستدرک کتاب العلم باب فضیله مذاکره الحدیث ۹۵/۱ و حاکم گفت این حدیث به شرط شیخین درست است و همچنین در بابی از ابن مسعود و الذهبی با آن موافق است.

حجه الوداع می‌گوید: آگاه باشید که حاضرین آن را به غایبان ابلاغ کنند شاید بعضی از کسانی که آن را ابلاغ می‌کنند قسمتی از آن را که نشنیده‌اند، بردارند.^۱

و همچنین می‌گوید: خداوند کسی را شاداب کند که اگر حدیثی از من شنید آن را حفظ کرد تا به دیگری ابلاغ نماید و چه بسا کسی که آن را ابلاغ می‌کند به کسی ابلاغ کند که از او آگاه‌تر است و چه بسا حمل‌کننده آن فقیه نباشد.^۲ و به گروه عبدالقیس بعد از این که آن‌ها را به چهار چیز دستور داد و از چهار چیز منع کرد می‌گوید: حفظ کنید و به آنچه که نزد شماست خبر دهید^۳ و می‌گوید آگاه باشید شاید مردی حدیثی از من به او ابلاغ شود در حالی که او بر تختش تکیه زده باشد پس بگوید: کتاب خداوند میان ما و شما حکم می‌کند پس آنچه که در آن حلال باشد ما نیز آن را حلال خواهیم کرد و آنچه که در آن حرام باشد آن را حرام می‌کنیم و آنچه پیامبر خدا حرام کرده است. مانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.^۴

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: آیا امر به حدیث‌سازی و تبلیغ و حفظ و دوری از دروغ بر او شدیدترین وعده نیست و منع از عدم گرفتن سنت دلیل این نیست که سنت دارای جایگاه مهمی است و فایده زیادی برای شنونده و تبلیغ‌کننده دارد. پس این فایده و این جایگاه بزرگ کجاست؟ آیا آن حجتی در دین و بیانی برای احکام شرعی نیست چنان که دلالت می‌کند بر آن تعقیب دستور به تبلیغ و حدیث‌سازی در روایات گذشته و

۱- بخاری کتاب التوحید باب خداوند گفت: و مسلم کتاب القامه باب تغلیظ تحریم الدماء و الاعراض ۱۸۲/۶ شماره ۱۶۷۹.

۲- اخراجش گذشت ص ۳۹.

۳- بخاری در کتاب الایمان بیرون آورده باب اداء الخمس من الایمان ۱۵۷/۱ شماره ۵۳ و مسلم کتاب الایمان باب الامر بالایمان بالله تعالی و رسوم و شرائع الدین ۲۱۲/۱ شماره ۱۷.

۴- ترمذی بیرون آورده در کتاب العلم باب ما نهی عنه ان یقال عند حدیث النبی ۳۷/۵ شماره ۲۶۶۴ و ابو عیسی گفت: این حدیث درست است به این گونه و ابن ماجه بیرون آورده در مقدمه باب تعظیم حدیث و رسول الله و التغلیظ علی من عارضه ۲۰/۱ شماره ۱۲ از حدیث المقدام بن معدیکرب.

گفته: (چه بسا حمل‌کننده فقه به کسی از او فقیه‌تر است و چه بسا حمل‌کننده فقه که فقیه نباشد) (حفظ کنید و از آنچه که نزد شماست خبر دهید) (آنچه که پیامبر خدا حرام کرده است مانند آن چیزی است که خدا حرام کرده است) و گفته‌اش: از من حدیث بگویید اما مرتکب گناه نشوید آیا این گفته به تو این احساس را نمی‌دهد که منظور از ابلاغ شنونده حدیث به ما بعد خود این باشد که غالب آنچه از فقه و حکم شرعی که در حدیث است را بگیرد؟ و آیا این گفته غیر از این است که حدیث، حجت، و دلیلی است که به وسیله آن احکامی که آن را ضمانت می‌کنند اثبات شوند؟ و آیا این درست است نزد کسی که ذره‌ای عقل و ایمان داشته باشد) پیامبر فقط به خاطر سرگرمی در مجالس و شوخی دستور به حدیث‌سازی و تبلیغ کرده است چنان که پادشاهان و امیران در طول تاریخ کرده‌اند؟ هرگز پیامبر ﷺ بزرگتر و عزیزتر و پاک‌تر از آن است که امتش را به چیزی که فایده‌ای در آن نیست امر کند و به آنچه که یاوه‌گویان ادعا دارند. آنچه که شافعی در حاشیه حدیث نوشته است (خداوند شاداب کند کسی که چیزی از ما می‌شنود و غیره) آنچه قبلاً گفتیم مهر تأییدی است بر آنچه برای تو ذکر کردیم.

هنگامی که پیامبر خدا ما را به شنیدن گفته‌اش و حفظ کردن آن‌ها و ادای آن‌ها آنچنان که شایسته آن‌هاست دعوت کرد این دلیل این است که پیامبر به ادای چیزی امر نمی‌کند مگر اینکه حجت و دلیل برای آن و شایستگی ادا کردن را داشته باشد. تمامی اهداف پیامبر در این کار این است که فقه به دست کسانی بیفتد که فقیه هستند و افراد غیر فقیه و نالایق صلاحیت آن را ندارند که فقه به دستشان بیفتد و آن را تفسیر نمایند.

پس می‌گوئیم: پیوسته گفته دکتر عبدالغنی شکی در آن نیست به اینکه در خصوص دروغ بستن به پیامبر نص صریح وجود دارد، بر کراهت آن تأکید شده است و آن را با وعده شدیدی منع کرده است و حرام بودن آن نزد تمامی مردم معلوم است، این همه به این خاطر است که دروغ بستن به پیامبر مستلزم تغییر احکام شرعی می‌باشد مثل اعتقاد به حرام بودن حلال‌ها و

حلال بودن حرام‌ها و این استلزام منشعب نمی‌شود مگر از حجیت سنت و اینکه سنت بر احکام شرعی دلالت می‌کند.^۱

اگر بخواهید درباره آنچه گفتیم تحقیق کنید به آنچه شیخین از المغیده روایت کرده‌اند توجه کنید گفت: همانا دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن بر دیگری نیست. کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.^۲ رجوع کنید به آنچه مسلم از ابوهریره روایت کرده، پیامبر خدا گفت: در آخر زمان دجال‌های دروغگویی پیش شما می‌آیند و احادیث زیادی برای شما می‌آورند احادیثی که نه شما و نه پدران شما، آن‌ها را شنیده‌اید، شما را حذر می‌دهم از اینکه شما را گمراه کنند.^۳

مرا از گفته پروردگارت با خبر کن: اگر حدیث پیامبر خدا حجت و دلیل نباشد پس این تحذیر از احادیث دروغین از پیامبر برای چیست؟ و آیا به وسیله حدیث گمراهی و آشوب حاصل نمی‌شود؟

اگر مراد از بحث کردن در مورد احادیث پیامبر خدا فقط سرگرمی و بازی باشد مانند روایت کردن اشعار و اخبار عرب، آیا درست و نادرست در این باره مساوی نخواهد بود؟ اگر میان‌شان تفاوت است آیا این تفاوت شایستگی این را دارد که به شدت از گمراهی و آشوب هشدار داده شود؟ هرگز!! به طور کلی تمامی آنچه، برای شما از احادیث نقل کردیم، آنچه را که ما در حجیت سنت گفتیم، تأیید می‌کند این به منزله گفته‌ای صریح از پیامبر خدا است نزد کسی که گوشه‌ای شنیدن و عقلی برای درک کردن دارد، و او بر تمایزش بر نقل سنت و محافظت بر آن صراحت دارد.

۱- الرسالة از شافعی ص ۴۰۲-۴۰۳ شماره الفقرات ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ سنن الدارمی المقدم باب ابلاغ از پیامبر و تعلیم سنت ۱/۱۴۵ شماره ۵۴۲، ۵۶۱.

۲- بخاری کتاب الجنائز باب ناپسندی گریه بر مرده ۳/۱۹۱ شماره ۱۲۹۱ و مسلم المقدمه باب بزرگ بودن گناه دروغ بستن به پیامبر ۱/۱۰۱ شماره ۴.

۳- مسلم مقدمه باب منع روایت از ضعیفان و احتیاط در حمل آن‌ها ۱/۱۱۱ شماره ۷.

﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقُصَّاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^{۵۴} وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيَّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۵۵﴾ [الروم: ۵۲-۵۳].

«همانا تو نمی‌توانی مردگان را شنواسازی و این دعوت را به کران هنگامی که به او بار پشت می‌گردانند نمی‌توانی بشنوانی، تو کوران را از گمراهیشان به راه نمی‌آوری، تو تنها کسانی را می‌شنوانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم‌اند».^۱

پس با این وجود چگونه شخص گمان‌کننده گمان می‌کند به اینکه منع کردن پیامبر از نوشتن سنت دلیلی بر تمایزش بر عدم نقل سنت و محافظت بر آن و بر عدم حجیت آن است.

گفتم: با این وجود چگونه درست است گمان کسی که می‌پندارد اینکه پیامبر از نوشتن سنت منع کرده اجازه او به نوشتن سنت را نسخ می‌کند. چنانکه به آن معتقد هستند از جمله استاد محمد رشید رضا^۲ و به پیروی از او عمود ابوری^۳ و جمال البنا^۴ و غیر آنها.

اگر درستی این گفته از آنها را فرض کنیم پس دلیل نسخ دستور دادن به حدیث و تبلیغ کجاست؟ در حالی که این تبلیغ و بحث کردن از حدیث در حجیت سنت چنانکه گذشت رساتر و مهمتر است. حتی قوی‌تر از نقل به نوشتن آنچه که در شبهه تأخیر تدوین خواهد آمد.

و این جواز حدیث است که از جانب پیامبر خدا در پی منعی از نوشتن آمده‌است.^۵

۱- حجیت سنت از دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص ۴۲۴-۴۲۶.

۲- مجله المنار المجلد ۷۶۷/۱۰، ۷۶۸ و دیدگاه رشید رضا که در این کار تأیید کافی حتی از دانش آموزانش نگرفته است و از میان آنها محمد الخولی امامان حدیث او را تأیید کردند. مفتاح السنه ص ۱۶.

۳- اضواء السنه ۴۸.

۴- الاصلان العظیمان ۲۶۸-۲۷۵ و السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۹۸.

۵- این درست نیست به اینکه منع نوشتن ناسخ جواز به آن است به سه دلیل:

۱- احادیث اجازه داده شده متأخرند: حدیث ابی شاه عام الفتح. آن در اواخر زندگی پیامبر بود و حدیث ابوهریره در نزدیکی بین او و عبدالله بن عمرو نیز متأخر است زیرا ابوهریره از متأخرین اسلام است. دور است واقعاً اینکه حدیث ابوهریره از این حدیث‌ها متأخر باشد مخصوصاً از حدیث الهم و اگر حدیث ابی سعید در منع متأخر از این احادیث در اجازه می‌بود آن نزد صحابه حتماً شناخته شده بود.

این همچنین از صحابه و تابعین بعد از منعشان از نوشتن وارد شده است، ابی سعید الخدری می‌گوید: همانا پیامبرتان به ما حدیث می‌گفت پس ما حفظ می‌کردیم شما نیز حفظ کنید چنانکه ما حفظ کردیم و در لفظ دیگری آمده است: «از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبرمان گرفتیم» و ابوهریره می‌گوید: روایت کنید آنچنان که ما روایت کردیم و نیز ابی موسی اشعری: از ما بگیر چنانکه ما گرفتیم و در لفظ دیگر از ما حفظ کنید چنان که ما حفظ کرده‌ایم و تمام این روایت‌ها که گذشت و به وسیله آن بر شبهه‌هایشان استشهاد کردند، از سلیم بن عامر^۱ روایت شده گفت: ابو امامه برای ما حدیث آورد که درباره چیزی مهم که به مردم می‌گوید: بشنوید و عقل خود را بکار بگیرید و از ما ابلاغ کنید آنچه می‌شنوید. سلیم گفت: به منزله این است که کسی که می‌داند شهادت بدهد.^۲

از سلیم بن عامر گفت: ما همراه ابی امامه نشسته بودیم او برایمان حدیث رسول‌الله را می‌گفت هنگامی که ساکت شد گفت: اگر فهمیدید ابلاغ کنید چنانکه به شما ابلاغ شده

۲- اجماع کلی بعد از عصر صحابه و تابعین بر جواز و منع کتابت و بر اینکه اجازه متأخر از نهی است چنانکه گذشت. این اجماع متواتر علمی است نزد تمامی طوائف بعد از صدر اول - خداوند از همه آن‌ها راضی باد - چنانکه استاد احمد محمد شاکر در الباعث الحثیث گفت ص ۱۱۲ و حجیت سنت از دکتر عبدالغنی ص ۴۴۷.

۳- به زودی خواهد آمد: همانا نسخی وجود ندارد که هنگام دشواری جمع میان دو دلیل متضاد یکی را نسخ کنیم و آن بر ایمان ممکن است چنانکه خواهد آمد. پس درست نیست که یکی از آن‌ها ناسخ دیگر می‌باشد ص ۲۹۹، ۳۰۰.

۱- او سلیم بن عامر الکلاعی، گفته می‌شود الجنائری، ابو یحیی الحمصی از ابی الدرداء روایت کرد و عوف بن مالک و از او ثور و معاویه بن صالح سال ۱۳۰ هـ وفات کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۸۱/۱ شماره ۲۵۳۵ و الکاشف ۴۵۶/۱ شماره ۲۰۶۴ و الثقات از عجلی ص ۱۹۹ شماره ۶۰۰ و التاریخ الکبیر ۱۲۵/۴ شماره ۲۱۹۰.

۲- دارمی در مقدمه سننش باب ابلاغ از پیامبر و تعلیم سنت ۱۴۶/۱ شماره ۵۴۴.

است.^۱ ابن عباس رضی الله عنه گفت: ما حدیث را حفظ می‌کنیم و حدیث از پیامبر خدا محافظت می‌کند پس اگر به سختی‌ها و پستی‌ها رسیدید پس این کار چه دور است.^۲ و بر این شیوه تابعین شاگردان صحابه شدند و به راه آن‌ها رفتند و آن‌ها هم امر کردند به منع از کتابت حدیث بعد از حفظ آن سفیان ثوری در پی منع عمرو بن دینار می‌گوید: «آنچه از او نوشتی ما آن را حفظ می‌کنیم».

صحابه راه پیامبران را رفته‌اند، به خاطر وجود علت آن، از نوشتن نهی کردند و در همان وقت پس از اطمینان از کار و موقعیت، اجازه کتابت دادند. و تابعین نیز این راه را پیش گرفتند و در واقع همگی (پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین) امر به حفظ حدیث و نقل آن نمودند.^۳

در نتیجه تعارضی میان کراهتشان از کتابت حدیث و دوستی و تمایلشان در روایت آن نیست آنگونه که دکتر حسین الحاج^۴ پنداشته است.

۱- الطبرانی در الکبیر ۱۸۷/۸ و الخطیب در شرف اصحاب الحدیث ص ۱۶۸ شماره ۱۸۹ و الهیثمی در مجمع الزوائد ۱۴۰/۱ و نسبت داده‌اند به الطبرانی در الکبیر به سند درست و نیکو.

۲- ابن ماجه در المقدمه باب پرهیز در حدیث گفتن از پیامبر ۲۵/۱ شماره ۲۷ و ابن مبارک در سندش ۱۴۱ شماره ۲۲۹.

۳- آنچه آمده در بعضی از صحابه در منع حدیث گفتن یا کم کردن آن و منع از زیاد شدن آن، این پیروی از دستور پیامبر و راه روشن او در رسالت اسلام و قرآن و سنت است. به زودی خواهد آمد ص ۳۳۲-۳۳۸.

۴- حسین حاج: حسین حاج حسن، نویسنده سوری لبنانی، به یک شهرت جانی در دانشگاه القدیس یوسف رسید، رساله او (نقد الحدیث فی علم الروایه و علم الدریه) میان حق و باطل اختلاط شده اعتمادش را جلب کرد در مراجع به آنچه محمود ابوریه نوشته، و طه حسین و امثال آنها. از تألیفاتش ادب العرب فی صدر الاسلام و نظم اسلامیه و غیر آن. در عرضه گفته‌اش بر حدیث گفته است: اگر به عصر صحابه منتقل شویم آن‌ها را می‌یابیم که تدوین حدیث را ناپسند می‌پندارند چنانکه در روایت آن ترغیب می‌نمایند و این کار عجیبی است، روایت حدیث را دوست دارند و تدوین آن را ناپسند می‌دانند سؤال احتیاج به بحث و تفسیر دارد. بین نقد الحدیث فی علم الروایه و الدرایه ۱۴۲/۱.

آیا نزد کسانی که به عدم حجیت سنت گمان می‌کنند یا گمان می‌کنند که منع از نوشتن ناسخ جواز آن است؟

آیا شما دلیلی برای نسخ این گفته پیامبر به حفظ سنت و تبلیغ آن برای تمامی مردم دارید؟ اگر دلیلی نمی‌یابید و نخواهید یافت، پس این گفته پیامبر به حفظ سنت و تبلیغ آن به چه چیزی اشاره می‌کند؟

آیا فقط دلالت بر شوخی و بیهودگی است؟ یا اینکه دلالت بر این است که پیامبر و صحابه و تابعین خواسته‌اند که سنت را مانند قرآن به عنوان یک قانون و دین قرار ندهند، چنانکه دشمنان سنت پنداشته‌اند و بعضی مسلمانان^۱ از آن تأثیر پذیرفته‌اند، این ادعا گفته و کار پیامبر و کسانی که را تا روز قیامت بر این منهج رفته‌اند تکذیب می‌کند، تفصیل آن در «علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنانش» خواهد آمد.^۲

علت منع از نوشتن سنت چنان که در احادیث و آثاری که به وسیله آن‌ها دشمنان سنت بر شبهه‌هایشان استشهاد کردند در آنچه که گذشت اشاره شد به عرضة شبهه منع از نوشتن سنت به اینکه یاران این شبهه چشم‌هایشان را از علت منع بستند و باطل دانستند گفته کسی را که این چنین می‌گفت: از امامان مسلمان، از محدثین و فقها و سایر علمای مسلمین تا به امروز علی‌رغم اینکه این دلیل بر خود احادیثی که آن‌ها به وسیله آن احادیث احتجاج می‌کردند نیز وارد شده است.

مناسب‌ترین این دلایل چنان که در احادیث آمده است:

۱- محافظت از کتاب خداوند و نگهداری آن از آمیختنش با سنت بدون تشخیص میان آن‌ها این در روایت ابوهریره واضح به نظر می‌رسد: آیا کتابی همراه کتاب خدا وجود دارد. ... کتاب خدا را یک دست کنید یا آن را خالص کنید. بر این روایت با ضعف سندش به خاطر وجود عبدالرحمن بن زید بن اسم، بر ضعف آن

۱- مانند استاد محمد رشید رضا (رحمت خدا بر او باد).

۲- ببین ص ۳۰۵-۳۱۴.

اتفاق کرده‌اند.^۱ بجز روایت ابی بهره بن ابی موسی اشعری که طبرانی در الکبیر و براز در خبرش به اسناد درست آن را تخریج کرده است. حافظ هیثمی در مجمع الزوائد^۲ به صحت روایت ابوهریره شهادت می‌دهد چنان که به درستی این علت شهادت می‌دهد. در آن تصریحی است که ابهامی در آن نیست که احادیث در جوار قرآن در یک کتاب نوشته شده‌اند بدون فرق در میان آن‌ها که با منع کتابت حدیث سلامت قرآن را تأمین می‌کند. و این گفته صریح ابو موسی اشعری است: اگر کتاب خدا در آن نبود آن را می‌سوزاندم.

در روایت ابوهریره و همچنین گفته ابو موسی اشعری معلوم می‌شود که سنت در زمان پیامبر ﷺ و صحابه در جوار قرآن در یک کتاب نوشته می‌شد بدون تغییر که به وسیله آن قرآن حفظ می‌شد از آمیختگی آن با سستی که کنارش نوشته شده بود. این قرائت‌های بی‌نظیر آن را تأکید می‌کنند این‌ها چیزی جز تفسیر بعضی کلمات قرآن نیستند که برای واضح کردن و تبیین آن نوشته شده است و هر کس از صحابه که این کار را انجام می‌داد، نسبت به چیزهایی که از پیامبر گرفته بود، آگاه بود. مانند:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [البقرة: 198].

«قرائت ابن عباس - خداوند از او راضی باد - بر شما گناهی نیست که فضل پروردگارتان را بجوئید».

در مواقع حج^۳ و نوشته ابن مسعود:

﴿أَخٌ أَوْ أُخْتٌ﴾ [النساء: 12].

«و برای او برادر یا خواهری ست».

برادر یا خواهر مادری «من ام»^۱ و مانند قرائت ابن مسعود:

۱- برگشت ص ۲۷۲.

۲- مجمع الزوائد ۱/۱۵۱.

۳- بخاری در کتاب التفسیر باب: بر شما گناهی نیست که فضل پروردگارتان را بجوئید ۳۴/۸ شماره ۴۵۱۹.

﴿فَمَنْ لَمْ يَحِذْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾ [المائدة: 89].

«پس کسی که نیابد پس روزه‌ی سه روز را انجام دهد».

سه روز پشت سر هم.^۲

مانند این گفته‌ها نزد امامان قرائت‌های بی‌نظیر و حکمت تفسیر^۳ وجود دارد با وجود اختلاف در عمل به آن‌ها، آیا حکم آن رفع است یا دیدگاه روایت‌کننده است؟^۴ اگر این تأکید می‌کند به اینکه در میان صحابه کسانی یافت می‌شوند که سنت را با توجه به اهمیت کار در جوار قرآن در یک صفحه نوشته‌اند پس در میان تابعین نیز کسانی یافت می‌شوند که رأیشان را در جوار سنت نوشته‌اند و نوشته‌هایشان از جوار قرآن دور نشده است دلالت بر این می‌کند. از شعبی^۵ روایت شده: همانا مروان^۶ مردی را پشت پرده

۱- دارمی در الفوائد باب الکلامه ۴۶۲/۲ شماره ۲۹۷۵ و سعید بن منصور در التفسیر باب تفسیر سوره النساء

۱۱۸۷/۳ شماره ۵۹۲ و البیهقی در الفرائض باب فرض الاخوة و الأخوات للأُم ۶/۲۳۱.

۲- تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر ۹۱/۲ و نیل الاوطار ۲۳۸/۸.

۳- الاتقان از سیوطی ۲۰۸/۱ شماره ۱۰۴۹، ۱۱۰۹، ۱۱۱۱ و متأهل العرفان از زرقانی ۴۲۹/۱.

۴- بخاری و مسلم به تفسیر الصحابی که شاهد وحی بوده است و حدیث مسندی که تفسیر نشده است و ممکن نیست کسی آن را بگیرد غیر از پیامبر و رأی در آن درست نیست. تدریب الدارمی از سیوطی ۱۹۲/۱، ۱۹۳ و فتح المغیث از سخاوی ۱۳۸/۱، ۱۳۹.

۵- شعبی: او عامر بن شراحیل بن عبد ذی الکبار، الشعبی الحمیری، ابو عمرو، علامه تابعین، امامی بود که در حفظ ضرب المثل بود از علی و ابو هریره و عائشه و ابن عمر و غیره روایت کرده است. سال ۱۰۳ هـ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب ۴۶۱/۱ شماره ۳۱۰۳ و الکاشف ۵۲۲/۱ شماره ۲۵۳۱ و الثقات از عجللی ص ۲۴۳ شماره ۷۵۱ و وفیات الاعیان ۱۲/۳-۱۶ شماره ۳۱۷.

۶- مروان بن حکم بن ابی العاص، بنی امیه، ابو عبدالملک، المدنی و الی خلافة در آخر سال ۶۴ هـ از عمر، عثمان و علی و سهیل بن سعد و علی بن الحسین و عروه روایت کرده. سال ۱۰۵ هـ وفات یافت شرح حالش در: الجرح و التعذیل ۲۷۱/۸ و تقریب التهذیب ۱۷۱/۲ شماره ۶۵۸۸ و الکاشف ۲۵۳/۲ شماره ۵۳۶۳.

پرده در کنار زید بن ثابت نشانند سپس او را فرا خواند نشست و از او سؤال می‌کردند و می‌نوشتند سپس زید به آن‌ها نگاه کرد و گفت: ای مروان ببخشید همانا من به نظر خودم می‌گویم^۱ و از یحیی بن سعید^۲ روایت شده است گفت:

مردی به نزد سعید بن مسیب^۳ آمد از چیزی درباره او پرسید و آن را بر او املاء کرد سپس نظر او را پرسید پس جواب داد و می‌نوشت پس مردی در جلسه سعید گفت: ای ابا محمد آیا نظر خودت را می‌نویسی؟ سعید به مرد گفت: آن را به من بده پس نوشته را به او داد و آن را پاره کرد.^۴

مجاهد به یارانش می‌گوید: هر چیزی را که فتوا می‌دهم از من ننویسید ممکن است تمام آنچه که فتوا داده‌ام فردا دیدگاهم درباره آن تغییر کند.^۵

۱- طبقات ابن سعد ۱۱۷/۵ و سیر اعلام النبلاء از ذهبی ۴۷۶/۲ شماره ۱۰۲.

۲- یحیی بن سعید بن فورخ، التمیمی، ابو سعید القطان البصری، یکی از عالمان مشهور و دانا، در علم و عمل به آن سر آمد بود، از هشام بن عروه و حمید و اعمش روایت کرده و از او احمد و علی و یحیی سال ۱۹۸ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۰۳/۲ شماره ۷۵۸۴ و الکاشف ۳۶۶/۲ شماره ۶۱۷۵ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۹۲ شماره ۱۲۷۸ و تذکره الحفاظ ۲۹۸/۱ شماره ۲۸۰ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۱۳۱ شماره ۲۶۸.

۳- سعید بن مسیب بن حزن، امام، ابو محمد المخزومی یکی از علما و فقهای بزرگ از عمر و عثمان و سعد روایت کرده و از او الزهری و یحیی بن سعید و قتاده بعد از ۹۰ سالگی فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۶۴/۱۱ شماره ۲۴۰۳ و الکاشف ۴۴۴/۱ شماره ۱۹۶۰ و تذکره الحفاظ ۵۴/۱ شماره ۳۸ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۲۵ شماره ۳۷ و مشاهیر علماء الامصار ص ۸۱ شماره ۴۲۶.

۴- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۱۴۴/۲.

۵- المیزان او شعرانی ۳۲/۱ و قواعد التحذیر از قاسمی ص ۵۲ و اثر آخر از جابر بن زید در جامع بیان العلم ۳۱/۲ و تقييد العلم ص ۲۰ و تصدير الدكتور يوسف العث.

اینجا درستی علت منع از نوشتن چیزی - در ابتدای کار غیر از قرآن کریم - را درک می‌کنیم و آن به خاطر پاسداری از این کتاب بزرگ بوده است از کسانی که تازه با اسلام عهد بسته بودند و به اسلوب آن آشنا نبودند و بیشترشان از اعرابی بودند که در دین تبحر نداشتند. و در آن وقت تعلیم صحابه و امت بعدشان بهترین راه برای محافظت از این کتاب جاودان بوده است. با علم به این که منع در اول کار شامل زمان نزول قرآن و بعد آن می‌شود چرا که ممکن بود که این کتاب به دست کسی بیافتد که اهل علم نباشد و بخواهد دیگران را بیاموزد.

اجازه نوشتن سنت برای کسانی آمد که با اسلوب قرآن خو گرفته بودند. مانند: عبدالله بن عمرو و دیگر کسانی که پیامبر به آن‌ها اجازه استمرار منع از نوشتن سنت با قرآن در یک کتاب اگر چه ممیزی در میانشان بود، را داد.

اما نپذیرفتن ادعای دشمنان دین و تندروان شیعه به خاطر جعل احادیث از جنس قرآن در اسلوب و روش آن است و در آن ابطالی برای اعجاز قرآن کریم وجود دارد.^۱ پس می‌گوییم آن اعجاز قرآن را باطل نمی‌کند. بلکه بر این اعجاز محافظی است به راه روشنی که پیامبر با گفته و کار خود قرار داد و خلفا آن را درک کرده و آن را آنچنان که از پیامبر فهمیده‌اند طبقه‌بندی کرده‌اند زیرا بسیاری از بزرگان صحابه بودند که درک می‌کردند و تفاوت میان اسلوب قرآن و اعجازش را با اسلوب پیامبر ﷺ تشخیص می‌دادند ولی بعضی از صحابه عوام آن را درک نمی‌کردند و این حال تمامی مردم در تمامی

۱- از کسانی که به این طرف رفته‌اند توفیق صدقی در مقاله الاسلام هو القرآن وحده و مجله المنار المجلد ۵/۵۱ و محمد ابو ریه فی اضواء علی السنه ص ۵۰، ۵۱ و اسماعیل منصور فی تبیع الامه بحقیقه السنه ص ۲۶، ۲۹۱، ۳۱۰ و جمال البنا در السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۹۹ و عبدالجواد یاسین فی السلطه فی الاسلام ص ۲۴۴ و از تندروان شیعه مروان خلیفات در کتاب و در کتاب السفینه ص ۱۸۱ و زکریا عباس داود فی تأملات فی الحدیث عند السنه و الشیعه، ص ۴۰-۴۱ و غیر آن‌ها از دشمنان سابق سنت که ذکرشان در عرضه شبهه پیروانش گذشت.

عصرها و دوره‌ها بود و این امر واضحی است که انسان ضعیف در آن جدل نمی‌کند. این راه و روش خداوند در محافظت بر کتابش بود یعنی در ابتدای کار از نوشتن آنچه که غیر قرآن بود، منع می‌کرد. زیرا قرآن در نماز و غیره به یک لفظ آمده است و تبدیل یک حرف به حرف دیگر جایز نمی‌باشد پس ناچار به محافظت از این کتاب معجزه از دست کسانی که در زمان پیامبر ﷺ آن را درک نمی‌کردند و تمامی اعراب بعد از آن و تمامی غیر عرب‌ها و عرب شده‌ها در تمامی عصرها بودند. همان کسانی که برایشان این امکان نیست که آنچه را در نوشته‌ها می‌یابند بر قرآن مرتبط سازند. و معتقدند به اینکه تمام آنچه در این نوشته است کلام خداوند است. اما سؤال بعضی از آن‌ها این است که پیامبر ﷺ امر به نوشتن سنت در یک کتاب جداگانه‌ای نکرده است. تا بر آن نوشته شود که این‌ها گفته‌های سودمند پیامبر ﷺ هستند پس سنت با قرآن تشخیص داده می‌شد و هیچ مؤمنی آن‌ها را با هم نمی‌آمیخت.^۱

در جواب می‌گوئیم پیامبر ﷺ به نوشتن سنت پاک در یک کتاب اجازه داده است و آن را تمیز داده است از جمله کسانی که پیامبر ﷺ به آن‌ها اجازه داده: عبدالله بن عمرو و جابر بن عبدالله و ابوهیره و سایر افرادی که دکتر اعظمی در کتاب دراسات فی الحدیث النبوی^۲ آن‌ها را بر شمرده است. چنان که پیامبر بسیاری از سنت پاکش را در زمان حیاتش گفته است و این همان چیزی است که دکتر امتیاز احمد در کتابش دلائل التوثیق المبکر للسنه درک کرده است.^۳

۱- از جمله سؤال‌کنندگان: توفیق صدقی: مجله المنار المجلد ۹/۹۱۲ و پیرو او اسماعیل منصور در

تبصیر الامه بحقیقه السنه ص ۲۷-۲۸ و نیازی عزالدین در انذار من السماء ص ۱۱۴.

۲- دراسات فی الحدیث النبوی فصل نوشتن صحابه و نوشته‌هایی از آن‌ها ۹۲/۱. دلائل التوثیق المبکر للسنه ص ۵۰۰-۵۴۱.

۳- دلائل التوثیق المبکر للسنه فصل الكتابات المبکره ۳۶۸-۴۱۵ و السنه قبل التدوین از دکتر عجاج الخطیب ص ۳۴۳-۳۶۱.

پیامبر ﷺ در ابتدای کار از نوشتن منع کرد و بعد از آن اجازه داد، منع پیامبر به خاطر ترس بود و اجازه دادنش همراه با برقراری امنیت بود و در زمان اجازه دادنش نوشته‌های زیادی کتابت شد اما آن نوشته‌ها در یک جا تدوین نشد، قرآن خودش در زمانش نوشته شد و در کتابی واحد تدوین شد مگر زمان ابوبکر با وجود نوشته‌های زیادی که در زمان اجازه پیامبر بود دستور به نوشتن سنت داده نشد به دلیل فرق واضحی که میان حجم قرآن و حجم سنت است سنتی که وظیفه‌اش شرح و بیان قرآن است و قاعداً شرح باید از نظر حجم بزرگتر از مشروح خود باشد. اگر نوشتن سنت در زمان پیامبر فرض می‌شد چنانکه قرآن کریم نوشته شد و به تمییز میان‌شان اطمینان داده می‌شد مردم به آن مشغول می‌شدند و از قرآن غافل می‌گشتند.

۲- این دومین علت وارده در احادیثی است که از نوشتن سنت نهی می‌کردند: ترس از مشغول نشدن به قرآن کریم و روی آوردن به کتاب دیگر حتی اگر آن سنت باشد. منظور از مشغول شدن به سنت و غفلت از قرآن یعنی اهتمام به سنت قبل از اهتمام به کتاب خداوند و آنچه به ترک کتاب خداوند منجر می‌شود و این همان چیزی است که عمر فاروق بعد از رویگردانی‌اش از تدوین سنت و موافقت صحابه به آن تصریح کرده همانا من کتاب خداوند را با چیز دیگری نمی‌پوشانم^۱. و اعلام عمر در ملأ عام نزد صحابه خداوند بر همه آنها راضی باشد - و اقرارشان به آن دلیل استقرار این گفته در وجودشان می‌باشد.^۲

در تأکید این گفته یعنی مراد از مشغول شدن به غیر قرآن، ضحاک - رحمت خدا بر او باد - می‌گوید: زمانی بر مردم می‌آید که آن قدر احادیث زیاد می‌شوند که قرآن را غبار می‌گیرد آن طور که در آن نتوان نظر کرد.

۱- دارمی در سنه المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا می‌دارد ۱۳۲/۱ شماره ۴۶۴.

۲- منهج نقد السنن از دکتر نور الدین عتر ص ۴۴ و السنه فی مواجهه اعدائها از فضیله دکتر طه جیشی ص ۲۴۳.

ابی خالد احمر^۱ گفت: زمانی بر مردم می‌آید که قرآن تعطیل می‌شود، خوانده نمی‌شود، و مردم حدیث و رأی طلب می‌کنند. شما را از آن بر حذر می‌دارم، آن صورت را سلی می‌زند، گفته‌ها را زیاد می‌کند و قلب‌ها را دلنگران می‌کند از ترس مشابهاات ظاهری با قرآن، ابی سعید خدری می‌گوید: آیا می‌خواهید سنت را مانند کتاب قرار دهید. ضحاک می‌گوید: برای حدیث کتاب‌هایی مانند قرآن قرار ندهید.

از ابراهیم نخعی روایت شده: همانا او ناپسند می‌دانست که حدیث در کتاب نوشته شود و می‌گفت: شبیه کتاب (قرآن) می‌شود.^۲

این ترس از شباهت آن به قرآن به روایت کردن آن به لفظ و اجازه ندادن روایت سنت به معنی بر می‌گردد و آن در روایت ابوسعید خدری معلوم است هنگامی که ابو نفره به او گفت: همانا تو حدیث عجیبی از پیامبر را برای ما بحث می‌کنی و ما می‌ترسیم از اینکه چیزی در آن کم یا زیاد کنیم. ابی سعید جواب داد: آیا می‌خواهید آن را مانند قرآن قرار دهید، نه، نه، از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبر خدا گرفته‌ایم.^۳ و در روایت ابن مبارک در مسندش آمده: آن را بر شما املا نکرده‌ام.

ترس و غضب زیاد می‌شود هنگامی که مردم به کتاب‌های دیگر روی آورند و قرآن با دیگر کتاب‌ها شبیه شود.

چنانکه در روایت جابر بن عبدالله آمده همانا عمر بن خطاب نسخه‌ای از تورات را نزد پیامبر آورد، گفت ای پیامبر خدا این نسخه‌ای از تورات است. پیامبر ﷺ ساکت شد و

۱- ابو خالد احمر: سلیمان بن حیان الازدی الکوفی از عاصم الاحول روایت کرده و یحیی بن سعید الانصاری و از او احمد و اسحاق و هناد، سال ۱۹۰ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۳۸۴/۱ شماره ۲۵۵۵ و الکاشف ۴۵۸/۱ شماره ۲۰۸۰ و الثقات از عجلی ۲۰۱ شماره ۶۰۷ و لسان المیزان ۳۷۵/۸ شماره ۱۲۸۲۵ و تهذیب الکمال ۳۹۴/۱۱ شماره ۲۵۰۴.

۲- دارمی در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد ۱۳۲/۱ شماره ۴۶۴.

۳- اثر آخر از وائله بن اسقع در جامع بیان العلم ۷۹/۱.

او شروع کرد به خواندن آن، صورت پیامبر ﷺ تغییر کرد و ناراحت شد. ابوبکر گفت: در عزا بشینی، مگر صورت پیامبر ﷺ را نمی‌بینی. عمر به صورت پیامبر ﷺ نگاه کرد و گفت: به خدا پناه می‌برم از غضب خدا و پیامبرش، ما به خداوند و دین او اسلام آوردیم و از پیامبرش محمد راضی هستیم. پیامبر گفت: قسم به کسی که نفس و جان محمد در دست اوست اگر موسی بر شما می‌آمد حتماً از او پیروی می‌کردید و مرا ترک می‌کردید و از راه راست گمراه می‌شدید در حالی که اگر او زنده بود و پیامبری مرا درک می‌کرد از من پیروی می‌کرد.^۱ و در بعضی روایات، پیامبر ﷺ آن‌ها را صفحه صفحه قرار داد و از بین بردند در حالی که می‌گفت: از هوا و هوس اطاعت نکنید؛ همانا آن‌ها به گمراهی افتادند و شما نیز گمراه می‌شوید، تا حرف حرف آن را از بین برد.^۲

۱- دارمی در المقدمه باب کسی که در تفسیر حدیث پیامبر پرهیزکاری می‌کند ۱۲۶/۱ شماره ۴۳۵ و احمد در مسندش ۳۸۷/۳ و السنه از ابن ابی عامر ۲۷/۱ شماره ۵۰ و اللفظ از دارمی و در آن مجالد بن سعید، همگی بر ضعیف بودنش اجماع دارند زیر او در آخر عمرش اختلاط کرد. اما روایتش برای این حدیث درست است. زیرا قبل از اختلاطش هیشم از او شنیده بود، ابن عدی گفت: روایت قدیمان از او مثل هیشم و شعبه و حماد بن زید درست است. ابن عدی گفت: از او از شعبی از جابر احادیث درستی است چنانکه در این حدیث، یعقوب بن سفیان صدوق گفته و گفته مسلم نیز به او نزدیک است و النسائی گفت: این حدیث سند ندارد. ر. ک: مجمع الزوائد ۱۷۳/۱ و ۱۷۴ و ر. ک: تقریب التهذیب ۱۵۹/۲ شماره ۶۴۹۸ و الکاشف ۲۳۹/۲ شماره ۵۲۸۶ و الثقات از عجللی ص ۴۲۰ شماره ۱۵۷۳ و الضعفاء از نسائی ص ۲۲۳ شماره ۵۷۹ و المجروحین از ابن حبان ۱۰/۳ و حدیث اسنادش درست است در اسناد الحافظ ابن کثیر از روایت احمد بعد از ایرادش در (بیان للاذن فی الروایة عن اخبار بنی اسرائیل) گفت: تفرد به احمد و اسنادش به شرط مسلم. بین البدایه و النهای ۱۲۳/۲ و از همان منبع ۱۸۵/۱.

۲- تفسیر القرآن العظیم ۴۶۸/۲.

صحابه نیز بر همان روش رفته‌اند چنان که عمر بن خطاب روایت کرده است که مردی از عبدالقیس که جایگاهش در شوش^۱ بود بر او وارد شد عمر به او گفت: تو فلانی هستی؟ گفت: بله، پس با عصایش او را زد و مرد گفت: ای امیر المؤمنین چرا مرا می‌زنی پس عمر به او گفت:

﴿الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنَّ الْعَاقِلِينَ ۝﴾ [یوسف: ۱-۳].

«این است آیات کتاب روشنگر ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید ما بهترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی می‌کنیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً قبل از آن از بی‌خبران بودی».

پس آن را سه بار بر او خواند و سه بار او را زد، مرد گفت: چرا مرا می‌زنی ای امیر المؤمنین؟ پس گفت: تو هستی که کتاب دانیال^۲ را نسخ کرده‌ای. گفت: چیزی به من بگو تا از آن پیروی کنم. عمر گفت: آن را از بین ببر به طوری که نه خودت و نه هیچ کس از مردم آن را نجوید پس از این اگر چیزی از تو به من ابلاغ شود که خود یا مردم آن را بخوانند تو را سخت مجازات می‌کنم. سپس به او گفت^۳: بنشین او نشست و عمر گفت: آن را از بین بردم سپس کتابی از اهل کتاب را نسخه‌برداری کردم و آن را در چرم^۴ آوردم پیامبر ﷺ خدا گفت: این چیست که در دست توست ای عمر؟ پس گفتم ای پیامبر خدا

۱- سرزمین خوزستان در فارس که تبر دانیال در آن قرار دارد در زمان عمر اهواز فتح شد. آخرین شهر آن شوش بود که فتح شد. ر. ک: معجم البلدان ۲۸۰/۳-۲۸۱.

۲- دانیال یکی از پیامبران بنی اسرائیل بین داود و سلیمان و زکریا و عیسی بن مریم بوده است و حافظ ابن کثیر در کتابش ذکر کرده البدایه و النهایه اخباری از دانیال ۳۷/۲.

۳- العمیم: یعنی الماء الحار القاموس المحيط ۱۰۲/۴.

۴- ادیم یعنی چرم، پوست و باغی شده ببین لسان العرب ۴۵/۱.

کتابی است که آن را نسخه برداری کرده‌ام تا به علم ما اضافه شود پس پیامبر خدا ناراحت شد تا جائی که گونه‌هایش^۱ قرمز شد داستان آن مانند روایت جابر بن عبدالله قبلاً نقل شده است. و مانند این داستان برای امام ابی حنیفه واقع شده است هنگامی که شخصی با کتاب دانیال وارد کوفه شد، پس نزدیک بود که ابو حنیفه او را بکشد به او گفت: مگر غیر از قرآن و حدیث^۲ کتاب دیگری هست؟ و نیز ابن مسعود کتابی را که در شام به او تقدیم شد از بین برد و این آیه‌ای که عمر آن را خواند او نیز همان آیه را خواند، ما بهترین داستان‌ها را که در قرآن خود وحی کرده‌ایم برای تو می‌گوئیم و چه بسا که قبل از آن از بی‌خبران بوده‌ای^۳ است.

گفت: قلب‌ها خالی‌اند پس آن‌ها را به قرآن مشغول کنید و به غیر آن مشغول نسازید. همانا هلاک شده است کسی که قبل از شما بوده و از دیگری پیروی کرده و کتاب خدا را ترک کرده است. و این یعنی نوشته‌هایی از اهل کتاب وجود دارد چنان که ابو عبید یکی از راویان این حدیث گفت در روایت ابن عبدالبر گفته می‌شود که این کتاب‌ها از اهل کتاب گرفته شده‌اند به همین خاطر عبدالله نگاه کردن در آن‌ها را ناپسند دانست.

۱- ابو یعلی در مسندش آورده و آن را نسبت داده به حافظ الهثیمی و گفت: در سند آن عبدالرحمن اسحاق الواسطی است که احمد او را ضعیف دانسته چنانکه الحافظ الهثیمی در کتابش گفته مجمع الزوائد ۱/ ۱۷۳-۱۸۲ آیا عمر در این کار اقتدا به پیامبر را سرزنش می‌کند یا آن را ستایش می‌کند؟ و آیا در این داستان دلیلی بر کراهیت عمر نسبت به حدیث و تدوین آن وجود دارد چه اینکه از سنت پیامبر ﷺ باشد یا نباشد و چه اینکه اخباری که از امت‌های گذشته آمده درست باشد یا نادرست چنانکه علی الشهرستانی در کتابش پنداشته در مورد منع تدوین حدیث ص ۱۰۵-۱۰۷.

۲- قواعد التحدیث از قاسمی ص ۲۹۸.

۳- در آنچه گذشت ردی است بر آنچه تندروان شیعه پنداشته‌اند به اینکه منع از نوشتن سنت منع یک موقعیت سیاسی است آیا در داستان عمر با ناسخ کتاب دانیال و گفته‌اش با پیامبر یک سنت نیست؟ نهی ابتدائی عمر منجر به نهی پیامبر شد به خاطر ترس از اشتغال به کتاب خداوند و سنت او و این اصل همان علتی است که ابن مسعود و سایر صحابه فهمیده‌اند.

مره الهمدانی به روایت از ابن مسعود چنان که داریم روایت کرده است تأکید می‌کند: که نوشته‌ها برگرفته از سنت نیست بلکه از کتاب‌های اهل کتاب است به قولش: اگر این‌ها درباره قرآن و سنت بود از بین نمی‌رفتند اما این‌ها از نوشته‌های نویسندگان می‌باشد.

و در آنچه گذشت ردی است بر آنچه که بعضی از تندروان شیعه بین پنداشته‌اند که از بین بردن سنت در زمان خلفاء بوده است و به خاطر احادیثی از فضایل اهل بیت و صفشان آمده است روایت ابن مسعود نزد خطیب.^۱

اگر روایت خطیب درست فرض شود پس نوشته‌ای که ابن مسعود از بین برد در آن احادیثی از فضایل اهل بیت بود و این نشانگر آن است که درباره فضایل اهل بیت احادیث دروغینی وجود داشته است، چرا که اگر درست بود پس آن جزء سنت بود و از بین نمی‌رفت چنان که مره الهمدانی گفت: اگر آن از قرآن یا سنت بود از بین نمی‌رفت.

اما آن احادیث برگرفته از کتاب‌های نویسندگان بود.^۲

ابن عون درباره نوشته نویسندگان می‌گوید: ای ابا اسماعیل به درستی من این نوشته‌ها را می‌بینم که مردم را گمراه خواهند کرد.

۱- معالم المدرستین مرتضی العسکری المجلد ۲/ ۴۴-۴۵ و منع تدوین حدیث از علی شهرستانی ص ۶۴ و مره در آن بر عکس می‌پندارد با تأیید کردن آن ص ۶۴ پس او را به خاطر آن و تضعیفش رد کرد ص ۶۶-۷۰ پس او را تأیید کرد ص ۷۱-۸۱ و ۳۵۸ و ۳۶۱ و ۳۶۲.

۲- آنچه بعضی تندروان شیعه پنداشته‌اند به اینکه سبب منع از نوشتن سنت در زمان ابی بکر و عمر ترسشان به خاطر رواج احادیثی که بیانگر فضایل اهل بیت بود می‌باشد و خواسته‌اند واقعیت را تکذیب کنند. سنت واقعی که در دستان ماست این گمان را تکذیب می‌کند به محض نگاه کردن به کتاب المناقب و فضائل صحابه. آن‌ها را پر از احادیث درست که در فضایل اهل بیت هست می‌بینیم. پس منع نوشتن سنت فقط از طرف ابوبکر و عمر نیست چنانکه گمان می‌کنند، این منع همچنین از جانب امام علی وارد شده است و همچنین از پیروان او و در رأس آن‌ها عمر. وقتی که امام علی گفت: همانا مردم هلاک می‌شوند اگر به احادیث عالمان توجه کنند و کتاب خدا را کنار بگذارند.

و این کتاب‌ها یا آنچه از آن‌ها گرفته می‌شود آن چیزی است که سلف صالح نوشتن آن‌ها را به خاطر ترس از مشغول شدن مردم به آن‌ها و غفلت از قرآن و سنت ناپسند می‌دانستند. و خطیب^۱ - رحمت خدا بر او باد - در این باره می‌گوید: ثابت شده است که کراهت کتابت از ابتدای کار رایج بوده است به خاطر ترس از اشتباه کردن آن با کتاب خداوند و نیز مردم مشغول به چیزی شبیه آن بشوند و نهی از نوشتن کتاب‌ها در گذشته به خاطر استفاده و گرفتن از آن‌ها توسط مردم بوده به این دلیل که مردم حق و باطل آن را نمی‌شناسند و قرآن برایشان کفایت می‌کند.^۲

در همان وقتی که نوشتن در زمان پیامبر و صحابه و تابعین منع شده است به بحث و تبلیغ دربارهٔ سنت امر شده است.

این تبلیغ برای سنت در کنار قرآن بوده و برای حفظ آن است و این دلیل عمده و اساسی در رسیدن قرآن و سنت به ما به صورتی درست و خالی از تحریف و تغییر می‌باشد.

حفظ کردن از افتخارات عرب است، اعتماد بر نوشتن اهمیت آن را کم می‌کند و توجه پیامبر به منع نوشتن به خاطر تقویت آن استعداد بوده است. چنان که گفت: خداوند شاداب گرداند کسی را که حدیثی از ما بشنود و آن را حفظ کند و نیز فرمود: آن را حفظ کنید و به آن کس که نزدتان است، خبر دهید.

۱- خطیب: احمد بن علی بن ثابت بن مهدی، ابوبکر، از تألیفاتش الکفایه فی علم الروایه و تقييد العلم و الفقيه و المتفقه و شرف اصحاب الحديث در سال ۴۶۲ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۱۳۵/۳ شماره ۱۰۱۵ و التقييد المعرفه رواه السنن و المسانيد از ابن نقطه ص ۱۵۳ شماره ۱۷۶ و وفيات الاعيان ۹۲/۱ شماره ۳۴ تهذيب بن عساكر ۳۹۹/۱ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۴۳۳ شماره ۹۸۰ و الرساله المستطرفه ص ۵۲ و شذرات الذهب ۳۱۱/۳ و العبر ۲۵۳/۳ و طبقات الفقهاء الشافعين از ابن کثیر ۴۴۱/۲ رقم.

۲- تقييد العلم ص ۵۷ و ال معنی در گفته حافظ ابن عبدالبر در جامع بيان العلم ۶۸/۱.

صحابه و تابعان نیز بر همین راه رفته‌اند و به دلیل ترس از توجه به آن و ترک قرآن، از نوشتن منع کرده‌اند و این دومین علت واضحی است که در اخبار و آثار وارده بر منع از نوشتن به آن تصریح شده است.

۳- ترس توجه به نوشته‌ها و ترک حفظ شده‌ها، دلیل سوم منع کتابت است. در این باره ابراهیم نخعی می‌گوید: هیچ کس کتابی نمی‌نویسد مگر اینکه بر آن تکیه کند و نعیان می‌گوید: نگهبانان علم چه بد نگهبانانی هستند و کسی که چیزی می‌نویسد آن را به خاطر این می‌نویسد که حفظ کند پس هنگامی که آن را حفظ کرد آن را از بین ببرد. به گفته مسروق: همانا می‌خواهم آن را حفظ کنم سپس آن را بسوزانم، علقمه به این گفته اقرار کرد و گفت: اشکالی ندارد و مانند آن از ابن شهاب و مالک و عاصم بن ضمره^۱ روایت شده است گفته ابو سعید الخدری که گذشت: از ما حفظ کنید چنان که ما حفظ کرده‌ایم و گفته سفیان الثوری: و آنچه که از او نوشتیم حفظ می‌کنیم.^۲

۴- چهارمین دلیل از منع نوشتن احادیث ترس از افتادن احادیث به دست ناهلان است چرا که آن‌ها حکم احادیث را نمی‌شناسند و تمامی آن‌ها را با توجه به ظاهرشان تفسیر می‌کنند و ممکن است در آن کم و زیاد کنند و آن را به نویسنده‌اش نسبت دهند و تمامی این‌ها نزد گذشتگان به خاطر پاسداری از قرآن^۳ گفته شده است، شاید

۱- الدارمی در المقدمة باب من رخص فی کتابه العلم ۱۳۹/۱ شماره ۵۰۸ و تقييد العلم ص ۵۸، ۶۰ و جامع بيان العلم ۶۴/۱.

۲- با ذم توکل بر کتاب و امر به حفظ کردن. و با این وجود با احتیاط و اطمینان می‌نوشتند به آنچه نزد ابن‌البر روایت شده است، سفیان گفت: من دوست دارم به سه صورت حدیث بنویسم؛ حدیثی که آن را می‌نویسم و می‌خواهم که به عنوان دینی درست قرار داده شود و حدیث مردی که آن را می‌نویسم نه آن را دور می‌اندازم و نه آن را به عنوان دین قرار می‌دهم و حدیث مردی که ضعیف است دوست دارم که آن را بشناسم ولی به آن اهمیت نمی‌دهم. ر. ک: جامع بيان العلم و فضله ۷۶/۱.

۳- تقييد العلم ص ۶۱.

این گفته به این خاطر درست باشد که منع کردند از اینکه کسی با قرآن به سرزمین دشمن سفر کند. به خاطر ترس از اینکه قرآن به دست دشمن بیافتد.^۱

بنابراین امر سوزاندن احادیثی که جمع کرده بودند^۲ توسط ابوبکر صدیق، به فرض به درستی نقل شده است. همچنین عبیده سلمانی بعد از نابود کردن نوشته‌هایش در زمان مرگش، می‌گوید: می‌ترسم از اینکه این نوشته‌ها بعد از من به دست کسی بیافتد که آن‌ها را در موضعی غیر از موضع‌شان به کار گیرد.

ابو قلابه در وصیتش به یکی از دانش‌آموزان ایوب السختیانی می‌گوید: کتاب‌هایم را به ایوب بدهید اگر زنده بود، و گرنه آن‌ها را بسوزانید.^۳

أوزاعی می‌گوید: این علم شریف بود تا زمانی که از دهان مردانی ذکر شود که آن را می‌دانند، اما همین که به صورت مکتوب شد، نور آن از بین رفت و به دست ناهلان افتاد.^۴

اینها دلایل منع از نوشتن سنت می‌باشد که در اخبار و احادیثی که طرفداران این شبهه به آن استشهاد می‌کنند به وضوح آمده است.^۵

بعضی از آن‌ها از دلیل کناره‌گیری از علت کراهت نوشتن سنت و سرزنش نوشتنش در عصر تدوین آن و بعد از آن تا به امروز سؤال می‌کنند.

۱- اتفاق کرده‌اند بر آن از حدیث ابن عمر که بخاری آن را تخریج نموده است. کتاب الجهاد والسير باب کراهیت السفر بالمصاحف الی ارض العدو از ترس اینکه در میان آن‌ها بی‌ارزش و خوار شود ۱۷/۷ شماره ۱۸۶۹.

۲- حجیت سنت از دکتر عبدالغنی ص ۴۵۷.

۳- تقیید العلم ص ۶۲.

۴- الدارمی در المقدمة باب من لم یر کتابه الحدیث ۱۳۲/۱ شماره ۴۶۷ و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۶۸/۱.

۵- مثل نیازی عز الدین در بشارت از آسمان ص ۱۲۷ و اسماعیل منصور در تبصیر الامة ص ۳۱۱-۳۱۸.

جواب این سؤال همان است که خطیب با این سخنش داده است: مردم در کتاب‌های علمی جولان می‌زنند و در تدوین آن‌ها در کتاب‌ها بی‌انصافی به خرج می‌دهند. و آن‌ها را مختلط می‌کنند، زیرا روایت‌ها پخش شده‌اند و اسناد طولانی شده‌اند و نام‌های مردان و کنیه‌های آن‌ها و انسایشان زیاد شده است و عبارات و الفاظ مختلف می‌شود پس قلب‌ها از حفظ آنچه که ما ذکر کرده‌ایم ناتوان می‌شود با وجود اجازه پیامبر کسانی که حفظ آن را در کتاب ضعیف دانستند و بعضی از صحابه و تابعین و مخالفین بعد از آن‌ها به آن عمل کرده‌اند.^۱

چنان که ابن سلاح گفته است: تدوین آن در کتاب برای یادگیری و یاد دادن در زمانهای دیگر بود - و او راست گفت پس خداوند او را رحمت کند - و بعد این معلوم است که منع از نوشتن سنت در ذات آن نیست بلکه به دلایلی است که احادیث آن را ذکر کرده‌اند و آن ترس از مشغول شدن مردم به آن و غفلت از قرآن می‌باشد. و آن دلیلی که دشمنان سنت چشم‌هایشان را از آن بسته‌اند با وجود صراحت آن‌ها در اخبار و آثاری که از آن برای شبهاتشان احتجاج می‌کنند اگر به درستی آن احادیث مطمئن شوند پس باید به دلایل وارده بر آن نیز تسلیم شوند.^۲

و از جمله کسانی نباشید که خداوند بزرگ در موردشان گفته است: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: 85].

«آیا به قسمتی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی دیگر را تکفیر می‌کنید».

اگر به درستی آنچه که از اخبار و آثار به آن استشهاد کرده‌اند تسلیم نشوند پس برای شبهه‌هایشان در منع از نوشتن سنت در زمان پیامبر و صحابه و تابعین اساسی باقی

۱- تقييد العلم ص ۶۴-۶۵.

۲- فتح المغیث از سخاوی ۱۴۵/۲، تدریب الراوی ۶۵/۲.

نمی‌ماند که بر عدم حجیت سنت دلالت کند. زیرا در همان وقتی که منع نوشتن در زمان پیامبر و صحابه و تابعین صادر گردید در همان وقت دستور به نوشتن داده شد.

و اینجا معلوم است که یکی از آن‌ها دیگری را نسخ نمی‌کند^۱ زیرا نسخ فقط زمانی ممکن است که جمع آن‌ها دشوار باشد. و این همان چیزی است که دکتر عبدالغنی - رحمت خدا بر او باد - در جمع میان احادیث نهی و احادیث اذن، یعنی اجازه داده شده، بکار گرفته است. که گفته است: جمهور علما به نسخ معتقدند^۲، و بعضی از متأخرین نیز رأی آن‌ها را برگزیده‌اند.^۳

درست این است که نسخ اصلاً وجود ندارد و منع نوشتن فقط به دلیل ترس - از دلایلی که اشاره شد - و اجازه دادن به دلیل وجود امنیت علمی بوده است. پس واجب نیست که کلمه نسخ را جز هنگام عدم امکان جمع با چیز دیگر، بکار ببریم. بنابراین جمع آن‌ها با اختصاص نهی به وقت ترس و اذن به وقت امنیت ممکن می‌شود حتی در حدیث گفتن و تبلیغ در هر دو حالت و این جمعی است که از نظر معنی عقلانی است. پس چه چیزی ما را به قائل بودن به نسخ مجبور می‌کند؟

پس هیچ ادعائی در اختصاصات به قرآن یا اشخاص و زمان‌هایی که در بعضی گفته‌ها نقل می‌شود، نیست، بلکه مدار و محور در منع حدیث به دلیل جلوگیری از اشتباه

۱- نهی با اذن نسخ نمی‌شود و اذن با نهی نسخ نمی‌شود اگر اولی درست باشد دومی درست نیست چنانکه گذشت ص ۲۸۵.

۲- یعنی نسخ احادیث نهی با احادیث اذن. بر طبق آنچه ابن تیمیه در جوابش در کتاب صحه اصول مذهب اهل المدینه ص ۳۷ روایت کرده است. در مقابل جمهور علما، افرادی هم بر عکس فکر می‌کنند و معتقدند که اذن با نهی منسوخ می‌شود مثل استاد محمد رشید رضا و پیروانش که رد آن گذشت، ص ۲۸۵-۲۸۷.

۳- مانند استاد الخولی در مفتاح السنه ص ۱۷ و الاستاد احمد محمد شاکر در الباعث الحثیث ص ۱۱۲.

نوشته‌ها با قرآن یا استقلال آن‌ها از وحی می‌باشد. و محور اجازه در امنیت و اطمینان از عدم اشتباه در این اوضاع و احوال می‌باشد.^۱

و این چنین اراده خداوند می‌خواهد که منع از نوشتن سنت جزئی از این راه روشن بزرگ باشد که به وسیله آن رسالت اسلام قائم به کتاب و سنت حفظ شده است.

در این باره دکتر همام عبدالرحیم می‌گوید: اگر آن چنان نبود شرح و تفسیر بر قرآن کریم بسیار زیاد می‌شد پس کار برای نویسندگان مشکل می‌شد و با هم قاطی می‌شد. بنابراین تشخیص متن قرآن از سایر متن‌ها (سنت یا رأی سایر فقها) شکل می‌شد. این اتفاق برای رسالت پیامبران قبلی پیش آمده است، حقیقت با باطل و درست با نادرست و وحی با خیال و تصور، با هم آمیخته است. تا جایی که اصل از بین رفته و زیر پای اضافه‌ها و توضیحات اضافی مخفی شده است و برای وحی تشخیص و تمیزی باقی نمی‌ماند. و وحی در دین یهود و مسیحی تبدیل به حرکت تاریخ شد به این معنا که: هر اتفاقی که در تاریخ می‌افتد به وحی اضافه می‌شود به اعتبار اینکه آن اراده خداوند است و این اضافات در حدیث نیز وجود دارد.

این قرائت‌های نادر از دیدگاه ما- چنانکه گذشت - چیزی جز توضیح اضافی تفسیری نیست که در حاشیه آیات قرآن نوشته شده‌اند.^۲ سپس نویسنده گمان کرده که آن‌ها جزو قرآن می‌باشند و بسیاری از صحابه متن قرآن را به تنهایی و بدون قرار دادن چیزی در کنار آن می‌نوشتند و علاوه بر این افراد دیگری بودند که تمامی متواترات در روایت قرآن را حفظ کرده‌اند و اضافه بر آن را به حکم شاذ و نادر بودن قبول نمی‌کردند.^۳

۱- حجیت سنت از دکتر عبدالغنی ۴۴۶-۴۴۷.

۲- رجوع شود به ص ۲۸۸-۲۸۹.

۳- الفکر المنهجي عند المحدثين از دکتر همام عبدالرحیم ص ۴۰ و ۴۱.

علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنان و رد گمان آن‌ها

اول: همانا منع از نوشتن سنت دلالت بر این دارد که پیامبر و صحابه نخواسته‌اند که غیر از کتاب خدا، کتاب دیگری اصل باشد.

دوم: نهی دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر و صحابه نخواستند که سنت، دین عام و دائمی مثل قرآن کریم باشد.

سوم: نهی از زیاد شدن حدیث به این دلیل است که صحابه در مقابل سنت اجتهاد می‌کردند و آن را به کار نمی‌گرفتند.

چهارم: نهی از زیاد شدن روایت دلیل عدم حجیت سنت پیامبر و اتهام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به دروغگو بودن صحابه است.

نمایش شبهه منع از نوشتن سنت نزد دشمنان آن و رد آن

دشمنان سنت پنداشته‌اند که علت واقعی در منع پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین از نوشتن سنت این است که:

اول: همانا آن‌ها نمی‌خواستند که غیر از قرآن کتاب دیگری وجود داشته باشد

در این باره جمال البنا می‌گوید: واقعیت این است که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به منع تدوین احادیث داده است تا اینکه غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد. حدیث ابوهریره در این باره صراحت دارد که گفت: پیامبر بر ما خارج شد در حالی که ما احادیث او را می‌نوشتیم. ... حدیث را ذکر کرد و گفت این همان کاری است که ابوبکر انجام داد که تمامی احادیثی را که تدوین کرده بود قبل از مرگش سوزاند. چنانکه عمر بعد از اینکه در کتاب سنت و صحابه مشورت کرد. ... و حدیث را ذکر کرد.^۱

با توجه به این دلیل نیازی عز الدین تصریح می‌کند و بعد از اعتراضش بر علت ترس از اختلاط سنت با قرآن می‌گوید: این ترس از اساس برای احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان

۱- السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۹۹.

دین وجود نداشته است بلکه این ترس هم از امری بود که پیامبر ﷺ در آخر عمرش و تمامی صحابه ذکر کردند. و ما در حدیث ابوهریره و حدیث مروی از عمر بن خطاب دیدیم که هنگامی که خواست سنت بنویسد ولی نخواست که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود داشته باشد به خاطر ترس از مشغول شدن مردم به حدیث و غفلت از کتاب خداوند و این ترس پیوسته تا به امروز نیز موجود می‌باشد. پس در جای دیگری می‌گوید: این دلیل به تنهایی - یعنی اینکه همراه کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد - التزام می‌کند به اینکه نوشتن سنت تا روز قیامت جایز نیست - ولکن این کار اصلاً نسخ شود.^۱

دوم: بار دیگر دشمنان سنت می‌پندارند که علت منع پیامبر و صحابه و تابعین از نوشتن سنت این بوده که: همانا آن‌ها نمی‌خواستند که سنت را به عنوان دین و قانون عمومی مانند قرآن قرار دهند.

در این باره توفیق صدقی می‌گوید: آنچه سنت برای اعراب در آن زمان بیان کرده است برای تمامی ملت‌ها در تمامی اوقات درست نمی‌باشد.^۲ در جای دیگری می‌گوید: بعضی از صحابه از حدیث گفتن و بحث درباره آن منع می‌کردند. اگر سنت برای تمامی بشریت بود تمامی توانایی خود را برای حفظ و ثبت آن بکار می‌گرفتند و در نشر آن میان جهانیان با هم مسابقه می‌دادند و هرگز در میان آن‌ها سهل انگاری و ناامیدی وجود نداشت.^۳

۱- انذار من السماء ص ۱۲۷، ۱۲۳.

۲- مجله المنار المجلد ۵۲۱/۹، ۹۰۸-۹۱۲.

۳- همان ۹۱۳/۹.

استاد محمد رشید رضا رحمته الله علیه از این گفته تأثیر پذیرفته‌اند هنگامی که می‌گوید: آیا این احادیثی که سنت نامیده می‌شود دین و شریعت عمومی است، اگر چه این احادیث سستی نیست که بدون هیچ گونه درگیری و اختلافی به ویژه در صدر اسلام پیروی شده باشند؟ اگر گفتیم بله، بزرگترین شک به ما بر می‌گردد، منع پیامبر از نوشتن چیزی از او غیر از قرآن^۲ و عدم نوشتن صحابه به حدیث^۳ و عدم توجه علما و امامانشان مانند خلفا به

۱- استاد محمد رشید رضا او محمد رشید بن علی رضا، اصل او از بغداد بود، نسب او حسینی بود، صاحب مجله المنار و تفسیر المنار و الوحی محمدی و الوهابیون و الحجاز و چندین اثر سودمند دیگر است او- رحمت خدا بر او باد- یکی از راویان مدرسه عقل حدیث بود، در اوایل کار از شیوه محمد عبده متأثر بود، چنانکه دکتر سباعی رحمت خدا بر او باد گفت از زمانی که پرچم اصلاح را بعد از وفات امام محمد عبده بدست گرفت، و در میادین فقه و حدیث غوطه‌ور شد، تا جایی که منبعی برای مسلمین در تمامی جهان شد در تمامی مشکلات، بضاعت او زیاد شد، دکتر سباعی در روش بر استشهاد ابی ریه به کلام سید رشید رضا در کتاب اضواء علی السنه گفت: من از خانه او می‌گذشتم و از علم و درک قانونی و دفاع از سنت استفاده می‌کردم آنچه در حق زندگی او شایسته است شهادت می‌دهم به اینکه او از بزرگترین علمای سنت بوده در انکار آنچه مخالفت می‌کند با مذاهب فقهی و من مطمئنم به اینکه اگر زنده بود هنگامی که ابو ریه کتابش را صادر کرد به درستی اولین کسی بود که موضوع این کتاب را رد می‌کرد. در سال ۱۳۵۴ هـ ۱۹۳۵ م فوت کرد از ترجمه‌های او: الاعلام ۳۶۱/۶ و المجددون فی الاسلام از استاد عبدالمتعال الصعیدی ص ۵۳۹-۵۴۴ و السنه و مکاتنها از دکتر السباعی ص ۳۰ و منهج المدرسه العقلیه: الحدیثه فی التفسیر از دکتر فهد الرومی ص ۱۷۰-۱۸۷ و محمد رشید رضا و جهود فی السنه از دکتر یوسف عبدالمقصود، در دانشکده اصول دین در قاهره شماره ۱۲۶۶.

۲- واقعیت این است که سنت قولی پیروی شده از عمل به سنت است مانند سنت عملی و از صدر اول تا به امروز در این اختلافی نیست. و این همان چیزی است که اگر خدا بخواهد در رد بر این شبهه اثبات می‌کنیم. ص ۳۰۶-۳۱۴.

۳- رد بر اینکه نهی ناسخ اذن است گذشت ص ۲۸۵.

حدیث بلکه از آن‌ها نقل شده که از آن رویگردان بوده‌اند.^۱ در جای دیگری همین گفته را تکرار کرده است: اگر اضافه کنیم که آنچه در عدم تمایل بزرگان صحابه نیست در حدیث وارد شده است و بلکه رویگردانی آن‌ها نسبت به آن و بالاتر از اینکه از گفتن حدیث نهی کرده‌اند این دیدگاه نزد تو قوی می‌شود که آن‌ها نخواسته‌اند احادیث دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشد^۲، اگر آن‌ها فهمیده بودند که پیامبر ﷺ خواستار نوشتن احادیث است قطعاً آن را می‌نوشتند و امر به نوشتن آن می‌کردند و خلفای راشدین آنچه را که نوشته شده بود و به آن اعتماد داشتند، گردآوری می‌کردند و آن‌ها را نزد عاملان خود می‌فرستادند تا آن‌ها را ابلاغ کنند و به آن‌ها عمل کنند و به قرآن اکتفا نمی‌کردند، و با عمل کردن به سنت آن را رها نمی‌کردند.^۳

محمود ابوریه^۴ و جمال البنا در کتابش «سنت و نقش آن در فقه جدید»، استاد رشیدرضا را تأیید کرده‌اند: آنجا که می‌گوید:

در درستی آنچه سید رضا رحمته الله علیه می‌پندارد جدالی نیست که همانا صحابه نخواسته‌اند که احادیث را به عنوان دین عمومی مانند قرآن قرار دهند. واقعیت معلوم است و آن ادعاها و دلیل تراشی‌ها در آن شک ایجاد نمی‌کند.^۵ و در جای دیگر به آن تصریح می‌کند: پیامبر از نوشتن حدیثش نهی کرده و خلفاء و صحابه نوشتن را منع کرده‌اند، تنها دلیلی که از این وقائع خلاصه می‌شود این است که: پیامبر ﷺ و خلفاء راشدین و صحابه نخواسته‌اند که سنت و احکام آن ابدی گردد.^۶

۱- خواهد آمد آنچه در نوشته‌هایشان در جواب از شبهه تأخیر در تدوین اثبات می‌شود ص ۳۵۳-۳۵۹.

۲- مجله المنار المجلد ۹/۹۲۹ و خواهد آمد عرضه این شبهه و رد آن ص ۳۰۶-۳۱۴.

۳- مجله المنار المجلد ۱۰/۷۶۸.

۴- اضواء علی السنه ص ۴۸-۵۰.

۵- السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۲۲۵.

۶- السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۲۰۲ و السلطه فی الاسلام از عبدالجواد یاسین ص ۲۳۸.

دشمنان سنت چنین تصور می‌کنند که علت منع از نوشتن سنت این است که: همانا پیامبر و صحابه خواسته‌اند که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد و نخواستند که سنت دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشد. و به حدیث مرفوع ابوه‌ریره و حدیث‌های موقوف ابوبکر و عمر که بیان کردیم، استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این احادیث در ادعایشان صریح و درست می‌باشند.

جواب به شبهه منع از نوشتن سنت دلالت بر این دارد که همانا پیامبر و صحابه خواسته‌اند که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری نباشد.

آنچه که دشمنان سنت به آن استدلال می‌کنند به گمان خودشان حجت و دلیلی در آن برای دشمنان نیست زیرا اگر در حدیث ابوه‌ریره آمده باشد که (آیا کتابی غیر از کتاب خداوند) آیا بعد از آن به طور مستقیم گفته نشده است (کتاب خدا را یک دست کنید یا آن را خالص کنید) و آن به علت حقیقی در منع حدیث اشاره دارد و آن: صیانت از کتاب خداوند در برابر آنچه که از سنت با آن آمیخته شده و تشخیص داده نمی‌شود. به دلیل روایت ابی برده بن ابی موسی اشعری و آن از نظر سند از روایت ابوه‌ریره درست‌تر است آیا در حدیث ابوه‌ریره امر پیامبر به حدیث گویی و تبلیغ نیست و آن بهتر در حجیت سنت است چنانکه گذشت. حدیث ابوه‌ریره به فرض درست بودنش آیا در آن دلیل نیست بر نوشتن سنت در زمان پیامبر و پاره کردن نوشته‌هایی که در آن‌ها نسبت به حجیت سنت شکی نیست. علت این را ترس از این دانسته‌اند که کسی که آن حدیث را گفته است تصور کرده باشد و تقلید از آن را ناپسند دانسته باشد چنانکه شخص خیال‌کننده خیال کند آنچه که او جمع کرده است تمام آن چیزی است که پیامبر خدا گفته است. پس این خیال‌کننده می‌گوید چنانکه ابو بکر برای کار خود دلیل آورد: اگر پیامبر خدا آن را می‌گفت از ابوبکر پنهان نمی‌ماند پس تصریح می‌کند بعد از آن مستقیماً به اینکه از حدیث پیامبر خدا بحث می‌کند و در کتابی که آن را سوزاند تمامی احادیث

پیامبر را جمع نکرده است. پس می‌گوید: همانا من حدیثی را برای تو گفتم نمی‌دانم که شاید حرف به حرف آن را درست بیان نکرده باشم.

اما حدیث عمر کامل‌ترین دلیل برای حجیت سنت نزد صحابه است. پس عمر هنگامی که به نوشتن سنت همت کرد - فقط نوشتن صرف نبوده چون سنت نوشته شده بود- و منظور از نوشتن تدوین آن به صورت کلی و عمومی در یک مکان واحد چنانکه پیشنهاد شد به تدوین قرآن کریم به صورت کلی و عمومی در یک مکان واحد در زمان ابوبکر صدیق و ابوبکر و زید بن ثابت که در ابتدای کار بر آن تردید کردند و این تردید فقط به دلیل تقوایشان بود چنانکه گفتند: چگونه ما کاری انجام دهیم که پیامبر ﷺ انجام نداده است؟

آیا برای کسی در روی زمین شایسته است که بگوید تردید ابوبکر و زید رضی الله عنهما دلیلی بر عدم حجیت به کتاب خداوند در نزد آن‌ها بوده است.^۱

آیا عمر فاروق رضی الله عنه به آن‌ها نگفت: همانا به خدا قسم آن کار خوبی است. کار آنچنان بود که گفت:

هنگامی که به تدوین سنت به عنوان تدوین عمومی مثل قرآن همت گماشت و صحابه نیز به آن اشاره کرده‌اند آیا کسی در آن تردید دارد؟ هرگز چنانکه در حدیث آمده است (اشاره کردند به او که آن را بنویسد) اما از تدوین آن در زمان خود روی گرداند به دلیل عدم امنیت و مشغول شدن مردم و اهتمام به آن و غفلت از قرآن^۲ تا جایی که صفحه‌های قرآن غبار بر آن‌ها بنشیند و کسی در آن‌ها ننگرد چنانکه ضحاک گفت: این معنی گفته اوست (به خدا قسم من کتاب خدا را به چیز دیگری نمی‌پوشانم) و نگفته است: کتاب خدا برای ما کافی است.

۱- حجة السنه از دکتر عبدالغنی ص ۵۵۴.

۲- همان، ص ۵۵۵.

اگر منظور از مشغول شدن بر سنت در گفته پیامبر و صحابه ترسشان از این بوده که سنت حجت گردد و همراه کتاب خداوند کتاب دیگری به وجود آید چنانکه دشمنان اسلام درک کرده‌اند و پنداشته‌اند به اینکه این دلیل التزام می‌کند به عدم نوشتن سنت تا روز قیامت و ممکن نیست که این امر منسوخ شود چنانکه در گفته نیازی عزالدین گذشت.

اگر این - کج فهمی - مشغول شدن به آنچه باشد که به خاطرش منع از نوشتن سنت شده است پس:

الف- نمی‌بایست که پیامبر دستور به نوشتن می‌داد.

ب- برای چه اجازه نوشتن آن را داده است.

ج- چرا دستور داده که درباره احادیث او بحث کنند.

د- چرا صحابه و تابعین در آنچه که گذشت از نوشتن و اجازه، بحث حدیث به پیامبر اقتدا کرده‌اند.

ه- دیگر اقدام عمر به تدوین سنت و اقرار صحابه به آن بی‌معنی می‌شود. چگونه اهتمام به تدوین چیزی می‌کند که حجت نیست و چگونه جایز است برای صحابه که بر تدوین این سنت به او اقرار نمایند؟

و- برای چه جایز دانسته‌اند تمامی امت بعد از عصر صحابه و تابعین تا به امروز نوشتن و تدوین سنت را.

ح- برای چه جایز است اجتماعشان بر حجیت سنت و اعتبارش به عنوان یک منبع قانون‌گذاری دوم که همراه کتاب خداوند است و هیچ کدام از دیگری جدا نمی‌شود.

دوم: جواب شبهه نهی از نوشتن سنت دلالت دارد بر اینکه پیامبر ﷺ و یارانش خواسته‌اند که سنت دین عمومی و همیشگی مانند قرآن کریم نباشد.

آنگاه این کج فهمی دشمنان اسلام به اینکه ترس پیامبر و صحابه از مشغول شدن به سنت و غفلت از قرآن کریم این بوده که غیر از کتاب خدا کتاب دیگری نباشد، باطل

می‌شود، همچنین آنچه فهمیده‌اند که منع از نوشتن سنت از طرف پیامبر و صحابه و تابعین به این دلیل بوده است که سنت برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها صلاحیت ندارد و آنچه در سنت و احکام آمده است نمی‌تواند جاودانه باشد، باطل می‌باشد. این همان چیزی است که رشید رضا رحمته الله از آن تأثیر پذیرفته است و از آن چنین تعبیر کرده است: نخواسته‌اند، که احادیث دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشند. چگونه این گفته درست است که منظور پیامبر از منع نوشتن سنت این بوده که سنت دینی عمومی مانند قرآن نباشد.

۱- پس چگونه سنت را قرین کتاب خدا می‌دانند با بیان به اینکه تمسک به آن‌ها مصون ماندن از گمراهی است: همانا من در میان شما چیزی به جای گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک جوئید گمراه نمی‌شوید؛ آن کتاب خداوند و سنت پیامبر است.^۱

۲- برای چه به تبلیغ سنت پاک امر کرده است: آگاه باشید کسی که آن را شنیده یا شاهد بوده آن را به غائب برساند پس چه بسا تبلیغ‌کننده‌ای که دانایتر از شنونده باشد.^۲

۳- برای چه به تمسک به سنتش و سنت خلفای راشدین و چسبیدن به آن‌ها به هنگام اختلاف توصیه می‌کند: همانا کسی از شما اگر زنده بماند شاهد اختلافات زیادی در میان خودتان می‌شود که بر شما واجب است که به سنت من و سنت خلفای راشدین اقتدا کنید و به آن تمسک جوئید و با اصرار به آن‌ها بچسبید.^۳

۱- اخراج آن گذشت ص ۲۰۱.

۲- اخراج آن گذشت ص ۲۸۲.

۳- اخراج آن گذشت ص ۴۴.

۴- و این تحذیر شدید از دروغ برای چیست: همانا دروغ بر من مانند دروغ بر کسی دیگر نیست کسی که به عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.^۱

۵- و برای چه بر حذر می‌دارد از آنچه او امر کرده و یا نهی کرده و اعتراض می‌کند و می‌گوید: میان ما و شما کتاب خداوند است پس آنچه در آن حلال باشد، نیز حلال خواهیم کرد و آنچه در آن حرام باشد ما نیز حرام می‌کنیم پس بیان می‌کند که آنچه به وسیله وحی حرام شده است مانند آن چیز است که خداوند در کتاب حرام کرده است و آگاه باشید آنچه پیامبر خدا حرام کرده همانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.^۲ و این تحریم تا روز قیامت است چنانکه در گفته عمر بن عبدالعزیز آمده: آنچه از زبان پیامبر حلال شده است تا روز قیامت حلال است و آنچه از زبان پیامبر حرام شده است تا روز قیامت حرام است.

۶- برای چه مریض دلان در سنت پاکش را وصف می‌کند به اینکه هلاک می‌شوند: شما را در سفیدی و نور گذاشته‌ام، شبش مانند روزش است از آن گمراه نمی‌شوند مگر هلاک شده‌ها.^۳ پس منظور از این چیست، اگر سنت پیامبر حجت و دین عمومی و همیشگی مانند قرآن کریم نباشد.

تمامی آنچه ما از احادیث نقل کرده‌ایم به منزله تصریح پیامبر خدا به این است که سنت پاک حجت و دین عمومی و کلی و همراه برای قرآن کریم می‌باشد

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷].

۱- اخراج آن گذشت ص ۲۸۴.

۲- اخراج آن گذشت ص ۲۲۸.

۳- قسمتی از داستان طولانی که ابن ماجه در المقدمة آورده باب پیروی از سنت خلفای مرشد ۲۹/۱ شماره ۴۳ و ابن ابی عاصم در کتاب السنه باب ذکر گفته پیامبر شما را بر یک چیز درست و روشن ترک کرده‌ام و تحذیر از تفسیر آنچه که ترک کرده است ۲۶/۱ شماره ۴۸.

«قطعاً در این عقوبت‌ها برای هر صاحب‌دل و حق‌نپوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است».

و این همان چیزی است که صحابه اولیه از پیامبر ﷺ دریافت‌اند و این‌ها اولین مخاطبین کتاب خداوند در اطاعت از اوامر و مخالفت با مخالفانش می‌باشند.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

«پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار آیند».

آیا با این امر الهی یعنی پیروی از پیامبرش که در سنت پاک آمده خداوند بزرگ خواسته که دین عمومی و همیشگی مانند قرآن نباشد گفتن این در واقع ایراد به قرآن و جهانشمولی دعوت اسلامی است و پروردگار به ذات پاکش قسم خورده است که هر کس پیامبر را در هر کاری از کارهای زندگی صاحب رأی نداند ایمان نیاورده است و معلوم است که ما پیامبر را در زمان حیاتش صاحب رأی نهایی می‌دانیم و چون رخت از این جهان بر بست سنت پاکش را حاکم و راهنمای خود قرار دادیم. فقط تحکیم سنت پیامبر کافی نیست بلکه باید دلایلمان نسبت به این حکم پیامبری سرشار از خشنودی و رضا باشد و کاملاً تابع و سر سپرده او باشیم

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: 65].

«ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، پس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند»

با این وجود پیامبر تأکید می‌کند: کسی از شما مؤمن نمی‌شود مگر اینکه نسبت به آنچه آورده‌ام تسلیم گردد.^۱

در این کار کسی از صحابه پیامبر مخالف نبوده و غیر از این را نمی‌گوید مگر کسی که راه و شیوه‌اش در عمل به احکام دین، راه جهل و نادانی باشد و چگونه آن را می‌پذیرفتند.

تمامی صحابه و در رأس آن‌ها خلفای راشدین حدیث پیامبر خدا را گرامی می‌داشتند و در تمامی شئونات زندگی‌شان آن‌ها را بکار می‌گرفتند، میمون بن مهران گفت:^۲ ابوبکر صدیق هنگامی که دعوائی پیش می‌آمد در کتاب خدا نظر می‌کرد اگر آن را در کتاب خداوند یافت به آن حکم می‌کرد، اگر در کتاب خدا نبود امر پیامبر در سنت درباره این مسئله را حکم می‌کرد، اگر در این کار ناتوان می‌شد از مسلمانان در این باره می‌پرسید و می‌گفت: فلانی و فلانی پیش من بیاید آیا می‌دانید پیامبر در این مواقع چه حکمی می‌داد؟ و چه بسا مسلمانان دور او جمع می‌شدند و هر کس چیزی از پیامبر در این باره می‌دانست می‌گفت، پس ابوبکر می‌گفت: سپاس برای خداوند در میان ما کسانی را قرار داده که آنچه از پیامبر ذکر شده را حفظ می‌کنند، اگر نمی‌توانست حدیثی از پیامبر در این

۱- ابن عاصم در السنه باب ما یجب ان یكون هوی المرء لما جاء به النبی ۱۲/۱ شماره ۱۵ و البغوی فی شرح سنت کتاب الایمان باب رد البدع و الالهواء ۱۴۵/۱ شماره ۱۰۴. النووی گفت: این حدیث درست است که ما در کتاب الحجّه روایت کردیم به اسناد درست. و جامع العلوم و الحکم ۳۹۳/۲ و قواعد التحدیث از قاسمی ص ۴۵.

۲- میمون بن مهران: او میمون بن مهران الجزری ابو ایوب الرقی، از عائشه و ابوهریره و ابی عباس و طائفه روایت کرده، از او روایت کرده‌اند ابو بشر و أوزاعی و مردم زیادی سال ۱۱۷ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۹۸/۱ شماره ۹۱ و تقریب التهذیب ۲۳۴/۲ شماره ۷۰۷۵ و الکاشف ۳۰۲/۲ شماره ۵۷۶۴ و الثقات از عجلی ص ۴۴۵ شماره ۱۶۶۹.

باره پیدا کنند برگزیدگان و سران مردم را جمع می‌کرد و با آن‌ها مشورت می‌کرد هنگامی که بر چیزی اجماع کردند او نیز به آن حکم می‌داد.^۱

از جابر بن زید^۲ نقل است: همانا در طواف ابن عمر به او رسید و به او گفت: ای ابو الشعثاء همانا تو از فقهیان بصره هستی و جز به قرآن و سنت گذشتگان فتوا نمی‌دهی، اگر غیر این کار را انجام دهی هلاک می‌شوی و هلاک می‌کنی.^۳

دارمی از شریح^۴ گفته است: عمر بن خطاب به او نوشت: اگر چیزی نزد تو آمد با کتاب خدا بر آن حکم کن اگر چه مردم به تو توجه نکنند، اگر چیزی پیش تو آمد که در کتاب خدا نبود در سنت پیامبر خدا نظر کن و به آن حکم بده اگر در کتاب و سنت نبود پس مردم را جمع کرده تا بر آن اجماع نمایند و به آن حکم کن اگر چیزی نزد تو آمد که در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا نبود و کسی قبل از تو درباره آن نگفته است یکی از این دو امر را بر گزین: اگر خواستی به رأی خود اجتهاد کن و حکم آن را بده و اگر خواستی

۱- دارمی در المقدمة باب الفتيا و هافيه من الشدة ۶۹/۱-۷۰ شماره ۱۶۱ و ر. ک: اعلام الموقعين ۶۲/۲.

۲- جابر بن زید ابو الشعثاء الازدي، روایت کرده از ابن عباس و از او قتاده و ایوب روایت کرده‌اند. سال ۹۳ هـ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۵۲/۱ شماره ۸۶۷ و الکاشف ۲۸۷/۱ شماره ۷۲۸ و الثقات از عجللی ص ۹۳ شماره ۱۹۴.

۳- دارمی در المقدمة باب الفتيا و هافيه من الشدة ۷۰/۱-۷۱ شماره ۱۶۴ و جامع بیان العلم ۲/۵۶.

۴- شریح: القاضي شريح بن الحارث بن قيس الكندي ابو اميه الكوفي، روایت کرده از عمر و عملی و ابن مسعود - خداوند از آن‌ها راضی باد - و از او الشعبی و النخعی و ابن سیرین و طائفه. قبل از هشتاد یا بعد از آن فوت کرده. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۵۹/۱ شماره ۴۴ و الثقات از عجللی ۲۱۶ شماره ۶۶۰ و تقریب التهذیب ۴۱۶/۱ شماره ۷۸۲ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۲۷ شماره

آن را به تأخیر بیانداز، همانا من در تأخیر انداختن چیزی جز خیر و نیکی نمی‌بینم.^۱ و به همین صورت نیز از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران^۲ روایت شده است.

بنابراین منابع احکام در اوایل چهارتاست:

۱- قرآن کریم: منبع اول برای دین می‌باشد، چرا که آن را واضح و آشکار می‌فهمند زیرا به زبان آن‌ها نازل شده است با این امتیاز که شناخت دلایل نزول آن فرق می‌کند و مختص به خود قرآن است.

۲- سنت پیامبر ﷺ: منبع دوم که ملازم منبع اول است. بر پیروی و اطاعت آن اتفاق کرده‌اند تا پیروزی به وسیله آن.

۳- قیاس یا رأی استناد شده به وسیله قرآن و سنت پیامبر خدا.

۴- اجماع مستند به متن قرآن یا سنت یا قیاس.^۳

و پیوسته امامان اسلام از محدثین و فقها و تابعین بعد از آن‌ها تا به امروز و تا روز قیامت بر تحکیم سنت پیامبر در زندگیشان تکیه می‌کنند. قاسمی می‌گوید: اگر مسأله‌ای در قرآن یافت شود پس نیازی به چیز دیگر نیست و اگر قرآن بر چیزی محتمل باشد سنت بر آن حکم می‌کند، اگر در کتاب خداوند و سنت پیامبر یافت نشود چه اینکه میان فقها این سنت بکار گرفته شود یا اختصاص به یک شهر داشته باشد یا یک خانه یا یک راه و کار خاص، و چه اینکه صحابه به آن عمل کنند یا عمل نکنند. پس تا زمانی که در مسأله‌ای حدیثی وجود داشته باشد نباید از اثر دیگری یا اجتهاد مجتهدی پیروی کرد، اگر تلاششان در پیروی کردن از احادیث به نتیجه نرسید و در این مسئله حدیثی نیافتند. به گفته گروهی از صحابه و تابعین اقتدا نمایند و به قوم خاص یا شهری مقید نباشند بلکه

۱- دارمی در المقدمة باب الفتيا و ما فيه من الشدة ۷۱/۱، ۷۲ شماره ۱۶۷ و جامع بیان العلم ۵۶/۱.

۲- سنن دارمی و جامع بیان العلم فی الاماکن السابقة و اعلام الموقعین ۸۶-۵۷/۱.

۳- تاریخ التشریع الاسلامی از شیخ محمد الخضری ص ۷۵-۷۶ و اصول الفقه الاسلامی از دکتر طه جابر العلوانی ص ۶-۱۰.

هر قوم یا شهری که در این باره گفته‌ای یافتند را پیروی کنند، اگر بیشتر خلفاء و فقها بر چیزی اتفاق کنند پس آن درست است و اگر با هم اختلاف داشتند، گفته عالمترین و پرهیزکارترین و مشهورترین آن‌ها را بگیرید.

این اصول از رفتار پیشینیان و بیاناتشان برداشت شده است.^۱ چنانکه در احادیث موقوفه گذشت. پس این اتفاق بر چه اساس است که محمد رشید رضا - و کسی که گفته‌اش درباره دشمنان سنت است - پنداشته است که یاران نخستین پیامبر به احادیث شفاهی عمل نمی‌کردند و در نزد آن‌ها سنتی که عملاً پیروی شده باشد وجود نداشت؟ نزاع دیگر اینکه اتهام به صحابه در عدم عمل به احادیث شفاهی و عدم اعتبار به سنت پاک از کجاست؟

چگونه این گفته درست است در حق مردمی که قلب‌هایشان به عشق پیامبر خدا و سنت پاک او و عظمت سنت و مبارزه با کسی که با سنت مخالف است و آن را بی‌ارزش می‌داند پر شده است.

آنچه از عبدالله بن مغفل^۲ روایت شده بر این معنا دلالت می‌کند: او مردی را دید که سنگ می‌انداخت^۳ پس به او گفت: سنگ نیانداز همانا پیامبر خدا ﷺ از این کار منع کرده

۱- قواعد التحذیر از قاسمی، مبحث فرق میان اهل حدیث و اهل رأی ص ۳۳۸ اضافه بر آن ر. ک: از همان منبع باب السنه حجة علی جمیع الامم و لیس عمل احد حجة علیها ص ۲۷۳-۲۸۱ و باب حال الناس فی الصدر الاول و بعد از آن ص ۳۴۴-۳۵۱ و نگاه کن: اعلام الموقعین فصل ائمة الاسلام يقدمون الكتاب و السنه ۲/۲۲۹ و جامع بیان العلم و فضله باب معرفة اصول العلم و حقیقه ۲۳-۲۹.

۲- عبدالله بن مغفل صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه ۳۷۲/۲ شماره ۴۹۸۸ و الاستیعاب ۳/۹۹۶ شماره ۱۶۶۷ و تاریخ الصحابه ۱۶۰ شماره ۷۷۶ و مشاهیر علماء و الامصار ۴۸ شماره ۲۲۱ و اسد الغابة ۳/۳۹۵ شماره ۳۲۰۲.

۳- الحذف یعنی انداختن آن چیزی است که داخل آن سنگ یا هسته خرما گذاشته و سپس میان انگشتان می‌گیرند و پرت می‌کنند. ببین: النهایه فی غریب الحدیث ۱۶/۲.

است چون تو به وسیله این نمی‌توانی چیزی را شکار کنی یا بر دشمن غلبه کنی^۱ اما ممکن است با آن دندان کسی را بشکنی یا چشم کسی را کور کنی. اما بعد از مدتی باز او را دید که سنگ می‌اندازد به او گفت: با تو از قول پیامبر ﷺ سخن می‌گویم که او سنگ انداختن را نهی کرده و ناپسند دانسته است اما تو سنگ می‌اندازی؟ دیگر هیچ وقت با تو صحبت نمی‌کنم^۲ و در روایت دارمی: به خدا قسم در تشیع جنازه تو شرکت نمی‌کنم و اگر مریض شوی به عبادت تو نمی‌آیم و هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.^۳

از ابن عمر روایت است که پیامبر گفت: اگر زنانان از شما اجازه گرفتند که به مسجد بروند آن‌ها را منع نکنید.

اما فلان ابن عبدالله گفت: به خدا قسم اجازه نمی‌دهم، ابن عمر برگشت و طوری او را دشنام و سرزنش کرد که مانند آن را کسی قبلاً ندیده بود. سپس گفت: من از حدیث پیامبر با تو می‌گویم و تو می‌گویی به خدا قسم او را منع می‌کنم؟^۴

و در روایتی از ابن عبدالبر: بلال بن عبدالله بن عمر^۵ گفت: گفتم همانا من خانواده‌ام را منع خواهم کرد آنگاه کسی را که می‌خواست خانواده‌اش را روانه کند دید به او گفت: لعنت خدا بر تو باد، لعنت خدا بر تو باد، لعنت خدا بر تو باد تو می‌شنوی که من

۱- نیکاً: یعنی مجروح کردن دشمن به شدت و ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث ۱۱۷/۵.

۲- بخاری در کتاب الذبائح و الصیر باب الحذف و البندقیه ۵۲۲/۹ شماره ۵۴۷۹ و مسلم در کتاب الصيد باب اباحه ما يستعان به علی الاصطیاد و العدو و کراهت الحذف ۱۱۷/۷ شماره ۱۹۵۴.

۳- بخاری در کتاب الاذان باب اجازه مرد به زن برای رفتن به مسجد ۴۰۹/۲ شماره ۸۷۳ و الدارمی در سنه المقدمه باب تعجیل عقوبه من بلغه عن النبی حدیث قلم یعظمه و لم یقره ۱۲۸/۱ شماره ۴۴۰.

۴- دارمی در السنن المقدمه باب تعجیل عقوبه من مؤلفه عن النبی حدیث فلم یعظم و لم یقره ۱۲۸/۱ شماره ۴۴۲.

۵- بلال بن عبدالله بن عمر بن خطاب، القرشی، العدوی، شرح حالش در: تقریب التهذیب ۱۴۰/۱ شماره ۷۸۳ و الکاشف ۲۷۷/۱ شماره ۶۵۹ و الثقات از عجلی ص ۸۷ شماره ۱۷۳ و الثقات از ابن حبان ۶۵/۴.

می‌گویم که پیامبر دستور داده که از آن‌ها ممانعت نکنید و تو اعتراض می‌کنی سپس با حالت بغض و کینه بلند شد.^۱

از عبادہ بن صامت روایت است: همانا پیامبر نهی کرده از دادن یک درهم و گرفتن دو درهم پس فلان گفت: در این اشکالی نمی‌بینم این یک معامله دست به دست است پس عبادہ گفت: پیامبر گفته است و تو می‌گویی اشکالی در آن نمی‌بینم؟ به خدا قسم بر سر من و تو هیچ سقفی سایه نمی‌اندازد.^۲

تابعان و بعد آن‌ها امامان مسلمان نیز به این راه رفته‌اند. قتاده^۳ می‌گوید: به ابن سیرین گفتند مردی از پیامبر بحث می‌کند و می‌گوید: فلانی این چنین و آن چنان گفت، ابن سیرین گفت: آیا از پیامبر بحث می‌کنی و می‌گویی فلانی و فلانی این چنین و آن چنان گفت، هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.^۴

حمیدی^۵ گفت: مردی از شافعی چیزی پرسید سپس شافعی در آن فتوا داد و گفت: پیامبر این چنین گفته است، مرد گفت: ای ابا عبدالله آیا تو می‌گویی؟

۱- جامع بیان العلم ۱۹۵/۲.

۲- دارمی در المقدمة باب تعجیل عقوبه من بلغه عن النبی حدیث فلم یعظمه و لم یوقره ۱۲۹/۱ شماره ۴۴۳ و ر. ک: شذرات من علوم السنۃ از فضیله استاد دکتر محمد الاحمدی ص ۸۴-۹۷.

۳- قتاده: قتاده بن دعامة بن قتاده السدوسی، ابو خطاب البصری الاکمه، از انس روایت کرده و ابن سیرین و ابن المسيب، و از او ابو حنیفه و شعبه و الازعاعی. احمد گفت: قتاده از حافظ‌ترین اهل بصره بود چیزی را نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد. سال ۱۱۷ هـ فوت کرد. شرح حالش در: تذکرۃ الحفاظ ۱۲۲/۱ شماره ۱۰۷ و طبقات الحفاظ ص ۵۴ شماره ۱۰۴ و تقویب التهذیب ۲۶/۲ شماره ۵۵۳۵ و الکاشف ۱۳۴/۲ شماره ۴۵۵۱.

۴- دارمی در المقدمة باب تعجیل عقوبۃ من بلغه عن النبی حدیث لم یعظم و لم یوقره ۱۲۸/۱ شماره ۴۴۱.

۵- حمیدی: او عبدالله بن زبیر ازدی ابوبکر مکی است. یکی از امامانی است که ابن عیینه و مسلم زنجی و بخاری و ذهلی و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند. احمد گفت: حمیدی نزد ما امام بود و ابو

شافعی گفت: آیا در کمر من زنار (کمر بند مسیحیان) می‌بینی؟ آیا مرا دیده‌ای که از کنیسه بیرون بیایم؟ می‌گویم پیامبر گفته و تو می‌گویی: آیا تو این چنین می‌گویی؟ آن را از پیامبر روایت می‌کنم و گفته من نیست.^۱

بنابراین سلف صالح بر آراستگی و سلوک سنت پاک در تحکیم سنت پیامبر ﷺ در زندگی تشویق می‌کنند، امام نووی - رحمت خدا بر او باد - می‌گوید: این چنین شایسته است کسی که دوستش به او بگوید: این چیزی که تو انجام می‌دهی خلاف حدیث پیامبر خدا است یا مانند آن‌ها، و نگوید: نیازی به حدیث نیست یا به حدیث عمل نکن یا مانند این گفته‌های زشت، اگر حدیث از نظر ظاهری متروک باشد برای تفسیر یا تأویل یا مانند آن‌ها، در این باره بگوید: این حدیث از نظر اجماع مخصوص یا تأویل شده یا از نظر ظاهر متروک می‌باشد.^۲

قومی که در تعظیم و احترام پیامبر و سنتش چنین وضعی داشته باشند و اینکه او را در تمام امور زندگیشان صاحب حکم بدانند، چگونه کسی که به این امر پایبند نباشد می‌تواند بگوید که آن‌ها این حدیث‌ها را به عنوان دین عمومی و همیشگی مثل قرآن قرار داده‌اند.^۳

حاتم گفت: امامی مطمئن بود و ابن سعد گفت: او مطمئن و مورد تأیید بود که احادیث زیادی نقل کرده بود. سال ۲۱۹ هـ وفات یافت شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۴۱۳/۲ شماره ۴۱۹ و طبقات الحفاظ ص ۱۸۱ شماره ۴۰۰ و شذرات الذهب ۴۵/۲ و سیر اعلام النبلاء ۲۱۶/۱۰ شماره ۲۱۲ و الوفی بالوفیات ۱۷۹/۱۷ و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر ۱۳۸/۱ شماره ۳۳.

۱- اعلام الموقعین ۲۶۶/۲ و مناقب الشافعی از رازی ص ۳۱۷.

۲- الاذکار باب ما یقول من رعی الی حکم الله تعالی ص ۲۸۰.

۳- از کسانی که این شبهه را رد می‌کنند: دکتر محمد ابو زهر فی الحدیث و المحدثون ص ۲۳۷-۲۳۸ و دکتر الاعظمی فی دراسات فی الحدیث ۸۰/۱ و الدكتور یوسف عبدالمقصود در رساله دکترایش (محمد رشید رضا و جهوده فی حذمه السنه) و همچنین ردی بر جایگاه سید رشید رضا در تدوین و جمع میان احادیث نهی و سرزنش و رد جناب دکتر محمد ابو زهر بر سید رشید که گفت: بعد از

خداوندا این انکار اجماع امت از زمان پیامبر تا به امروز است و تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را که در آن است به ارث می‌برد - به حجیت سنت پاک و قرار دادن آن به عنوان دین عمومی و دائمی و همراه همیشگی کتاب خداوند - این اجماع بر حقایق ثابت در کتاب خداوند و سنت پیامبر و خلفای راشدین و تمامی صحابه امت و ائمه مسلمین از تابعین و بعد آن‌ها تا به امروز استوار است. چه راست گفت عمر بن عبدالعزیز در یکی از خطبه‌هایش: ای مردم به درستی خداوند بعد از پیامبرش پیامبر دیگری مبعوث نخواهد کرد و بعد از این قرآن کتاب دیگری نمی‌فرستد. پس آنچه خداوند از زبان پیامبر حلال کرده است تا روز قیامت حلال است و آنچه حرام کرده تا روز قیامت حرام است. بدانید که من قاضی نیستم بلکه مجری دستورات هستم و ابداع‌گر و آفریننده نیستم بلکه پیرو هستم و از شما هم بهتر نیستم اما وظیفه‌ام از شما سنگین‌تر است و آن این است که کسی حق ندارد در معصیت و نافرمانی خداوند از او اطاعت شود، آیا نرساندم.^۱

همچنین گفت: پیامبر خدا سنت را وضع کرد و والیان امر بعد از او نیز سستهای را وضع کردند، تبعیت از آن پیروی از کتاب خداوند و کامل کردن اطاعت خداوند و نیرو بخشیدن به دین خداست، کسی مجاز نیست که سنت را تغییر و تبدیل نماید و کسی که آن را بکار گیرد هدایت می‌شود و کسی که آن را یاری کند پیروز است و کسی که آن را ترک کند راهی غیر از راه مسلمانان و والیان خداوند را در پیش گرفته است و جایگاه او جهنم است و راه او چه بد راهی است.^۲

این گفته: این دلایل قانع‌کننده نیستند که شیخ محمد رشید رضا در تمایلش به تدوین ارائه داده است. این دلیل که بر ضد اوست از محمد ابی زهو است و ر. ک: محمد رشید رضا و جهوده فی حذمه السنة ۲۸۲-۲۸۳.

۱- دارمی در المقدمة باب ما یتقی من تفسیر حدیث نبی و قول غیره ۱۲۶/۱ شماره ۴۳۳.

۲- الشریعه از آجری ص ۴۸، ۶۵ و جامع بیان العلم از ابن عبدالبر ۱۸۶/۲، ۱۸۷.

حافظ ابن عبدالبر گفت: کسی از علمای امت حق ندارد که حدیثی از پیامبر خدا را اثبات کند سپس آن را بدون ادعای منسوخ شدن آن با اثری مثل خودش یا اجماع یا کاری که از اصل رد کند و یا جایز نیست که بر سند آن طعنه بزند. اگر کسی این کار را انجام دهد عدالتش از بین می‌رود و مرتکب گناه و فسق می‌شود.^۱

عرضه ورد شبهه منع از زیاد شدن بحث حدیث دلیل بر این است که صحابه در مقابل سنت شریف اجتهاد می‌کردند و آن را نمی‌پذیرفتند

بعضی از تندروان شیعه به اعتبار تعاملشان با متون صادره از پیامبر، آن‌ها را به دو مکتب^۲ یا دو طائفه^۳ تقسیم کرده‌اند:

۱- مکتب یا طائفه اول: این گروه اطاعت بی‌چون و چرا می‌کردند و راه اطاعت و امثال کامل به احکام خداوند و پیامبرش را در پیش گرفته‌اند و خودشان را به آن‌ها ملتزم نموده‌اند.

۲- مکتب یا طائفه دوم: این‌ها پیرو اجتهاد و رأی می‌باشند و راه اجتهاد در مقابل نص و متن را در پیش گرفته‌اند و آن را تأویل می‌کردند. به اهل سنت گذشته و در رأس آن‌ها خلفای راشدین توجه می‌کنند و از سیره آن‌ها پیروی می‌نمایند.^۴

به این تقسیم‌بندی باطل در موضع‌گیری‌های اجتهادی که از صحابه در زمان پیامبر و بعد آن اتفاق افتاده است، استدلال می‌کنند.

۱- جامع بیان العلم ۱۹۴/۲.

۲- سید مرتضی عسکری در کتاب معالم المدرستین.

۳- علی شهرستانی در کتاب منع تدوین الحدیث اسباب و نتایج.

۴- معالم المدرستین المجلد ۶۷/۲ و منع تدوین الحدیث ص ۸۵ و رکبت السفینه از مروان خلیفات ص ۲۳۳-۲۹۵ و تأملات فی الحدیث زکریا عباس ص ۶۲-۴۸ و الشیعه هم اهل السنه از دکتر محمد التیجانی ص ۲۷-۲۸ و ۳۱.

در جواب می‌گوییم: توافق اصولیین بر جایز بودن اجتهاد^۱ بعد از پیامبر ﷺ تقسیم قبل را که بعضی از غالیان شیعه به آن اعتقاد دارند، باطل می‌کند، اما بر جواز اجتهاد در زمان پیامبر ﷺ اختلاف کردند.^۲ پس بیشتر اهل اصول در زمان حضور و عدم حضور پیامبر ﷺ آن را جایز دانستند و آن را بی‌چون و چرا پذیرفتند.^۳ و بعضی‌ها مثل جبائی^۴ و ابوهاشم^۵ آن

۱- لغت اجتهاد: از جهد گرفته شده یعنی حوصله و سختی و تلاش. رازی در المحصول می‌گوید: اجتهاد در لغت به معنی تمامی توانایی خود را بکار گرفتن، بیرون ریختن تمامی تلاش و توانایی خود است. نگا: القاموس المحيط ۲۸۳/۱ و المحصول ۴۸۹/۲ و الاحکام از ابن حزم ۶۲۹/۸ اما در عرف فقها یعنی: بیرون ریختن توانایی و توان در عقیده در آنچه که در آن سرزنش نباشد. این راه در مسائل فرعی و فرعیات می‌باشد و به این دلیل این مسئله اجتهاد نامیده می‌شود و کسی که آن را انجام می‌دهد مجتهد نامیده می‌شود. ر. ک: المحصول از رازی ۴۸۹/۲ و تقریر الاستاد فی تفسیر الاجتهاد از امام السيوطی ص ۶۶/۲۹.

۲- این اتفاق را آمدی در الاحکام ۱۵۲/۴ و رازی فی المحصول ۴۹۲/۲ و سبکی و پسرش فی الابهاج ۲۵۲/۳، نقل نموده‌اند.

۳- بعضی از محققین آن را برگزیده‌اند مثل غزالی در المستصفی ۳۵۴/۲ و ابی الحسین در المعتمد ۲۱۳/۲.

۴- جبائی: محمد بن عبدالوهاب بن سلام جبائی ابو علی، نسبت او به حبی می‌رسد - یکی از روستاهای بصره - از امامان معتزله بود و رئیس علمای کلام در زمان خود بود، و طافه حیائیه به او نسبت داده می‌شود. از جمله مقالات و آرائی که مختص اوست: کتاب الاصول - التفسیر الکبیر سال ۳۰۳ هـ وفات یافت. شرح حالش در: وفيات الاعیان ۲۶۷-۴/۲۶۹ شماره ۶۰۷ و سیر اعلام النبلاء ۱۸۳/۱۴ شماره ۱۰۲ و البدایه و النهایه ۱۳۴/۱۱ و لسان المیزان ۳۲۰/۶ شماره ۷۷۸۳ و طبقات المفسرین از داوودی ۱۹۱/۲ شماره ۵۲۹ و طبقات المعتزله از ابن مرتضی ص ۷ و ۵۷-۹۸ و الاعلام ۲۵۶/۶.

۵- ابو هاشم: او عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب بن ابی علی جبائی بود. او و پدرش از بزرگان معتزله بودند، از تصنیف‌های او: تفسیر القرآن و الجامع الکبیر. سال ۳۲۱ هـ فوت کرد. شرح حالش در: البدایه و النهایه ۱۸۸/۱۱ و تاریخ بغداد ۵۶/۱۱ شماره ۵۷۳۵ و الفهرست از ابن ندیم ۳۰۵ و لسان

را منع کردند و این قول چنانکه زرکشی گفته ضعیف است: زیرا منجر به محال نمی‌شود و اگر بخواهند که شرع را منع نمایند نیازمند دلیل هستند که دلیلی وجود ندارد.^۱

وقوع اجتهاد از صحابه - از جمله امام علی - در زمان رسالت پیامبر و بعد از او جواز پیروی کردن از آن اجتهاد بر آنچه گذشت دلالت می‌کند. حدیث معاذ بن جبل^۲، هنگامی که پیامبر او را به یمن فرستاد که پیامبر ﷺ پرسید: اگر قضاوتی نزد آمد چگونه آن را حل می‌کنی؟ گفت: به آنچه در کتاب خداوند آمده قضاوت می‌کنم، گفت اگر در کتاب خداوند نبود چطور؟ گفت: به سنت پیامبر خدا قضاوت می‌کنم، گفت اگر در سنت پیامبر خدا نبود چطور؟ گفت به رأی خودم اجتهاد می‌کنم. معاذ گفت سپس پیامبر خدا به سینه‌ام زد و گفت: خداوند را سپاس می‌گویم که فرستاده پیامبر خدا را توفیق داد به آنچه که پیامبر خدا راضی می‌شود.^۳

المیزان ۳۵۹/۴ شماره ۵۱۸۰ و طبقات المفسری از داودی ۳۰۷/۱ شماره ۲۸۱ و طبقات المعترله از احمد مرتضی ص ۷ و ۷۷ و فضل الاعتزال و طبقات المعترله از قاضی عبدالجبار ص ۲۹۰-۲۹۴.

۱- البحر المحيط فی اصول از زرکشی ۲۲۰/۶ و تاریخ التشریع الاسلامی از شیخ محمد الخضری ص ۷۴ و بعد آن و الفقه الاسلامی مدونته و تطوره از فضیله الامام شیخ جاد الحق علی جاد الحق ص ۳۷-۴۳.

۲- معاذ بن جبل صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه ۳/۴۲۶ شماره ۸۰۵۵ و تاریخ الصحابه ص ۲۲۹ شماره ۱۲۳۱ و اسد الغابه ۵/۱۸۷ شماره ۴۹۶۰ و الاستعاب ۳/۱۴۰۲ شماره ۲۴۱۶ و مشاهیر علماء الامصار ص ۶۳ شماره ۳۲۱.

۳- ابو داود در کتاب الاقضية باب اجتهاد الرأی فی القضاء ۳۰۳/۳ شماره ۳۵۹۲ و الترمذی بیرون آورده در کتاب الاحکام باب ما جاء فی القاضی کیف یقضی ۶۱۶/۳ شماره‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ابو عیسی گفت: این حدیث را جز به این صورت نمی‌شناسیم و اسناد آن نزد من نیست. ابن قیم جوزیه گفت: در یاران اولی شناخته نمی‌شود کسی که متهم یا دروغگو باشد بلکه آن‌ها از بهترین صحابه بوده‌اند عالمان در نقل آن شکی ندارند. چگونه شعبه حامل پرچم این حدیث است؟ بعضی از امامان حدیث گفته‌اند: هنگامی که در سند حدیثی شعبه را دیدید پس آن را محکم بگیرید یعنی این حدیث درست است. ر. ک: اعلام الموقعین ۲۰۲/۱، شوکانی گفت: این حدیث درست است و راه‌های مختلفی دارد

ابن قیم جوزیه می‌گوید: صحابه در زمان پیامبر در بیشتر کارها و احکام اجتهاد می‌کردند و سرزنش نمی‌شدند همانند نظرشان در روز احزاب به اینکه نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند.^۱ که بعضی از آن‌ها اجتهاد کردند و نماز را در راه خواندند، و گفتند تأخیر بر ما واجب نیست و باید به سرعت برخیزیم و حرکت نمائیم، دیگران اجتهاد کردند و آن را تا بنی قریظه به تأخیر انداختند و شب نماز را خواندند و هیچکدام دیگری را سرزنش ننمودند. که برخی از سلف، گذشتگان اهل ظاهر و برخی از آن‌ها نیز اهل معنی و قیاس بودند.^۲ سعد بن معاذ^۳ در بنی قریظه اجتهاد کرد و بر اساس اجتهاد خود رأی داد، پیامبر ﷺ او را منصوب کرد و گفت: همانا باتوجه به حکم خداوند میان آن‌ها حکم کرده‌ای.^۴

که تمامی آن‌ها حجت هستند، ر. ک: ارشاد الفحول ۳۲۲/۲ این و حدیثی که مردم آن را پذیرفتند و بر معنی آن اجماع کردند و نزد امامان حدیث مشهور شد و مخالفی نداشت و اسناد آن زیاد بود. ر. ک: تدریب الراوی ۶۷/۱ پس حدیث درست است علی‌رغم گمان بعضی تندروان شیعه به اینکه حدیث را اهل سنت قرار داده‌اند. ر. ک: الشیعه هم اهل السنه از دکتر محمد التیجانی ص ۱۵۵.

۱- بخاری بیرون آورده در کتاب المغازی باب مرجع النبی من الاحزاب. ۴۱۸/۷ شماره ۴۱۱۹ و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب المبادره بالغزو و تقدیم اهم الامرین المتعارضین ۳۴۰/۶ شماره ۱۷۷۰ از حدیث ابی عمر - خداوند از آن‌ها راضی باد -.

۲- اعلام الموقعین ۲۰۳/۱.

۳- سعد بن معاذ: صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه ۳۷/۲ شماره ۳۲۰۴ و تاریخ الصحابه ص ۱۱۲ شماره ۵۰۴ و الاستیعاب ۶۰۲/۲ شماره ۹۵۸ و اسد الغابه ۴۱۶/۲ شماره ۲۰۴۶.

۴- بخاری بیرون آورده در کتاب الجهاد و السیر باب اذا نزل العدو علی حکم رجل ۱۹۱/۶ شماره ۳۰۴۳ و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب جواز قتال من نقض العهد و جواز انزال اهل الحصن علی حکم عدل اهل للحکم ۳۳۵/۶ شماره ۱۷۶۸ و لفظ حدیث ابی سعید الحذری.

زید بن ارقم^۱ گفت: علی در یمن بود پس زنی را پیش او آوردند که سه نفر در بین دو قاعدگی با او همبستر شده بودند و از دوتای آنها پرسید آیا به این کار اقرار می‌کنید (یعنی اگر بچه‌دار شد به این بچه اقرار می‌کنید) اقرار نکردند، پس از دوتای دیگر پرسید آیا اقرار می‌کنید پس اقرار نکردند، از دوتای دیگر پرسید تا اینکه تمام شده از دو تا دو تایی آنها درباره سومی می‌پرسید اما اقرار نکردند پس میانشان قرعه انداخت بچه را به گردن کسی انداخت که قرعه به نام او آمد و دو سوم دیه را بر او تحمیل کرد این جریان نزد پیامبر ﷺ برده شد، پیامبر خندید، در روایتی گفت: جز آنچه علی گفته است، نمی‌دانم.^۲

از براء بن عازب^۳ نقل است که گفت: هنگامی که پیامبر با اهل حدیبیه مصالحه کرد علی بن ابی طالب میانشان نامه‌ای نوشت، او نوشت محمد پیامبر خدا. مشرکان گفتند: نویسنده محمد پیامبر خدا، اگر پیامبر بودی برای چه با تو می‌جنگیدیم، پیامبر به علی

۱- زید بن ارقم صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه ۵۶۰/۱ شماره ۲۸۸۰ و الاستیعاب ۵۳۵/۲ شماره ۸۳۷ و تاریخ الصحابه ۱۰۷ شماره ۴۷۶ و مشاهیر علماء الامصار ۵۹ شماره ۲۹۶ و اسد الغابه ۳۴۲/۲ شماره ۱۸۱۹.

۲- احمد در مسندش بیرون آورده ۳۷۳/۴ و ۳۷۴ و ر. ک در المسند ۷۷/۱، اجتهادش در داستان بعدی و اقرار پیامبر به او در حدیث، الهیثمی وحنش و ابوداود در آن باره گفته‌اند و در آنها ضعف است و بقیه مردان آن مردان درستی هستند. ر. ک، مجمع الزوائد ۲۸۷/۶ اما حدیث زید بن ارقم درباره آن شوکانی گفته اسنادش درست است در ارشاد الفحول ۳۲۳/۲ و اعلام الموقعین ۲۰۳/۱.

۳- براء بن عازب: صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه ۱۴۲/۱ شماره ۶۱۸ و الاستیعاب ۱۵۵/۱ شماره ۱۷۳ و تاریخ الصحابه ص ۴۲ شماره ۱۰۳ و مشاهیر علماء الامصار ص ۵۵ شماره ۲۷۲ و اسد الغابه ۳۶۲/۱ شماره ۳۸۹.

گفت: آن را پاک کن. علی گفت: من آن را پاک نمی‌کنم پس پیامبر آن را با دستانش پاک کرد.^۱

همانا امتناع علی از پاک کردن اسم شریف پیامبر، دیدگاه تندروان شیعه را رد می‌کند به اینکه صحابه را به دو گروه یا طائفه تقسیم کرده‌اند و گمانشان این بوده که امام علی در زمان نبوت پیامبر اجتهاد نکرده است و او و پیروان او از گروهی هستند که اطاعت محض می‌کنند و بقیه صحابه و در رأس آن‌ها خلفای راشدین و سایر اهل سنت از گروه اجتهاد و رأی می‌باشند. و این را نمی‌توان کتمان کرد که امتناعش از پاک کردن بعد از اینکه پیامبر از او خواست اجتهاد او در مقابل گفته پیامبر ﷺ بوده است.

اگر این کار یک موضع‌گیری اجتهادی در زمان صلح حدیبیه باشد پس موضع‌گیری اجتهادی عمر فاروق نیز در همان صلح بوده است که به او طعنه زده‌اند: علی شهرستانی در مورد عقیده عمر و آن گفته او خطاب به پیامبر ﷺ که آیا تو واقعاً پیامبر خدا هستی؟ پیامبر ﷺ گفت بله. و عمر می‌گوید: ما در دینمان به شخص پست بخشش نمی‌کنیم.^۲ می‌گوید این حدیث استدلال می‌کند به اینکه او در درستی گفته پیامبر شک داشته و به گفته‌های او اطمینان نداشته است و این متن معلوم می‌کند که او از پیروان اطاعت بی‌چون و چرا نبوده است.^۳

واقعیت این است اگر چیزی از عمر بن خطاب روایت نمی‌شد بجز داستان قبول کردن سنگ سیاه و گفته‌اش: (همانا من می‌دانم که تو سنگی هستی نه ضرر و نه سود

۱- بخاری در کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا ما صالح فلان ابن فلان ۳۵۷/۵ شماره ۲۶۹۸ و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح الحدیبیه فی الحدیبیه ۳۷۶/۶ شماره ۱۷۸۳ استخراج کرده‌اند و لفظ از بخاری است.

۲- بخاری کتاب الشروط باب الشروط فی الحرب و المصالحه مع اهل الحرب ۳۹۰/۵ رقم‌های ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح حدیبیه فی الحدیبیه ۳۷۷/۶ شماره ۱۷۸۵.

۳- منع تدوین الحدیث اسباب و نتائج ص ۹۲-۹۳.

می‌رسانی و اگر پیامبر را نمی‌دیدم که تو را قبول کرد، تو را قبول نمی‌کردم)^۱، این برای ما کافی است در بیان اینکه او اهل اطاعت محض به سنت پیامبر بوده است و نیز عمر می‌گوید: همانا مردمانی با شبهاتی از قرآن پیش شما خواهند آمد. آن‌ها را با سنت همراه سازید همانا یاران سنت کتاب خداوند آگاه‌ترند.^۲

واقعیت در این گفته تهمت شهرستانی را رد می‌کند، چون موضع‌گیری عمر شک و تردید نبوده است بلکه برای کشف آنچه که بر او پوشیده بود و اصرار بر خواری کافران به خاطر شناختن نیروی او در یاری دین بوده است.

برداشت شهرستانی به شک عمر در دین مردود است باتوجه به روایت ابن اسحاق^۳ می‌گوید: هنگامی که ابوبکر به او گفت همراهش باش^۴ همانا او پیامبر خداست، عمر گفت: من شهادت می‌دهم که او پیامبر خداست.^۵

علی شهرستانی می‌گوید: عمر خواسته است در مصلحت و عدم مصلحت شک کند و این مردود است.

۱- بخاری در کتاب للحج باب ما ذکر فی البحر الاسود ۵۴۰/۳ شماره ۱۵۹۷ و مسلم در کتاب الحج باب استحباب تقییل الحجر الاسود فی الطواف ۲۰/۵ شماره ۱۲۷۰ تخریج کرده‌اند.

۲- دارمی در المقدمة باب التوریج عن الجواب فیما لیس فیه کتاب و لاسنّه ۶۹/۱ شماره ۱۱۹.

۳- ابو اسحاق: او محمد بن اسحاق بن یسار، ابوبکر المطبی، مولا هم المدنی، تریل العراق، به تشیع و قضا و قدر گروید، سال ۱۵۰ فوت کرد. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۷۲/۱ شماره ۱۶۷ و الثقات از عجلی ۴۰۰ شماره ۱۴۳۳ و الثقات از ابن شاهین ۲۸۰ شماره ۱۱۴۷ و تقریب التهذیب ۵۴/۲ شماره ۵۷۴۳.

۴- الغدر: به شتر به منزله سواری بر اسب و منظور گرفتن امر او در رد کردن مخالفت با او، مانند کسی که اسب سوار را بگیرد و از او جدا نمی‌شود. بین کتاب فتح الباری ۴۰۸/۵ شماره ۲۷۳۳ و النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۳۵۹/۳.

۵- السیره النبویه از ابن هشام ۳۱۷/۳.

حافظ ابن حجر گفت: این مشخص است که توقف در آن به این خاطر است که بر حکمت ماجرا آگاه شود و شک و شبهه را از آن بزداید و امثال این داستان، داستان‌ها در نماز خواندن بر سر منافقین از جمله عبدالله بن ابی بن سلول است. ابن عمر - خداوند از او راضی باد - گفت: هنگامی که عبدالله بن ابی فوت کرد پسرش عبدالله^۱ بن عبدالله نزد پیامبر آمد و پیراهنش را به او داد و امر کرد که او را در آن کفن کند.

پس برخاست تا بر او نماز بخواند پس عمر بن خطاب لباسش را گرفت و گفت: بر او نماز می‌خوانیم در حالی که او منافق است و خداوند منع کرده است که برای آن‌ها طلب بخشش کنی گفت: همانا خداوند مرا مختار کرده است یا به من خبر داده است پس گفت:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾

[التوبة: ۸۰].

«چه برای آن‌ها طلب بخشش کنی چه طلب بخشش نکنی اگر هفتاد بار برای آن‌ها طلب بخشش کنی به درستی خداوند آن‌ها را نخواهد بخشید».

پس گفت: از هفتاد دفعه بیشتر طلب خواهی کرد پس پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم پس خداوند این آیه را بر او نازل کرد.

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾

[التوبة: ۸۰].

«برای آن‌ها طلب بخشش کن یا طلب بخشش نکن اگر هفتاد بار برایشان طلب بخشش کنی به درستی خداوند آن‌ها را نخواهد بخشید».

حافظ ابن حجر می‌گوید: در اولی (در داستان حدیبیه) اجتهادش با حکم مطابقت نداشت بر خلاف دومی که اجتهادش با حکم مطابق بود و قرآن کریم برای تأیید این اجتهاد نازل شد:

۱- عبدالله بن عبدالله بن ابی صحابه بزرگوار از ترجمه‌هایش: الاصابه ۳۳۵/۲ شماره ۲۸۰۲ و مشاهیر علماء الامصار ص ۳۱ شماره ۱۰۳ و الاستیعاب ۹۴۰/۳ شماره ۱۵۹۰ و تاریخ الصحابه ص ۱۶۴ شماره ۸۱۶ و اسد الغابه ۲۹۷/۳ شماره ۳۰۳۹.

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَآثُورًا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱ [التوبة: ۸۴].

«و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آن‌ها نماز مگذار و بر سر قبرش نیست چرا که آنان بر خدا و پیامبر و کافر شدند و در حال فسق مردند».

همانا با وجود اجتهادش در این، موضع خود را ترک کرد و از پیامبر ﷺ پیروی کرد و همراه او نماز خواند چنان که در حدیث آمده است: پیامبر بر او نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم و اجتهاد او موافق با حکم خداوند آمد.

اما موضع‌گیری اجتهاد در صلح حدیبیه کار خوبی بود تا با پیروی از کار پیامبر کفاره این موضع‌گیری را پردازد و آن در روایت ابن اسحاق به صراحت آمده است. عمر می‌گفت: پیوسته صدقه می‌دهم و روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم و برده آزاد می‌کنم به خاطر کاری که آن روز انجام دادم و ترس از آنچه که گفتم امیدوارم که در آن خیر و خوبی باشد.^۲ نزد واقدی^۳ از حدیث ابن عباس – خداوند از آن‌ها راضی باشد.

عمر گفت: به خاطر آن رقیبانم را آزار دادم و مدتی روزه گرفتم^۴ و می‌گویند: با بیان اینکه در ابتدا به صلح راضی نبوده و سپس پشیمان شده و از امر پیامبر پیروی کرده است گفت: ای مردم از نظر دادن در دین پرهیز کنید چرا که نزدیک بود با رأی خودم امر پیامبر

۱- و در آن بهترین رد است بر علی شهرستانی رافضی در استدلال او به این گفته که عمر از گروهی بوده که به رأی خودشان اجتهاد می‌کردند. ببین: منع تدوین الحدیث ص ۹۴.

۲- السیره النبویه از ابن هشام ۳/۳۱۷.

۳- الواقدی او محمد بن عمر بن واقد الواقدی، قاضی عراقی، با وجود دقت در کتاب المغازی او را در حدیث ضعیف دانسته‌اند ذهبی گفت: در ضعف واقدی نزاعی نیست، او راست‌گو است، ابن حجر گفت با وجود علم زیادش گمنام است. از مشهورترین تألیفاتش المآذی و الرواه سال ۲۰۷ هجوت کرد و از ترجمه‌های او: لسان المیزان ۵۳۱/۹ شماره ۱۵۶۱۵ و الکاشف ۲۰۵/۲ شماره ۵۰۷۸ و المجروحین از ابن حبان ۲۹۰/۲ و التقریب ۱۱۷/۲ شماره ۶۱۹۵ و تهذیب الکمال از معزی ۱۸۰/۲۶ شماره ۵۵۰۱.

۴- فتح الباری ۴۰۸/۵ و ۹۰۴ رقم‌های ۲۷۳۱-۲۷۳۲.

را رد کنم. به خدا قسم از حق کوتاهی نمی‌کنم. در روز ابی جندل^۱ نوشته‌ای میان دستان پیامبر خدا و اهل مکه بود پیامبر ﷺ گفت: بنویسید به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اهل مکه گفتند فکر می‌کنی آنچه را که می‌گویی تصدیق می‌کنیم؟ پس بنویس آنچنان که ما می‌گوییم: خداوندا به نام تو. پس پیامبر راضی شد و من راضی نشدم تا این که پیامبر به من گفت: مرا می‌بینی که راضی هستم و تو راضی نمی‌شوی؟ پس راضی شدم.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: تمامی آنچه که او گفته است برایش سخت و عذر آور بود زیرا او در آن کار اجتهاد کرده بود و خداوند او و تمام کسانی را که در روز حدیبیه شاهد بیعت رضوان بودند، بخشید و گفت (همانا خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی شد و آنچه که در قلب‌هایشان وجود دارد را می‌داند پس آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و فتح نزدیکی را به آن‌ها پاداش می‌دهد.^۳

پیامبر ﷺ خدا آن‌ها را به خیر و خوبی بشارت داد. جابر گفت: ما در روز حدیبیه هزار و چهار صد نفر بودیم پس پیامبر به ما گفت: امروز شما بهترین مردمان روی زمین هستید.^۴ و وعده بهشت به آنان داد و گفت: (داخل آتش نمی‌شود اگر خدا بخواهد هیچ

۱- ابو جندل: ابن سهیل بن عمر و صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه ۳۴/۴ شماره ۹۶۹۹ و تاریخ الصحابه ص ۲۷۱ شماره ۱۵۰۷ و اسد الغابه ۵۳/۶ شماره ۵۷۷۵ و الاستیعاب ۱۶۲۱/۴ شماره ۲۸۹۸.

۲- بخاری در کتاب المغازی باب غزوه الحدیبیه و گفته خداوند (به درستی خداوند از مؤمنان راضی شد هنگامی که در زیر درخت با تو بیعت کردند ۵۲۲/۷، ۵۲۳ شماره ۴۱۸۹ و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح الحدیبیه فی الحدیبیه ۶/۳۷۷-۳۷۹ شماره ۱۷۸۵ و البراز در مجمع الزوائد ۱۴۵/۶-۱۴۶.

۳- و فتح الباری ۴۰۹/۵ رقم‌های ۲۷۳۱-۳۷۳۲.

۴- بخاری در کتاب المغازی بیرون آورده باب غزوه الحدیبیه و گفته خداوند: (خداوند از مؤمنان راضی شد) ۵۰۷/۷ شماره ۴۱۵۴ و مسلم در کتاب الاماره بیرون آورده باب الاستحباب مبیعه الامام الجیش ۶/۷ شماره ۱۸۵۶.

کس از یارانی که زیر آن درخت بیعت کردند) حفصه^۱ گفت: بله ای پیامبر خدا پس او را سرزنش کرد. حفصه گفت:

﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱].

«هیچ کس از شما نیست مگر در آن وارد گردد».

سپس پیامبر گفت:

﴿ثُمَّ نُنَجِّ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا﴾ [مریم: ۷۲].

«پس کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را به زانو در آورده و در دوزخ رها می‌کنیم».

در احادیث گذشته و آنچه که اصولیین ذکر کردند دلیلی بر وجود اجتهاد در زمان صحابه بوده است و از آن میان امام علی در زمان پیامبر و بعد از او در مصالح دنیایی و عبادات اجتهاد کرده است.^۳

و معلوم است که اجتهادشان چه با حضور پیامبر و چه با غیبت او حجت و است و پیروی از آن به خاطر اقرار به آن نه به خاطر اجتهادشان^۱ لازم است اگر آن را قرار

۱- حفصه دختر عمر یکی از امهات المؤمنین و صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه ۲۷۳/۴ شماره ۳۹۶ و تاریخ الصحابه ص ۸۳ شماره ۳۳۹ و اسد الغابه ۶۷/۷ شماره ۶۸۵۲ و الاستیعاب ۱۸۱۱/۴ شماره ۳۲۹۷.

۲- حدیثی که مسلم تخریج نموده در کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل اصحاب الشجره ۲۹۶/۸ شماره ۲۴۹۶.

۳- از جمله دلایلی که بر آن استدلال می‌کند این گفته خداوند است (در کارها با یکدیگر مشورت کنید) که به آن استدلال می‌کند امام سرخسی به اینکه مشاوره در احکام شرعی همانند مشاوره در احکام دنیاست. پس گفت: آیا نمی‌بینی که آن‌ها در کارها مشورت می‌کنند و درباره اسیران روز بدر مشورت کرده‌اند: اصول السرخسی ۹۳/۲، ۹۴، ۱۳۱ و نیز به این دلیل استدلال می‌کند زرکشی در کتاب البحر المحيط چنانکه استدلال کرده به گفته‌ی معاذ برای شما سنت کرده البحر المحيط ۲۲۳/۶-۲۲۵.

نمی‌دادند تبلیغ نمی‌کردند اجتهادشان خلاف آنچه بود که در گفته صحابه معروف است.^۲ خداوند اگر کسی از آن‌ها چیزی گفت که درباره آن رأی صادر نشده باشد و جایی برای اجتهاد صحابه در آن نیست پس حکم آن نسبت دادن به پیامبر است این کار نزد اصولیان و محدثین^۳ تقریر شده است.

و وقتی خواستید بر چیزی اجتهاد کنید، بر آن اجماع کنید در این صورت به چیزی دست می‌یابید که انکارکننده آن کافر می‌شود.^۴ این اجتهاد صحابه در زمان پیامبر ﷺ بوده است و پیامبر آن را برای آن‌ها قرار داده است و خداوند آن را برای پیامبر قرار داده است و نگفته که این کار آن‌ها اشتباه بوده است با اینکه زمان وحی بوده است اگر آن‌ها در کارشان اشتباه می‌کردند برای چه خداوند آن را تقریر کرده است چرا که بیان خداوند بزرگ در زمان وحی مانند وحی نازل شده است.^۵

اجتهاد آن‌ها حجت و سنت بود و به آن عمل می‌شد و مسائل به آن ارجاع داده می‌شد و به همین دلیل سنتشان با سنت پیامبر قرین شده و پیروی از آن واجب شده است.^۶ چنانکه در گفته‌اش چنین آمده است: بر شما واجب است که به سنت من و به سنت خلفای راشدین هدایت‌کننده بعد از من اقتدا کنید.^۱

۱- ارشاد الفحول ۳۲۳/۲ و اعلام الموقعین ۲۳۲/۲.

۲- الاحکام از آمدی ۱۳۰/۴ و المسوده از آل تیمیه ص ۳۳۶ و اصول السرخسی ۱۰۵/۲-۱۱۶ و ارشاد الفحول ۲۶۸/۲ دلائل زیادی در این باره دارد و تأثیر آن در فقه از دکتر عبدالحمید ابومکارم ص ۲۷۹-۳۱۶.

۳- المحصول از رازی ۲۲۱/۲ و تدریب الراوی ۱۹۰/۱، ۱۹۱ و فتح المغیث از سخاوی ۱۴۴/۱ و توضیح الافکار از صنعانی ۲۸۰/۱.

۴- همچنین در اصول السرخسی ۳۱۸/۱ و الاحکام از آمدی ۲۵۵/۱ و المستصفی از غزالی ۱۹۸/۱ و البحر المحيط از زرکشی ۴۸۲/۴.

۵- حجیه السنه از دکتر عبدالغنی ص ۲۸۵.

۶- الموافقات از شاطبی ۴۵۰/۴ و ر. ک در همان منبع ۳۰۰/۳ و البحر المحيط ۳۹۸/۳.

و فرمود: به کسانی که بعد از من می‌آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید^۲ و همچنین بر امت‌های گذشته از صحابه^۳ و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها از امامان مسلمان^۴ می‌آیند. در یک جمله آنچه که خلفای راشدین یا یکی از آن‌ها سنت کرده است، حجت است و تجاوز از آن جایز نیست پس جایگاه این گفته کجاست که تندروان شیعه می‌پندارند که خلفای راشدین و پیروان آن‌ها از بقیه صحابه به غیر از امام علی و پیروانش اجتهاد می‌کردند و نظرشان را بر سنت رسول‌خدا مقدم می‌کردند چگونه آن طور که در قبل ذکر کردیم به تعظیم آن‌ها نسبت به حدیث پیامبر ﷺ و تحکیم کردن آن در تمامی امورات زندگی‌شان و کارهایشان، گفته‌هایشان را تعظیم نکنند در حالی که راه و روش آن‌ها متواتر است آن‌ها حکم واقع‌ها را از کتاب خداوند می‌گرفتند و اگر آن را نمی‌یافتند در سنت پیامبر جستجو می‌کردند و اگر در سنت نمی‌یافتند با یکدیگر مشورت می‌کردند و اگر در هیچ کدام نمی‌یافتند به رأی خود رجوع می‌کردند و هیچ کس در عمل به آن مجبور نبود و مخالفت به آن حرام نبود و مخالفت با آن مخالفت با دین نبود بلکه در پذیرش و رد آن مختار بودند.^۵

از عمر روایت شده است که مردی را دید و گفت چه کار کردی؟ گفت: علی و زید این چنین قضاوت کردند، عمر گفت: اگر من بودم نیز این چنین قضاوت می‌کردم، گفت:

۱- اخراج آن گذشت ص ۴۴.

۲- ترمذی در کتاب المناقب بیرون آورده باب مناقب ابی بکر و عمر ۵/۵۷۰ رقم‌های ۳۶۶۲، ۳۶۶۳ و باب مناقب عمار بن یاسر ۵/۶۲۶ شماره ۳۷۹۹ و گفت: این حدیث درست است و ابن ماجه در مقدمه سننش باب فی فضائل اصحاب رسول الله ۱/۴۸ شماره ۴۹ از حدیث حذیفه بن یمان و ر. ک: اعلام الموقعین ۲/۲۲۵، ۲۲۶.

۳- اثر از ابن عباس - خداوند از آن‌ها راضی باشد - در سنن دارمی المقدمه باب الفتیا و مافیہ من الشدۃ ۱/۷۱ شماره ۱۶۶ و ر. ک: جامع بیان العلم ۱/۵۷.

۴- نگا: آنچه از عمر بن عبدالعزیز روایت شده در سنن دارمی المقدمه باب الفتیا و مافیہ من الشدۃ ۱/۷۰ شماره ۱۶۲.

۵- منع تدوین الحدیث ص ۹۰-۹۸ و معالم المدرستین ۲/۳۷۹.

چه چیزی تو را منع کرد چرا که کار قضاوت نزد تو بود گفت: اگر تو را به کتاب خداوند یا سنت پیامبر باز می‌گردانم همان کار را انجام می‌دادم اما تو را به رأی خود باز می‌گردانم و رأی مشرک است پس آنچه را که علی و زید گفتند، نقص نمی‌کند.^۱

هنگامی که با اجتهدانشان متن برایشان مشخص شد رأیشان را ترک کردند و به آن بازگشتند، دلالت می‌کند بر این اینکه آن از عمر روایت نشده که می‌گوید (دیه بر شخص عاقله است و زن از دیه شوهرش ارث نمی‌برد).

تا اینکه ضحاک بن سفیان^۲ به او خبر داد به اینکه پیامبر خدا به او نوشت که به زن اشیم الصبایی از دیه شوهرش ارث داده شود. پس عمر از رأی خود عدول کرد.^۳ از او روایت شده که مردی از بنی ثقیف نزد او آمد در مورد زنی که در حیض باشد و خانه خدا را روز قربانی زیارت نماید، پرسید که آیا باید از او نفرت گرفت یا او را نفرین کرد؟ عمر گفت نه، سپس ثقفی به او گفت: همانا رسول‌الله در شبیه این مسئله فتوایی غیر از فتوای شما داد، پس عمر بلند شد و او را با عصا زد در حالی که به او می‌گفت: برای

۱- اعلام الموقعین ۶۵/۱.

۲- الضحاک بن ابی سفیان صحابه بزرگوار، شرح حال او در: تاریخ الصحابه ص ۱۴۱ شماره ۶۸۷ و الاصابه ۲۰۶/۲ شماره ۴۱۸۶ و الاستیعاب ۷۴۲/۲ شماره ۱۲۵۰ و اسد الغابه ۴۷/۳ شماره ۲۵۵۶.

۳- ابو داود در کتاب الفرائض باب فی مرأه ترث من ديه زوجها ۱۲۹/۳، ۱۳۰ شماره ۲۹۲۷ و الترمذی در کتاب الديات باب ما جاء فی المرأة هل ترث من ديه زوجها ۱۹/۴ شماره ۱۴۱۵ استخراج نموده‌اند. و گفت: این حدیث درست و نیکوست و نزد اهل علم بدان عمل شده. تخریج در کتاب الفرائض باب ما جاء فی میراث المرأة من ديه زوجها ۳۷۱/۴ شماره ۲۱۱۰ و گفت: درست و نیکوست و ابن ماجه در کتاب الديات باب الميراث من الديه ۸۵/۲ شماره ۲۶۴۲ و الشافعی در الرساله ص ۴۲۶ شماره ۱۱۷۲ تخریج نموده‌اند و ر. ک: اعلام الموقعین ۲۶۵/۲.

۴- اعلام الموقعین ۲۶۳/۲.

چه مرا وادار به فتوا می‌کنی در آنچه پیامبر به آن فتوا داده است؟ و غیر از این‌ها از احادیثی که از عمر و سایر صحابه وارد شده است.^۱

اجماع مسلمانان از صحابه و تابعین و سایر مسلمانان که بعد از آن‌ها آمده‌اند بر این راه بوده‌اند. عمر بن عبدالعزیز می‌گوید کسی را نمی‌شناسم که بر سنتی که پیامبر قرار داده است نظر بدهد.^۲

شافعی گفت: مردم بر آن سنتی که پیامبر برایشان قرار داده اجماع کرده‌اند وقتی سنت برای مردم معلوم شد کسی حق ندارد که نظر دیگری را انتخاب کند.^۳ و بعد: پس جایز بودن اجتهاد صحابه در زمان پیامبر و بعد از او روشن شد و بر اتفاق مردم در زمان صحابه تا به امروز - و اصل اجتهاد را کسی از صحابه انکار نکرده است، از آن‌ها علی ابن ابی طالب به دفاع از وجوه اجتهاد مناظره می‌کردند به غیر آن به مسائل دیگر از صحابه دعوت می‌کردند.^۴

وقایع و اتفاقاتی که عالمان صحابه درباره آن‌ها فتوا صادر کرده‌اند و قضایا و اتفاقات آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست و نزدیک به صد سال مقایسه آن‌ها طول می‌کشد چرا که حد و حدود آن‌ها زیاد است.^۵

حال به تمامی این‌ها اقرار کردیم پس گمان یاهوگویان شیعه به طعنه به صحابه به خاطر اجتهادشان در زمان پیامبر و بعد از او باطل است، و آنچه می‌پندارند که صحابه در

۱- ر. ک: همان ۲۶۰/۲-۲۷۵ و دارمی در المقدمة باب الرجل یفتی بشیء ثم یبلغه عن النبی فیرجع الی قول النبی ۱۶۱/۱ رقم‌های ۶۴۱-۶۴۴.

۲- دارمی در المقدمة باب ما یتقی من تفسیر حدیث النبی و گفته دیگر از او تخریج نموده است. ۱۲۵/۱ شماره ۴۳۲.

۳- اعلام الموقعین ۲/۲۶۳.

۴- البرهان فی اصول الفقه از جوینی ۱۴/۲ شماره ۷۱۳.

۵- همان ۱۳/۲ شماره ۷۱۱.

ارتباط با سنت پیامبر، دو گروه بوده‌اند، گروهی مثل امام علی و یارانش اطاعت محض می‌کردند و گروه دیگر مانند اهل سنت و در رأس آن‌ها خلفای راشدین، اجتهاد می‌کردند و به رأی خود تکیه می‌کردند، باطل است.

این تقسیم کاملاً دروغ از رافضه است که قلب‌هایشان از کینه و بغض پر شده بود و قلب‌های امت‌های گذشته از صحابه پیامبر خدا و کسانی که به این راه رفته‌اند از اهل سنت را از کینه و بغض پر کرده‌اند.

در یک جمله کسی که به گذشتگان در بی‌ارزش دانستن قیاس و استدلالشان به رأی در احکام طعنه بزند گفته‌اش مانند این است که خدا درباره آن‌ها فرموده: بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون می‌آید، آنان جز دروغ نمی‌گویند.^۱

صحابه و ممانعت از زیاد شدن بحث حدیث

درباره منع نوشتن حدیث آن چنان که بعضی از فتنه‌گران گمان می‌کنند^۲ و بعضی از مسلمانان نیز از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند^۳ این شبهه باقی است که منع بعضی از صحابه از حدیث‌سازی و نهی بزرگان صحابه از زیاد شدن بحث حدیث و حدیث‌سازی دلیل عدم حجیت سنت است.

گفته‌های زیر بر آن استدلال می‌کنند:

۱- و اصول السرخسی ۱۳۳/۲.

۲- مثل محمود ابوریه در الاضواء ص ۵۳-۵۷ و جمال البنا در السنّة و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۶ و عبدالحسین شرف الدین در کتابش ابو هریره ص ۱۳۴ و مرتضی العسکری در معالم المدرستین المجلد ۲/۴۴، ۴۵، ۴۶ و علی شهرستانی در منع تدوین الحدیث اسباب و نتایج ص ۵۷، ۶۴ و زکریا عباس داود فی تأملات در الحدیث عند السنّة و الشیعه ص ۴۲-۴۸.

۳- مانند استاد محمد رشید رضا - رحمت خدا بر او باد - هنگامی که گفت: آنچه در عدم تمایل بزرگان صحابه در حدیث گوئی یا تمایلشان به آن داده شده یا در منعشان از آن آمده این نزد آن‌ها قوی‌تر است که احادیث، دین عمومی مانند قرآن نباشد و مجله المنار المجلد ۷۶۸/۱۰.

۱- آنچه از ابن ابی ملیکه^۱ روایت شده که گفت: همانا ابوبکر صدیق بعد از فوت پیامبر ﷺ مردم را جمع کرد و گفت: به درستی شما احادیثی را از پیامبر نقل می‌کنید که اختلافاتی در آن‌ها وجود دارد و این اختلافات در مردم بعد از شما بیشتر خواهد شد، چیزی از پیامبر روایت نکنید و اگر کسی از شما پرسید، بگوئید: کتاب خداوند میان ما و شماست، آنچه که کتاب خدا حلال کرده پس حلال است و آنچه حرام کرده، حرام است.^۲

۲- آنچه از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف^۳ روایت شده که گفت: به خدا قسم عمر بن خطاب فوت نکرد تا اینکه به یاران پیامبر خدا پیغام فرستاد و آن‌ها را جمع کرد. از جمله عبدالله بن حذیفه^۴ و ابوالدرداء^۱ و اباذر^۲ و عقبه بن عامر^۳ و به آن‌ها

۱- ابن ابی ملیکه: عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه ابوبکر که سی نفر از صحابه پیامبر را دیده است، او امامی فقیه بود که بر اعتماد به او اجماع شده است. سال ۱۱۷ هـ فوت کرد. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۰۰/۱ شماره ۹۴ و تقریب التهذیب ۱/۵۱۱ شماره ۳۴۶۵ و الکاشف ۱/۵۷۱ شماره ۲۸۳۸ و الثقات از عجلی ص ۲۶۸ شماره ۸۴۸ و مشاهیر علماء الامصار ص ۱۰۷ شماره ۵۹۷.

۲- تذکره الحفاظ ۲/۱-۳.

۳- ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف: ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف الزهری القرشی. از عمر روایت کرده و علی و عمار از او روایت کرده فرزندان سعد و صالح و الزهری و العجلی گفته‌اند: از تابعان مطمئن مدینه است، ابن حبان نیز از او یاد کرده و گفته‌اند او را دیده، اختلاف‌ها و شنیده‌ها متفاوت است. آن را ثابت کرده یعقوب بن شبیه و الواقدی و الطبری و دیگران، ظاهراً از او شنیده نشده است در سال ۹۶ یا ۹۵ فوت کرد، و عمرش ۷۵ سال بود و جز دو یا سه سال بیشتر چیزی از حیات عمر را درک نکرده است. این چیزی است که هیشمی در مجمع الزوائد ۱۴۹/۱ ترجیح داده و گفت: ابراهیم سال بیستم هجری متولد شد و از زندگی عمر جز سه سال را ندیده است و این همان چیزی است که احمد محمد شاکر در الاحکام از ابن حزم ۲۶۶/۲ ترجیح داده و شرح حال ابراهیم در مشاهیر علماء الامصار ص ۸۸ شماره ۴۵۰ و الاستیعاب ۶۱/۱ شماره ۲ و الثقات از ابن حبان ۴/۴ و تاریخ الثقات از عجلی ص ۵۳ شماره ۲۹ و تقریب التهذیب ۶۰/۱ شماره ۲۰۶ و الکاشف ۲۱۷/۱ شماره ۱۶۵.

۴- عبدالله بن حذیفه ناشناس است ولی در میان صحابه عبدالله بن حذافه بوده است.

گفت: این احادیث چیستند که از پیامبر خدا در جهان پخش کرده‌اید؟ گفتند: ما را از این کار منع می‌کنی؟ گفت نه، نزد من بمانید، به خدا قسم شما را رها نمی‌کنم تا زمانی که زنده‌ام همانا ما داناتریم، از شما می‌گیریم و به شما بر می‌گردانیم. پس از او جدا نشدند تا اینکه فوت کرد^۴. و از او روایت دیگری آمده است: عمر بن خطاب سراج عبدالله بن مسعود و ابی الدرداء و ابی مسعود الانصاری^۵ فرستاد و گفت: این حدیث‌ها چیستند که از پیامبر منتشر می‌کنید پس آن‌ها را در مدینه نگه داشت تا اینکه گفته‌هایشان یکی شد^۶.

۱- ابو الدرداء: عویمر بن عامر بن زید الانصاری الخزرجی صحابه بزرگوار شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۲۴/۱ و اسد الغابه ۳۰۶/۴ شماره ۵۸۶۹ و الاستیعاب ۱۶۵۲/۴ شماره ۲۹۴۴ و الاصابه ۶۳/۴ شماره ۹۸۷۷.

۲- ابوذر: ابوذر الغفاری جندب بن جناده صحابه بزرگوار. شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۷/۱ شماره ۷ و اسد الغابه ۹۳/۶ شماره ۵۸۶۹ و الاستیعاب ۱۶۵۲/۴ شماره ۲۹۴۴ و الاصابه ۶۳/۴ شماره ۹۸۷۷.

۳- عقبه بن عامر: عقبه بن عامر الجهنمی صحابه بزرگوار، شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۷۲ شماره ۳۷۸ و تذکره الحفاظ ۴۲/۱ شماره ۲۰ و اسد الغابه ۵۱/۴ شماره ۳۷/۱ و الاستیعاب ۱۰۷۳/۳ شماره ۱۸۲۴ و تاریخ الصحابه ص ۱۷۹ شماره ۹۲۵ و الاصابه ۴۸۹/۲ شماره ۵۶۱۷.

۴- مختصر تاریخ دمشق از ابن منظور ۱۰۱/۱۷.

۵- ابو مسعود الانصاری: عقبه عمرو بن ثعلبه صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۵۵ شماره ۲۷۰ و الاستیعاب ۱۰۷۴/۳ شماره ۱۸۲۷ و اسد الغابه ۵۵/۴ شماره ۳۷۱۷ و تاریخ الصحابه ص ۱۷۹ شماره ۹۲۲ و الاصابه ۴۹۰/۲ شماره ۵۶۲۲.

۶- الخطیب آن را در شرف اصحاب الحدیث باب ذکر منع عمر بن خطاب از روایت حدیث و بیان وجه آن و معنی آن ص ۱۵۹ شماره ۱۷۴ تخریج کرده و ابن حزم در الاحکام فصل (فی فضل الاکتار من الروایه للسنن) ۲۶۶/۲ تخریج نموده مانند روایت الحاکم، و ابن حزم آن را مشکوک دانسته از شعبه و گفته درست نیست و نمی‌توان به آن احتجاج کرد. و حاکم در المستدرک بیرون آورده در کتاب العلم ۱۹۳/۱ رقم‌های ۳۷۴ و ۳۷۵ و ابوذر بدل از ابی مسعود الانصاری گفت: به شرط شیخین درست است و انکار عمر امیر المؤمنین به صحابه در زیاد شدن روایات از پیامبر، الذهبی با آن موافق است و حافظ الهیثمی نسبت داده در مجمع الزوائد ۱۴۹/۱ به الطبرانی در الاوسط و گفت: گفتیم: این اثر منقطع است و ابراهیم سال بیستم متولد شده و سه سال بیشتر عمر را ندیده است و ابن مسعود در کوفه بوده و این از عمر درست نیست. حافظ الذهبی آن را در التذکره ۷/۱ ذکر کرده است و در آن وجود ندارد (آنها را در مدینه زندانی کرد) و به (پس

۳- روایت شده از اسائب بن یزید^۱ که گفت: شنیدم که عمر بن خطاب به ابوهریره می‌گفت: این حدیث را کلاً ترک کن و گرنه تو را به سرزمین روس می‌فرستم و به کعب الاحبار^۲ گفت: این حدیث را از اول آن رها کن و گرنه تو را به سرزمین القرده^۳ می‌فرستم و از او در جای دیگر: عثمان بن عفان مرا نزد ابوهریره فرستاد و گفت: به او بگو که امیر المؤمنین می‌گوید: این حدیث چیست که از پیامبر خدا روایت کرده است؟.... به صورت روایت قبلی^۴.

عثمان آن‌ها را آزاد کرد) ابو ریه نسبت داده است در الاضواء ص ۵۴ به الذهبی در التذکره همانا آن را بدون سند ذکر کرده‌اند. ابویکر بن العربی در العواصم من القواصم ص ۸۷ و اثر منقطع است چنانکه هیشمی و ابن حزم گفته‌اند و خداوند آگاه‌تر است.

۱- سائب بن یزید صحابه بزرگوار، شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۳۶ شماره ۱۴۱ و تاریخ الصحابه ۱۲۳ شماره ۵۷۵ و الاستیعاب ۵۷۶/۲ شماره ۹۰۲ و اسد الغابه ۳۸۰/۴ شماره ۴۲۹۱ و الاصابه ۱۲/۲ شماره ۳۰۸۴.

۲- کعب الاحبار: ابن حاتم حمیری، ابو اسحاق، معروف به کعب الاحبار، اهل یمن بود، ساکن شام شد، ابن حجر گفت: او در روایت مطمئن است و ذهبی در السیر گفت: او کسی از نیکان اسلام، متدین و از عالمان برجسته بود و ابن حبان در الثقات ذکر کرده است و محمد عوامه در تحقیقه للكاشف، مجالس برای منبرهای سیاسی نبود تا خطابه کند و گفته‌هایش را زیاد کند. ر. ک: مقالات الکوثری ص ۱۴۵ و ر. ک: فتح الباری ۳۵۳/۶ و ۳۳۴/۱۳-۳۳۵. شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۱۴۵ شماره ۹۱۱ و الثقات از ابن حبان ۳۳۳/۵ و تقریب التهذیب ۴۳/۲ شماره ۵۶۶۶ و الکاشف ۱۴۸/۲ شماره ۴۶۶۲ و سیر اعلام النبلاء ۴۸۹/۳-۴۹۴ شماره ۳۳۳.

۳- البدایه و النهایه ۱۱۰/۸.

۴- الخطیب بیرون آورده در المحدث الفاصل باب من کره کثرت الروایه ص ۵۵۴ شماره ۷۴۶.

۴- از قرظه بن کعب روایت شده که گفت:^۱ عمر بن خطاب گروهی از انصار را به کوفه فرستاد، مرا نیز همراه آن‌ها فرستاد، او نیز همراه ما آمد تا به صرار^۲ (و صرار آبی است در سر راه مدینه) رسیدیم غبار را از پاهایش زدود و گفت: همانا شما به کوفه وارد می‌شوید، گروهی بر شما می‌آیند که در قرآن فعال هستند پس شما را می‌آورند و می‌گویند یاران محمد آمدند، یاران محمد آمدند.^۳

سپس نزد شما می‌آیند و درباره حدیث از شما می‌پرسند، بدانید که کاملترین وضو سه بار تکرار است و دو تای آن نیز کفایت می‌کند سپس گفت: همانا شما به کوفه وارد می‌شوید، قومی نزد شما می‌آیند که در قرآن تلاش زیادی دارند و می‌گویند: یاران محمد آمدند، یاران محمد آمدند درباره حدیث از شما می‌پرسند پس کمتر از پیامبر روایت کنید و من در کنار شما خواهم بود. قرظه گفت: اگر با گروهی می‌نشستم که حدیث پیامبر را روایت می‌کردند و من نسبت به آن حدیث از آن‌ها آگاه‌تر بودم آنگاه وصیت عمر را به خاطر می‌آوردم ساکت می‌شدم. ابومحمد (امام حافظ دارمی) گفت: معنای آن از نظر من چنین است: که حدیث در زمان پیامبر خدا درباره سنت و فریضه‌ها نبوده است.^۴

۱- قرظه بن کعب: ابن ثعلبه الانصاری صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۶۱ شماره ۳۰۹ و الاستیعاب ۱۳۰۶/۳ شماره ۱۲۶۸ و اسد النابه ۳۸۰/۴ شماره ۴۲۹۱ و الاصابه ۲۳۱/۳ شماره ۷۱۱۳ و تجریر اسماء الصحابه ۱۴۱۲.

۲- صرار: چاهی قدیمی در سه مایلی مدینه در راه عراق و گفته شده مکانی در مدینه، ر. ک: معجم البلدان ۳۹۸/۳.

۳- اریز: هر حرکتی و جنبشی به تنهایی. ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث از ابن الاثیر ۴۵/۱.

۴- ابن ماجه بیرون آورده در مقدمه باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله ۲۵/۱ شماره ۲۸ و دارمی در مقدمه باب من هاب الفتیا فحافظ السقط ۹۷/۱ رقم‌های ۲۷۹، ۲۸۰ و حاکم در المستدرک کتاب العلم ۱۸۳/۱ شماره ۳۴۷ و گفت: سند این حدیث درست است و قرظه ابن کعب الانصاری صحابه

در روایتی دیگر: شما بر قومی وارد می‌شوید که به قرآن چسبیده‌اند و فقط آن را می‌پذیرند پس آن‌ها را با احادیث مشغول نسازید بلکه با قرآن مشغول کنید، روایت از پیامبر را کم کنید من نیز با شما هستم. هنگامی که قرظه وارد شد، گفتند: برایمان حدیث بگو. گفت: عمر بن خطاب ما را منع کرده است.^۱

۵- از عثمان بن عفان^۲ روایت شده که گفت: برای هیچ کس جایز نیست که حدیثی را روایت کند که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده است چیزی مانع نمی‌شود. که درباره پیامبر حدیث بگویم و از زیرکترین اصحاب پیامبر باشم.

همانا من از پیامبر ﷺ شنیدم که گفت: کسی که از من بگوید درویش را از آتش پر کرده است.^۳ و سایر آثار وارده از بعضی صحابه در کم کردن روایت از پیامبر، که بعضی از آن‌ها در جواب این شبهه خواهد آمد.

جواب شبهه: منع صحابه از زیاده‌گویی در روایت و امتناع بعضی از آن‌ها از زیاد شدن بحث حدیث و حدیث‌سازی دلیل بر عدم حجیت سنت است

گروه قدیم با توجه به آثاری که گذشت بر این کار خود احتجاج می‌کنند چنانکه حافظ ابن عبدالبر گفت: بعضی از آن‌ها نه علمی و نه شناخت نسبت به دین و حدیث دارند و بعضی دیگر جهت طعنه زدن به سنت چنین می‌گویند. آن را واسطه‌ای برای زهد

بزرگوار از پیامبر شنیده است اما سایر راویان به آن احتجاج کرده‌اند و ذهبی آن را تأیید کرده و گفت: درست است. ابن مبارک در مسندش تخریج نموده است ص ۱۳۹ شماره ۲۲۶.

۱- جامع بیان العلم ۱۲۰/۲، ۱۲۱.

۲- عثمان بن عفان: صحابه بزرگوار شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۸/۱ شماره ۳ و مشاهیر عماء الامصار ص ۱۱ رقم‌ها و الاستیعاب ۱۰۳۷/۳ شماره ۱۷۷۸ و اسد الغابه ۵۷۸/۳ شماره ۳۵۸۹ و الاصابه ۴۶۲/۲ شماره ۵۶۶۴.

۳- احمد در مسندش تخریج نموده است، ۶۵/۱.

در سنت پیامبر قرار داده‌اند که کتاب خداوند جز به وسیله آن به هدف و مقصود خود نمی‌رسد و اینان به اهل سنت نیز طعنه می‌زنند.^۱

بعضی از شرق‌شناسان و یاوه‌گویان شیعه و گروه‌های بی‌دین نیز از آن‌ها حمایت می‌کنند و این را بهانه‌ای برای عدم حجیت سنت پیامبر قرار داده‌اند. اگر آن گروه ادعاهایشان در بحث‌های علمی و دینی راست و درست باشد پس باید برای خواننده عنوان باب‌هایی که در آثار گذشتگان است را با منابع حدیثی آن نقل کنند. اگر آن کار را انجام دادند بطلان ادعاهایشان و آنچه از این آثار فهمیده‌اند را برای خوانندگان معلوم می‌کنند چرا که عناوین باب‌های وارده در آن شامل علت و دلایلی است که با این آثار و گفته همخوانی دارد آثاری که آن‌ها را ساکت می‌کند و ادعایشان را رد می‌کند.

حافظ ابن عبدالبر بعضی از این آثار را در کتاب جامع بیان العلم ذکر می‌کند در بابی به عنوان (سرزنش زیاد شدن بحث حدیث بدون تفکر و فقاقت در آنها)^۲ و تأمل در آن‌ها بدون درک آن‌ها).

حاکم در المستدرک بعضی از آن‌ها را ذکر می‌کند در کتاب العلم در باب (دستور دادن عمر به یک دست کردن قرآن و کم کردن روایت)^۳ و تفکر در خالص کردن قرآن است و منظور عمر یک فقه استنباط شده است).

امام ابن ماجه در سنتش بعضی از آن‌ها را بیان می‌کند در باب (حفاظت و نگهداری از حدیث پیامبر خدا)^۴ و دارمی در باب (کسی که از فتوا دادن بترسد به خاطر ترس از خطا و لغزش)^۵. و باب (نگهداری حدیث پیامبر و تثبیت آن).^۱

۱- جامع بیان العلم ۱۲۱/۲.

۲- همان ۱۲۰/۲-۱۳۳.

۳- المستدرک از حاکم ۱۸۳/۱ شماره ۳۴۷.

۴- سنن ابن ماجه ۲۴/۱ شماره‌های ۲۳-۲۹.

۵- سنن الدارمی ۹۴/۱ شماره‌های ۲۶۶-۲۸۷.

همیشی در مجمع الزوائد باب (پرهیز از بحث کردن درباره حدیث)^۲ و باب (تثبیت و پرهیز از بعضی حدیث‌ها و بعضی فتواها)^۳ اگر در عناوین باب‌های گذشته و آثار وارده بر آن‌ها تأمل کنیم که فتنه‌انگیزان برای عدم حجیت سنت به آن‌ها استشهاد می‌نمایند، این آثار را می‌یابیم که مطابقت کاملی با حکمت منع از زیاد شدن حدیث دارد و این همان چیزیست که امروزه به کمک خداوند معلوم شده است.

به رغم ضعف در بعضی از آثار گذشته چنانکه گذشت، این‌ها دلیلی به نفع ما هستند نه به ضررمان، پس در آثاری که به آن‌ها استشهاد کرده‌اند برای دشمنان سنت دلیل و حجتی نیست زیرا شامل دلایل و عللی هستند که به خاطر آن بعضی از صحابه از بحث درباره حدیث و زیاد شدن آن‌ها امتناع کرده‌اند. این علل عبارتند از:

اول: ترس از کم و زیاد کردن حدیث پیامبر و داخل شدن در انذار پیامبر ﷺ کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد، درونش را از آتش پر کرده است.^۴ آثار وارده و احادیث گفته شده به امتناع جعل حدیث و زیاد شدن آن تصریح می‌کند.

انس بن مالک گفت: این گفته پیامبر که کسی که از روی عمد بر من دروغی ببندد بر روی آتش نشسته است^۵ مانع می‌شود که من احادیث زیادی را برایتان بازگو کنم.

در روایت دیگری از او آمده که گفت: اگر نمی‌ترسیدم از اینکه اشتباه کنم، چیزهایی را برایتان می‌گفتم که از پیامبر شنیده‌ام یا پیامبر آن را گفته است. ترس از این گفته پیامبر بود که فرمود: کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.^۶

۱- سنن الدارمی ۸۷/۱ شماره‌های ۲۳۱-۲۳۸.

۲- مجمع الزوائد ۱۴۹/۱.

۳- مجمع الزوائد ۱۸۲/۲، ۱۸۳.

۴- اخراجش گذشت ص ۲۸۴.

۵- بخاری تخریج کرده در صحیح کتاب العلم باب إثم من كذب على النبي ۲۴۳/۱ شماره ۱۰۸.

۶- دارمی تخریج کرده در مقدمه باب اتقاء الحديث عن النبي ۸۸/۱ شماره ۲۳۵.

عبدالله بن زبیر^۱ گفت: به زبیر گفتم^۲: من به تو گوش نمی‌دهم که درباره پیامبر چنانکه فلانی و فلانی می‌گویند، صحبت کنی.

گفت: من از او جدا نبوده‌ام، اما از او شنیدم که می‌گفت: کسی که بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.^۳

دُجین ابی العَضْن^۴ گفت: وارد مدینه شدم به اسلم^۵ مولای عمر بن خطاب رسیدم و گفتم: حدیث پیامبر ﷺ به نقل از عمر برایم بگو، گفت: نمی‌توانم، می‌ترسم چیزی را از آن کم و زیاد بگویم. چنانکه وقتی به عمر گفتم از رسول‌خدا برایمان بگو، گفت: می‌ترسم

۱- عبدالله بن زبیر صحابه بزرگوار شرح حالش در: تاریخ الصحابه ص ۱۵۰ شماره ۷۲۲ و مشاهیر علماء الامصار ص ۳۸ شماره ۱۵۴ و الاستیعاب ۹۰۵/۳ شماره ۱۵۳۵ و اسد الغابه ۲۴۱/۳ شماره ۲۹۴۹ و الاصابه ۳۰۹/۲ شماره ۴۷۰۰.

۲- زبیر بن عوام صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص ۱۳ شماره ۹ و اسد الغابه ۳۰۷/۲ شماره ۱۷۳۲ و تجرید السماء الصحابه ۱۸۸/۱ و الاستیعاب ۵۱۰/۲ شماره ۸۰۸ و الاصابه ۵/۲ شماره ۲۷۹۹.

۳- بخاری بیرون آورده در صحیحش کتاب العلم باب اثم من کذب علی النبی ۲۴۲/۱ شماره ۱۰۷.
۴- دُجین: او ابن ثابت، ابو البربرعی است، بصری از هشام بن عروه و اسلم مولی عمر روایت می‌کند و ابن المبارک و مسلم از او روایت کرده‌اند. احادیث او اخبار را وارونه نمی‌کند شرح حال او در: الضعفاء و المتروکین ص ۹۹ شماره ۱۸۷ و المجروحین ۲۹۰/۱ و لسان المیزان ۳۶/۳ شماره ۳۳۰۷ و الجرح و التعذیل ۴۴۴/۱ شماره ۲۰۱۷ و الضعفاء الکبیر از عقیلی ۴۵/۲ شماره ۴۷۵ و الکامل فی الضعفاء از ابن عدی ۱۰۵/۳ شماره ۶۴۱.

۵- اسلم: اسلم العدوی مولی عمر، روایت کرده از عمر و ابوبکر و معاذ و از او روایت کرده‌اند پسرش زید و نافع. سال ۸۰ هـ وفات یافت و گفته شده بعد از ۶۰ هـ شرح حالش در: تقریب التهذیب ۸۹/۱ شماره ۴۰۷ و الکاشف ۲۴۲/۱ شماره ۳۴۱.

چیزی از آن را کم یا زیاد کنم چرا که پیامبر فرموده: کسی که بر من دروغ ببندد وارد آتش می‌شود.^۱

بر این اساس از ابن مسعود در باب هیبت حدیث و حدیث‌سازی از پیامبر خدا^۲ روایت شده است و این چنین بعضی از اصحاب از یاری حدیث به خاطر ترس از خطا و زیاد و کم کردن روایت پیامبر پرهیز کرده‌اند.

اگر کثرت در حدیث منبع و سرآغاز اشتباه باشد و کم کردن عدم اشتباه، پس نگهداری آن‌ها بیشتر و سخت است، همانا این مانع نمی‌شود از وجود کسانی که حدیث زیادی روایت کرده‌اند و روایت آن‌ها همراه با اطمینان و اعتماد و تمیز بوده است مثل ابوهریره و به این خاطر عمر به او اجازه داده است او از بهترین تقویت‌کنندگان در حدیث بوده - و به روایتی دیگر، اعتماد به اثبات حدیث و امانتداری او در آن، دلیل بر مجاز بودنش بوده است. ابوهریره می‌گوید: حدیث من به عمر رسید و دنبال من فرستاد و گفت تو آن روز همراه ما بودی که با رسول‌خدا در خانه فلانی بودیم؟ گفت: گفتم بله، و می‌دانم برای چه آن را از من می‌پرسی؟ عمر گفت: برای چه از تو پرسیدم؟ گفتم: همانا پیامبر خدا آن روز گفت: کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درویش را از آتش پر کرده است. پس عمر گفت: الان برخیز و برو و حدیث روایت کن.^۳

۱- احمد در مستندش بیرون آورده ۴۶/۱-۴۷ و در آن دجین بن ثابت ابو العضم او ضعیف است و چیزی ندارد. ر. ک: مجمع الزوائد ۱۴۲/۱.

۲- ابن ماجه در المقدمه باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله بیرون آورده ۲۴/۱ شماره ۲۳ به اسناد دولت چنانکه البوهیری گفته در مصباح الزجاجة ۴۸/۱ شماره ۹.

۳- البدایه و النهایه ۱۰۷/۸ و سیر اعلام النبلاء ۴۳۴/۲.

عمر منکر کار او نشد، چنانکه در گفته‌های اولیه‌اش درباره‌ی گروه اول یعنی اهل کتاب بود^۱، یا در گفته‌اش درباره‌ی آغاز آفرینش و مانند آن، که کاری بر آن صورت نمی‌گیرد و به همین سبب عمر کعب احبار را منع کرد.^۲

پس آن افترااتی که محمود ابوریه پنداشته است و نیز عبدالحسین شرف الدین بر ابوهریره وارد ساخته‌اند به اینکه عمر او را به دلیل زیادگوئی با عصایش زده است^۳ باطل است. این شأن ابوهریره در زمان پیامبر نبوده است که این‌ها می‌پندارند، اینکه نتوانسته دهانش را به گفتن حدیث باز کند تا زمانی که عمر فوت کرده است.^۴

همچنین آنچه رشید رضا و پیروانش ابو ریه پنداشته‌اند، بی‌معنی است به اینکه سن عمر بن خطاب طولانی شد تا زمانی که ابوهریره فوت کرد پس چگونه این احادیث زیاد از او به ما رسیده است که بالغ بر ۴۶۶ حدیث می‌باشند که در بخاری به استثناء تکرار آن‌ها آمده است.^۵

منع بزرگان دین در زیاد شدن روایت احادیث از پیامبر ﷺ، بدعت و نوآوری در دین نبوده است بلکه آن‌ها خود از امر پیامبر ﷺ و راه راست او در حفاظت از رسالت اسلام قرآن و سنت پیروی می‌کردند.

۱- بترها مروان خلیفات در کتابش و رکبت السفینه ص ۱۷۵.

۲- الاحکام از ابن حزم ۲/۲۶۶.

۳- شیخ المضیره از محمود ابوریه ص ۱۱۲ و ابوهریره از عبدالحسین شرف الدین ص ۱۹۷.

۴- شیخ المضیره ص ۱۱۷.

۵- مجله المنار، جلد ۸۵۱/۱۱ و شیخ المضیره ص ۱۱۷ و ارجاع به الدفاع از اتهام ابوهریره بالاکنار کتاب ابوهریره از دکتر عجاج الخطیب و دفاع از ابوهریره از شیخ عبدالمنعم صالح و ر. ک: در این بحث به (ابوهریره روایه الاسلام رغم انف الحاقدين) ۲/۱۰۳-۱۱۶.

در این باره ابوعبدالله حاکم می‌گوید: اینکه عمر، امیرالمؤمنین، صحابه را از زیاد شدن روایت از پیامبر منع می‌کرد خود سنت بوده است^۱، سستی که ابی قتاده نقل کرده است همانا او گفت: از پیامبر شنیدم که بر منبر می‌گفت: ای مردم از روایت کردن زیاد حدیث از من پرهیز کنید پس کسی که از من گفت، حقیقت و درست بگوید و کسی که از روی عمد بر من دروغ بگوید درویش را از آتش پر کرده است.^۲

آنچه از عثمان بن عفان روایت شده است که گفت: حلال نیست برای کسی حدیثی از پیامبر روایت کند که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده است.

و مانند این منع از معاویه گفت: ای مردم مواظب باشید احادیثی از پیامبر ﷺ روایت نکنید غیر از احادیثی که در زمان عمر ذکر شده باشد.

همانا عمر، مردم را از خدا می‌ترساند^۳ و در دین خدا شدت بیشتری نشان می‌داد، در نقل کردن، امر به اثبات آن می‌نمود، چیزی را از پیامبر نمی‌گفت مگر اینکه یقین می‌یافت که این گفته از اوست، به خاطر ترس از واقع شدن در وعده‌ای که پیامبر داده است: کسی که حدیثی از پیامبر روایت کند و بداند دروغ است او اولین دروغگو است.^۴

امام نووی^۵ می‌گوید: کسی که حدیثی از پیامبر روایت کند بداند یا گمان کند که چه کسی آن را قرار داده است و حال قراردهنده آن را معلوم نکند پس او در وعده پیامبر ﷺ داخل می‌شود. وعده داده شده در جمله نسبت‌دهندگان دروغ به پیامبر خدا.^۶

۱- المستدرک ۱/۱۹۳ پیرو حدیث زندانی کردن بعضی صحابه توسط عمر، حدیث که اخراجش گذشت ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲- حاکم تخریج نموده در المستدرک کتاب العلم باب التوقی عن كثرة الحديث ۱/۱۱۱ و گفت: این حدیث به شرط مسلم و الذهبی با او موافق است پس گفت: به شرط مسلم.

۳- خطیب بیرون آورده در شرف اصحاب الحديث ص ۱۶۳ شماره ۱۷۹ و الذهبی در التذکره بیان کرده ۷/۱.

۴- اخراج آن گذشت ص ۴۰.

۵- المنهاج شرح مسلم از نووی ۱/۹۹.

این وعده شدید نسبت به کسی که حدیثی روایت کند و گمان کند که دروغ است کافی است، علاوه بر اینکه به تحقیق آن را بداند ولی بیان نکند به خاطر اینکه قرار دادن محدث به این کار مشارکت او در دروغ می‌باشد.^۳ این همان چیزی است که صحابه و در رأس آن‌ها عمر از آن می‌ترسیدند پس منعش از روایت زیاد حدیث به خاطر پیروی از سنت پیامبر بود و ترس از آن به خاطر پراکنده شدن روایت و اختلاط آن‌ها با دروغ و ریاکاری و فجور بوده است. پس آنچه که پیامبر نگفته است را به پیامبر نسبت می‌دهند چنانکه پیامبر خداوند می‌فرماید: در امت‌های آخر زمان مردمی خواهند بود که چیزهایی برایتان می‌گویند که شما و پدران‌تان آن را نشنیده‌اید پس مواظب باشید و از آن‌ها بترسید و گفت: در آخر زمان دجال‌های دروغ‌گویی می‌آیند و احادیثی را برایتان می‌آورند که نه شما و نه پدران‌تان آن‌ها را نشنیده‌اید. پس مواظب باشید که شما را گمراه نسازند و به فتنه دچار نسازند.

این از دلایل ترک حدیث‌سازی از جانب پیامبر خدا است چنانکه ابن عباس رضی الله عنه گفت: همانا ما از اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می‌کنیم و کسی نباید از او دروغ بگوید.

حتی زمانی که مردم به سختی و تنگنا برسند حدیث گفتن از پیامبر را رها کنیم و این همان کاری بود که صحابه در احادیث پیامبر انجام دادند و آن‌ها را نپذیرفتند جز آن‌هایی که در زمان ابوبکر و عمر شناخته شده بودند چنان که از گفته عثمان و معاویه که خداوند از آن‌ها راضی باشد، آمده است که زمانی که مردم به سختی و تنگنا رسیدند هیچ گفته‌ای

۱- امام نووی: ابو زکریا یحیی بن شرف بن مری، حورانی، شافعی، امام ثقه و برجسته بود، در علوم مختلفی تبحر داشت، دارای تصانیف سودمندی درباره حدیث بود مثل شرح مسلم و شرح المذهب و الاذکار و مختصر اسد الغابه و المبهمات و غیره سال ۶۷۶ هـ وفات یافت شرح حالش در: تذکره الحفاظ ۱۴۷۰/۴ شماره ۱۱۶۲ و شذرات الذهب ۳۴۵/۵ و طبقات الشافعیه ۳۹۵/۸ و العبره ۳۱۲/۵.

۲- المنهاج شرح مسلم از نووی ۱۰۶/۱.

۳- آن را استاد احمد محمد شاکر فتح المغیث از عراقی ۱۲۰ گفته است.

از پیامبر را از مردم دیگر نمی‌پذیرند مگر اینکه آن را بشناسند چنان که ابن عباس رضی الله عنه گفت: از کسی شنیدیم که می‌گفت: پیامبر خدا گفت: چشم‌هایمان را پیش بیاندازیم و با گوش‌هایمان به آن گوش فرا دهیم پس زمانی که مردم به سختی‌ها برسند بجز آن چیزی که برایمان شناخته شده است را از کسی نپذیریم.^۱

صحابه بر همین شیوه عمل کردند: از اشعبی رضی الله عنه روایت است که گفت: مروان نیکوکار در گذشته کثرت حدیث را ناپسند دانستند و من چیزی از حدیث را که به آن پشت کرده‌ام، قبول نمی‌کنم مگر به آن چیزی که اهل حدیث بر آن اجماع کنند.^۲

گروهی نسبت به سنت چنان که گفتند محتاط هستند آیا آن احتیاط دلیل بر بزرگی شأن سنت و حجیت آن از نظر آن‌هاست یا دلیل بر عدم حجیت سنت و قرار دادن آن به عنوان دین عمومی و همیشگی مانند قرآن است؟

دوم: از دلایلی که صحابه به خاطر آن از زیادشدن بحث حدیث امتناع می‌کردند این بود که مخاطبان احادیث گروهی بودند که تازه با اسلام عهد بسته بودند و هنوز به آن دل بسته بودند پس می‌ترسیدند از اینکه آن‌ها به حدیث مشغول شوند و از قرآن غفلت کنند و این اولین اصل در هر علمی است.^۳

گفته عمر به صراحت به این دلیل اشاره می‌کند همانا مردمی نزد شما می‌آیند که آن‌ها فقط به قرآن چسبیدند پس آن‌ها را با هر حدیثی مشغول نسازید بلکه قرآن را که اولین اصل است به آن‌ها بدهید تا به آن مشغول شوند.

۱- الاحادیث و الآثار السابقة مسلم بیرون آورده در صحیح المقدمه باب النهی عن الرویه عن الضعفاء و الاحتیاط فی علماء ۱۱۱/۱، ۱۱۲ رقم‌های ۶-۷ و در این معنی حدیث موقوفی به معاذ بن جبل که دارمی در المقدمه باب تغییر الزمان و ما یحدث فیہ ۷۷/۱ شماره ۱۹۹ تخریج نموده است.

۲- تذکره الحفاظ ۸۳/۱.

۳- جامع بیان العلم ۱۲۱/۲.

روایت حاکم به این دلیل اشاره می‌کند آن‌ها را با احادیث مشغول نکنید بلکه آن‌ها را فقط با قرآن مشغول کنید و کم روایت کنید.

بر این اساس بیشتر بزرگان دین در جلساتشان دانشجو نمی‌پذیرفتند مگر اینکه از مطالعه آن‌ها در قرآن کریم مطمئن می‌شدند و یا حداقل مقداری از آن را حفظ می‌کردند و در این باره حفص بن غیاث^۱ می‌گوید: پیش اعمش رفتم پس به او گفتم: به من حدیث بگو گفت: آیا قرآن را حفظ کرده‌ای؟ گفتم: نه، گفت برو و قرآن را حفظ کن سپس بیا تا برای تو حدیث بگویم. گفت: پس رفتم و قرآن را حفظ کردم سپس پیش او رفتم. او مرا آزمایش کرد آنگاه برایم حدیث گفت.^۲

ممکن است نهی متعلق به احادیثی از سیره پیامبر خدا باشد نه احادیثی که به سنن و فریضه‌ها بستگی داشته باشند چنان که حافظ دارمی این چنین معنی کرده است: حدیث در زمان پیامبر خدا درباه سنن و فریضه‌ها نبوده است.^۳

گفته عمر بر این امر تأکید می‌کند: از پیامبر کمتر روایت کنید جز در مواردی که به آن عمل شود^۴ یا کمتر روایت کنید مگر در مواردی که روایت مربوط به یک عمل شرعی باشد پس تمامی احکام و آداب در این گروه جای می‌گیرند و فقط احادیثی که مربوط به داستان و مانند آن باشد از این قاعده خارج هستند و انسان در کم کردن آن داستان‌ها مختار است. از زیادگوئی منع نمی‌کند در حدیثی که فعل یا عملی در آن باشد. محمود

۱- حفص بن غیاث: ابن طلق بن معاویه نخعی، ابو عمر، کوفی. حافظه‌اش در آخر زندگی تغییر کرد روایت کرده از عاصم الاحول و یحیی بن سعید و الاعمش و از او روایت کرده‌اند احمد و یحیی و اسحاق. سال ۹۴ هجری فوت کرد و گفته شده ۹۵ هجری شرح حالش در: تقریب التهذیب ۲۲۹/۱ شماره ۱۴۳۶ و الکاشف ۳۴۳/۱ شماره ۱۱۶۵ و الثقات از عجلی ۱۲۵ شماره ۳۱۰.

۲- المحدث الفاصل ۱۹/۱ و السنه قبل التدوین ص ۱۵۵.

۳- رجوع شود به: ص ۳۲۷، ۳۲۸ و ببین: جامع بیان العلم ۱۲۱/۲.

۴- البدایه و النهایه ۱۱۰/۸.

ابوریه در این باره می‌گوید: حدیثی که به آن عمل می‌شود یک سنت عملی است^۱ اشکال ندارد.

اگر یک سنت عملی متواتر را اراده کند باطل بودن آن معلوم است زیرا این اصطلاح محدث است و آنچه که گذشت را تأیید می‌کند^۲. از ابوموسی روایت شده است که هنگامی که وارد بصره شد، گفت: عمر بن خطاب مرا به سوی شما فرستاده است تا کتاب خدا و سنت را به شما یاد دهم و راهتان را پاکیزه نمایم.^۳

سوم: از دلایلی که صحابه به خاطر آن از زیاد شدن بحث حدیث منع می‌کردند ترسشان از مشغول شدن به زیادی حدیث بدون تدبیر و فهم در آن‌ها بوده است. زیرا زیادگوینده حدیث در صحت و درستی آن‌ها نمی‌اندیشد.^۴

این همان راهی است که بدعت‌گران و منکران قدیم و جدید حجیت سنت به سوی آن رفتند و بدون علم و توجه به معانی آن‌ها ظاهر آن‌ها را در نظر گرفته بودند و این همان چیزی است که امامان حدیث در عناوین ابوابی که درباره این آثار ذکر کرده‌اند، بیان نمودند. آن عناوینی که دشمنان سنت یا به خاطر جهل یا از روی آگاهی و یا فریب خواننده آن را ذکر نکردند.

و این پنهان نیست که زیاده‌گوئی، زیاده‌گو را چنان می‌کند که حدیث را به گونه‌ای بیان کند که شنونده دچار شبهه شود و این همان چیزی است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها در حدیثی که ابوهریره از ابوبکر و عمر روایت کرده است را انکار کرده است، عروه بن زبیر گفت: همانا عایشه گفت: این گفته ابوهریره عجیب است، آمد و در کنار حجره من

۱- اضواء علی السنه ص ۵۵ و پیرو او عبدالجواد یاسین در کتاب السلطه فی الاسلام ص ۲۴۰.

۲- الانوار الکاشفه ص ۵۷.

۳- دارمی بیرون آورده در المقدمه باب البلاغ عن رسول الله و تعلیم السنن ۱/۱۴۹ شماره ۵۶۰.

۴- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۲/ ۱۲۳ آن را گفته و آن را از جماعت فقهای مسلمان نقل کرده ۲/ ۱۲۴ و خطیب در شرف اصحاب الحدیث ص ۱۶۱ گفته است.

نشست و از پیامبر می‌گفت تا من آن را بشنوم و من در حال تسبیح گفتن بودم پس قبل از اینکه ذکر من تمام شود برخاست و اگر به او می‌رسیدم گفته او را رد می‌کردم و می‌گفتم: آن طوری که تو روایت می‌کنی پیامبر خدا نفرموده است.^۱

چهارم: آن‌ها حدیث گفتن و تکثیر آن را منع یا نهی می‌کردند، هنگامی که متشابه و شک برانگیز باشند و درک آن‌ها برای عامه مشکل شود و عقل در درک آن ضعیف باشد و آن را برخلاف مقصودش درک کنند و از روی ظاهر آن استدلال کنند و برخلاف آنچه که از آن استنباط نموده‌اند حکم کنند و این متشابهات به تکذیب خدا و رسولش می‌انجامد.^۲

ابن مسعود در این باره می‌گوید: اگر تو برای این قوم حدیث بگوئی، آن را درک نمی‌کنند جز این که در میان آن‌ها فتنه و آشوب ایجاد شود.^۳ و علی علیه السلام می‌گوید: احادیثی را نقل کنید که مردم آن‌ها را درک کنند و آنچه را که نمی‌شناسند رها کنید، آیا دوست دارید که خدا و رسولش را تکذیب کنند.^۴

امام ذهبی می‌گوید: امام علی علیه السلام از روایت کردن احادیث ناشناخته ناراحت می‌شد و مردم را به گفتن احادیث شناخته شده تشویق می‌کرد و این اصل بزرگی است در خودداری و امتناع از انتشار و پخش چیزهای واهی و ناشناخته از احادیثی که درباره فضائل و عقاید و نکات لطیف می‌باشند و بجز توجه کردن به شناخت علم رجال راهی برای شناخت این امر وجود ندارد.^۵

۱- بخاری بیرون آورده کتاب المناقب باب صفة النبی ۶۵۵/۶ شماره ۳۵۶۸ و مسلم کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل ابوهریره الدرسی ۲۹۱/۸ شماره ۲۴۹۳.

۲- شرف اصحاب الحديث ۱۶۱-۱۶۲، البدایة و النهایة ۱۰۶/۸، شاطبی - موافقات ۵۴۸/۴.

۳- مقدمه - شرح نووی - باب نهی از حدیث ۱۰۸/۱.

۴- کتاب العلم - شرح نووی ۲۷۲/۱.

۵- تذکره الحفاظ ۱/۱۳.

امام ابن حجر می‌گوید: مقصود از گفته‌های او در مورد آنچه را که می‌دانند، یعنی آن را می‌فهمند و اینکه می‌گوید: ناشناخته‌ها را رها سازید یعنی آن چیزی که فهمیدن آن، آن‌ها را به اشتباه می‌اندازد و دلیل می‌آورد که روا نیست احادیث متشابه برای عامه گفته شود. کسانی که در مواردی از حدیث گفتن اکراه داشتند، امام احمد حنبل در احادیثی که ظاهر آن‌ها طغیان بر سلطان را نشان می‌دهد و مالک در احادیث صفات و ابویوسف در غرائب و قبل از آن‌ها ابوهریره رضی الله عنه هنگامی که بخاری از او روایت می‌کند می‌گوید: از رسول‌خدا و سخن را حفظ کردم که یکی از آن‌ها را منتشر نمودم و اما اگر دیگری را منتشر می‌نمودم این گردن زده می‌شد.^۱

ابن حجر می‌گوید: علمای داعی آنچه را که فتنه برانگیز است منتشر نمی‌سازند و آن را تا روز محشر و آخر زمان با خود می‌برند آن را انکار می‌کنند و به کسی که نسبت به آن آگاهی ندارند نشان نمی‌دهند. و این گفته ابوهریره مؤید آن است که: اگر همه آن احادیثی که در سینه من است برای شما بیان می‌کردم برای من تفاله و سرگین پرت می‌کردید.^۲

حسن راوی حدیث از ابوهریره نقل می‌کند که: راست می‌گوید به خدا قسم، اگر به ما خبر می‌داد که بیت الله نابود می‌شود یا آتش می‌گیرد همان چیزی که مردم آن را تصدیق می‌کردند.^۳

و تأیید می‌کند که احادیث کتمان شده اگر از احکام شرعی بودند ابوهریره توانائی کتمان آن را نداشت و می‌گوید که: مردم می‌گویند که ابوهریره آن را تکثیر کرد. اگر این دو آیه از کتاب خدا نبودند، حدیث گفته نمی‌شد پس تلاوت می‌کند:

۱- صحیح بخاری کتاب العلم، باب حفظ العلم ۲۶۱/۱، فتح الباری ۲۷۲/۱.

۲- فتح الباری ۲۶۲/۱.

۳- طبقات کبری - ابن سعد ۵۷/۴.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾﴾ [البقرة: 159-160].

«آن گروه اهل کتاب که آیات واضحی را که برای راهنمایی خلق فرستادیم کتمان نموده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند آن‌ها را خدا و تمام جن و انس و ملک نیز لعن می‌کنند. مگر آن‌هایی که توبه کردند و به اصلاح مفساد اعمال خود پرداختند و برای مردم آنچه را که کتمان می‌کردند بیان کردند پس توبه این گروه را می‌پذیرم که منم توبه‌پذیر گنهکاران و مهربان بخلق».

ابوهریره و همه صحابه در هر حال علم را کتمان نمی‌کنند و از آن بهره می‌برند حتی اگر حکم شرعی در آن علم نباشد. چگونه در حالی که ابوهریره از قول پیامبر ﷺ روایت می‌کند: اگر مردی علم را حفظ کند و آن را مخفی بدارد غیر از این نیست که در روز قیامت با دهنه‌ای از آتش لگام می‌شود.^۱

ابوذر رضی الله عنه در این مورد می‌گوید: اگر شمشیر بر آن^۲ را بر این جا (اشاره به پشت گردن او) قرار بدهید پس شک کردم که ادا نمایم کلمه‌ای را که از پیامبر ﷺ شنیدم قبل از اینکه اجازه بدهند که آن را ادا نمایم.^۳

منظور از منع کردن نقل حدیث همچنانکه حافظ بن حجر در کتاب ضابط می‌گوید: ظاهر حدیث نشان می‌دهد که بدعت در آن به صورت محکم وجود دارد و خودداری از

۱- سنن ابو داود - کتاب العلم، باب کراهیت علم ۳/۳۲۱، سنن ترمذی کتاب العلم باب ما جاء فی کتاب کتمان العلم ۵/۲۹.

۲- صمصامه: شمشیر برآنی است که خم نشده باشد و به کسی گفته می‌شود که یک حد و مرز داشته باشد - نهاییه فی غریب الحدیث و و الأثر ۳/۵۲ قاموس المحيط ۴/۱۳۸ مختاب الصحاح ص ۳۷۰.

۳- تعلیقات بر صحیح بخاری به شرح فتح الباری کتاب العلم، باب العمل قبل القول و العمل ۱/۱۹۲ سنن دارمی مقدمه، باب بلاغ عن الرسول ﷺ و تعلیم السنن ۱/۱۴۶.

آن برای کسی که از آن می‌ترسد، بهتر است که ظاهر آن را اخذ نماید.^۱ این یعنی اینکه کسی که از آن می‌ترسد خارج شدن از گناه کتمان علم را به او ابلاغ می‌کند. نویسنده توجیه النظر می‌گوید: بر محدث واجب است که مواظب وضعیت کسی که برای آن‌ها حدیث می‌گوید، باشد؛ به طوری که اگر برایش ثابت بود که آن چیز را نمی‌فهمند، لازم است که حدیث گفتن برای آن‌ها را رها سازد و دفع ضرر نماید زیرا لازم نیست هر حدیثی برای همه مردم باز گوید.^۲

بنابراین مرسل ابن ابی ملیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه را می‌برد چون بعد از وفات نبی صلی الله علیه و آله او برای خلافت شایسته‌تر است - همچنانکه در روایت آمده است - احساس می‌کند که او به امر خلافت تعلق دارد، گوئی که مردم برای بیعت به چند دسته تقسیم می‌شوند یکی از آن‌ها گفت: ابوبکر برای این کار مناسب است زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله این چنین فرموده است، سپس یکی دیگر گفت: و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فلانی چنین و چنان فرموده است، ابوبکر رضی الله عنه دوست داشت آن‌ها را از فرو رفتن در این کار منصرف سازد و آن‌ها را به این فرموده قرآن کریم سوق دهد که می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۳ [الشوری: ۳۸].

«به آن‌ها امر کردم و میان آن‌ها شورا قرار دادم».

آنچه که عمر فاروق رضی الله عنه انجام داد و صحابه به راه و روش او رفتند در منع از حدیث گفتن و تکثیر آن به پیروی از روش نبی صلی الله علیه و آله بود که می‌فرمود: «کفی بالمرء کذباً أن یحدث بکل ما سمع»، برای کاذب بودن انسانی کافی است که هر آنچه را می‌شنود با آن حدیث بسازد. و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها به این مسیر و روش رفتند.

۱- فتح الباری ۲۷۲/۱.

۲- توجیه النظر ص ۶۳.

۳- معلمی - الانوار الکاشفه ص ۵۴.

از ابن وهب نقل شده که می‌گوید: مالک به من گفت، می‌دانم که او مردی نیست که تسلیم این شود که هر آنچه را می‌شنود با آن حدیث بسازد. کسی که هر آنچه را می‌شنود آن را حدیث کند او امام نیست و مانند آن از عبدالرحمن بن مهدی و دیگران روایت شد.^۱

سخن به اینجا ختم شد که عمر رضی الله عنه بعضی از صحابه را حبس می‌کرد و آیا این کفایت می‌کند که آن‌ها از لحاظ نقل حدیث افراط می‌کردند؟ آیا این موجب می‌شود که بعضی از صحابه به او افترا بزنند و او را تکذیب کنند همچنانکه بعضی از غالیان شیعه چنین ادعا نمودند؟^۲

جواب:

اما عمر رضی الله عنه بعضی از صحابه را حبس نمود تا صحت حدیث برای او مفروض گردد و مقصود از حبس این نیست که آن‌ها را در زندان بیاندازد (این کار از او به دور است) همانا مقصود آن است که او آن‌ها را در مدینه نگه می‌داشت تا اینکه از کلام آن‌ها ثابت شود و خطیب سابق به آن شهادت دهد (سخن آن‌ها یکسان شود).^۳

یعنی او آن‌ها را در مدینه نگه می‌داشت تا سخن آن‌ها را ثابت و آن را تأیید نماید، هنگامی که به او گفتند آیا ما را منع می‌کنی؟ گفت نه، نزد من بمانید و به خدا سوگند که از من جدا نمی‌شوید مادامی که زنده‌ام، ما می‌دانیم چه چیزی را از شما می‌گیریم و به شما پاسخ خواهیم داد، پس کسی که جدا شود کشته می‌شود او تکثیر حدیث از آن‌ها را

۱- الآثار السابقة به استخراج مسلم و شرح نووی / مقدمه باب النهی عن الحديث ۱/۱۰۷.

۲- کتاب منع تدوین حدیث / علی شهرستانی را و به مرسل بن ابی ملیکه استدلال نمود که اشاره کرده است ابوبکر به همه صحابه اتهام کذب بر رسول را بسته است، منع تدوین حدیث ص ۴۹، ۱۰۴-۱۰۵.

۳- این لفظ را همچنانکه گذشت خطیب یادآوری کرد و علی شهرستان آن را ذکر نکرد، منع تدوین حدیث ص ۱۸۶.

انکار می‌کرد، آن‌ها را از حدیث گفتن منع نمی‌کرد هنگامی که به او گفتند، آیا ما را منع می‌کنی؟ جواب داد، نه، نزد من بمانید یعنی برای چه در مدینه بمانند؟ او آن‌ها را از کثرت حدیث منع نکرد، هنگامی که گفت از شما می‌گیریم و به شما پاسخ می‌دهیم، این کار برای اثبات حدیث بود تا حدیث با اصل اثر مقایسه شود.

برای ما ثابت می‌شود که عمر هیچ کس را زندانی نمی‌کرد. در روایتی از رامهرمزی از قول استادش ابو عبدالله بری آمده است: او آن‌ها را از حدیث گفتن منع می‌کرد، آن‌ها را حبس نمی‌کرد و این کار برای آن بود که صحت اثر اثبات شود و در غیر این صورت حدیث منقطع می‌شد که از طریق ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف بود. شنیده نمی‌شود از عمر که هیشمی و احمد محمد شاکر و ابن حزم را ترجیح دهد و می‌گوید: پس او در خودش ظاهر کذب را می‌بیند زیرا عمر از متهم کردن صحابه بری نمی‌باشد یا از اصل حدیث و از تبلیغ سنت رسول خدا ﷺ باشند همچنانکه عمر گفت به جز یکی از آن‌ها و انسان مسلمان اصلاً این سخن را نمی‌گوید و اگر آن‌ها را حبس کرده بود و دیگران را متهم نموده بود به تأکید به آن‌ها ظلم نموده بود.^۱

لازم دیدند که مذهب فاسدی را مانند این روایات پلید اختیار کنند یعنی یکی از این دو راه را خواستند و ناچار شدند که یکی را انتخاب نمایند.

اما منع کردن عمر رضی الله عنه از حدیث گفتن از رسول خدا ﷺ اگر صحیح باشد او در احادیثی که از طریق ستایش برایش نقل می‌کردیم مشخص نمود و از حدیث گفتن به واسطه اخبار از گذشتگان این امت و آنچه شبیه به آن بود منع نمود.

اما منع حدیث از سنت‌های نبی صلی الله علیه و آله امری است که بر انسان مسلمان حلال نمی‌باشد که به عامه مسلمانان شک کند پس چگونه می‌شود که به عمر رضی الله عنه شک شود.

دلیل آنچه که آوردیم این است که عمر احادیث فراوانی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است پس اگر پنداشتید که عمر نقل حدیث را مکروه نموده است، پس چگونه از راه نقل

۱- المحدث الفاضل ص ۱۳۳، سنت قبل از تدوین ص ۱۱۰.

حدیث بیشترین بهره را برده است و جایز نیست که انسان مسلمان به عمر شک کند که چیزی را منع نموده است و سپس به انجام آن مبادرت ورزیده است و او بعد از وفات پیامبر ﷺ حدود پانصد حدیث یا چیزی بیشتر از ایشان نقل کرده است پس درست است که او احادیث فراوانی از نبی ﷺ نقل کرده است و بیشترین احادیث پیامبر ﷺ از طریق عمر بن خطاب ﷺ روایت شده است و اینکه در مورد تأویل سخن او ذکر کردیم، درست است.^۱

بیان می‌کنم که آیا درست است که به عمر ﷺ شک شود که او از تکثیر روایت جلوگیری نموده است و همچنین آنچه را که از جانب خدا بر پیامبر ﷺ نازل شده کتمان نموده است در حالی که او سنت نبی ﷺ را بزرگ و موقر می‌شمرد و در کلیه زندگی خود و زیر دستانش به آن حکم می‌نمود.^۲ و گفته است: فرائض دین و صحیح خواندن و سنت را یاد بگیرید همچنانکه قرآن را یاد می‌گیرید^۳ و دوباره تأکید می‌کند: مردم می‌آیند و در مورد شبهات قرآن با شما بحث می‌کنند پس سنت را یاد بگیرید زیرا اصحاب سنت به کتاب خدا آگاه‌ترند^۴ و دوباره می‌فرماید: تنها شما، زیرا اصحاب رأی دشمنان سنت هستند و در حدیث گفتن ناتوان هستند و آن را حفظ می‌کنند سپس نظر می‌دهند و گمراه می‌شوند.^۵

۱- الاحکام از ابن حزم ۲۶۶/۲-۲۶۷ شیخ محمود بن عبدالله التویجری ص ۱۰۲ الی ۱۱۰.

۲- همان ص ۳۰۸ الی ۳۱۲.

۳- سنن دارمی کتاب الفوائض، باب تعلیم فرائض ۴۴۱/۲ - عبدالبر جامع البیان ۱۲۳/۲. و سخن ابو موسی به اهل بصره وقتی گفت عمر مرا فرستاد که به شما کتاب و سنت را یاد دهم ص ۳۲۹.

۴- مقدمه مسنن دارمی باب تورع عن جواب ۶۲/۱ - جامع البیان ابن عبدالبر ۱۲۳/۲ الاحکام ابن حزم ۲۶۷/۲.

۵- همان ص ۷۱.

پس درست است که عمر رضی الله عنه به یادگیری سنت امر می‌نمود و روشن نمود که اصحاب سنت داناترین مردمان سنت به کتاب خدا هستند و در مقابل آنان دشمنان سنت، جاهلترین مردمان نسبت به کتاب خدا هستند که آن‌ها اهل رأی مذموم می‌باشند.

آیا بعد از این سخن درست است که بگوئیم عمر از تکثیر روایت امتناع می‌کرد و سنت را کتمان می‌نمود یا اینکه او خواست که مبدا سنت دین عام و دائمی مانند قرآن باشد؟! پاک و منزّه است خداوند و این بهتان بزرگی نسبت به عمر رضی الله عنه می‌باشد.

یا اینکه عمر رضی الله عنه همه صحابه را به کذب بر رسول‌خدا متهم می‌کرد، پس بدینگونه او خودش را به این دلیل که از اصحاب رأی می‌باشد، متهم می‌کند و همچنین خودش را به کذب متهم می‌کند همچنانکه خود او هم یکی از صحابه به شمار می‌آمد و همچنانکه از گفته ابن حزم بر می‌آید انسان مسلمان این را نمی‌گوید و این گفته از انسان مسلمان نیست. همچنانکه بر می‌آید بجز رافضی‌ها مانند مرتضی عسکری^۱ و مروان خلیفات^۲ و ذکریا عباس^۳ و علی شهرستانی و کسی که با آن‌ها به این دو امر تمایل داشت، آن دو امر گذشته را نمی‌گویند که عبارتند از:

۱- خلیفه مسلمین عمر، آنچه را که خداوند بر زبان رسولش صلی الله علیه و آله نازل فرمود کتمان کرد و از حدیث گفتن منع می‌کرد و آنچه را که در فضائل اهل بیت نقل شده بود و بر امامت آن‌ها دلالت داشت، کتمان کرد.^۴

۲- خلیفه عمر بن خطاب رضی الله عنه و همچنین ابوبکر رضی الله عنه، همه صحابه را به کذب بر رسول‌خدا متهم می‌کردند و امام ابن حزم کسانی را که از نشانه‌های گذشته و حال

۱- معالم المدرستین جلد ۲ ص ۴۴-۴۵-۶۴.

۲- در کتب السفینه ص ۱۰۷-۱۴۶-۱۷۳ الی ۱۸۱.

۳- تأملات فی حدیث ص ۴۲ الی ۶۲.

۴- علی شهرستانی منع تدوین حدیث ص ۵۷-۶۴.

۵- همان ص ۴۹.

او پیروی می‌کردند، ملامت کرد که آن‌ها به این دو امر راضی نمی‌شوند و گفت: بنابراین آن‌ها مجبور شدند که بگویند عمر از نقل حدیث از اخبار گذشته منع نمود و این کار آن‌ها بر این دلالت نمی‌کند که او روایات را منع می‌کرد.^۱

امام ذهبی راست گفت وقتی که می‌گوید: به خدا قسم، هیچ کسی جز انسان جاهل یا رافضی فاجر نسبت به عمر کینه نمی‌ورزد و آدمی به مانند ابی حفص کجاست؟ و در دنیا چه کسی مانند عمر است و او کسی بود که برای محدثین تحقیق در نقل را ایجاد نمود^۲، این ادعا که می‌گویند: عمر از تکثیر روایات منع کرده است و صحابه را جمیعاً به کذب بر رسول خدا ﷺ متهم نموده است، ادعائی است که هیچ دلیل عقلی و منطقی ندارد. جز در کتاب‌های رافضه از غالیان شیعه و آنچه را که مستشرقان و یاوه‌گویان بی‌دین و ملحد آن را گفته‌اند.

جواب این شبهه که می‌گوید، عمر و ابوبکر رضی الله عنهما تکثیر حدیث را منع می‌کردند و صحابه را به کذب متهم می‌کردند، این است که صحابه همگی و در رأس آن‌ها عمر از جمله انسان‌هایی بودند که از این شک و شبهه به دور بودند که بعضی از آن‌ها در صدق و درستی بعضی دیگر شک کنند و دلایل این امر زیاد است و در تاریخ زیاد ذکر شده است، اگر یکی از صحابه از یکی دیگر حدیثی می‌شنید، گفته او را تصدیق می‌کرد و خود را به شک و شبهه در مورد او مشغول نمی‌کرد و آن را به رسول خدا ﷺ استناد می‌داد گوئی که خود آن را شنیده است و در این اعتماد کردن بزرگان حدیث، نماینده صحابه بودند.^۳

این سخن که از عمر رضی الله عنه روایت شده است قضیه را روشن می‌سازد که می‌فرماید: من و همسایه‌ام از انصار که از فرزندان امیه بن زید و از نجیب‌زادگان شهر بود با هم بودیم و

۱- همان ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲- تذکره الحفاظ ۶/۱.

۳- تدریب الراوی ۲۰۷/۱ - سخاوی فتح المعیث ۱۷۱/۱ - ۱۷۰ - توضیح الافکار ۳۱۷/۱.

ما پشت سر هم پیش رسول‌خدا می‌رفتیم، روزی او می‌رفت و روزی من، هنگامی که من می‌رفتم خبرهائی که پیامبر ﷺ به واسطه وحی به من می‌فرمود برای او و دیگران می‌آوردم و هنگامی که او می‌رفت همان کار مرا تکرار می‌کرد.^۱ و اگر این حدیث و غیر از آن به اکتفا کردن در رد این شک و شبهه کافی نمی‌باشد همچنانکه گفتیم دلایل فراوان دیگری وجود دارد. از براء بن عازب نقل شده که می‌گوید: همه احادیث را به طور مستقیم از رسول‌خدا ﷺ شنیده‌ایم عده‌ای مشغول کسب و کار بودند ولی مردم وقتی که شاهد غائبی برای آن‌ها حدیث می‌گفت، او را تکذیب نمی‌کردند.^۲ طبرانی از حمید نقل می‌کند که می‌گوید: ما با انس بن مالک بودیم و سپس می‌گوید: به خدا هر آنچه را که از رسول‌خدا ﷺ نقل می‌کردیم از خود او می‌شنیدیم اما بعضی دیگری را تکذیب نمی‌کردند.^۳

از عائشه رضی الله عنها نقل شده که می‌فرماید: سرشت و خوی بغض‌آمیزی که اصحاب رسول‌خدا ﷺ یکدیگر را تکذیب کنند، در آن‌ها وجود نداشت.^۴ و از اعمش رحمته الله نقل شده که می‌گوید: «به طائفه‌ای رسیدم که فقط به خاطر حیا از ترک کذب، آن را ترک نمی‌کردند».^۵

اخیراً گفته شده است که عمر از ابو موسی اشعری در مورد حدیث (طلب اجازه در سه بار) دلیل روشنی خواسته است.^۶ عمر می‌گوید: «اما من تو را متهم نمی‌کنم ولی می‌ترسم

۱- از بخاری به شرح فتح الباری کتاب العلم، باب التناوب فی العلم ۲۲۳/۱.

۲- حاکم المستدرک، کتاب العلم، باب فضل توقیر العالم ۲۱۶/۱.

۳- الکبیر، طبرانی ۲۴۶/۱ - مجمع الزوائد - حافظ هیثمی ۱۵۳/۱.

۴- سنن ترمذی کتاب بر الصلوة، باب صدق و کذب ۳۰۷/۴ - امام احمد / المسند ۱۵۲/۶ - مکارم

اخلاق / ابن ابی الدنيا ص ۱۱۲ - مجمع الزوائد / حافظ هیثمی ۱۴۲/۱.

۵- الصمت / ابن ابی الدنيا ص ۲۶۳.

۶- صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب استئذان، باب التسلیم و استئذان ۲۸/۱۱ صحیح مسلم به

شرح نووی کتاب الاداب، باب استئذان ۳۸۷/۷.

که مردم سخن‌های بیهوده را به رسول خدا ﷺ نسبت دهند^۱. در روایتی آمده است که: عمر به ابوموسی می‌گوید: «به خدا سوگند تو امین حدیث رسول خدا ﷺ هستی ولی دوست دارم برای من به اثبات برسد» و مانند آن در روایت ابی برده آمده است که هنگامی که ابی بن کعب به عمر گفت: ای ابن خطاب برای چه اصحاب رسول خدا را عذاب می‌دهی؟ عمر گفت: به خدای بلند مرتبه من فقط آن چیزی را که می‌شنوم دوست دارم از این طریق، درستی آن را اثبات نمایم.^۲

ابن عبدالبر می‌گوید: احتمال دارد چون دوره او نزدیک به دوران اولیه اسلام بوده و او ترسیده که حدیث را از رسول خدا ﷺ جعل کنند و از روی شور و شوق دنبال سندی باشند که آن را بدان نسبت دهند و او خواست به آن‌ها بگوید که اگر کسی کاری را به این منوال انجام دهد آن را انکار خواهد کرد حتی اگر استناد و دلیل بیاورد^۳ چون به دیگران هم سرایت می‌کرد پس عمر رضی الله عنه خواست مانع این کار بشود و این کار را در مورد غیر از ابوموسی که هیچ شکی در روایتش نبود نیز انجام داد و این کار را یکسان انجام می‌داد^۴. در این مورد خطیب بغدادی می‌گوید: عمر رضی الله عنه با سخت‌گیری بر صحابه روایاتشان خواست که احادیث رسول خدا ﷺ حفظ شود و کسانی را که جزو صحابه نبودند ترسانند که مبادا آن چیزی که جزو حدیث نمی‌باشد را رواج دهند، سخت‌گیری می‌نمود تا افراد لایق‌تر که روایاتشان محکم‌تر است یافت شوند، همچنانکه شیطان تحسین می‌کند و دروغ‌های ترسناک را در نفس القا می‌کند.^۵

۱- الموطأ / امام مالک کتاب استئذان، باب استئذان ۷۳۵/۲-۷۳۴.

۲- صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الاداب، باب استئذان ۳۸۷/۷.

۳- شرح زرقانی بر الموطأ ۴/۲۶- فتح الباری ۱۱/۳۲.

۴- شرح زرقانی بر الموطأ ۴/۲۶.

۵- شرف اصحاب الحديث الخطیب ص ۱۶۳.

در این قصه صحابه دلیل می‌آورند که او قدرتی در حفظ دین خدا بود و حق را می‌گفت و به او رجوع می‌کردند و او را قبول داشتند و اُبی‌بکر^۱ تهدید عمر نسبت به ابو موسی را انکار کرد و او با خلیفه صحبت کرد که ای ابن خطاب یعنی ای عمر، زیرا که این مقام مقام انکار است.^۱

در این مورد رافضه طعنه زننده به صحابه، چنین پاسخ دادند و آن‌ها را به ترس و تقیه توصیف کردند که از درایت یا ابهت عمر می‌ترسیدند و می‌گفتند صحابه در منع از نوشتن حدیث و تکثیر آن به خاطر تقیه و ترس موافق عمر بودند.^۲ باید گفت که اعتماد صحابه همگی و در رأس آن‌ها خلفای راشدین اعتمادی است که شک و شبهه در آن راه ندارد و آنچه که آن‌ها به آن ایمان دارند، ایمان آن‌ها به صدق است و این نزد آن‌ها بالاترین فضیلت است و اسلام بوسیله آن پا برجاست و بهترین‌ها در صدر اسلام بوسیله صدق، سیادت و سروری یافتند.^۳

کلاً آنچه که بزرگان صحابه انجام دادند و جمیع صحابه بعد از آن‌ها در منع و یا امتناع از تکثیر حدیث از آن تبعیت نمودند از وجوه و دلایلی می‌باشند که به روشنی نقل شده است و در هر صورت آن‌ها به سنت نبی^ﷺ اقتدا کردند و آن چیزی بود که باید بر آن تأکید می‌کردیم - بر طبق آنچه که گذشت - آنچه انجام دادند احتیاطی در دین و قرآن و سنت و رعایت مصلحت مسلمانان بود که بعضی‌ها در حدیث نبوی زهد و تقوا نشان نمی‌دادند و در آن تعلیل نمی‌کردند. آن چنان که رافضه ادعا می‌کردند، صحابه احادیثی را که در فضیلت اهل بیت می‌آمدند و همچنین آنچه که بر امامت آن‌ها دلالت می‌کرد، پنهان نمی‌کردند. پس احادیث در فضائل اهل بیت و دال بر امامت آن‌ها و همچنین جایگاه

۱- شرح زرقانی بر الموطأ ۴/۲۷-۴۲۶.

۲- علی شهرستانی / منع تدوین حدیث ص ۲۸-۲۲۸ و در این بهتان تناقض گوئی نمود و در جائی دیگر با شجاعت بیان می‌دارد ص ۲۴۲-۲۴۵.

۳- دکتر سباعی / السنة و مکانتها فی التشریع ص ۲۶۳.

عظیم آن‌ها در سایر کتاب‌های اهل سنت تدوین یافته است (در کتاب‌های فضائل و مناقب صحابه).

امکان ندارد که پنداشته شود که سنت صحابه قائم بر روش نبوی می‌باشد و سخت‌گیری‌های عمر باعث دوری صحابه از سنت شد یا اینکه آن‌ها به خاطر عدم استدلال بر آن نسبت به آن بی‌اعتنا شدند یا اینکه مبدا آن‌ها احادیث را دین عمومی و دائمی مانند قرآن قرار دهند، پناه بر خدا اگر کسی از آن‌ها این را بگوید.

گفتن این سخن فقط از جاهل مغرور و یا رافضی فاسق بر می‌آید که علم کمی نسبت به سنت دارند و قلب آن‌ها با روح صحابه آمیخته نمی‌شود و راه آن‌ها روشن نیست و از هدایت آن‌ها اقتباس شده است.

بارها ثابت شده که همه صحابه به حدیث نبوی تمسک جستند و در مقابل آن تعظیم نمودند و به آن احترام گذاشتند و آن را در همه شئون زندگی خود به کار بستند و اکثر آن‌ها به خاطر عظمت فرموده پیامبر زجر کشیدند و هجرت نمودند و بر محافظت از حدیث نبوی به هر وسیله ممکن آرزو نمودند همه آن‌ها در محافظت از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ دارای فضیلت بودند و خصوصاً عمر بن خطاب رضی الله عنه در میان آن‌ها دارای وجهه خاصی بودند که خداوند از او و از جمیع صحابه راضی باشد. و همچنین از کسانی که به بهترین روش و تا روز قیامت پیرو راه آن‌ها شدند. خداوند بزرگ و بلند مرتبه برتر و عالمتر است.

دوم: شک و شبهه در مورد تأخیر در سنت نبوی و پاسخ به آن

بررسی این شک و شبهه و طرفداران آن

امام بخاری در حاشیه کتاب صحیح روایت می‌کند که: عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن حزم نوشت^۱، به احادیث رسول خدا ﷺ نگاه کن و سپس آن را بنویس زیرا من از پژوهش‌های علمی و کوتاهی علما می‌ترسم و به جز احادیث رسول خدا ﷺ را قبول ندارم و علم را انتشار دهید و بنشینید و به کسی که نمی‌داند آموزش بدهید زیرا علم هلاک نمی‌کند و این از اسرار آن می‌باشد.^۲

از این روایت بر می‌آید که دشمنان اسلام از میان رافضه و مستشرقین و داعیان بی‌دین و فرنگی مأب می‌باشند، آن‌ها گفتند که: سنت تا آغاز قرن دوم هجری تدوین نشده بود، زیرا اولین کسی که همت به تدوین آن نمود عمر بن عبدالعزیز بود که در سال ۹۹ هـ به خلافت رسید و در سال ۱۰۱ هـ وفات یافت.^۳

۱- ابوبکر بن حزم کسی بود که اسم کامل او ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری بود و اسم و کنیه او یکی بود و گفته می‌شود کینه او ابا محمد بود از سادات تابعین بود، عابد و قابل اعتماد بود در سال ۱۲۰ هـ در گذشت و این شرح حال او در مشاهیر علماء الامصار ص ۱۰۰ شماره ۵۴۴ و تقریب التهذیب ۳۶۷/۲ شماره ۸۰۱۷ و الکاشف ۴۱۲/۲ شماره ۶۵۳۷ و الثقات ابن حبان ۵۱۶/۵ و الجرح و التعديل ۳۳۷/۹ شماره ۱۴۹۲ آمده است.

۲- صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب العلم، باب کیف یقیض العلم ۲۳۴/۱ - سنن دارمی - مقدمه باب من رخص فی کتابه العلم ۱۳۷/۱ - الخطیب رتقیید العلم ۱۰۵/۱-۱۰۶.

۳- محمود ابو ریه / اضواء علی السنه ص ۲۶۰. دشمنان سنت یک بار از روی ناآگاهی دچار تناقض گویی می‌شوند و بار دیگر از روی عمد و برای گمراه کردن خواننده تناقض گویی می‌کنند و برای تدوین رسمی سنت پاک تاریخ تعیین می‌کنند مثلاً مصطفی مهدوی می‌گوید: آنچه که ثابت است این است که احادیث بعد از زمان طولانی پس از وفات پیامبر تدوین شد و در آغاز سال ۳۰۰ هجری به امر خلیفه عمر بن عبدالعزیز نوشته شد و عمر بن عبدالعزیز کجا و سال ۳۰۰ هجری کجا؟ نگا: البیان

این مدت طولانی (وقفه طولانی) کفایت می‌کند زیرا آنچه که به دست آمده بود در این مدت دچار فساد می‌شد.^۱ در سنت تبدیل و تکثیر واقع شده است و مانند کتاب‌های اهل کتاب در امت‌های قبلی می‌شد به خاطر عدم نوشتن در زمان خود پیامبر ﷺ دچار دگرگونی می‌شد و همچنین صحابه آن را در یک کتاب معین قرار ندادند و آن را به صورت متوالی برای مردم تبلیغ نکردند و به صورت مناسب در سینه‌ها حفظ نشد تا اینکه

بالقرآن ۲۵/۱، سپس تناقض گویی کرده و به ائمه مسلمانان دروغ می‌بندد و می‌گوید: جمهور فقها اتفاق دارند بر اینکه تدوین این میراث در اواسط قرن دوم هجری شروع شد. همان، ۱۹۷/۱.

سعید عشاوی می‌گوید: احادیث در عصر تدوین و دوره اول عباسی و در نیمه دوم قرن دوم جمع‌آوری شد. نگا: حقیقه الحجاب وحقیه الحديث ص ۸۱، ۸۲، ۸۴ و مستشار عبدالجواد یاسین در کتاب السلطه فی الإسلام ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷ عشاوی را تایید می‌کند و احمد صبحی منصور نیز در کتابش الحسبه ص ۸ ولا ناسخ ولا منسوخ ص ۱۰، وعذاب القبر ص ۶، والصلوة فی القرآن ۴۴، والقرآن والحديث والإسلام لرشاد خليفه ص ۳۶، بر همین نظر است. و محمود ابوریه معتقد است که تدوین مورد اعتماد از دیدگاه جمهور در حدود نیمه دوم قرن سوم تا قرن چهارم بوده است. نگا: أضواء علی السنه ص ۲۶۸، و قاسم احمد می‌گوید که جمع‌آوری سنت از دو قرن تا چهار قرن بعد از وفات پیامبر طول کشید. نگا: إعادة تقييم الحديث ص ۹۴، و نگا: نقد الخطاب الديني نصر أبو زيد ص ۱۲۶، وشفاء الصدر بنفی عذاب القبر إسماعيل منصور ۱۱۷/۱، والأصْلان العظيمان جمال البنا ص ۲۷۵، وضحي الإسلام لأحمد أمين ۱۰۷/۱۰۶/۲. و اسماعیل منصور یک بار معتقد است که تاریخ تدوین در سال ۲۵۰هـ بوده و بار دیگر معتقد است که در سال ۲۰۰هـ بوده است. نگا: تبصير الأمة بحقیقه السنه ص ۷، ۱۳، ۱۱۱، ۲۸۸، و محمد شحرور می‌گوید تاریخ تدوین سنت در سال ۲۵۰هـ بوده است. نگا: الكتاب والقرآن قراءة معاصرة ص ۵۶۵، و احمد صبحی منصور می‌گوید در قرن سوم هجری بوده است. نگا: عذاب القبر ص ۶، ومجلة روزاليوسف العدد ۳۵۵۹ ص ۴۸، محمد حسین هیکل می‌گوید: در عصر مأمون متوفی به سال ۲۱۸هـ بوده است. نگا: حياة محمد ص ۵۵. و دکتر علی حسن عبدالقادر آن را سال ۲۰۰هـ می‌داند. نگا: نظرة عامة فی تاریخ الفقه ص ۱۱۹.

۱- مجله المنار ۵۱۵/۹ - أضواء علی السنه ۲۵۸-۲۵۹ احمد حجازی السقا / دفع الشبهات از شیخ غزالی ص ۸۰.

نقل آن به صورت معنا آشکار شد و در روایت معنایی و لفظی آن اختلاف ایجاد شد^۱ و امکان ندارد آنچه را که نبی ﷺ فرموده است به غیر از طریق نوشتن یاد گرفته شود یا در طول سی سال آنچه را که بر قوم سهل آید انجام دهد که جعل حدیث را بر خود مباح شمارند و آن احادیث را به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت دهند.^۲

اما غالیان شیعه ادعا می‌کنند که آن‌ها سنت را حفظ کرده‌اند و آن‌ها علم تدوین را بنا نهاده‌اند و پیش دستی در تدوین از فضائلی است که مختص آن‌هاست و خود را بنیانگذار مکتب بندگی و عبادت محض می‌نامند^۳ و اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را مؤسس مکتب اجتهاد و رأی نامیدند و معتقدند که ابوبکر و عمر نقل حدیث را منع نمودند و سنت نبی ﷺ را نابود کردند^۴ که بعد از دویست سال کسانی به تدوین آن در زمان انقراض دولت بنی امیه و آغاز دولت بنی عباس، همت گماشتند.^۵

اما مستشرقان که به صورت خلاصه در مورد سنت نبوی و تدوین آن نظر داده‌اند که در اینجا نظر مستشرق یهودی به نام گلدزیهر را بیان می‌کنیم که می‌گوید: قسمت عمده حدیث اصل تطور دینی و سیاسی و اجتماعی در قرن اول و دوم بود و اینکه گفته شده

۱- مجله المنار ۹/۹۱۱ - اضاء علی السنه ص ۸۰-۲۵۹.

۲- احمد امین / فجر الاسلام ص ۲۱۰-۲۱۱ عشاوی / حقیقه الحجاب و حقیقه الحدیث ص ۸۴ - جمال البنا الاصلان و العظیمان ص ۲۶۸.

۳- نگا: الشیعه و فنون الاسلام، حسن صدر، ص ۲۷-۲۸ - محمد حسین آل کاشف / المطالعات و المراجعات و الردود ص ۵۶ - مرتضی عسکری / معالم المدرستین ۳۷۵/۲ - علی شهرستانی / منع تدوین حدیث، اسباب و نتایج ص ۷۶-۳۴۲-۳۹۷-۴۲۴-۴۴۷ - زکریا عباس داود - تأملات فی الحدیث عند السنه و الشیعه ص ۴۲.

۴- علی شهرستانی / منع تدوین حدیث اسباب و نتایج ص ۳۱۲-۳۳۹، ۴۶۸-۵۰۴ - زکریا عباس داود ص ۷۰ مروان خلیفات در کتب السفینه ص ۱۰۷. منهجیه جمع السنه و جمع الأناجیل، دکتر عزیه علی طه ص ۵۹.

۵- حسن صدر / تأسیس علوم الشیعه ۲۷۸-۲۷۹.

است حدیث سند و مدرکی برای اسلام در زمان اولیه بوده است، درست نمی‌باشد، زیرا تدوین احادیث از آثار تلاش مسلمانان در زمان‌های بعدی و در زمان کمال و پیشرفت آن‌ها می‌باشد.^۱

آن چیزی که گلدزیهر و مستشرقان و پیروان آن‌ها مدعیش بودند آن را از انجیل مقدس اقتباس نمودند و همه شناخت و تحقیقات خود را به آن ارجاع می‌دادند.^۲ این ادعا هم سنگ بنای نظریه ساخت بود^۳ و هر محقق که بخواهد در سنت نبوی شک و شبهه ایجاد نماید بر آنچه که گلدزیهر گفته است تأکید می‌نماید و ساخت در این زمینه از ادعای او هم پا را فراتر گذاشته و گفته است: این سخن صحت ندارد که بعضی از احادیث را به نبی ﷺ نسبت می‌دهند چون مجموعه اولیه احادیث مورد اعتماد نبوی که

۱- گلدزیهر / العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۵۳-۲۵۱.

۲- دائرة المعارف اسلامی ۵۷۰/۲ - تردید (مک دونالد و کارل بروکلمان) از مقوله گلدزیهر در تاریخ الشعوب الاسلامی ص ۷۱ - دکتر موریس بوکای / دراسة الكتب المقدسه ص ۱۵۲-۲۷۳. و نگا: مفهوم النص، نصر ابوزید. و پنداشته که نص (قرآن و سنت) یک نتیجه فرهنگی است. و این یک امر بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد. مفهوم النص ص ۲۳-۲۴.

۳- ساخت: اسم او جوزف ساخت است او مستشرق آلمانی می‌باشد و در سال ۱۹۰۲ متولد شد او از اعضای مجمع علمی عربی دمشق بود و در تحقیق و پژوهش اسلامی مشهور بود و دکتر سباعی در مورد او می‌گوید که او آلمانی و متعصب و ضد اسلام و مسلمانان بود. از تألیفات او: إعادة تقييم الحديث، وأصول الفقه المحمدي، والتطور الحديث للفقه الإسلامي بمصر، وغيره. شرح حال او در المستشرقون الألمان تراجمهم وما أسهموا به في الدراسات العربية، صلاح الدين المنجد ۸۰۳/۲ - ۸۰۵، والاستشراق، دکتر سباعی ص ۳۸، والأعلام ۲۳۴/۸ و جوزیف ساخت بقلم: برنارد لويس ترجمة الأستاذ الصديق بشير، ويوسف ساخت حياته وأثاره بقلم: روبر برو نشفيج ترجمة دکتر عبد الحكيم الأريـد۰ نقلًا عن مجلة كلية الدعوة بليبيا العدد ۱۱/۶۲۲-۶۴۴.

به احادیث احکام مشهور می‌باشند در میانه قرن دوم هجری نشو و نما یافتند، اما تاریخ نظرش را تحدید می‌کند چون این دوره آغاز فترت و رکود تدوین احادیث بود.^۱

تمایل به شک و شبهه نزد ساخت، شدیدتر از گلدزیهر بود و این راهی را که بر حسب نتیجه‌گیری‌های گلدزیهر مرتب نموده است آن را روشن می‌سازد. و آن قاعده سکوت در مورد حدیث در جایگاه استدلال آن، دلیل بر عدم وجود آن است و ساخت این روش را بسیار به کار می‌گرفت تا عدم وجود بسیاری از احادیث را در دوران اولیه اسلامی اثبات کند.

از این گفته اینگونه تعبیر می‌شود که: بهترین راه در اثبات عدم وجود حدیث در یک زمان معین، آن است که آشکار کنیم که آن حدیث به کار نرود و نقش یک راهنمای فقهی را نداشته باشد و استدلال به آن حدیث در صورتی واجب است که بالفعل موجود باشد.^۲

آن چیزی که ساخت در کتاب اصول فقه محمدی، ادعای آن را داشت و آن را به صورت یک انجیل دوم برای دنیای شرق‌شناسی آشکار نمود، آن غیر از نظر سلفش گلدزیهر نمی‌باشد که در صحت احادیث شک می‌کرد و به عدم صحت آن‌ها یقین داشت و می‌گفت: مجموعه اولین احادیث نبوی که به آن اعتماد می‌کردند و به احادیث احکام مشهور بودند در میانه قرن دوم هجری در مواجهه با اقوال صحابه و دیگران نشو و نما یافتند.^۳ و سپس می‌گوید: سند این احادیث که متعلق به امور تشریع دینی می‌باشند، غیر محال است.^۴ کتاب او اثر عمیقی بر فکر پژوهشی تمدن اسلامی گذاشت. پرفسور جب می‌گوید: آن (کتاب ساخت) در آینده اساس و بنیادی برای کلیه تحقیقات و پژوهش‌ها در

۱- اصول فقه محمدی به ترجمه استاد صدق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوة لیبی شماره ۶۵۲/۱۱.

۲- ادامه سخن در نقد قاعده ساخت در کتاب اصول فقه محمدی ص ۱۴۰، نقل از نقد قاعده ساخت از استاد ظفر اسحاق انصاری در بحث قدم المؤتمر السنه و منهجها فی بناء المعرفة و الحاضرة ۵۸۹/۲.

۳- اصول فقه محمدی ترجمه استاد صدیق بشیر، نقل از مجله کلیه الدعوة لیبی ۶۵۲/۱۱.

۴- مدخل الی الشریعة از ساخت و نقل از قاعده ساخت از استاد ظفر انصاری ۵۸۹/۲.

مورد تمدن اسلام و دین حداقل در غرب خواهد بود.^۱ در مورد این کتاب و اهمیت آن نزد مستشرقین، استاد صدیق بشیر می‌گوید: مبالغه نیست اگر بگویم همه کتاب‌های بعد از آن از مستشرقان در این زمینه، پیرو خط او شدند و لازم است که بدانید دانشگاهی در غرب یافت نمی‌شود که در آن به پژوهش‌ها و تحقیقات در زمینه اسلامی توجه شود و از این کتاب بهره نگیرند.^۲

جواب شبهه تأخیر در تدوین سنت نبوی

پیش از هر چیز از صحت این روایت که بحث را به وسیله آن شروع کردیم، مطمئن می‌شویم و اینکه استنباط می‌شود که عمر بن عبدالعزیز اولین کسی است که به تدوین سنت همت گماشت، زیرا در موثق‌ترین منبع حدیثی نقل شده است و این منبع بعد از کتاب باری تعالی جزو صحیح‌ترین می‌باشد و آن صحیح بخاری می‌باشد و هدف ما در اثنای بحث اثبات حقایق مهمی می‌باشد و آن:

۱- **حقیقت اول:** بسیاری از افراد منع از کتابت را با منع از تدوین اشتباه می‌گیرند و آن‌ها را با هم قاطی می‌کنند و در درک آن دچار خطا و اشتباه می‌شوند و گفتند سنت پیوسته در سینه‌ها محفوظ ماند و تا زمان عمر بن عبدالعزیز - رحمه الله علیه - نوشته نشد.

اگر معاصرین حقیقت کتابت و تدوین را می‌فهمیدند و فرق بین آن دو را درک می‌کردند دیگر دچار تعارض در متن و فهم آن نمی‌شدند. دشمنان اسلام شک در سنت نبوی را درست پنداشتند و ادعا نمودند که تدوین آن به تأخیر افتاد و تظاهر به آن رخنه کرد زیرا علمی که پیوسته یک قرن بدون نگارش ادامه یابد، تغییر بر آن چیره می‌شود و

۱- دکتر محمد اعظمی / دراسات فی الحدیث النبوی، مقدمه.

۲- مجله کلیه الدعوة در لیبی ۶۴۶/۱۱.

ذهن از آن غافل می‌ماند و فکر آن را فراموش می‌کند اما قلم به واسطهٔ تدوین آن از آن نگهداری می‌کند.^۱

معنای لغوی کتابت، تدوین و تصنیف

با این تعریف مختصر از کتابت و تدوین و تصنیف، فرق بین آن‌ها مشخص می‌شود:

الف) کتابت: در اللسان آمده است که معنی آن نوشتن می‌باشد و کتابت یعنی چیزی را به صورت خط در آوردن. پس کتابت یک چیز یعنی به رشته تحریر درآوردن آن.^۲

ب) تدوین: در اللسان آمده است که دیوان، جمع کردن نوشته‌هاست.^۳ و در تاج العروس آمده است تدوین کردن یعنی جمع آوری کردن و مقصود از تدوین، جمع آوری نوشته‌های پراکنده می‌باشد که آن را در یک دیوان جهت حفظ و نگهداری جمع می‌کنند.^۴

ج) تصنیف: در اللسان آمده است که تشخیص اشیاء از هم را تصنیف می‌نامند و تصنیف کردن یعنی مشخص کردن بعضی از بعضی دیگر، تصنیف جدا کردن جزئیات از هم می‌باشد، گوئی که مصنف می‌خواهد درست را از غلط یا مهم را از مهمتر جدا سازد.^۵ از این تعاریف برای ما آشکار می‌شود که کتابت غیر از تدوین است، پس کتابت مطلق به رشته تحریر درآوردن چیزی است بدون مراعات در جمع آوری صحف نوشته شده که

۱- السنه النبویه، مکاتبتها، عوامل بقائها، تدوینها / از استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر ۹۴ الی ۹۶ خطیب

بغدادی / تصدیق دکتر یوسف العیش فی تقیید العلم، خطیب البغدادی ص ۷-۸.

۲- لسان العرب ۶۹۸/۱ قاموس المحيط ۱۲۰/۱ - مختار الصالح ص ۵۶۲.

۳- لسان العرب ۱۶۶/۱۳.

۴- تاج العروس ۲۰۴/۹.

۵- لسان العرب ۱۹۸/۹.

به صورت پراکنده جمع می‌شود، اما تدوین مرحله دیگر در کتابت است و از جمع صحف نوشته شده، حاصل می‌شود که در یک دیوان حفظ می‌شوند.^۱

اما تصنیف دقیق‌تر از تدوین می‌باشد و آن ترتیب نوشته‌هایی است که در فصل‌های محدودی مرتب می‌شوند و دارای ابواب مشخصی می‌شوند.^۲

بر همین اساس بزرگان گفته‌اند که سنت در اواخر قرن اول تدوین شده است و این گفته بدین معنا نمی‌باشد بلکه به درجه تدوین نرسید یعنی در یک دفتر جمع‌آوری نشد. معاصران این گونه استنباط نمودند که تدوین همان کتابت است و منشأ این خطا عدم تشخیص بین کتابت و تدوین بود.^۳ و در نتیجه سخن، اولین کسی که علم را تدوین نمود ابن شهاب زهری بود^۴ و در ترجمه آن اشتباه حاصل شد که بدین گونه می‌باشد: اولین کسی که علم (حدیث) را نوشت ابن شهاب زهری بود و نقطه شروع و بکار بردن این تفسیر اشتباه از نظریه نوشتن و کتابت حدیث در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم در عصر زهری، ناشی می‌شود و بنابراین باید این را اصلاح نمائیم که ابن شهاب زهری اولین کسی بود که شروع به تدوین و تصنیف احادیث نمود نه اولین کسی که کتابت آن را آغاز کرد.^۵

۱- استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر / سنت نبوی و جایگاه آن ص ۹۷.

۲- تصدیر دکتر یوسف العث فی تقييد العلم ص ۸ و دلائل المبكر از سنت دکتر امتياز احمد ص ۲۸۳-۲۸۴.

۳- عبدالمهدی عبدالقادر / سنت و جایگاه آن ص ۹۷.

۴- ابن شهاب زهري: نام محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله بن شهاب زهري، قرشي مي‌باشد او حافظ و فقيه مي‌باشد و بر جلال و يقين او اتفاق دارند. در سال ۱۲۵ هـ در گذشت و شرح حال او در تقريب التهذيب ۱۳۳/۲ و طبقات الحفاظ سيوطي ص ۴۹ و الكاشف ۲/۲۱۹ و تذكرة الحفاظ ۱/۱۰۸ و الثقات از عجلي ص ۴۱۲ و الثقات از ابن حبان ۳۵۱/۵ و غيره. .. آمده است.

۵- دکتر امتياز احمد / دلائل توثيق المبكر ص ۲۸۱ - دکتر سيد محمد / شفاء الصدور في تاريخ السنة و مناهج المحدثين ص ۱۰۸-۱۰۹.

پیروی از گفته بزرگان گذشته روشن می‌سازد که آن‌ها فرق بین کتابت و تدوین را می‌دانستند و آن‌ها هنگامی که از تاریخ تدوین سخن می‌گویند مدار صحبتشان بر تدوین می‌گشت و در این هنگام چیزی که متعلق به کتابت باشد در مورد حدیث در سخن آن‌ها یافت نمی‌شود مانند سخن حافظ بن حجر که می‌گوید: اولین کسی که تدوین حدیث را شروع کرد ابن شهاب زهری بود که در رأس صد نفر بود و او به امر عمر بن عبدالعزیز این کار را شروع نمود، سپس تدوین‌های دیگر و بعد از آن تصنیف شروع شد و بهره زیادی از این طریق حاصل شد^۱ و همچنین دوباره می‌گوید: بدان که خداوند مرا آموخت که آثار نبی ﷺ در عصر صحابه و تابعین بزرگوار در آن جوامع تدوین نشدند و مرتبط به آن دوران نمی‌باشند.^۲

۲- حقیقت دوم: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز - رحمه الله علیه - امر به تدوین سنت نمود، نقطه شروع این کار از آنجا نبود بلکه او به آثار مکتوب که به صورت معوق مانده بود اعتماد و اطمینان نمود از خلال این روح علمی که دارای شوق و جدیت بود شعله‌های اسلام در پیروانش درخشش پیدا کرد و نزدیکی آن‌ها به خدا روشن شد و هر روز بر علم آن‌ها افزوده گردید و بهترین علوم آن دوران قطعاً علمی بودند که متعلق به قرآن و سنت بودند.

در این هنگام ثابت می‌کنیم که تدوین سنت براساس آثار مکتوب در عصر نبی ﷺ به پاخاست که به اذن خود پیامبر ﷺ نوشته شده بودند ما اصلاً خودسرانه دلیل نمی‌آوریم بلکه در این مورد به دلایل قوی از منابع مطمئن و صحیح‌ترین آن اکتفا می‌کنیم. همچنانکه می‌خواهیم بگوئیم ولی ما اولین کسانی نیستیم که به این نکته اشاره داریم و این گفته که کتابت سنت در هنگام زمان نبی ﷺ شروع شده است و در زمان تدوین رسمی

۱- فتح الباری ۲۵۱/۱-۲۳۵ - ابن عبدالبر / جامع بیان العلم ۷۳/۱ ذهبی / تذکره الحفاظ ۱۶۰/۱ - شرح زرقانی بر الموطأ ۱۴/۱ - سنت نبوی و جایگاه آن ص ۹۴-۹۸.

۲- هدی الساری ص ۸

این حقیقت علمی آشکار شد و با دلایل قطعی به اثبات رسید و پژوهشگرانی که اعتماد آن‌ها به اثبات رسیده است در اثبات این حقیقت درخشان همدیگر را یاری دادند.^۱

از این پژوهشگران می‌توان به دکتر محمد عجاج خطیب در کتاب سنت قبل از تدوین و دکتر محمد مصطفی اعظمی در کتاب، پژوهش‌هایی در حدیث نبوی و دکتر امتیاز احمد در کتاب دلایل اعتماد آشکار به سنت و حدیث و دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب در کتاب موثق شدن سنت در قرن دوم هجری و اساس و جهت‌هایش و غیره... اشاره کرد. نمونه‌های مشهور نوشته شده از سنت نبوی در زمان زندگی پیامبر ﷺ و بعد از آن تا زمان تدوین رسمی:

- ۱- از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که می‌گوید: هنگامی که خداوند رسولش ﷺ را مورد لطف قرار داد و مکه فتح شد، پیامبر ﷺ برخاست و برای مردم سخنرانی فرمود و مردی از اهل یمن که به ابوشاه معروف بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا برای من بنویسید سپس پیامبر فرمود: برای او آن را بنویسید.^۲
- ۲- همچنین نوشته پیامبر ﷺ در باب صدقات و دیات و فرائض و سنن که آن را برای عمرو بن حزم فرستاد^۳ هنگامی که او را به یمن فرستاد که نسائی و ابو عبید قاسم آن را در الاموال استخراج کرده‌اند.^۴
- ۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انس بن مالک رضی الله عنه فرائض صدقه را نوشت که رسول خدا ﷺ هنگامی که او را به بحرین فرستاد آن را وضع نمود.^۱

۱- دکتر مروان شاهین / تیسیر اللطیف الخیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص ۶۸.

۲- صحیح بخاری / کتاب العلم، باب کتابه العلم ۲۴۸/۱.

۳- عمرو بن حزم بن عوف انصاری خزرجی و کنیه او ابوضحاک است و اولین کسی است که خندق را مشاهده کرد. و او کتاب‌هایی را در باب فرائض و سنن و صدقات و دیات نوشت.

۴- سنن نسائی / کتاب قسامه، باب ذکر حدیث - عقول و اختلاف الناقلین / عمرو بن حزم ۵۷/۸ - الاموال ص ۳۵۸-۳۶۲ - دلایل التوثیق المبکر للسنة ص ۳۶۸.

۴- عمر به خطاب رضی الله عنه برای عتبه ابن فرقد^۲ در آذربایجان نوشته‌هائی فرستاد که در آن آمده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابریشم را نهی کرده مگر این چنین و با دو انگشت ابهام به آن اشاره نمود.^۳

با اینکه عمر فاروق رضی الله عنه را به عنوان یکی از مخالفان سرسخت کتابت حدیث به حساب می‌آورند و همچنانکه یاوه‌گویان شیعه ادعا می‌کنند که او از تدوین حدیث امتناع نمود ولی برای ما بر عکس آن به اثبات رسیده است. و می‌بینیم که او از اولین کسانی است که در تدوین حدیث همت گمارد.

اولین پیشنهاد در تدوین سنت، حفظ و نگهداری آن بود. همچنانکه اولین پیشنهاد در تدوین قرآن کریم تدوین عام در یک مکان واحد برای حفظ کتاب خدا در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که به کتابت سنت همت گمارد - مقصود کتابت به تنهایی نیست چون در آن زمان نوشته شده بود - و همانا مقصود از کتابت، تدوین به صورت عام در یک مکان واحد می‌باشد.

و این کوشش در تدوین حجتی می‌باشد که با آن به یاوه‌گویان شیعه پاسخ داده شود که ادعا می‌کردند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از جمله کسانی بودند که تدوین سنت را منع می‌کردند.

این با واقعیت جور در نمی‌آید چون عمر رضی الله عنه به تدوین سنت همت گماشت و اهل حل و عقد به این موضوع اشاره نمودند و همچنانکه در اثر آمده است همه آن‌ها موافق

۱- صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الزکاة، باب العرض فی الزکاة ۳/۳۶۵ و باب الزکاة الغنم ۳/۳۷۱ - دکتر محمد اعظمی - دراسات فی الحدیث النبوی س ۱/۹۳.

۲- عتبه بن فرقد صحابی گرانقدری می‌باشد که در اصابه ۲/۴۵۵ و تجرید اسماء الصحابه ۱/۳۷۱ و تاریخ صحابه ابن حبان ص ۱۸۷ و اسد الغابه ۳/۵۶۱، شرح حال او آمده است.

۳- بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب اللباس، باب لیس الحریر للرجال ۱۰/۲۹۵.

نظر او بودند و اشاره نمودند که او آن را (سنت را) می‌نویسد^۱. اگر اینگونه بود که رافضه و دشمنان عمر ادعا می‌کنند پس او چرا برای به تدوین درآوردن سنت همت گماشت؟ و به چه دلیل همگی در این امر موافق او بودند؟ اما این کوشش و موافقت، بر حجت بودن سنت نزد آن‌ها دلالت می‌کند همچنانکه ذکر آن گذشت.^۲

و این امر بر آن دلالت می‌کند که آن‌ها از یاران تدوین سنت مطهر بودند و سنت بر خلاف غرور رافضه حفظ و نگهداری شد! ممکن نیست اینگونه نتیجه گرفته شود که عمر ابتدا به تدوین سنت همت گماشت و سپس از آن عدول نمود و اینکه او مایل به تدوین احادیث نبود یا اینکه تدوین آن را نهی می‌کرد، هرگز این ممکن نیست که اول در امری تلاش و کوشش شود سپس آن امر نهی و منع شود و همه صحابه بر این امر موافق بودند.

چگونه تدوین سنت را رد می‌کرد در حالی که او برای کارگزارانش نامه می‌نوشت همچنانکه نامه‌ای که برای عتبه بن فرقد نوشت که قبلاً ذکر آن گذشته است. و او می‌گفت که علم باید مقید به نوشتن شود^۳ و او جامع سندهایی در رابطه با زکات و

۱- همان ص ۲۷۳-۲۷۴.

۲- ر. ک: به جواب بر شبهه نهی از کتابت سنت ص ۳۰۶-۳۰۸. نگا: دکتر عبدالغنی / حقیة السنة ص ۴۵۵.

۳- حاکم / المستدرک، کتاب العلم ۱۸۷/۱-۱۸۸ شماره‌های ۳۵۹-۳۶۰ و می‌گوید: از قول عمر صحیح استو گاهی بدون معتمد به آن اسناد شده و ذهبی با آن موافق است و می‌گوید مانند آن از قول انس صحیح است و نگا: جامع البیان ۷۲/۱ - تقیید العلم ۸۷-۸۸ - استاد دکتر عبدالموجود / کشف اللثام عن اسرار تخریج احادیث سید الانام ۱۰۸/۱-۱۱۰.

خراج و مسائل مالی دیگر بود^۱ و خود او بود که نظام نوشتاری را در کارهای رسمی دخیل داد.^۲

همه این حقایق ادعای رافضه را رد می‌کند که قلب آن‌ها پر از حقد و کینه نسبت به عمر فاروق رضی الله عنه می‌باشد آن‌ها ادعا می‌کنند که عمر رضی الله عنه تدوین سنت را منع نمود و همچنین می‌گویند که صحابه و تابعین و سایر بزرگان اهل سنت راه او را ادامه دادند.

بله سنت در عصر ابن خطاب تدوین نشد زیرا او تدوین را نهی نمود و علت اساسی آن بود که می‌خواست امت اسلامی را از اشتباه گناهی دور کند که اهل کتاب قبلاً کتاب‌های الهی مانند تورات و انجیل را دچار تحریف کرده بودند و به پیامبران نسبت دادند که آن‌ها همان کتاب‌های نازل شده می‌باشند.^۳

و این چنین، حافظ کتاب خدا شدند و متکی به آن شدند که اولاً در قلب مؤمنان جای بگیرد همچنانکه در وصیت او به قرظه بن کعب رضی الله عنه هنگامی که او را به کوفه می‌فرستاد، گذشت.

بدینگونه ترسید که تدوین سنت، مسلمانان را از آن منحرف سازد و مشغول آن شوند و از قرآن کریم منحرف شوند پس به اهل کتاب قبل خود، شبیه شوند همچنانکه گفت، سپس یادآوری نمود که مردم اهل کتاب قبل از شما همراه کتاب خدا، کتاب‌های دیگری را نوشتند و سخت به آن پرداختند و کتاب خدا را ترک نمودند و به خدا قسم کتاب خدا را به هیچ چیزی ملبس نمی‌کنم.^۴

۱- سنن ابی داود، کتاب الزکاة باب فی زکات السائمه ۹۸/۲-۹۹ شماره ۱۵۷۰. الاموال / قاسم بن سلام ص ۳۶۷ شماره ۹۳۴.

۲- طبقات کبری / ابن سعد ۲۰۳/۳ - دلائل الوثیق المبکر للسنه / دکتر امتیاز احمد ص ۱۹۸.

۳- السنه الاسلامیه بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین / استاد دکتر رئوف شبلی ص ۱۷۰-۱۷۱ - قارن یحجبه / دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص ۴۵۶-۴۵۷.

۴- همان ۲۷۳-۲۷۴.

به همین خاطر او از تدوین امتناع کرد و یک ماه کامل متوالی از خدای خودش طلب خیر نمود.

آقای استاد دکتر طه حبیشی می‌گوید: آنچه عمر پنداشت درست بود چون دوره، دوره صحابه نبی ﷺ بود نه عصر تابعین، و آن‌ها شبیه یاران عیسی ﷺ بودند و اهل کتاب برای ما تجربه شدند هنگامی که آنچه را اصحاب حضرت عیسی ﷺ شنیدند، مسجل نمودند و آنچه را دیدند، اناجیل را به آن‌ها نسبت دادند، آن را نه به عیسی و نه به خداوند نسبت ندادند، و عمر ﷺ با عدول از تدوین مواظبت و احتیاط نمود و هنگامی که تعداد کتب سنت و تعداد گویندگان آن زیاد شدند به آن اعتماد نکرد و همچنین به تنوع نویسندگان آن هم اطمینان نکرد چون مانند تعدد انجیل‌ها در امت می‌شدند. و کتاب اصلی که مانند لعل و گوهر بود مهمل می‌گشت.

بعد از نبی چه کسی می‌توانست صاحب این بصیرت نافذ باشد به غیر از عمر ﷺ و این قول و فعل را چه کسی می‌توانست بعد از رسول الله ﷺ انجام دهد بجز عمر ﷺ؟ و چه کسی این آرزوی شدید را داشت که نسبت به دیدنش دارای غیرت باشد؟ ای کاش قوم من می‌دانستند.^۱

و آن را به مشهورترین کتاب‌ها که در زمان نبوت و بعد از آن تا زمان تدوین رسمی نوشته شدند عودت می‌دهیم.

۵- صحیفه صادقه که عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ آن را به صورت جامع از رسول خدا ﷺ نوشت و اگر این صحیفه همچنانکه عبدالله بن عمرو آن را نوشت به دست ما نرسید اما محتوای آن به ما رسید زیرا در مسند امام احمد محفوظ باقی ماند، حتی درست است که آن را از صادقترین سندهای تاریخی بنامیم که کتابت حدیث در زمان رسول خدا ﷺ را ثابت می‌کند و اطمینان ما را در صحت این سند

۱- السنه فی مواجهه اعدائها ص ۲۴۳-۲۴۴.

۲- مسند عبدالله بن عمرو در مسند احمد ۱۵۸/۲-۲۲۶.

که نتیجه طبیعی و حتمی فتوای نبی ﷺ به عبدالله بن عمرو می‌باشد را بیشتر می‌کند هنگامی که پیش نبی ﷺ آمد و پیامبر ﷺ به او گفت: آیا هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی، می‌نویسی در حالی که او در هنگام خشنودی و عصبانیت هم حرف بزند؟ و من از کتابت خودداری نمودم ولی پیامبر ﷺ فتوا داد که بنویس و فرمود: بنویس به آن کس که جانم در دست اوست سوگند یاد می‌کنم به جز کلام حق از من بیرون نمی‌آید.^۱

نشانه اشتغال ابن عمرو به این صحیفه و صحیفه‌های دیگر این سخن ابوهریره رضی الله عنه می‌باشد که از اصحاب رسول خدا تنها کسی که بیشتر از من حدیث می‌نوشت عبدالله ابن عمرو می‌باشد که او چیزهایی را می‌نوشت اما من نمی‌نوشتم.^۲

و این مخالف روایات ابوهریره رضی الله عنه نیست که می‌نوشت، از فضل بن حسن بن عمرو بن امیه ضمری^۳ نقل شده که می‌گوید: از ابوهریره حدیث گفتم و او آن را انکار کرد سپس گفتم که من آن را از تو شنیده‌ام، او گفت: اگر آن را از من شنیده‌ای باید نزد من مکتوب باشد و دست مرا گرفت و به خانه خودش برد و من در آنجا نوشته‌های زیادی را

۱- سنن ابی داود کتاب العلم باب کتاب العلم ۳/۳۱۸.

۲- بخاری به شرح فتح الباری آن را استخراج نمود، کتاب العلم باب کتاب العلم ۱/۲۴۹.

۳- فضل بن حسن بن عمرو بن امیه ضمری اهل مصر، تابعی و راستگو که از ابی هریره و ابن عمر روایت کرده است و عیبدالله بن ابی جعفر و ابن اسحاق و اهالی مصر از او روایت کرده‌اند. در اسکندریه در گذشت و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: تقرب التهذیب ۱۰/۲ شماره ۵۴۱۶. الکاشف ۱۲۱/۲ شماره ۴۴۶۲. الثقات از عجللی ص ۳۸۳ شماره ۱۳۵۰. و الثقات ابن حبان

از رسول خدا ﷺ دیدم پس آن حدیث را یافت و گفت: به تو گفتم آن حدیثی که گفتی نزد من مکتوب است.^۱

ممکن است که جمع‌آوری آن به روشی بوده که در زمان نبوی نوشته نشده باشد و بعد از آن نوشته شده باشد.

حافظ بن حجر می‌گوید: گفتم که محکم‌تر از آن اینکه لازم نیست که وجود حدیث نزد او و به خط او مکتوب باشد و ثابت می‌کند که او آن را ننوشته است و مشخص می‌کند آن چیزی که نزد او مکتوب است به خط او نیست.^۲

۶- صحیفه صحیح که همام بن منبه^۳ همسر دختر ابوهریره^۴ آن را پیش ابوهریره نوشت و برای این صحیفه جایگاه بخصوصی در تدوین حدیث هست زیرا از آن نکات سالم و کاملی به ما می‌رسد همچنانکه همام بن منبه از ابوهریره روایت کرد و آن را تدوین نمود پس شایستگی نام صحیفه صحیح دارد^۵ به عنوان مثال

۱- المستدرک / حاکم، کتاب المعرفة الصحابه، باب ذکر ابی هریره الدوسی ۵۸۴/۳ شماره ۶۱۶۹. و حاکم در مورد او سکوت کرد و ذهبی گفت: این منکر است و صحیح نمی‌باشد و ابن عبدالبر در جامع البیان استخراج نمود ۷۴/۱.

۲- فتح الباری ۲۵۰/۱ شماره ۱۳.

۳- همام بن منبه کسی است که نام او ابو کامل الصنعانی، ابو عتبّه، برادر وهب است. از ابی هریره و معاویه روایت کرده است و پسر برادرش عقیل بن معقل و معمر در مورد اعتماد او متفق هستند، در سال ۱۳۲ هـ فوت نمود و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: التهذیب ۲۷۰/۲ شماره ۷۳۴۳ الکاشف ۳۳۹/۲ شماره ۵۹۸۴. الثقات / عجلی ص ۴۶۱ شماره ۱۷۵۰. الثقات ابن شاهین ص ۳۴۴ شماره ۱۴۷۱.

۴- این صحیفه را امام احمد با تصنیف امام احمد استخراج نمود ۳۱۲/۲-۳۱۹ و بارها به تحقیق دکتر محمد حمید الله به چاپ رسیده است. نگا: سنت نبوی و جایگاه آن / دکتر عبدالمهدی ص ۱۱۹ و علوم حدیث / دکتر صبحی صالح ص ۳۲.

صحیفه صادقه از عبدالله بن عمرو بن عاص این شرایط را دارد که قبلاً به آن اشاره شد.

اینجا ذکر می‌کنم که اصطلاح صحیفه و کتاب و جزء و نسخه و... به این معنی نمی‌باشد که مجموعه‌های کوچک یا تذکره‌هایی از حدیث باشند همچنانکه دکتر امتیاز احمد به آن اعتقاد دارد و در مورد صحت آن در کتاب دلایل استناد آشکار در سنت آن را تأکید نموده است.^۱

این کتاب‌های پیشین و کتاب‌های فراوان دیگری نیز^۲ با نوشتن سنت مطهر در عصر نبوت و صحابه و تابعین قطع شدند.^۳

بر طبق آنچه که گذشت ما مطابقت بین منع کتابت حدیث و اجازه کتابت آن را ذکر کردیم و آن اینکه منع با خوف همراه است که از دلایل نهی می‌باشد که به تفصیل آن را بیان نمودیم و اذن با امنیت همراه است.^۴

و در آن تأکید می‌شود که هر آنچه از او نقل شده است (از صحابه و تابعین) نهی از کتابت سنت بوده است و همچنین عکس این هم از او نقل شده است^۵ بجز یک یا دو نفر کتابت آن‌ها یا کتابت از آن‌ها ثابت شد و بدین ترتیب دکتر محمد مصطفی اعظمی آشکار

۱- ص ۱۴۸-۱۵۸-۱۶۱.

۲- نگا: دراسات فی حدیث نبوی / دکتر اعظمی ۱۴۲-۸۴/۱ - دلایل التوثیق المبکر للسنة دکتر امتیاز ص ۴۶۳-۵۹۰.

۳- در آن نوشته‌ها جواب استاد محمد رشید رضا و پیروان او محمود ابو ریه و سید صالح ابوبکر در عدم کتابت صحابه داده شده که دلیل آن است که آن‌ها نخواستند که سنت دین عام و دائمی مانند قرآن باشد و شرح پاسخ بر آن گذشت ص ۳۰۶-۲۹۸.

۴- مراجعه به علت نهی از کتابت ص ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲.

۵- پشیمانی از عدم کتابت، همچنانکه از عروه بن زبیر روایت شده است که می‌گوید: حدیث را نوشتم سپس به نابود کردن آن پرداختم و دوست داشتم که مال و فرزندم را فدای آن کنم ولی آن را از بین نبرده بودم. خطیب آن را از تقييد العلم استخراج نمود ص ۶۰.

می‌سازد^۱ و در کتابش به نام پژوهش‌هایی در حدیث نبوی از آن خبر می‌دهد. هنگامی که فصل اول از باب چهارم را در بیان «کتابت صحابه و آنچه که در حین حیاتشان در مورد آن‌ها نوشته شده»^۲ و فصل دوم در مورد «کتابت بزرگان تابعین و آنچه که در حین حیاتشان در مورد آن‌ها نوشته شده» نوشت^۳ و حتی تا زمان تدوین رسمی در زمان عمر بن عبدالعزیز^۴ و بعد از آن می‌باشد.

همه آنچه که گذشت بر حقایقی تأکید می‌کند که از فرق بین کتابت و تدوین سخن به میان می‌آورد و عمر بن عبدالعزیز هنگامی که به تدوین رسمی سنت امر می‌کند از عدم شروع نمی‌کند و به نوشته‌هایی اعتماد می‌کند - که بعضی از آن‌ها را ذکر نمودیم - که تمام نقاط عالم اسلام مملو از آن‌ها بودند.

همه این‌ها پاسخ محکمی به بت بزرگ مستشرقان، آقای گلدزیهر و پیروان هم نوعش می‌باشد و همچنین پاسخ به کسانی می‌باشد که مفتون او شدند و در علم دروغ‌پردازی نمودند که گفتند: این صحیح نمی‌باشد که گفته می‌شود حدیث سندی برای اسلام است که در زمان اولیه اسلام نوشته شد. ..^۵

۱- دراسات فی حدیث النبوی ۷۶/۱.

۲- همان ۹۲/۱-۱۴۲.

۳- همان ۱۴۳/۱-۱۶۷.

۴- نگا: دراسات فی حدیث النبوی ۱۶۸/۱-۳۲۵. پس همه آنچه را که دکتر موریس بوکای ادعا می‌کرد، کجاست؟ آن آیه نیست بلکه مجموعه احادیثی است که متون آن را در زمان پیامبر^ﷺ تثبیت کردند. نگا: دراسة الكتب المقدسة ص ۱۵۲.

۵- در جواب این شبهه رجوع شود به الحدیث و المحدثون / محمد ابو زهو ص ۳۰۲-۳۰۳ - السنه و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی ص ۱۹۵-۱۹۷ السنه قبل التدوین / دکتر عجاج ص ۲۴۹ - منهج النقد فی علم الحدیث / دکتر نور الدین عتر ص ۴۶۳-۴۶۶.

نقد روش ساخت

پاسخ جوزف ساخت که احادیث احکام را منسوب به پیامبر نمی‌دانست داده شد. او می‌گفت که این احادیث در میانه قرن دوم هجری درست شده‌اند. همچنین طبق آنچه که قبلاً در رد او بیان کردیم، نامه‌های پیامبر ﷺ به والی خودش عمرو بن حزم رضی الله عنه و کتاب در باب صدقات و دیات و فرائض و سنن، نظر او را رد می‌کند.

جوزف ساخت جواب خود را گرفت. آیا این کتاب در مورد احکام فقهی نیست که جوزف ساخت در آن شک می‌کند؟ و همچنین نوشته عمر به کارگزارش عتبه ابن فرقد در مورد منع از پوشیدن حریر و نوشته‌های او در مورد زکات و خراج و مسال مالی دیگر. و نامه ابوبکر به کارگزارش به نام انس بن مالک هنگامی که او را به بحرین فرستاد.^۱ آیا این و چیزهای دیگر که آن‌ها را ذکر کردیم از احادیث احکام فقهی نیستند که ساخت و پیروانش ادعا می‌کنند؟ آیا این‌ها در نیمه قرن دوم هجری درست شدند؟! دکتر ظفر اسحاق انصاری در نقد روش ساخت می‌گوید: با مطالعه گذرای کتاب اصول فقه محمدی از جوزف ساخت، روشن می‌شود که روش او در تحقیق و استدلال‌های او سطحی می‌باشند و نهایت روش او قائم بر انکار وجود خبر می‌باشد یا هنگام رجوع به منابع سکوت می‌کند و به طور کلی نظرش مبتنی بر انکار سند احادیث است. او می‌گوید: حدیث در بعضی از اوقات به کار می‌آید، هنگامی که جایگاه اختلاف باشد و استدلال به آن امر لازم می‌باشد.^۲

۱- مدیر مرکز پژوهش‌های اسلامی - دانشگاه اسلامی - اسلام آباد - پاکستان.

۲- اصول فقه محمدی، ترجمه استاد صدیق بشیر، نقل از مجله کلیه الدعوت چاپ لیبی ۶۹۸/۱۱.

جهت‌گیری ساخت به این دلیل آشکار می‌سازد که او می‌خواهد بگوید که علمای مسلمین در قرون اولیه اسلام در حالت جنگ و جدال مداوم بوده‌اند و این فرضیه‌ای است که هر عقل سالمی آشکارا آن را رد می‌کند.

جز با پذیرفتن این چند فرضیه زیر، نمی‌توان روش ساخت را قبول کرد:

۱- هرگاه احکام شرعی قرون اولیه هجرت مبارک ذکر شد، بایستی دلایل تأییدکننده همراه آن ذکر شود، - علی‌الخصوص احادیث-.

۲- شایسته است که احادیث شناخته شده از هر فقیه یا محدثی، به ضرورت به همه فقهاء زمان خودش و همچنین محدثین آن زمان نشان داده شود.

۳- جمیع احادیثی که در زمان معین انتشار یافته‌اند به صورت کامل تدوین شده‌اند و بر گفته‌های وسیعی مشهور شده‌اند و به تمامی حفظ و نگهداری شده‌اند و هنگامی که ما حدیثی را در کتاب یکی از علمای معروف نمی‌یابیم، این یعنی اینکه لزوماً آن حدیث در زمان خودش وجود نداشته است، خواه در منطقه خودش و یا سایر بلاد اسلامی آن زمان وجود نداشته است.

با شهادت‌های تاریخی و حقایق معروف در قرون اولیه، هیچ کدام از این فرضیه‌ها

صحیح نمی‌باشند:

اولاً: از نوشته‌ها و مکتوبات پیشین که احکام فقهی قابل استنباط از آیات قرآن کریم در آن تدوین شده است و از احادیث نبوی که تدوین شد یعنی به آن آیات یا احادیث هنگامی که آن مؤلفان به نظرات مذاهبشان اکتفا می‌کردند، اشاره کرد و اینکه ضروری نمی‌دانستند به بیان احادیث از رسول خدا ﷺ یا از صحابه رضی الله عنهم در تأیید آن آرا، پردازند و این زمانی بود که علم به آن داشتند و دلیل عدم یادآوری آن‌ها در حدیث، عدم بلوغ و علمشان به آن بود و همچنین آن برایشان ثابت نشده بود یا در مخالفت حدیث هنگامی که سند یا دلیل قوی‌تر از آن باشد مانند امام مالک - رحمه الله - در آوردن کار اهل مدینه بر یک خبر واحد.

ثانیاً: احاطه بر حدیث رسول خدا ﷺ برای هیچ کس از امت مقدور نمی‌باشد زیرا وقتی که پیامبر ﷺ حدیث می‌فرمود یا فتوا می‌داد یا قضاوت می‌کرد و یا چیزی انجام می‌داد فقط کسانی که حاضر بودند آن را می‌شنیدند یا می‌دیدند و آنها- یعنی بعضی از آنها - به کسانی که باید ابلاغ کنند، ابلاغ می‌کردند و علم آن به کسی که خداوند بخواهد، از میان علما و صحابه و تابعین و بعد از آنها می‌رسد. سپس در جای دیگری وقتی حدیثی نقل می‌فرمود یا فتوا می‌داد یا قضاوتی می‌کرد و یا اینکه کاری انجام می‌داد بعضی از کسانی که در آن مجلس حضور نداشتند، شاهد آن بودند و این گروه حاضر پیغام یا احادیث پیامبر را تا جایی که امکان داشت به غائبان ابلاغ می‌کردند پس علمی که نزد این گروه بود، نزد گروه دیگر نبود و علمی که نزد آن گروه بود، نزد این گروه نبود. در این هنگام علما - از میان صحابه و بعد از آنها - به خاطر کثرت علم و بخشش آن دارای فضل می‌شدند، اما احاطه یک نفر بر تمام احادیث رسول خدا ﷺ امری است امکان‌ناپذیر که هیچ کس نمی‌تواند حتی ادعای آن را داشته باشد و در این امر خلفای راشدین را سرمشق قرار دادند که از آگاه‌ترین انسان‌ها در میان امت نسبت به امور و احوال رسول خدا ﷺ بودند.

و هنگامی که این حال و وضع آگاه‌ترین‌ها و فقیه‌ترین و صالح‌ترین و متقی‌ترین این امت بود و کسانی که بعد از آنها آمدند و نسبت به سنت ضعیف بودند چه حال و وضعی داشتند، این دیگر احتیاجی به بیان ندارد.

پس هر کس معتقد باشد که هر حدیثی به یکی از بزرگان حدیث یا یکی از امامان به صورت معین و مشخص می‌رسد دچار خطای فاحش و زشتی شده است.^۱

ثالثاً: و این امر مسلم است که فرضیه سوم صحیح نمی‌باشد چون سنت نبوی در سه مرحله معین گردآوری شده است که شامل: ۱- کتابت ۲- تدوین ۳- تصنیف می‌باشد.

۱- رفع الملام عن الاثمه لاعلام / ابن تیمیّه ص ۹-۱۰-۱۷ علوم حدیث / دکتر صبحی صالح ص ۳۰۳ و بعد از آن.

هیچ کس نمی‌گوید: این احادیث تدوین و جمع‌آوری شدند پس مخفی کردن آن‌ها با این حال دور از ذهن است. زیرا این‌ها دیوان‌های مشهور در حدیث هستند که بعد از ائمه متبوع - رحمهم الله - جمع‌آوری شده‌اند، با این وجود جایز نیست که گفته شود احادیث رسول خدا ﷺ تنها در آن‌ها جمع‌آوری شده‌اند.

اگر فرض شود که حدیث پیامبر تنها در این دیوانها است پس هر آنچه که در کتاب‌ها بود عالم آن را نمی‌دانست و کسی نمی‌توانست آن را بدست آورد بلکه نزد هر مردی دیوان‌های زیادی وجود داشت و او به هر آنچه که در آن‌ها بود احاطه نداشت.^۱ بنابراین هیچ کدام از این فرضیه‌های سه گانه صحیح نیستند، تا قاعده ساخت را قبول کنیم.

دکتر ظفر می‌گوید: تحقیق در احادیثی که در کتاب‌های گذشته یافت می‌شوند، ولی در کتب بعدی ذکر نشده‌اند، فایده زیادی دارند و این یعنی عمل کردن بر عکس قاعده ساخت. و این نهایتاً با نتایج مهمی خواهد آمد زیرا وقتی که امکان داشته باشد در نظر ما هم ممکن می‌باشد که ثابت کنیم که بسیاری از احادیث نقل شده در کتب متقدم در کتاب‌های متأخر - جدای از کتاب‌های معاصر - وجود ندارند به همین دلیل بود که فقهای این عصر که از آن‌ها صحبت کردیم، خود را ملزم به ذکر احادیث زیادی که آن‌ها را می‌شناسند، نمی‌کنند و حتی اگر آرای آن‌ها را تأیید می‌کرد. و این جدای از احادیثی است که نسبت به آن‌ها احاطه علمی نداشتند - همچنانکه گذشت - و همه این‌ها استدلال ساخت را در موضع مشکوک و خطرناکی قرار می‌دهند و روش او که اساس آن بر شک در احادیث معتمد، استوار است را باطل می‌سازد و حتی روش بطلان ساخت را آشکار می‌سازد. دکتر ظفر بین آرا و نظریه فقیهان قرن دوم هجری مقایسه‌ای انجام می‌دهد که

۱- رفع الملام عن الأئمة الاعلام ص ۱۷-۱۸.

این مقایسه کردن در موطأ امام مالک به روایت یحیی لثی^۱ و روایت شیبانی^۲، ذکر شده است زیرا تعداد زیادی از احادیث موجود در الموطأ امام مالک به روایت لثی هستند و در آن روایت الشیبانی یافت نمی‌شود. برخلاف اینکه شیبانی از لحاظ سنی کوچکتر است و بعد از امام مالک آمده است و تعجب اینجاست که ما بعضی از عقاید امام مالک در الموطأ را می‌بینیم که عقیده شیبانی تأیید شده است که در الموطأ روایت شیبانی یافت نمی‌شوند. و این مثالی است که آن را در تأیید آنچه که گفتیم، می‌آوریم: باب اوقات نماز در الموطأ به روایت یحیی لثی شامل سی حدیث می‌باشد.^۳ در حالی که در الموطأ مالک به روایت شیبانی^۴ بیشتر از چهار حدیث نمی‌یابیم.^۵

۱- یحیی لثی: اسم او یحیی بن یحیی بن کثیر لثی، فقیه صادق که حدیث کمی هم داشت و در آن اوهام بود. و در سال ۲۳۴ هـ در گذشت و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: تقریب التهذیب ۳۱۸/۲ شماره ۷۶۹۷. تهذیب التهذیب ۳۰۰/۱ شماره ۵۸۰. سیر اعلام النبلاء ۵۱۹/۱۰ شماره ۱۶۸. سذرات الذهب ۸۲/۲ - الدبیاج المذهب ص ۳۱ شماره ۶۰۸.

۲- شیبانی: اسم کامل او محمد بن حسن شیبانی پیروی ابو حنیفه در میزان می‌گوید: نسائی و دیگران حفظ کردن او را به نرمی یاد کرده‌اند و ابن عدی می‌گوید و به حدیث توجه نمی‌کرد و اهل حدیث از استخراج حدیث او بی‌نیاز بودند و از بحرهای این علم قوی نزد مالک بود و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: سیر اعلام النبلاء ۱۳۴/۹ شماره ۴۵. لسان المیزان ۱۲۱/۵ شماره ۴۱۰. و فیات الاعیان ۱۸۴/۴ شماره ۵۶۷. سذرات الذهب ۳۲۱/۱، مجروحین لابن حبان ۲۷۵/۲ - الجرح و تعدیل ۲۲۷/۷ شماره ۱۲۵۳.

۳- الموطأ به روایت یحیی اللیثی ۳۷/۱ و بعد از آن.

۴- الموطأ به روایت یحیی اللیثی ۳۷/۱ و بعد از آن.

۵- مؤتمر السنه النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة ۵۸۷/۲-۵۹۵. نگا: توثیق الاحادیث النبویه و نقد روش شاخست از دکتر ظفر ترجمه استاد جمال محمد نقل از مجله کلیه الدعوه از لیبی شماره ۷۰۶-۶۹۴/۱۱ و اضافه بر آن، جواب شاخست در کتاب اصول فقه محمدی نگا: دراسات فی الحدیث النبوی / دکتر اعظمی ۴۴۰/۲-۴۵۶.

بدین ترتیب سنت نبوی از زمان نبوت پربرکت تا زمان ظهور تصنیفات جدید از سه مرحله عبور کرد:

۱- کتابت ۲- تدوین ۳- تصنیف.

در این مورد علامه فواد سزکین در کتاب **تاریخ میراث عربی** می‌گوید: مکتب حدیث به مراحل زیر تقسیم می‌شود:

الف) کتابت احادیث: احادیث در این مرحله در رساله‌های واحدی که نام آن‌ها صحیفه یا جزء بود، نوشته شدند. این مرحله در زمان نبوت و صحابه و اوایل عصر تابعین صورت پذیرفت.

ب) تدوین حدیث: در این مرحله نوشته‌های متفرق جمع‌آوری شدند و این مرحله در یک چهارم آخر قرن اول هجری و یک چهارم اول قرن دوم هجری صورت پذیرفت.

ج) تصنیف حدیث: در این مرحله احادیث رتبه‌بندی شدند و مضامین آن‌ها با هم در فصول و ابواب مطابقت داده شد و این مرحله در یک چهارم دوم قرن دوم شروع شد و همین استمرار یافت تا اینکه در اواخر قرن دوم هجری، روش‌های دیگری در ترتیب احادیث، آشکار شدند، نامهای صحابه رسول خدا ﷺ در کتاب‌هایی مطابقت داده شدند که یکی از آن‌ها **المسند** می‌باشد.^۱ تا اینکه قرن سوم هجری فرا رسید و سنت نبوی در بطن کتاب‌های معروفی که حالا در دسترس ما هستند، نوشته شدند و در رأس آن‌ها کتب سته^۲

۱- تاریخ میراث عربی ۱/۱۱۹ و السنة الإسلامية بین إثبات الفاهمین و رفض الجاهلین دکتر رئوف شلبی ص ۱۶۰، و توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری أسسه واتجاهاته / دکتر رفعت فوزی ص ۲۳، ۷۱.

۲- کتابهای صحاح سته و از جمله آن‌ها صحیح مسلم و بخاری و کتاب‌های سنن از جمله: ترمذی و نسائی و ابوداود و ابن‌ماجه و مانند این که در اول قرن سوم هجری و قرنهای بعد از آن نوشته شدند از جمله سنن دارقطنی و صحیح ابن‌حبان و ابن‌خزیمه و مصنف ابن‌ابی‌شیبه و سنن سعید بن منصور و سنن بیهقی و غیره. ... رسالة مستطرقه / الکتانی ص ۱۰، ۶۲ و فی رحاب السنة الکتب الصحاح السنة / دکتر محمد ابوشهبه ص ۲۵، ۲۸.

قرار دارند که می‌توان مسند امام احمد و غیره. .. را نام برد، زیرا در این عصر بوده که نوشته‌های ضعیف از نوشته‌های صحیح تشخیص داده شدند و علما، این عصر را، عصر طلائی در سنت مطهر می‌نامند.^۱

تدوین سنت فقط بر نوشتن قائم نمی‌باشد و هنگامیکه این دو کنار هم می‌باشند و سنت در سینه هم محفوظ شد و در این زمینه به عدالت رفتار کردن نزد محدثین نکته اساسی می‌باشد. و ضبط و نگهداری دو نوع است:

۱- ضبط و نگهداری در سینه. و آن است که: راوی آنچه را که شنیده است حفظ می‌کند تا برای او اثبات شود و وقتی که می‌خواست آن حدیث را نقل نماید به آن توجه می‌کرد و از آن نگهداری می‌نمود.

۲- ضبط و نگهداری به واسطه نوشتن. و آن است که: راوی نوشته‌ها را از طریق مطرح کردن که خللی در حین کتابت یا هنگام شنیدن وارد نشود، نگهداری می‌کرد و به آنچه که ممکن بود روایاتش را تغییر دهد، نمی‌پرداخت^۲ و به این واسطه نگهداری سنت نبوی در طول این عصور تبلیغ شد و بیشتر آن در قرون اولیه حفظ و نگهداری شد.^۳ همچنانکه پیداست حفظ، قویتر از کتابت می‌باشد

۱- لمحۀ عابرة عن التدوین فی القرنین الثانی و الثالث بعبارة موجزة / حافظ ابن حجر در هدی الساری ص ۸، ۹، الحدیث و المحدثون / دکتر محمد ابوزهو ص ۳۱۶-۴۲۰، علوم الحدیث / دکتر مروان شاهین ص ۶۷-۹۰. نگا: مقارنۀ بین الأسس التي تم بموجبها جمع وتدوین السنۀ النبویۀ ومقارنۀ ذلک بطرق وجمع وتدوین الأناجیل فی منهجیۀ جمع السنۀ وجمع الأناجیل للدکتورۀ عزیزۀ علی طه ص ۴۸۰ - ۴۹۳

۲- توضیح الأفكار ۱۱۹/۲ - ۱۲۰، تدرب الراوی ۳۰۱/۱، فتح المغیث / سخاوی ۳۱۴/۱ و رجوع شود به: مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث / دکتر مصطفی تازی ۶۴/۲ و اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث / دکتر عبدالله شعبان ص ۳۹۷-۴۰۹.

۳- نگا: حجیۀ السنۀ / دکتر عبدالغنی مبحث (الکتابۀ لیست من لوازم الحجیۀ و الکتابۀ لا نفید القطع) ص ۳۹۹-۴۰۲. والمکانة العلمیة، عبد الرزاق بن همام فی الحدیث النبوی، أستاذ دکتر إسماعیل الدفتار

چون از اشتباه دستوری و غلط‌ها به دور می‌باشد و هنگامی که حدیث مکتوب و حدیث مسموع با هم اختلاف پیدا می‌کردند، آن را بر نوشتن ترجیح می‌دادند. آمدی می‌گوید: آنچه که به روایت در ترجیحات اولیٰ تعلق دارد آن است که یک روایت واحد به دو طریق یکی از طریق شنیدن و دیگری از طریق کتابت از نبی ﷺ نقل شدند و روایت از طریق شنیدن اولیٰ تر بود چون از اشتباه و غلط دستوری به دور بود.^۱ تمام این‌ها دلالت دارند بر اینکه کتابت بدون حفظ نیرویی است که اهل حدیث و اصولیان به آن اقرار می‌کنند که بهترین وجه حفظ سخن بزرگان از طریق شنیدن است، و آن‌ها بر صحت روایاتی که از طریق شنیدن نقل می‌شوند، اتفاق نظر دارند^۲ و در صحت روایت از طریق تقدیم و نوشتار اختلاف نظر دارند و تصحیح هر دوی آن را ترجیح می‌دهند.^۳

همه این‌ها دلالت بر استحکام حفظ در این وضعیت بر کتابت دارد که در نقل قرآن کریم و تعیین آن اعتماد کردند که از طریق نگهداری در قلب و سینه‌ها بدست آمد نه از طریق نوشتن جزوات و کتاب‌ها. پس حفظ و نگهداری تنها راه اعتماد به آن در نقل قرآن کریم در زمان نبی ﷺ و همچنین عمر و سالهائی از خلافت عثمان بود، زیرا آن قطعه از قرآن که در زمان نبی ﷺ نوشته شد، نزد صحابه به صورت پراکنده وجود داشت و کسی آن را نمی‌دانست بجز آن افرادی که آن را نگهداری می‌کردند و سایر مردم غیر از این تعداد برای حفظ و نگهداری آن قابل اعتماد نبودند. بنابراین هنگامیکه در زمان ابوبکر

مبحث الكتابه لیست أوثق من الحفظ القلبي إذا توافرت دواعیه ۲۳۹/۱، مخطوط بکلیه أصول الدین بالقاهره شماره ۲۳۳۲ سال ۱۳۹۶هـ - ۱۹۷۶م.

۱- الإحكام / آمدی ۲۱۵/۴، الإعتبار فی النسخ و المسنوخ / حازمی ص ۶۴.

۲- تدریب الراوی ۸/۲، فتح المغیث / سخاوی ۲۰/۲، توضیح الأفكار ۲۹۵/۲.

۳- تدریب الراوی ۵۸-۴۴/۲، فتح المغیث / سخاوی ۱۰۰/۲-۱۲۷، توضیح الأفكار ۳۲۹/۲-۳۴۳ و إرشاد الفحول ۲۵۲/۱ و ۲۵۳.

جمع‌آوری شد در صحیفه‌هایی که از آن نوشته شد انتشار نیافت، بلکه نزد ابوبکر باقی ماند سپس به دست عمر رسید، سپس او آن را به دخترش حفصه - ام المؤمنین - داد تا اینکه عثمان آن را از او خواست، و آنگاه در همه مواضع به آن اعتماد شد که احتمال دو نوع رسم الخط یا بیشتر داشت و این اعتماد به آن استمرار یافت تا اینکه تدوین قرائتهای صحیح استقرار یافت^۱ و این اعتماد به آن و به نقل قرآن به وسیله حفظ آن بود.

ابن جزری یکی از محققان می‌گوید^۲: پس اعتماد در نقل قرآن از طریق نگهداری در قلبها و سینه‌ها حاصل شد نه از طریق نوشتن آن در مصاحف و کتاب‌ها، و این بهترین ویژگی است که خداوند به این امت داده است و در حدیث صحیحی که مسلم آن را از پیامبر ﷺ روایت می‌کند می‌گوید: پروردگارم به من گفت: برخیز و به میان قریش برو و به آن‌ها اعلام کن، به او گفتم: خداوندا! در این صورت سر مرا می‌شکنند و آن را تکه تکه رها می‌سازند، او فرمود: من تو را امتحان می‌کنم و با تو دیگران را امتحان می‌کنم و کتابی بر تو نازل می‌کنم که هرگز از بین نرود آن را در هنگام خواب و بیداری می‌خوانی، پس تو سربازانی را آماده کن که من نیز مانند آن‌ها را می‌فرستم و همراه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند علیه آن‌هائی که نافرمانی تو را می‌کنند، مبارزه کن و ببخش تا بر تو ببخشند.^۳

۱- الأنوار الكاشفه / عبد الرحمن المعلمی ص ۷۷.

۲- ابن جزری: محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الجزری، أبو الخیر، او در علم قرائت نظیری ندارد، حافظ حدیث می‌باشد و به آن یقین دارد و متولی قضاوت در شام و شیراز بود و از تألیفات او: النشر فی القراءات العشر، طبقات القراء و غیره. .. و در سال ۸۳۳ هـ در گذشت و شرح حال او در کتب ذیل آمده است: طبقات الحافظ / سیوطی ص ۵۴۹ شماره ۱۱۸۳. الدرر الكامنة / ابن حجر ۳۹۵/۳ - طبقات المفسرین / داودی ۶۴/۲ شماره ۴۳۰. شذرات الذهب ۲۰۴/۷ - البدر الطالع / شوکانی ۲۵۷/۲.

۳- مسلم به شرح نووی، کتاب الجنة، باب الصفات لتی يعرف بها فی الدنيا أهل الجنة و أهل النار ۲۱۴/۹ شماره ۲۸۶۵.

سپس خدای بزرگ خبر داد که برای حفظ قرآن نیازی به صحیفه‌ای که با آب شسته شود، نیست. بلکه در هر حال باید خوانده شود همچنانکه در وصف امتش آورده است: انجیل‌های آن‌ها سینه‌های آن‌هاست. و این برخلاف امت‌های اهل کتاب دیگر می‌باشد که کتابشان را فقط در کتاب‌ها نگهداری نمودند و همه آن را بجز با چشم نخواندند و آن را در قلب نگهداری نکردند.^۱

شیخ محمد زرقانی رحمته الله می‌گوید: چندین بار گفتیم که هر آنچه در قرآن است مورد اعتماد می‌باشد و همانا أخذ شده و پذیرفته شده است و از معتمدی به معتمدی و از امامی به امامی تا به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد نقل شده است و همانا مصاحف در این باب پایه و موضوع اصلی نمی‌باشند و نخواهند بود، و همانا آن مرجع جامعی به عنوان کتاب پروردگار برای مسلمانان می‌باشد، ولی در حدود آنچه که دلالت می‌کند و تعیین می‌شود نه آنچه که بر آن دلالت نمی‌کند و آن را تعیین نمی‌کند. و می‌دانی که این مصاحف نقطه‌گذاری و اعراب‌گذاری نشده بودند و همانا صورت کلمه در آن امکان داشت که بر وجه‌های قرائت‌های مختلف دلالت کند و در این هنگام محتمل نیست یک کلمه به یکی از وجوه در مصحف نوشته شود و سپس در مصحف دیگر به صورت دیگر نوشته شود و از این قبیل کارها پیش آید. تعجیبی ندارد که به این روایت اعتماد می‌کردند و آن را به صورت پایه و موضوع اصلی در خواندن و در قرآن می‌پذیرفتند.^۲

باید بگوئیم که همه این‌ها در پاسخ کسانی آمده است که در تدوین سنت به نگهداری در سینه به عنوان حجتی که اینگونه نگهداری را غیرمعتمد می‌دانستند، شک می‌کردند^۳ و

۱- النشر فی القراءات العشر ۶/۱ و رجوع شود به: حجية السنة / دکتر عبد الغنی ص ۴۰۷، مناهل العرفان

/ شیخ زرقانی ۲۴۳/۱.

۲- مناهل العرفان / زرقانی ۴۱۱/۱.

۳- اضواء علی السنة ص ۲۶۸.

قدرت نگهداری حافظان را خرافات می‌دانستند^۱، زیرا نگهداری و حفظ از نظر آن‌ها غیرمعتد و همچنین از نظر متأخران دوران ما هم غیرمعتد می‌باشد پس این سخن در مورد اعراب دوره‌های اولیه درست نیست که قسمت اعظم اعتماد آن‌ها در تاریخ و اخبار و سایر احوالاتشان بر حفظ استوار بود.^۲

و این امر بعد از اسلام آوردنشان شدت گرفت و خداوند برای حفظ دین و نگهداری از آن و حمل و تبلیغ آن بعد از آن‌ها، این امر را مقدر فرمود.^۳ آن‌ها حدیث رسول خدا ﷺ را به صورت انفرادی و جمعی در بیداری یادآوری می‌کردند و تحقیق را شدت بخشیدند و در برخورد با متن نقل شده از پیامبر ﷺ و حفظ آن وسعت نظر نشان دادند و عملاً در حفظ سنت و تبلیغ آن کوشیدند و به قول پیامبر ﷺ خداوند آن کسی را شاداب کند که حدیثی از ما می‌شنود و آن را حفظ می‌کند تا آن را به کس دیگری برساند، پس چه بسا کسی فقه را به کسی که از خود داناتر است می‌رساند و چه بسا کسی که فقه را منتقل می‌کند^۴ ولی خود فقیه نیست. و پیامبر ﷺ به نماینده القیس - بعد از اینکه آن‌ها را به چهار چیز امر کرد و آن‌ها را از چهار چیز نهی کرد - فرمود: آن را حفظ کنید و به اطرافیان خبر دهید.^۵

۱- دراسات محمدیه ترجمه‌استاد صدیق بشیر، نقل از مجله دانشکده الدعوه از لیبی شماره ۵۷۱/۱۰ نگا:

بلوغ البقین بتصحیح مفهوم ملک الیمن / اسماعیل منصور ص ۲۳، ۱۳۳.

۲- حجیه السنه / دکتر عبدالغنی ص ۴۰۳، ضوابط الروایه عند المحدثین / استاد صدیق بشیر ص ۱۲۶.

۳- حجیه السنه ص ۴۰۴، ضوابط الروایه عند المحدثین ص ۱۲۴، ۱۲۸ و مبحث نوادر الحفظ و عجائب الحفاظ ص ۱۲۹.

۴- همان ۳۹.

۵- همان ۲۸۳.

از انس بن مالک نقل شده که می‌گوید: ما حدود شصت نفر بودیم که نزد نبی ﷺ بودیم و او برای ما نقل حدیث می‌فرمود پس وقتی که برگشتیم، گوئی که آن حدیثها در قلبهای ما کاشته شده بودند.^۱

از ابوهریره نقل شده که می‌گوید: من شب را به سه قسمت تقسیم می‌کنم یک سوّم آن را می‌خوابم و یک سوّم آن را بیدار می‌مانم و یک سوم آن را احادیث رسول خدا ﷺ را یادآوری می‌کنم.^۲ همچنین ابن عباس و زید بن ارقم احادیث رسول خدا ﷺ و سنت را یادآوری می‌کردند^۳ و همچنین ابوموسی و عمر بن خطاب تا صبح به یادآوری در مورد سنت می‌پرداختند.^۴ و در یادآوری سنت و توجیه رسول ﷺ و نوشتن آن مهمانی گرفته می‌شد.

از معاویه بن ابی سفیان نقل شده که می‌گوید: روزی با پیامبر ﷺ بودم و او وارد مسجد شد و عده‌ای در آنجا نشسته بودند پیامبر ﷺ فرمود: برای چه نشسته‌اید؟ گفتند: نمازمان را خواندیم پس نشستیم و کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ را یادآوری نمودیم سپس پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که خداوند چیزی را ذکر می‌کند، ذکر آن را معظم می‌شمارد.^۵

پیامبر ﷺ یادآوری‌های آن‌ها را می‌شنید و به دقت آن‌ها در حفظ و توانائی در درک متن و حفظ آن توجه می‌نمود. همچنانکه در حدیث براء بن عازب و یاد دادن دعای خواب از پیامبر ﷺ به او آمده است که او از رسول خدا ﷺ شنید که می‌فرماید: آن‌ها را تکرار کردم تا

۱- استخراج از الخطیب فی الفقه و المتفقه ۲/۲۶۳، الإلماع / قاضی عیاض، ص ۱۴۲.

۲- سنن الدارمی قسمت مقدمه، باب العمل بالعلم و حسن النیة فی ۱/۹۴، الجامع لأخلاق الراوی ۲/۳۱۹ و ۳۲۰.

۳- مسند أحمد ۴/۳۷۴.

۴- الخطیب آن را از الفقه و المتفقه، ص ۲/۲۶۷ استخراج نمود.

۵- المستدرک / الحاکم، کتاب العلم، باب إن الله تعالى إذا ذکر شیئاً معاظم ذکره ۱/۱۷۲.

از یاد نبرم سپس گفتم: ایمان آوردم به رسولی که فرستادی. گفت، بگو: ایمان آوردم به نبی‌ای که فرستادی.^۱

در تشویق بر یادآوری سنت و حفظ آن صحابه اصرار داشتند، در این مورد امیرالمؤمنین علی ابن ابی الطالب علیه السلام می‌فرماید: حدیث را یادآوری کنید چون در غیر این صورت از میان می‌رود.^۲

از ابی سعید خدری نقل شده که می‌گوید: حدیث را یادآوری کنید چون یادآوری آن، آن را بر می‌انگیزاند. و همچنین در این مورد احادیثی از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران روایت شده است و پیروان بعد از آن‌ها در مسیر آن‌ها گام نهادند.^۳

جواب ادعای بعضی از غالیان شیعه که می‌پندارند در تدوین سنت مقدم هستند:

با دلایل قوی بیان نمودیم که سنت نبوی در زمان خود پیامبر و با اجازه حضرت صلی الله علیه و آله نوشته شد و همچنین این امر در زمان صحابه و تابعین و بعد از آن‌ها ادامه داشت و در مورد کتابت سنت که در زمان خود نبی آشکار شد فقط انسان کوتاه‌نظر شک می‌کند و آن را انکار می‌کند و عمر بن عبدالعزیز به این نوشته و همراه محفوظات در سینه، در زمان تدوین رسمی سنت مطهر، اعتماد نمود و این برای او یک برتری بود با وجود مخالفت دشمنان سنت مطهر که در حق او انجام می‌دادند.^۴

۱- بخاری به شرح فتح الباری در تعدادی از مواضع استخراج نمود: کتاب الوضوء، باب فضل من بات علی الوضوء ۴۲۶/۱ و مسلم به شرح نووی، کتاب الذکر و الدعاء و التوبه و الاستغفار، باب ما یقول عندالنوم و اخذ المضجع ۳۸/۹.

۲- حاکم آن را در المستدرک استخراج نمود، کتاب العلم، باب فضیلة مذاکره الحدیث ۱۷۳/۱.

۳- دراسات فی الحدیث / اعظمی ۳۲۰/۲ - ۳۳۴ و کشف اللثام / دکتر عبد المجود ۷۲/۱ - ۷۹.

۴- مانند اسماعیل منصور که تدوین خلیفه عمر بن عبدالعزیز را وصف کرد به اینکه «او مخالف منهج نبوی بود و همه صحابه بزرگوار همگی مخالف بودند و به این ترتیب بزرگترین بحران در تاریخ اسلامی واقع شد، ر. ک: تبصیر الأمة بحقیقه السنه ص ۲۳۲ و رافضی، علی شهرستانی او را به نبود خلوص نیست در تدوین توصیف نمود.» ر. ک: منع تدوین الحدیث، ص ۳۰۹.

چگونه این برتری از آن او نباشد، او که در مورد آنچه که پیامبر ﷺ از آن خبر داد تحقیق نمود^۱ و در مورد تدوین سنت پیامبر ﷺ می‌فرماید: کدام خلق از ایمان شما تعجب می‌کند؟ گفتند ملائکه، گفت: چگونه ایمان نمی‌آورند در حالیکه نزد پروردگارشان هستند؟ و انبیاء یادآوری کرده‌اند و گفت: چگونه ایمان نمی‌آورند با اینکه وحی بر آنها نازل می‌شود؟ گفتند ما؟ گفت چگونه ایمان نمی‌آورند در حالیکه من در میان شما هستم؟ گفتند چه کسانی ای رسول خدا ﷺ؟ گفت قومی بعد از شما می‌آیند و متونی را می‌یابند و به آنها ایمان می‌آورند.^۲

حافظ سخاوی می‌گوید:

با شور و شوق به این حدیث استدلال کنید چون آن نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت می‌باشد که اخبارش بر آن واقع خواهد شد و آن تدوین قرآن می‌باشد که آن را در صحف و کتاب‌های حدیث نوشت.^۳

دکتر علی سالوس در جواب این گفته شیعه که می‌گویند ما در تدوین برتری داریم، می‌گوید: فرقه‌هایی که در تاریخ اسلام ظاهر شدند، عقاید مخصوص به خود داشتند و این عقاید را فقط بعد از مستقر شدن آن به صورت مکتوب در می‌آوردند و بعد پذیرندگان آن عقاید، آن را آشکار می‌کردند. این یک امر بدیهی است زیرا این کتاب‌ها در تأیید این عقاید و دعوت به آن وضع شدند، ناچاراً آرای این کتاب‌ها برتری می‌جوید و

۱- بلکه این کار او در راستای تحقق امری بود که پدرش عبدالعزیز بن مروان در زمانی که والی مصر بود و جدش عمر بن خطاب ؓ به آن همت گمارد. سنه قبل التدوین ۳۷۳-۳۷۵.

۲- المستدرک / الحاکم، کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر فضائل الامه بعد الصحابه و التابعین ۹۶/۴ شماره ۶۹۹۳. و می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی او آن را استخراج نکرده است. و ذهبی می‌گوید: محمد بن ابی حمید آن را ضعیف دانسته است. و هیشمی آن را با سند حسن به بزار نسبت داده است، مجمع الزوائد ۶۵/۱۰، و حافظ سخاوی در فتح المغیث ۱۴۰/۲ به تصحیح آن اشاره کرده است. نگا: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۴۱، ۴۲/۱.

۳- فتح المغیث / سخاوی ۱۴۴/۲.

آن مرحله‌ای است که عقیده‌ها آورده می‌شود و کتاب‌ها برتری می‌جویند و آن وضع اخبار و نقل آن و استدلال به آن می‌باشد قبل از اینکه در کتاب جمع‌آوری شوند و قبل از اینکه کتاب به یکباره وضع شود.

به عنوان مثال در میان شیعه می‌بینیم: بعد از مرگ هر امامی چند دستگی و تفرقه ایجاد می‌شود و هر فرقه محتاج اخباری می‌شود که هر چیزی را که به این مرحله ختم می‌شود، تأیید نماید و آن را به امام اخیر که عقاید آن‌ها نزد او مستقر است، نسبت دهد و این فرقه‌ها اخبار را فقط بعد از ولایت امام از او جعل می‌کردند زیرا در واقع علم غیب را نمی‌دانستند و ادعا کردند که او از چنین علمی بهره‌مند است.

سپس آقای استاد دکتر سالوس در سخنش به بعضی از آنچه که در کتب خودشیعه آمده است، تأکید می‌کند و آن کتاب **فرقه‌های شیعه** از حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله قمی می‌باشد که هر دو در قرن سوّم زندگی می‌کردند و حتی اوایل قرن چهارم را هم دیده‌اند و بعد از آن می‌گویند: ملاحظه می‌کنیم که همه این فرقه‌ها تأکید کرده‌اند که حسن عسکری فرزندی نداشته است برخلاف آنچه که فرقه امامیه ادعایش را دارند. این بدین معنا می‌باشد که شیعه اثنا عشریه بعد از حسن عسکری شروع به ساختن آن اخباری نمود که ما را از دوازده امام باخبر سازد، یعنی این در نیمه دوّم قرن سوّم به وقوع پیوست و بعد از آن مرحله نوشتار آغاز شد. آنچه را که این واقعیت عملی، روشن سازد، تأیید می‌کند سپس احادیث اربعه که اوّلین کتاب آن‌ها در قرن چهارم آشکار شد، نوشته شدند و آن کتاب کافی می‌باشد که برای آن‌ها مثل صحیح بخاری نزد اهل سنت می‌باشد، سپس بعد از آن بقیه کتاب‌ها آمدند.^۱ پس آن برتری در تدوین که آن‌ها به دروغ ادعای آن را دارند، کجاست؟؟!

۱- با شیعه اثنا عشریه ۱۰۴/۸۳ مراجعه شود به: چگونگی گرفتن علم شیعه از اهل بیت و اینکه چگونه فنون علم کلام و عقاید و تفسیر و مانند آن از کتابهای دیگران گرفته شده است. نگا: حال راویان کتب اربعه آن‌ها که مملو از عقاید فاسد می‌باشد و نیز به اجتماع دروغین آن‌ها در کتاب مختصر

جواب ادعای بعضی از رافضیه که می‌گفتند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین بردند

این ادعا بهتان بزرگی است که فقط غالیان بی‌دین شیعه و دشمنان اسلام می‌توانند به خود جرأت گفتن آن را بدهند؛ زیرا پروردگار عزیز به حفظ سنت نبوی وعده داده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً محفوظ خواهیم داشت».

تفصیل آن را قبلاً با دلایلی از کتاب و سنت و فلسفه و تاریخ بیان کردیم.^۱ اگر سنت مطهر همچنانکه رافضیه ادعا می‌کنند تباه شده است پس دیگر خداوند به پیروی کردن از آن دستور نمی‌داد و از مخالفت با آن بر حذر نمی‌کرد همچنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت میکنند بترسند که مبادا به فتنه‌ی بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند».

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

التحفة اثنی عشریه از آلوسی، ص ۶۶ و ۶۹ مراجعه شود. نگا: أصول الروایة عند الشیعة الإمامیة، دکتر عمر الفرماوی مخطوط بکلیه أصول الدین بالقاهرة، وأصول الحديث، دکتر عبد الهادی الفضلی ص ۴۷-۶۱.

و اصول الروایة عند الشیعة الإمامیة / دکتر عمر فرماوی. نسخه خطی از کلیه أصول الدین، قاهره و اصول حدیث / دکتر عبد الهادی فضلی، ص ۴۷-۶۱.

۱- ر. ک: ص ۲۰۳-۲۱۶.

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

پس چگونه صحیح است که پروردگار عزیز وظیفه بیان و تبیین را به پیامبرش ﷺ نسبت بدهد و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].

«و بر تو قرآن را - که جامع و کاملترین کتاب الهی است - نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شد بیان کنی باشد که عقل و فکرت کار بندند».

سپس او این بیان را ضایع کند؟

و چگونه درست است که پیامبر ﷺ از امتش طلب می‌کند که به سنت چنگ بزنند و می‌فرماید: بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده چنگ زنید و مصرانه به آن بچسبید^۱ و می‌فرماید: برای شما دو چیز به یادگار گذاشتم که هرگز از بین نمی‌روند: یکی کتاب خدا و دیگری سنت من است.^۲ پس چگونه ممکن است که سنت پاک و مطهر حفظ نشود یا تحریف و تبدیل و تباهی آن را در برگیرد پس باید سخن پروردگار عزیز را که در کتابش به حفظ سنت پیامبرش ﷺ خبر می‌دهد تکذیب کرد که در همه شئون زندگی‌مان در دهها آیه قرآنی به پیروی از سنت و حکم کردن آن امر فرموده است. این سخن را که سنت نابود شده است، هرگز سخن انسان مسلمان نیست. چون واقعیت تاریخی را تکذیب می‌کند و به نقل سنت نبی ﷺ در سخن و یا کارها و نوشته‌هایش و حتی تمام حرکات و سکناتش شهادت می‌دهد و همه زندگیش از عبادات و معاملات و آرامش و جنگ و حتی در خواب و بیداری و در دقیق‌ترین امور زندگی و هر آنچه می‌پنداریم اسرار زندگی است مانند معاشرتش، بر سنت استوار است، هنگام خروج از خانه می‌گفت و برای چه همه کلیات و جزئیات زندگیش را بر آن استوار می‌نمود؟ نقل، یکی از راه‌های دقیق است که در دنیا مثل آن وجود ندارد این از راه تطبیق

۱- همان، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۲۰۱.

بود و آن از راه نقل بود و در آن تدوین اشاره کاملی به این دارد که خداوند خودش ضامن حفظ این سنت نبوی می‌باشد و مردانی را آماده نمود که زندگیشان را در راه ممانعت از تباه شدن آن فدا کردند و توجه خاصی به آن نمودند و آن را تدوین نمودند و حفظ کردند و شرح دادند و صحیح را از ناصحیح آن تشخیص دادند و حتی در میان قلبشان آن را پناه دادند تا در امان باشد و در کتاب‌های دقیق خود آن را نوشتند و خداوند به حفظ کتابش در این کلام تکلیف نموده است.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9]

«همانا ما نازل کردیم بر تو ذکر را و ما از آن محافظت می‌کنیم».

و سنت نبوی همچنانکه خداوند مقدر فرمود به وسیله راویان معتمد و عادل حفظ شد و مقدر فرمود که کتابش در همه دورانها حفظ شود تا زمانی که زمین و موجودات روی آن از بین برود.^۱

در این مورد امام شاطبی در مسأله دوازدهم می‌گوید: (این شریعت از تباهی و تبدیل تا روز قیامت به دور است) و در مورد حفظ قرآن کریم می‌گوید: اما خداوند مقدر فرموده است که قرآن محفوظ بماند و اگر یک حرف آن زیاد شود هزاران بچه کوچک آن حرف اضافی را بیرون می‌آورند چه برسد به قاریان بزرگ. و در مورد حفظ سنت نبوی می‌گوید: خداوند مردانی را مقدر نمود که در مورد احادیث صحیح رسول خدا ﷺ تحقیق کنند و از افراد عادل و قابل اعتماد آن را نقل کنند تا اینکه بین درست و نادرست مشخص شود و تاریخ صحت دعاوی در اخذ فلانی از فلانی را بدانند و احادیث مورد اعتماد رسول خدا ﷺ اثبات گردد.^۲ پس آن‌ها در کتاب‌های سنت که حالا پیش روی ما هستند، موجود می‌باشند و چیزی از آن‌ها کم نشده است.

۱- مؤتمر السنه النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة / تحقیق شیخ عزالدین خطیب / تعقیب الفضله / استاد دکتر احمد عمر هاشم ۵۸۸/۲ - ۵۶۰ و ۶۰۲ با تصرف.

۲- الموافقات / شاطبی ۳۶۸-۳۷۱ و همان ۳۲/۱ و ۷۰.

امام شاطبی رحمته الله می‌گوید: ندیدم که مردی سنت را جمع‌آوری نماید و آن از میان برود هنگامی که علم عامه اهل علم جمع‌آوری شد بر طبق سنت آورده شدند. .. و کم نیست آنچه از کل سنت که از میان رفت.

دلیل آن، این است که علمش را از غیر اهل علم طلب می‌کند و یا آن را از همانندانش طلب می‌کند و حتی جمیع سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای پدرم و او و مادرم آورده می‌شود جملگی علما در کل آن تنها می‌شوند و آن‌ها دارای درجاتی بودند که سنت را در بر می‌گرفتند.^۱

استاد محمد شاکر رحمته الله متعاقب کلام امام شافعی می‌گوید: این چیزی است که شافعی در شأن سنن می‌گفت: آن بلندنظری و تحقیقی دقیق و اطلاع فراگیر او را بر آنچه که همه علما و بزرگان در مورد سنت در زمان خود می‌دانستند، داشت و همچنین بر آنچه که قبل دوره خود آمده بود اطلاع داشت. و کتب سنت بجز کمی از آن را جمع‌آوری نکرده بودند که بزرگان آن را روایت کردند، سپس علمای حافظ به جمع‌آوری سنن در کتاب‌های کوچک و بزرگ پرداختند و بعد از آن احمد بن حنبل، شاگرد شافعی مسند معروف الکبیر را نوشت و در وصف آن می‌گوید: این کتاب بیشتر از هفتصد و پنجاه هزار حدیث را جمع‌آوری کرده است و آن‌ها را در برمی‌گیرد، آنچه باعث اختلاف مسلمانان می‌شد به آن رجوع می‌کردند و اگر در آن نباشد، آن حجت نیست. با این چیز زیادی از حدیث صحیح از بین می‌رفت و در المسند احادیث صحیح نمی‌ماند.

علمای حفاظ کتاب‌های شش گانه را جمع‌آوری کردند که در آن چیزهای زیادی هست که در المسند نیست و مجموع آن همراه المسند به اکثر سنت احاطه داشتند و همه آن را در بر نمی‌گیرد. ولی ما آنچه را که در آن جمع‌آوری نمودیم، حدیث یا احادیثی بودند که در کتاب‌های مشهور دیگری بودند مانند المستدرک حاکم و سنن کبری از بیهقی و المنتقی از ابن جارود و سنن دارمی و معاجم سه گانه طبرانی و مسند ابی یعلی و

۱- الرسالة الشافعیه، ص ۴۲، ۴۳. شماره‌های ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱.

بزار. هنگامیکه احادیثی که در این کتاب‌ها هستند که سنت را دربرگرفتیم و آن را جمع‌آوری کردیم و بر شک غلبه کردند که چیزی از آن میان نمی‌رود بلکه نزدیک بود قطع کنیم. این معنای سخن شافعی می‌باشد: هنگامیکه علم عامه اهل علم جمع شود بر طبق سنت آمد. و سخن او که می‌گوید: همه علمای در جمع‌آوری آن تنها شدند و شافعی در این زمینه نظری دارد که قبل از اینکه با تألیف عملی شود، آن را بیان کرده بود - خداوند او را بیامرزد.^۱

اما بعد:

سنت نبی ﷺ در میان این کتاب‌های قابل اعتماد از علمای مورد اطمینان امت، وجود دارد که صحیح و ضعیف آن از همدیگر قابل تشخیص است. از جمله:

آنچه که صحتشان معلوم است کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری و مسلم و موطأ و مستخرجات و صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزیمه و صحیح ابی عوانه و صحاح ابن سکن و متقی از ابن جارود و المختارۀ از ضیاء مقدسی و مستدرک حاکم و آنچه که به دنبال آن‌ها آمده است، همگی صحیح هستند.^۲

و آنچه بین صحیح و حسن و ضعیف جمع‌آوری کرده‌اند آن در کتاب‌هایشان به آن اشاره شده است یا در آثار مستخرجشان مشخص شده است که از جمله آن‌ها کتاب‌های سنن و در رأس آن‌ها سنن اربعه می‌باشد که شامل: سنن ابی داود و ترمذی، نسائی و ابن ماجه و همچنین سنن دارمی و دارقطنی و سنن سعید بن منصور و سنن کبری از بیهقی و سایر کتب^۳ و این علاوه بر کتب مسانید می‌باشد که شامل مسند امام احمد و مسند ابی یعلی موصلی و مسند ابی داود و طیالسی و دیگران است.^۴ و همچنین کتاب‌های مصنف

۱- حاشیه الرساله / شافعی ۴۳، ۴۴.

۲- الرساله المستطرقة، ص ۲۰ و بعد از آن.

۳- همان، ص ۳۷.

۴- خود منبع، ص ۶۲.

مانند مصنف ابی رزاق و مصنف ابن ابی شیبه^۱ و کتاب‌های فرهنگ مانند معاجم سه گانه (کوچک - میانی و بزرگ) طبرانی^۲ که از مشهورترین فرهنگها می‌باشند. راههای جمع‌آوری و تدوین و درستی این کتاب‌های حدیث و کتاب‌های زیاد دیگری به شیوه اهل کتاب در جمع‌آوری و تدوین زمان قدیم و جدید بود.^۳

و در این راه کتاب‌های شیعه رافضه و در رأس آنها کتاب‌های اصول اربعه مانند الکافی و من لا یحضره الفقیه و التهذیب و الإستبصار رقابت کردند که مملو از کلام کذابین و بی‌دینها و شعوبیه و کسانی که عقیده فاسد دارند و از چشم بزرگان‌شان مذموم هستند، می‌باشند و هر آنچه که از نقایص به نظر تو می‌رسد در آنها وجود دارد و بر خلاف این‌ها علمای آنها ادعا می‌کنند که هر آنچه در این کتب اربعه می‌باشد صحیح و عمل کردن به آن واجب می‌باشد^۴ و دلیل این سخن آن می‌باشد که مذهب آنها از ریشه فاسد می‌باشد و ثمره فساد چیزی جز فساد نمی‌باشد.^۵

و خداوند بلند مرتبه بر همه چیز آگاه است.

سوم: شک در معنای روایت و پاسخ به آن

دشمنان سنت از جمله غالیان شیعه و مسشرقان و داعیان بی‌دینی ادعا می‌کنند که: تأخیر در تدوین سنت ضرر بزرگی به سنت و محتوای روایت‌های آن رساند و ادعا کردند که محتوای روایت حدیث شیوه ثابت و اصلی نزد علمای سنت می‌باشد در این

۱- الرسالة المستطرقه، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۱۳۵.

۳- منهجیه جمع السنه و جمع الأناجیل / دکتر عزیه علی طه، ص ۴۶۰-۵۵۰ آنجا که مقایسه‌ای را میان سیره ذاتی صاحبان صحاح سته و سیره صاحبان اسفار عهد جدید و میان شروط حدیث صحیح نزد علمای حدیث و تطبیق این شروط با اسفار عهد جدید انجام داده است.

۴- اصول حدیث / دکتر عبدالهادی فضلی، ص ۲۱۰-۲۱۹.

۵- مختصر التحفه اثنی عشریه، ص ۶۹ و مقدمه محقق الکتاب / استاد محب الدین خطیب.

هنگام اهتمام آن‌ها در معنا بیشتر از اهتمامشان در لفظ می‌باشد تا اینکه احادیث را به ما برسانند پس علایم لفظی و معنوی آن از بین رفت و بنابراین دست‌نویسان به احادیث روایت شده استدلال نمی‌کردند و در اثبات لغت یا قواعد نحو به آن استشهاد نمی‌کردند زیرا الفاظ آن مرهون تأثیر شخصی راویان می‌شد.^۱ این خلاصه تردید برانگیز دشمنان اسلام درباره محتوای روایت بود که به استدلال سنت نبوی و مکان قانونگذاری آن شک کردند.

جواب آن:

اولاً و قبل از روشن شدن فساد ادعای داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم به اینکه روایت حدیث از لحاظ معنا و محتوا قاعده اصلی و ثابت نزد علمای حدیث می‌باشد و اهتمام آن‌ها در معنا بیشتر از لفظ می‌باشد، قبل از بیان بطلان این ادعا اولاً در مورد حکم روایت حدیث به معنا از جانب علمای امت از محدثان و فقها و اصولیون، سخن می‌گوییم، تا آشکار کنیم که چگونه دشمنان این سنت، اصل را به فرع برگرداندند و فرع را به اصل؟

۱- دراسات محمدیه / گلدزیهر، شرح استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوه از لیبی شماره ۱۰، ص ۵۷۱ و ۵۷۳. مجله المنار جلد ۹، ص ۹۱۱، ۹۱۳، مقاله دکتر توفیق صدقی «الإسلام هو القرآن، وحده» وأضواء علی السنه، ص ۲۰، ۲۱، ۷۶-۸۲، ۹۷، ۱۰۷، ۲۵۹، وأضواء القرآنیه / سید صالح ابوبکر ص ۳۵، تبصره الأمة بحقیقه السنه، ص ۱۰۴، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۳۹، والسنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۵۸، ۶۱، ۱۶۲، ونقد الخطاب الدینی، دکتر نصر أبو زید ص ۱۱۹، ۱۲۶، ونقد الحدیث فی علم الروایه وعلم الدرايه، دکتر حسین الحاج، ۱/ ۳۱۵ - ۳۲۵، نگا: أدب العرب فی صدر الإسلام، دکتر حسین الحاج، ص ۹۳، و تأملات فی الحدیث عند السنه والشیعه ص ۷۵ - ۸۳، و دین السلطان ص ۷۵، و إنذار من السماء ۱۱۳، و نقد الخطاب الدینی نصر أبو زید ص ۱۱۹، ۱۲۶، ونحو تطویر التشريع الإسلامی، أحمد نعیم ص ۴۵، دراسة الكتب المقدسه / موريس بوكای، ص ۲۹۰.

آشکار است که علما در مورد روایت حدیث از لحاظ معنایی چند دسته می‌باشند.^۱ ما خلاصه دو دسته یا مسلک را می‌آوریم:

مسلک یا مذهب اوّل

روایت کردن حدیث از لحاظ معنا برای کسی که مدلول الفاظ و مقاصد آن و آنچه معنایش را تغییر می‌دهد و مترادف آن را در زبان عربی نمی‌داند، جایز نیست و این امر بدون اختلاف بین علما، واجب است. زیرا کسی که به آن متصف شد به خللی در تغییر آن ایمان ندارد و لازم است کسی که این ویژگی را دارد حدیث را با الفاظی که آن را شنیده و بدون تأخیر و افزودن و یا کم کردن حرفی و تبدیل یک حرف یا بیشتر و مشدد کردن به ثقیل یا عکس آن، روایت کند.^۲ هنگامیکه همه این‌ها را انجام داد جهالتش را محکم کرده و در اصول دین بر مبانی غیر حقیقی تصرف کرده و به واسطه آنچه که علمی به آن ندارد به خدا و رسولش ﷺ سخنی نسبت می‌دهد.^۳

اما کسی که به الفاظ و مدلولات آن و مقاصد آن آگاه است پس به آنچه که معنای آن را تغییر می‌دهد دانش دارد و تفاوت بین آن دو را می‌بیند. پس پیشینیان و محدثین و فقیهان و اصولیون در آن اختلاف داشتند. بنابراین اکثر آن‌ها روایت به معنا را مجاز

۱- نگا: إرشاد الفحول ۲۳۴/۱-۲۳۹، توجیه النظر ص ۲۹۸-۳۱۴ و نگا: السنّة النبویه / دکتر احمد کریمه، ص ۶-۶۹ و اصول سرخسی ۳۵۵-۳۵۷ و حدیث النبوی فی النحو العربی ص ۶۴ و بعد از آن. والسیر الحثیث إلى الاستشهاد بالحدیث فی النحو العربی ۵۴/۱ - ۵۶ هر دو از دکتر محمود فجال *

۲- فتح المغیث / سخاوی ۲۰۷/۲ با تقدیم و تأخر، تدریب الراوی ۹۸/۲.

۳- الإلماع / قاضی عیاض، ص ۱۷۴.

شمردند هنگامیکه مطمئن باشند که معنی لفظی را که به او رسیده، ادا کرده باشد خواه در حدیث مرفوع باشد یا غیرمرفوع.^۱

مذهب یا مسلک دوّم

منع مطلق از روایت از لحاظ معنا است و باید لفظ به شکل خودش نقل شود چه از کسی که معنای آن را می‌داند یا کسی که معنای آن را نمی‌داند. و آن مسلک بسیاری از پیشینیان بود و همچنین اهل نظر و مسلک امام مالک و غالب محدثین و مذهب ظاهریه بود.^۲

در اینجا به صورت شفافی برای ما معلوم شد که اصل در روایت حدیث، روایت آن از لحاظ لفظی برای عالم به الفاظ و مدلولات آن بود و فرع جایز بودن روایت به معنا فقط برای عالم است. و این خلاصه‌ای از مسلک اوّل بود و این نظر همه گذشتگان و اصحاب حدیث و فقه و اصول بود و از جمله آن‌ها آمدی^۳ می‌گوید: قرآن و اجماع و سنت و عقل بر آن دلالت می‌کند.

۱- برخلاف امام مالک که آن را در غیر از حدیث پیامبر مجاز دانست ولی در حدیث پیامبر مجاز ندانست و می‌گوید: آنچه در حدیث رسول خدا ﷺ بود لفظ به حساب نیامد و آنچه در غیر از او بود به معنی هم برخورد کرد باکی نیست. الکفایه / الخطیب، ص ۱۸۸، ۱۸۹، جامع البیان العلم ۸۱/۱، تدریب الراوی ۲ / ۹۹، ۱۰۱، فتح المغیث / سخاوی ۲ / ۲۰۸، فتح المغیث / عراقی ۴۸/۳-۴۹، توضیح الأفكار ۲ / ۳۹۲.

۲- و ارشاد و الفحول / شوکانی ۲۳۶/۱، ۲۳۷ و السنّة النبویّة / دکتر احمد کریمه، ص ۶۵، ۶۶.

۳- الإحکام / آمدی ۹۳/۲. و نگا: ارشاد الفحول ۲۳۷/۱ و المستصفی ۱۶۸/۱ و ۱۶۹، المحصول / رازی ۲۳۱/۲، ۲۳۳ تدریب الراوی ۲/۹۹، نزهة النظر، ص ۴۴، فتح المغیث / سخاوی ۲۰۸/۲-۲۱۷، الکفایه، ص ۲۰۲، ۲۰۳. ودفاع عن السنّة، دکتر أبوشهبه ۳۲، ۵۵، ۶۳، و السنّة، دکتر أحمد کریمه ص ۶۶، و اختلافات المحدثین والفقهاء فی الحکم علی الحدیث، دکتر عبد الله شعبان ص ۲۹۱-۲۹۸.

اما نص: تمام فرستادگان نبی ﷺ به نقاط مختلف برای ابلاغ اوامر و نواهی او به عنوان یک فرستاده، امر او را صرف نظر از لفظ او اعلام می‌کردند و این دلیل جواز آن است.^۱

همچنین در احادیث فراوان، نبی ﷺ، اصحابش را به تبلیغ سنت مطهر در هنگام حیات خود و بعد از وفاتش امر کرده است: هر کسی که اینجا هست این خبر را به کسی که اینجا نیست برساند چه بسا کسانی که این خبر به آن‌ها می‌رسد آگاه‌تر باشند از کسانی که آن را شنیده‌اند.^۲ این در زمانی بود که منع کتابت حدیث رواج داشته است: از من ننویسید و هر کس غیر از قرآن را از من بنویسد محو و نابود می‌شود و هیچ مشکلی نیست حدیث از من نقل کنید، این حدیث^۳ اگر لازم بود برای آن‌ها که آن الفاظ را برسانند که بوسیله افراد نخبه به گوش آن‌ها بدون زیادی یا نقصان و تقدیم و تأخیر رسید تا اصحاب رسول خدا ﷺ آن را بنویسند، آیا از یکی از آن‌ها به ما رسیده است که او به خاطر روایت احادیث از لحاظ لفظ بدون تقدیم و تأخیر آن را انجام داده باشد؟!۴

چگونه سایر اخبار شهادت دادند که آن‌ها آن را به صورت حفظ ادا می‌کنند و بعضی از آن‌ها به صورت کتابت آن را ادا می‌کنند و تأخیر و تقدیم نمودند و الفاظ روایت در آنچه که معنایش را تغییر نمی‌دهد، مختلف هستند و این انکار نمی‌شود و آن را بدون ترس روایت می‌کردند.^۵

استاد عبدالرحمن معلمی می‌گوید: این امر یقینی است و هیچ شکی در آن نیست، بنابراین آن‌ها در زمان پیامبر ﷺ و بعد از وفاتش چنین عمل نمودند. و کسانی از آن‌ها باقی ماندند که حافظ لفظ شدند و اینگونه آن را رساندند و کسانی باقی ماندند که معنی را

۱- الإحکام / آمدی ۹۳/۲، ۹۴.

۲- همان، ص ۲۸۲.

۳- همان، ص ۲۷۱.

۴- نوارد الأصل / ترمذی ۵۴۹/۲ و ۵۵۰.

حفظ کردند و تنها لفظ را حفظ نکردند و بدون اینکه کسی منکر آن‌ها باشد معنا را ادا کردند.^۱

دکتر ابوزهو بعد از رساندن معنی سخن قبل می‌گوید: دلالت می‌کند که مقصود آن (سنت) معنی بدون لفظ است و بنابراین با تلاوت آن خود را وقف بندگی نمی‌کند و در به نظم درآوردن آن مبارزه‌طلبی نمی‌کند و روایتش را با معنا جایز می‌داند.^۲

همچنین دلالت می‌کند که مقصود از سنت، معنا بدون لفظ می‌باشد در آنچه که آمدی می‌گوید این است که: نبی ﷺ معنا را به دفعات مکرر با الفاظ مختلف ذکر می‌کرد مقصود همانا معنا می‌باشد و با حصول معنا اثری از اختلاف لفظ باقی نمی‌ماند و این یکی از وجوه دلیل عقل می‌باشد که آمدی به آن شهادت داد.^۳

این هدفی بود که صحابه به خوبی آن را دریافتند و بر تعلیم آن برای بعد از خودشان پافشاری می‌کردند و نشان می‌دهد آنچه که از ابی نضره روایت شده است که می‌گفت: به ابی سعید خدری رضی الله عنه گفتم، تو از رسول خدا ﷺ برای ما احادیث عجیبی می‌گوئی و ما می‌ترسیم که بر آن بیافزائیم یا آن را کاهش دهیم، گفت: می‌خواهید آن را مانند قرآن بگیرید نه، نه. ولی از ما بگیرید همچنانکه ما از رسول خدا گرفته‌ایم.^۴

در سخن ابی نضره تأمل کنید: (ما می‌ترسیم که بر آن بیافزائیم یا آن را کاهش دهیم). سپس سخن ابوسعید (می‌خواهید آن را مانند قرآن بگیرید نه، نه ولی از ما بگیرید. ...).^۵

این بر آن دلالت می‌کند که اصل در کتاب خدا لفظ است زیرا او با تلاوت آن بندگی می‌کند و به کوتاه‌ترین سوره آن مبارزه‌طلبی شده است و سنت مطهر این چنین نمی‌باشد.

۱- الأنوار الکاشفه، ص ۷۸.

۲- الحدیث و المحدثون، ص ۲۰۰.

۳- الإحکام / آمدی ۹۴/۲.

۴- همان، ص ۲۶۵.

۵- مراجعه به همان، التدریب / به نقل از سیوطی ۱۰۰/۲ از وائله بن الأسقع رضی الله عنه.

این تنها مراد و مقصود ابوسعید خدری نمی‌باشد بلکه مقصود و مفهوم همه صحابه می‌باشد و روایات آن‌ها بر یک داستان واحد با الفاظ مختلف و بدون انکار یکی از آن‌ها بر آن دلالت می‌کند، پس اجماعی می‌شد که قابل احتجاج بود.^۱

همچنین اجازه در قرائت قرآن کریم بر هفت حرف بر صحت آن گواه است.^۲ و شش تا از این حرف‌های زائد، بیانگر انواع مخالفت در بعضی الفاظ با لفظ حرف اول و بدون اختلاف در معنی هستند.^۳

حماد بن سلمه استدلال می‌آورد به اینکه خدای تعالی از موسی عليه السلام و دشمنش فرعون با الفاظ مختلف اما در معنای واحدی خبر داده است می‌فرماید:

﴿بِشَهَابٍ قَبَسٍ﴾ [النمل: 7].

«با شعله آتش».

و همچنین می‌فرماید:

﴿بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ﴾ [طه: 10].

«برای شما آتشی بیاورم».

۱- فتح المغیث / سخاوی ۲/۲۱۵ و علوم حدیث / ابن صلاح، ص ۱۸۹، الإحکام / آمدی ۲/۹۴ الکفایه، ص ۳۰۸.

۲- امام شافعی در رساله، ص ۲۷۴ شماره ۷۵۲ به آن استدلال نموده است. نگا: تعلیق او بر آن ص ۲۷۴ شماره ۷۵۳.

۳- الأنوار الکاشفه، ص ۷۶ و در حاشیه آمده است؛ (مقصود از اختلاف در معنی، همان اختلاف مذکور در قول خدای تعالی در آیه ۸۲ سوره نساء است که «اگر آن از غیر خدا بود در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند» پس اگر یکی از این دو حرف بر یک معنی دلالت می‌کند و دیگری بر معنی دیگر و هر دو حق باشند، اختلافی در این معنی نیست. وقتی که این امر نشانه رحمت خداوند نسبت به بندگان در کتابش باشد پس نسبت به سنت اولیتر است. شبیه این امر از یحیی بن سعید قطان در الکفایه ص ۳۱۶ آمده است، نگا: الجواب عن الطعون الموجهة إلى حدیث القراءات فی الباب الثالث • الکفایه / یحیی ابن سعید القطان، ص ۳۱۶.

و همچنین قصه سایر انبیا علیهم‌السلام در قرآن آمده است و سخن آن‌ها با قومشان به زبانهای مختلف بوده است و همانا برای ما به وسیله معنا نقل شده است^۱ زیرا طولانی می‌شود و به حد معجزه می‌رسد و گنگ می‌شود و یک موضع با لفظ می‌آید و در جای دیگر به گونه‌ای دیگر.. و در موضعی طولانی می‌شود و در جایی دیگر اختصار می‌یابد^۲ و این بر تعبیر یک معنی واحد بر الفاظ متعدد شهادت می‌دهد.

از قویترین دلایل همچنانکه حافظ بن حجر از خطیب بغدادی حکایت می‌کند، این است که: امت بر اجازه شرح و تفسیر شریعت برای غیر عرب، به زبانی که آن‌ها به آن آشنا هستند، اتفاق دارند، پس وقتی ترجمه به زبان دیگر جایز باشد، جواز آن به زبان عربی اولیتر می‌باشد.^۳ و این یکی از دلایل عقلی است که آمدی در الاحکام به آن استشهاد می‌کند.^۴

اگر گفته شود که این دلایل قبلی با این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معارض است، که فرمود: خداوند کسی را که حدیثی را از ما شنید و آن را حفظ کرد تا اینکه به دیگران برساند، یاری می‌کند. پس چه بسا حامل فقه کسی باشد که آن کس را که به او فقه را می‌رساند از او قویتر باشد و چه بسا حامل فقه فقیه نباشد.^۵ و با این فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به براء بن عازب معارض است و در آن هنگام که دعای خواب را ذکر می‌کند، می‌گوید: (ایمان آوردم به فرستاده تو که آن را فرستادی سپس پیامبر به او می‌گوید، بگو: ایمان آوردم به پیامبر تو که او را فرستادی).^۶

۱- فتح المغیث / سخاوی ۲/ ۲۱۴.

۲- الأنوار الکاشفه، ص ۷۸، خود معنی آمده است در حدیث و محدثون / دکتر ابوزهو، ص ۲۰۹.

۳- فتح المغیث / سخاوی ۲/ ۲۱۴، الکفایه، ص ۳۰۳-۳۰۵، تدریب الراوی ۲/ ۱۰۱.

۴- الإحکام فی اصول الأحکام / آمدی ۲/ ۹۴.

۵- همان، ص ۳۹.

۶- همان، ص ۳۶۷.

به دو گونه به حدیث اوّل جواب داده می‌شود:

صورت اوّل:

سخن بر این اساس است و آن اینکه کسی که معنای لفظ را به غیر از زیادت و نقصان نقل کرد، صحیح است که گفته شود همچنانکه شنید آن را رساند. و بنابراین به کسی که چیزی را از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌کند و معنا را تغییر ندهد، همچنانکه شنیده است آن را رساند، دلالت می‌کند که مقصود از خبر آن است که معنا بدون لفظ انتقال می‌یابد، آنچه را که به عنوان خبر از تعلیل ذکر شد و آن اختلاف مردم در فقه است و آن در اختلاف معنا مؤثر می‌شود. اما الفاظ که مردم در قرار گرفتن بعضی در جای بعضی دیگر، اختلاف ندارند، پس فقیه و فقیه‌تر و غیر فقیه در تغییر معنا مؤثر نمی‌باشد.

صورت دوم:

این خبر به صراحت بر اجازه نقل خبر با معنا و بدون لفظ دلالت می‌کند، زیرا راویان این خبر خودشان آن را بر معنا روایت کرده‌اند و بعضی از آن‌ها می‌گویند: (رحم‌الله) در جایگاه (نضرالله) می‌باشد و (من سمع) بدل از (امراً سمع) می‌باشد و (مقاتلی) بدل از (منا حدیثاً) و (بلغه) به جای (أداة) آمده است و روایت شده است که (فرب مبلغ افقه من مبلغ) یعنی چه بسا ابلاغ‌کننده فقیه‌تر از ابلاغ شده باشد به جای (فرب مبلغ اوّعی من سامع) یعنی چه بسا مبلغ آگاه‌تر از شنونده باشد آمده است، و الفاظ همسان این با ضمانت این خبر متغایر می‌باشد. ظاهراً نشان می‌دهد که این خبر بر معنا نقل شده است پس الفاظش مختلف است هرچند که معنایش یکی باشد. سپس حدیث به نفع ما حجت است نه بر علیه ما.^۱

اما حدیث دوم در **لا و نبیک**؛ در استدلال آن دیدگاهی است به احتمال اینکه این منع می‌باشد و در بودن آن الفاظ یادآوریه‌ها توافق دارند و در آن خصایص و اسراری است که

۱- الإحکام / آمدی ۹۵/۲، فتح المغیث / سخاوی ۲۱۵/۲، الکفایه، ص ۳۰۵.

قیاس در آن وارد نشده است پس محافظت بر لفظ نقل شده واجب است.^۱ یا شاید بخواهد دو صفت را در یک مکان واحد جمع کند و شکی نیست که پیامبر ﷺ نبی مرسل است. پس او هنگامیکه این استفاده را تکمیل می‌کند و آن سخنش را وا می‌نهد: (و به فرستاده‌ای که فرستادی) و همچنین بلاغت بر عدم تکرار لفظ صفت واحد در آن اقتضا می‌کند که یکی زیاد می‌شود یا در معنا اختلاف پیدا می‌شود زیرا جبرئیل بر رسول تو وارد می‌شود و ملائکه دیگری که از انبیا نیستند^۲ بین دو حدیث که نشان داده شدند و با دلایلی ذکر شدند، تعارضی وجود ندارد و همه آن به نظر همه کسانی که مختار بوده‌اند داده شده است و اصل آن این است که، روایت حدیث به لفظ است بر فرض پذیرش آنچه که حدیث با آن نشان داده شد: خداوند امر را روشن نمود و حدیث نه و نبی تو و فرع آن مصالحه در روایت از لحاظ معنا برای عالم است با الفاظ و مدلولات بدون چیزهای دیگر و بنابراین آن دلایلی که ذکر شد شهادت می‌دهند و تعارضی ندارند.

حتی با پذیرش اینکه اصل روایت بر معنا استوار می‌باشد، نمی‌بینیم که روایت با معنی به نتایج بزرگی منتهی شود که داعیان کفر الحاد این را ادعا می‌کنند. زیرا اختلاف الفاظ احادیث تنها بوسیله معنی به روایت باز نمی‌گردد، بلکه به رسول خدا ﷺ بر می‌گردد که الفاظ ایشان به تعدد زمانها و مکانها و حوادث و احوال و شنوندگان و فتوادهندگان و متخاصمان و متقاضیان و هم‌پیمانها و مبعوثان، مختلف می‌باشد، سپس الفاظ نبی در ایجاز و اطناب و تقدیم و تأخیر و زیادت و نقصان و بر حسب آنچه حال او و مقام او اقتضا کند، مختلف می‌باشد.^۳

۱- فتح المغیث / سخاوی ۲/۲۱۵.

۲- همان ۲/۲۶۶، الکفایه، ص ۳۰۶.

۳- و این از اسلوب‌ها و روش‌های قرآن کریم در ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷﴾ [البقرة: ۶-۷] و ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ

به عنوان مثال از بهترین اعمال می‌پرسد پس به هر سؤال‌کننده‌ای جوابی غیر از جواب خود می‌دهد. کسی که علمی نسبت به آن نداشته باشد شک می‌کند و می‌گوید این از باب تعارض است و یا به خاطر عدم کنترل راویان می‌باشد یا از آثار روایت به معنا می‌باشد و واقع امر آن است که رسول‌خدا ﷺ دارای نفسی پاک بود پس به هر انسانی که مناسب آن سؤال باشد، جواب می‌دهد و آنچه را که برای او و برای مردم در همه مکانها یا در مکانی که در آن نظرخواهی شده، منفعت‌آور است، جواب می‌دهد.^۱

و اختلاف احادیث اینگونه ارجاع داده می‌شود که همه آن از لحاظ نقل قول نیست و حتی آنچه در مورد اخبار از احوال نبی ﷺ باشد زیاد هستند و اینکه آن اصلش نقل قول نیست ولی صحابه این سخن را ذکر نمی‌کنند بلکه می‌گویند: پیامبر ﷺ اینچنین به ما امر کرد و یا اینچنین ما را نهی کرد و یا این چنین قضاوت فرمود. .. و همچنین از اینچنین گفتارهایی پر هستند و این دو صنف جای نزاع ندارند. و روایت بوسیله معنا در آن دو وارد نشده است و این سخن را صحابه می‌گویند. رسول‌خداچنین و چنان فرمود یا مانند آن و کسی که پیروی می‌کند از احادیثی که دو صحابی آن را روایت می‌کنند یا بیشتر دچار اختلاف می‌شوند به خاطر بعضی از الفاظ می‌باشد، این روشن می‌سازد که هنگامیکه صحابه قول پیامبر ﷺ را حکایت نمودند اهمال نکردند ولی در میان آن‌ها کسانی کوشیدند که کلام را ادا کنند و به همین سبب دچار تقدیم و تأخیر شدند یا کلمه‌ای را به مترادف آن تغییر دادند.^۲

يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾ [الجاثية: ٢٣] می‌باشد. پس تقدیم و تأخر را در ختم بر قلب و گوش در این دو ایه مقایسه کن.

۱- الحديث و المحدثون، ص ۲۰۷، ۲۰۸ و نگا: دفاع عن السنة / دکتر محمد أبو شهبه، ص ۵۵.

۲- الأنوار الكاشفة / استاد عبد الرحمن معلمی، ص ۷۹.

کسانی که گفته‌های راویان از تغییرات لفظ نبوی با تقدیم و تأخیر یا تبدیل کلمه به مترادف آن محکم نمودند و تصحیح کردند مانند ابن عمر رضی الله عنه که از عبید بن عمیر^۱ نقل است که ابن عمر نشسته بود با پدرش و مغیره بن حکم - مردی از اهالی صنعا با آنها بود - در این هنگام گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: همانا منافق مانند گوسفندی است که بین دو آغل گوسفندان است.^۲ سپس عبدالله بن عمر گفت: فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین نمی‌باشد، آن مرد در جواب گفت: تو چیز دیگری غیر از این می‌دانی، می‌دانم که او فقط حق را می‌گوید و به کذب اعتماد نمی‌کند. سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل منافق مانند گوسفند بین گوسفندان است. پس عبید بن عمر گفت هر دو یکی است هیچکدام حرام را حلال نمی‌کند و حلال را حرام نمی‌کند و مضر نیست چیزی را مقدم یا مؤخر نمایی چون آن دو یکی هستند.^۳

ابن عمر همچنین از مردی شنید که با حدیث به ارکان پنج‌گانه پاسخ می‌داد سپس بعضی از آن را مقدم و بعضی دیگر مؤخر نمود، ابن عمر با این روایت مخالفت کرد که

۱- عبید بن عمیر: نام او ابن قناوه اللبثی أبو عاصم المکی که در زمان نبی صلی الله علیه و آله متولد شد و مسلم می‌گوید او از بزرگان تابعین می‌باشد و قاضی اهل مکه بود و بر اعتماد او اجتماع دارند و قبل از ابن عمر درگذشت و شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: تقریب التهذیب ۶۴۵/۱ شماره ۴۴۰۱، تذکره الحفاظ ۵۰/۱ شماره ۲۸، وطبقات الحفاظ ص ۲۲ شماره ۲۸ خلاصه التهذیب الکمال، ص ۲۱، وطبقات القراء لابن الجزری ۴۹۶/۱.

۲- الربیض: خود گوسفند و الربض: جائی که در آن می‌خوابد. مراد مذذب بودن است مانند گوسفندی که بین دو دسته گوسفند معلق است یا بین دو آغل، النهایه فی غریب ۱۸۵/۲.

۳- سنن دارمی مقدمه باب من رخص فی الحدیث إذا اصاب المعنی ۱۰۵/۱ شماره ۳۱۸، الکفایه / الخطیب، ص ۲۶۸، ۲۶۹ و لفظ از اوست. نکا: توثیق السنه فی القرن الثانی الهجری، دکتر رفعت فوزی ص ۴۱۷.

از رسول خدا ﷺ شنید ابن عمر رضی الله عنهما به او گفت: روزه رمضان را در آخر آن‌ها قرار بده همچنانکه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام.^۱

خطیب با ذکر سند از سعد بن مسعود روایت می‌کند که می‌گوید: به مردی از اصحاب رسول خدا گفته شد که آنچه بر توست چرا نمی‌گوئی همچنانکه فلانی و فلانی می‌گویند؟ سپس گفت: نمی‌دانم بجز آنچه شنیده بودم مانند آنچه شنیدند یا حاضر کردم مانند آنچه آن‌ها حاضر کردند و اما امر را بعد از آن از بین نمی‌برد و مردم متمسک می‌شوند پس من آنچه برایم کافیت یافتم و از ازدیاد و نقصان در حدیث رسول خدا ﷺ اکراه دارند.^۲

در دوره تابعین و پیروان تابعین پیوسته بسیاری از راویان، حدیث خدا را با لفظ و متن، می‌رسانند تا اینکه در مورد آن و حروف اعمش می‌گوید: این علم نزد یکی از اقوام بود زیرا که از آسمان آمد و دوست داشتند که یک واو یا الف یا دال را به آن بیافزایند.^۳ مالک - رحمه الله - در حدیث رسول خدا ﷺ از افزودن باء و تاء و مانند آن پرهیز می‌کرد.^۴ امام مسلم رحمه الله اعتماد کرد پس در صحیحش اختلاف راویان حتی در یک حرف از متن را مشخص نمود و چه بسا بعضی از آن در معنا تغییری حاصل نکردند و چه بسا در بعضی از آن‌ها اختلاف در معنی باشد ولی پنهان می‌ماند و کسی متوجه آن نمی‌شد، بجز کسانی که به این جایگاه علم داشته باشند و امام بخاری و ابوداود و شیخ آن‌ها امام احمد اینگونه در سلک او قدم نهادند.^۵ و مانند آن از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید:

۱- بخاری به شرح فتح باری آن را بیرون آورد، کتاب ایمان باب دعاؤکم ایمانکم ۶۴/۱ شماره ۸، مسلم بشرح النووی کتاب الایمان باب بیان أركان الإسلام ودعائمه العظام ۲۰۹/۱ شماره ۱۶. نگا: الکفایه، ص ۲۷۱.

۲- الکفایه، ص ۲۶۶.

۳- همان، ص ۲۷۴.

۴- الکفایه، ص ۲۷۵، تدریب الراوی ۱۰۱/۲ و الإلماع، ص ۱۷۹.

۵- فتح المغیث سخاوی ۲۱۱/۲.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: که اسلم و غفار و گروهی از مزینه و جهینه در نزد خداوند بهتر است. .. گفت: به حساب می‌آوری آن را گفت روز قیامت از اُسد و غطفان و هوازن و تمیم^۱ و آنجا آرزوی او بر لفظ شنیداری شدت می‌گیرد و از تبدیل حرف مشدد به مخفف ابا کرد، از ام کلثوم دختر عقبه^۲ نقل شده که می‌گوید: دروغگو و کاذب بین مردم اصلح نمی‌باشد حتی اگر خیر یا منصوب خیر را بگوید.

حماد گفت این حدیث را از دو مرد شنیدم که یکی از آن دو گفت: که منصوب به خیر خفیف است و دیگری گفت: منصوب به خیر ثقیل می‌باشد.^۳

شدیدتر از همه این‌ها بعضی از آن‌ها از تغییر در لحن نقل شده در کلام راوی صحابی یا تابعی پرهیز می‌کنند زیرا او اینگونه شنید پس استعمال حوث به جای حیث ایرادی ندارد^۴، یا لغیت به جا لغوت^۵ و عوئاء السفر بدل از وعئائه^۶ باشد و از محمد بن سیرین

۱- بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب المناقب، باب ذکر اسلم و الغفار و مزینه و جهینه و أشجع ۶۲۷/۶ شماره ۳۵۲۳. و مسلم (بشرح النووی) کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل غفار و أسلم و جهینه ۳۱۴/۸ شماره ۲۵۲۱ و لفظ از اوست.

۲- ام کلثوم بنت عقیه: صحابه گرامی که شرح حال او در نوشته‌های ذیل آمده است: الإصابه ۴۹۱/۴ شماره ۱۲۲۳۸، تاریخ صحابه / ابن حبان، ص ۲۷۴ شماره ۱۵۴۶، الإستیعیاب ۱۹۵۳/۴ شماره ۴۲۰۳، اسد الغابۀ ۳۷۶/۷ شماره ۷۵۸۵.

۳- الکفایه / الخطیب، ص ۲۷۸. وابن عبد البر در شرح حال أم کلثوم -رضی الله عنها- در الاستیعاب ۱۹۵۳/۴ شماره ۴۲۰۳.

۴- الکفایه، ص ۲۸۰.

۵- همان، ص ۲۸۱.

۶- همان، ص ۲۷۷.

اینگونه روایت شده است؛ او نادرست سخن می‌گفت همچنانکه راوی نادرست سخن می‌گوید.^۱

سپس دید علما را که در این موضوع بین نادرست که معنی را دگرگون می‌کند و دیگری که آن را دگرگون نمی‌سازد تشخیص قائل شد، پس دیدند که او چاره‌ای جز تغییر سخن نادرست که معنا را فاسد می‌کند، ندارد و پاسخ حدیث را به درستی ضرورتاً دادند هنگامیکه راوی آن، با نشانه‌گذاری مخالفت کرد^۲ و همه این‌ها سخن داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم را ساقط می‌کند: روایت در معنا قاعده ثابتی در روایت حدیث است^۳ و راویان در همه دورانها حدیث را با الفاظ نقل می‌کنند.^۴

به خاطر آن همه می‌توانیم بگوئیم و مطمئن هستیم که: روایت با معنا، اثری در نبوت سنت و استدلال آن ندارد و نتایج بزرگی که داعیان کفر آن را ادعا می‌کنند به دست نمی‌آید زیرا آن قبل از فساد زبان عربی بود که صحابه با وحی زندگی کردند و با صاحب دین یعنی پیامبر ﷺ اختلاط داشتند و بزرگان زبان‌شناس و عالمان شرع با آن‌ها بودند و آن

۱- الکفایه، ص ۲۸۵ و سنن دارمی، مقدمه، باب رخص فی الحدیث إذا أصاب المعنی ۱۰۶/۱ شماره ۳۲۰.

۲- فتح المغیث / سخاوی ۲/۲۳۰، و عراقی ۳/۵۵، الکفایه، ص ۲۹۷، الإلماع، ص ۱۸۵، علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص ۸۳.

۳- اسماعیل منصور در کتابش تبصیر الأمة بحقیقه السنه اینچنین تصریح نموده است، ص ۲۳۸، ۲۳۹ و جمال البنا در کتابش السنه ودورها فی الفقه الجدید ص ۵۸، ۶۱، ۱۶۲ آن را تایید کرده است. نگا: السیر الحثیث إلی الاستشهاد بالحدیث فی النحو العربی، فصل «الروایة بالمعنی مرتبطة بعصر التدوین» ۴۸/۱، و الحدیث النبوی فی النحو العربی ص ۶۴-۸۳.

۴- الحدیث و المحدثون، ص ۲۰۳.

را در هنگام ضرورت روایت می‌کردند^۱ و پشیمانی آن‌ها کم یا نادر بود و آن در بعضی از حروف عطف یا مفردات یا بعضی از جمله‌ها بود.^۲ و آن را با بعضی از عبارات که بر احتیاط و تقوا در روایاتشان به معنا دلالت دارد، مقید می‌کردند مانند سخن آنها: یا همچنانکه گفت یا همچنانکه نقل کرد یا مانند آن و یا شبیه به آن.^۳

استاد محمد اسد می‌گوید، صدها نفر از صحابه تمام قرآن کریم را از حفظ بودند در حالیکه با لفظ آن بیگانه بودند و اندک آشنائی با رسم آن نداشتند و بدون شک این کار برای آن‌ها ممکن شد و تابعین بعد از آن‌ها سخنان رسول ﷺ را از حفظ می‌خواندند همچنانکه قرآن را حفظ کردند، بدون اینکه بر احادیث بیافزایند و یا چیزی از آن کم کنند. محدثین روایت می‌کنند که حدیث صحیح در یک معنا روایت شده است و اما با اسناد مختلف و مستقل روایت شدند.^۴

۱- در آنچه که محتوای کتابها آن را تضمین می‌کنند، رخصت نداده‌اند چون کسی که مالک تغییر لفظ باشد مالک تغییر تصنیف دیگران نیست و این برخلاف چیزی است که ابن صلاح در علوم الحديث ص ۱۸۹ می‌گوید، نگا: الباعث الحثیث، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

۲- الحديث و المحدثون، ص ۲۰۷ باتصرف.

۳- سنن ابن ماجه، مقدمه باب التوفی فی الحديث عن رسول الله ﷺ ۲۴/۱ شماره ۲۳، و بوصیری در مصباح الزجاجة ص ۴۸/۱ گفته که اسنادش صحیح است و شیخین به تمام راویان آن احتجاج کرده‌اند. المستدرک / الحاکم، کتاب العلم ۱۹۳/۱ شماره ۳۷۶ و گفته به شرط شیخین صحیحی است و ذهبی با آن موافقت کرده است و دارمی در سننش باب من هاب الفتيا مخافة السقط ۹۷/۱ شماره ۲۸۱، وابن المبارک در مسندش ۱۴۰ شماره‌های ۲۲۷۰، ۲۲۸، و ابن عبد البر در جامع بیان العلم ۷۹/۱، و الخطیب در الکفایة ص ۳۱۰، و القاضی عیاض در الإلماع ص ۱۷۷ آورده‌اند.

۴- الإسلام علی مفترق الطرق ص ۹۶ .

استدلال به سنت و استشهاد به آن در قواعد نحوی و زبانی (لغوی):

بر طبق آنچه که گذشت فهمیدیم که اصل در روایت حدیث روایت به لفظ می‌باشد و این در زمان نبی و در زمان صحابه و تابعین هم و حتی بعد از آن تا زمان تدوین رسمی سنت یک اصل بوده است. و فرع مصالحه کردن در روایت با معنا برای عالم با الفاظ و مدلولات آن بود، همچنانکه دانستیم چگونه در روایت به لفظ سخت‌گیری کردند و بر کسی که لفظ نبوی را مقدم یا مؤخر می‌نمود و یا آن را به مترادفش تغییر می‌داد، اعتراض کردند و حتی سقوط یکی از آن‌ها از آسمان که دوست داشت به حدیث یک واو یا الف یا دال را بر آن بیافزاید و در محافظت بر لفظ نبوی سخت‌گیری کردند و بعضی از آن‌ها در تغییر حرف مشدد به مخفف و یا برعکس خودداری کردند و حتی بعضی از آن‌ها در تغییر سخن بزرگشان مادامیکه آن را می‌شنیدند، خودداری کردند، حتی هنگامیکه راوی در دو لفظ شک می‌کرد همگی آن‌ها همچنانکه در حدیث آمده است شک می‌کردند: آیا چیزی که مردم را در آتش واژگون بر صورتشان و بینی‌شان می‌اندازد بجز حرفهائی که بر زبان می‌آورند، می‌کارند.^۱

این چنین راویان سنت سخن نبی ﷺ را حفظ نمودند تا اینکه سنت مصطفی ﷺ را به ما سالم و بدون تحریف و تبدیل برسانند.

بله سنت مطهر با لفظ نبی ﷺ به ما رسید به لفظ شیواترین زبانی که در زبان عرب شناخته شده می‌باشد و پژوهشگران آن را از بیان بشری دانستند که ابوحنیفان در مورد بلاغت سنت می‌گوید: و دوّمین راه سنت رسول‌خدای باشد که راه آشکار و ستاره درخشان و رهبر نصیحتگو و علم منصوب و امر مورد مقصود می‌باشد و در بیان دارای غایت و در برهان دارای نهایت می‌باشد و برای دشمن سهمناک و برای جمیع بشر قدرت

۱- سنن ترمذی، کتاب الإیمان، باب ماجاء فی حرمة الصلاة ۱۳۵ شماره ۲۶۱۶ و گفته که این حدیث حسن و صحیح است.

می‌باشد.^۱ به خاطر آن استدلال به حدیث در لغت و نحو امری طبیعی می‌باشد و مانعان در عدم استدلال به آن ادعا کردند که آن به معنا روایت شده است و نمی‌توانیم به طور قطع آن را لفظ نبی ﷺ بدانیم^۲ و این ادعا آنچه را که قبلاً ذکر کرده‌اند، از بین می‌برد و روشن می‌سازد که روایت حدیث در اصل به صورت لفظ می‌باشد و فرع مصلحت دانستن در روایت آن به معنا برای عالم با الفاظ و مدلولات آن می‌باشد و لفظ او در این حالت حجت و دلیل می‌باشد، لفظ او در این حالت حجت و دلیل می‌باشد، برای چه نباشد و علمای زبان هنگامیکه زبان عربی شیوا و به دور از خطا و اشتباهات دستوری را جمع‌آوری کردند به میان بادیه‌نشینان می‌رفتند و لغت‌های فصیح را از آن‌ها می‌گرفتند و همچنین از عالمان بادیه‌نشین که به فصاحت مشهور بودند مانند قریش و تمیم و هذیل و أسید و غیره. .. به انتخاب فصحاء توجه می‌کردند و فقط از کسی حدیث می‌گرفتند که به فصاحت او اعتماد کنند و در اختلاط او با غیر عرب شک نکنند و در هر دوره‌ای عده‌ای از عالمان را تعیین می‌کردند که فقط از او زبان را اخذ کنند مانند عصر جاهلی و صدر اسلام و بنی‌امیه حتی در قرن دوم هجری و به آنچه که بعد از آن در شعر و نثر عرب می‌آمد، توجه نمی‌کردند و مستدل بودن آن را معتبر نمی‌دانستند.^۳ همه این‌ها بر روایان سنت و احادیث روایت شده منطبق می‌شد زیرا روایت کردن با معنا در قرن اول و قبل از فساد زبان عربی بود و در تنگنا و محدودیت بودند، این وقتی بود که در آن نوشته‌های زیادی از صحابه در زمان نبوت و بعد از آن وجود داشت و همچنین نوشته‌های تابعین

۱- البصائر و الذخائر ۸/۱، البیان و التبيين / جاحظ ۱۷/۲، ۱۸، نگا: بلاغۃ الرسول، دکتر علی محمد العماري و الحدیث النبوی / دکتر محمد صباغ، ص ۵۱.

۲- الاقتراح فی علم أصول النحو / سیوطی، ص ۱۹، و با کشف الطنون ص ۴۰۵-۴۰۷ و السیر الحثیث إلى الاستشهاد بالحدیث فی النحو العربی، دکتر محمود فجال ۲۰/۱-۲۴ مقایسه کن.

۳- دراسات فی تراث العرب اللغوی / استاد فتحی جمعه، ص ۱۴-۱۶، مجله الوعي الإسلامی شماره ۳۷۵، سال ۱۴۱۷، ص ۷۲.

بعد از آن‌ها حتی تا زمان تدوین رسمی سنت در قرن اوّل و ترجیح می‌دادند که در تدوینات دست اوّل خود لفظ سخن نبی ﷺ باشد. پس لفظ به مترادف آن تعبیر یافت و عربی فصیح تغییر یافت و محتاج کلام عادی شد و همچنانکه ابن صلاح می‌گوید: هنگامیکه سنت مطهر تدوین شد از روایت به معنا منع شد و لفظ تدوین شده بدون اختلاف تغییر یافت.^۱

دکتر محمد صباغ می‌گوید: چه بسا این از خصوصیات حدیث باشد که آن از بهترین حالت در بسیاری از اشعار و ابیات می‌باشد که علمای نحو به آن پناه می‌برند و کتاب‌هایشان مملو از آن است و بعضی از آن‌ها نسبت داده شده‌اند و در موارد دیگر شک‌برانگیز یا مجهول که گوینده آن را نمی‌شناسد.^۲

استاد سعید افغانی می‌گوید: ضبط و دقت و آزادی که در روایات حدیث است علمای نحو و زبان‌شناسان عرب با احتجاج به بعضی از آن، آراسته نمی‌گردند.^۳ پس مراد از نقل قواعد زبان و نحو در حدیث رسول خدا ﷺ غلبه ظن است و آنچه بر ظن غلبه می‌شود این است که لفظ حدیث تغییر نکرده باشد.^۴

اما آنچه که از وقوع اشتباهات دستوری در بعضی از احادیث به دلیل گنگی بعضی از راویان ادعا می‌کنند^۵ که وقوع آن خیلی کم اتفاق افتاده است که حکمی بر آن وجود ندارد و این برای یک نفر حجت نمی‌باشد و درست نیست که آن را به خاطر استدلال به

۱- علوم حدیث / ابن صلاح، ص ۱۳۶، الحدیث و المحدثون، ص ۲۱۸، ۲۲۰، الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص ۱۳۱، علوم الحدیث / دکتر صبحی صالح، ص ۳۲۹، ۳۳۰، والسير الحثیث إلى الاستشهاد بالحدیث فی النحو العربی، دکتر محمود فجال ۶۲/۱ - ۶۴.

۲- حدیث نبوی / دکتر صباغ ۱۳۲.

۳- اصول النحو / استاد سعید افغانی، ص ۴۷، علوم الحدیث / دکتر صباغ، ص ۳۳۱، ۳۳۲.

۴- استشهاد و الإحتجاج باللغة / استاد محمد عید، ص ۱۰۹-۱۱۲، الحدیث و المحدثون / دکتر أبوزهو، ص ۲۱۹، والحدیث النبوی فی النحو العربی للدكتور فجال ص ۱۰۸، ۱۰۷.

۵- الاقتراح، ص ۲۱.

حدیث صحیح منع کنند،^۱ آیا عاقل استدلال به قرآن را به خاطر اینکه مردم در خواندن آن اشتباه کنند، منع می‌کند؟! و این اشتباهات در متونی دیگر غیر از متون سنت هم موجود می‌باشد که علمای نحو در شعر و نثر به آن اعتماد می‌کنند و به رغم آن پذیرفته می‌شود زیرا نکته اساسی این عصر اشتباه دستوری افراد نبود. و هیچ کس این را نمی‌گوید که او در زبان و نحو به آن دو احتیاج ندارد.^۲ پس آنچه را که آن‌ها در اشتباه احادیث صحیح ذکر کردند اشتباه نمی‌باشد و همانا آن لغتی از لغات عرب می‌باشد و علما از اشتباه در حدیث به شدت دوری گزیدند و بعضی از آن‌ها حدیث غلط را کذب به زبان پیامبر ﷺ می‌دانند، اصمعی می‌گوید:^۳ آنچه طالبان علم را می‌ترساند من هم از آن می‌ترسم که نحو را ندانند و آن را وارد جمله نمایند و رسول ﷺ می‌فرماید: کسی که به عمد بر زبان من کذب ببندد جایگاه او در آتش خواهد بود.^۴ زیرا که آن اشتباه نمی‌باشد و چه بسا که به

۱- الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص ۱۳۲، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص ۱۲۲.

۲- الإستشهاد و الإحتجاج باللغة، ص ۱۱۰-۱۱۴ با تصرف، و نگا: السیر الحثیث إلى الإستشهاد بالحدیث، دکتر فجال ۱/۱۰۲.

۳- الأصمعی: به فتح الف و سکون صاد و فتح میم و عین مهمله در آخر آن. و این نسبت به جد می‌باشد و او امام مشهور ابو سعید عبد الملک بن قریب بن أعصر الباهلی الأصمعی و اهل بصره می‌باشد و یکی از بزرگان زبان و از مؤلفاتش: اللغات و النوادر و النسب و غریب الحدیث می‌باشد و در سال ۲۱۷ هجری درگذشت شرح حال او در نوشته‌های ذیل آمده است: اللباب فی تهذیب الأنساب / ابن اثیر ۷۰۱/۱، الفهرست / ابن ندیم، ص ۸۶، طبقات الفقهاء الشافعیین / ابن کثیر ۱۴۴/۱ شماره ۳۸، تقریب التهذیب ۶۱۸/۱ شماره ۴۲۱۹، تهذیب الأسماء و اللغات / نووی ۲/۲۷۳، ونزهة الألباب فی طبقات الأدباء، ابن الأباری ص ۱۱۲، وإنباه الرواه علی أنباه النحاء، قفطی ۲/۱۹۷، و لسان المیزان ۴۹۲/۹ شماره ۱۵۴۹۲.

۴- استخراج ان گذشت، ص ۲۷۵.

اشتباه از او روایت شود^۱ و بر او دروغ و کذب بسته شود.^۲ اما آنچه را که ادعا کردند اینکه هیچ کدام از عالمان نحوی متقدم در کتاب‌هایشان به حدیث استدلال نکردند.^۳ پس این اگر صحیح باشد همچنانکه دکتر محمود فجال می‌گوید: معنای آن این نیست که آن‌ها مجاز نمی‌دانستند که به آن استشهاد کنند هنگامیکه عدم استدلال آن‌ها به حدیث و عدم صحت استدلال، لازم نباشد، پس هنگامیکه کتاب سیبویه به نام الکتاب را می‌خوانیم، نمی‌یابیم کلامی را که حتی یکبار آن را به نبی ﷺ برساند و در الکتاب متون فراوانی موافق احادیث نبوی هستند. .. ولی سیبویه استشهاد نمی‌کند به آن که این احادیث نبوی ﷺ حتی از کلام عرب می‌باشد.

سیبویه در کتابش می‌گوید:^۴ هر انسانی بر فطرتی متولد می‌شود و این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌کنند،^۵ بین چگونه سخنش را از عرب می‌گیرد که به سخن آن‌ها استدلال می‌کند.^۶ دکتر محمود فجال می‌گوید: عدم استدلال بعضی از آن‌ها به حدیث، بر اینکه آن از پیامبر ﷺ است به این معنا نیست که آن‌ها اجازه نمی‌دهند که در

۱- مقصود از لحن، مخالفت با کلمات درست و صحیح می‌باشد و همچنین بر نطق به سخن بر وجهی که نزد عرب ثابت نشده است در حرکت‌گذاری خطا نمی‌باشد و این فقها و اهل لغت آن را به کار می‌برند مانند نووی و حریری. دکتر عبد الوهاب عبد اللطیف - رحمه الله - در حاشیه تحقیقش بر تدریب الراوی ۱۰۶/۲ آورده است.

۲- ابن صلاح در علوم حدیث روایت کرد، ص ۱۱۰-۱۱۴، الإلماع / الفاضی عیاض، ص ۱۸۳-۱۸۴، فتح المغیث / عراقی ۵۳/۳، فتح المغیث / سخاوی ۲۲۴/۲، التدریب / سیوطی ۱۰۶/۲، توضیح الأفكار / صنعانی ۳۹۳/۲-۳۹۴.

۳- الإقتراح فی علم أصول النحو، ص ۲۱، اسید الحثیث / دکتر فجال ۲۲/۱.

۴- الکتاب / سیبویه ۳۹۶/۱.

۵- بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب الجنائز، باب ما قیل فی أولاد المشرکین ۲۹۰/۳.

۶- فهارس الکتاب سیبویه / استاد محمد عبد الخالق، ص ۷۶۲، الحدیث النبوی فی النحو العربی / دکتر فجال، ص ۱۰۹.

آن استدلال شود و این یعنی اینکه در این علم مهارت دقیق ندارند و آن علم روایت حدیث و درایت در آن می‌باشد زیرا تحصیل آن نیاز به آسایش و مدت زمان دارد و همچنین یعنی نبودن تعاطی آن‌ها.^۱

اما ابن مالک در علم حدیث استاد بود علاوه بر آن‌ها در علم عربی هم استاد بود و به این دلیل است که او به حدیث استشهاد می‌کرد.

صلاح صفدی می‌گوید: ابن مالک اطلاع فراوانی در حدیث داشت و بیشتر آن را به قرآن استشهاد می‌نمود و در علم حدیث کسی معادل او وجود نداشت و همچنین در اشعار عرب هم بی‌همتا بود.^۲

پیشینیان این قضیه را ایجاد نکردند و بر سر مبدأ استدلال به حدیث مباحثه و مشاجره نکردند و آنگاه آشکارا استشهاد به آن را رد نکردند و وقتی که متأخرین خطای گذشتگان را ملاحظه کردند نتیجه گرفتند که آن‌ها به حدیث استشهاد نکردند سپس بنا را بر این نهادند که آن‌ها استشهاد را رد کردند و بعداً کوشید آن را به حالت تعلل درآورند. بنابراین متأخرین هنگامیکه عدم پذیرش نحویان قدیمی را در استشهاد به حدیث رها کردند، اشتباه کردند و آن‌ها واهمه داشتند هنگامیکه به رد استشهاد و حدیث آن‌ها شک کردند و در این هنگام راه آن‌ها را در پیش گرفتند. ابن ضائع و أباحیان از جمله کسانی بودند که این قضیه اشتباه را شیوع دادند و علمای دیگر آن را از این دو نفر گرفتند، بدون اینکه در اعتماد به این دو نفر دقت کنند یا تحقیقی انجام دهند و شاید منشأ این فکر اشتباه این باشد که قدما در استشهاد به حدیث ساکت ماندند و به دخول معنای عام سخنان فصحای عرب اکتفا کردند سپس هنگامیکه کسانی بعد از آن‌ها آمدند و این فکر را تدوین نمودند

۱- حدیث نبوی فی النحو العربی، ص ۱۱۰، ۱۲۶ بغیة الوعاء فی طبقات اللغویین و النحاة / سیوطی ۱۳۴/۱، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص ۱۱۰، ۱۲۶.

۲- بغیة الوعاء فی طبقات اللغویین و النحاة / سیوطی ۱۳۴/۱، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص ۱۱۰، ۱۲۶.

آن را می‌فهمیدند و حدیث نبوی را به متن مستقل مختص نکردند و هنگامیکه ابن ضائع و ابوحیان آمدند متن مستقلی را نیافتند که حدیث را از منابع استدلال به حساب آورند و شک کردند که چرا قدما به آن استشهاد ننموده‌اند و این شک را به عنوان یک حقیقت واقعی مسجل نمودند و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند بدون دقت از آن‌ها نقل کردند و بدون تحقیق از آن‌ها پیروی نمودند. این فرضیه تأیید می‌کند که سیوطی از قول نویسنده ثمار الصنائه استنباط می‌کند که: (نحو علمی است که با قیاس و استقراء از کتاب خدا و کلام فصحاء عرب استنباط می‌شود) که علمای نحو به حدیث استشهاد نمی‌کردند و بر آن خرده گرفتند و به گفته او: از آن جلوگیری کردند و حدیث را ذکر نکردند.^۱

دکتر محمود فجال می‌گوید: دلایل فراوانی حمل بر شک، در صحت آنچه از خودداری استشهاد به حدیث به قدما نسبت داده شده‌اند، وجود دارد و این از دلایلی است که نزدیک بود منجر به عدم استشهاد به حدیث شود قواعدشان را بر آن بنا نهادند و به صورت یکسان به زبان یا نحو یا هر دو با هم مشغول بودند. بنابراین آنگونه که متأخران ادعا می‌کنند، حتی محقق تیزبین هم نمی‌تواند سالم باشد. و سند آن چیزی است که در زیر می‌آید:

اولاً: احادیث از نظر سند از بسیاری از اشعار عرب که نقل می‌شوند، صحیح‌تر هستند. بنابراین فیومی بعد از استشهاد به حدیث «فأثنوا علیه شراً» می‌گوید: شر را بر صحت اطلاق ثناء بر ذکر شر ستودند^۲، می‌گوید: این عدالت قانونمند از فصحاء عرب و حتی فصیح‌ترین آن‌ها نقل شده است، پس مطمئن‌ترین کسانی که اهل لغت نقل کردند، بودند؛ پس آن‌ها در نقل به یکی اکتفا کردند و در حالیکه او را نمی‌شناختند.^۳

۱- الاقتراح / سیوطی ۱۳۴/۱، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص ۱۱۱.

۲- لسان العرب ۱۲۴/۱۴، القاموس المحيط ۳۰۴/۴.

۳- مجله مجمع اللغة العربیه ۲۰۱/۳.

ثانیاً: محدثان کسانی که روایت به معنا را قانونی می‌دانستند در مورد راوی قید کردند که باید به همه حقایق زبان احاطه داشته باشد و در غیر این صورت روایت به معنا از او جایز نیست. راویان که روایت به معنا را مجاز می‌شمارند، اعتراف نمودند که روایت به لفظ اولی‌تر است و نقل به معنا را فقط در حالتی که در کتاب‌ها تدوین نشده باشد و یا در حالت ضرورت مجاز می‌شمارند.^۱ و ثابت کردند که بسیاری از راویان در صدر اوّلیه اسلام کتاب‌هائی داشتند که روایت را به آن‌ها ارجاع می‌دادند. و بدون شک کتابت حدیث در روایت کردن آن به لفظ کمک می‌کند و همچنین آن را با روشنی قلب حفظ نمودند و آن را از اختلاط غلط یا تحریف دور نگه داشتند.

ثالثاً: بسیاری از احادیث در صدر اوّل اسلام قبل از فساد و تباهی زبان تدوین شدند به دست مردانی که در زبان عرب به گفته‌های آن‌ها استدلال می‌کنند پس کسی که تغییر در کلامش اثبات شود، چگونه ممکن است که به کلامش استدلال شود. پس در نهایت تبدیل و تغییر لفظ استدلال به آن و به همچنین به الفاظ دیگر، صحیح می‌باشد.^۲

رابعاً: زبان‌شناسان به خاطر استدلال بر معانی کلمات عربی، به حدیث در زبان استدلال کردند و آن چیزی است که سهیلی به آن پرداخت و می‌گوید: هیچ کس از علمای عرب را نمی‌شناسم که مخالف این مسأله باشد به جز آنچه را که شیخ ابو حیان در شرح تسهیل و ابو حسن بن ضائع در شرح جمل و پیرو این دو نفر (امام سیوطی)، ابراز داشته‌اند.^۳

دکتر صبحی صالح می‌گوید که عدم استدلال عالمان نحو متقدم به حدیث توجیهی دارد و می‌گوید: پس آن درست است که عودت دادند به اینکه حدیث را نوشتند و در آن هنگام آن را به وفور به چیزی اختصاص ندادند و اگر آن نبود استشهاد به آن را بدون

۱- مجله المجمع ۲۰۴/۳.

۲- خزائن الأدب و لب لباب العرب / عبد القادر بغدادی ۶/۱.

۳- اصول التفکیر النحوی / دکتر علی ابی المکارم، ص ۱۳۶-۱۴۱، حدیث نبوی / دکتر فجال، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

اشعار کوتاه می‌کردند و متأخران این را تلافی نمودند و همیشه در معجم‌هایشان به احادیث رسول خدا ﷺ استدلال می‌کردند که علم الفاظ را شامل می‌شد که فصیح‌ترین آن دارای شرح و شواهد بودند همچنانکه در تهذیب ازهری و صحاح جوهری و مقایس ابن فارس و فائق زمخشری و غیره. .. آمده است.^۱

همگی بر این امر نظر دارند که ابن مالک در کتابش به نام شواهد التوضیح و التصحیح لمشکلات الجامع الصحیح به اوج رسید، او احادیثی را که دارای اعراب بودند به کار گرفت و آن را به گونه‌ای ذکر کرد که عربی فصیح مجذوب آن شود.^۲ بلکه ابن ضائع و أبا حیان در رأس کسانی بودند که استشهاد به حدیث را نپذیرفتند و کتاب‌هایشان از بعضی از احادیث خالی می‌باشد و ابن طیب فارسی این را یادآوری می‌کند و می‌گوید: بلکه استشهاد به حدیث را بارها در خود کلام أباحیان دیدم و به خصوص در مسائل صرف، البته او آن را در هر حال در اجتهاد، تکیه‌گاه نمی‌کرد.^۳

استاد سعید افغانی می‌گوید: و بیشترین شک این است که کسی به حدیث متقدمین استشهاد نمی‌کند، اگر تا زمانی که بین مردم ثمره علمای حدیث از روایت و درایت متداول باشد، تأخیر کنند بعد از قرآن کریم در استدلال به آن کوتاهی کرده‌اند و هرگز به اشعار و اخباری که شک‌برانگیز باشد توجه نکردند و در این هنگام با موازین فن، حدیث علمی دقیق را وزن کردند.^۴

۱- علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص ۳۳۲.

۲- الدراسة النحویة للأحادیث الواردة فی اکثر شروح الفیة ابن مالک / دکتر محمود فجال در کتابه حدیث نبوی فی النحو العربی، ص ۱۳۸-۳۱۵ و نگا: دراسة نحویة للأحادیث الواردة فی شرح الکافی، رضی دکتر محمود فجال در کتابش السیر الحثیث ۱/۱۱۹-۳۲۴، ۲/۳۲۵-۵۴۳.

۳- تحریر الراویة فی تقریر الکفایة / ابی طیب فاسی، ص ۹۶، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص ۱۰۶.

۴- أصول النحو ص ۴۹ و با الحدیث النبوی دکتر فجال ص ۱۲۳، و السنة النبویة فی مواجهة التحدی دکتر أحمد عمر هاشم ص ۱۲۲-۱۲۳ مقایسه کن.

ممکن است که ما تصمیم مجمع زبان عربی در مصر که سخن قابل اعتمادی درباره استدلال به حدیث در زبان و نحو دارند را به حساب آوریم و این تصمیم آن است که: عرب کسانی هستند که به عربیت خود اعتماد دارند و به کلام خود استشهاد می‌کنند و آن‌ها همان عرب‌های مصر در اواخر قرن دوم و عرب‌های بادیه‌نشین جزیره‌العرب اواخر قرن چهارم می‌باشند.^۱

همچنین نظر مجمع استدلال به انواع احادیث، اختلاف به استدلال آن را در زبان روشن نمی‌سازد و آن این است که این احادیث در صدر اولیه تدوین شدند مانند کتب اصول شش‌گانه و قبل از آن که به صورت زیر به آن استدلال نمودند:

الف: احادیث متواتر و مشهور.

ب: احادیثی که الفاظش در عبارات به کار می‌رود.

ج: احادیثی که از جوامع کلام به حساب می‌آیند.

د: نوشته‌های نبی ﷺ و معاهداتش.

ه: احادیثی که روایت شده‌اند و رسول ﷺ می‌فرمود که به همه اقوام ابلاغ کنند.

و: احادیثی که فصحاء عرب آن‌ها را تدوین نمودند.^۲

ز: احادیثی که از مردانی روایت شد که رایت به معنا را مجاز نمی‌شمردند مانند قاسم

بن محمد و رجاء بن حیوه و ابن سیرین.

ح: احادیث روایت شده از راه‌های متعدد که الفاظشان یکی است.^۱

۱- أستاذ عباس حسن در کتابش (اللغة والنحو بين القديم والحديث) ص ۲۴، این نظر را ذکر کرده است. الحديث النبوی، دکتر الصباغ ص ۱۳۰، و الحديث النبوی فی النحو العربی للدكتور فجال ص ۱۲۷-۱۳۲.

۲- مانند ائمه مالک و شافعی و همچنین امام احمد حنبل در مورد شافعی می‌گوید: کلام او در لغت حجت است. الإقتراح / سیوطی، ص ۲۴.

استاد جواد ریاض بعد از نقل تصمیم آن مجمع زبان می‌گوید: ما می‌توانیم به احادیث صحیح به صورت کلی اعتماد کنیم در بعضی از قواعد نحو که رسول‌خدا به وسیله آن سخن گفته است که موافق یکی از زبانهای عرب می‌باشد حتی اگر مخالف نظر همه علمای نحو باشد. زیرا سخن رسول‌خدا ﷺ در تصحیح گفته‌های ما حجتی به حساب می‌آید همچنانکه در تصحیح اعمال ما هم حجت به حساب می‌آید و آنچه را که آن‌ها آن را اشتباه در احادیث صحیح نامیدند، اشتباه نمی‌باشد، بلکه آن زبانی از زبانهای عرب می‌باشد. مانند آنچه که از انس رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که او از نوشیدن به صورت ایستاده نهی می‌کند، گفت خار مگیلان است، پس ما گفتیم خوردنی است، گفت: آن بدتر و خبیث‌تر است.^۲

در حدیث دیگری می‌گوید: به آن کس قسم که جانم به دست اوست که آنان بهتر از اینان هستند.^۳ بر این اساس نزد زبان‌شناسان مشهور است که آن‌ها لفظ أَشَرُّ و أَخْيَر را انکار می‌کنند و می‌گویند خیر و شر بدون الف صحیح‌تر هستند، همچنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۴].

«اهل بهشت در آن روز هستند و مقری بهتر و آرامش و خوابگاهی نیکوتر خواهند داشت».

و باز می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۳۴].

۱- مجمع اللغة العربیه، مجموعه تصمیمات علمی در پنجاه سال که محمد شوقی امین و ابراهیم التری

ص ۵ بیرون آورد. حدیث نبوی / دکتر صباغ، ص ۱۳۳-۱۳۵.

۲- مسلم به شرح نووی، کتاب الاشر به باب کراهیت شرب ۲۱۳/۷ شماره ۲۰۲۴.

۳- مسلم به شرح نووی، کتاب فضائل صحابه، باب من فضائل عفار و أسلم و جهینه ۳۱۵/۸ شماره ۲۵۲۲.

«به بدترین مکان شناخته و سخت‌ترین راه ضلالت یافته‌اند».

اما انکار آن‌ها را که لفظ أَشَر و أَخیرَ همچنین صحیح است قبول ندارند و آن عربی فصیح می‌باشد که زبانی از زبانهای عرب می‌باشد و اما استعمال و کاربرد آن کم می‌باشد و آنگاه انکار این زبان یا رد آن را قبول نمی‌کنند مادامیکه در احادیث صحیح تکرار شوند و مانند آن یافت می‌شود که نزد زبان‌شناسان معروف نمی‌باشد و در قواعد آن‌ها کاربرد دارد زیرا علمای نحو، همچنانکه امام نووی می‌گوید، احاطه قطعی به جمیع کلمات عربی ندارند همچنانکه معروف است بعضی از آن‌ها آنچه را که از غیر عرب نقل می‌کنند، منع می‌کنند.^۱

اینجا قول رسول ﷺ روشن می‌سازد که أَشَر و أَخیرَ صحیح هستند حتی اگر مخالف نظر همه علمای نحو باشد، پس استدلال به حدیث صحیح اولی‌تر است.^۲

اما در آخر به نتیجه نمی‌رسیم مگر به قضیه استدلال با معیاری که ابداً خطا نمی‌کند، پاسخ دهیم و آن معیار فصاحت و صفا و سلامت از فساد می‌باشد و کسی که ضعف بر او غلبه کرده باشد و سخنش با گنگی اختلاط کرده باشد به حدیث و چیزهای دیگر استدلال نمی‌کند و ضعف در لفظ او سرایت نموده و چه بسا مقامش تعالی یابد. این معیار دقیق - اگر زبان‌شناسان متقدم آن را در وقت روشنی می‌شناختند - ضامن استحکام زبان و اصول نحو بر حمایت‌های ثابت و قوی می‌شد و ثمره‌های آن اصول در کتاب‌های نتایج در مورد علم نحو با شواهدی چیده شد. مانند نتایج ابن مالک و ابن هشام، که از رجال و بزرگان متأخر در علم نحو بودند.^۳ و روش آن‌ها اصل محکم و صحیحی بود و آن چیزی بود که همه علمای لغت آن را اخذ کردند و معاجمشان از آن پر شد و آن را با

۱- المنهاج شرح صحیح مسلم ۲۱۷/۷ شماره ۳۱۳/۲۰۲۴، شماره ۲۵۲۲، مجله الوعی الاسلامی، شماره ۳۷۵، سال ۱۴۱۷، ص ۷۳.

۲- مجله الوعی، همان شماره همان صفحه.

۳- علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص ۳۳۳.

حدیث به ارث گذاشتند و اینچنین کتاب‌های بزرگان نحو نوشته شدند مانند ابن فارس و ابن جنی و ابن بری و سهیلی. حتی ابن طیب می‌گوید: هیچ کس از علمای زبان را که مخالف این مسأله باشد نمی‌شناسم به جز شیخ ابو حیان در سال ۷۴۵ هـ. در شرح تسهیل و ابو حسن بن ضائع در سال ۶۸۰ هـ. در شرح جمل و پیرو این دو نفر امام سیوطی.^۱ و حق آن بود که امام مالک گفت نه آنچه را که ابو حیان گفت و سخن ابن ضائع سخنی تباه است.^۲

و آنچه را که در مقام از استدلال به آن استدلال نمودند، ضعفش بر شما آشکار شد زیرا در آن تعلل کردند به گونه‌ای دقیق و از کسانی ضبط کردند که خودشان در شعر و نثر به آن‌ها استدلال کردند.^۳

چهارم: این شبهه که جعل و کثرت جاعلان در حدیث است که اعتماد به سنت نبوی را ضعیف کرده است

بررسی این شک و پیروان آن

دشمنان سنت مطهر از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و پیروان آن‌ها از جمله دروغ‌پردازان بی‌دین ادعا کردند که از آثار تأخیر تدوین حدیث بعد از سده اول هجری این بود که ابواب روایت گشوده شد و جعل بی‌قاعده و قانون وارد اسلام شد تا زمان فتنه عثمان بن عفان رضی الله عنه تا اینکه دهها هزار حدیث جعلی نقل شد و پیوسته بسیاری از آن‌ها

۱- اصول التفكير النحوی ۱۳۶-۱۴۱، الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص ۱۳۰، ۱۳۱.

۲- تحرير الروایة فی تقرير الکفایة، ص ۱۰۱، نگا: الحدیث النبوی / دکتر محمود فجال، ص ۱۰۸، ۱۰۹. برای مطالعه بیشتر در این موضوع ر.ک: موقف النحاة من الاحتجاج بالحدیث دکتر، خدیجه الحدیثی.

۳- ر.ک: الأصول النحو / استاد سعید الأفغانی، ص ۴۱.

در شرق و غرب سرزمینهای اسلامی پخش شدند و به صحت احادیث ضعیف اعتماد شد و هیچ انسانی به نقل سنت نبوی اطمینان نمی‌کرد.^۱

این خلاصه‌ای از شبهه آنها بود که بر مستدل بودن سنت مطهر و سرچشمه شریعت افترا زدند و همچنین به پرچمداران عدالت اسلامی در طول سه قرن که پیامبر ﷺ آنها را از بهترین صحابه می‌نامید و تابعین آنها که در احسان از بزرگان مسلمان بودند و به محدثین و فقها هم افترا زدند.

با این شبهه به مستدل بودن سنت افترا وارد کردند و از جمله این افراد آقای گلدزیهر است، که بت بزرگ مستشرقان به شمار می‌آید می‌گوید: (قسمت بزرگ حدیث نتیجه تطور دینی و سیاسی و اجتماعی اسلام در قرن اول و دوم می‌باشد و صحیح نیست که گفته می‌شود که سندی برای اسلام از زمان اولیه اسلام می‌باشد. این از آثار تلاش

۱- أضواء على السنة / محمود ابوریة، ص ۱۸، ۲۶۸، قصه حدیث محمدی، ص ۴۹-۵۶، شیخ المضیره، ص ۲۱۸، الأضواء القرآنیة / سید صالح ابوبکر ۳۵/۱، مجله المنار جلد ۵۱۶/۹-۵۱۷، الصلاة / محمد نجیب، ص ۱۱-۱۴ فجر الإسلام ۲۱۰-۲۱۱، ضحی الإسلام ۱۲۳/۲، احمد امین، و دلیل المسلم الحزین، حسین أحمد امین ص ۴۵ و إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد ص ۹۸، و نحو تطوير التشريع الإسلامی، عبد الله النعیم ص ۴۴-۵۰، والأصلان العظیمان ۲۱۸، والسنة ودورها فی الفقه الجديد هر دو از جمال البنا ص ۱۲، ۹۰، ۹۱، ۱۰۹، ۱۶۱، ۲۶۲، و حقيقة الحجاب و حجية الحديث، سعيد العشماوی ص ۸۴ و تبصير الأمة بحقيقة السنة ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۹۰، ۴۲۷، و بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين هر دو از إسماعيل منصور ص ۴۷۱، و الخدعة رحلتی من السنة إلى الشيعة، صالح الوردانی ص ۸۱، و تأملات فی الحديث زكريا عباس داود ص ۱۳۱-۱۶۴ و الإمام الشافعی، نصر أبو زيد ۹۷، ۹۸، و السلطة فی الإسلام، عبد الجواد ياسين ۲۳۶ - ۲۵۸، و دراسات محمدیة ترجمه أستاذ صديق بشير به نقل از مجله کلیة الدعوة در لیبی شماره ۱۰ ص ۴۸۹ - ۵۱۴، و دراسة الكتب المقدسة، موريس بوكای ۱۳، ۲۹۸، ۲۹۰، ۱۵۸، ۱۵۶، ۳۰۲، و خمسون و مائة صحابی مختلف، مرتضى العسكري ۵۰/۱، ۵۱.

مسلمانان در عصر تکامل بود و سایر مستشرقین در این راه از او پیروی کردند و^۱ همچنین پیروان آن‌ها یعنی داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم در میان مسلمانان از او پیروی کردند در این میان سخن احمد صبحی منصور را می‌آوریم که می‌گوید: مسلمانان به جای اینکه به قرآن و منهج عقلی آن مشغول شوند، آن‌ها قرنهایی را در تألیف روایات و اختلاف درباره آن تباه کردند و همچنین به تألیف خرافات و تحقیق در آن پرداختند^۲ و همچنین دوباره می‌گویند: .. زیرا آن روایاتی که از زمانهای گذشته بیان می‌شود و فرهنگ آن‌ها که آشکار کردن آن در زمان ما برای اسلام ضرر دارد و علاوه بر آن مجموعه کذبهای که خداوند آن را بر سلطان نازل کرد^۳، پس تأمل کنید و ببینید که آیا در معنای سخن گلدزیهر و احمد صبحی در دلایل جعل حدیث تفاوتی هست؟ دشمنان اسلام به عدالت پرچمداران اسلام از صحابه رسول خدا ﷺ و بزرگان مسلمان و فقها و محدثین، افترا زدند.

۱- صحابه عادل و معتمد را به کذب بر رسول خدا ﷺ متهم نمودند و گفتند که بعضی از آن‌ها، بعضی دیگر را تکذیب می‌کنند و در امر خلافت بر همدیگر سبقت جستند و به دسته‌ها و احزاب گوناگونی تقسیم شدند و هر حزبی برای خود در امر حدیث جایگاهی در نظر می‌گرفت و حدیث نبی ﷺ را جعل می‌کرد و می‌گفتند که این کار در زمان اموی و عباسی شدت گرفت، هنگامیکه این اکاذیب

۱- قبلا در شبهة التأخر فی تدوین سنه، ص ۳۴۴-۳۵۳ بحث آن را بیان کردیم.

۲- مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۳۰، ص ۵۰.

۳- مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۳۶، ص ۳۶، و این مطلب به اجمال در کتابهای زیر آمده است: حدالردة، ص ۵، ۸۹، المسلم العاصی، ص ۸، ۹ و عذاب قبر ص ۵، ۶، و لا ناسخ و لا منسوخ ص ۱۰، نگا: السنه ودورها فی الفقه الجدید ص ۱۱.

به احادیث تبدیل شدند و تدوین آن‌ها در دوران عباسی در ضمن کتاب‌های صحاح حدیث کامل شد.^۱

۲- بزرگان مسلمان و معتمد از محدثین و فقهاء را به اینکه حکام و سلاطین به آن‌ها انفاق کرده‌اند، متهم نمودند و می‌گفتند که اینان سرباز سلاطین شده‌اند و احادیث برای آن‌ها وضع و جعل می‌کنند تا سلطنت و پادشاهی آن‌ها ثابت شود و علمای مسلمان تا این دوره به این طریق رفته‌اند. در این مورد نیازی عزالدین می‌گوید: سلطان (معاویه)^۲ علمای حدیث و رجال دین را به کار می‌گرفت به خاطر اقناع امتش که نظر عمومی و نقطه نظر دائمی بود، پس همه آن‌ها به حرف سلطان عمل می‌کردند او در مقابل به آن‌ها پاداش می‌داد و آن‌ها اوامر او را اجرا می‌کردند (بنابراین آن‌ها را در این کتاب سربازان سلطان می‌نامیم زیرا آن‌ها اوامر را می‌گرفتند و آن اوامر را اطاعت می‌کردند)^۳

و در جایی دیگر می‌گوید: و سربازان سلطان احادیثی را که جعل کرده بودند، و به ظلم آن را به رسول خدا ﷺ نسبت دادند، بکار گرفتند تا آن را به سلطان وصل می‌کردند و می‌خواستند امت مطیع کمترین تکالیف ممکنه شوند.^۴

۱- الحسبة / احمد صبحی، ص ۱۰، ۳۹، مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۳۶، ص ۳۵، الصلاة فی القرآن، ص ۵۶، ۵۷. و نگا: الحدیث فی الإسلام از مستشرق فرید غیوم ص ۲۰-۳۰ به نقل از منهجیه جمع السنه و جمع الأناجیل، دکتر عزیه علی طه ص ۵۷، ۵۸.

۲- مقصود از سلطان به نظر مؤلف، معاویه ابن ابوسفیان می‌باشد و این را در کتاب دین السلطان تصریح نمود، ص ۳۴، ۴۱، ۷۹۵.

۳- دین السلطان، ص ۶۲.

۴- دین السلطان، ص ۹۲، مراجعه به همان منبع، ص ۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۴، إنذار من السماء ص ۱۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۶۹۵، ۷۱۵. هر دو از نیازی عز الدین، وعاظ السلاطین / دکتر علی الوردی، ص ۱۵-۲۶۲.

این کذب تردیدی است به آنچه که گلدزیهر در مورد عقیده و شریعت اسلام می‌گوید، او می‌گوید: نمی‌توانیم احادیث جعلی را به تنهایی به نسلهای متأخر ارجاع دهیم بلکه در این مورد احادیثی هست که برچسب قدیم بر آنهاست یا پیامبر ﷺ آن را فرموده است یا به آن عمل کرده و کارهای رجال گذشته می‌باشد. .. به حق که هر فکری و هر حزبی و هر پیرو مذهبی می‌تواند نظرشان را به این شکل محکم کنند و مخالف او به این مسلک می‌رود بنابراین در دایره عبادات یا عقاید یا قوانین فقهی یا سیاسی، مذهب یا آکادمی را نمی‌یابد که نظرش را با حدیثی یا چند حدیث تقویت نکند، ظاهراً هیچ چیز دامن آن را نیالود و نمی‌آلاید.^۱

و همین دروغ را حسین احمد امین در کتابش به نام دلیل المسلم الحزین رد می‌کند و می‌گوید: برای تأیید هر نظری به فقهاء و علماء پناه بردند و آن را صالح و مطلوب روایت کردند و به پیامبر ﷺ تقدیم می‌کنند.^۲

احمد امین در رد آن آورده است و در فجر اسلام می‌گوید: نمی‌توانی شاخه‌های فقهی مورد اختلافی را ببینی مگر حدیثی که این را تأیید کند و حدیث دیگری آن را تأیید کند.^۳

احمد صبحی در رد آنچه احمد امین در دفاع از حلال بودن ازدواج موقت می‌آورد، می‌گوید: و آنچه را که علامه احمد امین در کتاب فجر الإسلام برای ما ذکر می‌کند. این است که اختلافات فقهی از مهمترین دلایل ایجاد احادیث بود.^۱

۱- العقیده و الشریعة، ص ۴۹، ۵۰، دراسات محمدیه به شرح استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة، لیبی شماره ۱۰، ص ۵۱۱ و ۵۲۱. و نگا: أصول الفقه المحمدی، ساخت ترجمه صدیق بشیر به نقل از همان مرجع قبلی شماره ۱۱ ص ۶۸۹. ر.ک: منهجیة جمع السنة و جمع الأناجیل دکتر عزیه علی طه ص ۶۴ و بعد از آن.

۲- دلیل المسلم الحزین، ص ۴۵.

۳- فجر الإسلام، ص ۲۱۴.

همچنین می‌گوید: هر آنچه را که بزرگان گذشته نوشتند (یعنی آنچه که در کتاب‌های سنت مطهر تدوین کرده‌اند) اصل دین نیست و همانا آن نظری دینی است که احتمال خطا و صواب را دارد.^۲

در رد آن یکی از غالیان شیعه به نام علی شهرستانی در کتابش به نام (منع تدوین حدیث، دلایل و نتایج) می‌گوید:

سنت متداول امروزه سنت رسول خدا ﷺ نیست بلکه آن سنت مردانی است که از ابواب و مفردات عظیم آن هستند^۳، و در جای دیگر سنت مطهر را به فقه الرجال توصیف کرده است.^۴

جواب این شبهه که جعل و کثرت جاعلان حدیث، اعتماد به سنت نبوی را کم کرده است

مقدمه

جاعلان و کاذبان سخن را آراسته و آن را به نبی ﷺ نسبت دادند ولی امر به اینجا ختم نشد که پیروان این شبهه آن را در سر داشتند و باعث ایجاد وسواس در جانها شدند و در دریافت این حقایق خود را به جهالت زدند که زندگی اسلامی چنانچه متعلق به سنت نبوی باشد بواسطه آن بزرگی و عظمت می‌یابد. تعداد زیادی از راویان معتمد و عادل از

۱- مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۶۴ ف ص ۲۳.

۲- مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۳۶، ص ۳۶، و با شیخ الضمیرة / محمود ابوریة، ص ۱۷۰ و الإمام الشافعی و تأسیس الأیدلوجیة الوسطیة، دکتر نصر أبو زید ص ۹۸، و السلطه فی الإسلام، عبد الجواد یاسین ص ۲۶۰، و إعادة تقییم الحدیث، قاسم أحمد ص ۹۸، ۹۹ و دیگران مقایسه کن.

۳- منع تدوین الحدیث، ص ۳۰۲.

۴- همان، ص ۳۳۰.

آن جانبداری کردند و تعداد زیادی از علما که حدیث رسول خدا ﷺ را با محدوده قدرتمندی که تهمت‌زنندگان را به نفوذ در آن مجبور می‌کند، در بر گرفتند.

آن محدثان به وسعت اطلاع آن‌ها و نفوذ بصیرتشان و کوشش و پافشاری آن‌ها که جاعلان می‌شناختند، توانائی داشتند که دافعه‌ها و مقاصدشان را دنبال کنند و بر هر چیزی که به رسول خدا ﷺ بر طریق جعل و کذب و افترا نسبت داده شده است، انگشت بگذارند. آن جاعلان عزم خود را جزم کرده‌اند که حدیث نبوی را آنچنانکه می‌خواهند نابود کنند و میدان را برای آن‌ها ترک نمی‌کنند زیرا بین روایان معتمد و عادل بدون اینکه خود بدانند، کذب را می‌گنجانند. علمای معتمد و محدثین در این راه به چیزهائی نزد جاعلان دست یافتند پس برای آن‌ها حصار فکری و علمی و عملی کشیدند و مشخص نمودند و روش‌ها و اهداف و دافعه‌های آن‌ها را کشف کردند و آن‌ها را به صورت تک به تک ذکر کردند و حکم دین در همه آن‌ها را روشن نمودند^۱، کما اینکه حکام و امرا آن‌ها را از حدیث گفتن منع کردند و همچنین ضعیف و صحیح و جعلی را مشخص نمودند سپس هر کدام را جداگانه تدوین کردند و این برای سنت مزیتی بود که هیچ علمی از علوم به پای آن نمی‌رسد اما دشمنان اسلام این مزیت را برای آن عیب پنداشتند! به زعم آن‌ها احادیث جعلی در سنت بی‌آنکه تشخیص داده شوند، یافت می‌شوند.^۲

هنگامیکه علمای قدیم و جدید مباحث خود را در باب حدیث جعلی گشودند و همچنین در مورد شروع آن و دلایل آن و حکم روایت آن و قانون شناخت آن و مشهورترین نوشته در این مورد، سخن گفتند و در این مورد بی‌نهایت نوشتند - حتی صحیح است که گفته شود: نویسندگان در این مورد خیلی زیاد نوشتند اما ما خلاصه‌ای از این مباحث را ذکر می‌کنیم و می‌خواهیم تلاش علمای حدیث را در برابر حرکت جعل و

۱- مؤتمر السنّة النبویه ومنهجها فی بناء المعرفة والحضارة / عزالدین تیمی ۵۶۹/۲-۵۷۰.

۲- السنّة النبویه. مکانتها / استاد دکتر عبد المهدی عبدالقادر، ص ۵۴.

جاعلان بیان کنیم و در مورد پرده دری‌های آن‌ها که سنت مطهر نبوی از دست بهتانهای آن‌ها جان سالم به در برد، سخن بگوییم.

تعریف حدیث جعلی از لحاظ لغوی و اصطلاحی

تعریف موضوع (جعلی) از لحاظ لغوی: اسم مفعول می‌باشد و مأخوذ از وضع چیزی می‌باشد، هنگامیکه پائین می‌آید و سقوط می‌کند و یا مأخوذ از کلمه ضعه می‌باشد و آن انحطاط در رتبه می‌باشد و کلمه وضع دارای معانی گوناگونی می‌باشد از آن جمله: اسقاط، مانند وضع جنابت از او یعنی سقوط کردن آن و مانند وضع کاری یا چیزی از روی تنبلی یعنی سقوط کرد. و به معنی ترک هم می‌آید و شتر موضوعه یعنی در چراگاه رها شد. و به معنی افترا و اختلاف هم می‌آید؛ مانند وضع این قصه یعنی: جعل کرد و افترا زد. و احادیث موضوعه مختلف هستند.^۱

موضوع (جعلی) در اصطلاح محدثین:

حدیث کذب و جعل شده و مصنوعی می‌باشد که آن را از روی کذب و تخلق به نبی ﷺ نسبت می‌دهند و او (پیامبر) هرگز آن را نگفته و انجام نداده و تصمیم به انجام آن نگرفته است و بین معنای لغوی و اصطلاحی آن مناسبتی هست، زیرا موضوع از لحاظ لغوی یعنی سقوط و انحطاط در رتبه و غیره. .. و از لحاظ اصطلاحی یعنی ایجاد کردن و بوجود آوردن چیزی که در اصل موجود نمی‌باشد.^۲

۱- لسان العرب ۳۹۶/۸، ۳۹۷، القاموس المحيط ۹۱/۳، ۹۲.

۲- تدریب الراوی، ۲۷۴/۱، فتح المغیث / سخاوی ۲۷۴/۱، توضیح الأفكار ۶۸/۲ و تنزیه الشریعة، ابن عراق ۵/۱.

دلیل نامگذاری حدیث موضوع

حدیثی که از نظر معنی و لغوی هیچ مانعی برایش نیست همچنانکه حافظ سخاوی در اوّل کتابش المقاصد الحسنه به آن اشاره نموده است و می‌گوید: در وجه تسمیه این احادیث - در معنی لغوی - آن را ملاحظه کردم^۱ و آن همچنین بر حسب ادعای جاعل آن می‌باشد و نظر به اینکه ظاهر امر قبل از تحقیق و کشف آن نشان می‌دهد اصطلاحی است که نمی‌تواند حدیث باشد.

و در وجه تسمیه حدیث مکذوب، به حدیث پیامبر ﷺ استناد می‌کنند که فرمود: "کسی که از من حدیث نقل کند و دیده شود که آن کذب است پس او یکی از کاذبان است."^۲ پس براساس این حدیث پیامبر ﷺ کلام (حدیث) مکذوب را نام‌گذاری نمودند.

حدیث موضوع (جعلی)

کلامی است که گاهی کذاب آن را پیش خودش درست می‌کند پس آن را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد و غالب احادیث جعلی اینگونه است. و گاهی سخن کس دیگری را می‌گیرد مانند سخن بعضی از گذشتگان درستکار از صحابه و تابعین و یا بعضی از کلمات حکما یا بعضی از اخبار اسرائیلیات و غیره را اخذ می‌کند و آن را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد. و گاهی جاعل (واضع) حدیثی را با اسناد ضعیف اخذ می‌کند و آن را بر وجه صحیح اسناد می‌دهد و آن را رواج می‌دهد و مورد قبول واقع می‌شود. بعضی اوقات سخن را به

۱- المقاصد الحسنه، ص ۳.

۲- همان، ص ۳۴.

صورت مستقیم، مانند سخن بعضی از صحابه یا غیر از آن‌ها را به خطا یا اشتباه به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد که به آن‌ها حدیث موضوع گفته می‌شود.^۱

آغاز وضع (جعل) در حدیث و دوری صحابه از آن

علما در تاریخ شروع جعل در حدیث دو قول یا روایت می‌آورند:

۱- روایت اول: آغاز جعل حدیث را در زمان مبارک خود پیامبر ﷺ می‌دانند و در این مورد دکتر صلاح الدین ادلی^۲ و دکتر فاروق حماده^۳ استدلال کرده‌اند به آنچه از بُریده^۴ روایت کرده‌اند که می‌گوید: مردی به میان قومی در یک سوی مدینه آمد و گفت: رسول خدا ﷺ به من امر کرده است که با نظر خودم در میان شما حکم کنم. و سخنرانی کرد و گفت زنی از آن‌ها در جاهلیت است از ازدواج کردن با او ابا کنید سپس قوم پیش رسول رفتند و از او سؤال کردند، او فرمود: دشمن خدا دروغ گفته است. سپس مردی را فرستاد و گفت: اگر تو مرده‌ای را یافتی که مار او را گزیده بود سپس مرده بود او را آتش بزن، سپس نزد رسول رفتند او فرمود: کسی که بر من به صورت عمدی کذب ببندد، جایگاه او در میان آتش است.^۵

۱- لمحات من تاریخ السنه، ص ۸۰، ۸۱، تفصیل آن در الموضوعات / ابن جوزی ۳۵/۱، تنزیه الشریعه / ابن عراق ۱۵/۱-۱۶.

۲- منهج نقد المتن عند علماء الحديث، ص ۴۰، ۴۱.

۳- المنهج الإسلامی فی الجرح و التعديل، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۴- بریده: بریده بن الحُصیب، صحابی بزرگوار که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است؛ الاستیعاب ۱۸۵/۱ شماره ۲۱۷، تاریخ الصحابه، ص ۴۳، شماره ۱۰۸، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۷۸ شماره ۴۱۴، اسدالغایه ۳۶۷/۱ شماره ۳۹۸.

۵- ابن عدی در الکامل ۱۳۷۱/۴ استخراج کرده، ابن جوزی در مقدمه کتابش (الموضوعات) ۵۵/۱، ۵۶ از حدیث بریده^۶ از او نقل کرده است. و در استناد به روایتش نزد ابن عدی، و روایتش نزد

۲- روایت دوم: آغاز جعل در حدیث به زمان شعله‌ور شدن آتش فتنه برمی‌گردد که اقوامی از کینه‌توزان در اسلام شعله‌های آن را برافروختند، دکتر سباعی سال چهارم هجری را حد فاصل صفا و خلوص سنت از کذب و جعل می‌داند و بعد از آن، آن را به عنوان وسیله‌ای در خدمت اهداف سیاسی و تقسیمات داخلی به کار بردند، در آن زمان که اختلاف بین علی و معاویه (رضی الله عنهما) شکل جنگ به خود گرفت و به همین دلیل خونهایی ریخته شد و انسان‌هایی سرگردان شدند

ابن جوزی (صالح بن حیان القرشی) گروهی از محدثین منتقد بر تضعیف و جرح آن اتفاق نظر دارند، شرح حال او در کتب ذیل آمده است: تهذیب التهذیب ۳۸۶/۴، و تقریب التهذیب ۴۲۷/۱ شماره ۲۸۶۲، و الجرح و التعديل ۳۹۸/۴ شماره ۱۷۳۹، و المجروحین، ابن حبان ۳۶۵/۱، و الضعفاء و المتروکین، نسائی ص ۱۳۵ شماره ۳۱۱، و خلاصه تهذیب التهذیب الکمال ص ۱۷۰ الحافظ الذهبی، المیزان ۲۹۲/۲ و این حدیث خود از منکرات او می‌گوید، و می‌گوید: تمام آن را صاحب (الصارم المسلول) ص ۱۶۹ از طریق بغوی از یحیی حمانی از علی بن مسهر روایت کرده و از یک طرف آن را صحیح دانسته و از طرف دیگر صحیح نمی‌دانند. طبرانی در الأوسط ۵۹/۳ از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه و فی اسنادش عطاء بن سائب کوفی وجود دارد و همچنانکه هیثمی در مجمع الزوائد ۱۴۵/۱ گفته گاهی مختلط است، و طبرانی گفته که این حدیث را کسی جز وهیب بن خالد از عطاء روایت نکرده است، و أبوداود ذکر کرده که بعد از اختلاطش از او شنیده است. نگا: نهاییه الاغتباط ص ۲۴۱ شماره ۷۱، و در تهذیب التهذیب ۲۰۳/۷ شماره ۳۸۵ روایت وهیب از او در جمله‌ای که اختلاط در آن است. استاد عبدالفتاح أبو غده این حدیث را با روایات متعدد در کتابش «لمحات من تاریخ السنه» تحت عنوان «بطلان الأحادیث الدالة على وجود الكذب على النبي ﷺ فی حیاة ص ۵۶ - ۶۵ آورده است، و می‌گوید: اما حدیثی که در سبب ورود حدیث «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار» آمده است، حدیث منکری است که اعتماد و توجه به آن صحیحی نیست. نگا: لمحات من تاریخ السنه ص ۵۶.

و بعد از آن مسلمین به طائفه‌های متعددی تقسیم شدند.^۱ چه بسا قبل از این در فتنه‌ای که در زمان عثمان رضی الله عنه روی داد، آغاز شد، هنگامیکه فتنه مذکور را در خبر ابن سیرین برمی‌شمیریم که آن را آغازی برای طلب اسناد قرار داد.

کدامیک آغاز جعل در حدیث بود زمان نبوت یا زمان فتنه، پس ممکن نیست که وضع و جعل حدیث در میان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده باشد، صحابه‌ای که از معتمدان معروف به خیر و پرهیزکاری و تقوا بودند و کسانی که نقل حدیث بر آن‌ها می‌چرخد.

بر فرض صحت روایات که به آن اشاره شد، ممکن نیست آغاز جعل حدیث زمان نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. و به خاطر آن در صدق و راستی صحابه شک کرد و به عدالت آن‌ها افترا وارد کرد، البته منافقان با آن‌ها بودند و آن‌ها کسانی بودند که اعمال نفاق را صادر می‌کردند و بعید نیست آن مردی که آن روایات را نقل می‌کرد یکی از منافقین باشد و بدینگونه دکتر صلاح الدین ادلبی^۲ و فاروق حماده^۳ در دفاع از تهمت زدن به صحابه به

۱- السنه و مکانتها / دکتر سباعی، ص ۷۵، از جمله کسانی که بر نظر دوم است دکتر همام سعید در کتاب الفکر المنهجي عند المحدثين ص ۵۱ است و دکتر ابولبابه در کتاب اصول علم حدیث / ص ۸۹-۹۱ و استاد ابو عذّه در کتاب لمحات من تاریخ السنه ص ۷۳-۷۶ و دیگران است.

۲- منهج نقد المتن عند العلماء الحديث، ص ۴۱.

۳- المنهج الإسلامي في الجرح والتعديل، ص ۲۷۳ و امام ابن حزم در کتابش الإحكام در مباحث المرسل فصل (ليس كل من أدرك النبي صلی الله علیه و آله ورآه صحابياً ۲/۲۱۸ بر آن‌ها پیشی گرفته است. بعد از اینکه حدیث قبل را از روایت بریده رضی الله عنه آورده است و در اسنادش همچنین "صالح بن حیان القرشی" وجود دارد، ابن حزم می‌گوید: او از جمله کسانی بود که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بر او دروغ بسته بود و او جز از کسی که معروف و مشهور بوده، قبول نمی‌کرد، و قبل از ذکر حدیث می‌گوید: "گاهی در مدینه و در عصر خود پیامبر علیه السلام افرادی بودند که به نص قرآن منافق بودند و کسای بودند - مانند هیت - که به نفی مخنتی که او امر کرده بود و حکم ابن ابی العاص طرد شده و غیره، راضی نبودند، پس این‌ها جزو کسانی نیستند که نام صحابه بر آن‌ها نهاده شود. و این چیزی است که امام ابن حزم قبل از روایت حدیث بریده می‌گوید و آن بر روایت یکی از منافقان تأکید

کذب در زمان او می‌گویند و آندو از پیروان قول اوّل بودند که می‌گفتند آغاز جعل زمان خود نبی ﷺ بوده است.

اما آنچه که غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و داعیان بی‌دین ادعا می‌کردند و می‌گفتند آغاز جعل در زمان نبی ﷺ بوده است و آن در میان صحابه گرامی اتفاق افتاده است و آن‌ها بر روایات گذشته استدلال می‌کنند.^۱

و بعضی از صحابه به بعضی دیگر خدعه زده‌اند و استشهاد می‌کنند که بعضی از صحابه در صدق بعضی دیگر شک می‌کردند. این را فقط قومی می‌گویند که قلبشان از حقد و کینه پر است و آن کذب را بر کسانی زدند که پروردگار آن‌ها را برگزید که هم صحبت نبی ﷺ باشند و رسالت او را به عامه خلق تبلیغ کنند. دکتر ابولبابه حسین می‌گوید: هر انسانی که درک کند در این شکی ندارد که دوره اولیه اسلامی یکی از پاک‌ترین و سالم‌ترین دوره‌هاست به خاطر پایداری جامعه آن زمان و توفیق مردان آن جامعه و صلابت آن‌ها که هیچ شکی در آن نیست، پس جلیل‌ترین رهبران از میان صحابه

می‌کند نه بر یکی از صحابه عادل و معتمد. و جای بسی تعجب است که محمود أبو ریّه به روایت ابن حزم استناد کرده و سخن قبش را نیاورده است. نگا: أضواء علی السنّه ص ۶۵، و از میان شیعه زکریا عباس داود در کتابش تأملات فی الحدیث ص ۱۲۳ از او تبعیت کرده است، همچنانکه استاذ أبو غده رحمه الله - متوجه نشده که ابن حزم روایت بریده را حمل بر یکی از منافقین کرده است، پس استاذ أبو غده به امام ابن حزم گمان نسبت اشتباه داده به گمان اینکه حدیث را درست دانسته که در دو جا آن را ذکر کرده است. نگا: لمحات من تاریخ و علوم الحدیث، استاذ أبو غده ص ۵۸ حاشیه *

۱- أضواء علی السنّه، ص ۶۵، السنّه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۱۳۹، إنذار من السماء، ص ۷۰۰، ۷۰۱، دین السلطان، ص ۲۵۸، ۳۲۵، تبصیر الأمة بحقیقه السنّه، ص ۲۹۴، ۴۲۸ فجر الإسلام، ص ۲۱۱، معالم المدرستین جلد ۱/ ۴۳۵، والنص والاجتهاد عبد الحسین شرف الدین ص ۳۳۵، تأملات فی الحدیث عند شیعه و سنّه / زکریا داود / ص ۱۲۶، و دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوة، لیبی شماره ۱۰ ص ۵۳۹.

بودند،^۱ همچنین آن تربیت براساس قرآن که پیامبر ﷺ نهال آن را در میان اصحابش کاشت و به رعایت آن تعهد نمودند که عامل بزرگی در پاکی نفوس اصحاب بود و این عادت بود که در جان و نفس اصحاب نفوذ کرد و آن‌ها را از هوی و هوس و امیال که ادعائی برای کذب و افترا بودند، پاک می‌کند و خصوصاً قرآن کریم شدیدترین وعده‌ها را به کاذبین می‌دهد و کذب آن‌ها را به ظلم توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ﴾ [الزمر: 32].

«پس در آن روز از آن کسی که بر خدا دروغ بسته و وعده صدق رسولان خدا را تکذیب کرده، هیچ کس ستمکارتر هست؟».

﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [یونس: 69].

«بگو ای رسول ما که هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند نجات و رستگاری ندارند.».

چگونه دروغ می‌گویند! در حالیکه برای آن‌ها (صحابه) عیان است و متواتر است این سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: کسی عمداً بر من دروغ ببند جایگاه او در آتش خواهد بود^۲ و چگونه تصور کنیم که آن‌ها ده‌ها آیه قرانی دروغ می‌گویند و همچنین ده‌ها حدیث نبوی دیگر در حالیکه پاک بودند و به صدق و اخلاص و تقوی توصیف شده بودند.

همچنین دکتر سباعی می‌گوید: برای ما میسر نیست که صحابه را به کذب متهم کنیم در حالی که آن‌ها خود و اموال خود را فدای رسول خدا ﷺ نمودند و در راه اسلام از وطن و خویشاوندان خود دور شدند و هجرت نمودند و عشق و خوف خدا با هم در خون و گوشت آن‌ها امتزاج یافته بود، برای ما میسر نیست که تصور کنیم که این اصحاب اقدام

۱- اصول علم حدیث / دکتر ابولبابه، ص ۸۹، ر.ک: جواب شبهه نهی صحابه از زیادی روایت از

روایت اتهام به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما- به دروغ به صحابه ص ۳۳۶-۳۳۹.

۲- شرح آن در ص ۲۷۵.

به کذب بر رسول خدا ﷺ نموده‌اند و چه بسا انگیزه‌هایی در این مورد وجود داشته باشد^۱ و دلالت تاریخ برای ما کافیت است که صحابه در زمان رسول خدا ﷺ و بعد از آن، خوف خدا را همچنان در دل داشتند و از افترا بر رسول خدا امتناع می‌ورزیدند و با حرص و ولع شدید احکام شریعت را انجام می‌دادند و آن‌ها از کذب به دور بودند. آن‌ها دین را به مردم ابلاغ می‌کردند همچنانکه از رسول خدا ﷺ دریافت کرده بودند و در این راه متحمل ضرر و زیان شدند و با هر امیر یا خلیفه یا مردی که در او انحرافی نسبت به دین خدا می‌دیدند، می‌جنگیدند و در این راه از بازداشت و مرگ و اذیت و آزار نمی‌ترسیدند.

نمونه‌هایی از شجاعت صحابه در حفظ شریعت

۱- عمر فاروق رضی الله عنه کسی بود که امپراطورها از جسارت او حساب می‌بردند و شجاعت‌ترین مردان از اقتدار و عدالت او می‌ترسیدند زنی در برابر او ایستاد و به او جواب نه را داد، آن زمان که او امر به معروف می‌کرد این زن با تعالیم قرآن مخالفت می‌کند، او روزی برای مردم سخنرانی می‌کرد و گفت: ای مردم در مورد مهر زنان افراط نکنید و اگر چه آن کردار بزرگ منشاءه‌ای نزد خدا باشد زیرا در این مورد پیامبر ﷺ برای شما اولی‌تر است.

آن زن این سخن را شنید سپس به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! برای پیروی کردن، کتاب خدا محقق‌تر است یا سخنان تو؟ گفت: کتاب خدا، برای چه این سؤال را می‌پرسی؟ آن زن گفت، تو مردم را نهی می‌کنی که در مهریه به زنان افراط می‌کنند در حالیکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَتَيْنُمُ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: 20].

«و مال بسیاری را که مهر یکی از آن‌ها کرده‌اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.»

۱- با الإسلام علی المفترق الطرق / استاد محمد أسد، ص ۹۴ مقایسه کن.

سپس عمر گفت: هر کسی داناتر از عمر است و یک بار یا دو بار دیگر به منبر برگشت و به مردم گفت: من شما را از افراط کردن در مهریه زنان نهی می‌کنم مگر مردی که توانایی مالی داشته باشد.^۱

۲- ابوبکر رضی الله عنه داشت به جنگ با امتناع‌کنندگان از زکات می‌رفت که عمر متنی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نشان داد که در آن ریختن خون کسی که شهادتین را گفته باشد ممنوع کرده بود و فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله اینگونه بود: امر می‌کنم با مردم پیکار کنید تا اینکه بگویند: لا اله الا الله و کسی که این سخن را گفت، اموالش و خودش نزد من محافظت می‌شوند بجز اینکه حق و حسابی با خدا داشته باشد، سپس ابوبکر گفت که به خدا مبارزه می‌کنم با کسی که بین نماز و زکات فرق بگذارد زیرا زکات حق مال است و به خدا سوگند اگر عقلاً مانع من می‌شدند آن‌ها آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ادا می‌کردند، برای منع آن با آن‌ها جنگید سپس عمر بن خطاب گفت: به خدا وقتی دیدم که خداوند برای جنگ به ابوبکر دلگرمی داد، پس دانستم که او حق را می‌گوید.^۲

۳- علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با تلاش عمر رضی الله عنه که می‌خواست زنی را که در شش ماه زایمان کرده بود رجم کند، مخالفت کرد، پس علی به او گفت: این کاری که تو می‌کنی درست نیست؛ خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: 15].

۱ - سعید بن منصور در سننش باب ما جاء فی الصداق ۱۶۶/۱، ۱۶۷ شماره ۵۹۸ و أبو یعلی در مسندش و در "کل الناس أئمة من عمر" آورده‌اند. هیثمی در مجمع الزوائد ۲۸۴/۴ می‌گوید: مجالد بن سعید در آن وجود دارد که گاهی ضعیف و گاهی مورد اعتماد است.

۲- بخاری به شرح فتح الباری آن را از کتاب استتابة المرتدین، باب قتل من ابی قبول الفرائض ۲۸۸/۱۲ استخراج نموده، مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله الا الله محمد رسول الله ۲۳۲/۱ شماره ۳۲ و لفظ از اوست.

«سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود».

پس شش ماه در شکم می‌باشد و بیست و چهار ماه در دوران شیردهی می‌باشد پس آن چیز را که خدا فرمود کامل شد، یعنی سی ماه و عمر را از آن کار بازداشت.^۱

۴- ابو سعید خدری رضی الله عنه از مروان بن حکم والی مدینه تقدیم خطبه نماز عید را نمی‌پذیرد زیرا روشن است که آن عمل مخالف سنت نبوی می‌باشد.^۲

۵- بعد ابن عمر - در این مورد ذهبی در تذکره برای ما روایت می‌کند که حجاج^۳ برخواست سخنرانی کند، سپس ابن عمر در مورد حجاج گفت: او دشمن خداست و حرام خدا را حلال گردانیده و خانه خدا را خراب کرد و اولیای خدا را کشت. ذهبی روایت کرده و می‌گوید حجاج سخنرانی کرد و گفت: ابن زبیر کلام خدا را برگردانده است سپس ابن عمر می‌گوید: تو دروغ می‌گوئی ابن زبیر

۱- سعید بن منصور در سنن باب المرأة تلد لسته أشهر ۶۶/۲ شماره ۲۰۷۴ استخراج نمود.

۲- قصة الحديث که به شرح فتح الباری در کتاب العیدین استخراج شده است، باب الخروج إلى المصلی بغیر منبر ۵۲۰/۲ شماره ۹۵۶ و مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان ۲۹۶/۱ شماره ۷۸-۷۹. ونگا: إنکار کعب بن عجره رضی الله عنه بر خطبه عبد الرحمن ابن أم الحکم در روز جمعه که نشسته بود و می‌گفت: به این خبیث بنگرید که نشسته خطبه می‌خواند در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱] «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند به سوی آن روی آور می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند»، و حدیث را مسلم (بشرح النووی) در کتاب الجمعة باب قوله تعالى: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ ۴۱۶/۳ شماره ۸۶۴ آورده است.

۳- الحجاج: او حجاج بن یوسف ابن ابی عقیل ثقفی، امیر مشهور و ظالم که ذکر او در صحیح مسلم و بخاری و غیره... آمده است و شایسته آن نیست که از او روایت شود و او بیست سال والی عراق بود و در سال ۹۵ هـ مرد. شرح حال او در کتابهای زیر آمده است: تقریب التهذیب ۱۹۰/۱ شماره ۱۱۴۴، و وفیات الأعیان ۲۹/۲ شماره ۱۴۹، الجرح و التعذیل ۱۶۸/۳ شماره ۷۱۷، الکاشف ۳۱۳/۱ شماره ۹۴۶، سیر أعلام النبلاء ۴۴۳/۴ شماره ۱۱۷، و لسان المیزان ۳۳۳/۲ شماره ۲۳۵۱.

نمی‌تواند کلام خدا را برگرداند و تو هم نمی‌توانی، حجاج گفت: ای شیخ تو خرافه می‌گوئی بنشین. ابن عمر گفت: اما تو اگر اینگونه می‌پنداری پس بپندار.^۱

مثل این اخبار و صدها مثال دیگر که کتب تاریخ از آن‌ها مستفیض شده‌اند و این دلالت دارد که صحابه هم شجاعت داشته‌اند هم امانتدار بوده‌اند و همچنین در گفتن حق شجاعت داشته‌اند و در دفاع از آن فنا می‌شدند از این حیث چگونه بر خود حلال می‌دانند که به رسول خدا ﷺ دروغ ببندند و از هوی و هوس دنیوی پیروی کنند و در این مورد فقط ترسو دروغ می‌گویند و همچنین حلال می‌دانند که در مقابل کسانی که به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندند ساکت شود و در حالیکه صحابه در مقابل کوششهای خطاکارانه ساکت نمی‌شدند. اگرچه بعضی صحابه اختلاف فقهی داشتند ولی در امور دینی آن‌ها اختلافات فاحشی نداشتند و همه آن‌ها طالب حق بودند.^۲

اینکه جاری شدن الفاظ تکذیب بر زبانهای بعضی از آن‌ها و همانا آنکه آن خدعه بعضی به بعضی دیگر باشد و بودن اوهام درسخن برخی از آن‌ها واقع شد در موردشان مصداق ندارد.

و اگر کذب به این معنا باشد نه صحابه و نه انسانهای دیگر از آن مبرا نمی‌باشند چون کلمه کذب در خیلی جاها و در احادیث فراوانی به معنی خطا آمده است از آن جمله فرموده نبی ﷺ که می‌فرماید: کذب من قال ذلک یعنی خطا کرد کسی که آن را گفت^۳ این

۱- تذکره الحفاظ ۳۷/۱، ۳۹.

۲- السنه و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص ۷۶-۷۸ با تصرف.

۳- مسلم به شرح نووی، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة خیبر ۴۰۴/۶ شماره ۱۸۰۲، و باب غزوة ذی قنر و غیرها ۴۱۹/۶ شماره ۱۸۰۷.

را در رد کسی که به عامر بن اکوع^۱ شک می‌کرد گفت: می‌گفتند او در غزوه خیبر به علت اصابت شمشیر خودش کشته شد در حالیکه او با مرحب پادشاه یهود مبارزه کرد و نبی ﷺ فرمود:

«کذب ابوسنابل»^۲ یعنی ابوسنابل خطا و اشتباه کرد چون آن چیزی را که در مورد حلال کردن نکاح گفت، درست نیست. او آن را در جواب ابوسنابل که در مورد سبیعه بنت حارث^۳ گفت: او بعد از وفات شوهرش بعد از چند روز وضع حمل نمود که به او گفت: تو نمی‌توانی نکاح کنی مگر صبر کنی تا چهار ماه و ده روز بگذرد. پس این سخن برای پیامبر ﷺ ذکر شد و او فرمود: ابوسنابل اشتباه می‌کند آن چیزی که می‌گوید، اینگونه نیست.^۴ و بدینگونه کلمه کذب را صحابه در موارد گوناگونی به کار برده‌اند؛ مانند گفته ابن عباس^۵ به نوف بکالی^۶: (کذب نوف) هنگامی که گفت یاور خضر همان موسی بنی

۱- عامر بن الأكوع: صحابی گرامی که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: الاستیعاب ۷۸۵/۲ شماره ۱۳۱۷، اسدالغابه ۱۱۴/۳ شماره ۲۶۸۰، تجرید أسماء الصحابه ۲۸۳/۱، الإصابه ۳۵۰/۳ شماره ۳۶۴-۳۹۳.

۲- ابوالسنابل: حَبَّه بن بَعَّك صحابی گرامی که شرح حال او در کتب ذیل آمده است: الاستیعاب ۳۱۸/۱ شماره ۴۶۸، اسدالغابه ۶۶۹/۱ شماره ۱۰۳۰، تاریخ الصحابه، ص ۷۷ شماره ۲۹۹، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۲۸ شماره ۸۴، الإصابه ۳۰۴/۱ شماره ۱۵۶۵.

۳- سبیعه بنت حارث: صحابه گرانقدر که شرح حال او در کتب ذیل آمده است: تاریخ الصحابه، ص ۱۳۰ شماره ۶۳۰، الاستیعاب / ۱۸۵۹/۴ ش ۳۳۷۰، اسدالغابه ۱۳۸/۷ ش ۶۹۷۹، الإصابه ۳۲۶/۴ ش ۱۱۲۷۸.

۴- سعید بن منصور در سنن خود در کتاب الطلاق، باب عدّه الحامل المتوفی عنها زوجها ۳۵۰/۱ ش ۱۵۰۸-۱۵۰۶ استخراج نمود.

۵- نوف البکالی: نوف به فتح نون و سکون واو، ابن فضاله به فتح فاء و معجمه، البکالی به کسر موحد و تخفیف الکاف، فرزند امراه کعب و شامی مستور. همانا آنچه را که ابن عباس از اهل کتاب روایت

اسرائیل نیست و او موسی دیگری است، چون نوف از عابدان و صلحا بود و مقصود ابن عباس از کذب او، دروغ‌گوئی نبود بلکه منظور او این بود که نوف اشتباه کرده است.^۱

در این مورد عباده بن صامت رضی الله عنه هنگامی که ابومحمد گفت: نماز وتر واجب است می‌گوید کذب ابومحمد یعنی ابومحمد اشتباه کرد. ابوهریره به او رسید و او گفته بود فقط سه نوع بلا هست و در این مورد عایشه رضی الله عنها هنگامی که این نقل به او رسید جواب داد: کذب یعنی اشتباه می‌کند و سپس گفت اینگونه بر ابوالقاسم نازل شده است که بلا فقط سه نوع هست و حدیث را ذکر کرد.^۲ زبیر بن عوام رضی الله عنه از ابوهریره رضی الله عنه نقل حدیثی را شنید و اینگونه در مورد آن قضاوت کرد: کذب. .. صدق. .. کذب و عروه پسرش از او پرسید: ای پدر این یعنی چه که در جواب آن صدق و کذب را می‌آوری. گفت ای پسرم از اینکه این احادیث از رسول خداست شکی در آن نیست ولی بعضی از آن‌ها در جایگاه خودشان قرار ندارند و بعضی دیگر در جایگاه خود قرار دارند.^۳ پس عایشه رضی الله عنها و زبیر رضی الله عنه نمی‌خواستند با سخن خودشان تکذیب کنند یا افترا بزنند چون این دو نفر از آن به دور هستند و مقصود آن است که در فهم بعضی از این احادیث و ایجاد آن در غیر از محل استشهاد خود، دچار اشتباه می‌شوند. همچنانکه زبیر بن عوام روشن ساخت که عدالت ابوهریره رضی الله عنه بین صحابه زبانزد بود و ممکن نبود که او به جرح دچار شود و فقط

می‌کند، تکذیب کرد و نود سال بعد از هجرت در گذشت و شرح حال او در: تقریب التهذیب ۲۵۵/۲ ش ۷۲۳۹، الجرح و التعديل ۵۰۵/۸ ش ۲۳۱۱ آمده است.

۱- الکفر المنهجي عند المحدثين / دکتر همام عبدالرحیم، ص ۵۲.

۲- ابو داود در کتاب الصلاة باب فیمن لم یوتر ۶۲/۲ ش ۱۴۲۰ استخراج کرد. و نسائی در سننش کتاب الصلاة، باب المحافظة علی الصلوات الخمس و المحافظة علیها ۲۳۰/۱ شماره ۴۶۱، و الموطأ کتاب صلاة اللیل، باب الأمر بالوتر ۱۲۰/۱ شماره ۱۳.

۳- البدایة و النهایة / ابن کثیر ۱۱۲/۸، توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری / دکتر رفعت فوزی، ص ۳۴.

دشمنان اسلام او را به کذب متهم می‌کنند که گروهی از علمای اسلام پاسخ این اتهامات را داده‌اند.^۱

معنای کذب در کلیه موارد گذشته خطا و اشتباه می‌باشد و به خاطر این کذب نامیده می‌شود چون شبیه به آن است و ضد صحیح می‌باشد همچنانکه کذب را ضد صدق نامیده‌اند و این‌ها فقط از لحاظ نیت و قصد فرق دارند^۲ و بعضی از صحابه بعضی دیگر را در روایت اصلاح می‌کردند تا کذب (خطا) به حساب نیاید چگونه صحابه که بعضی توانا بودند و بعضی ناتوان در روایت حدیث از نبی ﷺ اختلاف نداشته باشند، بعضی در مجلس سخن رسول حاضر بودند و بعضی دیگر غائب بودند و حاضر در آنچه که نسل‌های بعد آن‌ها نشنیدند بی‌همتا شدند تا اینکه به نسل بعدی آن‌ها رساندند. از این قبیل می‌توان کتاب «الإجابة لإيراد ما استدرکته عایشه رضی الله عنها علی الصحابه» از امام بدرالدین زرکشی را نام برد. همچنانکه برای صحابه غیر از آن اتفاق افتاد که مانند آن‌ها را دریافت کردند و آنچه روایت شد نفی نمودند و آن را خطا پنداشتند.

و آنچه گذشت روایت حاکم از براء بن عازب رضی الله عنه را روشن می‌سازد که: همه ما حدیث را به صورت مستقیم و بدون واسطه از پیامبر ﷺ نمی‌شنیدیم چون دارای کار و پیشه بودیم ولی مردم بودند و تکذیب نمی‌کردند وقتی که شاهد غائب حدیث نقل می‌کرد.^۳

از قاسم بن محمد^۱ نقل شده است که می‌گوید: هنگامی که عمرو بن عمر از قول عایشه رضی الله عنها نقل کرد: که میت یا مرده با گریه خانواده‌اش معذب می‌شود (عذاب می‌کشد)

۱- رجوع شود به: من تصدی للدفاع عنه در مبحث ابو هریره راوی اسلام بر خلاف تندروی کینه‌توزان، ص ۶۳۸.

۲- لسان العرب ۷۰۴/۱، فتح الباری ۲۴۲/۱، و المکانة العلمیة لعبد الرزاق الصنعانی فی الحدیث النبوی، استاد دکتر إسماعیل الدفتار مبحث (مراجعة الصحابة بعضهم لبعض فی ضبط ما یروونه لا تعنی الاتهام) ۲۹۵/۱.

۳- تفسیر آن در قبل آمده، ص ۳۳۶.

گفت شما از من نقل حدیث می‌کنید آن را از روی کذب نقل نمی‌کنید و هنگام شنیدن آن خطا اشتباه می‌کنند^۲ و در روایت دیگر می‌گوید: خداوند اُبی عبدالرحمن را ببخشد چون او دروغ نمی‌گفت ولی فراموش می‌کرد یا اشتباه می‌کرد، هنگامیکه رسول خدا ﷺ از کنار زن یهودی که بر مرده گریه می‌کرد گذشت، فرمود: آن‌ها بر او گریه می‌کنند و او در قبرش دچار عذاب می‌شود.^۳

از این نمونه‌ها فراوان است که صحابه به همدیگر اعتماد داشتند، اعتمادی که هیچ شک و تردیدی با آن در نمی‌آمیزد و آن‌ها به صدق ایمان آورده‌اند و صدق بری آن‌ها در رأس همه فضیلتها قرار دارد و اسلام بوسیله آن پابرجاست و این صفت پاک از آن مسلمانان اولیه بود و عایشه رضی الله عنها راست گفت که در جوهره وجودی اصحاب رسول خدا ﷺ کذب و بغض نیست.^۴

بنابراین هنگامیکه از زبان یکی از صحابه نقل شد که می‌گوید کذب فلانی... یا مانند این عبارات، پس مقصود او این است که او اشتباه کرده است یا فراموش کرده است، زیرا

۱ - القاسم بن محمد: قاسم بن محمد بن أبوبکر صدیق تیمی، ثقه، یکی از فقهای مدینه، از عائشه، و أبوهیره، و فاطمه دختر قیس روایت کرده است، و زهری، و أبو زناد از روایت کرده. بنابه قول صحیح در سال ۱۰۶هـ درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب ۲۳/۲ ش ۵۵۰۶ و الکاشف ۱۳۰/۲ ش ۴۵۲۸ و الثقات، عجللی ص ۳۸۷ ش ۱۳۷۰، و تذکره الحفاظ ۹۶/۱ ش ۸۸ و الثقات، ابن حبان ۳۰۲/۵، و مشاهیر علماء الأمصار ص ۸۲ ش ۴۲۷.

۲ - مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء اهله علیه ۵۰۱/۳ ش ۹۲۹.

۳ - مسلم آن را در موضع قبلی استخراج نمود ۵۰۳/۳ ش ۹۳۲ و فتح الباری ۱۸۴/۳، آنجا که از قرطبی نقل می‌کند و می‌گوید: انکار عایشه و حکم به اشتباه و فراموشی راوی آن یا اینکه قسمتی از آن را شنیده و قسمتی را نشنیده بعید است، چون راویان صحابه در این مفهوم زیاند و قاطع هستند پس امکان نفی آن وجود ندارد هرچند که امکان حمل آن بر محمل صحیح وجود دارد...

۴ - قبلا شرح آن گذشت، ص ۳۴۳.

این کذب نزد اهل سنت، خبر از چیزی است که در آن خطا یا نسیانی باشد و با کذب عمدی فرق دارد اما گناه مختص کسی است که عمداً آن کار را انجام دهد همچنانکه در حدیث آمده است: کسی که عمداً بر من کذب (دروغ) ببندد جایگاه او در آتش است.^۱ امام نووی بعد از تعریف کذب نزد اهل سنت می‌گوید: معتزله می‌گویند، این کذب احادیث به شرط اینکه عمدی باشند ما مورد خطاب قرار می‌گیریم زیرا خود پیامبر ﷺ کلمه عمد را قید نموده است مثلاً اگر عمد باشد یا سهو باشد با اینکه اجماع علما و متون مشهور آن‌ها در کتاب و سنت موافق این امر می‌باشد و نشان داده‌اند که فراموشکار و کسی که اشتباه کند، گناهکار نیستند اگر پیامبر ﷺ کذب را بر توهم اطلاق می‌کرد فراموشکار را همچنین گناهکار می‌دانست و آن را قید می‌کرد اما روایت مطلق آن را نیکو حمل نموده‌اند که عمد را قید کرده است.^۲

«پاسخ ادعای دشمنان سنت مطهر به اینکه لفظ متعمداً در حدیث «من کذب علی...» مختلف می‌باشد. دشمنان سنت ادعا می‌کنند که لفظ متعمداً مختلف می‌باشد و علما درجه‌بندی آن را مجاز شمرده‌اند و جعل حدیث از رسول خدا ﷺ به حساب غیر عمد است، همچنانکه صالحان انجام می‌دادند و کسانی از مؤمنان و می‌گفتند «ما با او کذب گفتیم نه بر علیه او» با راویان آنچه را از غیر آن‌ها از راه خطا یا وهم یا سوء فهم روایت می‌کنند، بر آن متکی می‌کنند.^۳

جواب

۱- قبلاً شرح آن گذشت، ص ۲۸۴ و لمحات من تاریخ السنه / استاد عبد الفتاح ابوغده، ص ۷۳.

۲- المنهاج / شرح مسلم از نووی ۱/۱۰۴.

۳- اضواء علی السنه، ص ۶۰، و جمال البنا در کتابش السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۳۹ از او تبعیت کرده است و نیازی عز الدین در دو کتابش إنذار من السماء ص ۷۰۰، ۷۰۱، و دین السلطان ص ۱۷۰، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۲۵، ۲۵۸ بر نظر آنهاست، نگا: تبصیر الأمة بحقیقه السنه، ص ۲۹۴.

کل این ادعا یک سخن بی‌سر و ته می‌باشد زیرا لفظ متعمداً را بخاری در کتاب صحیح در اکثر روایات آورده است.^۱ و امام مسلم در صحیح خود با او موافق است.^۲ و ابن حجر به بیان ثبوت آن پرداخته است.^۳ و برخلاف آن محمود ابوریه با ذکرش از بخاری آن را تکذیب می‌کند و ابن حجر ضامن کسانی می‌شود که این زیاده را ثابت نمی‌کنند.^۴

آقای دکتر محمد أبو شهبه می‌گوید: و کسی نمی‌داند چگونه غیر عمد و جعل در یک جا جمع می‌شوند؟ که معنی آن این است که جاعل قصد کند از خدا و همچنین از پاداش او و خدمت کردن به شریعت روی برگرداند - بر حسب گمان خودش - با تشویق در کار خیر و فضائل و آن‌ها قومی از صوفیه و کرامیه بودند که جعل در جهت تشویق و ترهیب را مجاز دانستند و چه بسا که به قول خدای تعالی تمسک بسته باشند که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: 144].

«باری کیست ستمکارتر از آن کس که به خدا دروغ بندد تا به جهل خود مردمان را گمراه کند».

و سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: کسی که بر من کذب ببندد مردم را گمراه کرده است.^۵ پس چگونه نیت جعل با غیر عمد در یک جمع می‌شوند؟! و تفسیر حدیث به اینکه مراد غیر عمد می‌باشد، مقبول و مسلم نیست.

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب العلم، باب اثم من کذب علی النبی ﷺ ۲۴۳/۱، ۲۴۴ ش ۱۰۸-۱۱۰.

۲- نگا: مسلم (بشرح النووی) المقدمة، باب تغلیظ الکذب علی رسول الله ﷺ ۱۰۱، ۱۰۰ ش ۳۵۴.

۳- فتح الباری ۲۴۲/۱ ش ۱۰۸، ۱۱۰.

۴- اضواء علی السنة، ص ۶۲ حاشیه.

۵- حافظ بن حجر می‌گوید: بزار این حدیث را از حدیث ابن مسعود استخراج نموده و در اتصال و ارسال آن اختلاف می‌باشد و دارقطنی و حاکم ارسال آن را ترجیح دادند و داریم از حدیث یعلی بن

پس اگر گناه از خطا یا سهو رفع شد سخن به این معنی نیست و همانا با دلایل دیگری ثابت شده است و در شریعت مقرر شده است که خطاکار و فراموشکار گناهی مرتکب نشده‌اند این کوتاهی از او نمی‌باشد پس ذکر این کلمه برای راویان فایده‌ای ندارد مادامیکه این امر مقرر باشد و رازی در ذکر آن گفته است که حدیث تهدید محکمی برای کاذب و خطاکار و سهوکننده و فراموشکار، فراهم می‌آورد، نه گناه بر آن‌ها و آن دقت و احتیاط در تعبیر مقید کردن به عمد می‌باشد و آن دفع توهم گناه بر مخطی و اشتباه کننده و فراموشکار است و آن چیزی بود که امام نووی از مذهب اهل سنت و معتزله نقل کرد. بزرگان حدیث در رفع گناه از خطاکار و فراموشکار و کسی که اشتباه می‌کند، گفته‌اند در ردیف حدیث غلط یا سهو یا خطا قرار، و نیز از قبیل شبیه به جعلی در مقام به کذب در نسبت دادن آن به رسول خدا ﷺ قرار دارد و روایتش را حلال نمی‌دانیم مگر مقرون به بیان امرش باشد و بزرگانی مانند خلیلی و ابن صلاح و عراقی و دیگران به این راه رفته‌اند و بعضی از بزرگان آن را جرح دانسته‌اند مانند ابن معین و ابن ابی حاتم و آن را در جرگه حدیث جعلی پنداشته‌اند و بعضی از بزرگان آن را ثبت شده می‌دانند و چه بسا

مره آن را با سند ضعیف آورده است و آن را بر فرض ثابت گرفته است پس لام در آن لام علت نیست بلکه لام صیوروت (نتیجه) است؛ همچنانکه کلام خداوند متعال آن را تفسیر می‌کند:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ الْإِنْسَانَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: 144].

بدین معنا که کارش روبه گمراهی بود و تخصیص بعضی از افراد عام بوده است که مفهومی برای او ندارد مانند این فرموده خداوند: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بَاطِلًا أَصْغَفًا مَّضْمَعَةً﴾ [آل عمران: 130]. وقوله تعالی: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ﴾ [الأنعام: 151]. چون کشتن فرزند و ربا و گمراهی در این آیات برای تأکید کار است نه اختصاص حکم. نگا: فتح الباری ۲۴۱/۱، ۶۲۶/۶، و فتح المغیث، سخاوی ۲۸۸/۱، ۲۸۹، الموضوعات، ابن الجوزی ۹۴/۱ - ۹۸.

از چیزی باشد که این نوع از اشتباه یا وهم را قرار داده‌اند و در عدالت راوی و نگهداری آن طعنه وارد می‌کند.^۱

پس کجاست آن چیزی که محدثین صاحب‌نظر مقرر می‌کردند آنچه را یاوه‌گویان امثال محمود ابوریه ادعا می‌کردند و او در مورد کلمه متعمداً می‌گفت: راویان آنچه را از غیر آن‌ها از راه خطا یا وهم یا سوءفهم و غیره روایت می‌کنند، بر آن تکیه می‌کنند.

شیخ معلمی یمانی می‌گوید: و هیچ کس دچار توهم نمی‌شود که کلمه از حدیث قاطع استخراج شده است در حالی که او مدعی است که این معنای متعمد نیست و نمی‌شناسم کسی از مردم را و حتی از جاهلان و گمراهان که ادعا کند که کلمه متعمداً این گونه استخراج شده است و هنگامیکه از جهال و گمراهان کسی یافت شد که به کلمه علیّ چسبید، سپس گفت: ما به خاطر او دروغ گفتیم نه علیه او. اگر محمود ابوریه شک کرد و کسی که در مورد کلمه علیّ بر نظر او بود، همین معنا نزدیک است.^۲

تلاش پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها در مقاومت و پایداری از حرکت جعل در سنت نبوی

برای جعل حدیث اسباب و وسایلی است که علمای مسلمان قدیم و جدید آن را جدا کرده‌اند^۳ که آنجا به بیان کوشش پرچمداران اسلام و راویان سنت از صحابه و تابعین و

۱- دفاع از سنت / دکتر محمد ابو شهبه، ص ۵۲، ۵۳ با تصرف، فتح المغیث ۳۸۵/۱، ۳۸۹، تدریب الراوی، ۲۹۹/۱، ۳۴۰ توضیح الأفكار ۲۵۸-۲۵/۲.

۲- الأنوار الکاشفة ص ۷۲، و برای رد زیادتر دروغهای محمود أبو ریه در مورد این حدیث رجوع شود به: الأنوار الکاشفة، مع دفاع عن السنّة، دکتر محمد أبو شهبه.

۳- الموضوعات / ابن جوزی ۳۷-۴۷، تنزیه الشریعة / ابن عراق ۱۱-۱۷، فتح المغیث / سخاوی ۲۷۸-۲۸۶، وتدریب الراوی ۲۸۱/۱، السنّة و مکانتها / دکتر سباعی، ص ۷۹-۸۹، و الوضع فی الحدیث، دکتر عمر بن حسن فلاته، دانشکده أصول الدین قاهره ش ۹۰۱، نگا: مقارنه بین اسباب

کسانی که بعد از آن‌ها آمدند در برابر آن وسایل و پیروان آن، اهمیت می‌دهیم^۱ و دروغ دشمنان سنت به اینکه فتنه‌هایی که بین مسلمانان واقع شدند ضرر زیادی به سنت وارد کردند، را بیان می‌کنیم که آن‌ها گفتند این فتنه باعث شد که احادیث جعلی با صحیح اختلاط یابد و عوامل نامشخص که اعتماد استدلال سنت را ضعیف می‌کردند آشکار شدند و همچنین بیان افترای آن‌ها در مورد اینکه کاذبان و جاهلان و فاسقان و جاعلان از علمای مسلمین هستند و گفتند که ملوک و امرا با سوءاستفاده از جعل، آنچه را که موافق امیال آن‌ها بود کسب کردند و سلطنت خود را تثبیت نمودند.

پیش از هر چیز می‌خواهیم تأیید کنیم که هنگامیکه این فتنه‌ها بین مسلمانان اتفاق افتاده بودند که با قتل سرور ما عمر رضی الله عنه آغاز شد و با قتل عثمان رضی الله عنه شدت گرفت و با فتنه علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه دوام یافت در آن هنگام آن فتنه‌ها دارای اثر منفی بر سنت نبوی بودند اما به وقت خودش سببی در ساختن محکم‌ترین راه‌های علمی در نقد و دقت بودند و این فقط مختص حدیث نبود بلکه در سایر علوم اسلامی هم وجود داشت.

دکتر همام سعید می‌گوید: هیچ شکی در آن نیست که آشوبهای زیادی در عصر صحابه اتفاق افتادند که اولین آن‌ها شهادت عمر رضی الله عنه و سپس عثمان رضی الله عنه و بعد از آن فتنه بزرگ بین علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه روی داد و این فتنه‌ها اسلام را در اصول و فروع مورد هدف قرار داده بودند و خواستند که آتش فساد در امور دین مسلمانان روشن شود و شکی در آن نیست که فتنه و آشوب دارای اثری منفی می‌باشد ولی در زمان خودش سببی در ساختن راه و طریق اسلامی بود و این فقط مختص حدیث نبود بلکه در عقیده

الوضع فی الحدیث، وأسباب الوضع فی العهد الجديد، فی منهجیة جمع السنن وجمع الأناجیل، دکتر عزیزه علی طه ص ۴۹۳ - ۴۹۵.

۱- آن تلاش که دشمنان سنت آن را جهل می‌پنداشتند هنگامیکه از جعل حدیث نقل می‌کردند و برخلاف آن که استشهاد به جعل در سنت و اسباب و اصناف می‌دهند و بهتر است که بدینگونه تعریف شود که او از اهل حدیث می‌باشد.

و اصول هم بود. و در حقیقت هنگامیکه - دولت مسلمانان در خلال این فتنه‌ها از بین رفته بود سپس راه را در میان فتنه و آشوب یافتند و اثر فتنه و آشوب در ساختن این راه امری است که ناچاراً ما را متوجه خود می‌سازد و جرح و تعدیل آشکار شد و اسناد و سایر علوم حدیث در خلال وجود این فتنه‌ها طلب شدند همچنانکه علم نحو در خلال وجود اشتباهات دستوری در زبان نمایان شد.^۱

شاید به خاطر بروز فتنه و آشوب در این عصر، پیشرفت بسیاری از صحابه به نسبت فایده‌ی زیادی از سنت نبوی بردند. و چه مشکل بزرگی می‌شد اگر این فتنه‌ها بعد از پایان عصر صحابه رضی الله عنه واقع می‌شد.

وقوع فتنه و آشوب فایده‌ی زیادی برای سنت مطهر داشت و این امکان را داد که این اثر ایجابی را با اثر اشتباهات دستوری در زبان عربی مقارن سازیم هنگامیکه اشتباهات دستوری در عربی ایجاد شد و زبان عربی با عجم اختلاط پیدا کرد و بعد از آن علم نحو پدید آمد و تدوین و نگهداری از احادیث آغاز شد. پس اشتباهات دستوری از یک جهت باعث فساد در فطرت زبان سالم شد ولی از جهت دیگر مشوقی بود در جهت حفظ زبان و تأسیس راه‌های آن. اگر در آن زمان پیشرفت اشتباهات دستوری را منتشر کردند هنگامیکه فصاحت و بیان و فطرت زبانی در قلب جزیره العرب وجود داشت و علما استنباط قواعد را تقویت کردند و جمع کردند و به راه‌های نگهداری زبان متوصل شدند. و اگر اشتباهات دستوری به تأخیر می‌افتاد حتی این سلیقه از طریق اختلاط بین عرب و عجم روشن می‌شد مشکلی ایجاد می‌شد که راه‌حلی برای آن پیدا نمی‌شد.

همچنین این حالت برای حدیث هم بود وقتی فتنه‌ها و آشوب‌ها ظاهر شدند، صحابه احیا شدند و روایات به منبع اصلی خود نزدیک شدند و این خط‌های ارتباطی بین صحابه و نبی صلی الله علیه و آله راست و باز می‌شدند و همه این‌ها کمک‌هایی برای استقرار این راه بود و اگر در

۱- مؤتمر السنة النبوية و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة / به تعلیق دکتر همام عبدالرحیم و به تحقیق شیخ عزالدین تمیمی ۶۰۲/۲، ۶۰۳.

فتنه و آشوب تأخیر می‌شد و بعد از عصر صحابه به وقوع می‌پیوست و به تأکید روایت از مصدر اصلی خود دور می‌شد و ممکن نبود در این هنگام قواعد این راه به کمال برسد. فتنه بر نظام سیاسی اسلامی اثر گذاشت ولی در وقت خود، کمکی به اصل علوم اسلامی بود و راه‌های آن آشکار شد.

شک دشمنان اسلام از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و داعیان کفر که به فتنه به عنوان منبع تشکیک سنت، تکیه کرده بودند، ناکام ماند. و بهتر است که بدانید آن زیان‌هایی که متوجه حدیث شد بیشتر از آن زیان‌هایی بود که باعث دفعش شد.

این را ابن عباس رضی الله عنه می‌آورد: آن را که نقل حدیث می‌کند و متوجه حدیثش نمی‌شود، بر این شیوه تطبیق می‌دهد که (اگر حال او را نداند، حدیث او را قبول نمی‌کند). بشیر العداوی^۱ پیش ابن عباس آمد و نقل حدیث کرد مرا ندیدی به حدیث من گوش کردی؟ من از رسول خدا برای تو نقل حدیث می‌کنم و تو چرا گوش نمی‌دهی؟

سپس ابن عباس گفت: من یکبار به مردی گوش دادم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که پیشاپیش دیدگانمان را باز کنیم و دقیقاً به آن‌ها گوش فرادهیم زیرا مردم متفاوت هستند و از مردم اخذ نکنید مگر اینکه او را بشناسید و در روایتی از ابن عباس آمده است که: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کنیم در این هنگام کذب نمی‌گوید هنگامیکه آراء مردم متفاوت می‌شوند، حدیث از او را ترک می‌کنیم.^۲

همچنانکه صحابه رضی الله عنهم اولین کسانی بودند که به این صفت مشهور شدند که حدیث کسانی را قبول کنند و حدیث کسانی را رد کنند. و خطیب در این مورد از ابن عباس

۱- بُشَيْرُ عَلَوِي: بُشَيْرُ اسْمٍ مَصْغَرٍ مِی‌باشد - ابن کعب بن أبی الحمیری العدوی ابو ایوب بصری، معتمد می‌باشد. در کتابهای زیر شرح حال او آمده است: تقریب الهذیب ۱/۱۳۳ ش ۷۳۱، الکاشف ۱/۱۷۱ ش ۶۱۴، الثقات / العجلی، ص ۸۳ ش ۱۵۹، و التعریف برواء مسند الشامیین ص ۶۵ ش ۷۹.

۲- تخریج این قبلاً آمده است، ص ۲۸۶، ۳۳۴.

برای ما روایت می‌کند که می‌گوید: از شیخ غافل که حدیث نقل می‌کند، حدیثش را ننویسید.^۱

این متون و غیر از آن که ذکر شدند^۲ به روشنی بر آگاهی صحابه از بر حذر بودن از مردمی که باعث قرارگرفتن در دام کذب می‌شوند، دلالت دارد، همچنانکه روشن می‌سازد که آن‌ها در غفلت ظاهر جعل گرفتار نشدند بلکه نسبت به این مسأله آگاهی داشتند و در مقابل جاعلان دوری گزیدند و بر حذر ماندند.

در راه صحابه در بررسی و تحقیق آثار آن‌ها، بزرگان تابعین و پیروان آن‌ها دارای درجات مختلف هستند و از آن‌ها می‌توان به محمد بن سیرین تابعی بزرگ اشاره کرد که اثر فتنه را در تحقیق و نقد مورد بررسی قرار داده است سپس می‌گوید: برای چه از اسناد سوال کردند هنگامیکه فتنه و آشوب اتفاق افتاد، گفتند: مردان شما بر ما بزرگی کردند سپس به اهل سنت اشاره نمودند و حدیثشان را از آن‌ها اخذ نمودند و به اهل بدعت نظر می‌افکندند و حدیث را از آن‌ها اخذ نمی‌کردند.^۳ در روایت دیگر می‌گوید: این علم، دین می‌باشد، سپس دقت کنید از چه کسی دین خود را اخذ می‌کنید.^۴ تابعان و پیروان آن‌ها احادیث فراوانی را ذکر می‌کنند و آنچه را می‌شناسند می‌گیرند و آنچه را که نمی‌شناسند رها می‌سازند، امام أوزاعی می‌گوید: حدیثی را می‌شنیدیم و آن را به اصحابمان نشان می‌دادیم مثل این بود که درهم تقلبی را به صرافان نشان بدهید آنچه را می‌شناختند اخذ

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۲۳۳.

۲- ر. ک: گفته حضرت عثمان و معاویه در جواب شبهه نهی صحابه از تکثیر روایت دلیل بر عدم حجیت سنت و اتهام ابوبکر و عمر به صحابه به کذب است، ص ۳۲۹-۳۴۵.

۳- تخریج آن قبلاً ذکر شد، ص ۱۲۵.

۴- مسلم به شرح نووی استخراج نمود، مقدمه، باب بیان أن الإسناد من الدین ۱/۱۱۹، الفکر المنهجی عندالمحدثین / دکتر همام عبدالرحیم، ص ۵۶-۵۸ با تصرف.

می‌کرد و بقیه را رها می‌ساختند^۱، و امام مسلم در مقدمه صحیح از ابی‌ملیکه روایت می‌کند که می‌گوید: برای ابن عباس نوشتم که برایم بنویسد و در حالیکه او از من مخفی می‌کند. سپس می‌گوید: من مختار هستم که فرزند راستگو اختیار امورم را بدست گیرد و یا از او پنهان کنم، سپس به دعوت بر من گذشت. پس تصمیم گرفتم که از او چیزهایی را بنویسد و چیزی را پشت سر بگذارد سپس می‌گوید: به خدا آنچه بر من گذشت مرا گمراه نکرد.^۲ آن‌ها همیشه به افراد قابل اعتماد مراجعه می‌کردند، سفیان ثوری می‌گوید، ما وقتی در مورد چیزی اختلاف پیدا می‌کردیم، در مورد آن از مسعر^۳ سؤال می‌کردیم و بزرگان حدیث در این مورد آگاهی و اطلاع زیادی داشتند و از این طریق صحیح و ضعیف و احادیث جعلی را حفظ می‌کردند تا اختلاط پیدا نکنند و بعد از این حدیث پاک را از ناپاک تشخیص دادند و در این مورد امام سفیان ثوری می‌گوید: من حدیث را به سه صورت روایت می‌کنم: حدیث را از مردی می‌شنوم و مسلک او را اتخاذ می‌کنم و از مردی هم می‌شنوم و در مورد حدیث او کنکاش می‌کنم و بعضی وقتها حدیث را از کسی می‌شنیدم به آن اعتنا نمی‌کردم و دوست داشتم او را بشناسم.^۴

۱- الجرح و التعديل ۲۰/۲، ۲۱، المحدث الفاضل، ص ۶۴، الکفایه فی علم الروایه، ص ۶۰۵، الموضوعات / ابن جوزی ۱۰۳/۱، نحوه عن الأعمش فی معرفه علوم الحديث للحاکم ص ۱۶.

۲- مسلم به شرح نووی استخراج نمود. مقدمه، باب نهی عن الروایه عن الضعفاء ۱۱۲/۱، ۱۱۳.

۳- مسعر: او مسعر بن کدام بن ظهیر هلالی، ابو سلمه کوفی، بر اعتماد او متفق هستند و در سال ۱۵۵ هـ درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱۷۶/۲ ش ۶۶۲۶، تذکره الحفاظ ۱۸۸/۱ ش ۱۸۳، الثقات/عجلی ص ۴۲۶ ش ۱۵۶۲، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۲۰۰ ش ۱۳۴۴، الکاشف ۲۵۶/۲ ش ۵۳۹۵، و طبقات الحفاظ، سیوطی ص ۸۸ ش ۱۷۳، المحدث الفاضل ص ۷۵.

۴- أخرجه الخطیب در الکفایه، ص ۵۶۸، الجامع لأخلاق الراوی، ص ۱۵۷، وابن عدی در الکامل فی الضعفاء ۱/ ۲۰.

خطیب از امام احمد حنبل روایت می‌کند^۱ که او یحیی بن معین را در صنعا دید که در گوشه‌ای نشسته است و صحیفه معمر^۲ از أبان^۳ از انس را می‌نویسد و هنگامیکه یکی را می‌دید آن را پنهان می‌کرد، و احمد بن حنبل به او گفت: صحیفه معمر از أبان از انس را می‌نویسی و می‌دانی که آن جعلی است: اگر کسی به تو گفت: تو در مورد أبان می‌گوئی و سپس حدیث او را این گونه می‌نویسی؟ او گفت: خداوند به تو رحم کند ای ابا عبدالله، من این صحیفه را از عبدالرزاق^۴ از معمر به این گونه می‌نویسم و همه آن را

۱- امام احمد حنبل: احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی است و مقیم بغداد شد، ابو عبدالله یکی از امامان بود و معتمد و حافظ و فقیه بود و از مصنفات او: الزهد والمسند که مردم آن را بر خود امام قرار دادند و در سال ۲۴۱ هـ در گذشت و شرح حال او در: تقریب التهذیب ۴/۱ ش ۹۶، تذکره الحفاظ ۲/۳۱ ش ۴۳۸، طبقات الحفاظ / سیوطی، ص ۱۸۹ ش ۴۱۷، طبقات المفسرین / الراوی ۱/۷۱ ش ۶۵، و الإرشاد فی معرفة علماء الحديث ص ۱۸۷، ۸۸، و التقييد لمعرفة رواة السنن و المسانيد ص ۱۵۸ ش ۱۸۲، و شذرات الذهب ۲/۹۶، و طبقات الفقهاء الشافعيين، ابن کثیر ۱/۱۰۴ ش ۵.

۲- معمر: او معمر بن راشد ازدی می‌باشد، ابو عروه البصری، مقیم یمن می‌باشد، معتمد ثابت و فاضل می‌باشد جز اینکه در روایتش از ثابت و اعمش و هشام بن عروه چیزی وجود دارد و همچنین آنچه که در بصره از زهری و همام روایت کرده و غندر و عبدالرزاق از او روایت کرده‌اند. در سال ۱۵۴ هـ درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب ۲/۲۰۲ ش ۶۸۳۳، الکاشف ۲/۲۸۲ ش ۵۵۶۷، و الثقات، عجلی ص ۴۳۵ ش ۱۶۱۱، و الإرشاد، خلیلی ص ۱۹.

۳- أبان: أبان بن ابی عیاش فیروز بصری، أبو اسماعیل عبدی، متروک و از انس و ابی غالبه و گروهی دیگر روایت کرده است و فضیل و هارون و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند و در حدود سال ۱۴۰ هـ درگذشت، شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱/۵۱ ش ۱۴۲، الکاشف ۱/۲۰۷ ش ۱۱۰، المجروحین / ابن حیان ۱/۹۶، ضعفاء و متروکین / نسائی، ص ۴۵ ش ۲۱، الجرح و التعديل ۱/۲۹۵ ش ۱۰۸۷، و الضعفاء الصغیر، بخاری ص ۲۴ ش ۳۲، و لسان المیزان ۱/۳۷ ش ۲۵.

۴- عبدالرزاق: او عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری أبو بکر صنعانی می‌باشد و قابل اعتماد و حافظ و تصنیف‌کننده و مشهور می‌باشد در اواخر عمرش کور شد و تغییر کرد و به شیعه گرایید از ابن جریر،

حفظ می‌کنم و می‌دانم آن جعلی است و حتی بعد از آن کس دیگری نمی‌آید ثابت^۱ را به جای أبان قرار می‌دهد و از معمر از ثابت از انس ابن مالک روایت می‌کند، پس به او گفتم: کذب می‌گوئی، آن از معمر از أبان است نه از ثابت.^۲

اضافه بر آنچه که گذشت، محدثان با کاذبان همیشه در جنگ بودند و آنها را از حدیث گفتن منع می‌کردند و سلطان را بر علیه آنها می‌شورانند.

امام شافعی می‌گوید: اگر شعبه^۳ نبود حدیث در عراق شناخته نمی‌شد، به جانب این مرد می‌آمد و می‌گفت: حدیث نقل نکنید و در غیر این صورت سلطان را علیه شما می‌شورانم.^۱

و معمر، و ثور روایت کرده و أحمد، و إسحاق از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۱۱ هـ درگذشت شرح حال او: تقریب التهذیب ۵۹۹/۱ ش ۴۰۷۸، الکاشف ۶۵۱/۱ ش ۳۳۶۲، الثقات / العجلی، ص ۳۰۲ ش ۱۰۰۰، طبقات / ابن سعد ۵۴۸/۵، الجرح و التعديل ۳۸/۶ ش ۲۰۴، تذکره الحفاظ ۳۶۴/۱ ش ۳۵۷، و طبقات الحفاظ، سیوطی ص ۱۵۸ ش ۳۳۷، و طبقات المفسرین، داودی ۳۰۲/۱ ش ۲۷۸، و لسان المیزان ۵۰۷/۸ ش ۱۳۴۵۸.

۱- ثابت: او ثابت بن أسلم ألبنانی می‌باشد و أبو محمد بصری عابد و قابل اعتماد می‌باشد و از انس و ابن عمر و ابن زبیر روایت کرده است و الحمادان، معمر، أمم از او روایت کرده‌اند. در حدود سال صد و بیست هجری درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱۴۵/۱ ش ۸۱۲، الکاشف ۲۸۱/۱ ش ۶۸۱، الجمع بین الرجال الصحیحین ۶۵/۱ ش ۲۵۱، الثقات / عجلی، ص ۸۹ ش ۱۸۰، الثقات / ابن حیان ۸۹/۴، و مشاهیر علماء الأمصار ص ۱۱۴ ش ۶۵۰، و لسان المیزان ۲۴۱/۸ ش ۱۲۰۹۱.

۲- خطیب آن را از جامع الأخلاق الراوی استخراج نمود، ص ۱۵۷.

۳- شعبه: او شعبه بن حجاج بن الورد العتکی می‌باشد و قابل اعتماد و حافظ و دارای یقین می‌باشد الثوری می‌گوید: او در علم حدیث بزرگ مؤمنان می‌باشد و او اولین کس بود که در عراق در مورد رجال تحقیق نمود و از اهل سنت حمایت نمود و او عابد بود و در سال ۱۶۰ هـ درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب ۴۱۸/۱ ش ۲۷۹۸، الکاشف ۴۸۵/۱ ش ۲۲۷۸، تذکره الحفاظ ۱۹۳/۱ ش ۱۸۷، طبقات الحفاظ / سیوطی، ص ۸۹، الثقات / عجلی، ص ۲۲۰ ش ۶۶۵، و مشاهیر علماء الأمصار ص ۲۰۷ ش ۱۳۹۹.

آن قواعد که علمای حدیث به واسطه آن‌ها بر ضد این جنبش جعل مقاومت کردند نقد راویان و بیان حال آن‌ها بود چون آن‌ها روایت را فقط در صورت عادل ضابط قبول می‌کردند و همه بزرگان حدیث و فقه و اصول بر این اجماع داشتند. ابن صلاح می‌گوید: همه بزرگان حدیث و فقه بر این اجماع نمودند که مشروط کنند بر اینکه، کسی به روایتی استدلال می‌کند باید عادل ضابط در آن دیده شود و روشنگر آن مسلمان و بالغ و عاقل باشد و به دور از اسباب فسق باشد و غفلت نکند و حافظ حدیثی باشد که آن را نقل می‌کند و کتابش قانونمند باشد و اگر با معنا و محتوا حدیث می‌گفت آن را مشروط کند و به آنچه که معنای را تغییر می‌دهد عالم باشد.^۲

آن چیزهایی که خارج از شرط عدالت می‌باشند شامل: کافر، فاسق، جاعل، جوان نابالغ، دیوانه، چیزهایی که مایه ننگی مردم شوند با انجام گناهان کوچک که بر فرومایگی دلالت می‌کند مانند: سرقت اشیاء کوچک یا کارهای مباحی که باعث تحقیر می‌شوند و کرامت انسان را از بین می‌برند مانند ادرار کردن در راه که مردم او را ببینند و افراط در شوخی خارج از حد ادب و خوردن در راه و مانند آن، سپس روایت کافر با اجماع مورد قبول نمی‌باشد با اینکه بدانیم که مسلک او با کذب آمیخته نمی‌باشد یا اینکه حتی آن را ندانیم و چگونه روایت کسی که شب و روز به اسلام خدعه می‌زند، مورد قبول قرار گیرد و چگونه به حدیث رسول ﷺ اطمینان کنیم، پس خداوند ما را به تحقیق در خبر فاسق امر نموده است. و می‌فرماید:

۱- جامع الإخلاق / الخطیب، ص ۱۴۹، السنة قبل التدوین، ص ۲۲۸-۲۳۲، و توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری، دکتر رفعت فوزی ص ۱۳۵، ۱۳۶، و شفاء الصدور فی تاریخ السنة و مناهج المحدثین، دکتر السید محمد نوح ۱۲۳/۱.

۲- علوم حدیث / ابن صلاح، ص ۸۴، ۸۵.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِمِجَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^۱ [الحجرات: 6].

«ای مؤمنان هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید، مبدا به سخن‌چینی فاسقی از روی نادانی به قومی رنجی برسانید و سخت پشیمان گردید.»

در این هنگام اگر فاسق باشد روایتش مورد قبول نیست حتی اگر صحت روایتش ثابت شود و همچنین روایت کافر هم مورد قبول نمی‌باشد، چون کفر به معنای افراط در فسق می‌باشد. روایت پیروان بدعت حتی اگر بدعتشان را مخفی کنند مورد قبول نیست مانند رد کردن به تمام معنا و غلو در آن و انکار کردن شأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما. آن‌ها به این دعوت کردن احتجاج نمی‌کنند و آن را کرامت نمی‌دانند همچنانکه ذهبی آن را بیان داشت.^۲ همچنین کاذب و یا کسی که متهم به کذب حدیث است از شرط عدالت خارج شده است، پس با اجماع اهل حدیث از کسی که به نبی صلی الله علیه و آله کذب می‌بندد، حدیث اخذ نمی‌شود و شرع به صورت مستمر تا روز قیامت با کذب مخالفت می‌کند و کذب در روایات با کذب در شهادت یا غیر از آن و حتی گناهان دیگر قابل مقایسه نیست.^۳ کسی که در گوش دادن و باخبر کردن تساهل کند از شرط عدل خارج شده است مانند کسی که در خواب به او یا علیه او گوش نمی‌دهند یا حدیث نقل می‌کند که در اصل صحیح نمی‌باشد در مقابل اصل آن یا اصل بزرگ آن یا حدیث را از راه تلقین شناخته است به اینکه چیزی تلقین شده است پس آن را به صورت حدیث نقل کرده است و نمی‌داند که آن از حدیثش است یا در روایتش اشتباهات فراوانی شناخته شده است در این هنگام از

۱- رجوع شود به: تدریب الراوی ۲۹۹/۱، فتح المغیث / سخاوی ۲۸/۱، ۳۱۴، توضیح الافکار / امیر صنعانی ۱۱۴/۲-۱۱۸.

۲- میزان الاعتدال ۴/۱، توثیق السنه فی قرن الثانی الهجری / دکتر رفعت فوزی، ص ۱۴۶ و بعد از آن.

۳- الباعث الحثیث / علامه احمد محمد شاکر، ص ۸۵، ۸۶، اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث / دکتر عبدالله شعبان، ص ۳۲۲-۳۵۵.

اصل صحیح آن نقل نشده است، برخلاف آنچه که از او نقل شده است عبرتی در کثرت اشتباه نگرفته است، زیرا اعتماد در این هنگام بر اصل صحیح است نه بر حفظ آن، یا اینکه استثنائات و منکرات زیادی در حدیث دیده می‌شود^۱ و همه این‌ها اعتماد به روای و ضبط او را از بین می‌برد.

تأمل در ضوابط و قیود جعلی در شناخت کسی که روایتش مورد قبول است و کسی که روایتش رد شده است، نبوغ جاعل آن را از علمای این امت، روشن می‌سازد و دقت متناهی در آنچه که از قواعدی جعل کرده‌اند که باعث رنجش جعلهای کوچک می‌شود و در منهج یا راه آن خیلی دقت شده که در دنیا نظیر آن وجود ندارد.

هیئات زمان به مانند آن را نمی‌آورد و زمانه در بوجود آوردن یکی مثل آن خسیس شده است.

آنچه که گذشت برای ما روشن می‌سازد که چگونه آن ضابطه و قوانین را که گروه‌های جاعل که در ذکرشان از دلایل جعل نقل می‌کردند، استخراج نمودند پس روایات آن‌ها مورد قبول واقع نشد و سنت مطهر بدینگونه از مکر و خبت آن‌ها محفوظ ماند.^۲ و اینگونه نیست که دشمنان اسلام از اختلاط امرشان در محدثین و نابودی روایات آن‌ها در کتب صحاح اهل سنت، بدون تشخیص دادن، تصور می‌کردند و علمای امت در این هنگام شرط گذاشتند که روایت‌هایی را قبول کنند که: راوی آن عادل و ضابط باشد و متساهل نباشد و آنچه از تساهل در کارهای مباح واقع شد مانند افراط در مزاح و شوخی و خوردن در بازار و مانند آن که از مباحات به شمار می‌آیند ولی انجام دادن آن‌ها ثواب

۱- تدریب الراوی ۳۳۹/۱، فتح المغیث / سخاوی ۳۸۳-۳۸۹، توضیح الأفكار ۲۵۵/۲، مقاصد الحدیث فی القديم و الحدیث، دکتر مصطفی التازی ص ۷۹، و اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث ص ۴۰۲-۴۰۹.

۲- مقایسه بین تطبیق شروط حدیث صحیح در نظر علمای حدیث و تطبیق همان شروط بر اسفار عهد جدید در کتاب منهجیه جمع السنه و جمع الأناجیل / دکتر عزیزه علی طه، ص ۴۸۱-۴۸۳.

ندارد و ترک کردن آن‌ها عقاب ندارد و اگر از انجام‌دهندگان آن کاسته شود در این هنگام مردم آن را می‌شناسند و نزد آن‌ها مشهور است که از بین برندهٔ انسانیت است و آن در آن وقت بر عدالت راوی با کم شدن تفاوت معروف بین سخت‌گیر و سهل‌گیر در قبول و رد آن بر از بین رفتن انسانیت با بعضی از کارهای کوچک، تأثیری ندارد.^۱ و همچنین در این راه که غایت اعتدال و انصاف است و نه افراط و زیاده‌روی بر اعتماد تأثیری ندارد.^۲

آنچه بر عدم تساهل محدثین در شروط کسی که روایتش مورد قبول است و کسی که مورد قبول نیست، دلالت می‌کند اتفاق آن‌ها بر این است که تنها عدالت در قبول روایت راوی کافی نمی‌باشد، بلکه ناچاراً باید ضبط و نگهداری هم با آن باشد و این بر آنچه که امام مسلم در مقدمه صحیحش از ابی زناد آورده دلالت می‌کند که می‌گوید: در مدینه گروه صد نفره‌ای را دیدم که همهٔ آن‌ها مورد اعتماد بودند و آنچه حدیث از آن‌ها اخذ می‌شود، گفته می‌شود، آن‌ها اهل این کار نیستند و از عبدالله بن مبارک نقل شده که می‌گوید به سفیان ثوری گفتم: اگر حال عباد بن کثیر را می‌دانستی هنگامی که در کارهای بزرگ نقل حدیث می‌کرد، پس می‌بینی که به مردم می‌گوییم: از او حدیث اخذ نکنید؟ سفیان گفت، بلی عبدالله گفت: پس من در مجلس سخنرانی عباد بوده‌ام و دین او را می‌ستودم و می‌گفتم: از او حدیث اخذ نکنید، و از یحیی بن سعید قطان نقل شده که می‌گوید: صالحان را ندیدم در مورد چیزی دروغ بگویند و از ایوب سختیانی نقل شده که می‌گوید: که همسایهٔ من است. سپس در فضیلت او می‌گوید و اگر نزد من بارها شهادت دهد، شهادت او را جایز نمی‌دانم.

۱- الکفایه / الخطیب، فصلی به عنوان «باب ذکر بعض أخبار من استفسر فی الجرح فذكر ما لا یسقط العدالة» الکفایه ص ۱۱۰.

۲- ضوابط الراویة عند المحدثین / استاد صدیق بشیر، ص ۱۱۸، ۱۱۹، باتصرف. لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث، استاذ عبد الفتاح أبو غده ص ۱۰۸ - ۱۱۲.

از عبدالله بن مبارک نقل شده که می‌گوید: بر راستگویی باقی ماند ولی از کسی که هم مقبول است و هم رویگردان، حدیث اخذ می‌کند.^۱ و یحیی ابن معین - رحمه‌الله - می‌گوید: ما اقوامی را مورد طعن قرار می‌دهیم که شاید آن‌ها اکنون در بهشت باشند و از آن زمان دویست سال می‌گذرد.^۲ سخاوی می‌گوید: یعنی مردمان صالحی هستند ولی اهل حدیث گفتن نیستند.^۳ و امام مالک می‌گوید: علم را از چهار گروه نگیرید، از ۱- از مردی که تابع هوی و هوس است چون مردم را به امیال و هواهای خود فرا می‌خواند. ۲- از دیوانه‌ای که دیوانگی او آشکار است. ۳- از مردی که در احادیث مردم کذب وارد می‌کند و اگر منع نشود به رسول خدا ﷺ هم دروغ می‌بندد. ۴- مردی که فضل و صلاح و عبادت و احادیثش را نمی‌شناسید.^۴

دقت محدثین در تتبع صفحات راوی معتمد و مقبول الروایه، آشکار است و مطالعه آن‌ها بر ضبط راویان از تغییر خطوط کرد مانند کسی که بعضی از اوقات حدیثش ضعف داشته باشد و در بعضی از جاها هم ضعف نداشته باشد و یا در بعضی از بزرگان ضعف داشته باشد.^۵

اما شعبی راست گفت که: به خدا اگر نود و نه بار در آن صواب کنم و یک بار خطا کنم برای دشمن آن یک بار کافیهست.^۶ اینچنین در این راه بزرگ که دنیا مثل آن را ندیده است، شک جاعلان از کفرش و ملحدان و ابداع‌کنندگان و جهات صالحان و متصوفه،

۱- امام مسلم به شرح نووی، مقدمه استخراج نمود باب بیان أن الإسناد من الدین و أن الروایة لا تكون

إلا عن الثقات ۱۱۹/۱-۱۲۶، توجیه النظر / ابن حجر، ص ۲۵.

۲- الخطیب از جامع الإخلاق راوی استخراج نمود، ص ۱۶۰.

۳- إعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ، ص ۶۹.

۴- جامع البیان ۴۸/۲، الکفایة، ص ۲۴۹، الجرح و التعديل ۳۲/۲، الإلماع، ص ۶۰.

۵- تفصیل آن در شرح علل / الترمذی، ص ۵۵۲/۲-۶۷۲، ضوابط الروایة عند المحدثین ص ۱۲۲.

۶- تذکره الحفاظ، ص ۷۷/۱.

خشی کرد، همچنانکه امام شعرانی در عهد کبری می‌گوید: و بدان ای برادر، بسیاری از این خیانت‌ها در زمان متصوفه، کسانی که قدمی در این راه نگذاشتند، اتفاق افتاد، چه بسا از رسول خدا ﷺ روایت کنند و به خاطر نداشتن ذوق و ندانستن فرق بین کلام نبی و دیگران، کلام او نباشد و از شیخ الإسلام ذکر یا شنیده شده است که می‌گوید: بعضی از محدثان گفته‌اند که کاذبترین مردم صالحان هستند، به خاطر سلامت به آن‌ها، پس به مردمان نیکو شک می‌کردند و آن‌ها به رسول خدا ﷺ دروغ نمی‌بستند و مراد آن‌ها از صالحین، عبادانی بودند که با علم بلاغت آشنائی نداشتند و بین کلام نبوت و دیگران فرقی قائل نبودند، برخلاف عارفان که آن‌ها آن را از مردم مخفی نمی‌کردند.^۱

و آنچه گفتیم روشن نمود که مصلحت کاذبین، مصلحت و صلاح حقیقی نیست که مانند صلاح علما و بزرگان دین و حافظان حدیث باشد، بلکه صلاحی است که بزرگان گذشته در مورد آن نقل کرده‌اند و در غیر این صورت باید سعید بن مسیب و عروه و شافعی و مالک و احمد و ابوحنیفه و بخاری و مسلم و دیگر بزرگان مسلمان از کاذبترین مردمان در حدیث باشند و آیا صحیح است که انسان مسلمان چنین بگوید؟!^۲

اگر بزرگان مسلمان از کاذبترین مردمان بودند - که نیستند - پس چه کسی باید کذب آن‌ها را آشکار سازد؟ آیا باید کافران و ملحدان و غالیان جاعل آن را کشف کنند؟^۳ و چه کسی باید جعل و دلایل و نشانه‌ها و تصنیفات متعدد آن‌ها را بشناسد؟ کافران و ملحدان باید این کار را بکنند؟

هرگز این تصور درست نیست چون آن‌ها پاسداران زمین و خلفا و سربازان خدا در روی زمین هستند و آن‌ها منتقدانی هستند که ابن مبارک به آن‌ها می‌گوید همچنانکه به او

۱- قواعد التحذیر / قاسمی، ص ۱۶۴.

۲- السنه و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص ۲۳۰.

۳- قواعد التحذیر / قاسمی، ص ۱۶۳.

گفته شد: این احادیث ساخته شده هستند؟ گفت: منتقدان در آن زندگی می‌کنند و خدای تعالی می‌فرماید:^۱

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«همانا ما بر شما ذکر را نازل کردیم و از آن محافظت می‌کنیم».

و یحیی بن یمان در مورد آن‌ها می‌گوید: اگر در این حدیث مردانی هستند که خداوند آن‌ها را خلق کرده است آن هنگام که آسمان و زمین را خلق کرده است این‌ها از محکمترین مردان هستند^۲، هارون الرشید در مورد آن‌ها می‌گوید که آن‌ها از ملحدی اخذ کردند، سپس امر به زدن گردنش کرد و ملحد به او گفت: برای چه گردن مرا می‌زنی؟ گفت: عابدان به خاطر تو بخشش نمودند پس گفت: ای امیرالمؤمنان: کجاست آن هزار حدیث تو؟ و در روایت که چهار هزار حدیث برای شما جعل کردم که حرام را حلال نموده‌ام و حلال را حرام، پیامبر در این مورد چه فرموده است؟ سپس هارون الرشید به او گفت: ای دشمن خدا تو کجائی؟ ابی اسحاق فزاری^۳ و عبدالله بن مبارک همه حرفهای او را غریبال کردند و پس آن را استخراج نمودند.^۴

۱- الکفایه، ص ۸۰.

۲- الجرح و التعديل / ابن ابی حاتم ۱۸/۱.

۳- ابو اسحاق الفزاری: ابراهیم بن محمد بن حارث بن حذیفه الفزاری، امام، بر اعتماد او متفق هستند و او تصانیف زیادی دارد و در سال ۱۸۵ هـ و به عبارتی ۱۸۶ هـ درگذشت و شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱/۶۳ ش ۲۳۰، تذکره الحفاظ ۱/۲۷۳ ش ۲۵۹، الکاشف ۱/۲۲۰ ش ۱۸۶، الثقات / عجلی، ص ۵۴ ش ۳۷، تذکره الحفاظ ۱/۲۷۳ ش ۲۵۹، و تهذیب التهذیب ۱/۱۵۲ ش ۲۷۱.

۴- تذکره الحفاظ ۱/۲۷۳، شرح حال ابواسحاق فزاری، تهذیب التهذیب ۱/۱۵۲ ش ۲۷۱، تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص ۱۷۴، اسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعه / ملا علی قاری، ص ۴۰، برای اطلاع بیشتر در مورد رد این شبهه رجوع شود به: الوضع فی الحديث، دکتر عمر حسن فلاته. مخطوط بکلیه أصول الدین بالقاهرة ش ۹۰۱.

حقیقت اینکه، آنچه را محدثین از علم حدیث به وجود آوردند، به واسطه آن اسلام از سایر امتهای متمایز گشت و از بزرگترین نتایج منفعت بار آن این بود که حمله زیانبار بر سنت نبوی از دل آن سر برآورد.

من خوشحالی خود را خواستم ولی خوشحالیم را از خود گرفتم و چه بسا انسان از جایی که فکرش را نمی‌کند کار خوبی را انجام دهد.^۱

این علم مانند تخته سنگ محکمی است و هر توطئه‌ای به آن برمی‌خورد می‌شکند چونکه آن را در تاریکی بافته‌اند و به احادیث پیامبر نسبت داده‌اند و سنت از میدان بزرگ و سالمی به حالت پیروزمندانه خارج شده است^۲ و ممکن نیست که حرکت جاعلان، تکامل یا بدو آن را دلیلی بر ضعف مجموعه احادیث قرار دهند و دو نتیجه بر عدم استدلال آن قرار دهند. زیرا جاعلان با آنچه که جعل کرده‌اند نمی‌توانند محدثین را هرگز بترسانند.

استاد محمد اسد می‌گوید: وجود احادیث جعلی، دلیلی بر ضعیف بودن چارچوب احادیث به صورت کلی نیست زیرا این احادیث از چشم محدثین پنهان مانده است، همانگونه که بعضی از منتقدین اروپائی از روی ساده‌لوحی چنین پنداشتند و بسیاری از مدعیان علم و دانش در میان مسلمانان از آنها پیروی کرده‌اند.^۳

۱- لمحات من تاریخ السنه و علوم الحديث / استاد عبد الفتاح ابو غده، ص ۱۸۹.

۲- بحث شیخ عزالدین الخطیب التمیمی در مؤتمر السنه النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة ۵۵۰/۲.

۳- الإسلام علی مفترق الطرق، ص ۹۶ با تصرف، مقدمه دکتر عبدالوهاب عبد اللطیف در مقاصد الحسنه / سخاوی.

این شبهه را با بیانی از امام بن قیم جوریه که در کتاب «مختصر الصواعق المرسه» آورده است خاتمه می‌دهیم، او می‌گوید: امام ابو مظفر^۱ گفت: (اگر گفتند آثار بین مردم زیاد شدند و با هم مختلط شدند، می‌گوئیم: فقط افراد نادان تصور می‌کنند که این آثار با هم آمیخته شده‌اند، اما آگاهان نسبت به این اختلاط سره را از ناسره تشخیص دادند و درست مانند تشخیص‌دهندگان سکه‌های تقلبی از غیر تقلبی عمل کردند و بهترین آن‌ها را برگزیدند اگر آن احادیث به رسم غلط بین راویان رسوخ می‌کرد، پیروان احادیث آن را برای منتقدین ترویج نمی‌دادند و بلکه آن را در جرگه حدیث غلط به حساب می‌آوردند و در همه حروف و صفحات آن و اگر غلطهای راویان را در اسناد و متون رواج نداد پس چگونه برای آن‌ها جعل ملحدان و تکثیر احادیث آن‌ها را که مردم حتی به صورت خفیف روایت می‌کنند، رواج دادند. و آن سخن بعضی ملحدان است که آنچه را که جاهلان گمراه و مبدعان کذاب به احادیث صحیح نبی ﷺ و آثار صادق او، نسبت می‌دهند و آن را مستهجن می‌کنند و مردمان جاهل را با این ادعا به غلط می‌اندازند و جاعل در رد آثار رسول خدا ﷺ به موهن‌ترین دلایل، استدلال می‌کند و این استدلال آن‌ها تغییری شدید ایجاد نکرد پس نویسنده این مدعا مستحق است که دهانش بسته شود و از سرزمین اسلام رانده شود.^۲

۱- امام ابو مظفر: منصور بن محمد بن عبد الجبار، ابو مظفر سمعانی تمیمی مروزی حنفی و شافعی یکی از ائمه اعلام می‌باشد و او دارای نظری بلند بود، در وعظ مانند دریا می‌باشد. در تفسیر و فقه و حدیث و اصول تألیفاتی دارد از جمله: البرهان و الاصطلاح، و القواطع فی أصول الفقه، و القدر، و المنهاج لأهل السنة، و غیره. در سال ۴۸۹ هـ در گذشت، شرح حال او در: طبقات الفقهاء الشافعیین / ابن کثیر ۴۸۹/۲ ش ۲۰، اللباب فی تهذیب الأنساب / ابن اثیر ۱۳۸/۲، ۱۳۹، شذرات الذهب ۳۹۲/۲، طبقات المفسرین / داودی ۳۳۹/۲ ش ۶۵۱، البدایه و النهایه ۱۶۴/۱۲.

۲- مختصر الصواعق المرسله ۵۶۱/۲، ۵۵۲، نکا: مائه سؤال عن الإسلام / شیخ محمد غزالی ۴۳/۱.

این شبهه که می‌گویند پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند

بررسی این شبهه و پیروان آن

دشمنان سنت مطهر ادعا کردند که پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند و احادیثی را جعل کردند که موافق امیال آن‌ها باشد و پادشاهی آن‌ها را تثبیت کند.

احادیثی که بر آن دلالت می‌کنند

احادیثی که به اطاعت از حکام دعوت می‌کنند و به دوری از فتنه و آشوب دعوت می‌کنند:

مانند این فرموده نبی ﷺ: کسی که از پادشاهش چیزی ببیند که خوشایند او نباشد، صبر کند، زیرا او اگر یک وجب از جماعت جدا شود سپس بمیرد در جاهلیت مرده است،^۱ سپس می‌فرماید: او از شما امری را طلب می‌کند که به آن عمل شود پس آن را می‌شناسید و آن را انکار می‌کنند، سپس کسی که کراهت کرد دور می‌شود و کسی که انکار کند تسلیم شده است، اما کسی که راضی شد تبعیت کرده است، گفتند: ای رسول خدا ﷺ آیا نجنگیم؟ فرمود: نه صدا نکنید. یعنی کسی که از قلبش دوری کند، قلباً آن را انکار کرده است.^۲

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الفتن باب قول نبی ﷺ (سترون من بعدی أموراً تنکرونها ۷/۱۳ ش ۷۰۴۵، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الإمارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين ۴۸۰/۶ ش ۱۸۴۹، و لفظ از اوست از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما.

۲- مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب الإمارة، باب وجوب الإنکار علی الأمراء فیما خلف الشرع و ترک قتالهم ما صلوا و نحو ذلك ۶/۸۴ ش ۱۸۵۴، از حدیث أم سلمة رضی الله عنها.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: فتنه‌ای مانند شب تاریک بین شما می‌باشد، که مردی آن را با ایمان به صبح می‌رساند با ایمان شب می‌کند و با کفر صبح، کسی که در آن نشسته بهتر از کسی است که ایستاده و کسی که ایستاده بهتر از پیاده است و کس که پیاده است بهتر از کسی است که می‌دود. گفتند چه چیزی را به ما امر می‌کنی؟ گفت: پایبند خانه‌هایتان باشید.^۱

و مانند آن احادیثی که گلدزیهر به آن استشهاد می‌کند که اهل حدیث یا فقهاء آن‌ها را آنگونه نامیده‌اند که نقش مهمی را در تثبیت نظام حکم در جعل این احادیث بازی کردند که به اطاعت از آن‌ها یا به کناره‌گیری و ترک آن، امر شده‌ای.^۲

نیازی عزالدین کتابش (دین سلطان) را بر این اساس بنا نهاده است و منظور از سلطان معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه می‌باشد و به ادعای او سرور ما معاویه کسی بود که فتح باب روایات را با احادیث افترا دهنده گشود تا آن را به جای قرآن بگیرند و دینش را آشکار کرد و سربازان او از جمله فقهاء و محدثین او را در این راه یاری دادند و در این مورد می‌گوید: تاریخ اسلامی برای ما نقل می‌کند که معاویه از افراد باهوش و زیرک عرب بود و او تفکرات زمان جاهلیت را برای متوقف کردن قرآن به کار برد و در خلال آن، باب روایات را با احادیث افترا دهنده گشود تا به جای قرآن قرار بگیرد. و در این راه یارانش را از میان اصحاب و علمای بد و حسود و منافق از میان دشمنان اسلام یافت.^۳ و همین ادعایشان نشان می‌دهد که رافضه قصد طعنه به عقیده اهل سنت را داشته‌اند.

۱- سنن ابو داود، کتاب الفتن باب النهی عن السعی فی الفتنه ۱۰۱/۴ ش ۴۲۶۲.

۲- دراسات محمدیه / گلدزیهر، ص ۸۹-۹۵، به نقل از ضوابط الروایه عند المحدثین، ص ۳۴۰، ۳۴۲، العقیده والشریعه ص ۵۸ و نگا: دراسات محمدیه فصل سوم (الحديث النبوی وصلته بنزاع الفرق فی الإسلام) ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله دانشکده الدعوه، لیبی شماره ۵۲۲/۸ و بعد از آن.

۳- دین السلطان، ص ۳۶، ۳۷، مراجعه به همان منبع، ص ۳۴-۴۱، ۷۹۵، آنجا که می‌گوید مراد از سلطان معاویه است و سربازان او در جعل احادیث محدثین و فقهاء می‌باشند. نگا: همان منبع ص ۱۱، ۱۰۳.

صالح وردانی بعد از ذکر نمونه‌هایی از احادیث گذشته و آنچه در معنای آن آمده، می‌گوید: این روایات و این عقیده که فقهای سلاطین خلق کرده‌اند و حاکمان طاغوت و ظالم در تاریخ مسلمین آن را ایجاد کرده‌اند و اگر این روایات و عقیده نبود این باعث سلطه‌گرایی قبیله‌ای و حکومت اموی و عباسی بر حقیقت کار مسلمانان نمی‌شد.

همه حکومت‌هایی که بعد از رسول ﷺ آمدند، بر این روایات در پشتیبانی سلطان آن و نفوذش و اضافه کردن مشروعیت بر آن، اعتماد کردند.^۱

رافضی دیگری به نام زکریا عباس داود می‌گوید: ما وقتی که در اسباب جعل تحقیق می‌کنیم، رویکرد اساسی را ملاحظه می‌کنیم که انگیزه قوی برای معاویه بود که سنت را در خدمت اهدافش به کار گیرد. و لذا شروع به استخدام عده‌ای از صحابه و تابعین نمود که احادیث را جعل کنند تا کارهای او توجیه شود تا از این طریق به حکومتش وجهه دینی دهد.^۲

و از افراد دیگری که چنین عقیده‌ای را داشته‌اند: عبد الحسین شرف الدین^۳ مرتضی عسکری،^۱ محمود ابوریه،^۲ محمد نجیب،^۳ علی شهرستانی،^۴ علی الوردی،^۵ جمال البنا،^۶ عبد الجواد یاسین^۷ و سید صالح ابوبکر^۸ و ادريس الحسيني^۹ می‌توان نام برد.

۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، و نگا: ۱۵۲، ۲۰۲، ۲۷۱، آنجا که به احادیث قبل استناد می‌کند و با کتاب إنذار من السماء ص ۳۹، ۱۲۳، و أصول الحديث، دکتر عبد الهادی فضلی ص ۱۳۳، و الشيعة هم أهل السنة، دکتر محمد تیجانی ص ۲۶۰، و أحادیث أم المؤمنین عائشة، أدوار من حياتها، مرتضی عسکری ص ۲۸۴ و بعد از آن مقایسه شود.

۱- اهل سنت/ شعب الله المختار، ص ۸۸ و همچنین کتاب دیگر او الخدعه رحلتی من السنة الى الشيعة، ص ۵۵-۶۱، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء والمحدثين ص ۲۹۲ و بعد از آن، و نگا: قراءه فی صحیح البخاری، أحمد صبحی منصور ص ۴۱.

۲- تأملات فی الحديث عند السنة و الشيعة، ص ۱۴۵.

۳- عبد الحسین شرف الدین: عبد الحسین شرف الدین موسوی، شیعی امامی که در کاظمیه بغداد در سال ۱۲۹۰ هـ متولد شد و از تألیفات او: ابوهریره و النص و الاجتهاد. در سال ۱۳۷۷ هـ-۱۹۵۷ م.

نظارت آنچه که دشمنان سنت قبلاً آن را گفتند، دیده می‌شود که آن‌ها به وقایع زیر طعنه می‌زنند.

اولاً: در صحت اسلام معاویه رضی الله عنه و اینگونه وصف کردند که او منافق بود و می‌گویند که او روز فتح مکه اسلام را قبول کرد و او از طلقاء (کسانی که تا روز فتح مکه کافر ماندند) به حساب می‌آید که باب جعل در سنت را گشود و رافضه که قبلاً ذکرشان گذشت و پیروان آن‌ها از داعیان بی‌دین، این را بیان داشتند.

ثانیاً: پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، از کاذبان و فقهای سلطنت به شمار می‌آیند.

-
- درگذشت، شرح حال او در کتاب: النص والاجتهاد از محمد صادق صدر، ص ۵-۳۹ آمده است، نگا: استشهاد بالشبهه التي معنا في كتابه النص والاجتهاد ص ۳۳۱-۳۳۲، و أبو هريرة ص ۳۹-۵۱ .
- ۱- معالم المدرستين جلد ۱/۳۶۱ و جلد ۲/۵۳ و احاديث عايشه ادوار من حياتها، ص ۲۵۵، ۳۵۹-۴۰۹.
- ۲- أضواء على السنة، ص ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۷۹، و شيخ المضيره، ص ۱۷۰-۲۶۳.
- ۳- الصلاة، ص ۳۷-۴۱.
- ۴- منع تدوين الحديث أسباب و نتائج، ص ۳۲، ۲۷۴، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۸۷، ۴۹۴.
- ۵- علی الوردی: نویسنده معاصر، از مؤلفات او: وعاظ السلاطين، مراجعه به استشهاد بالشبهه التي معنا في كتابه وعاظ السلاطين، ص ۱۱۶-۱۳۸-۱۶۵.
- ۶- السنة و دورها في الفقه الجديد، ص ۱۸۲، ۲۵۶.
- ۷- السلطة في الإسلام، ص ۲۵۸-۲۹۲، ۳۰۱.
- ۸- ادريس الحسيني: نویسنده و روزنامه‌نگار معاصر، شيعي و از تألیفات او: لقد شيعني الحسين "الانتقال الصعب في رحاب المعتقد والمذهب" و استشهاد بالشبهه التي معنا في الخلافة المغتصبه، ص ۱۷۹ و لقد شيعني الحسين، ص ۲۴۷-۲۹۰.
- ۹- سيد صالح ابوبكر: نویسنده مصری و او از جماعت انصار السنة اسکندريه می‌باشد. و در آنجا کتاب "الأضواء القرآنية في اكتساح الأحاديث الإسرائيلية و تطهير البخاري منها" را تألیف کرد. و محمود ابوريه پیرو او شد و جماعت انصار السنة را مقرر کرد و از آن جماعت جدا شد. نگا: استشهاد بالشبهه التي معنا في الأضواء القرآنية ص ۴۵.

ثالثاً: افترای آن‌ها به پادشاهان و امرای اموی و عباسی به اینکه آن‌ها از تعلیم اسلام دور بودند و علمای مسلمان را استثمار می‌کردند که احادیث را جعل کنند که از این طریق امارتشان را تثبیت کنند.

رابعاً: افترای آن‌ها به احادیث اولی‌الأمر و احادیث فتنه‌ها و آشوب‌ها.

جواب ادعاهای مذکور در زیر می‌آید:

اولاً: افتراهائی که در صحت اسلام سرور ما معاویه رضی الله عنه آورده‌اند این است که او باب جعل حدیث در سنت نبوی را گشود. آنچه دشمنان سنت مطهر بوسیله آن در صحت اسلام معاویه رضی الله عنه طعنه زده‌اند و آقای دکتر محمود ابو شهبه در مقام دفاع از او برآمد و گفت: دشمنان اسلام فراموش کردند که نویسندگان در تاریخ صحابه از واقدی و ابن سعد ذکر کرده‌اند که او بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه اسلام آورد و از ترس خانواده‌اش اسلامش را مخفی می‌کرد و آن مسلماً در عمره القضاء بود و به نظر بعضیها، او و پدرش از افراد (مؤلفه قلوبهم) هستند ولی نظر اکثریت بر این می‌باشد که او از (مؤلفه قلوبهم) نیست، ابن عبدالبر می‌گوید: معاویه و پدرش مؤلفه قلوب هستند اگرچه او احساس می‌کند که بسیاری این نظر را روایت نمی‌کنند و لذا حافظ محقق ابن حجر را می‌بینیم که در شرح حالش چیزی از آن ذکر نمی‌کند و همانا در شرح حال پدرش ذکر کرد که او از مؤلفه قلوبهم است.^۱

به هر حال او اسلام آورد و اسلام او حسن بود و حتی اگر از جمله کسانی باشد که در روز فتح مکه، اسلام آوردند این باعث نمی‌شود که عدالت و صحابی بودن آن‌ها را مورد

۱- رجوع به: شرح حال او در: الاستیعاب ۱۴۱۶/۳ ش ۲۴۳۵، و تاریخ الصحابه ص ۲۳۱ ش ۱۲۳۹، و اسد الغابه ۲۰/۵ ش ۴۹۸۴، و الإصابة ۴۳۳/۴ ش ۸۰۶۸، و نگا: الطبقات الکبری، ابن سعد ۴۰۶/۷، و فتح الباری ۱۳۰/۷ ش ۳۷۶۴، و البدایه و النهایه ۱۲۰/۸.

تخریب قرار دهیم چون پروردگار عزیز کسانی را که بعد از فتح مکه اسلام آوردند تزکیه کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلَوْا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: 10].

«و برای چه در راه خدا انفاق نکنید در صورتی که وارث تمام آسمانها و زمین خداست و آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کردند آن‌ها اجر و مقامشان بسیار عظیم‌تر از کسانی است که بعد از فتح، انفاق و جهاد کردند خدا به همه وعده نیکوترین پاداش را داده و خدا به هر چه می‌کنید، آگاه است».

و چگونه افترا در صحت اسلام او درست می‌باشد، در حالی که او از کسانی بود که در خدمت پیامبر وحی می‌نوشت.^۱ روایت ابن عباس دلالت بر این امر می‌کند که رسول خدا ﷺ دنبال معاویه فرستاد که برای او بنویسد سپس گفت: او غذا می‌خورد. سپس دوباره دنبالش فرستاد و گفت: او غذا می‌خورد. سپس گفت: خداوند شکم او را پر نکند.^۲

استاد محب الدین خطیب^۳ می‌گوید: بعضی از فرقه‌های دشمن اسلام^۱ از این حدیث برای طعنه به معاویه^۲ استفاده می‌کنند و در آن چیزی نیست که به آن‌ها کمک کند، چگونه اینگونه بوده در حالی که او کاتب پیامبر ﷺ بوده است؟!

۱- دفاع عن السنة، ص ۶۵ با تصرف، نگا: تطهیر الجنان و اللسان / ابن حجر هثمی، ص ۷ و بعد از آن.

۲- مسلم به شرح نووی در کتاب البر و الصلة، باب من لعنه النبي ﷺ أو سبه... ۳۹۹/۸ ش ۳۶۰۴ استخراج نمود. مسند ابوداود طیالسی، ص ۳۵۹، ش ۲۷۴۶ و لفظ از اوست، و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۴۳/۶.

۳- الخطیب: محی الدین الخطیب بن أبی الفتح محمد بن عبدالقادر بن صالح الخطیب، از نویسندگان بزرگ اسلامی که در دمشق متولد شد و در آنجا علم آموخت، مجله الزهراء و الفتح را راه انداخت.

ظاهراً پیامبر با این دعا هیچ نیتی نداشته است زیرا این، بین عربها رسم بوده است که وقتی سخن می‌گویند نیتی نداشته باشند مانند این سخن نبی ﷺ که می‌فرمود: راست تو خاک بخورد (زمین بخوری).

ممکن است این سخن از پیامبر ﷺ به دلیل خصلت انسان بودنش از او باشد که پیامبر ﷺ خودش در احادیث زیادی به صورت متوالی آن را توضیح داده است از جمله آن‌ها حدیثی از عایشه رضی الله عنها را که به پیامبر نسبت داده شده است ذکر می‌کنیم: آیا نمی‌دانی با پروردگار چه شرطی بسته‌ام؟ گفتم: ای پروردگار من، من انسانی هستم و هر کدام از مسلمین را لعن کنم یا ناسزا بگویم، پس برای او زکات و پاداشی قرار بده.^۲ در اسلام معاویه رضی الله عنه عیب و قصوری دیده نمی‌شود و در اخلاص و اسلام و شیوه حکومتداری او هیچ‌گونه شکی نیست.

قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: هر چه خصلت نیکو در وجود معاویه جمع شده به صورت اجمال آشکار هستند و گفت: معاویه جمیع خصلت‌ها را یکجا دارد، او که سرزمین شام را در حالت کلی و جزئی آباد نمود و همچنان حسن سیرت او استقامت او در محافظت مرکزی و سد کردن مرزها و اصلاح سربازان و ایستادگی در برابر دشمن و سیاست حکومتداری قابل رؤیت می‌باشد. و احادیث صحیحی در مصاحبت و فقه از او مشاهده شده است و بخاری در کتاب صحیحش با ذکر سند از ابی ملیکه روایت می‌کند که می‌گوید: معاویه بعد از عشاء یک رکعت نماز می‌خواند و غلام ابن عباس نزد او بود سپس ابن عباس آمد، به او گفت: رها کن؛ زیرا او از اصحاب رسول خدا ﷺ می‌باشد. در

از اولین مؤسسين جمعيت جوانان مسلمان بود. و متولى نوشتن مجله دانشگاه الازهر شد. از تألیفات

او: تاریخ مدینه الزهرا بالآندلس و در سال ۱۹۶۹ درگذشت. و شرح حال او در: الأعلام ۲۸۲/۵.

۱- دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثين / صالح وردانی، ص ۲۶۴.

۲- مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب البر و الصلوة، باب من لعنه النبى ﷺ، ص ۳۹۶/۸، البدایه و

النهایه، ص ۱۲۲/۸، ۱۲۳.

روایت دیگری به ابن عباس گفته شد: تو در امیرالمؤمنین معاویه چه چیزی را دیده‌ای، او بجز یک رکعت نماز به جا نیاورد. گفت: او فقیه است.^۱

ابن عربی می‌گوید: ام حرام رضی الله عنه در حدیثی به خلافت او (معاویه) استشهاد می‌کند همچنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جایی خوابید و سپس بیدار شد در حالیکه می‌خندید زیرا او مردمانی از امتش را دید که در راه خدا می‌جنگیدند و بر امواج دریا سوار شده بودند - یعنی وسط دریا و قسمت عمیق آن - سپس سرش را دوباره بر زمین گذاشت و خوابید و بیدار شد و باز هم مانند رؤیای اولی را دید. سپس ام حرام به او گفت: دعا کن که خداوند مرا هم از آن‌ها قرار دهد سپس پیامبر فرمود: تو از اولین کسان هستی، سپس ام حرام زمان معاویه بر دریا سوار شد و هنگامیکه از دریا خارج شد از اسبش بر زمین افتاد و هلاک شد.^۲

حافظ بن کثیر می‌گوید: یعنی سربازان معاویه در زمان عثمان بن عفان در سال ۲۷ هـ در یک جنگ، قبرس را با فرماندهی او فتح کردند و او اولین پایه‌ها را در تاریخ اسلام نهاد و ام حرام در کنار همسرش عبادۀ بن صامت با آن‌ها بود و با آن‌ها از صحابه ابو درداء و أبوذر و دیگران هم بودند. ام حرام در راه خدا فوت کرد و قبر او امروزه در قبرس است.^۳

۱- بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب فضائل الصحابه، باب ذکر معاویه رضی الله عنه ۱۳۰/۷، ش ۳۷۶۵، ۳۷۶۴. نگا: کتاب مروان بن الحکم إلى معاویه بن أبی سفیان یستفتیه فی مجنون قتل رجلاً. مالک در الموطأ کتاب العقول، باب ما جاء فی دیة العمد إذا قبلت و جناية المجنون ۶۴۸/۲ ش ۳، وانظر: اسد الغابة ۲۰۲/۵ ش ۴۹۸۴.

۲- بخاری به شرح الباری استخراج نمود، کتاب الجهاد السیر، باب الدعاء بالجهاد و الشهادة للرجال و النساء، ص ۱۳/۶ ش ۲۷۸۸-۲۷۸۹. و مسلم به شرح نووی، کتاب الإمارة، باب الغزو فی البحر ۶۵/۷ ش ۱۹۱۲.

۳- البدایة و النهایة ۲۲۹/۸، النهایة فی الفتن و الملاحم ۱۷/۱، فتح الباری ۲۳/۶، ۱۲۰ ش ۲۷۹۹-۲۸۰۰-۲۹۲۴.

ابن کثیر می‌گوید: امیر و فرمانده لشکر روم در جنگ قسطنطنیه یزیدبن معاویه بود. می‌گوید: این از بهترین دلایل پیامر بر شهادت بر فضل سرور ما معاویه و پسرش یزید می‌باشد و همچنانکه در حدیث ام حرام که به نبی ﷺ نسبت داده شده است، آمده است که: اولین سربازان از امت من که از راه دریا گذر کنند^۱ و اولین سربازان از امت من که در شهر قیصر جهاد کنند، بهشت بر آن‌ها واجب است و بخشیده می‌شوند. سپس گفتم: ای رسول خدا ﷺ من از آن‌ها هستم؟ فرمود: نه.^۲

امام ابن تیمیه می‌گوید: در میان ملوک مسلمان کسی بهتر از معاویه نمی‌باشد و مردم در زمان هیچ پادشاهی بهتر از زمان معاویه نبودند، هنگامیکه ایامش به ایام بعد از خود و به ایام ابوبکر و عمر نسبت داده شد چشم و هم‌چشمی آشکار شد.

ابوبکر بن اثرم روایت کرد و ابن بطه از طریق قتاده روایت کرد که می‌گوید: اگر بخواهید عمل معاویه را نشان دهید اکثر شما می‌گویید: این مهدی است. ابن بطه با ذکر سند ثابت از دو طریق از اعمش و او از مجاهد روایت می‌کند که می‌گوید: اگر شما معاویه را می‌دیدید می‌گفتید این مهدی است.

و اثرم از ابوهریره المکتب روایت می‌کند که می‌گوید: ما نزد اعمش بودیم و از عمر بن عبد العزیز و عدالتش ذکر می‌کردیم. سپس اعمش گفت، معاویه را چگونه می‌بینید؟ گفتند در هنگام جهاد؟ گفت: نه عدالت او را چگونه ارزیابی می‌کنید. از ابی اسحاق که در مورد معاویه ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: اگر او را ملاحظه می‌کردید یا روزگار او را می‌دیدید، می‌گفتید: او مهدی بود.

۱- ابن حجر در مورد قد اوجبوا می‌گوید: مهلب گفته: یعنی انجام دادن کاری که بهشت با آن برای او واجب می‌شود. در متقب معاویه زیرا او اولین کسی است که از طریق دریا جهاد نمود. و در مورد ویژگی پسرش یزید چون او اولین کسی بود که با قیصر جنگید. فتح الباری ۱۲۰/۶-۱۲۱ ش ۲۹۲۴.

۲- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الجهاد و السیر، باب، ما قیل فی قتال الروم ۱۲۰/۶ ش ۲۹۲۴.

این شهادت آن ائمه اعلام در مورد امیرالمؤمنین معاویه می‌باشد که سخت تشنه استجابت خدا و دعای پیامبرش بود و پیامبر در مورد این خلیفه صالح می‌فرماید: خدایا او را هادی و مهدی قرار بده و به وسیله او هدایت کن.^۱

قبل از اینکه سخن از گواهیهای صحابه و تابعین و آرای علما در مورد معاویه را به اتمام برسانیم، از مورخ مشهور علامه ابن خلدون در اعتبار معاویه از خلفای راشدین نظری نغز را نقل می‌کنیم که می‌گوید: حکومت معاویه و اخبار او سرچشمه‌ای از خلفای راشدین و نیکان آن‌ها بود و او در فضل و عدالت و دوستی بعد از آن‌ها قرار دارد.^۲

ابن خلدون همچنین در مقدمه می‌گوید: دفاع از برتری پسرش در امر حکومت و مسئولیت، می‌گوید: همانا او مصلحت عمومی در جامعه را رعایت نمود و اتفاق آن‌ها از اهل حل و فصل هنگامیکه از بنی‌امیه بودند. .. و از قریش بودند^۳ و از ملل مختلف و همچنین فاتحان که فقط او را در امر حکومتداری و مسئولیت قبول کردند، این اتفاق و اجتماع که شأن آن نزد شارع مهمتر است، و معاویه در مورد این شک نمی‌کند چون عدالت او و هم‌صحبتی او و حضور بزرگان صحابه و سکوتشان در مورد آن، دلیل بر نفی شک در این مورد می‌باشد، آن‌ها از کسانی نبودند که در حق نرمش نشان دهند و معاویه

۱- سنن ترمذی در کتاب المناقب، باب مناقب لمعاویة بن ابی سفیان ۴۶۵/۵ ش ۳۸۴۲، از حدیث عبدالرحمن بن عمیره. ترمذی می‌گوید این حدیث حسن و غریب است. نگا: منهاج السنة ۱۸۵/۳، البدایة و النهایة ۱۲۴/۸-۱۲۵.

۲- تاریخ ابن خلدون ۴۵۸/۲.

۳- نگا: دفاع او از حدیث (الائمه من قریش) و رد او با آیه‌های قرآن و همچنین با احادیث نبوی، مقدمه، ص ۲۱۴، تأویل مختلف الحدیث ص ۱۱۵.

هم کسی نبود که پند و نصیحت را در حق قبول کند سپس، همگی آن‌ها به آن و عدالتشان مانعی برای آن است.^۱

همه این شهادتها و قبل از آن، احادیث نبوی در مورد بزرگ‌منشی معاویه را ذکر می‌کنیم^۲ و همراه این اعتراف می‌کنیم که خدا به بزرگواری علی بن ابی طالب علیه السلام شهادت داده است و او بزرگوارتر از معاویه بود و حق همیشه با او بود و در کل همگی مجتهد بودند.^۳ در حدیث صحیح آمده است: هنگامیکه حاکم حکم کند و در این راه اجتهاد داشته باشد و به هدف برسد پس برای او دو أجر و پاداش هست و هنگامیکه حکم کند و در این راه اجتهاد داشته باشد سپس خطا کند، برای او یک أجر هست.^۴

این مثالهای کمی که نقل می‌کنیم برای شناخت مقام و منزلت بیشتر آن‌ها کافی نیست، برای اینکه مردم بدانند و صورت و چهره واقعی معاویه رضی الله عنه را بشناسند، آن چهره کاذب که ملحدان از میان رافضه و پیروان آن‌ها از دشمنان اسلام و سنت مطهر به تصویر کشیده‌اند، پس می‌زنیم و آن چهره را کتاب‌های سنت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین

۱- المقدمة ۲۲۸، ۲۳۴ و نگا: دفاعه عما وجه إليه من اعتراض علی اخذه العهد لابنه يزيد ص ۲۴۰ و ر.ک: العواصم من القواصم، قاضی أبو بکر بن العربی، و الصواعق المحرقة و تطهير الجنان و اللسان، ابن حجر هیتمی.

۲- هیچ کس شکی ندارد که احادیث زیادی در بیان فضایل معاویه و خلفای راشدین وضع شده‌اند ولی ائمه حدیث آن‌ها را جدا کرده و موارد جعلی را از صحیح آن متمایز نموده‌اند و حافظ بن کثیر احادیثی را در فضائل معاویه آورده و صحیح و جعلی آن را جدا کرده است. نگا: البدایة و النهایة ۱۲۰/۸-۱۴۷، نگا: کتب الموضوعات باب المناقب. و مجمع الزوائد ۳۵۶/۹.

۳- مقدمة ابن خلدون، ص ۲۲۷، مختصر التحفة الإثنی عشریه ۳۰۵-۳۲۴، العواصم من القواصم، ص ۱۷۲ و بعد از آن. و منهاج السنة، ابن تیمیة ص ۲۰۵، و البدایة و النهایة ۱۲۹/۸.

۴- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ ۳۳۰/۱۳ ش ۷۳۵۲، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الأفضیة، باب بیان أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ ۲۵۴/۶ ش ۱۷۱۶ من حدیث عمرو بن العاص رضی الله عنه.

رد می‌کنند و به هم صحبتی او با نبی ﷺ و فقاقت او و عدالت در فرمانروایی و حسن سیرت او شهادت می‌دهند و حتی کسانی مانند مجاهد و أعمش می‌گویند که او همان مهدی است.

آیا این حال کسی است که در سنت دخل و تصرف کند و یا حتی به جعل رضایت بدهد، آیا این با فضیلت او سازگار است و همچنین آیا او جعل حدیث را در تثبیت فرمانرواییش به کار برد یا غیر از این‌ها که دشمنان اسلام از رافضه و پیروانشان ادعا می‌کنند؟! بله بدون این که فکر کنند آنچه که بخواهند می‌سازند.

ثانیاً: جواب اتهامی که راویان سنت را از کاذبان و فقهای حکومت می‌داند.

اما آنچه که داعیان فتنه و دروغپردازان علم ادعا کردند که پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها از فقها و محدثین، کاذب و فقیه دربار حکومت بوده‌اند، در جواب این ادعا دکتر سباعی مطلبی تحت عنوان، آیا علما این کذب را در دفاع از دین مجاز دانستند؟ می‌گوید: که دشمنان اسلام از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و داعیان الحاد، به مرز سربلندی که راویان سنت به آن متصف شدند، نمی‌رسند و نخواهند رسید. چون راویان سنت از کذب، حتی در زندگی عادی خود به دور بودند حتی دشمنان اسلام به آن مقدار خوف که در جان آن‌ها به خاطر ترس و زهد خدا وجود دارد، نخواهند رسید و انکار آن‌ها در جنایت کذب بر رسول خدا ﷺ حد و مرزی ندارد و حتی در مورد آن‌ها می‌گویند کسی که کفر می‌گوید، آن را هم انجام می‌دهد و باید کشته شود و توبه او مقبول نمی‌باشد^۱، دشمنان اسلام هنگامیکه این خصایص علمای ما را نمی‌فهمند، معذور می‌شوند زیرا در وجود آن‌ها جز گمراهی یافت نمی‌شود و کسی که به کذب بر مردم عادت کند فکر می‌کند که آن‌ها از او دروغ‌گوتر هستند، مانند دزدی که فکر می‌کند همه مردم مانند او دزد هستند و غیر از این نیست، کسانی که آشکارا بعضی از والیان مردم را انکار می‌کنند به اینکه آن‌ها مخالف بعضی از احکام سنت هستند و آن‌ها

۱- الباعث الحثیث / شیخ احمد شاکر، ص ۶۵.

آشکارا سخن حق را مورد ضرب و اهانت قرار می‌دهند و کذب به رسول‌خدا را بر خود مباح می‌دانند و به سنت مطهر احکامی را اضافه می‌کنند که رسول‌خدا آن را نگفته است. ای مردم آیا شما عاقلانه به این حکم می‌کنید؟ یا شما با قومی سخن می‌گوئید که دارای عقل نیستند؟!^۱

بله قومی که هیچ ترسی در حکمشان بر رجال حتی یک نفر مانند پدر و پسر و برادر و دوست و استاد نداشتند بنابراین این صدق دیانت و پرهیز و امانت آن‌ها را می‌رساند و حافظان گرانقدر و سنت نبوی در میان آن‌ها هستند و همچنین گرانقدرترین ادیب و اجداد و اولاد و بهترین نوادگان از آن‌ها هستند پس این مثل خوبی در صدق و تقوا و امانت آن‌ها می‌باشد.^۲

اینک نمونه‌هایی از پرهیز آن‌ها در حکم بر رجال حدیث (اهل سنت)

جرح واردکنندگان به پدرانشان:

امام علی بن المدینی از پدرش سؤالی پرسید او گفت: در این مورد از غیر من سؤال کنید و سپس سؤال را جواب داد و رفت، بعد سرش را بلند کرد و گفت: دین او ضعیف است.^۳

جرح واردکنندگان بر فرزندانشان:

۱- السنه و مکانتها فی التشریع، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ باتصرف.

۲- نگا: لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث / استاد ابو غده، ص ۱۶۰، دلائل النبوه / البیهقی ۴۷/۱.

۳- میزان الاعتدال ۴۰۱/۲، لسان المیزان ۴۳۰/۸، شرح عبدالله بن جعفر بن نجیح پدر علی بن الدینی، المجروحین لابن حیان ۱۴/۲، ۵. ابن حجر در التقریب گفت: ضعیف است. گفته می‌شود حفظ آن به آخرش تغییر کرد. نگا: تقریب التهذیب ۴۸۳/۱ ش ۳۲۶۶، تهذیب الکمال / المزی ۳۷۹/۱۴ ش ۳۲۰۶.

امام ابو داود سحیستانی نویسنده السنن می‌گوید: پسر عبد الله کذاب است^۱ و مانند او سخن ذهبی در مورد فرزندش ابوهریره که می‌گوید، او قرآن حفظ کرد سپس از آن دور شد تا اینکه آن را فراموش کرد.^۲

جرح بر برادرانشان:

زید بن ابی انیسه می‌گوید: از برادرم روایت اخذ نکنید چون او به کذب مشهور شده است.^۳

جرح بر خواهرانشان:

شعبه ابن حجاج می‌گوید: اگر کسی به دنبال هشام بن حسان باشد او ازدواج کرد^۴ ولی آن را حفظ نکرد.^۵

جرح بر بعضی از خویشاوندان:

۱- میزان الاعتدال ۴۳۳/۲ ش ۴۳۶۸، لسان المیزان ۳۱/۴ ش ۶۳۱، شرح حال عبدالله بن سلیمان بن اشعث. ابن عدی می‌گوید: نزد اصحاب حدیث، حدیثش مقبول است. نگا: الکامل فی الضعفا ۲۶۵/۴ ش ۱۱۰۱، تذکره الحفاظ ۷۷۲/۲ ش ۷۶۸. و در السیر گفته که او در آنچه که نقل می‌کند حجت است. نگا: سیر أعلام النبلاء ۲۳۱/۱۳ ش ۱۱۸.

۲- الاعلان بالتوبیخ لمن زم التاريخ / سخاوی، ص ۸۳، ۸۴.

۳- میزان الاعتدال ۳۶۴/۴ ش ۹۴۶۳، لسان المیزان ۲۸۳/۹ ش ۱۴۸۲۶، شرح حال یحیی بن ابی انیسه. حافظ در التقریب گفته که ضعیف است. نگا: تقریب التهذیب ۲۹۷/۲ ش ۷۵۳۵، تهذیب الکمال ۲۲۳/۳۱ ش ۶۷۸۹.

۴- ختنی: الختن هر آنچه که به دنبال زن مانند پدر و برادر است و خاتن مردی است که با زن ازدواج می‌کند رجوع: مختار الصحاح، ص ۱۶۹، القاموس المحيط ۲۱۴/۴، ۲۱۵، النهایت فی غریب الحدیث ۱۰/۲.

۵- میزان الاعتدال ۴۸۷/۳، لسان المیزان ۲۵۲/۹ ش ۱۴۷۲۶، شرح حال هشام بن حسان القردوسی و ابن حجر گفت: یکی از آگاهان است و قطن از عطا او را ضعیف دانسته و در تقریب التهذیب گفته که ثقة است و ابن سیرین او را از افراد باثبات دانسته و در مورد روایتهای او از حسن و عطا اقوالی وجود دارد چون مرسل است. نگا: تقریب التهذیب ۲۶۶/۲ ش ۷۳۱۵، و تهذیب الکمال، مزی ۱۸۱/۳۰ ش ۶۵۷۲.

ذهبی در شرح حال حسین بن ابی شری عقلانی می‌گوید که ابو عروبه حرانی گفت: او دائی مادرم است و کذاب است.^۱

از کسانی که از بزرگان‌شان نمی‌ترسند:

یحیی بن سعید قطان می‌گوید: امام ابن ابی حاتم از عبدالرحمن بن مهدی روایت می‌کند که می‌گوید: روزی نزد شعبه اختلاف داشتند سپس گفتند: بین من و بین خودت حکم قرار بده سپس گفت: من راضی هستم که احوال یعنی یحیی ابن سعید قطان حکم کند، ما همچنان بودیم تا یحیی آمد و حکم کرد سپس به نفع شعبه حکم کرد - و او شیخش بود و از او یاد گرفته بود و آموخته بود و شعبه به او گفت: چه کسی طاقت نقد تو را دارد یا چه کسی مثل تو نقد می‌کند ای احوال؟!

ابن ابی حاتم می‌گوید: این برای یحیی بن سعید قطان نهایت منزلت است چون شعبه از بین اهل علم او را برگزید پس این وجود او و صلابت در دینش را می‌رساند که بر شعبه حکم کند که استاد و معلم او بود.^۲

این پرهیزگاری بزرگان حدیث می‌رساند که آن‌ها قبول نمی‌کردند شفاعت برادرانشان را یا سکوت از کسانی که در جرح آن‌ها روایت می‌کنند و چگونه به این وساطت رضایت می‌دهند در حالیکه آن‌ها به فرزندان خود طعنه وارد می‌کنند آنچه از آن‌ها روایت می‌کنند مستوجب قدح می‌باشد.^۳

شعبه بن حجاج در این مورد مثالهای زیبایی زد وقتی که حماد بن زید و عباد بن عباد و جریر بن حازم درباره مردی سخن گفته بودند که برای او کفایت می‌کرد، حماد بن زید

۱- میزان الاعتدال ۵۳۶/۱، لسان المیزان ۲۷۲/۸ ش ۱۱۲۸۰-۲۲۹۱، ابن حجر در التقریب گفته که ضعیف است. نگا: التقریب التهذیب ۲۱۸/۱ رقم ۱۳۴۸، تهذیب الکمال ۶/۶ ش ۴۶۸ ش ۱۳۳۱.

۲- مقدمه الجرح و تعدیل ۲۳۲/۱ ش ۱۰۲، شرح حال یحیی بن سعید قطان.

۳- الجرح و التعدیل / ابن ابی حاتم ۱۷۱/۱، فتح المنان به مقدمه لسان المیزان / استاد محمد مرعشلی، ص ۱۸۷-۱۹۱.

گفت: گویی که به نرمی جواب ما را داد. گفت: روزی می‌خواستم به نماز جمعه بروم که ناگهان شعبه از پشت مرا صدا زد و گفت: آنچه که به من گفتید سعی کردم که او را نبینم. عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: شعبه در مورد این مسأله حساب سخن می‌گفت. اینها نمونه‌هایی از شجاعت گذشتگان صالح ما در مورد حق با خلفا و ملوک و امراشان بود، که از مرگ و لوم و اذیت و آزار نمی‌ترسند.

اما نظر صحابه در مورد خلفایشان، همچنانکه در بحث از آغاز جعل و دور بودن صحابه از آن گذشت، کفایت می‌کند و نیازی به تکرار آن نیست.^۱

در اینجا نظر و جایگاه ابی بن کعب رضی الله عنه با عمر فاروق رضی الله عنه را اضافه می‌کنیم که ابن راهویه از حسن استخراج می‌کند که عمر بن خطاب با قرائت آیه پاسخ ابی بن کعب را داد سپس ابی گفت: آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و تو ای عمر! چسبیدن به بقیع تو را اغفال می‌کند سپس عمر گفت: راست گفتم، من می‌خواستم شما را امتحان کنم ببینم آیا کسی از شما حق را می‌گوید؟ پس برای امیر خوب نیست که حق نزد او گفته نشود و به او آن را نگوید.^۲

از ابی بن کعب روایت شده است که این آیه قرآن را خواند:

﴿الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَئِينَ﴾ [المائدة: 107].

«دو شاهد دیگر که آحق باشند».

پس عمر رضی الله عنه گفت: اشتباه کردی، گفت: تو را تکذیب می‌کنم. سپس مرد گفت: ای امیرالمؤمنین تکذیب می‌کنی؟ گفت: من محکم‌ترین تعظیم را در حق امیرالمؤمنین انجام دادم اما در تصدیق کتاب خدا اشتباه می‌کند و در تکذیب کتاب خدا راست نگفت سپس عمر رضی الله عنه گفت: راست می‌گوید.^۳

۱- مراجعه به، ص ۴۰۴ همین کتاب.

۲- نویسنده کنز العمال ذکر کرد ۳۶۱/۱۳ ش ۳۶۷/۶۶.

۳- تفسیر ابن جریر ۱۰۷/۵ ش ۱۳۹۷۷، الدر المنثور ۶۰۶/۳.

ببین عمر صحابه را با کلمه حق چگونه می‌آزماید؟ هنگامیکه امیر از آن عدول می‌کند و ببین که صحابه چگونه حقشان را نسبت به امرایشان می‌شناختند، هنگامیکه از حق عدول می‌کردند از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای در راه خدا هراس نداشتند.

اما درباره جایگاه صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند از پادشاهان و امرایشان و جایگاه و نظر ابوسعید خدری درباره مروان والی مدینه و همچنین جایگاه ابن عمر از نظر حجاج^۱ و نظر دیگر را خواهیم آورد که امام زهری با هشام بن عبدالملک اموی، بعد از ذکر جایگاهها و نظرات بزرگان اسلام در مورد ملوک و امرای بنی عباس آورده‌اند، در این مورد، حافظ ذهبی در شرح حال ابن ذئب، امام محقق ذکر کرده است که امام احمد می‌گوید: ابن ابی ذئب بر منصور وارد شد او در حق او نبخشد چون حق را به او گفته بود و ظلم را و حق با یک را فاش کرده بود. از محمد بن ابراهیم شاگرد ابن ابی لیلی نقل شده که می‌گوید: نزد ابی جعفر منصور بودم و ابن ابی ذئب هم آنجا بود ابو جعفر گفت: در مورد حسن ابن زید چه نظری داری؟ - او در ایام منصور والی مدینه بود - گفت او از کینه و خشم و تندی اخذ می‌کند یعنی از روی حقد و کینه و از روی هوی و هوس تصمیم می‌گیرد. سپس حسن به او گفت: به خدا یک نفر از او در سلامت نیست، اگر می‌خواهی در مورد خودت از او سؤال کن ای امیرالمؤمنین. محمد بن ابراهیم گفت - سپاهیان شمشیر به دست بالای سر ابوجعفر ایستاده بودند و ترسید دستور به قتلش دهند و خونس ریخته شود، گفت چه می‌گوئی؟ گفت ای امیرالمؤمنین مرا ببخش. گفت ناچاراً باید بگوئی. گفت تو عدالت را در حق رعیت ادا نمی‌کنی و آن را به صورت مساوی تقسیم نمی‌کنی. سپس تغییری در صورت ابی جعفر ظاهر شد، سپس ابراهیم بن یحیی، والی مدینه در زمان مهدی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین بگذار خونش را

۱- مراجعه به ص ۴۰۵ و ۴۰۶ همین کتاب. نگا: موقف آخر فی السیاسة الشرعیة، ابن تیمیة ص ۱۲، یدخل فیہ أبو مسلم الخولانی علی معاویة بن أبی سفیان رضی اللہ عنہ فیعظه موعظةً بلیغة، و لم یسمیه فیها بالأمیر بل بالأجیر.

بریزم تا پاک شود. ابن ابی ذئب به او گفت: بشین ای بنی فلیس، خون کسی که شهادتین را گفته است، پاک است.^۱

دیدگاه سفیان ثوری در مورد ابی جعفر منصور مشهور است؛ سفیان حق را می‌گفت و به شدت باطل را انکار می‌کرد، تا اینکه در بصره زمانی که به دور از چشم مهدی و پنهانی می‌زیست،^۲ وفات نمود. موضع محدثین - و در رأس آن‌ها امام احمد حنبل - با امرای عباسی، در دوران محنت قرآن و مسأله خلق قرآن بعید نیست. و غیر از این مثالهای فراوانی وجود دارد که این فصل گنجایش آن را ندارد و الا اخبار درخشان این مردان بی‌همتا را بیان می‌کردم.^۳

ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا

دشمنان سنت و اسلام ادعا می‌کنند که ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا، به آن‌ها این امکان را داد که در جعل احادیث که موافق امیالشان باشد و سلطنت آن‌ها را تثبیت کند، غرق شوند.

دکتر سباعی در جواب این ادعا می‌گوید: نمی‌دانم چگونه ارتباط بزرگان مسلمان و معتمد با ملوک و امرا، علامت و نشانه بهره‌برداری از آن‌ها است؟! و در قدیم هم علما با خلفا و ملوک ارتباط داشتند، بدون اینکه در چیزی به امانتشان دست بیایند، در زمانهای قدیم صحابه با معاویه رفت و آمد داشتند و همچنین تابعین نیز این کار را کردند.

وقتی که بزرگان دین به امرا و ملوک می‌رسیدند، راهی جز آن راهی که در دین و امانت و تقوای آن‌ها مؤثر باشد، انتخاب نمی‌کردند و برای آن‌ها در هر حال مفید واقع

۱- أدب الشافعی، ص ۳۲، ذهبی در التذکره ۱/ ۱۹۲ به اختصار داستان را آورده است. نگا: همان صفحه موقفاً آخر للمهدی هاب فیه ابن ابی ذئب.

۲- تذکره الحفاظ ۱/ ۲۰۶ نگا: الثقات، عجللی ص ۵۴ ش ۳۷ از ابی إسحاق فزاری نقل شده که او سلطان را امر و نهی کرد و او صد ضربه شلاق به او زد.

۳- ر. ک: کتاب «الإسلام بین العلماء و الاحکام» / استاد عبدالعزیز البدری.

می‌شدند، آن‌ها مسلمانانی بودند که وقتی به جلسات علم در مجالس خلفا می‌رفتند، حدیث روایت می‌کردند یا فکر و حکم خود را اشاعه می‌دادند یا فرزندان آن‌ها را تربیت می‌کردند یا حقوق امت را بر آن‌ها یادآوری می‌کردند و واجبات را به آن‌ها می‌گفتند.

نگاه کنید به آنچه ابن عساکر با ذکر سند از شافعی روایت کرد که هشام بن عبدالملک از سلیمان بن یسار در مورد تفسیر این فرموده‌ی خدای تعالی پرسید که:

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: 11].

«و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت».

هشام برخاست و گفت: اشتباه می‌کنی، همانا او علی بن ابی طالب است. و پیدا بود که آنچه را که هشام می‌گفت، جدی نبود بلکه می‌خواست از شدت و پافشاری آن‌ها بر حق خبر بدهد. آنگاه سلیمان بن یثار گفت: امیرالمؤمنین می‌داند چه می‌گوید. ابن شهاب رسید و هشام به او گفت: قسمت عمده آن را به گردن گرفته است؟ زهری گفت: او عبدالله بن ابی بن سلول است، سپس هشام به او گفت: اشتباه می‌کنی. همانا او علی بن ابی طالب است، زهری در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: من اشتباه می‌کنم؟ نه، تو را سرزنش نمی‌کنم! به خدا اگر ندائی از آسمان به من می‌رسید که خداوند کذب را حلال کرده است، دروغ نمی‌گفتم. .. فلانی و فلانی به من گفته‌اند که کسی که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عبدالله بن ابی بن سلول می‌باشد... و اینکه هشام در داستان گفت: ما بیدار شدیم ای شیخ، دلالت می‌کند بر اینکه او کلمه «دروغ می‌گویی» را جدی نگفت.

آیا نمی‌بینی که این حادثه ما را راهنمایی می‌کند که ارتباط علما و خلفا ضعیفتر و کوچکتر از آن بود که به دین و امانت آن‌ها ضعفی را وارد کرده باشد؟

مردی به خلیفه مسلمین می‌گوید: تو را سرزنش نمی‌کنم! و این کلمه‌ای است که حتی یک مرد عادی به مرد دیگر نمی‌گوید. دلیلی است بر اینکه ارتباط آن‌ها با امرا و خلفا

ارتباط ضعیف با قوی و فریب‌خورنده با فریبکار نبود بلکه ارتباطی بود از ناحیه کسی که به دینش اعتماد دارد و به علمش سربلند است و اگر دروغی گفته شود عصبانی می‌شود و هنگامیکه حقایق تاریخ مربوط به صحابه رسول خدا ﷺ تحریف شود، برانگیخته می‌شود، و مردی است که در مقابل خلیفه مانند شیر فریاد زد، چون در تفسیر آیات خدا اشتباه کرده بود و برخلاف نظر علمای سابق بود. پس آیا عاقلانه است که آن را تابع امیال خلیفه سازند، و بدین وسیله احادیثی را به نام رسول خدا برای او جعل کنند؟ آیا سخن زهری را نمی‌بینی، که گفت: من دروغ می‌گویم؟ نه تو را سرزنش نمی‌کنم! به خدا اگر ندائی از آسمان می‌آمد و کذب را حلال می‌کرد من دروغ نمی‌گفتم.

زهری از آن آدمهای ممتاز در تاریخ انسانیت بود که پیامبر ﷺ آن‌ها را تربیت کرد و آن‌ها را برای دنیا نشانه‌های روشنی در راستی گفتار و عزت نفس و دوری از دروغ، حتی دروغی که مباح باشد، قرار داد.^۱

استاد صدیق بشیر می‌گوید: پس آیا آن‌ها در جرگه فقهای ضعیف بودند و تقوا نداشتند به گونه‌ای که حکام در جهت تثبیت سلطنت خود آن‌ها را به کار می‌گرفتند؟! تاریخ این را به شدت نفی می‌کند حتی بعضی برخورد حرام کردند که با امرای ظالم اختلاط کنند.^۲ بلکه بعضی از آن‌ها مانند ابوحنیفه به خاطر نپذیرفتن مقام قضاوت تازیانه خوردند و حبس کشیدند.^۳

بینی که چگونه خلفا از علما هراس داشتند، آنجا که خلیفه مهدی وارد مسجد النبی شد، همه مردم به جز ابن ابی ذئب برخاستند، به او گفته شد، برخیز، این امیرالمؤمنین

۱- السنه و مکانتها / دکتر السباعی، ص ۲۱۳-۲۱۶ باتصرف.

۲- احیاء علوم الدین ۱۵۵/۲، ۱۶۶، نگا: ضوابط الروایه عند المحدثین، ص ۳۴۷.

۳- تذکره الحفاظ ۱۶۸/۱، تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص ۲۴۸، نگا: تاریخ محنه الفقهاء و المحدثین مع خلفاء بنی العباس در کتاب تاریخ المذاهب الإسلامیه، علامه محمد أبو زهره.

است، گفت: انسان فقط برای پروردگار برمی‌خیزد و قیام می‌کند سپس مهدی گفت: او را رها کنید که مو بر تنم راست شد.^۱

بین که ابو جعفر منصور چگونه آرزو می‌کرد که وسط محدثین بنشیند تا مشمول دعاهايشان قرار بگیرد، هنگامی که به او گفته شد: آیا از لذتهای دنیا چیزی باقی مانده که به آن برسی؟ گفت: یک خصلت باقی مانده و آن اینکه بر سکویی بنشینم و اصحاب حدیث گرد من باشند. مستملی گفت: خداوند به تو رحم کند این که کاری ندارد. گفت: صبح ندیمان و پسران وزرا با دوات و دفاتر نزد او رفتند. گفت: شما جزو آنها نیستند، زیرا آنها لباسهایشان کثیف، پاهایشان ترک برداشته و موهایشان بلند است و حدیث نقل می‌کنند.^۲

پس برای چه می‌خواهند در خدمت امیال امویان و عباسیان باشند آیا به خاطر خواستن مال است؟ یا شهوت؟ تاریخ گواهی می‌دهد که آنها به دنبال مال و شهوت نبودند و گفته می‌شود در مجلس سلاطین و ملوک و ثروتمندان حقیرترین آنها مانند اعمش دیده نشد، با اینکه به شدت نیازمند و فقیر بود.^۳ آیا آنها احمق بودند که دینشان را بفروشنند در حالیکه آنها در مال و جاه و مقام طمع نکردند.

ثالثاً: جواب اتهام در دین ملوک و امرای اموی و عباسی و دعوت آنها از علمای مسلمین در جعل آنچه که پادشاهی آنها را تثبیت کند:

چگونگی دیانت ملوک و امرای اموی و عباسی

دشمنان اسلام و سنت مطهر در پی آن بودند که تصویری دنیایی از امویان و عباسیان به ما ارائه دهند که آنها فقط به فتح و استعمار فکر می‌کردند و کینه اهل بیت را در دل

۱- تذکره الحفاظ ۱/ ۱۹۲.

۲- تاریخ الخلفاء / سیوطی ۲۴۸.

۳- اعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ / سخاوی، ص ۸۳.

داشتند و در زندگی عادی‌شان جاهل بودند و برای آداب و تعالیم اسلامی ارزش نمی‌نهادند. و این افترايي بر تاريخ و واقعيت می‌باشد. به طور قطع نصوص تاريخی که در دست ماست و عصر اموی و عباسی را برای ما روشن می‌کنند اخباری بیش نیستند که بدون تحقیق از زبانها نقل می‌شد و آن‌ها اخباری هستند که غالیان شیعه و رافضی جعل کرده بودند، همان کسانی که فتنه را در صفوف امت اسلامی ایجاد کردند و از هنگام شهید شدن عمر فاروق رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه تا زمان امویان و عباسیان آن را ادامه دادند و رافضه همان کسانی بودند که امویان و عباسیان آن‌ها را دشمن می‌دانستند و با آن‌ها جنگیدند همچنانکه امام علی رضی الله عنه با آن‌ها جنگید.

هیچگاه و حتی برای یک روز در میان اهل بیت دشمنی وجود نداشته بلکه این فتنه و آشوبی بود که رافضه با گذشت تاریخ بین اهل بیت و بنی‌امیه و بنی‌عباس، برافروختند. پس صحیح نیست که بدون تحقیق و تفحص به کتب اخبار و تاریخی که متعلق به امویان و عباسیان می‌باشد، اعتماد شود.^۱

دکتر محمد مظهر صدیقی می‌گوید: زیرا این کتاب‌ها در شهرهای عراق و خصوصاً در کوفه و بصره و بغداد که محل اقامت فتنه و رافضیان بودند، نوشته شدند و از دست تعصب مؤلفان و راویان اخبار نجات نیافتند، همان کسانی که غالب آن‌ها از انواع تعصب دوری نبودند.^۲

۱- خصوصاً وقتی که اهل تاریخ، گاهی بخاطر مردم جعل می‌کردند و گاهی مردم را بالا می‌بردند که یا به دلیل جهل بوده و یا تعصب یا به مجرد اعتماد به گفته کسی که قابل اعتماد نبود و سایر علل دیگر. نگا: قاعدة فی المورخین / امام سبکی، ص ۶۹ و بعد از آن، السنه و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص ۱۹۷، العواصم و القواصم، ص ۲۵۶-۲۶۲، و شبهات حول العصر العباسی الأول، دکتر ملا رشید ص ۱۳ و بعد از آن.

۲- الهجمات المغرضه علی التاريخ الإسلامی، ص ۹ باتصرف، و نگا: شبهات حول العصر العباسی الأول ص ۳۶ و بعد از آن.

دکتر سباعی می‌گوید: این چیز و چیزهای دیگری که ادعا می‌شود، ما متون زیادی داریم که ادعای دشمنان سنت را در مورد انحراف امرای عباسی و اموی از اسلام و عدم پایبندی به احکام آن را تکذیب می‌کند. ابن سعد در طبقاتش برای ما از خودداری عبدالملک و تقوای او قبل از خلافت روایت می‌کند، تا جایی که مردم او را کبوتر مسجد می‌نامیدند. حتی وقتی که از ابن عمر سؤال شد که: آیا ندیدی، هنگامیکه اصحاب رسول ﷺ دچار اشکالی می‌شدند و به من می‌گفتند از چه کسی سؤال کنیم؟ به آن‌ها جواب می‌دادم: از این جوانمرد بپرسید و به عبدالملک اشاره می‌شد.^۱

و مالک ﷺ در موطأ به حکم عبدالملک بن مروان استدلال نموده است و آن را در همه قواعد شریعت ابراز نموده است.^۲ و پدرش مروان بن حکم، احکام و فتوهایش در موطأ فراوان است.^۳ در حدیث صحیح از عبدالله بن دینار نقل شده که می‌گوید: ابن عمر را دیدم هنگامیکه مردم بر گرد عبدالملک بن مروان اجتماع کرده بودند، نوشت: من تا جایی که می‌توانم در سنت خدا و رسولش از امیرالمؤمنین عبدالملک، اطاعت می‌کنم.^۴

در مورد ولید بن عبدالملک گفته می‌شود که در عصر او بیشتر مساجدی که امروزه معروف هستند، ساخته شدند و حتی این عصر را در تاریخ اسلام عصر عمران و آبادانی

۱- نگا: ثنای ابن عمر و ابی زناد و شعبی و غیره. .. در البدایه و النهایه / ابن کثیر ۶۲/۹-۶۳.

۲- استخراج از الموطأ، کتاب الأقضیه، باب المستکره من النساء ۵۶۴/۲ ش ۱۴، کتاب المکاتب، باب قضاء فی المکاتب ۶۰۴/۲ ش ۳، العواصم من القواصم، ص ۲۶۳ و مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۸.

۳- استخراج از الموطأ، کتاب المکاتب، باب عتق المکاتب اذا ادی ما علیه قبل محله ۶۱۲/۲ ش ۹. و به تقوای مروان و پسرش عبدالملک در روایت امام مالک از عبدالملک بن مروان توجه کنید که او کنیزی را به دوستش هدیه کرد سپس در مورد او از دوستش سوال کرد و او گفت: تصمیم دارم که او را به پسرم بدهم که با او فلان و فلان کار بکند. عبدالملک گفت: تقوای مروان از تو بیشتر است، او کنیزی را به پسرش هدیه کرد و به او گفت که به او نزدیک نشود چرا که من ساق پایش را دیده‌ام. نگا: الموطأ کتاب النکاح، باب النهی عن أن یصیب الرجل أمة کانت لأبیه ۴۲۶/۲ ش ۳۸.

۴- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الإمام الناس ۲۰۵/۱۳ ش ۷۲۰۳.

می‌نامند و بقیه خلفا هم اینگونه بودند که از جمله یزید بن معاویه از آن‌ها بود که رافضیان به کذب و تزویر او را متهم کرده بودند.

نمی‌دانم چگونه کسی را به فسق متهم می‌کنند در حالی که رسول خدا ﷺ به خیر و بخشش او شهادت داده است و می‌فرماید: و اولین سربازان از امت من که در شهر قیصر بجنگند بخشیده خواهند شد.^۱ و این سربازان، سربازان یزید بن معاویه بودند و او فرمانده آن‌ها در جنگ قسطنطنیه بود.^۲

و چگونه پدرش معاویه بر خلافت او از مردم عهد می‌گیرد در حالی که او اعتقاد به فسق و فجور او دارد. این کار از معاویه به دور است.^۳

چگونه صحیح است که یزید به فسق توصیف شود در حالی که او به خودش می‌گفت اگر امیر شوم به روش عمر فاروق رضی الله عنه رفتار می‌کنم، هنگامی که پدرش به او گفت: اگر ولایت را به دست بیاوری چگونه عمل می‌کنی؟ گفت: به خدا من به مانند عمر بن خطاب عمل می‌کنم. سپس معاویه گفت: سبحان الله ای پسر، من کوشیدم به مانند عثمان باشم، اما نتوانستم تو چگونه می‌توانی به مانند عمر باشی؟^۴

علامه ابن خلدون در دفاع از امرای دولت اموی می‌گوید: اگرچه آن‌ها از ملوک بودند، مذهب آن‌ها در حکومت، مذهب اهل باطل و بی‌عدالتی نیست، بلکه تلاش آن‌ها تنها برای رسیدن به مقاصد حق بود و جز در مواقع ضروری آن را بر کسی تحمیل نمی‌کردند، مانند ترس از تفرقه که نزد آن‌ها مهمتر از هر چیزی بود. و کسانی را که از آن‌ها پیروی نمودند و به آن‌ها اقتدا کردند و علم گذشتگان به احوال و مقاصد آن‌ها شاهی بر این امر

۱- قبلاً تخریج آن گذشت ص ۴۲۳.

۲- البداية و النهاية ۲۲۹/۸.

۳- المقدمة، مبحث فی انقلاب الخلافة الى الملك، ص ۲۲۸ و مبحث فی ولاية العهد ص ۲۳۴، ۲۴۰.

۴- البداية و النهاية ۲۳۲/۸، نکا: العواصم من القواصم ۲۲۱-۲۲۸، الصواعق المحرقة، ص ۲۰۸، و تطهير الجنان ص ۷-۴۳، ابن حجر الهیتمی.

هستند. مالک در الموطا به کار عبدالملک استدلال می‌کند و اما مروان در ردیف اوّل تابعین قرار دارد که عدالتشان معروف است سپس این رتبه به فرزند عبدالملک رسید و در دین جایگاهی داشتند که لایق آن‌ها بود.^۱

همچنین در دفاع از امرای دولت اموی و عباسی با هم در نمایشگاه دفاع از اخذ بیعت معاویه برای پسرش یزید، می‌گردیم که می‌گوید: پس او بعد از معاویه آمد و از خلفایی بود که حق را جستجو می‌کرد، و به آن عمل می‌کرد مانند عبدالملک و سلیمان از بنی امیه و سفاح و منصور و مهدی و رشید از بنی عباس و امثال آن‌ها که عدالت و نیک‌نظری آن‌ها برای مسلمین شناخته شده می‌باشد، و فداکاری آن‌ها برای فرزندان و برادرانشان و خروج آن‌ها از سنن خلفای اربعه در آن مورد، آن‌ها را بی‌اعتبار نمی‌کند. چون شأن آن‌ها غیر از شأن آن خلفا است، چون آن‌ها در زمانی بودند که طبیعت حاکم را نداشتند و مانع و هشدار دهنده دین بود^۲ و آن حفظ وحدت مسلمین بود و در آن روایات امام مالک در موطا به امرای بنی‌امیه مانند، عبدالملک بن مروان و پدرش مروان و اینکه در زمان عباسیان موطا را جمع آوری کرده در حالی که حکومت در دست آن‌ها بوده، بزرگترین دلیل بر عدم جنگ و درگیری بین بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است بلکه آن زد و خورد بین آن‌ها و بین دشمنان اسلام در گذر تاریخ با رافضه و ملحدان بوده است.

و حتی اگر فرض شود که زد و خوردی بوده است، این زد و خورد، تأثیری بر علمای مسلمین در حفظ و تدوین حدیث رسول خدا ﷺ، نداشت در غیر این صورت چرا امرای بنی‌عباس آنچه را که در الموطا بود تغییر ندادند و انکار نکردند؟

کجاست آنچه را که دشمنان اسلام ادعا می‌کردند از بهره‌برداری امرای اموی و عباسی از علمای مسلمین در جعل آنچه که موافق امیالشان باشد؟ بلکه کسانی بودند که به امرا و ملوک نزدیک می‌شدند تا آنچه را که موافق کار آن‌ها باشد، جعل کنند. ولی این ادعاها با

۱- المقدمة، مبحث فی انقلاب الخلافة إلى الملك ص ۲۲۸.

۲- همان، مبحث فی ولاية العهد، ص ۲۳۳.

علم هیچ رابطه‌ای ندارند و آن‌ها غیر از علمایی بودند که اقدام به جمع و تدوین و نقد حدیث می‌کردند در همان حال امرا از کذب آن‌ها غافل نبودند همچنانکه از غیاث بن ابراهیم نخعی^۱ با خلیفه مهدی عباسی^۲ نقل شده است، هنگامی که او را دید که با کبوتر بازی می‌کرد سپس حدیثی را از ابوهیره برای او نقل کرد که: فقط مسابقه در حیوانات سم‌دار یا شمشیربازی و پرتاب نیزه و با گام‌ها انجام می‌شود و بر آن حدیث بال را اضافه کرد. سپس مهدی امر کرد که ده هزار درهم به او بدهند. هنگامی که برخاست مهدی گفت: شهادت می‌دهم تو بر رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندی و من این را آورده‌ام و سپس دستور داد که کبوتر را ذبح کنند و من آن را سربریدم.

استاد عبدالفتاح أبوغده می‌گوید: مهدی غافل و جاهل نبود بلکه او عاقل و عالم بود، او از جمله پادشاهانی است که منشأ علم می‌باشند و این از جمله شرطهای ولایت می‌باشد پس چاپلوس به جهت بخشش ملوک شروع به تملق نمود و خواست به واسطه سببی کاذب چاپلوسی کند، ولی مهدی آن را قطع کرد و خودش را از تعلق به کبوتر منع و آن را ذبح کرد - در خبر نمی‌آید که او آن را پرت کند - و کسی آن را نخورد. مانند این

۱- غیاث، ابن ابراهیم نخعی اهل کوفه و بر ترک او اتفاق نظر دارند و او کذاب و ناپاک می‌باشد همچنانکه یحیی ابن معین او را وصف کرده است. نگا: الضعفاء / نسائی ۱۹۵ ش ۵۰۹، المجروحین / ابن حیان ۲۰۰/۲، میزان الإعتدال ۳۳۷/۳ ش ۶۶۷۳، لسان المیزان ۴۱۲/۵ ش ۶۵۵۶، الجرح و التعديل ۵۷/۷ ش ۳۲۷، و الکامل فی الضعفاء ۸/۶ ش ۱۵۵۴، و الضعفاء والمتروکین، ابن الجوزی ۲۴۷/۲ ش ۲۶۸۹. و نگا: الباعث الحثیث، شیخ أحمد شاکر ص ۷۱، که بیان کرده که او چنین کاری را با خلیفه رشید نیز انجام داده است.

۲- مجله کلية الدعوة چاپ لیبی، شماره ۸، ص ۵۶۸، تعلیق استاد صديق بشیر بر فصل سوم از دراسات محمدیه گلدزیهر. و او بود که خلیفه مهدی را متهم کرده که ابن عدی او را در لیست جاعلین قرار داده است و تحریف این متن توسط گلدزیهر از آن فهمیده می‌شود.

از انسانهایی مثل مهدی خلیفه عالم پنهان نمی‌شود.^۱ کسی که به ملحدان در زمان دولتش درس عبرت داد و از آن‌ها مردی را تعیین کرد که او را صاحب زنداقه نامیدند و امر نابود کردن و براندازی و قضاوت در مورد آن‌ها را به او سپرد. و به منازعه‌گران از اهل تحقیق و از متکلمین به تصنیف کتب در جواب ملحدان واقامه دلایل بر معاندان و توضیح حق بر شاکیان، دستور داد. و پسرش هادی را به براندازی آن‌ها سفارش کرد و کار آن‌ها و نیت بدشان را نسبت به اسلام و مسلمین برای او شرح داد. از او نقل است که گفت: به خدا اگر زنده بمانم، همه این فرقه‌ها را می‌کشم حتی یک نفر از آن‌ها را باقی نمی‌گذاشتم. و هادی وصیت پدرش را با امانتداری اجرا کرد.^۲

خلاصه سخن اینکه: آنچه از جعل سنت در ایام امویان و عباسیان رخ داد از طرف غلوکنندگان شیعه رافضیه و ملحدان و بی‌دینان و کسانی که با علم رابطه نداشتند، صورت گرفت و امثال این‌ها کسانی بودند که در زد و خورد دائم با دولت اموی و عباسی بودند. اما آنچه که دشمنان اسلام و سنت مطهر ادعا می‌کنند که جعل از علمایی روی داده که در انتشار و حفظ و پاکی سنت مطهر رنج کشیدند مانند زهری و اوزاعی و ثوری و احمد ابن حنبل و بخاری و کسان دیگری از راویان سنت، پس تاریخ سالم اسلامی ما از تحریف غلوکنندگان و ادعای ناروای راویان سنت، دروغ و افتراپی است که تاریخ اسلامی ما آن را رد می‌کند تاریخی که از تحریف غالیان و پذیرش ابطال‌کنندگان و تأویل جاهلان به دور است.

رابعاً: جواب افترای دشمنان سنت در مورد احادیث اطاعت از اولی‌الأمر و احادیث فتنه و آشوب

۱- لمحات من تاریخ السنه، ص ۱۲۷، شرح حال امیرالمؤمنین ابی جعفر منصور المهدی در سیر أعلام النبلاء ۴۰۳/۷، ۴۰۰، ۱۴۷، البدایه و النهایه ۱۲۴/۱۰، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۳، شذرات الذهب ۲۳۰/۱-۲۴۵، تاریخ بغداد ۳۹۱/۵-۴۰۱، الوافی بالوفیات ۳۰۰/۳-۳۰۲.

۲- الحدیث و المحدثون / دکتر محمد ابوزهو، ص ۳۳۹.

دشمنان سنت پنداشتند که احادیث اطاعت اولی‌الأمر و احادیث دوری از فتنه را اهل حدیث در تثبیت نظام حاکم جعل کردند، ولی نقل و نظر آن ادعا را رد می‌کند. استاد صدیق بشیر می‌گوید: نقل یعنی: آن احادیثی که ذکر شده‌اند و غالب آن‌ها در دو کتاب صحیح که بعد از کتاب خدا (قرآن) از صحیح‌ترین کتاب‌ها به حساب می‌آیند، به اطاعت از حکام و امرا و دوری از فتنه و آشوب و همچنین به نجات از شر دعوت می‌کنند و آن‌ها گمان می‌کنند که این احادیث به خاطر تثبیت قدرت حکام یا با اطاعت از آن‌ها و یا با دوری از امرشان و ترک آن‌ها، جعل شده باشند، پس اگر این احادیث را با جدل، بر درستیشان فرض کنیم، قرآن کریم آن را تأکید و تصدیق می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خدا و از رسول او و از اولیای امرتان.»
و جوب اطاعت ولی امر بستگی به اطاعت او از خدا و رسولش دارد و این کلام خدا که فتنه را ذم می‌کند و از تباه شدن در آن بر حذر می‌دارد

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ [الأنفال: 25].

«و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد.»
و باز هم می‌فرماید:

﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: 191].

«فتنه و آشوب بدتر از قتل است.»

و وجود فتنه شدیدتر از قتل است زیرا شرارت آن مانند آتش قطع نمی‌شود و چیزی را باقی نمی‌گذارد، پس این بزرگترین دلیل است که مجموع آن احادیث که به اطاعت تشویق می‌کنند و از فتنه دوری می‌کنند، از اختلافات و نزاع بر سر این حکم پیشی جسته‌اند.

اما نظر یعنی: او (صدیق بشیر) این ادعا را تکذیب می‌کند زیرا اجتماع فقها یا اهل حدیث یا همه آن‌ها بر جعل این مبادی قرار نمی‌گیرید همچنانکه گلدزیهر و رافضه و پیروان آن‌ها می‌گویند. ممکن نیست که اجماع آن‌ها به کذب بر رسول خدا ﷺ متحقق شود. در زمان بنی‌امیه بسیاری از صحابه امثال انس بن مالک (ت ۹۳ هـ) (و عبدالله بن عمر (ت ۷۳ هـ) (و عبدالله بن عباس (ت ۶۸ هـ) (و أبوهیره (ت ۵۹ هـ) (و عبدالله بن عمرو (ت ۶۵ هـ) (و نعمان بن بشیر (ت ۶۴ هـ) (بودند. و همچنین بسیاری از فقها و اعلام مانند: سعید بن مسیب (ت ۹۱ هـ) (و عروه بن زبیر (ت ۹۴ هـ) (و خارجه بن زید (ت ۱۰۰ هـ) (وجود داشتند و بقیه فقهای هفت گانه که مشهور بودند مانند: سالم بن عبدالله (ت ۱۰۶ هـ) (و شعبی (ت ۱۰۵ هـ) (و ابن سیرین (ت ۱۱۰ هـ) ، وجود داشتند. و دولت عباسی با خلافت ابوعباس سفاح در تاریخ ۱۲۳ هـ آغاز شد و از جمله کسانی که در قیام او حاضر بودند، فقهای بزرگی مانند: ربیعہ الرأی (ت ۱۳۴ هـ) و عطاء خراسانی (ت ۱۳۵ هـ) و أوزاعی (ت ۱۵۷ هـ) و بزرگان مذاهب اربعه، بودند.

پس آیا ممکن است که امثال آن‌ها - کسانی که دارای علم و تقوی بودند - برای تثبیت نظام حاکم متفق شوند و مردم را به حمایت و خضوع در برابر آن‌ها دعوت کنند هرچند که برای این دعوت به جعل احادیث پردازند گویی که دسته کوچک یا باندی همدست باشند؟ اگر صحیح باشد که دیگران آن را انجام دهند، پس آیا آن‌ها به آن راضی می‌شوند؟ در حالی که می‌دانند آن خطری است که اسلام را تهدید می‌کند و سکوت در مورد آن خیانت به مسلمین است.

فرقه‌های دیگر که با نظام حاکم در حال نزاع بودند چگونه به این ساختار راضی می‌شدند در حالی که می‌دانستند که این امر دسیسه و جعل است؟ و عقل می‌گوید: اگر احساس می‌کرد که آن‌ها احادیث را به خاطر تثبیت نظام حاکم که با او نزاع داشتند، جعل کرده است، آن را به شدت زشت می‌دانست و جاعل آن را آشکار می‌کرد. ولی این وجود ندارد چون فقط در ذهن رافضه و گلدزیهر و همچنین کسانی که پیرو راه آن‌ها شدند،

صحیح می‌باشد. و چگونه فراموش کردند که دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس از علمای نقد حدیث و علمای جرح و تعدیل خالی نبود؛ علمایی مانند: شعبه بن حجاج (ت ۱۵۹هـ) و سفیان ثوری (ت ۱۶۱هـ) و عبدالرحمن بن مهدی (ت ۱۹۸هـ)، و یحیی بن سعید قطان (ت ۱۹۸هـ)، و این‌ها و کسان دیگری که حدیث را غربال می‌کردند و احادیث جعلی را حذف می‌کردند و آن را آشکار می‌کردند. پس آیا احادیثی را که دشمنان اسلام ذکر کرده‌اند از چشم آن‌ها مخفی ماند در حالی که غالب آن‌ها در کتب صحیحین می‌باشند تا اینکه دروغ‌پردازان علم در آخر زمان می‌آیند و برای ما روشن می‌سازند که آن‌ها جعلی می‌باشند؟! می‌باشند؟!!

پس آن‌ها در نقد از کدام راه پیروی می‌کردند؟ بجز مجموعه‌ای از افکار فاسد و خیالاتی که در اذهانشان لانه کرده است، راهی موجود نیست و اگر فرض کنیم که دشمنان اسلام در این احادیث، قصد و نیتی نداشته‌اند یعنی آن را در تثبیت ستون‌های حکومت اموی یک بار و حکومت عباسی بار دیگر جعل کردند، دشنامی داده‌اند و بهتانی زده‌اند که عاقل آن را نمی‌گوید.

اشاعة این احادیث نبوی برای مردم مصلحت است قبل از اینکه برای حکام مصلحت باشد. زیرا در هر فتنه و آشوبی فقط مردم اذیت و آزار می‌دیدند و جز دود آن به حکام نمی‌رسید و در این فتنه‌ها کلیه امور با هم در می‌آمیزند و هر طرفی ادعا می‌کند که او حق است و دیگران بر طریق باطل هستند و کسی که نداند که کدام طرف برحق است، بهتر بود که از فتنه کناره‌گیری کند و این درست بود.

این دین پاک برای ادعای تشکل و جماعت آمده است و از تفرقه و جدایی برحذر می‌دارد زیرا مسلمانان اگر متفرق شوند و به صورت دسته‌ها و احزاب درآیند هلاک می‌شوند و خداوند بلند مرتبه در این مورد می‌گوید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

«و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 159].

«آنان که دین را پراکندند و در آن فرقه فرقه شدند چشم از آن‌ها بپوش.»

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: 105].

«و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات و ادله روشن برای هدایت آن‌ها آمد باز راه تفرقه و اختلاف پیمودند.»

و احادیث نبوی که به جماعت و عدم خروج از آن، دعوت می‌کند، این حقیقت قرآنی را روشن می‌سازد، حقیقتی که تباهی مسلمانان را در تفرقه آن‌ها می‌داند و آن حقیقتی است که دشمنان اسلام آن را به خوبی دریافت می‌کنند به جز آن‌هایی که در مورد این احادیث خود را به نادانی می‌زنند و ادعا می‌کنند که این احادیث جعلی هستند و در خدمت حکام هستند و آن به عدم دفع مسلمین به خروج بر حکام است هرچند که ستمگر باشند و خود را به جهل زدند که: عقیده مسلمانان عدم خروج بر سلطان ستمگر یا ظالمی است که امر بر معصیت نکرده باشد.

امام طحاوی در کتاب عقیده‌اش می‌گوید: و خروج بر بزرگان و والیان امورمان درست نیست هر چند که منحرف باشند و بر علیه آن‌ها دعوت نمی‌کنیم و از اطاعت آن‌ها دست نمی‌کشیم و اطاعت آن‌ها را از دستورات خداوند به عنوان یک فریضه می‌بینیم تا وقتی که آن‌ها به معصیت امر نکنند، و برای آن‌ها دعای صلاح و عافیت می‌کنیم.^۱

شارح عقیده طحاویه می‌گوید: قرآن و سنت بر وجوب اطاعت از اولی‌الأمر، دلالت می‌کنند تا زمانی که به معصیت امر نکنند. در این سخن خداوند تأمل کنید که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: 59].

۱- شرح العقیده الطحاویه ۱۱۱/۲.

«اطاعت کنید از خدا و رسول او و از اولیای امرتان».

چگونه می‌فرماید: و از رسول اطاعت کنید و نمی‌گویید که از اولی الامرتان (اولیای امرتان) اطاعت کنید زیرا اولیای امر به تنهایی اطاعت نمی‌شوند، بلکه در آنچه که اطاعت خدا و رسولش است، اطاعت می‌شوند و فعل اطاعت به رسول برمی‌گردد زیرا کسی که از رسول اطاعت کند از خدا هم اطاعت کرده است زیرا رسول به اطاعت از غیر خدا امر نمی‌کند بلکه او در این امر معصوم می‌باشد، اما اولیای امری که به اطاعت از غیر خدا امر می‌کند، اطاعت کردن از او جایز نمی‌باشد، مگر اینکه به اطاعت از خدا و رسولش امر کند.

اما لزوم اطاعت از آن‌ها در صورتی که ستمگر باشند؛ مفاسدی بر خروج از اطاعت آن‌ها مترتب می‌شود که ضعیفتر از جور و ستم آن‌هاست،^۱ کسی که بر امام خروج کند و این کار او جز تولید شر حاصل دیگری نداشته باشد، بزرگتر از چیزی است که تولید خیر می‌کند. ابن تیمیه در حکم قتل ائمه و خروج بر آن‌ها می‌گوید: اگر کسی بگوید: قتل آن‌ها حد است، گفت: اگر جنایت کنند، باعث فتنه و فساد می‌شود و آن فساد بیشتر از فساد راهزنانی است که برای گرفتن اموال دیگران راهزنی می‌کنند.^۲

در نهایت: دشمنان اسلام روایت‌هایی را که به محدثان طعنه می‌زند، چگونه تفسیر می‌کنند؟ مانند این سخن پیامبر که می‌فرماید: بزرگترین جهاد سخن عادلانه نزد سلطان ستمگر است.^۳ و باز می‌فرماید: و کسی از شما اگر منکری را دید او را با دست تغییر دهد و اگر نتوانست

۱- شرح العقیده الطحاویة ۱۱۴/۲.

۲- منهاج السنة ۲۰۱/۳.

۳- سنن ابوداود، کتاب الملاحم باب الامر و النهی ۱۲۴/۴ ش ۴۳۴۴، و ترمذی در السنن، کتاب الفتن، باب ما جاء فی أفضل الجهاد کلمة عدل عند سلطان جائر ۴۰۹/۳ ش ۲۱۷۴.

با زبان تغییر دهد و اگر نتوانست با قلبش و آن ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است.^۱ و باز می‌فرماید: انسان مسلمان در آنچه که خوشایند و ناخوشایند اوست باید از حاکم اطاعت کند جز در آنچه که به معصیت امر می‌کند، پس اگر به معصیت امر کرد، نباید از او اطاعت کرد.^۲

از عباده بن صامت نقل شده که می‌گوید: با رسول خدا ﷺ بیعت کردیم که در سختی و آسایش و خوشحالی و ناراحتی و تنگدستی از او اطاعت کنیم و در این امر با خانواده‌اش نزاع نکنیم و هر جا که باشیم حق را بگوییم و از سرزنش سرزنش کنندگان در راه خدا نترسیم.^۳

دشمنان اسلام در مورد این احادیث چه می‌گویند که ظاهر آن جبهه‌گیری در مقابل سلطانی است که به معاصی امر می‌کند یا آن‌ها را حلال می‌کند یا حدود خدا را تعطیل می‌کند؟! می‌کند؟!

کسانی که آن احادیث را روایت کردند، همان‌ها خودشان این احادیث را روایت کردند که آن را انکار می‌کنند، پس چگونه از این منجلابی که خودشان درست کرده‌اند، بیرون می‌آیند؟ اطاعت از ولی امر مطلق نیست بلکه مقید به اطاعت خدا و رسولش می‌باشد، آن اطاعتی که فقط با اجرای حکم خدا بر مردم می‌باشد.

۱- مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان باب کون النهی عن المنکر من الأیمان ۱/۱۹۶ ش ۴۹ از حدیث ابوسعید خدری.

۲- مسلم به شرح نووی، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصية ۶/۴۶۶ ش ۱۸۳۹ از حدیث ابن عمر.

۳- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس ۱۳/۲۰۴ ش ۷۱۹۹-۷۲۰۰، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصية و تحریمها فی معصية ۶/۴۶۸ ش ۱۷۰۹ و لفظ از اوست.

این روشن می‌سازد که آن محدثان و فقیهان جز خدمت به این دین مصلحت دیگری نداشتند و آن‌ها ابزاری در دستان حاکمان نبودند که هرطور و به هر شکلی که خواستند، از آن‌ها استفاده کنند.^۱

بلکه آن‌ها حافظان شریعت و پاسداران زمین بودند و اگر نبودند اسلام از بین می‌رفت و آن‌ها قهرمانان این دین بودند و در مقابل حرکت جاعلان از دشمنان اسلام کمین کردند و ستونهایشان را بر دقیق‌ترین امور استوار کردند و در نقد روایات و دقت نظر در آن حکم کردند و بین ضعیف و قوی آن امتیاز قائل شدند و به بهترین نحو امتحان پس دادند و در این میدان مسابقه ممتاز شدند و علوم را از آن استحداث کردند و آن را نگهداری کردند و بنا نهادند و در حفظ سنت تعجب همه را واداشتند.^۲ و مصداق این آیه شدند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).
و خداوند متعال داناترین و برترین است

مبحث سوّم: دلایل حجیت سنت مطهر نبوی

مطلب اوّل: عصمت

سنت نبوی اصلی از اصول دین است و برای جمیع مسلمانان حجت می‌باشد و موارد زیر بر آن دلالت می‌کنند: عصمت، قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع امت و عقل و نظر.

۱- ضوابط الروایة عند المحدثین، ص ۳۴۲-۳۴۷ با تصرف، و نگا: مجله کلیه الدعوة، لیبی، شماره ۵۷۹/۸ - ۵۸۳، برای مطالعه بیشتر در جواب این شبهه رجوع شود به: منهج السنّة فی العلاقة بین الحاكم و المحكوم، دکتر یحییٰ إسماعیل حبلوش.

۲- الاتجاهات الفقهیة عند اصحاب الحديث فی القرن الثانی الهجری / دکتر عبدالمجید محمود، ص ۳ با تصرف.

عصمت

قبل از اینکه تعریف عصمت را ذکر کنیم و به بیان دلالت آن بر حجیت سنت و همچنین حجیت قرآن کریم بپردازیم، لازم است که بدانیم که سخن از عصمت در حقیقت از مباحث علم کلام می‌باشد؛^۱

زیرا کلام علمی است که در مورد ذات باری تعالی و ذات پیامبران او، از این حیث که چه چیزی بر آن‌ها واجب است و چه چیزی برای آن‌ها جایز است و چه چیزی نسبت به آن‌ها حلال است، بحث می‌کند.

ولی علمای اصول، عصمت به حدیث را در مباحث سنت جستجو کردند و این باتوجه به شدت التصاق عصمت با سنت بود چون حجیت سنت و حتی قرآن به عصمت پیامبر بستگی دارد.^۲

معنای لغوی عصمت

عصمت در لغت به معنای منع و حفظ و نگهداری است. گفته می‌شود: عصمته فانهصم و اعتصمت بالله: یعنی به لطف خدا از معصیت امتناع شد. و هذا طعام یعصم: یعنی این طعامی است که از گرسنگی منع می‌کند و سخن پروردگار از زبان پسر نوح علیه السلام که می‌فرماید:

﴿سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ [هود: 43].

«من بزودی بر فراز کوهی روم که از خطر آب و هلاکت با آن من را نگهدارد».

یعنی از غرق شدن منع می‌کند. و گفته می‌شود: دعی إلی مکروه فاستعصم «دعوت شد به مکروه پس از آن امتناع کرد». یعنی امتناع کرد و خودداری نمود و از او طلب عصمت

۱- الابهاج فی شرح المنهاج / ۲۶۳/۲.

۲- دراسات اصولیه فی السنه / دکتر محمد ابراهیم خفناوی، ص ۱۹ باتصرف.

کرد. خداوند در بیان حکایت زن عزیز هنگامی که در صدد فریفتن یوسف عليه السلام برآمد، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ رَاودَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ ۖ فَاسْتَعْصَمَ﴾ [یوسف: 32].

«و هر آینه طلبیدم از او نفس او را پس خود را نگاه داشت».^۱

معنای اصطلاحی عصمت

یعنی خداوند مکلف را از گناه حفظ کرد در حالی که احتمال وقوع این کار از او ممکن باشد. و مقصود از عصمت انبیا، عصمت ظاهری و باطنی است یعنی خداوند ظاهر آن‌ها را از زنا و شرب خمر و دروغ و غیر آن پاک نگه می‌دارد و باطن آن‌ها را از حسد و ریا و دنیادوستی و سایر نهی‌شده‌های باطنی، پاک نگه می‌دارد.^۲

در تعریف آن گفته شده: عصمت امری درونی است که مانع ارتکاب معصیت می‌شود تا دیگر برای ترک آن به چیزی پناه نبرند و ملزم به ترک معصیت نشوند.^۳

دلالت عصمت بر مستدل بودن قرآن و سنت

دکتر عبدالغنی عبد الخالق می‌گوید: بدان که خداوند انبیا را از هر چیزی که خللی در تبلیغ آن‌ها وارد کند، معصوم کرده است، مانند: کتمان رسالت، تکذیب دعوت، جهل نسبت به هر حکمی که بر آن‌ها نازل شده و شک در آن و کوتاهی در تبلیغ آن و تصور شیطان به صورت ملایکه برای آن‌ها و تلیس شیطان بر آن‌ها در آغاز رسالت و بعد از آن و تسلط شیطان بر وسوسه‌های درونی آن‌ها و عمداً در هر آنچه که بر آن‌ها نازل شده به زبان خدا کذب ببندند و

۱- لسان العرب ۴۰۳/۱۲، قاموس المحيط ۱۵۱/۴، مصباح المنیر ۵۶۶/۲، نگا: حقیة السنة، دکتر عبد الغنی عبد الخالق ص ۸۷ حاش.

۲- حاشیه البیجوری علی الجوهره، ص ۱۶۰.

۳- دراسات اصولیه فی السنة / دکتر محمد ابراهیم حنفاوی، ص ۱۹، ۲۰، نگا: البحر المحيط، زرکشی ۱۶۹/۴-۱۷۲، ارشاد الفحول ۱۵۹/۱-۱۶۴.

در بیان حکم شرعی بر خلاف آنچه که بر آن‌ها نازل شده عمدی انجام دهند، خواه با زبان باشد یا با فعل و خواه آن سخن خبر باشد یا نه. تمامی علما بر وجوب عصمت آن‌ها از این امور اجماع دارند تا بر معجزاتی که خداوند توسط آن‌ها آشکار می‌کند، دلالت کند (مثل اینکه خداوند بگوید: رسولانم در تمام آنچه که از من ابلاغ کردند، راست گفتند) چون اگر یکی از این کارها را برای آن‌ها جایز بداند، منجر به ابطال دلالتش می‌شود و این محال است.^۱

همچنانکه اجماع بر این منعقد شده که انبیا از اشتباه و خطا و آنچه که در تبلیغ خلی وارد کند، معصوم هستند و کسانی که اشتباه و خطا را برای آن‌ها جایز می‌دانند، بر این امر اجماع دارند که بایستی بلافاصله از جانب خداوند متعال به آن‌ها خبر داده شود و آن امر استقرار پیدا نکند.^۲

و لازمه‌اش این است که هر خبر ابلاغی - بعد از تقریر خداوند- صادق و مطابق چیزی باشد که نزد خداست، پس بنا بر اجماع باید به آن تمسک شود که این قول خدا بر آن دلالت می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او جز خبر وحی خدا نیست».

کلمه ینطق در زبان عرب، شامل تمام آن چیزی می‌شود که از لبها به صورت سخن یا لفظ خارج می‌شود،^۳ یعنی آنچه را که پیامبر ﷺ به نظر خودش گفته باشد، آن وحی، و از طرف خداست.^۴

۱- حجیه السنه، ص ۹۷، ۱۰۲، ۲۵۱.

۲- همان، ص ۹۹ و بعد از آن، نگا: نفحات الشذیه فیما يتعلق بالعصمه و السنه النبویه / شیخ محمد طاهر حامدی، ص ۲۱ و بعد از آن، المحصول / رازی ۵۰۱/۱ و بعد از آن، و المنهاج شرح مسلم، نووی ۱۳۶/۸ رقم ۲۳۷۱.

۳- قاموس المحيط ۲۷۷/۳، مختار الصحاح، ص ۶۶۶، لسان العرب ۳۵۴/۱۰.

۴- تفسیر القرطبی ۸۴/۱۷، ۸۵.

این دو آیه به شیوه قصر از طریق نفی و استثناء آمده است و این در اثبات کلام پیامبر روشن می‌سازد که سخن او محصور در وحی است و فقط به وسیله آن سخن می‌گوید و فقط شامل او می‌شود.^۱

پس این امر حجیت سخن پیامبر را نسبت به قرآن ثابت می‌کند که می‌فرمود: این کلام خداست.^۲ و در مورد احادیث قدسی می‌فرمود: پروردگار عزیز اینچنین فرمود؛ یا مانند این عبارات را آورده است. و می‌فرماید: من برای شما قرآن و مانند آن را باهم آوردم، اما روزی فرا می‌رسد که مردی ثروتمند در حالی که بر تختی تکیه داده، عجله می‌کند و می‌گوید: این قرآن برای شما حجت است، آنچه که در آن حلال باشد حلال کنید و آنچه که در آن حرام باشد، حرام بیندارید. اما بدانید که برای شمار چهارپای اهلی و حیوانات وحشی و درنده و پرندگان دارای چنگال و چیزی که در جائی افتاده باشد مگر اینکه صاحبش آن را نخواهد، را حلال نکرد و هر کسی که در میان قومی برود، باید او را میزبانی کنند اگر این کار را نکردند و او نیز می‌تواند مانند آن‌ها عمل کند.^۳

پس همه این اخبار حکایت از معصوم بودن پیامبر ﷺ از کذب دارد و این دلالت می‌کند که وحی دو قسمت می‌باشد:

۱- کتاب معجزه (قرآن) که همه به تلاوت آن متعبد هستند.

۲- آنچه در کتاب (قرآن) نیست و خود دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱- تفسیر اللطیف الخبیر فی علوم الحدیث البشیر النذیر / دکتر مروان شاهین، ص ۵۵.

۲- نگا: حجة السنة / علامه دکتر عبدالغنی، ص ۲۵۰، رد کرده که فرضیه اینکه قرآن کریم کلام خداست با این سخن ثابت نمی‌شود.

۳- سنن ابوداود، کتاب السنة، باب لزوم السنة ۲۰/۴ ش ۶۰۴، و ترمذی در سنن کتاب العلم، باب ما نهی عنه أن یقال عند حدیث النبی ﷺ ۳۷/۵ ش ۲۶۶، و می‌گوید: این حدیث حسن و از این وجه غریب است.

(الف) حدیث قدسی و آنچه که بر لفظ پیامبر ﷺ نازل شده است.^۱

(ب) حدیث نبوی و آنچه که به صورت معنا نازل شده است و نبی ﷺ آن را با لفظش، بیان داشت.^۲

این قسم که پروردگار عزیز آن را به حکمت^۳ لقب داده است در آیات فراوان است، در مورد آن می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: 231].

«و بیاد آورید نعمت خدا را که به شما لطف فرمود و خصوصاً نعمت بزرگ کتاب آسمانی و حکمت الهی را که به شما فرستاد و تا شما را به پند و اندرز از آن بهره‌مند گرداند و خدا ترس باشید و بدانید که خداوند به همه چیز آگاه است».

و دوباره می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ ۚ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [آل عمران: 164].

۱- علما در اینکه آیا لفظ حدیث از طرف خداست یا از طرف رسول ﷺ، اختلاف دارند و استاد بزرگوار دکتر عبدالله دراز نظرش بر این است که لفظ حدیث قدسی از جانب پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد پس از این نظر می‌گوید: این بارزتری آن دو قول نزد ما است، زیرا اگر منزلت آن به لفظ بود حرمت و قداست آن در نظر دین لازم است نه در لفظ قرآنی و چون در این دو لفظ فرقی نیست و هر دو از طرف خدا هستند پس لازمه آن وجوب محافظت از نصوص آن می‌باشد و روایت آن به معنی اجمه‌ها جایز نمی‌باشد، النبأ العظیم، ص ۱۶.

۲- حجیه السنه / دکتر عبدالغنی، ص ۲۸۰.

۳- حکمت در لغت بر چند معنی می‌آید: علم، فقه، عدل، حلم و نبوه، لسان العرب ۱۴۰/۱۲، ۱۴۱، قاموس المحيط ۱۰۰/۴، المعجم الوسیط ۱۹۰/۱.

«خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آن‌ها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس‌شان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آن‌ها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

و آنچه شایسته ذکر است پروردگار عزیز در کتاب بزرگش می‌فرماید: دو نوع وحی وجود دارد که آن دو را به کتاب و سنت نام می‌برد و می‌فرماید مختص به مسائلی از نبی ﷺ نمی‌باشند بلکه آن سنت همه انبیاء بوده است و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۱﴾﴾ [آل عمران: ۸۱].

«و چون خداوند از پیغمبران پیمان تبلیغ گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید پس برای هدایت شما اهل کتاب باز رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد تا به او ایمان آورده و او را یاری کنید خداوند فرمود آیا به رسول من و به آنچه در کتاب آسمانی او قرآن فرستادم اقرار داشته و از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ همه گفتند اقرار داریم. خداوند فرمود شما گواه باشید و من هم با شما گواه خواهم بود».

و پروردگار عزیز در حق آل ابراهیم می‌فرماید:

﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿۵۴﴾﴾ [النساء: ۵۴].

«و حقیقتاً ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم».

و در حق عیسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ أَذْكُرُ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ﴿۱۱۰﴾﴾ [المائدة: ۱۱۰].

«ای پیامبر مردم را متذکر گردان که خدا عیسی پسر مریم را گفت بخاطر آر نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی کردیم، آنگاه که تو را به تأیید روح قدسی توانا ساختیم که در گهواره با مردم سخن گفتی و به یاد آر آنگاه تو را تعلیم کتاب و حکمت کردیم».

سنت نبوی و وحی از طرف خداوند بلند مرتبه

علما عقیده دارند که وحی به نسبت سنت مطهر به دو صورت است:

- ۱- قسمتی که خداوند به صورت معنا بر پیامبر ﷺ وحی نمود و پیامبر با الفاظ آن را بیان داشت و این قسم، بیشتر سنت نبوی را در برمی گیرد.
- ۲- آنچه را که پیامبر با اجتهادش به آن علم می یابد که شرع خدای تعالی می باشد پس همانا قول و فعلش موافق مقصود خدا می شود و این امر که رسول خدا ﷺ به آن خبر داده است که این امر محتاج تصحیح و توضیح می باشد. و خدا به وسیله آن به پیامبرش وحی نموده است و این قسمت دوّم مقدار کمی از سنت نبوی را در برمی گیرد.^۱ و در این قسم بر طبق عادت آنچه از رسول خدا ﷺ صادر شده در آن دخیل می باشد مانند آداب غذا خوردن و آشامیدن و نحوه پوشش و رفتار کردن و خوابیدن و مانند آن. پس همه آن ها بعد از تقدیر خدا بر او قرار گرفت و این به منزله وحی، حجتی برای بندگان می باشد و این دلیل نمی باشد که فقط مخصوص نبی ﷺ باشد.^۲

دلایلی که ثابت می کند سنت نبوی وحی منزل از طرف خداست و خداوند می فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

عَظِيمًا ﴿١١٣﴾ [النساء: 113].

۱- تفسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشر و النذیر / استاد دکتر مروان شاهین، ص ۵۴.

۲- حجیه السنّه / علامه دکتر عبدالغنی، ص ۳۴۰ باتصرف.

«و خدا بر تو این کتاب الهی و مقام حکمت و نبوت را عطا کرد و آنچه را که نمی‌دانستی تو را بیاموخت که خدا را با تو لطف عظیم و عنایت بی‌اندازه است». این آیه از سوره نساء روشن می‌سازد که حکمت از طرف خداوند تعالی مانند قرآن کریم نازل شده است و خدا در سوره اسراء می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [الاسراء: 39].

«این از آن جمله هست که وحی فرستاده است به سوی تو پروردگارت از علم و حکمت».

این آیه روشن می‌سازد که حکمت، مانند قرآن کریم، وحی از طرف خدا می‌باشد. از دقت ادای قرآنی در تعبیر این دو نوع وحی (قرآن و سنت) متوجه می‌شویم که در اجتماع آن‌ها با حرف (واو) فصل آن‌ها را از هم جدا نموده است تا روشن کند که این دو نوع برای ضرورت تفاوت بین معطوف و معطوف‌علیه، جدا شده‌اند و منطق اقتضا می‌کند که چیزی به خودش عطف داده نمی‌شود و انسان عاقل با یک نگاه متوجه اشاره قرآن می‌شود که می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: 231].

«و به یاد آورید نعمت خدا را که به شما لطف فرمود و خصوصاً نعمت بزرگ کتاب آسمانی و حکمت الهی را که به شما فرستاد تا شما را به پند و اندرز از آن بهره‌مند گرداند و خداترس باشید و بدانید که خداوند به همه چیز آگاه است».

از این حیث پروردگار بین کتاب و حکمت (واو) عطف گذاشته که تفاوت بین آن‌ها را مشخص سازد و ضمیر مفرد که به آن دو برمی‌گردد بر یکی بودن مصدر آن‌ها دلالت می‌کند.^۱

و شما می‌توانید در آیه‌ای از سوره احزاب تأمل کنید همچنانکه امام شافعی قبلاً این کار را انجام داده است و روشن می‌سازد که مقصود از حکمت، سنت مطهر می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: 34].

«و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود متذکر شوید و پند گیرید».

سپس پشت سر هم قرائت شده‌اند و آنجا دو چیز قرائت شده‌اند یکی آیات خداوند در کتابش می‌باشد و دومی حکمت است که آن نیمه دیگر از وحی تلاوت شده می‌باشد و آن فقط سنت نبوی می‌تواند باشد.^۲

اگر دشمنان اسلام در تفسیر حکمت به سنت مطهر اختلاف ایجاد کردند و به آن اعتراض کردند^۱ در جواب می‌گوییم:

۱- السنه فی مواجهه اعدائها / دکتر طه جیشی، ص ۶۶ باتصرف، و رد پندار مؤلف «لماذا القرآن» مبنی بر اینکه مفرد بودن ضمیر دلیل این است که حکمت همان قرآن است و اگر مراد چیز دیگری غیر از قرآن بود می‌فرمود: يعظكم بهما، نگا: لماذا القرآن، أحمد صبحی منصور ص ۲۸.

۲- السنه فی مواجهه اعدائها / دکتر طه جیشی، ص ۶۷، رساله امام شافعی، ص ۷۸، ۷۹ شماره ۲۵۲- ۲۵۷، الفقيه و المتفقه / خطیب ۲۵۸/۱ ش ۲۵۶، و مختصر الصواعق المرسله، ابن قیم ۵۱۱/۲، و المدخل إلى السنن، بیهقی به طوری که اسنادش را از حسن و قتاده و یحیی بن أبی کثیر - رحمهم الله - ذکر کرده که آن‌ها می‌گویند: حکمت در این آیه ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۴] همان سنت است. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: السنه بیاناً للقرآن، دکتر إبراهيم الخولی ص ۳۲-۴۶.

برای چه در آیات تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه می‌گویید که خدا می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: 142].

«مردم سفیه و بی‌خرد خواهند گفت چه چیز باعث آن شد که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند روی به کعبه آورند. بگو ای پیغمبر مشرق و مغرب از آن خدا است و هر که را خواهد او را به راه راست هدایت کند».

این آیات کریمه نشان می‌دهد که قبلاً به بیت‌المقدس توجه شده است و این توجه حق و درست و واجب بوده است و همه این توجهات در قرآن دیده نمی‌شود. آیا این روشن نمی‌سازد که پیامبر ﷺ و اصحابش عاملین حکم بوده‌اند تا قبل از اینکه قرآن در این مورد بر آن‌ها نازل شود و این عمل آن‌ها حق و بر آن‌ها واجب بوده است. درست نیست که گفته شود، این عمل آن‌ها از روی عقل و خرد و اجتهادشان بوده است. در این هنگام عقل به وجوب توجه به قبله و آنچه در نماز است، پی نمی‌برد: علاوه بر توجه به قبله معین و علاوه بر اینکه پیامبر ﷺ در میان نمازش که رو به بیت المقدس می‌خواند: با همه وجود رو به کعبه مشرف نمود و نماز گذارد.

۱- مجله المنار جلد ۹/۹۰۸، مقاله دکتر توفیق صدقی «اسلام تنها قرآن می‌باشد»، الصلاة / محمد نجیب، ص ۲۷۷، اصول فقه محمدی / ساخت به نقل از مجله کلیه الدعوة چاپ لیبی ۶۶۵/۱۱، قرآن أم حدیث ص ۲۹، و القرآن و الحدیث و الإسلام ص ۶، رشاد خلیفه، و الصلاة فی القرآن ص ۱۲، ۱۴، و لماذا القرآن ص ۲۶ - ۲۸، أحمد صبحی منصور، و الإمام الشافعی نصر أبو زید ص ۸۹، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة ص ۵۶۸، و الدولة و المجتمع ص ۲۳۲-۲۳۵، محمد شحرور، و إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد ص ۷۵-۷۸، و إنذار من السماء، نیازی عز الدین ص ۹۵ و بعد از آن، و دلیل المسلم الحزین، حسین أحمد امین ص ۴۴، و تبصیر الأمة بحقیقة السنة، إسماعیل منصور ص ۲۱، ۱۱۴، ۳۲۰، ۱۱۷.

در آن هنگام و قبل از اینکه آیه نازل شود، پیامبر بواسطه وحی غیر از قرآن رو به بیت المقدس نماز می‌خواند و آن سنت مطهر بود.^۱ و از دلایل اینکه سنت نبوی وحی از جانب خدا می‌باشد و پیامبر ﷺ به پدر کسی که پسرش با زن شوهرداری با دادن گوسفند و خدمتکاری، زنا کرده بود، گفت قسم به کسی که جانم در دست اوست طبق کتاب خدا بین شما قضاوت می‌کنم، بچه و گوسفند مردود می‌باشند، پسر او باید صد ضربه شلاق بخورد و یک سال تبعید بشود.^۲

و در قرآن فقط صد شلاق تلاوت شده است و بنابراین دوباره می‌فرماید: هیچ یک از شما بی‌رزق و روزی نمی‌ماند. چون جبرئیل علیه السلام به قلب من القا کرد که هیچ یک از شما به دنیا نمی‌آید تا رزق و روزی او کامل نشود، پس تقوای خدا را پیشه کنید و در درخواست از او مخلص شوید، پس اگر یکی از شما رزق و روزی‌اش دیر شد، معصیت خدا را طلب نکند زیرا خداوند بزرگواریش را به معصیت نمی‌بخشد.^۳

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: اگر کسی از میان شما بترسد، دشمنی دنیا و زینت آن بر شما باز می‌شود سپس مردی گفت: آیا آن چیز را با شر می‌آورد ای رسول خدا ﷺ؟ گفت: سپس رسول خدا ﷺ در مقابل او ساکت ماند تا اینکه به او گفته شد، مقام تو چیست؟ رسول خدا ﷺ سخن گفت و تو سخن نگفتی؟ گفت: ما دیدیم که بر او نازل می‌شود، پس آفاق پاک شدنیها را از او پاک می‌کند و گفت:

۱- حجیه السنه / علامه دکتر عبدالغنی، ص ۳۳۶ باتصرف.

۲- قبلاً تخریج آن گذشت، ص ۲۲۷.

۳- المستدرک / الحاکم، کتاب البیوع ۵/۲، ش ۲۱۳۶، از حدیث ابن مسعود که او و ذهبی در مورد آن سکوت اختیار کرده‌اند و حاکم در همان منبع از حدیث جابر بن عبدالله روایت کرده و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است و ذهبی به آن اقرار کرده است. نگا: الرساله، امام شافعی، ص ۹۳ ش ۳۰۶.

آن کسی که سؤال را پرسید کجاست؟ و بعد گفت: او خیر را با شر نمی‌آورد و غیره. ...^۱ حدیث روشن کرد که او (پیامبر) وحی را می‌دید هنگامی که در مورد آن سؤال می‌شد و بر او چیزهایی نازل می‌شد که در قرآن نیست و آن دلیل قاطعی می‌باشد که سنت هم مانند قرآن نازل شده است^۲ و با آنچه که از حسان بن عطیه روایت شده است منطبق می‌شود^۳ او گفت: جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با سنت نازل می‌شد همانگونه که با قرآن بر او نازل شد و سنت را یاد داد همانگونه که قرآن را یاد داد.^۴

همه این‌ها از فضیلت اجماع است که ثابت می‌کند که چیزهایی غیر از قرآن کریم بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می‌شد.^۵

بر طبق آنچه که ذکرش را می‌آوریم، سنت نبوی از طرف خداوند وحی شده است و چه اجتهاد رسول خدا باشد و یا حکمت پروردگار باشد همه وحی می‌باشند و گفته

۱- بخاری شرح فتح الباری، کتاب الرقاق، ص ۲۴۸/۱۱، باب ما يحذر من زهرة الدنيا و التنافس فيها ۲۴۸/۱۱ ش ۶۴۲۷، و مسلم (شرح النووي) کتاب الزکاة، باب ليس الغنى عن كثرة العرض ۱۵۴/۴ ش ۱۰۵۲ و لفظ از اوست در حدیث أبی سعید خدری رضی الله عنه.

۲- البحر المحيط فی اصول الفقه / زرکشی ۲۱۶/۶.

۳- حسان: حسان بن عطیه معاری، ابوبکر دمشقی، مطمئن، فقیه، عابد و از بزرگان اهل روزگارش بود و بعد از سال صد و بیست هجری در گذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱۹۹/۱ ش ۱۰۲۸، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۲۱۱ ش ۱۴۲۳، الکاشف ۳۲۰/۱ ش ۱۰۰۴، الثقات / عجلی، ص ۱۱۲ ش ۲۶۹، و حلیه الأولیاء ۷۰/۶ ش ۳۳۰، و صفوة الصفوة ۲۲۲/۴ ش ۷۵۵.

۴- سنن دارمی، مقدمه، باب السنة قاضیه علی کتاب الله ۱۵۳/۱ ش ۵۸۸، الفقیه و المتفقہ / الخطیب ۲۶۶/۱، ۲۶۷ ش ۲۶۸-۲۶۹، جامع البیان العلم / ابن عبد البر، ص ۱۹۱/۲، و أبو داود، المراسیل ص ۱۶۷ ش ۵۶۷، و نگا: الموافقات ۴/۴۰۸، و مختصر الصواعق المرسله ۵۱۲/۲، و حجیه السنه، علامه عبدالغنی ص ۳۳۷، و شذرات فی علوم السنه، دکتر احمدی أبوالنور ص ۳۲.

۵- حجیه السنه / علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص ۳۳۸.

می‌شود که پیامبر ﷺ به این امر اقرار فرموده است.^۱ و این وحی را اکثر خداپرستان وحی باطنی می‌نامند.^۲

برای ما روشن است که همه آنچه از رسول خدا صادر می‌شود از سخن گرفته تا فعل و نوشتار و حتی حرکات و سکنات همگی، وحی از طرف خداوند تعالی می‌باشد.^۳ و عصمت که از آن سخن می‌گوییم به تنهایی در اثبات مستدل بودن همه انواع سنت قولی و تقریری و فعلی و اجتهدی ما را بی‌نیاز می‌کند.

اجتهاد رسول الله ﷺ و شک انداختن بعضی از مدعیان دروغین علم در سنت نبوی

بعضی از داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ادعا می‌کنند که اجتهاد نبی ﷺ از وحی الهی نیست و از این راه مدخلی برای طعنه به سنت نبوی یافتند مبنی بر اینکه آن وحی از جانب خدا نیست.^۴ و به حدیث خدا که درباره تلقیح کردن نخل که با روایت‌های مختلف نقل شده است، استدلال می‌کنند. از طلحه بن عبدالله نقل شده که می‌گوید:^۵ با رسول خدامی رفتیم و قومی را بر بالای نخلها دیدیم. پیامبر فرمود: آنها چه کار می‌کنند؟ گفتند: آنها درختهای ماده را القاح می‌کنند، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: شک دارم که آن کار، آنها را بی‌نیاز سازد، گفت: به آنها خبر بدهید که آنها را رها کنند و بعد پیامبر در

۱- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر / استاد دکتر مروان شاهین، ص ۵۴.

۲- أصول / سرخسی ۹۰/۲ و بعد از آن.

۳- حجیه السنه / علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص ۳۴۰، ۳۴۱.

۴- ر.ک: آنچه در رد رافضه بیان شد، همان کسانی که به اجتهاد صحابه ﷺ افترا زدند و مدخلی برای افترا به عدالت آنها اتخاذ کردند، ص ۳۰۷-۳۱۸.

۵- طلحه بن عبدالله: صحابی گرانقدر که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: الاستیعاب ۷۶۴/۲ ش ۱۲۸۰، اسد الغابه، ص ۸۴/۳ ش ۲۶۲۷، الإصابة ۲۲۹/۲ ش ۴۲۶۶، تاریخ الصحابه، ص

۲۴ ش ۵، مشاهیر علماء الامصار ۱۲ ش ۸.

این مورد باخبر شد و فرمود: اگر به آن‌ها سود می‌رساند پس آن را انجام دهید، من فقط شک کردم و شما از شک من اخذ نمی‌کنید ولی هنگامی که برای شما چیزی را از خدا نقل کردم آن را اخذ کنید چون من هرگز به خدا کذب نمی‌بندم.

رافع بن خدیج^۱ در حدیثی نقل می‌کند که رسول‌خدا می‌فرماید: همانا من انسانی هستم هنگامی که به چیزی در دین شما امر کردم آن را اخذ کنید. عکرمه گفت: یا مانند آن در حدیثی از انس بن مالک آمده است که رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: شما به امورات دنیوی خود داناترید.^۲

این حدیث مانند قلاب رخت‌آویزی است که هر کس بخواهد می‌تواند مانند قلاب به آن آویزان شود و آنچه از امور شرع را که بخواهد از آن خلاصی یابد،^۳ بعضی از آن‌ها خواستند که نظام سیاسی را از اسلام به واسطه این حدیث حذف کنند زیرا امور سیاسی در اصول و فروع آن از امورات دنیوی ما است پس ما به آن آگاه‌ترین در شأن وحی نیست که در آن توجیه یا تشریع کند چون اسلام نزد آن‌ها دین بدون حکومت است و همچنین عقیده‌ای بدون شریعت می‌باشد و دیگران خواستند که نظام اقتصادی را از اسلام حذف کنند، به دنبال این حدیث اساسی بعضی مردم خواستند به واسطه آن همه دیوانه‌هایی که در سنت روشن هستند نابود کنند و گویی که رسول‌خدا ﷺ فرمود این

۱- رافع بن خدیج: صحابی گرانقدر که شرح حال او در: اسدالغابه ۲/۲۳۲ ش ۱۵۸۰، الاستیعاب ۲/۴۸۹ ش ۷۲۶، الإصابه ۱/۴۹۵ ش ۲۵۲۶، تاریخ الصحابه، ص ۹۷ ش ۴۱۹، تجرید اسماء صحابه ۱/۱۷۳، و مشاهیر علماء الأمصار ص ۱۸ ش ۲۹.

۲- مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل، باب وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذکره من معایش الدنیا علی سبیل الرأی، ص ۱۲۷/۸، ۱۲۸ ش ۲۳۶۱-۲۳۶۳.

۳- السنه و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۳۲، تاریخ المذاهب الاسلامیه / علامه محمد ابوزهره، ص ۲۴۱ و بعد از آن.

حدیث تمام گفته‌ها و اعمال و نوشته‌های دیگرش را که در سنت نبوی هستند، نسخ می‌کند.

این غلو از بعضی از مردم، عالم بزرگی مانند گرانقدر احمد محمد شاکر را وادار می‌کند که تعلیقی بر این حدیث در مسند امام احمد بیاورد و سپس می‌گوید: این حدیث که ملحدان مصر و جاعلان اروپائی و رهروان مستشرق و دانش‌آموختگان روشنفکر آن را آلت قرار داده‌اند و بر آن مانور می‌دهند، که با آن بر علیه اهل سنت و یاران آن و همچنین به خادمان دین و حامیان آن‌ها، استدلال می‌کنند، هنگامی که خواستند چیزی را از سنت نفی کنند یا قانونی از قوانین اسلام را انکار کنند در معاملات و امور اجتماعی و غیره، ادعا می‌کنند که این شئون متعلق به امور دنیا می‌باشد و به روایت مالک تمسک می‌جویند: شما به امورات دنیوی خود آگاه‌ترید.^۱ و خدا می‌داند که آن‌ها به اصول دین ایمان ندارند و همچنین به الوهیت و به رسالت آن هم ایمان ندارند و قرآن را در درونشان تصدیق نمی‌کنند. و کسانی هم که از آن‌ها ایمان آورده‌اند فقط با زبان ظاهری ایمان آورده‌اند و خیال می‌کنند که قلباً ایمان آورده‌اند ولی اعتماد و اطمینانی در آن نیست و از روی تقلید و ترس بوده است و در این هنگام با جدیت با شریعت و کتاب و سنت نبرد می‌کنند با تحقیقاتی که در مصر و اروپا کسب کردند و آنچه را که از بزرگان‌شان اخذ کردند به واسطه آن فضیلت یافتند پس بعداً خودشان و مردم را به اسلام نسبت می‌دهند.

۱- بلکه ارکان اسلام را انکار می‌کنند و نگاه کنید به آنچه که جمال البنا در کتاب سنت و نقش آن در فقه جدید، ص ۱۹۳ می‌پندارد و می‌گوید: سخنان پیامبر در عباداتی مانند نماز و روزه و زکات و حج و شورا و ... همیشه و لزوماً تشریع نیست. ر.ک: همان ص ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۰۳ ف ۲۲۵، و نگا: الأصلان العظیمان ص ۲۴۰ و بعد از آن. نگا: «الإسلام هو قرآن وحده» مقاله دکتر توفیق صدقی در مجله المنار جلد ۹/۹۱، ۹۱۱، اضواء علی السنه النبویه / محمود أبوریه، ص ۴۲، ۴۴، ۹۳، قصه حدیث محمدی، ص ۱۴-۱۷، دراسة الكتب المقدسة / دکتر موريس بوكای، ص ۲۹۳ و ۲۹۹، و الإمام الشافعی ص ۸۴، و نقد الخطاب الدینی ص ۱۲۶، دکتر نصر أبوزید، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة، دکتر محمد شحرور ص ۵۵۳، و السلطة فی الإسلام، مستشار عبد الجواد یاسین ص ۲۴۸ و بعد از آن.

در حالی که حدیث روشن و آشکار است و هیچ مخالفتی با متن قرآن ندارد و بر عدم استدلال به سنت در همه احوال دلالت نمی‌کند و همانا در داستان تلقیح نخل که به آن‌ها گفت: شک دارم که آن، چیزی را بی‌نیاز کند، پس او امر و نهی نکرد و از خدا خبر نداد و در آن سنت را وضع نکرد تا اینکه این معنی توسعه یافت و بدان جا رسید که اصل دین را منهدم کرد.^۱

از اجتهاد نبی ﷺ و سخن او یعنی: شما به امر دنیای خود آگاه‌ترید، بعضی از علمای گرامی سنت را به دو قسمت، تقسیم کردند:

- ۱- سنت تشریعی که ملزم و دائمی می‌باشد.
- ۲- سنت غیر تشریعی که لازم نمی‌باشد و دائمی هم نمی‌باشد.

سنت غیر تشریعی سه نوع است:

- ۱- آنچه که نیاز بشری باشد؛ مانند: خوردن و نوشیدن و خوابیدن و راه رفتن و غیره.

...

- ۲- آنچه که تجربه و عادت شخصی یا اجتماعی باشد مانند کسی که در امور زراعت و طب و کوتاه و بلند کردن لباس و... مهارت داشته باشد.

- ۳- آنچه که راهش، راه تدبیر انسانی باشد مانند توزیع سربازان در مواقع جنگ و مانند آن. سپس این سه نوع شریعتی نیستند که متعلق به طلب یا ترک فعل باشند بلکه از امور بشری می‌باشند و سنت رسول ﷺ نیستند که منبع و مصدر تشریع باشند^۲ و یک نفر از علمای مسلمان بر این تقسیم ایرادی نمی‌گیرد.^۳ و حتی

۱- مسند إمام احمد ۱۷۷/۲ ش ۱۹۳۵ حاشیه، نگا: الرد القویم علی المجرم الأثیم / شیخ التویجری، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۲- الإسلام عقیده و شریعة / استاد بزرگ شیخ محمود شلتوت، ص ۴۹۹ و بعد از آن.

۳- استاد رشید رضا در مجله المنار جلد ۸۵۸/۹، و دکتر عبد المنعم النمر - رحمه الله - در کتبش (السنة والتشريع) و (الاجتهاد) و (علم أصول الفقه) و شیخ عبدالجلیل عیسی در کتاب (اجتهاد الرسول)، و

بعضی از آن‌ها قضایای معاملات و احوال مدنی را از دایره سنت تشریعی خارج می‌کنند تا جایی که بسیاری از اوامر و نواهی رسول ﷺ را در معاملات براساس اجتهاد می‌دانند نه وحی.^۱

تا جایی که این جهت‌گیریها منجر به این شد که با نظر خود آنچه را که سنت نبوی حلال کرده بود، حرام کند! آنچه که مسلمانان همه مذاهب و مکاتب فقهی در حلال بودن آن اجماع دارند، بیع سلم (پیش فروش میوه و ثمره درختان) است که پیامبر ﷺ در جهت نیاز مردم، آن را مجاز شمرد، بعد از آنکه ضوابط و قوانین لازم در منع ضرر و نزاع در مورد آن را وضع کرد. و بعضیها آن را سلف نامیدند و حدیث نیز آن را سلف نامیده است و عمل امت در طول چهارده قرن، طبق آن بوده است. و در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: نبی ﷺ به مدینه قدم گذاشت و آن‌ها ثمره

شیخ علی حسب الله در کتاب (التشریع)، و شیخ محمد غزالی -رحمه الله- در کتاب "کیف نفهم الإسلام" به نقل از شیخ محمد مدنی، و دکتر محمد سلیم العوا در شماره افتتاحی مجله "المسلم المعاصر"، و دکتر یوسف قرضاوی در کتاب السنه مصدرًا للمعرفة والحضارة ۴۱، و غیره. نگا: العصریون معتزلة اليوم، استاد یوسف کمال ص ۵۳-۷۲.

۱- السنه و التشریع، ص ۲۵، ۲۶، علم اصول الفقه، ص ۲۴ و بعد از آن، دکتر عبدالمنعم النمر، و کسی که بر عقیده اوست ادعایش فایده‌ای برای او ندارد چون اجتهاد وقتی که بر آن اقرار شد به منزله وحی است چون پیامبر خطا و اشتباه را تقریر نمی‌کند همچنانکه در علو اصول فقه مقرر است، بنابراین علمای حنفیه آن را وحی باطنی نامیده‌اند همچنین دکتر قرضاوی در کتاب السنه مصدرًا للمعرفة والحضارة حاشیه ص ۱۷ ردی بر این نظر دکتر نمر آورده است. نمی‌دانم بعد از این چرا پیروان نظریه تقسیم سنت به تشریعی و غیرتشریعی آن را تأیید کرده‌اند؟! مگر هر آنچه که گفته می‌شود سنت غیرتشریعی است اقرار خداوند متعال بر آن صورت نگرفته و اجتهاد نبیش به شکل وحی در نیامده است، حتی اگر این امر مباح باشد؟! تفصیل آن بعدا می‌آید.

درختان را برای یک سال یا دو سال پیش فروش (سلف یا سلم) می‌کردند، سپس گفت: کسی که خرما را پیش فروش می‌کند، باید وزن و مقدار و مدت آن معلوم باشد.^۱

حتی ابن عباس می‌گوید: شهادت می‌دهم که سلفی (پیش فروش) که مدتش معلوم باشد، خداوند در قرآن آن را حلال کرده و به آن اذن داده است. سپس این آیه را خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ [البقرة: 282].

«ای اهل ایمان چون بقرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد.».

و کلمه اشهد به مانند قسم است، این نظر شارحان قرآن است.

ولی عبدالمنعم نمر در مورد سَلَم می‌گوید: آن معامله‌ای معدوم است که به ذمه کسی وصف شده است و بسیاری از مردم در زمینهای کشاورزی به دنبال آن هستند و از نیازهای کشاورزان به شکل بدی بهره‌برداری می‌کنند و این چیزی است که ما را به تحریم آن واداشته است. به خاطر این بهره‌وری زشت و حرام در اسلام،^۲ دکتر قرضاوی می‌گوید: بهتر بود که این شیخ در اینجا سخنش را به تحریم ظلم و بهره‌وری محدود کند نه اینکه به تحریم تعامل ثابت با سنت و اجماع تعدی کند.^۳

از دلایل عمده کسانی که سنت مطهر را جزو وحی به حساب نمی‌آوردند یا کسانی که سنت را به سنت تشریعی و غیر تشریعی تقسیم می‌کنند، عمده‌ترین دلیل آن‌ها این اجتهاد و سخن (پیامبر ﷺ) است که می‌فرماید: شما به امور دنیوی خود آگاه هستید، پس شرح اجتهاد او را رها می‌کنیم و به شرح این سخن ایشان به صورت مفصل می‌پردازیم.

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب السلم، باب السلم فی وزن معلوم ۵۰۱/۴ ش ۲۲۴۰، مسلم به شرح نووی، کتاب المساقاة، باب السلم ۴۶/۶ ش ۱۶۰۴، و لفظ از اوست، نگا: نیل الأوطار ۲۲۶/۵.

۲- السنة و التشریع / استاد دکتر عبدالمنعم النمر، ص ۴۲، ۴۳، نگا: کتاب دیگر او اصول الفقه، ص ۲۸.

۳- السنة مصدراً للمعرفة و الحضارة / دکتر قرضاوی، نگا: السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۲۸.

همه اجتهادات نبی ﷺ در شریعت اسلامی وحی و از جانب خدا می‌باشد

استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: اجتهاد رسول‌خدا ﷺ موضوعی قدیمی است و علما در بحث از آن به هلاکت رسیده‌اند و پیشینیان برای متأخرین چیزی از آن را باقی نگذاشته‌اند.

خلاصه آن اینکه، آن‌ها در این مورد چندین دسته هستند: بعضی از آن‌ها اجتهاد پیامبر ﷺ را مجاز نشمردند و گفتند آنچه که به صورت اجتهاد نقل شده است، در حقیقت اجتهاد نیست؛ زیرا خدا با او (پیامبر) بود و او با خدا بود زیرا در غالب اوقات پیامبر ﷺ با خدا مناجات می‌کرد و الهام و خوابهای او وحی بود. و پروردگار می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او جز وحی خدا نیست».

و آن را به خطای ظاهری در رأی و بازگشت به نظر دیگران تفسیر کرده‌اند، چون این در ظاهر اجتهاد است تا مردم را به تحقیق و تفکر و اجتهاد و مشورت تشویق کند، ولی در حقیقت خداوند به او وحی می‌کند که چنین بگو و فلانی به تو چنین می‌گوید و تو به او چنین بگو. و روایت علی بن ابی طالب در این مورد گواه آن است: که رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: که جبرئیل نازل شد و به او گفت: اصحابت را در مورد اسرای بدر مختار بگذار که آن‌ها را می‌کشند یا با فدیة آزاد می‌کنند پس اگر بعضی از آن‌ها را بکشند مثل خودشان قاتل هستند. ولی گفتند: آن‌ها را در مقابل فدیة آزاد می‌کنیم هرچند که عده‌ای از ما را کشتند.^۱

۱- سنن ترمذی، کتاب السیر، باب ماجاء فی قتل الأساری و الفداء ۱۱۴/۴، ۱۱۵ش ۱۵۶۷، ترمذی می‌گوید: این حدیث از ثوری حسن و غریب است و در الباب از ابن مسعود و انس، و ابی برزّه، و جبیر بن مطعم، نگا: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۳۲۶/۲.

همه علمای محقق می‌گویند که: نبی ﷺ، مجاز است اجتهاد کند و او عملاً اجتهاد کرده است^۱ و اجتهاد او در بعضی از موارد نادر مخالف حکم خدا بود که وحی در تصحیح آن و راهنمایی به حکم درست، نازل می‌شد^۲ همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝﴾ [التحریم: ۱-۲].

«ای پیامبر ﷺ چرا حرام می‌کنی چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است به خاطر دنبال خشنودی زنان و خداوند آمرزگار مهربان است. هر آینه خدا برای شما شکستن سوگندهایتان را مشروع ساخته و خداوند یاری‌دهنده و سرپرست شماست و او دانای با حکمت است».

در مغازی اموی آمده که حباب بن مُنذر^۳ در تغییر محل کمین در جنگ بدر به پیامبر ﷺ اشاره کرد و پیامبر در این هنگام نظرش تغییر کرد که جبرئیل از آسمان نازل شد و جبرئیل نزد پیامبر ﷺ نشست سپس گفت: ای محمد پروردگار تو سلام و آرامش را بر تو قرائت نمود و به تو می‌گوید که نظر حباب بن مُنذر درست است.^۴

۱- الإحكام / آمدی ۱۴۳/۴.

۲- الإحكام / آمدی ۱۴۳/۴-۱۸۷، الإحكام / ابن حزم ۱۲۵/۵-۱۳۳، المستصفی / غزالی ۳۵۰/۲-۳۵۴، الإبهاج فی شرح المنهاج ۲۶۴/۲، اصول سرخسی ۵/۱، المعتمد ۲۱۰/۲، و المحصول، رازی ۴۸۹/۲، و البحر المحيط، زرکشی ۲۱۴/۶ - ۲۱۹، نکا: حجة السنة، علامه دکتر عبدالغنی ص ۱۴۵-۲۴۰، و النفحات الشذیة فیما يتعلق بالعصمة و السنة، شیخ محمد حامدی ص ۱۰۳، و أصول الفقه، شیخ محمد خضری ص ۴۲۶.

۳- حباب بن المنذر صحابی گرانقدر که شرح حال او در: الإصابه ۳۰۲/۱ ش ۱۵۵۷، الاستیعاب ۴۵۸/۱ ش ۴۸۳، اسد الغابة ۶۶۵/۱ ش ۱۰۲۳، تاریخ الصحابة، ص ۷۸ ش ۳۰۱، مشاهیر علماء المصار ص ۳۲ ش ۱۱۲ آمده است.

۴- تفسیر القرآن العظیم / ابن کثیر ۲۹۲/۲.

یا وحی به تأیید حکم اجتهاد او همراه با هشدار به آنچه که لازم است، آمده است همچنان که در فرموده‌ی خدای تعالی در مورد اسرای بدر آمده است:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: 67].

«هیچ پیغمبری را روا نباشد که از اسیران جنگ فدا گرفته و آنان را آزاد کند تا خون ناپاکان را در زمین بسیار بریزد. شما متاع فانی ناچیز دنیا را می‌خواهید و خدا برای شما آخرت را و خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است».

بله بیان می‌داریم که: اجازه اجتهاد به رسول داده شد و او اجتهاد کرد. و می‌گوییم که: بعضی از اجتهادات او صحیح و درست نبود، ولی حکم خدای بلند مرتبه در امری که رسول به آن اجتهاد نموده باشد و درست نباشد، کجاست؟ اجتهاد نبی ﷺ یا موافق حکم خدا است یا نه، پس اگر موافق حکم خدا باشد خداوند از زبان پیامبر ﷺ حکم کرده است و اگر موافق حکم خدا نباشد، خداوند آن را به حکم خودش تعدیل می‌کند، بنابراین احکام دینی که رسول‌خدا به آن‌ها حکم کرده است، در

نهایت احکام خدا می‌باشند و این احکام قبل از فوت او (لقای او در اعلا‌ترین مکان)^۱ از نظر اجماع بدون شک حجت می‌باشند.^۲

اما آنچه که بعضی از علمای گرانقدر ما در تقسیم سنت نبوی به دو سنت تشریعی لازم، عمومی و دائمی و سنت غیر تشریعی غیر لازم، به آن عقیده دارند، در رد این نظریه استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: خداوند از گویندگان این نظر بگذر و همچنین آن‌هایی که به مصلحت سخن می‌گویند. خداوند آن‌ها را ببخشاید این‌ها و آن‌ها بابتی را گشودند که که به ذهن هیچکس خطور نمی‌کرد.

بانیان این نظر که سنت را به تشریعی و غیر تشریعی تقسیم می‌کنند، مقصود آن‌ها از غیر تشریع چیزهایی که مخصوص صنعت و حرفه مانند زراعت و طب است، می‌باشد و به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد که کسی بعد از آن‌ها بیاید و طبق این تقسیم‌بندی آن‌ها بر معاملات و احادیث خرید و فروش و اجاره و آنچه را که نبی در مورد عادات و امور اقتصادی و سیاست و مدیریت و جنگ و سایر اموری که در سنت غیر تشریعی بیان کرده، استدلال کند، در حالی که آن‌ها از این سخن بری هستند.

اما سنت‌هایی که در مقام نیاز بشری بود مانند خوردن و آشامیدن و خواب و... سایر سنن غیر تشریعی، به طور عام مردود می‌باشد و نیاز به تحقیق دارد. مثلاً خوردن و

۱- السنه و الشریع / دکتر موسی شاهین، ص ۱۸-۲۰ با تصرف، نگا: تاریخ المذاهب اسلامیة / علامه محمد ابوزهره، ص ۲۳۹-۲۴۰، مناهل العرفان فی علوم قرآن / شیخ زرقانی ۴/۱۸-۴۲۵. امام شاطبی می‌گوید: بدان که پیامبر با عصمت یاری شده و با معجزه‌ای که دال بر درستی کلام او باشد، تقویت شده، و تو اجتهاد صادر شده از او را بدون اختلاف معصوم می‌دانی یا اینکه او اصلاً خطا نکرده و یا اینکه اگر خطایی فرض شود آن را تأیید نکرده، نظر تو در غیر این مورد چیست؟ نگا: الموافقات و همان ص ۴۰۴.

۲- حجية و السنه / دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص ۲۸۳، مصادر الشرعیه الاسلامیه مقارنه بالمصادر الدستوريه / دکتر علی جریشه، ص ۳۸-۳۹، و لفته الإسلامی مرونته و طوره، امام الأكبر جاد الحق علی جاد الحق ص ۲۶-۳۱.

آشامیدن سخن عامی است که شامل خوردنی و نوشیدنی و شامل ظروف و شکل و کیفیت هم می‌شود.

آیا روشن کردن ماکول و مشروب که حرام یا مکره باشد، جزو سنت غیر تشریعی می‌باشند؟^۱

آیا حدیث: «برای شما دو مرده و دو خون حلال شده، اما دو مرده، ماهی و ملخ هستند و دو خون کبد و طحال می‌باشند»^۲ و حدیث: «خوردن سوسمار بر سفره رسول خدا ﷺ»^۳ سنت غیر تشریعی هستند؟! خدا می‌داند که اینگونه نیست.

رسول خدا ﷺ طبیات را برای ما حلال کرد و ناپاکیها را برای ما حرام کرد، پس خوردنی و نوشیدنی از نظر حلال بودن و حرام بودن آنها، سنت تشریعی هستند، اما اگر او نوعی از حلال را خورد و حلال دیگری را نخورد، پس تشریع در آن مباح است، خوردنی مباح آن است که خوردن و نخوردن آن نهی شده نیست.

۱- السنه و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۲۲.

۲- سنن ابن ماجه، کتاب الأطعمه، باب الكبدة و الطحال ۲/۲۹۵ ش ۳۳۱۴، و دارقطنی در سنن کتاب الأشریة و غیرها، باب الصيد و الذبائح و الأطعمه و غیر ذلک ۴/۲۷۲، ۲۷۱ ش ۲۵ از حدیث ابن عمر - رضی الله عنهما - که عبد الرحمن بن زید بن أسلم در آن است. ابن الجوزی می‌گوید: بر ضعف او اجماع است، و بوصیری می‌گوید: ولی به عبد الرحمن بن زید از پدرش محدود نیست و سلیمان بن بلال، از زید بن أسلم از ابن عمر تابع اوست. بیهقی می‌گوید: إسناد آن موقوف و صحیح است، نگا: مصباح الزجاجة ۳/۸۵، شوکانی در نیل الأوطار ۸/۱۴۷، ۱۴۸ و همچنین أبوزرعة، و أبو حاتم، آن را موقوف دانسته‌اند و آن در حکم مرفوع است و استدلال با آن حاصل می‌شود. نگا: فتح الباری ۹/۵۸۰ - ۵۸۵ ش ۵۵۳۶/۵۵۳۷ و تعلیق المغنی علی الدارقطنی ۴/۲۷۱، ۲۷۲.

۳- مسلم به شرح نووی، کتاب الصيد و ذبائح، باب إباحة الطب ۷/۱۰۹ ش ۱۹۴۴، نگا: نیل الأوطار ۸/۱۱۸ و بعد از آن.

اما در مورد ظروف باید گفت که پیامبر از خوردن و نوشیدن در ظروف طلایی و نقره‌ای نهی کرده است و از خوردن در ظرفهای کفار هم نهی کرده است مگر بعد از اینکه شسته شوند و این قطعاً جزو تشریع است.

اما پیامبر در کاسه بزرگ سفالینه غذا می‌خورد و ما در ظرفهای گرانها غیر از طلا و نقره غذا می‌خوریم، پس این از مباحات است و اباحه تشریع است.^۱

اما در مورد شیوه غذا خوردن باید گفت که به شیوه‌های زیادی از غذا خوردن امر شده است و از شیوه‌های زیادی از غذا خوردن نهی شده است و شیوه‌هایی از غذا خوردن هم مباح هستند. ای غلام بسم‌الله بگو و با دست راست خود بخور و از غذائی که در مقابل توست بخور.^۲ شیوه خوردن مشروع است.^۳

رسول خدا ﷺ فوت کردن در ظرف را نهی کرده است^۴ فوت کردن در ظروف از لحاظ شرعی ممنوع است و در خارج ظروف مستحب است.^۵ اما پیامبر با انگشتان و دستش غذا می‌خورد. و ما با چنگال و قاشق غذا می‌خوریم پس این از مباحات مشروع می‌باشد.

پس چرا باید خوردن و آشامیدن جزو سنت غیرتشریعی باشند؟!

اگر مقصود از سنت غیرتشریعی در آن سنت غیر ملزم باشد که همان مباحات است اختلاف ما لفظی است.

۱- السنه و التشریع / دکتر موسی شاهین، ص ۲۳.

۲- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأطعمة باب التسمیه علی الطعام و الأکل بالیمین ۴۳۱/۹ ش ۵۳۷۶ و مسلم به شرح نووی، کتاب الأشربة، باب آداب الطعام و الشراب و أحكامهما ۲۰۹/۷ ش ۲۰۲۲ از حدیث عمر بن أبی سلمه ؓ.

۳- مجله الأزهر، شماره ربیع الآخر ۱۱۸ هـ، ص ۶۳۰، مقاله (التیامن فطره إلهیه و أفضلیه تاریخیه".

۴- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأشربة، باب النهی عن التنفس فی الإناء ۹۵/۱۰ ش ۵۶۳۰، مسلم به شرح نووی، کتاب الأشربة، باب کراهیه التنفس فی نفس الإناء و استحباب التنفس ثلاثاً خارج الإناء ۲۱۷/۷ ش ۲۶۷ از حدیث أبی قتاده ؓ.

۵- فتح الباری و شرح النووی در منابع پیشین.

و اگر مرادشان این باشد که آنچه که خواسته شده واجب یا مستحب است و آنچه که نهی شده حرام یا مکروه است، مسلم نیست.

مثال آن چیزی است که در مورد خواب و پوشیدن گفته می‌شود و هر آنچه که مخصوص نیاز و طبیعت بشری می‌باشد، همچنانکه می‌گویند. حتی آداب زناشویی قواعد و اصولی و حدودی شرعی دارد.^۱

در حقیقت این عبارت به طور مطلق اشتباه است که سنت غیر تشریعی را بر هر آنچه که نیاز بشری را شامل می‌شود، اطلاق کنیم؛ از جمله: خوردن و آشامیدن و آنچه که در مورد تجارب می‌باشد و عادت شخصی و اجتماعی از زراعت و طب و لباس و همچنین آنچه را که پیامبر ﷺ به عنوان امام و رئیس دولت مسلمین یا به عنوان قاضی انجام داده است. پس تمامی این امور که سنت غیر تشریعی نامیده شده‌اند، بعضی از آن‌ها شرعاً واجب و بعضی شرعاً حرام و بعضی مکروه و بعضی از آن‌ها مندوب و بعضی مباح هستند و حتی هنگامی که کیفیت این امور را بررسی می‌کنیم بعضی از آن‌ها را شرعاً ممنوع می‌یابیم، همچنانکه به آن اشاره شد.^۲

اما قائلان به مصلحت به عنوان منبعی از منابع دین، در مورد آن شرط کرده‌اند که با متن کتاب یا سنت صحیح تضاد نداشته باشد. پس آن‌ها مصلحت‌ها را در آنچه که قرآن یا

۱- السنه و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۲۲-۲۴، باتصرف، و نگا: استاد محمد أسد در کتاب «الإسلام علی مفترق الطرق» تحلیل ارزشمندی در مورد سنت و آداب و تقلیدهایی که به امور زندگی و عادت مردم وابسته است و تأثیر آن در تشخیص شخصیت مسلمان که شایسته است که تدریس شود و از آن استفاده شود. الإسلام علی مفترق الطرق ترجمه دکتر عمر فروخ، و دکتر مصطفی خالدی، دو فصل آخر ص ۸۷ - ۱۱۰.

۲- تفصیل بیشتر در السنه و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۳۳ و بعد از آن.

حدیث صحیح در مورد آن نصی نداشته باشد، رعایت نمودند. و اما آنچه را که قرآن و حدیث صحیح در مورد آن نصی داشت، مصلحت آن بود که در آن‌ها آمده بود.^۱

همچنان که دکتر فتحی عبدالکریم می‌گوید: قائلان به سنت تشریعی و غیر تشریعی، معنی دقیق تشریع اسلامی را رها کردند، به طوری که بعضی از آن‌ها تشریع را به واجب و حرام محدود نموده‌اند و از مکروه و مندوب و مباح نفی نمودند و بعضی دیگر مکروه و مندوب را در تشریع داخل نمودند و مباح را به تنهایی نفی نمودند.^۲

در این مورد علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: خارج کردن امور طبیعی از سنت امر عجیبی است و عجیبتر از آن: بعضی ادعای ظهور این امور طبیعی را می‌کنند که اجماع ائمه معتبر بر سکوت در مورد آن و عدم خارج کردن آن از سنت است.

نمی‌دانم برای چه آنان، امور طبیعی را از سنت خارج می‌کنند؟! آیا آن را به خاطر اینکه حکم شرعی به آن تعلق ندارد، خارج می‌کنند؟ و چگونه این امر صحیح است با اینکه از افعال اختیاری کسب شده است و هر فعل اختیاری از مکلف ناچاراً باید یک حکم شرعی به آن متعلق باشد: از واجب یا مندوب یا مباح یا مکروه و یا حرام. و کارهای طبیعی نبی ﷺ مانند کارهای طبیعی دیگران است، پس باید یکی از این احکام به آن متعلق باشد؟ و این حکم به خاطر عصمت او حرام و مکروه نمی‌باشد و به خاطر عدم قرابت در آن واجب و مندوب نمی‌باشد و به جز مباح چیز دیگری باقی نمی‌ماند که آن نیز حکم شرعی است. پس کار طبیعی پیامبر بر حکم شرعی دلالت دارد و آن نسبت به او مباح است و نسبت به ما هم مباح است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: 21].

«حقیقتاً برای شما در رسول خدا سرمشق و الگویی نیکو وجود دارد».

۱- السنّة و التشریع / دکتر موسی شاهین، ص ۲۴.

۲- السنّة و تشریع لازم و دائم، ص ۴۴، دراسات فی السنّة و علوم الحدیث / دکتر محمد المنسی، ص

اکثر علمای اصول در باب افعال پیامبر ﷺ اجماع دارند بر اینکه افعال طبیعی او برای خودش و امتش مباح است و تمامی این‌ها بر اتفاق ائمه پیشین بر آن حکایت دارند.^۱

یا امور طبیعی را از سنت خارج کردند، چون: آن‌ها گمان می‌کردند که مباح حکم شرعی نیست؟ و این نیز صحیح نمی‌باشد؛ زیرا علمای اصول بر شرعی بودن آن اجماع کردند، بجز دسته‌ای از معتزله که معتقد به عدم شرعی بودن آن هستند و از این امر فهمیده می‌شود که: مباح برداشتن حرج و سختی از فعل و ترک فعل است.^۲ و آن قبل از آمدن شرع ثابت بوده و بعد از آن مداومت یافت، پس حکم شرعی نیست و جمهور انکار می‌کنند که: این معنی قبل از آمدن شرع ثابت بوده باشد و او آن را حکم شرعی نمی‌نامد ولی آن‌ها می‌گویند که این معنای اباحه شرعی نیست، بلکه خطاب شارع در مختار کردن بین فعل و ترک آن بدون جایگزین است. شکی نیست که این حکم شرعی است و قبل از آمدن شرع ثابت نبود و اگر این گروه متوجه معنای آن می‌شدند، در مورد آن منازعه نمی‌کردند. پس این اختلاف بین آن دو حقیقی نیست و اباحه حکمی شرعی است که محتاج دلیل می‌باشد و فعل طبیعی پیامبر بر آن دلالت می‌کند. یک نگاه در باب افعال نبی ﷺ در یکی از کتاب‌های اصول فقه تو را در این موضوع به حق و حقیقت راهنمایی می‌کند.^۳

۱- المحصول / رازی ۵۰۱/۱، الإحکام / آمدی ۱۵۹/۱، الموافقات ۴/۴۳۷، الإبهاج فی شرح المنهاج ۲/۲۶۴، المعتمد فی اصول الفقه ۱/۳۳۴، البرهان / جوینی ۱/۱۸۱، و البحر المحيط ۴/۱۷۶، و فواتح الرحموت ۲/۱۸۰، و إرشاد الفحول ۱/۱۶۵، و دراسات أصولیة فی السنة النبویة دکتر محمد حفناوی ص ۶۵، و نگا: حجة السنة، علامه دکتر عبد الغنی عبد الخالق ص ۷۹.

۲- التقرير و التحبیر / ابن امیر الحاج ۲/۱۴۴.

۳- الإحکام / آمدی ۱/۱۱۴، المحصول / رازی ۲۰/۱، البرهان / جوینی ۱/۱۰۶-۱۰۸، اصول / سرخسی، ۱/۱۴، فواتح الرحموت ۱/۱۱۲، الموافقات ۱/۳۹۵-۱۹۳، المستصفی ۱/۷۵، و الإبهاج فی شرح المنهاج ۱/۶۰، و البحر المحيط ۱/۲۴۱، ۲۷۵، و إرشاد الفحول ۱/۱۸۶، و أصول الفقه، شیخ محمد خضری ص ۶۰، و نگا: حجة السنة، دکتر عبد الغنی ص ۸۰، و آراء المعتزلة الأصولیة دراسة

و بدان که تأسی به رسول خدا ﷺ واجب است و در این مورد همه فقها و معتزله هم رأی هستند و فخرالدین رازی در المحصول می‌گوید: همه فقها و معتزله می‌گویند: تأسی به پیامبر واجب است و معنای آن این است که ما هنگامی که دانستیم که رسول خدا ﷺ بر وجه وجوب کاری انجام داد، از آن بر وجه وجوب پیروی کنیم و اگر کاری را بر وجه ندب انجام داد، بایستی از آن بر وجه ندب پیروی کنیم و اگر کاری را بر وجه اباحه انجام داد ما بایستی معتقد به مباح بودن آن باشیم و انجام آن برای ما جایز است.

ابوعلی بن خلاد از معتزله، می‌گوید: ما باید در عبادات از پیامبر ﷺ تأسی و پیروی کنیم البته به غیر از مناکحات و معاملات. و بعضی از مردم کلیت این را انکار می‌کنند. و ابوحنیفه محمد بن علی طیب معتزلی به قرآن و اجماع استدلال می‌کند، اما قرآن که خدا می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: 21].

«حقیقتاً برای شما در رسول خدا سرمشق و الگویی نیکو وجود دارد».

و خدا بین کارهای مباح و غیر مباح رسول ﷺ فرقی نگذاشت. و می‌فرماید:

﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: 158].

«شما باید پیرو او شوید تا هدایت یابید».

به پیروی امر کرده و سپس آن را واجب نموده است.

اما اجماع آن است که: پیشینیان قبل از روزه از زنهایشان رجوع می‌کردند^۱ و «کسی که با جنب صبح کند، روزه‌اش باطل نیست»^۱ و این دلالت می‌کند که کارهای او قابل امتثال

و تقویماً ص ۱۵۲، ۲۵۱، و مصادر الشریعة الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية، دکتر علی جریشه ص ۳۵-۳۸.

۱- حدیث عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه در صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الصیام، باب بیان أن القبلة فی الصوم لیست محرمة علی من لم تحرک شهوته ۲۳۳/۴ ش ۱۱۰۸، نیل الأوطار ۲۱۰/۴ و بعد از آن.

است.^۲ و امام زرکشی از کعبی بلخی بزرگ طائفه معتزله کعبیه نقل می‌کند که می‌گوید: مباح آن است که به آن امر شده است زیرا انجام دادن آن ترک حرام است و آن واجب است، پس مباح واجب است.^۳

امام شاطبی در رد کسی که می‌گوید: ترک مباح در هر حال طاعت است، می‌گوید: بلکه فعل مباح به طور مطلق اطاعت است زیرا هر مباحی ترک حرام است. آیا نمی‌بینی او تمام محرمات را با انجام مباح ترک کرد، پس خود را از همه آن دور کرد. و این دوّمی اولی‌تر است، زیرا کلیت آن در اینجا صحیح است و صحیح نیست که به طور مطلق گفته شود که هر مباحی وسیله‌ای است برای محرمات یا نهی از آن. سپس معلوم شد که آنچه که به آن اعتراض شده بود دلیلی نیست که ثابت کند که ترک مباح طاعت است.^۴ و سخن امام سرخسی در کتاب اصولش درباره این سخن گواه آن است: ترک عمل به حدیث رسول خدا ﷺ حرام است همچنان که عمل کردن بر خلاف آن حرام است.^۵

نقض دلیل تقسیم سنت نبوی به سنت تشریعی و غیر تشریعی

تحت این عنوان دکتر فتحی عبدالکریم می‌گوید: دلیل اساسی که قائلین به سنت تشریعی و غیر تشریعی به آن استناد می‌کنند حدیث رسول خدا ﷺ درباره تلقیح کردن نخل است که به روایت‌های مختلف آمده است، که در آن آمده است: «شما به امور دنیای خود آگاه هستید». پس در نظر پیروان تقسیم سنت به تشریعی و غیر تشریعی، غیر از این

۱- حدیث عایشه-رضی الله عنها- در صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الصیام، باب صحه صوم من طلع علیه الفجر وهو جنب ۲۳۷/۴ ش ۱۱۱۰، نیل الأوطار ۲۱۲/۴.

۲- المحصول فی اصول الفقه ۵۱۱/۱، ۵۱۲، و با المعتمد فی اصول فقه ۳۵۳/۱، ۳۵۵، مقایسه شود.

التقریر و التجبیر ۳۰۳/۲، نهایه السؤل فی شرح المنهاج ۵۵/۲ و بعد از آن.

۳- البحر المحيط فی اصول فقه ۲۴۱/۱، ۱۸۶/۴، التقریر و التجبیر ۳۰۷/۲.

۴- الموافقات ۱۰۰/۱.

۵- أصول / سرخسی ۷/۲.

حدیث شریف در تبیین اینکه سنت رسول خدا ﷺ، کل آن شرعی و لازم نیست، وجود ندارد. پس در متن عبارت حدیث به روایت‌های مختلف، که پیروی از سنت رسول خدا ﷺ را روشن می‌سازد که به وحی مستند می‌باشد.^۱ و آنچه قبلاً در رد این دلیل یادآوری شد، کفایت می‌کند. زیرا معنی اینکه سنت نبوی نزد اصولیون دلیل شرعی می‌باشد، این است که به عنوان حکمی از احکام شرعی برای ما افاده می‌کند، هر حکمی که باشد: وجوب یا مندوب یا حرام یا مکروه و مباح می‌باشد. می‌توان که اینگونه به آن جواب داد و به موضوع خاتمه داد که اگر اهمیت این امر نباشد،^۲ که آن دسته گمراه بیشتر به این حدیث استناد می‌کنند و منظورشان برکناری سنت در همه امور عملی زندگی است.

پس عادات و معاملات و زندگی اقتصادی و سیاسی و اداری و جنگ و مانند آن، لازم است که به نظر مردم باشد و سنت در آن هیچ نقشی نداشته باشد.^۳ پس آیا این حدیث آن‌ها را در این ادعای خطرناکشان یاری می‌دهد؟!

استاد دکتر موسی شاهین در جواب دکتر عبدالمنعم نمر که می‌گوید این حدیث (شما به امور دنیای خود آگاهید) از دلایل عمده تحقیق باشد، می‌آورد: این جمله (شما به امور دنیای خود آگاهید) به سه دسته تقسیم می‌شود: شما که مقصود مخاطبان می‌باشد و آگاه بودن (اعلم) مقصود آن است که فاضلید و مقصود از امور دنیای شما، تحدید می‌باشد. و به عبارت دیگر: من (چه کسی)؟

أعلم من (از چه کسی آگاه‌ترید)؟ و به چه چیزی او آگاه است؟

این احتمالات را در مقصود از این جمله تصور می‌کنیم پس مختار هستیم اصلاح کنیم زیرا مقصود شارع حکیم این می‌باشد که:

۱- مجله المسلم المعاصر، شماره افتتاحیه، ص ۳۳، مقاله دکتر محمد العوا «سنة تشریعی و غیر تشریعی».

۲- السنة تشریع لازم و دائم، ص ۳۲، ۳۳ با تصرف.

۳- السنة مصدراً للمعرفة و الحضارة / دکتر قرضاوی، ص ۲۰.

احتمال اول: شما ای کسانی که نخل را القاح می‌کنید آگاه‌تر هستید در اصلاح از من و از کسی در مورد زراعت علمی ندارد یعنی شما به این امور زندگی دنیای خود که انجام می‌دهید و اموری که مشورت در مورد آن با من شما را موفق نمی‌کند، آگاه‌ترید، از من و امثال من آگاه‌ترید پس حدیث بر این واقعه عینی آمده است و اصلاً بر غیر آن دلالت نمی‌کند.

احتمال دوم: شما ای کسانی که نخل را القاح می‌کنید و کسانی که مانند شما اهل ساختن و مهارتها و حرفه‌ها هستید، در کار خود از من آگاه‌ترید. و کسانی اهل ساختن و مهارت و حرفه نیستند و این کلام به طور کلی یعنی: هر صنعتگری آگاه‌تر است از کسی که اهل آن نیست. همچنان که گفته می‌شود: اهل مکه راه‌های کوهستانی آن را بهتر می‌دانند.

احتمال سوم: شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید، شما از من و غیر از خودتان نسبت به اصلاح نخل در هر زمان و مکانی، آگاه‌ترید و بطلان این احتمال روشن است چون در بعضی جاها و بعضی زمانها کسانی آگاه‌تر از آن‌ها نسبت به این امر یافت می‌شوند.

احتمال چهارم: شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید، نسبت به صنعتهای مختلف از من و غیر من آگاه‌ترید، حتی از خود صنعتگران هم، آگاه‌ترید. یعنی شما در علم طب از اطبا هم آگاه‌ترید و بطلان این احتمال روشن و معلوم است.

این احتمالات چهارگانه مبنی بر این است که مقصود از امور دنیا صناعات و مهارت و آگاهیها می‌باشد، پس هرگاه منظورمان از امور دنیا مصالح هر فرد یا هر مجموعه از مباحات دنیا باشد، مانند مقایسه بین خرید خانه و خرید ماشین، این احتمال پیش می‌آید:

احتمال پنجم: شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید و مردمانی که مانند آن‌ها هستید، به زندگی دنیای خود آگاه‌ترید و مصلحت خودتان را جز خودتان نمی‌دانید. و سخن طبق این قاعده است که: مقابله جمع با جمع مقتضی تقسیم آن‌ها بر یک است.

می‌گویی: کتاب‌ها را به دانش‌آموزان عطا دادم یعنی هر دانش‌آموزی کتابش را گرفت، پس معنی آن این است که هر کس نسبت به زندگی خودش آگاه‌تر از غیر خودش می‌باشد و این احتمال در مباحثات صحیح می‌باشد و در واجبات و محرمات صحیح نمی‌باشد، پس تنها شریعت است که تعیین می‌کند که چه چیزی مصلحت می‌باشد،^۱ بنابر آنچه که گذشت خدا دانست که چه کسی را خلق کند. پس این احتمال با داستان حدیث تناسبی ندارد و آنچه که واضح است این است که احتمال دوّم منظور می‌باشد و بعد از آن احتمال اوّلی در ست است. و در هر حال استدلال به این حدیث برای مباح کردن تغییر در معاملات صحیح نمی‌باشد، زیرا این حدیث - همچنانکه دیدیم - بیشتر از یک احتمال را در بر می‌گیرد و استدلال به دلیلی که بر چند احتمال محتمل است، ساقط می‌شود.

احتمال ورود معاملات در این حدیث بعید است

احتمال دخول معاملات در این حدیث مانند یکی از احتمالاتی است که در اصل و اساس بعید بوده است؛^۲ زیرا معاملات همچنان که از معنای آن‌ها دریافت می‌شود، ارتباط بعضی از افراد و گروه‌ها با بعضی دیگر است که به زندگی آن‌ها مرتبط می‌باشد و این ارتباط مدام به وسیله قواعد و اصول و قوانینی محکم می‌شوند، تا بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر ظلم نکنند و امتهای غیر مسلمان برای این کار قوانینی را وضع کردند و اسلام نیز بهترین قوانین را برای آن وضع کرد و این معقول نیست که خدایی که طولانی‌ترین آیاتش را در قرآن نازل کرده و می‌فرماید:

۱- مراجعه: آنچه از سخن امام شاطبی گذشت و جواب شبهه نشان دادن سنت در عقل، ص ۲۴۴.

۲- دکتر موسی شاهین می‌گوید: آوردن معاملاتی که شرعاً ممنوع می‌باشد در ذیل این حدیث چیزی است که از قبل شنیده نشده است و دکتر عبدالمنعم نمری با آن درجه علمی آن را نیاورده است و امیدوارم که کسی از آن تبعیت نکند. السنّه و التشریع، ص ۳۴.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلِلَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾ [البقرة: 282].

«ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد و بایست نویسنده درستکاری معامله میان شما را بنویسید و از نوشتن ابا نکند که خدا به وی نوشتن آموخته پس باید بنویسید و مدیون امضا کند و از خدا بترسد از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد (و می‌افزاید) و اگر مدیون سفيه و یا صغیر است و صلاحیت امضا ندارد ولی او به عدل و درستی امضاء کند، و دو تن از مردان گواه آرید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن هر که را طرفین راضی شوند گواه گیرند که اگر یک نفر آن‌ها فراموش کند دیگری را در خاطر باشد و هرگاه شهود را (به مجلس و یا به محکمه) بخوانند امتناع از رفتن نکند و در نوشتن آن با تاریخ معین مسامحه نکنید چه معامله کوچک و چه بزرگ باشد این درست‌تر است نزد خدا و محکم‌تر برای شهادت و نزدیک‌تر به اینکه شک و تردیدی در معامله پیش نیاید که موجب نزاع شود مگر آنکه معامله نقد حاضر باشد که دست به دست میان شما برود در این صورت باکی نیست که بنویسید و هرگاه معامله کنید در آن گواه گیرید و نبایست به نویسنده و گواه ضرری رسد

اگر چنین کنید نافرمانی کرده‌اید از خدا بترسید خداوند به شما تعلیم مصالح امور کند و خدا به همه چیز دانا است».

و در آن نوشتن دین و صفات و تکالیف کاتب و حق مدیون در امضا و امضای ولی در حالت عدم صلاحیت او و صفات شهود و شرایط آن‌ها و تکالیفشان را معین کرده است و خداوند می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ این نزد خدا عادلانه‌تر است.

معقول نیست که خدایی که چنین اهمی به دین ورزیده است، خرید و فروش و ربا و رهن و شرکت و سایر معاملات را بدون قانون رها سازد.

آیا معقول است که بشریت از روی اهمال رها شود تا تحت عنوان «شما به زندگی دنیای خود آگاه‌ترید» بعضی از آن‌ها مال بعضی دیگر را ظالمانه و دشمنانه بخورند؟

آیا معقول است که خدای بزرگ این قوانین را بدون مراقبت یا تصحیح برای محمد ﷺ وانهد؟ پس محمد خطا می‌کند و همه امت چهارده قرن به خطا عمل می‌کنند تا اینکه خداوند کسی را برای آن‌ها مبعوث کند که مصالح آن‌ها را رعایت کند و مخالف حکم محمد ﷺ حکم بدهد؟ گمان می‌کنم عقل یک فرد مسلمان آن را به طور کلی رد می‌کند.

استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: سؤالهای بخصوصی در مورد حدیث «تأییر نخل» برای من باقی ماند که چه بسا در وجود هر کس دیگری هم باشد و سوال این است که: برای چه خداوند به رسولش الهام کرد که بدین گونه به آن‌ها اشاره کند با وجود اینکه آن اشاره به مصلحت آن‌ها نبود؟

برای چه خداوند آن‌ها را تسلیم یک اشاره صرف قرار داد در حالی که آن‌ها به نقد و بررسی و پرسیدن زیاد مشهور بودند؟

برای چه خداوند این مشورت را به طور صحیح تدارک ندید قبل از آنکه منجر به اذیت و آزار مسلمانان و استهزاء و تمسخر یهود و دشمنان اسلام بشود در حالی که نخل یهودیان درست بود و نخل مسلمانان به دلیل مشورت با پیامبر ﷺ خراب شد؟

سعی می‌کنیم حکمت این حادثه را جویا شویم، پس اگر به وسیله آن آرامش و اطمینان حاصل شد، که خدا را شکر می‌گوییم و در غیر این صورت ما راسخ‌ترین مؤمنان هستیم به اینکه خداوند در این کار حکمتی داشته است و او حکیم و خبیر است. و شاید حکمت آن پیرامون این سه چیز بچرخد:

۱- دور کردن بلای دشمنان از مؤمنانی که نمی‌توانستند بعد از آن شوکت و

قدرت خودشان را حفظ کنند. آیا جائز بود که کافران در مدینه و خرمای آن

طمع کنند و به خاطر حضور محمد ﷺ در آنجا به آن حمله کنند؟

پس عدم وجود خرما آنجا را از طمع کافران خارج ساخت و خداوند به وسیله آن

مانع هجوم کافران شد تا اینکه مؤمنان آماده شوند؟ احتمالاً اینگونه باشد.

۲- با این درس عملی تبعیت از شیوه‌های زندگی را به آنها آموخت، که بر آنها

سخت می‌گرفت و بعد از آن در اسباب زندگی مسابقه می‌دادند.

۳- امتحان آنها در درستی ایمانشان، که این حادثه تا به امروز در این بحث

امتحان و اختبار است و صحابه در این امتحان سخت پیروز شدند در حالی که از

لحاظ ایمان اوّل بودند، و این یک پیروزی درخشان بود و اطاعت از اوامر

رسول خدا ﷺ را ادامه دادند و مرتد شدن هیچ یک از آنها به این علت برای ما

بیان نشده است حتی هیچ یک از آنها رسول خدا ﷺ را سرزنش نمی‌کردند هرچند

که خسارت دیده بود و این‌ها نشانه ایمان صادق و محکم آنها است.^۱ شاید این

حکمت آخر بارزترین حکمت این حادثه باشد. و خداوند نسبت به حکمت آن

آگاهترین است.

۱- السنّة و التّشريع / استاد دکتر موسی شاهین، ص ۳۲-۴۷ باتصرف، برای مطالعه بیشتر در مورد

مقصود این حدیث رجوع شود به: الانوار الکاشفه/عبدالرحمان یمانی، ص ۲۷-۴۰، و السنّة تشریع

لازم و دائم، ص ۳۳ و بعد از آن، والسنّة مصدراً للمعرفة و الحضارة ص ۱۴-۱۷.

و اما بعد: اگر عصمت نبی ﷺ دلیل حجیت کتاب و سنت با هم باشد، پس به دلیل دوم از دلایل حجیت سنت می‌پردازیم که قرآن کریم است.

مطلب دوم: قرآن کریم یکی دیگر از دلایل حجیت سنت مطهر است

استاد دکتر مروان شاهین می‌گوید: توجه قرآن کریم به این مسأله زیاد است و آیات فراوان و متنوعی به آن می‌پردازند که از میان آن‌ها بعضی از آیات به وضوح وجوب ایمان به رسول ﷺ امر کرده‌اند و آیات دیگر به وجوب اطاعت مطلق از اوامر و نواهی او امر کرده‌اند و آیات دیگری مخالفت با او را نهی نموده‌اند و از آن دوری جسته‌اند و جزای منافقین بهتان زننده را در دین خدا که عامل نابودی کیان سنت نبوی می‌باشند، روشن نموده‌اند و جزای کسانی که معنی آیات نقل شده را در مورد اطاعت از رسول ﷺ فقط به اطاعت از او در حیطه قرآن محدود کرده‌اند.^۱

ما نمی‌توانیم همه این آیات را یادآوری کنیم زیرا مطلب طولانی می‌شود ولی توجه شما را به بعضی از آیات جلب می‌کنیم که بر حجیت سنت شریف نبوی و وجوب تمسک به آن دلالت دارند.^۲

۱- از جمله این آیات این است که خداوند متعال می‌فرماید:

۱- مجله المنار ۵۱۷/۹، ۹۰۸، ۹۲۴، مقاله دکتر توفیق صدقی «الإسلام هو القرآن وحده» و «القرآن و الحديث و الاسلام» ص ۷، ۳۱ و قرآن ام حدیث، ص ۲-۵، هر دو از رشاد خلیفه، و إنذار من السماء، نیازی عزالدین ص ۵۷۳، ۵۸۰، ۸۵۳، البیان بالقران / مصطفی مهدوی ۱/۱۰ و بعد از آن، لماذا قرآن، ص ۴۳، ۴۹، الصلاة فی القرآن، ص ۴۲، ۶۲، هر دو از احمد صبحی منصور، و الصلاة، محمد نجیب ص ۲۷۱، ۲۷۸، و السنة و دورها فی الفقه الجدید، جمال البنا ص ۱۹۰ و بعد از آن، و بلوغ الیقین بتصحیح مفهوم ملک الیمین، إسماعیل منصور ص ۲۱، ۲۴، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین ص ۱۲۹، و أهل السنة شعب الله المختار ص ۷۷، و الخدعة رحلتی من السنة إلى الشيعة ص ۴۰، ۴۱، ۱۹۹ هر سه از صالح الوردانی.

۲- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، ص ۴۳ با تصرف.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ءَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ﴾ [النساء: 136].

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید. ایمان آورید به خدا و رسول او و کتابی که بر رسول خود فرستاد و کتابی که پیش از این فرستاده شد».

۲- و این کلام خداوند که می‌فرماید:

﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِئِي الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ ءَ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: 158].

«پس ای مردم باید ایمان به خدا آرید و به رسول او پیامبر اُمی، آن پیامبری که به خدا و سخنان خدا مؤمن گردید شما باید پیرو او شوید تا هدایت یابید».

پس این اقتضا می‌کند که به خدا و رسولش ایمان بیاوریم و این ایمان به معنای تصدیق و اذعان به رسالت او و به تمام آنچه که از طرف خدا - از کتاب و سنت - آورده است، به مقتضای عصمت او که تصدیق تمام آنچه را که از جانب پروردگار عزیز خبر می‌دهد، واجب می‌کند. مانند سخن پیامبر ﷺ در مورد قرآن: «این سخن خداست» و سخن او در مورد احادیث قدسی: «پروردگار عزیز چنین فرمود» یا مانند این عبارات. پیامبر می‌فرماید: «بدانید که من قرآن و مثل آن را با هم آوردم» و در این مورد در مبحث عصمت مفصلاً شرح داده شد، پس ایمان به رسول ﷺ جزئی از ایمان به خدای بزرگ می‌باشد و شک و شبهه در مورد ایمان به پیامبر، شک و شبهه در مورد ایمان به خدا و رسولش می‌باشد و با وجود این هیچ ایمانی باقی نمی‌ماند.

امام شافعی در رساله‌اش می‌گوید: ابتدای ایمان، کمال است که مساوی با پیروی ایمان به خدا و به دنبال آن رسولش می‌باشد، اگر بنده به او ایمان بیاورد ولی به رسولش ﷺ

ایمان نیاورد پس آن ایمان، کامل نمی‌باشد، تا اینکه به رسولش ایمان نیاورد^۱ در اینجا اطاعت از رسول واجب شد - به مقتضای این ایمان- در هر آنچه که از پروردگارش ابلاغ کرده است، خواه ذکر آن در قرآن کریم آمده باشد یا نه.

امام شافعی می‌گوید: احکامی را که رسول خدا وضع کرده و حکم خداوند در آن نیست، آن را به حکم خدا وضع کرده است و اینچنین خداوند بزرگ به ما خبر می‌دهد:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝﴾ [الشوری: ۵۲].

«اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست».

رسول خداست را همراه کتاب خدا وضع کرد و آنچه را که نص کتاب در مورد آن حکمی ندارد، وضع کرد. و خداوند ما را به پیروی از هر آنچه را که پیامبر وضع کرده، ملزم کرده است، و اطاعت خودش را در تبعیت از او قرار داد و در عدول از پیروی او معصیتی است که مردم برای آن عذری ندارند و پیروی نکردن از سنن رسول خدا ﷺ هیچ دلیلی را بر نمی‌تابد.^۲

۳- از مهمترین آیاتی که بر حجیت سنت و وجوب تمسک به آن دلالت می‌کنند، این است که خدا می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝﴾ [النساء: ۶۵].

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نیستند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که بکنی هیچگونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند».

۱- الرسالة ص ۷۵ شماره ۲۳۹-۲۴۰.

۲- الرسالة، ص ۸۸، ۸۹، شماره ۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴.

ابن قیم جوزیه می‌گوید: خداوند پاک و منزّه به خودش سوگند می‌خورد و با جمله نفی قبل از آن قسم بر نفی ایمان از بندگان تأکید کرد تا اینکه رسولش در خصومت و نزاعشان در امور جزئی و کلی حکم کند و صرف پذیرش این حکم برای ایمان آنها کفایت نمی‌کند تا زمانی که حرج و تنگنا از سینه‌های آنها در مورد قضاوت و حکم او دور شود و این نیز برای ایمانشان کفایت نمی‌کند تا وقتی که به طور کامل تسلیم فرمان او شوند و از او اطاعت کنند.^۱

همچنین در مختصر الصواعق المرسله می‌گوید: خداوند پاک و منزّه به خودش سوگند می‌خورد بر نفی ایمان از کسانی که عقل را بر آنچه که رسول ﷺ آورده است، مقدم شمردند و آنها خودشان شهادت دادند که به تمام معنا مؤمن نیستند هر چند که لفظاً ایمان آورده باشند.^۲

و در جای دیگر می‌گوید: فرض بودن حکم او با مردنش ساقط نمی‌گردد بلکه بعد از مرگش ثابت می‌ماند همانگونه که در زندگیش ثابت بوده است و حکم او مختص به عمل کردن بدون علم نیست، همچنانکه اهل خطا و الحاد می‌گویند.^۳

۴- پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشد به حکم خدا و رسول باز گردید، به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود».

۱- أعلام الموقعين ۵۱/۱، نگا: مختصر الصواعق المرسله ۵۲۰/۲.

۲- مختصر الصواعق المرسله ۱۱۳/۱.

۳- همان ۵۰۲/۲.

دلالت این آیه بر حجیت سنت به چند طریق می‌باشد:

- ۱- ندا به وصف ایمان در ابتدای آیات: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و معنای آن این است که: مؤمنان فقط در صورتی مستحق منادی صفت ایمان هستند که آنچه را که بعد از ندا آمده است، انجام دهند و آن اطاعت از خدا و رسول و اولیای امر می‌باشد.
- ۲- تکرار فعل اطیعوا برای خدا و رسول ﷺ و تکرار آن در آیات زیادی ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا﴾ [المائدة: 92]. «و از خدا و از رسول خدا اطاعت کنید و دوری کنید»^۱ و این سخن خدا که می‌فرماید:

﴿وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: 56].

«نماز را به پا دارید و زکات مال خود را به فقیران بدهید و رسول ما را اطاعت کنید باشد که مورد لطف و رحمت شوید».

امام شاطبی می‌گوید: تکرار فعل اطیعوا بر عام بودن اطاعت دلالت می‌کند برای آنچه که در کتاب آمده است و آنچه که در سنت او می‌باشد.^۲

علامه الوسی می‌گوید: تکرار فعل اطیعوا، هرچند که مربوط به اطاعت رسول باشد، مقرون به اطاعت خدا می‌باشد و آن توجه به شأن و منزلت رسول ﷺ می‌باشد و برای قطع این گمان است که امتثال به آنچه در قرآن نیست واجب نمی‌باشد و جواز اینکه پیامبر ﷺ در اطاعت مستقل است که برای غیر از او ثابت نشده است. و اینکه این فعل برای ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ تکرار نشده است، اعلام کردن این نکته است که آن‌ها مانند رسول ﷺ در اطاعت مستقل نیستند^۳ بلکه اطاعت ما از آن‌ها وابسته به اطاعت آن‌ها از خدا و رسول می‌باشد، پس اگر آن‌ها خدا و رسول او را اطاعت کردند، بر ما واجب است که

۱- تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر شاهین مروان، ص ۴۴.

۲- الموافقات ۳/۳۸.

۳- روح المعانی ۶/۵.

از آن‌ها اطاعت کنیم و در غیر این صورت اطاعت از آن‌ها صحیح نمی‌باشد، چون اطاعت مخلوق در معصیت خالق درست نیست.^۱

آنچه که لازم است در اینجا ذکر کنیم این است که وجوب اطاعت از رسول تنها مختص او نیست بلکه حق همه انبیا است و در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: 64].

پس پروردگار عزیز این قاعده را مقرر فرمود که: هر رسولی که از نزد پروردگار آمده باشد، اطاعت از او واجب می‌باشد.

و برای چه از این رسول اطاعت نشود، رسولی که راهش حق است و برای اصلاح خلل محیطی که به آنجا فرستاده شده است، آمده است؟ عدم اطاعت در این هنگام، نوعی عناد و غرور و تکبر می‌باشد. همچنان که عدم اطاعت، اتهام کوتاهی به رسالت می‌باشد و نیز اتهام به رسول در عصمت از کذب در همه آنچه از طرف پروردگارش ابلاغ کرده است از کتابی که به ما خبر داده است: «این کتاب خدا است» و از سنت مطهری که از آن به ما خبر داده است و می‌فرماید: «قرآن و مانند آن را با او آوردم»،^۲ و می‌فرماید: «هر آنچه را رسول خدا حرام کرد، مانند آن است که خداوند آن را حرام کرده باشد».^۳

۳- وجه سومی که بر حجیت سنت دلالت می‌کند آیه‌ای از سوره نساء است که می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

۱- اعلام الموقعین ۴۸/۱.

۲- تخریج آن قبلا آمد، ص ۴۴۵.

۳- تخریج در قبل، ص ۲۲۳، تیسیر اللطیف الخیر / دکتر مروان شاهین، ص ۴۵، ۴۶.

پس رجوع به حکم خدا همان رجوع به کتاب او است و رجوع به رسول، رجوع به خودش در زمان حیاتش و رجوع به سنتش در زمان بعد از مرگش است.^۱ و همچنان که ابن قیم جوزیه گفته است، مردم بر این معنی اجماع دارند.^۲

و تعلیق رجوع به کتاب و سنت بر ایمان همچنان که خدا می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ یعنی کسانی که در صورت تنازع در مسائل کوچک و بزرگ و آشکار و مخفی دین و زندگیشان به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ رجوع می‌کنند، فقط آن‌ها مؤمنان واقعی هستند، همچنان که این آیه کریمه آن‌ها را وصف کرده است، اما غیر از آن‌ها شامل این توصیف نمی‌شوند.

سپس خداوند بلافاصله بعد از این آیه از مردمی صحبت می‌کند که گمان می‌کنند به خدا و رسولش ایمان دارند. و مقتضای این ایمان این است که در تمام امور زندگیشان به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ، حکم کنند - ولی آن‌ها - این کار را انجام نمی‌دهند و فقط می‌خواهند حکم طاغوت را بپذیرند و طاغوت نیز به آن‌ها امر می‌کند که به آنچه که خدا فرموده، کافر شوند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ [النساء: 61].

«چون به آن‌ها گفته شد که به حکم خدا و رسول باز آیید گروه منافق را بینی که سخت مردم را از گرویدن به تو منع می‌کنند».

در نهایت خداوند بلند مرتبه حکم می‌کند که کسی که از حکم خدا و رسولش روی برگردانده و به طاغوت حکم می‌کند، منافق است.^۳ و پروردگار بلند مرتبه راست گفت:

۱ - میمون بن مهران در آنچه که ابن عبد البر در جامع بیان العلم ۱۸۷/۲ از او روایت کرده، گفته است. و نکا: الرسالة، شافعی ص ۸۰، ۸۱ ش ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶.

۲ - أعلام الموقعين ۴۹/۱، السنة و مکانتها فی التشريع / دکتر سباعی، ص ۱۵۲.

۳ - تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص ۴۵، اعلام الموقعين ۵۰/۱.

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٥٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ٥٨ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٥٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِفَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٦٠ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٦١ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٦٢﴾ [النور: 47-52].

«و می‌گویند که ما به خدا و رسولش ایمان آورده و اطاعت می‌کنیم و لیکن با این همه قول، باز گروهی از حق روی می‌گردانند و اصلاً آنان ایمان ندارند. و هر گاه به سوی حکم خدا و رسول خوانده شوند تا خدا میان آن‌ها قضاوت کند گروهی از ایشان از حکم حق اعراض می‌کنند. و اگر دعوی خود را بر حق می‌دانستند البته با کمال انقیاد سر به حکم خدا فرود می‌آوردند. آیا در دلهایشان مرض است یا شک و ریبی دارند یا می‌ترسند که خدا و رسول بر آن‌ها جور و ستمی کند؟ بلکه آن‌ها خود مردمی ظالم و متجاوزند. آنان مؤمنانند که چون آن‌ها را بسوی حکم خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آن‌ها حکم کند خواهند گفت که حکم خدا را شنیده و اطاعت می‌کنیم و رستگاران عالم به حقیقت این‌ها هستند. و هر کس فرمان خدا و رسول را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزگار باشد چنین کسان را فیروزی و سعادت خواهد بود».

کلام خداوند به طور بارز بر این مفهوم تأکید می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند آگاهانه به گمراهی سختی افتاده است».

پس خداوند خبر می‌دهد که مؤمن حق ندارد که با اختیار خداوند و رسولش را به حساب آورد و کسی بعد از آن اختیار حکم خدا و رسولش را رد کند و کسی که این کار را انجام دهد در گمراهی آشکاری است.^۱

و بحث در مورد آیاتی را که بر وجوب اطاعت مطلق از اوامر و نواهی رسول خدا دلالت می‌کنند، با این کلام خدا خاتمه می‌دهیم:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲ [الحشر: 7].

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

و آیات فراوانی هست که در مورد ترس همیشگی آن را ذکر کنیم. در این هنگام بعد از آن به آیاتی که از معصیت رسول و مخالفت با او بر حذر می‌کند روی می‌آوریم و از این جمله آیات فراوان در قرآن وجود دارد که به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

﴿النساء: 14﴾.

«و هر که نافرمانی خدا و رسول کند و تجاوز از حدود احکام الهی نماید او را به آتشی در افکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خواری و ذلت خواهد بود».

و باز می‌فرماید:

۱- اعلام الموقعین ۵۱/۱.

۲- ابن مسعود به این آیه استدلال کرده که هر آنچه که پیامبر آورده، حجت است. نگا: صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب التفسیر، باب (وما آتاکم الرسول فخذوه) ۴۹۸/۸ ش ۴۸۸۶، همچنانکه عمران بن حصین نیز بر آن استدلال کرده است، نگا: دلائل النبوة، بیهقی ۲۵/۱، ۲۶، نگا: مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة ص ۲۱، و همچنین امام شافعی برای حجیت سنت و حجیت قول صحابی به این آیه استدلال کرده است، نگا: مناقب الإمام الشافعی، إمام فخر الدین الرازی ص ۳۰۴، و الفقیه والمتفق ۴۴۵/۱ ش ۴۶۸.

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرُّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾ [النساء: 41-42].

«چگونه است حال آنگاه که از هر طایفه‌ای گواهی آریم و تو را بر این امت به گواهی خواهیم. در آن روز آنان که به راه کفر رفته و طغیان و نافرمانی رسول حق کردند از سختی عذاب آرزو کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و از خدا چیزی پنهان نتوانند کرد».

و در سوره توبه می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِيدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ ﴿٦٣﴾ [التوبة: 63].

«آیا نمی‌دانند که هر کس با خدا و رسولش به عداوت برخیزد از قهر خدا آتش دوزخ کیفر دائمی است و این به حقیقت ذلت و خواری بزرگ است».

و در سوره نور می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ﴿٦٣﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می‌کنند بترسند که مبادا به فتنه بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند».

پس کجاست امر رسول خدا ﷺ در قرآن به گمان کسانی که مقصود آیات اطاعت از رسول را تنها اطاعت از او در قرآن می‌دانستند؟

و در سوره احزاب می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴾ ﴿٦٤﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجْدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرُّسُولَ ﴿٦٦﴾

[الأحزاب: 64-66].

«خدا کافران را لعن کرد و بر آنان آتش دوزخ مهیا گردانید. آنان در آن دوزخ همیشه معذبند و بر نجات خود هیچ یار و یاورى نخواهند یافت. در آن روز صورتهایشان بر آتش همى بگردد و گویند ای کاش که ما خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم».

و در سوره محمد ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَلُهُمْ﴾ [محمد: 32].

«آنان که به خدا کافر شدند و راه خدا را به روی خلق بستند و با رسول او پس از آنکه راه هدایت بر آنها روشن شد باز مخالفت کردند به خدا ضرری نمی‌رسانند و اعمال آنها را خدا البته بی‌اثر و محو و نابود می‌گردانند».

و در سوره مجادله می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [المجادلة: 5].

«آنان که با خدا و رسول سخن مخالفت می‌کنند آنها هم مانند کافران پیش بر او در افتند. و ما آیات روشن بیان نازل کردیم و کافران را عذاب ذلت و خواری مهیاست».

و در سوره مجادله هم همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾ [المجادلة: 20].

«آنان که با خدا و رسول او عناد و مخالفت می‌کنند آنها در میان خلق خوار و ذلیلترین مردمند».

آیات قبل تصریح می‌کنند که کسی که با خدا و رسولش ﷺ مخالفت نماید در آتش جهنم می‌افتد و وارث خواری و ذلت و آشوب می‌گردد و کار او پست می‌گردد. پس مسلمان آنچه را که می‌خواهد برای خودش برگزیند.^۱

مطلب سوّم: از دلایل حجیت سنت نبوی، خود سنت نبوی می‌باشد

احادیثی که بر حجیت سنت مطهر دلالت می‌کنند، زیادند؛ از جمله آن‌ها سخن پیامبر ﷺ را ذکر می‌کنیم که می‌فرماید: من برای شما قرآن و مانند آن را همراهش آوردم، تا مرد ثروتمندی که تکیه داده نگوید: بر شماست که به این قرآن عمل کنید آنچه را در آن حلال یافتید آن را حلال کنید و آنچه را در آن حرام یافتید، حرامش کنید. آگاه باشید که الاغ اهلی و هر درنده گوشت خواری را برای شما حلال نکرده است و گمشده فرد معاهد، مگر اینکه صاحب آن از آن بی‌نیاز باشد.

این حدیث صحیح و ثابتی است که نه از جهت نقل و روایت و نه از جهت عقل و درایت رخنه‌ای بر آن نیست.^۲

اما از نظر نقل و روایت: این حدیث صحیح است که بزرگان حدیث امثال ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی در کتاب‌های سنن خود، آن را روایت کرده‌اند.^۳

اما از نظر عقل و درایت: به این معنی می‌باشد که بنای فعل مجهول «أوتیت» بر این دلالت می‌کند که خداوند به رسولش ﷺ، قرآن و مانند آن را به همراهش به او عطا کرده است. پس باید پرسید که چه چیزی مانند قرآن وجود دارد که از پروردگار به رسول ﷺ

۱ - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، دکتر مروان ص ۴۸ و بعد از آن باتصرف. و نگا:

دلایل قرآنی بیشتر برای حجیت سنت رجوع شود به: حجیه السنّه، دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص ۲۹۱: ۳۰۸.

۲- دفاع از سنت / دکتر محمد ابو شهبه، ص ۲۱۶.

۳- قبلاً تخریجش آمد، ص ۴۴۵.

رسیده است؟ ممکن نیست که این مشابه، چیزی غیر از سنت شریف باشد؛ زیرا رسول ﷺ با این دو اصل با هم یعنی قرآن و سنت به نزد ما آمده است - و چیزی غیر از این دو را نیاورد - با علم به اینکه حدیث قدسی در سنت شریفه مندرج می‌باشد.^۱ و قرآن کریم بر این استنباط دلالت می‌کند از آیاتی که قبلاً آن را در مورد حجیت سنت ذکر کردیم. و همچنین احادیث زیادی نیز بر این استنباط دلالت می‌کنند که این معنی را تأیید می‌کنند. این امر را در رد کسانی می‌آوریم که دروغ‌هایی را به نام دین خدا انتشار می‌دهند و عاملان نابودی کیان سنت مطهر هستند و به صحت حدیث و معنای آن طعنه وارد می‌کنند.^۲

اما از جمله احادیثی که مفهوم جمله قبل را تأیید می‌کنند و بر حجیت سنت مطهر تأکید می‌کنند، این است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

خداوند انسانی از ما را با چیزی شکوفا کرد، سپس همانطور که می‌شنید ابلاغ کرد پس چه بسا مُبَلِّغ از شنونده هوشیارتر باشد.^۳ نحوه دلالت این حدیث بر حجیت سنت همچنانکه علمای بزرگ دریافته‌اند، این است که: رسول خدا ﷺ شنیدن سخنانش را و حفظ و ادای آن را مندوب کرد، پس این دلالت دارد که او امر نکرد که آن را به جای او ادا کنند مگر اینکه حجت به کسی که آن را ادا می‌کند، وابسته باشد. زیرا هنگامی که به حلال منجر می‌شود، آن را انجام می‌دهد و اگر به حرام منجر شود، از آن اجتناب می‌کند

۱- تیسیر اللطیف الخیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، ص ۵۷، نگا: ارشاد الفحول/شوکانی ۱/۱۵۶، ۱۵۷.

۲- نگا: اضواء علی السنه / محمود ابوریه، ص ۵۲، تبصیر الأئمه بحقیقه السنه / اسماعیل منصور، ص ۳۱۸.

۳- قبلاً تخریج آن آمد، ص ۳۴.

و حد را اجرا می‌کند و اموال گرفته شده را برمی‌گرداند و در دین و دنیا نصیحت می‌کند.^۱

امام بیهقی می‌گوید: اگر استدلال به سنت ثابت نبود، پیامبر ﷺ در خطبه‌اش بعد از تعلیم کسی که شاهد امور دینش بود، اینگونه نمی‌فرمود: آگاه باشید کسی که شاهد و حاضر است به کسی که غایب است، این سخنان را برساند چه بسا که فردی که این سخن به او رسیده است، هوشیارتر از شنونده باشد.^۲

و از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که می‌گوید رسول خدا ﷺ می‌فرماید: آنچه بر شما نهی شده از آن دوری کنید و آنچه که به آن امر شده‌اید تا جائیکه توانائی دارید انجام دهید^۳ و این حدیث در تأکید این آیه است که می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که از امر خدا مخالفت می‌کنند بترسند».

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: همه امت من بهشتی هستند بجز کسانی که سر باز می‌زنند (با می‌کنند). گفتند: چه کسانی ابا می‌کنند ای رسول خدا؟ فرمود: هر کس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر کس که از من اطاعت نکند ابا کرده است.^۴

این امر بر مطالب پیشین که در مورد آیات دال بر اینکه اطاعت از رسول خدا ﷺ اطاعت مستقلى است، تأکید می‌کند. و احادیث غیر از آن زیاد هستند^۱ که اشاره به بعضی

۱- الرسالة / شافعی، ص ۴۰۲، ۴۰۳ ش ۱۱۰۳.

۲- قبلاً تخريج آن آمد، ص ۲۷۳، دلائل النبوة / بیهقی، مفتاح الجنة فى الاحتجاج بالسنة، ص ۱۹.

۳- مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل باب توقيره رضی الله عنه، وترك إكثار سؤاله عما لا ضرورة إليه ۱۲۰/۸ ش ۱۳۳۷.

۴- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنة النبي ﷺ ۲۶۳/۱۳ ش ۷۲۸۰ از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

از آن‌ها گذشت. مانند حدیث: ادای سنت من بر شما واجب است.^۲ و غیره.^۳ و خداوند متعال برترین و داناترین است.

مطلب چهارم: از جمله دلایل حجیت سنت نبوی، اجماع است

امت اسلام از صحابه و تابعین و مجتهدین بزرگ و سایر علمای مسلمان بعد از آن‌ها تا روزگار ما و تا زمانی که قیامت برپا می‌شود، بر حجیت سنت مطهر و وجوب تمسک به آن و مصرانه به آن چنگ زدن و حکم کردن بر اساس آن و لزوم اجرای آن و حرکت کردن بر اساس آن در تمام زمینه‌های زندگی، اجماع کرده‌اند. و هیچ کس این حقیقت روشن را رد نکرده است، بجز عده اندکی که خروج آن‌ها از اجماع مسلمانان چیزی محسوب نمی‌شود؛ مانند گروه خوارج و رافضه و کسانی که در زمان ما مذهبشان را بر داعیان الحاد احیا کرده‌اند. امام شوکانی می‌گوید: اثبات حجیت سنت مطهر و استقلال آن در تشریع احکام یک ضرورت دینی به حساب می‌آید و کسی مخالف آن نیست مگر کسی که از دین اسلام بهره‌ای نبرده باشد.^۴

پس کتب اسلامی قابل اعتماد، دلایل عدیده‌ای آورده‌اند که شهادت می‌دهد به اینکه علمای بزرگوار امت به طور یقین بر وجوب حکم سنت مطهر از زمان رسول ﷺ تا امروز، متفق هستند، اگر اطلاع از دلیل قرآنی آن مشکل بود و اگر دلیلی وجود داشته باشد به دلایل دیگری که قرآن به آن اشاره نموده است، دسترسی نباشد بلکه اگر یکی از آن‌ها باشد فوراً و بدون تردید از اجتهادش برمی‌گشت وقتی که حدیث صحیحی را از

۱- برای مطالعه بیشتر در مورد احادیثی که بر حجیت سنت دلالت می‌کنند رجوع شود به: حجة السنة /

دکتر عبدالغنی، ص ۳۰۸-۳۲۲.

۲- قبلاً تخریج آن آمده است، ص ۳۸.

۳- مراجعه به: ص ۱۹۶، ۲۷۳-۲۷۴ همین کتاب.

۴- ارشاد الفحول ۱/ ۱۵۸.

رسول خدا ﷺ می‌یافت که مخالف فتوای او بود.^۱ و در مطالب قبلی دلیل آن را آوردیم و در اینجا نیازی به تکرار دلایل وجود ندارد و قبلاً در این مورد بیشتر از مقدار لازم صحبت کردیم.^۲

همچنین کتاب‌های علم کلام و علم اصول نیز بر این امر شهادت می‌دهند؛ که در این باره دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: در کتاب‌های غزالی و آمدی و جوینی و ابوالحسین معتزلی و سرخسی و همه اصولیانی که در تالیف پیرو آن‌ها بودند، اختلافی در این مسأله نمی‌یابیم. در حالی که آن‌ها کسانی بودند که کتاب‌های پیشینیان و نظرات آن‌ها را بررسی کردند و حتی کمترین اختلاف آن‌ها را پیگیری کردند و آن را به شکل محکمی رد می‌کردند. و می‌بینیم که آن‌ها در این مسأله نکوشیدند که دلیلی برای آن بیاورند، گوئی که نمی‌خواستند صراحتاً بر آن دلیلی بیاورند یعنی آن را بزرگ جلوه بدهند و یا شأن و منزلت آن را بالاتر از آن ببرند که در مورد آن نزاع کنند یا آن را متوقف نمایند.^۳

نویسنده صحیح مسلم و شارح آن می‌گویند: حجیت کتاب و سنت و اجماع و قیاس از علم کلام است ولی اصولیون به حجیت اجماع و قیاس اعتراض می‌کنند زیرا در مورد آن دو خوارج و رافضه منازعه احمقانه‌ای دارند - خداوند آنان را خوار کند-.

۱- منزله السنه من الكتاب / استاد محمد سعید منصور، ص ۱۱۸، ۱۱۹.

۲- ر. ک: ص ۳۱۶، نگا: برای اطلاع بیشتر از دلایل تمسک پیشینیان صحابه و تابعین و ائمه مجتهد بعد از آن‌ها به سنت به کتاب حجه سنه / دکتر عبدالغنی، ص ۲۸۳-۲۹۱، ۳۴۵-۳۸۲ رجوع شود. و نگا: قواعد التحديث، قاسمی مبحث (ما روی عن السلف فی الرجوع إلى الحديث) ص ۳۰۲.

۳- کمال بن همام نیز بر این نظر است. نگا: تیسیر التحرير / محمد امین ۲۲/۳، التقرير و التحبير / ابن امیر الحاج ۲۲۵/۲، التلویح فی کشف حقائق التنقیح / سعد التفازانی ۳۸/۱.

اما در مورد حجیت کتاب و سنت، تمام امت یعنی هر کس که ادعای دینداری می‌کند، بر آن متفق هستند، پس نیازی به ذکر آن نیست.^۱

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: کاش درک می‌کردم که چگونه می‌توان تصور کرد که: در این مسأله بین مسلمین نزاع است و انسانی که دارای عقل و شعور می‌باشد چگونه می‌گوید که من مسلمان هستم، سپس در مورد حجیت تمام سنت نزاع می‌کند؟ بنابراین چیزی که بر این امر مترتب می‌شود عدم اعتراف او به کل دین اسلام از اوّل تا آخر است. چرا که اساس این دین کتاب (قرآن) است و نمی‌توان گفت که قرآن کلام خداست و سپس سنت را به طور کلی انکار کرد چرا که کلام خدا بودن آن فقط با سخن رسولی ثابت می‌شود که صداقت و راستگویی او با معجزه ثابت شده است که: (هذا کلام الله و کتابه) این کلام خدا و کتابش است. و سخن رسول ﷺ که می‌گفت: (هذا من السنه) و این از سنت می‌باشد که ادعا می‌کنند، آن حجت نیست. پس آیا این چیزی جز الحاد و کفر و انکار ضروریات در دین است که قصد دارند بدین وسیله دین را از ریشه خراب کنند؟

آیا انکار حجیت قسمتی از سخنان و افعال و تقریرات رسول خدا ﷺ، بعد از اعتراف به عصمت او، که ذکر کردیم مانند این سخن نیست که وجود شب را ثابت کنیم و سپس به طلوع خورشید اعتراف کنیم؟!^۲

۱- فواتح الرحموت ۱/۱۶، ۱۷ با تصرف.

۲- حجیه السنه / دکتر عبدالغنی ۲۴۸، ۲۵۲ با تصرف.

دشمنان اسلام و طعنه آن‌ها به حجیت اجماع که دلالت بر حجیت سنت دارد و

پاسخ این افترا

آنچه که لازم است در اینجا به آن پردازیم، این است که پیروان نادان خوارج و رافضه در دوره کنونی ما، در مورد حجیت اجماع فتنه‌انگیزی می‌کنند و در مورد حجیت سنت شک ایجاد می‌کنند و به شریعت اسلامی طعنه وارد می‌نمایند.^۱

دلیل حجیت اجماع

حجیت اجماع و عدم آن، مسأله‌ای است که علمای اصول و کلام آن را به طور جامع مورد بررسی قرار داده‌اند و به طور خلاصه همچنان که در (فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت) آمده است: به طور قطع اجماع، حجت است و از نظر تمام مسلمانان افاده علم قطعی می‌کند و حماقت بعضی از خوارج و شیعه و نام معتزلی در این مورد قابل توجه

۱- نگا: العقیده و الشریعة / گلدزیهر، ص ۶۱، دراسات محمدیه / شرح حال استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة چاپ لیبی ۴۹۸/۱۰، اصول الفقه المحمدی/شاخت، به نقل از همان ۶۴۹/۱۱، الحدیث فی الإسلام / مستشرق فرید غیوم، ص ۲۰، ۲۳، به نقل از منهجیة جمع السنه و جمع الاناجیل، دکتر عزیه علی طه، ص ۶۳، و البیان بالقرن، مصطفی المهدوی ۵۲۲/۲، و الإمام الشافعی، نصر أبو زید ص ۸۵، و إنذار من السماء، نیازی عزالدین ص ۱۸۲ و بلوغ الیقین بتصحیح مفهوم ملک الیمین، إسماعیل منصور ص ۴۹۲، و الخدعة رحلتی من السنه إلى الشیعة، صالح الوردانی ص ۵۵، ۱۱۰، و مجلة المنار المجلد ۵۲۰/۹، ۹۱۸ "مقال الإسلام هو القرآن وحده"، و السلطة فی الإسلام، عبدالجواد یاسین ص ۲۲۷ - ۲۳۱، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة ص ۷۲۳، و الدولة و المجتمع ص ۲۳۵، هر دو از محمد شحرور، و نحو تطویر التشریع الإسلامی، عبد الله أحمد النعیم ص ۵۰ و بعد از آن.

نیست زیرا آن‌ها بعد از توافق، در ضروریات دین شک نمودند، مانند سوفسطائیان که در ضروریات عقلی شک کردند.^۱

آمدی می‌گوید: حقیقت جویان در این امر به کتاب و سنت و عقل استدلال نمودند.^۲ اما در کتاب، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: 115].

«کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند ، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است ، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد ، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم ، و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

این آیه از قویترین دلایل می‌باشد که امام شافعی -رحمه الله- به آن تمسک جسته است. نحوه استدلال به آن به این ترتیب است که خداوند متعال مخالفت با رسول و پیروی از راه و روش غیرمؤمنان را در تهدید، با هم آورده است. پس اگر پیروی از راه غیر مؤمنان مباح باشد وعده عذاب بین آن و بین مخالفت با رسول را در یک جا نمی‌آورد، همچنانکه جمع بین کفر و خوردن نان مباح، در تهدید نیکو نمی‌باشد؛ پس ثابت شد که پیروی از راه غیرمؤمنان ممنوع است و پیروی از غیر راه مؤمنان عبارت است

۱- فواتح الرحموت ۲/۲۱۳، با اندکی تصرف، المحصول/رازی ۲/۸، الإبهاج فی شرح المنهاج ۲/۳۵۲، المستصفی ۱/۱۷۳، اصول السرخسی/ سرخسی ۱/۲۹۵، الموافقات ۱/۳۵، البحر المحیط/زرکشی ۴/۴۴۰-۴۴۱، المعتمد فی أصول الفقه ۲/۴، و الرسالة، شافعی ش ۲/۱۱۰۲، ۱۱۰۵، ۱۳۰۹، ۱۳۲۰، إرشاد الفحول ۱/۲۹۲، نهیة السؤل فی شرح منهاج الأصول، أسنوی ۲/۱۴۷ و بعد از آن، التقرير و التحبير، ابن أمیر الحاج ۳/۸۰.

۲- الإحكام / آمدی ۱/۱۸۳.

از پیروی از سخن یا فتوایی غیر از سخن و فتوای آن‌ها. وقتی که این امر ممنوع است در این صورت متابعت از سخن و فتوای آن‌ها واجب می‌باشد.^۱

و دلیل آن از سنت این سخن نبی ﷺ است که فرمود: خداوند امت من یا امت محمد ﷺ را بر ضلالت جمع نمی‌کند و دست خداوند با جماعت است و کسی که غیر از این باشد در آتش جهنم می‌افتد،^۲ و باز هم می‌فرماید: بر شماست که با جمع باشید زیرا شیطان با فرد تک و تنها و به دور از جمع است و از دو نفر دوری می‌کند و کسی که وسط بهشت را بخواهد، لازم است که با جماعت باشد و کسی که از اعمال نیکویش شاد شود و از اعمال بدش، بدش بیاید، مؤمن است.^۳

اما دلیل عقل این است که امام الحرمین جوینی می‌گوید: دلیل حجت بودن آن این است که من دریافته‌ام که علمای پیشین و امت‌های از بین رفته بر سرزنش افراد مخالف اجماع علما یعنی علمای زمان خودشان متفق بودند و پیوسته مخالف اجماع آن‌ها را به گمراه، منحرف و نافرمان نسبت می‌دادند و آن امر را امری ساده به حساب نمی‌آوردند

۱- المحصول / رازی ۸/۱، با الإحکام / آمدی ۱۸۳/۱ مقایسه شود.

۲- سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ما جاء فی لزوم الجماعة ۴/۴۰۵، ۲۱۶۷ش، از حدیث ابن عمر و می‌گوید این حدیث از این طریق غریب است. المستدرک / الحاکم، کتاب العلم ۱/۱۹۱ش ۳۹۷-۳۹۱ و می‌گوید: این حدیث با اسنادی از معتمر بن سلیمان روایت شده است سپس شواهدی را از حدیث ابن عباس و انس برای آن ذکر کرده است. امام غزالی در المستصفی ۱/۱۷۵ این حدیث را به تواتر معنوی وصف کرده است و شاطبی نیز در الموافقات ۱/۳۹ هم آن را به تواتر وصف کرده است. نگا: همان ۳/۶۴ و الاعتصام ۲/۵۱۷.

۳- سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ما جاء فی لزوم الجماعة ۴/۴۰۴، ۴۰۵ش ۲۱۶۵ از حدیث ابن عمر و ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است، و از طریق دیگری از عمر از پیامبر (ص) روایت شده است که حاکم در المستدرک، کتاب العلم ۱/۱۹۷، ۱۹۸ش ۳۸۷ روایت کرده است و می‌گوید: این حدیث به شرط شیخین صحیح است و ذهبی با آن موافق است.

بلکه گستاخی و جرات بر مخالفت با علما را گمراهی آشکار می‌دانستند^۱ و ممکن است که این امر بخاطر دلالت یا نشانه‌ای باشد در غیر این صورت اتفاق آن‌ها بر منع از این مخالفت محال بود.^۲

مطلب پنجم: عقل و نظر از دلایل حجیت سنت مطهر هستند

به طور کلی می‌توان استدلال کرد که کتاب عزیز (قرآن)، فرایض مجملی را بر مردم فرض کرده که نیاز به تفسیر و شرح و بیان دارد؛ مانند ادای نماز و پرداخت زکات و به جا آوردن مناسک حج. بنابراین علما و محققان (بدون اعتنا به نظر افراد نادری که در دین خدا فتنه انگیزی می‌کنند همان افرادی که قصد نابودی کیان سنت نبوی را دارند)^۳ معتقدند که رجوع به سنت برای تفصیل مجملات و بیان کیفیت ادای آن‌ها و وضع قوانین اجرایی آن، از لحاظ عقلی و شرعی حتمی است.

احادیثی که در تأیید این سخن می‌توان به آن متوسل شد:

۱- روایت شده است که مردی به عمران بن حصین رضی الله عنه گفت: فقط از قرآن برای ما سخن بگوئید، سپس عمران به او گفت: تو آدم احمقی هستی، آیا در کتاب خدا دیده‌ای که نماز ظهر چهار رکعت است و به صورت جهری نمی‌باشد؟ سپس تعداد نماز و زکات

۱- البرهان فی أصول الفقه ۱/۲۶۳، نگا: التقرير و التجبیر، ابن امیر الحاج ۱۱۳/۳.

۲- المحصول / رازی ۱/۴۶، نگا: المستصفی / عزالی ۱/۱۷۳. برای جواب بیشتر رجوع شود به: مصادر الشریعة الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية، مستشار دکتر علی حریشه ص ۵۲-۶۲.

۳- مجله المنار جلد ۵۱۷/۹، مقاله دکتر توفیق صدقی (الإسلام هو القرآن وحده)، الصلاة/محمد نجیب، ص ۲۷۷، ۳۰۶، الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص ۳۲، قرآن ام حدیث، ص ۷، القرآن و الحدیث و الإسلام، ص ۲۰، ۳۳ هر دو از رشاد خلیفه، تبصیر الأمة، إسماعیل منصور ص ۱۷، ۳۲۵ و سایر افرادی که در شبهه "الاكتفاء بالقرآن وحده" قبلاً آن را بیان کردیم.

و مانند این‌ها را برای او بیان کرد، و گفت: آیا این را در کتاب خدا به صورت مفصل

می‌یابی؟ کتاب خدا در این مورد ابهام داشت و سنت آن را تفسیر کرد.^۱

۲- روایت شده است که مردی به عبدالله بن شخیر گفت:^۲ برای ما فقط از قرآن

سخن بگوئید. سپس مطرف به او گفت: به خدا برای قرآن بدلی وجود ندارد، اما

ما کسی را می‌خواهیم که نسبت به قرآن از ما آگاه‌تر باشد.

۳- اوزاعی دربارهٔ این امر می‌گوید: کتاب (قرآن) بیشتر نیازمند سنت است تا اینکه

سنت نیازمند قرآن باشد. ابن عبدالبر می‌گوید: منظور این است که تفصیل و تفسیر

آن را بیان می‌کند.^۳

۴- یحیی بن ابی کثیر می‌گوید: سنت مفسر و مبین کتاب است نه اینکه کتاب مفسر و

مبین سنت باشد.^۴

امام شاطبی مقصود علما را دربارهٔ این سخن که گفته‌اند، سنت مفسر و مبین کتاب

است، چنین بیان می‌کند:

اینکه سنت مفسر و مبین کتاب است به معنای تقدم سنت بر کتاب نیست بلکه چیزی

که در سنت تعبیر شده است همان مقصود و مراد کتاب است، گوئی که سنت به منزله

تفسیر و شرح معانی احکام کتاب می‌باشد.^۵

۱- مسند ابن مبارک، ص ۱۴۳ش ۲۳۳، جامع البیان / ابن عبدالبر ۱۹۱/۲، حازمی، الاعتبار فی الناسخ و

المنسوخ ص ۹۸.

۲- مطرف: مطرف بن عبدالله بن شخیر عامری، ابو عبدالله از بزرگان تابعین، معتمد و عابد و فاضل

می‌باشد در سال ۹۵ هـ درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱۸۸/۲ش ۶۷۲۸، مشاهیر علماء

الأمصار ص ۱۱۳ش ۶۴۵، تذکره الحفاظ ۶۴/۱، ۶۵ش ۵۴، خلاصه تذهیب الکمال، ص ۲۴۹، و

الکاشف الذهبی ۲۶۹/۲ش ۵۴۷۸، و الثقات للعجلی ص ۴۳۱ش ۱۵۸۶.

۳- آثار قبل در جامع البیان / ابن عبدالبر ۱۹۱/۲، الاعتبار / حازمی، ص ۱۰۰ آمده است.

۴- جامع البیان / ابن عبد البر، ص ۱۹۱/۲، الاعتبار / حازمی، ص ۹۹.

۵- الموافقات ۴/۳۹۴، ۳۹۵.

امام احمد رحمه الله تصریح کرده است و از لحاظ ادبی از گفتن لفظ (قاضیه علی الکتاب) پرهیز کرد هنگامی که در مورد اثر سابق از او سؤال شد، و گفت: من جسارت نمی‌کنم که چنین بگویم ولی سنت کتاب را تفسیر می‌کند و آن را روشن می‌سازد.^۱

آیا استناد به قرآن بدون توجه به سنت، به تنهایی کافی است؟

اگر از لحاظ جدلی قبول کنیم که استناد به قرآن به تنهایی کافیهست و اصلاً به سنت توجه نکنیم در این صورت خطاکاران در آن اشتباه را وارد می‌کردند و کاذبان به عمد کذب را به آن نسبت می‌دادند و ملحدان که خداوند دل‌های آن‌ها را سیاه کرده و بصیرت را از آن‌ها گرفته است، آن را بازیچه قرار می‌دادند و منافقان با تعمق در آن، آن را به میل بزرگان و شیاطینشان تفسیر می‌کنند و اهل هوی و هوس و گمراهی، هر جور که می‌خواستند نسبت به آن عمل می‌کردند.

آیا با این وجود اختلاف بین مردم کم می‌شد یا زیاد؟ در جواب باید گفت که شکی در آن نیست که اختلاف زیاد می‌شد^۲ زیرا آن‌هایی که ادعا می‌کردند که قادر هستند هر چیزی را بدون رجوع به صاحب اصلی رسالت (پیامبر صلی الله علیه و آله) استنباط نمایند. می‌بینیم که مسائل عجیب زیادی را به نظر خودشان از قرآن استنباط کرده‌اند و عجیب اینکه بسیاری از احکامی که آن را رد می‌کنند تا در سنت ثابت کنند، اصل آن در قرآن موجود است. و عجیب‌تر اینکه تناقض و اختلاف آن‌ها در استنباط از قرآن است و هر یک از آن‌ها مستقل از دیگری می‌باشد.^۳ به گونه‌ای که می‌بینیم که آن‌ها از روی سادگی و جعل عقل مردم را

۱- طبقات الحنابلة / ابن ابی یعلی ۲۵/۱، الموافقات ۴/۴۰۸، ۴۰۹.

۲- منزلة السنة من الكتاب / استاد محمد سعید منصور، ص ۱۱۹-۱۲۳، با تصرف و اختصار، الإسلام علی مفترق الطرق، ص ۹۷، القرآنیون و شبهاتهم حول السنة، دکتر خادم بخش مبحث (منهج القرآنین فی تفسیر القرآن الکریم) ص ۲۵۷ و بعد از آن.

۳- تحقیق معنی سنت و بیان نیاز به آن / علامه سید سلیمان بدوی، ص ۴-۵ با تصرف.

بیهوده می‌انگارند و در شریعت اموری را داخل می‌کردند که متعلق به آن نیست و امور اساسی را از آن خارج می‌کردند.

«نمونه‌هایی از مسائل عجیب که دشمنان سنت، آن را بدون رجوع به بیان نبی ﷺ از قرآن کریم استنباط نمودند و رویگردانی آشکار آن‌ها از سنت مطهر»

کسانی که می‌گویند: قرآن همه چیز را در بر گرفته است و به صورت کامل توضیح داده است و احتیاجی به سنت نیست، اگر از نماز و شیوه ادای آن از آن‌ها پرسش شود، بعضی را می‌بینید که می‌گویند: قرآن بر مسلمان واجب کرده است در هر وقت از اوقات نماز بیشتر از یک رکعت نماز بخواند و تعداد مشخصی را برای آن تعیین نکرده‌اند و هر وقت که بخواهند آن را ترک می‌کنند به عبارت دیگر:

بر انسان واجب است که حداقل دو رکعت نماز بخواند و او می‌تواند بر تعداد آن بیافزاید و حد اعتدال را در نظر بگیرد و بعد از آن مسلمان مختار است که بر حسب قدرت خودش، نماز بخواند، اما نمازهای یومیه که امروز در اوقات و اشکال خاصی معروف شده‌اند، رسول خدا ﷺ و اصحابش، آن‌ها را آنگونه به جا نمی‌آوردند و برای امت مسلمان در هر زمان و مکانی واجب نیست یا این بر وجوب بیش از دو رکعت دلالت نمی‌کند.^۱

در جایی دیگر گفته‌اند که: وقتی که دلیل قطعی بر وجوب این اعداد -تعداد نمازها و رکعات آن- برای ما موجود نمی‌باشد، خداوند ما را از روی شک به عبادت امر نکرده است و هنگامی که این امر به صورت متواتر قولی به ما نرسیده بر این دلالت دارد که خداوند از ما نمی‌خواهد از این اعداد و ارقام محافظت کنیم و به سوی آن جهت‌گیری نمائیم و این همان مطلوب ما می‌باشد.^۲

۱- مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» / دکتر توفیق صدقی، مجله المنار جلد ۵۱۷/۹-۵۲۰ با تصرف.

۲- مجله المنار جلد ۹-۹۲۰، ۹۲۱ با تصرف.

وقتی که دکتر توفیق صدقی به نمازهای معروف امروزین اعتقادی نداشت: زیرا از نظر او متواتر عملی است نه قولی، یکی دیگر را می‌بینیم که به نمازهای معروف امروزین و وقت و تعداد رکعات آن‌ها و چگونگی آن اعتقاد دارد و این کفایت می‌کند که عملاً به صورت متواتر نقل شود.^۱ و آیا آن برای آقای توفیق صدقی کافی نیست!

و یکی دیگر می‌گوید که کیفیت به جا آوردن نماز به صورت مفصل در شریعت اسلامی، در کتاب خدا نیامده است ولی در شریعت دیگری به صورت مفصل آمده است و آن شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد وقتی که سوال شود که چگونه شریعت حضرت ابراهیم برای ما نقل شده است و آن کجاست؟ و چه کسانی آن را نقل کرده‌اند؟ به تو می‌گویند: از نسلی به نسل دیگر نقل شده است و وارثان آن ابوجهل و ابولهب و مشرکان دیگر از قریش هستند که نمازهای پنجگانه را مثل ما ادا می‌کردند و مثل ما به آن استدلال می‌کردند.^۲

وقتی توفیق صدقی معتقد است که تعداد رکعتها در نماز از دو رکعت کمتر نیست بلکه بیشتر است و این زیاده و افزونی برحسب وقت انسان جایز است، می‌بینیم فرد دیگری تمام سخنان قبلی را رد می‌کند و لزوماً تمام نمازها را یکی می‌داند که دو رکعت می‌باشند.^۳

هنگامی که در مورد نمازهای واجب آن‌ها تأمل می‌کنیم، تناقض آشکار در استنباطهای آن‌ها با فهم بیمارشان از کتاب خدا، از یک طرف آدمی را ناراحت و از طرفی دیگر به خنده وا می‌دارد. بعضی از آن‌ها نمازهای واجب را چهار و بعضی دیگر شش وعده در نظر گرفته‌اند.

۱- تبصیر الأمة / بحقیقه السنة / دکتر اسماعیل منصور، ص ۱۷، ۱۸.

۲- قرآن أم حدیث، ص ۷-۱۰، القرآن و الحدیث و الاسلام، ص، ۲۰، ۲۳ هر دو از رشاد خلیفه، نگا: الصلاة فی القرآن، أحمد صبحی منصور ص ۱۰۱.

۳- الصلاة / محمد نجیب، ص ۶۵، البیان بالقرآن / مصطفى المهدوی ۱/۱۲۳.

اما کسانی که معتقدند نماز چهار وعده است؛ می‌گویند: دو وعده آن در اول و آخر روز است یعنی در اوّل روز که نماز صبح می‌باشد و آخر روز که نماز مغرب است و دو وعده دیگر در دو طرف شب می‌باشد یکی اوّل آن که نماز فجر است و آخر آن که نماز عشاء می‌باشد.

اما نماز ظهر که از نظر او جزء واجباتی است که ذکر آن در قرآن نیامده است بلکه از واجباتی است که دشمنان اسلام، آن را به سایر واجبات افزوده‌اند^۱ و اینچنین هذیان‌هایی را محمد نجیب در کتابش به نام الصلاة آورده است.^۲

اما آن‌هایی که به شش وعده اعتقاد دارند دو وعده ظهر و شب را بر چهار وعده فوق افزوده‌اند، و در تعریف نماز ظهر آورده‌اند که وقتی که خورشید وسط آسمان باشد و سایه هر چیزی به اندازه خودش باشد.

اما نماز شب از نظر او دو بخش است بخشی از آن، نماز اول شب است که با غروب خورشید و تاریک شدن هوا شروع می‌شود و دوّمی هنگام ناپدید شدن روشنی آفتاب و نیمه شب است، که فضیلت آن از نماز شب بیشتر است و از نظر او مندوب است.^۳

اما احمد صبحی منصور معتقد است که: نمازهای واجب و تعداد رکعات آن نزد عرب مانند روزهای ایام هفته معروف و مشهور هستند زیرا قرآن بعضی از فرائض مثل فجر و ظهر و عشاء را در ضمن صحبت از شریعت دیگری ذکر کرده است و خداوند در این مورد می‌فرماید:

۱- و کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد نیز اینگونه است از جمله کسانی که بر مذهب فاسد و باطل او می‌باشند و ذکرشان خواهد آمد و از دشمنان اسلام می‌باشد.

۲- الصلاة، ص ۶۵۲-۶۶۲.

۳- البيان القرآن / مصطفى مهدي ۱۰۷/۱-۱۱۳، نگا: الاعتصام، شاطبي، که این داستان را از قول بدعتگران و هواپرستان قدیمی آورده است. ۱۶/۱، نگا: الصراع بين الثقافة الإسلامية و الثقافات الأخرى، دکتر طه حبيشي ص ۵۰۹ و بعد از آن.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِذَّكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾ [النور: 58].

«ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید بندگان ملکی شما و اطفالی که هنوز به وقت احتلام و زمان بلوغ نرسیده‌اند باید شبانه روز سه مرتبه از شما اجازه ورود بخواهند یک بار پیش از نماز صبح دیگر پس از نماز خفتن سوم هنگام ظهر که جامه‌ها را از تن برمی‌گیرید».^۱

و تأمل کنید که احمد صبحی و همچنین مصطفی مهدوی که از او پیشیش گرفته، چگونه بیان می‌کنند که نماز ظهر از نمازهای واجب می‌باشد و دلیلی از قرآن کریم آورده‌اند و این چیزی بود که محمد نجیب آن را انکار می‌کرد و می‌گوید که کسانی که این را گفته‌اند از دشمنان اسلام هستند؟

و همینطور در مورد قبله اوّل مسلمین که ذکر از آن در قرآن کریم نشده است می‌بینید که آن‌ها بر حسب استنباط خود از قرآن کریم تناقض گوئی می‌کنند.

محمد نجیب معتقد است که قبله اوّل، خانه رسول‌الله بود نه بیت المقدس. و علت آن را اینگونه بیان می‌کند که در قرآن کریم نقل شده است که خداوند به هارون و موسی علیه السلام امر کرد که خانه خودتان را قبله خود و مؤمنان قرار دهند و به سوی آن نماز بخوانند و خدا می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: 87].

۱- الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص ۳۷، ۳۸.

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما و پیروانتان در شهر مصر منزل گیرید و خانه‌هایتان را قبله و معبد خود قرار دهید و نماز بپا دارید و تو هم ای رسول مؤمنان را بشارت ده.».

پس پیامبر و مسلمانان ناچاراً باید به سرورمان موسی اقتدا کنند و بیت نبی را قبله می‌کردند، همچنانکه موسی علیه السلام خانه‌اش را قبله کرد^۱ و معتقد است که آن قبله منسوخ نشده است پس می‌گوید: و امر به قبله اولی، امری نیست که پایان پذیرد و لزومی ندارد که در قرآن بیاید، زیرا آن امر موجود است و مسلمانان باید از آن پیروی کنند.^۲

این در حالی است که مصطفی مهدوی می‌گوید: قبله اول منسوخ است و تصریح می‌کند که هیچ علمی در مورد قبله اول وجود ندارد و می‌گوید: و خدای بزرگ خواست که رسولش در نماز به قبله دیگری رو کند، خدا می‌داند که خود سنت را برای نبی قرار داد و آن را به وسیله قرآن نسخ نمود.^۳

اما احمد صبحی به رویگردانی پیامبر و مسلمانان همراه او به سوی بیت المقدس اقرار می‌کند و سپس می‌گوید: عربهای مسلمان و مشرکان در نماز به کعبه روی می‌کردند و خداوند آن‌ها را امتحان کرد که به طرف قدس رو کنند و پیامبر و مؤمنان اطاعت کردند و نسبت به تمسخرهای سفیهان صبر کردند تا اینکه پیامبر و مؤمنان در این امتحان پیروز شدند و به درخواست پیامبر وحی نازل شد و قبله به بیت الحرام برگشت.^۴

احمد صبحی برای ما روشن نکرد که دلیل روکردن نبی صلی الله علیه و آله و مؤمنان به بیت المقدس چه چیزی بوده است؟!.

۱- الصلاة / محمد نجیب ۵۱، ۵۲، ۶۱۶.

۲- همان ص ۶۱۸.

۳- البیان بالقرآن ۱/۱۲۰.

۴- الصلاة فی القرآن، ص ۳۹.

سپس اقرار او به آن با عدم ایمان او به نسخ در شریعت اسلامی به معنی حذف و الغا متناقض است.^۱ آنجا که قرآن کریم آنچه را در سنت مطهر در مورد روی کردن به بیت المقدس آمده بود، نسخ کرد.

و از نکته‌های خنده‌دار احمد صبحی منصور این است که او معتقد است که فرائض نماز و تعداد رکعت‌های آن، نزد عرب معروف است و بر ما واجب است که از آن پیروی کنیم و می‌گوید: تشریع وضو و طهارت و غسل و تیمم، از قبل معروف نبود (یعنی در زمان جاهلیت) و بیان آن در این دو آیه در مدینه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾﴾ [النساء: 43].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آن گاه که می‌دانید چه می‌گوئید، و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آن گاه که غسل می‌کنید، مگر این که مسافر باشید. و اگر مریض یا مسافر بودید و یا این که از پیشاب برگشتید، و یا این که با زنان نزدیکی کردید و (در همه این احوال) آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دست‌هایتان را مسح کنید. بیگمان خداوند عفوکننده و آمرزنده است.»^۲

۱- کتاب لا ناسخ و لا منسوخ فی القرآن.

۲- مصطفی منصور یکی از پیروان احمد صبحی منصور، نقل حدیث نمود برایم که احمد صبحی آیه تیمم را اینگونه برایم تفسیر نمود که: دستمالی را از جیب بیرون می‌آوری و دستت را با آن پاک می‌کنی. به مصطفی گفتم: ولی خداوند متعال می‌فرماید: "صَعِيدًا طَيِّبًا" و صعيد گردی است که از خاک پاک بلند می‌شود، به من گفت که این شرط نیست بلکه گرد و خاکی که در هواست کافی است که دستت را به آن بزنی و آن صعيد است!

و این یعنی اینکه اهل جاهلیت در حالی که نماز را و تعداد رکعات آن را و شیوه آن را می‌دانستند، آیا بدون طهارت نماز می‌خواندند؟!

دلیل اسلامی در تشریع وضو و طهارت، همچنان که در آیاتی از سوره نساء و همچنین مائده آمده است مدنی است.^۲ پس آیا مسلمانان همچنین در طول دوره مکی، بدون طهارت نماز می‌خواندند!!!!

به همه آن‌ها می‌گوئیم آنچه را بیهوده ادعا می‌کنید که نماز فرض شده بر مسلمین در روز و شب، دو بار یا چهار بار یا شش بار هستند و طریقه نماز اینچنین و آنچنان است، نه بلکه چنان است که مسلمانان می‌خواندند.

پس بر شما واجب است که برای ما ثابت کنید که نبی ﷺ و اصحابش، در شب و روز بجز دو بار یا شش بار نماز نمی‌خواندند و آن‌ها فقط به روشی که ادعا می‌کنید نماز می‌خواندند و بعد از اینکه کتب حدیث تدوین شدند، مسلمانان پنج بار نماز می‌خواندند و ارکانی را در تبعیت از محدثین و فقها زیاد کردند، پس اگر نمی‌توانید آن را اثبات کنید -و تا روز قیامت هم نخواهند توانست- چرا که نتیجه این ادعای آن‌ها این است که نبی ﷺ در فهم وحیی که بر او نازل شد، اشتباه کرده است (دور باد از او) و شما (ای عجمهای جاهل) برای اصلاح آن خطا و بیان صحیح آن موافقت کردید.

آیا برای مسلمان و عاقل امکانپذیر است که آن سخن جنون‌آمیز را قبول کند؟ از آن به خداوند پناه می‌بریم.^۳ از بقیه ارکان اسلام مانند شهادتین و روزه و زکات و حج که حادث می‌شوند، حرجی از امور نادر آن نیست که به آنچه نفوس مریض آن‌ها بر آن مایل باشد، استنباط کنند.

۱- الصلاة فی القرآن، ص ۳۹، ۴۰ حاشیه.

۲- سوره مائده.

۳- تحقیق معنی السنه و بیان الحاجه اليها / علامه سید ندوی، ص ۲۷، ۲۸.

از جمله دیگر ادعاها

شهادت بر اینکه محمد ﷺ رسول خداست و جزئی جدایی‌ناپذیر از شهادت لا إله إلا الله می‌باشد تکرار این شهادت در کنار شهادت لا إله إلا الله شرک بزرگی محسوب می‌شود.^۱

خبردهنده کذاب، رشاد خلیفه در مورد صیغه تشهد می‌گوید و آنچه در آن در مورد ستایش و تمجید رسول الله ﷺ است که خداوند امر کرده است که فقط اسم او را در نماز ذکر کنیم

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«و مساجد مخصوص خداست پس نباید با خدا احدی غیر او را پرستش کنید».

علاوه بر این اکثر مسلمانان بدعتی را ایجاد کرده‌اند که در آن محمد و ابراهیم را می‌ستایند و تمجید می‌کنند در حالی که برای پروردگارشان نماز می‌خوانند و شیطان مسلمانان را در بدعت تشهد به شک انداخت هنگامیکه مانند باران حمد و تمجید را بر ابراهیم و محمد فرو می‌فرستند. آیا این شرک زنده‌ای نیست؟^۲

محمد نجیب می‌گوید: حمد و ستایش (محمد و ابراهیم) پیامبر، بدون اینکه پیامبران دیگر را حمد و ستایش کند، تفاوت گذاشتن میان رسولان الهی است^۳ و بدینگونه مصطفی منصور یکی از پیروان احمد صبحی، از احمد صبحی نقل می‌کند که می‌گوید: «تکرار شهادت محمد رسول الله در اذان لازم نیست، تا بین پیامبران خدا فرقی نباشد زیرا در این صورت باید به دیگر پیامبران هم شهادت بدهیم مانند ابراهیم رسول الله، موسی رسول الله، عیسی رسول الله و اینچنین این امر طولانی می‌شد».

۱- قرآن یا حدیث، ص ۲۰، ۳۳، قرآن و حدیث و اسلام، ص ۳۸، ۴۱، ۴۳.

۲- قرآن و حدیث و اسلام / رشاد خلیفه، ص ۳۸، الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص ۵۱-۵۶.

۳- الصلاة / محمد نجیب، ص ۷۸، ۷۹.

ولی آن‌ها فراموش کردند که ایمان به محمد ﷺ، ایمان به همه انبیا می‌باشد چون او خاتم پیامبران است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُۥ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۱﴾﴾ [آل عمران: ۸۱].

«و چون خداوند از پیامبران پیمان تبلیغ گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید پس برای هدایت شما اهل کتاب باز رسولی از جانب خدا آمد که گواهی برستی کتاب و شریعت شما می‌داد تا به او ایمان آورده و از او یاری کنید خداوند فرمود آیا بر رسول من و به آنچه در کتاب آسمانی او قرآن فرستادم اقرار داشته و از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ همه گفتند اقرار داریم خداوند فرمود شما گواه باشید و من هم با شما گواه خواهم بود».

و تناقضی که در مورد نماز گفته شد در مورد بقیه ارکان اسلام مانند روزه، زکات و حج نیز می‌توان گفت پس آن عبادات به صورت مفصل در دین ابراهیم ﷺ آمده است و پیامبرنمای کذاب، رشاد خلیفه می‌گوید: جمیع عبادات مانند تعداد وعده‌های نماز و تعداد رکعات و مقدار زکات و چگونگی روزه و حج بر حضرت ابراهیم نازل شده است و شرح داده شده است و تنها مأموریت محمد ﷺ تبلیغ قرآن بود

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَظَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۲۷﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۶﴾﴾ [الحج: ۲۶-۲۷].

«و یادآور ای رسول که ما ابراهیم را در آن بیت الحرام تمکین دادیم تا با من هیچ کس را شریک و انباز نگیرد و به او وحی کردیم که خانه مرا برای طواف حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجودکنندگان پاک و پاکیزه دارد. و مردم را اداء مناسک حج اعلام کن تا خلق پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند».

و اینچنین شرح نماز و زکات و روزه و حج را از قرآن یاد گرفتیم و تعلیم آن‌ها بر ابراهیم تکمیل شد و بعد از آن نسل به نسل به صورت متواتر آمد.^۱

به نظر جمعی از دشمنان سنت، عدم ذکر این شعائر اسلامی به طور مفصل در قرآن کریم به این دلیل است که آن‌ها به اولیای امر واگذار شده‌اند تا برحسب زمان و مکان از آن استفاده مناسب کنند.

توفیق صدقی می‌گوید: اگر زمانی چهار، دهم در زکات وضعیت نیازمندان و فقرا و در راه‌ماندگان و آسیب‌دیدگان را اصلاح کند و هزینه‌ای نیز به زکات‌دهندگان که دل‌هایشان با هم پیوند داده شود (مؤلفه قلوبهم) و همچنین در راه خدا و در راه آزادی بندگان داده شود، یکی از این کارها در زمانی یا در مملکتی انجام شود، ضروری نیست که در زمان یا سرزمین دیگری کافی باشد. بدین ترتیب حکمت خداوند متعال از عدم تعیین تفصیل در قرآن معلوم شد. پس آنچه که سنت برای مردم عرب بیان کرده است برای همه امتها و در اوقات مختلفی مناسب نیست.^۲ محمود محمد طه^۳ و پیروش عبدالله احمد نعیم^۴ و جمال

۱- قرآن یا حدیث، ص ۱۶، قرآن و حدیث و اسلام، ص ۲۲، ۲۴، ۲۸.

۲- مجله المنار جلد ۵۲۱/۹، ۵۲۲، مقاله «الإسلام هو القرآن وحده»، نگا: القرآن‌یون و شبهاتهم حول السنة / دکتر خادم بخش، ص ۳۶۶-۴۳۰.

۳- محمود محمد طه: یکی از داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم، اهل سودان و ادعای نبوت هم نمود و ادعا کرد که زکات در دوره‌های اولیه اسلامی به صورت موقت و خیلی کوتاه، تشریع شد و بنابراین درست نیست که در این دوره پیشرفت و ترقی هم واجب باشد بلکه واجب است که در این دوره ترقی کنیم و به ذات اسلام که عدالت اشتراکی است برسیم، همچنین احادیث توحیدی را انکار کرده و می‌گوید که فرد به درجه الهی می‌رسد و اجازه دارد که نماز را برای بعضی از خواص ساقط کند. حاکم سودان (جعفر نمیری) او را به علت زندیق بودنش اعدام کرد. نگا: المحاضرة الدفاعية عن السنة للدكتور محمد أمان علی الجامی ص ۷ و بعد از آن.

۴- عبدالله احمد نعیم: نویسنده سودانی او در دانشگاه ادنبره اسکاتلند تحصیل قانون نمود و رئیس جمعیت دولتی پژوهشهای قانونی جهان سوّم نیویورک شد از سال ۱۹۹۰ تا به حال. از شاگردان

البنا کسی که تصریح می‌کند که در قرآن کریم، آداب نماز و روزه و زکات و حج و شوری به تفصیل بیان نشده است، چون بیان رسول ﷺ، قانون دائم و لازمی نیست پس اسلام را رها می‌کنیم تا در هر زمان و مکانی به آن سجده می‌شود و اگر قرآن این تفصیل را بیان می‌کرد برای نسل‌های بعدی سختی و محدودیت ایجاد می‌کرد. جاودانگی سنت بخاطر اخلاق نبی ﷺ و سیاست و صدق و کرامت و جایگاه او به عنوان یک رهبر و فردی سیاسی، منعی ندارد ولی هنگامیکه امرا حکام باشد سنت جاودانه نیست چرا که این در زمان و مکان انجام می‌شود و از اوضاع و احوال تأثیر می‌گیرد.^۱

محمد شحرور می‌گوید: بر ما واجب است که همه احادیث متعلق به حلال و حرام و حدودی که نصی در مورد آن‌ها وجود ندارد، را به عنوان احادیثی در نظر بگیریم که مرحله‌ای و بر حسب شرایط هستند.^۲ و مصطفی مهدوی حدود در اسلام را انکار می‌کند و گمان می‌کند که احکامی مانند احکام روزه و احکام طلاق و احکام ارث هستند.^۳ در این مورد خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۳].

مسئله کذاب محمود محمد طه بود و به فکر و نظر او دعوت می‌کرد. نگا: کتاب او نحو تطویر التشريع الإسلامی. و نگا: الصراع بین الثقافت الإسلامية و الثقافات الأخری، دکتر طه حبیشی ص ۵۷۰ و بعد از آن.

۱- السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص ۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲.

۲- الکتاب و القرآن و قرائه معاصره، ص ۵۷۲.

۳- البیان بالقرآن ۳۳۵/۲.

«همانا کیفر آنانکه با خدا و رسول او به جنگ و به فساد کوشند در زمین جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانند یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند یا با نقی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند».

گفت: خداوند به اولیای امر اجازه جزاء مناسب را بدون محدودیت داده است. مانند حبس و غرامت و توبیخ و محرومیت از بعضی از حقوق مدنی و سیاسی.^۱

دکتر احمد زکی ابوشادی از مصر جسارتاً می‌گوید: جواز تبدیل احکام طبق شرایط و موقعیت، فقط در سنت نبوی نیست بلکه در قرآن کریم هم هست. سپس می‌گوید: قرآن کریم و احادیث نبوی مبادی و منابع خلقی و سلوکی مسبب هستند از این حیث که احکام آن با تغییر احوال و اسباب، تغییر می‌کند و در آن شواهد هدایت‌کننده و روشنی بر شرایط آن وجود دارد، نه اینکه احکام لازم و غیر قابل تعدیلی باشند که بر اساس تغییر اسباب و شرایط تغییر نکنند.^۲

کار این مردم گمراه در این حد متوقف نمی‌شود، همانا دیده می‌شود که آن‌ها امور متوالی و بدیهی را انکار می‌کنند که فقط جاهل مغرض این امور را مانند آن‌ها انکار می‌کند، تا جایی که دیده می‌شود که بعضی از آن‌ها ازدواج حضرت ابراهیم با هاجر را انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام نیست. مصطفی مهدوی در این زمینه می‌گوید: ما فقط یک زن ابراهیم را می‌شناسیم که خداوند اسحاق را به واسطه آن به او بشارت داد و یعقوب فرزند اسحاق می‌باشد اما فقط در اسفار یهود آمده است که ابراهیم زن دیگری داشته است و اسماعیل از او بوده است و مسلمانان این اساطیر را اشاعه دادند و آن را وارد اسلام کردند.^۳ سپس مهدوی به هدیه دادن اسماعیل به ابراهیم از قول خدا می‌گوید:

۱- البیان بالقرآن ۳۳۹/۲.

۲- ثوره الإسلام، ص ۵۷.

۳- البیان بالقرآن ۵۳۸/۲.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [۳۹: ۳۹]
[ابراهیم: ۳۹].

«ستایش خدای را که به من در زمان پیری دو فرزند اسماعیل و اسحاق را عطا فرمود که پروردگار من البته دعای بندگان را خواهد شنید».
این هدیه، هدیه کمک و پیروزی بوده است همچنانکه در حق حضرت موسی علیه السلام هم می‌گوید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۳]

«و از لطف و مرحمتی که داشتیم برادرش هارون را نیز مقام نبوت عطا کردیم».^۱
ولی برای چه او از خدا می‌گوید:

﴿هَٰذَاكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [آل عمران: ۳۸]

«در آن هنگام که زکریا کرامت مریم را مشاهده کرد عرض کرد پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما که همانا توئی مستجاب‌کننده دعا».
آیا این هدیه، هدیه کمک و پیروزی می‌باشد؟

مهدوی برهذیان خود تأکید می‌کند و می‌گوید: در قرآن روشن نشده است که اسماعیل پسر ابراهیم می‌باشد و غیر از زنی که نوید دهنده بود، زن دیگری را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که آیا پسری غیر از اسحاق داشته است و پسر اسحاق یعقوب بود^۲ و به این طریق خدا بصیرت او را بسته بود از این دلیل آشکاری که در قرآن است که نشان می‌دهد اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام و از زنش به نام هاجر می‌باشد و می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ [ابراهیم: ۳۷].

۱- البیان بالقرآن ۵۳۹/۲.

۲- البیان بالقرآن ۵۴۰/۲.

«پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت الحرام تو برای بپاداشتن نماز مسکن دادم».

و دوباره می‌فرماید:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾ فَبَشِّرْنَاهُ بِعُلْمٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَتَأَبَّتُ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٢﴾﴾ [الصافات: ۱۰۰-۱۰۲].

«بارالهی مرا فرزند صالحی که از بندگان شایسته تو باشد عطا فرما. پس مژده پسر بردباری به او دادیم. آن گاه با او به سعی و عمل شناخت ابراهیم گفت ای فرزند عزیزم من در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی کنم در این واقعه تو را چه نظریست؟».

پس ذبیح در این آیه کریمه، پسر او اسماعیل می‌باشد که مسلمانان و اهل کتاب در این زمینه متفق هستند و آن را حمل بر تحریف می‌کنند که ذبیح اسحاق پدر آنهاست و اسماعیل پدر عرب می‌باشد کسانی که ساکن حجاز می‌باشند و پیامبر ﷺ هم از آنها می‌باشد پس حسادت ورزیدند. خداوند در مورد اسماعیل امر می‌کند و فضیلتی که خداوند آن را بخاطر صبرش یادآوری نموده است و امر کرد و خواستند که این بزرگواری در میان آنها باشد، سپس کلام خدا را تحریف نمودند و بر آن افزودند. در حالی که آنها اقرار نکردند که فضل به دست خداست و به هر کس که بخواهد می‌دهد.

محمد بن کعب قرظی^۱ استدلال جالبی دارد به اینکه ذبیح لقب اسماعیل می‌باشد نه اسحاق و در این مورد خدا می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾﴾ [هود: ۷۱].

۱- محمد کسی است که نام کامل او محمد بن کعب بن سلیم القرظی أبو حمزه و از عابدان اهل مدینه و عالمان به قرآن و مورد اعتماد می‌باشد، در سال ۱۲۰ هـ درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب ۱۲۸/۲ ش ۶۲۷۷، الکاشف ۲/۱۳ ش ۵۱۲۹، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۸۵ ش ۴۳۶، الثقات / عجلی ۱۴۱ ش ۱۴۹۵، والبدایه والنهایه ۲۶۸/۹، وشدرات الذهب ۱۳۶/۱.

«پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحق و سپس یعقوب بشارت دادیم». گفت چگونه به اسحاق بشارت داد که یعقوب از او متولد خواهد شد سپس امر به ذبح اسحاق نمود و این چگونه محقق می‌شود که قبل تولد یعقوب هنوز بچه باشد؟^۱ عجیب‌تر اینکه مهدوی داستان امتحان حضرت ابراهیم را با ذبح پسرش یادآوری می‌کند و تصریح نمی‌کند که ذبیح چه کسی است؟!^۲ اگر گفت او اسحاق است، پس این همان است که در اسفار یهود آمده است و او آن را انکار می‌کند و همچنین آنچه از ازدواج حضرت ابراهیم با هاجر آمده و پسری به نام اسماعیل دارند هم انکار می‌کند!! و اگر گفت ذبیح اسماعیل است و آن حقیقت دارد پس آن از سنت مطهر می‌باشد که آن را نفی می‌کند و اگر تصریح کرد به اینکه اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام از زنش هاجر می‌باشد! آیا شما اصلاً فهمیدی که منظور او از ذبیح چه کسی می‌باشد؟! مصطفی مهدوی زنان نبی صلی الله علیه و آله را به بیشتر از چهار تا انکار می‌کند و می‌گوید: تعداد زنان پیامبر را نمی‌دانم و یقیناً می‌دانم که او بیشتر از چهار زن را در آن واحد نگرفت!!^۳ و بین احتلام و جنابت در وجوب غسل فرق می‌گذارد و می‌گوید: منطقی نیست که احتلام را با جنابت مقایسه کنیم چنانکه بعضی از آن‌ها می‌گویند، پس غسل برای احتلام را رد می‌کند همچنانکه غسل برای جنابت را فرض کرد.^۴ سخن به اینجا ختم نمی‌شود بلکه ما استنباطهای غیر معمول دشمنان سنت را در مورد قرآن کریم می‌بینیم، بعضی از آن‌ها تصریح می‌کنند که گوشت سگ و الاغ حلال می‌باشد؛ چرا که محرمات خداوند در قرآن کریم محدود می‌باشند چنانکه می‌فرماید:

۱- تفسیر قرآن العظیم / ابن کثیر ۱۴/۱-۱۹، البدایة و النهایة ۱/۱۴۴-۱۵۰.

۲- البیان بالقرآن ۲/۵۴۰-۵۴۳.

۳- همان ۲/۶۲۳ و ۱/۳۸۵-۳۸۶.

۴- البیان بالقرآن ۱/۱۱۴.

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ﴾ [الأنعام: 145].

«بگو ای پیغمبر در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آنکه میت باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است».

آن‌ها جمع زن با عمه و زن با خاله‌اش را همزمان حلال دانستند. جمال البنا می‌گوید: آن‌ها احادیثی را آورده‌اند که در قرآن نیامده است و براساس قرآن حکم می‌کنیم پس هر آنچه مخالف قرآن نباشد قبول می‌کنند و هر آنچه مخالف آن باشد دوری می‌کنند، پس تحریم ازدواج با زن و عمه‌اش و یا خاله‌اش همزمان و تحریم گوشت الاغ اهلی اموری هستند که مانعی در آن نمی‌بینیم و در آن قیاس سالمی هست.^۱

۱- دفع شبهات عن الشيخ الغزالي / دکتر احمد حجازی السقا، ص ۸، ۱۹۹، ۶۱، نگا: حقیقه السنه النبویه، ص ۹، السنه و دورها فی الفقه الجدید / جمال البنا، ص ۲۵۴، لماذا القرآن / احمد صبحی منصور، ص ۶۴، این‌ها از پیشینیان مبتدعشان تبعیت کرده‌اند همچنانکه ابن قتیبه در تاویل مختلف الحديث ص ۱۹۴ و شاطبی در کتابهای الاعتصام باب بیان معنی الصراط المستقیم التي انحرفت عنه سبل أهل الابتداع فضلت عن الهدی بعد البیان ۵۶۰/۲، والموافقات ۴/۲۲۲ آورده است. از جمله تفکرات نادر دشمنان سنت و آنچه که به دشمنان دین و امت ما مربوط می‌شود و طبق اهدافشان حرف می‌زنند این است که مصطفی منصور از احمد صبحی منصور نقل می‌کند که او معتقد است که مسجد الاقصی در فلسطین نیست بلکه در سینا است وقتی که به او گفتم که دلیل تو از قرآن برای این امر چیست؟ گفت: آیه اسراء و آیه تین. در سوره اسراء خداوند متعال می‌گوید: ﴿سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ [الاسراء: ۱]. و در سوره تین می‌فرماید: ﴿وَطُورِ سِينِينَ ۝ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝﴾ [التین: ۲-۳]. می‌گوید: چنانچه در سوره اسراء میان دو مسجد ارتباط وجود دارد در سوره تین نیز میان بلد الامین که مسجدالحرام است و طور سینین که مسجد الاقصی است ارتباط وجود دارد. و این چیزی است که مسیلمه کذاب (محمد رشاد خلیفه در

و اینچنین با فهمشان به شریعت افترا زدند و با راسخان در علم مخالفت ورزیدند و همانا به خاطر حسن ظن به خودشان و اعتقاد به اینکه از اهل اجتهاد و استنباط هستند، به سنت طعنه وارد کردند.^۱

وقتی که اهمال در سنت نبوی باعث این بیهوده گوئیها و اشتباه در قرآن کریم می‌شود پس چرا نباید حفظ و فهم قرآن وابسته به حفظ سنت و مستلزم آن باشد؟! بله، کتاب نیازمندتر به سنت است تا اینکه سنت نیازمند به کتاب باشد.

سخن اخیر در جایگزینی سنت نزد دشمنان سنت

استاد دکتر طه حبیشی بعد از اینکه جایگزینی برای سنت نبوی را نزد دشمنان آن نشان می‌دهد، می‌گوید:

این قوم خواستند این میدان را با یکی از این سه تا پر کنند:

۱- پر کردن آن با ابراهیمیه

۲- به آنچه که به مردم می‌شناسند

۳- با اعاده به ترکیب منظومه اسلامی آنچه‌انکه می‌خواستند

بعد از تمام این توجهات به نتیجه معینی رسیدند و آن اینکه آن‌ها امری را با امری دیگر جایگزین کردند و از روی هوا نظر دادند و شک از روی هوی را کسی متوجه نمی‌شود و وقتی که به خود آمدند با این نظراتشان چیزی را دریافت نکردند و وقتی خواستند چیزی را تقدیم خدا کنند چیزی را نیافتند و به جز تحقیق این متن قرآن کریم که می‌فرماید:

سخنانش در مسجد توسان آمریکا و در میان اعراب گفته است. همچنانکه دکتر طه حبیشی نقل کرده است.

۱- الاعتصام / شاطبی، باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال ۱/۱۹۱.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرُهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾﴾ [النور: ۳۹-۴۰].

«و آنان که کافرند اعمالشان در مثل به سراپی ماند در بیابان هموار بی آب که شخص تشنه آن را آب بیندارد و به جانب آن شتابد چون بدانجا رسید هیچ آب نیابد و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بیند که به حساب کارش تمام و کامل برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلایق می‌کند. یا به ظلمات دریای عمیقی بماند که امواج آن بعضی بالای بعضی دیگر دریا را بپوشاند و ابر تیره نیز فراز آن برآید تا ظلمتها چنان متراکم فرق یکدیگر قرار گیرد که چون دست بیرون آرد هیچ نتواند دید و هر که را خدای نور نبخشد هرگز روشنی نخواهد یافت»^۱.

حافظ بن عبدالبر می‌گوید: اهل بدعت اجماع کردند بر اینکه از سنت دوری گزینند و کتاب را بر غیر از آنچه که در سنت روشن است تأویل کنند و گمراه شدند و گمراه کردند و با ذکر سند از ابن مسعود استخراج کرده است که می‌گوید: اقوامی خواهند آمد که شما را به کتاب خداوند دعوت می‌کنند و آنچه که روشن بود کنار می‌گذارند واجب است بر شما که آنها را بشناسید و از تغییر و زیاده‌روی دوری گزینید و آزاد باشید.^۲

بر طبق آنچه ذکر کردیم و گفتیم نبود سنت اختلاف بین مردم در فهم تعالیم قرآن را زیاد می‌کند، استاد محمد اسد می‌گوید: در حقیقت بر ما واجب است که از سنت به

۱- السنه فی مواجهه اعدائها، ص ۱۶۰. و اللعاب الأخير فی مجال إنکار سنه البشیر النذیر ص ۸۴.

۲- جامع بیان العلم و فضله، باب فیمن تأول القرآن أو تدبره وهو جاهل بالسنه ص ۱۹۳/۲.

عنوان تنها تفسیر تعالیم قرآنی و تنها وسیله در اجتناب از اختلاف در تأویل تعالیم و اجرای آن در زندگی عملی، در نظر بگیریم.^۱

در جائی دیگر می‌گوید: بخاطر همه آنچه که دیدیم، ناچار شدیم که قلباً و قالماً به سنت پیامبرمان محمد ﷺ عمل کنیم در این هنگام خواستیم خالصانه به اسلام توجه کنیم.^۲

ای اهل کتاب و ای اهل هوا و هوس بیائید و در حدیث نظر کنید و ببینید چه مقدار از آن برای اینکه میدانی را برای بحث و مناقشه ایجاد کند، درست است.

به انکار کنندگان سنت نبی ﷺ می‌گویم پاکان از کذب با ایمانشان به کتاب خدا نظر کنند چه چیزی را در حدیث می‌یابند، یعنی آن مقدار از آن که برازنده است که مجالی برای بحث و مناقشه باشد عبارتند از:

۱- بدیهی است که قسمت بزرگی از احادیث تاریخی می‌باشد که شامل اخبار رسول ﷺ و صحابه بزرگوار و وقایع آن‌ها و بیان کارهای آن‌ها می‌باشد و این قسم غیر قابل بحث و مناقشه و در نظر هر عاقلی درست و صحیح هستند زیرا آن عبارت جزئی از تاریخ عالم به حساب می‌آید مانند سایر تاریخی امتهای دیگر و از نظر صحت مأخذ و نگهداری روایت سلسله سند و مطابقت آن‌ها با اصول، ممتاز می‌باشند. از این حیث این وصف در تاریخ هیچ یک از امتهای دیگر، وجود ندارد؛ مانند روم و فارس و یونان و هند و مصر و غیره....

۲- اخلاقی و تهذیبی است که شامل احکام و ادب و پندها می‌باشد مانند ستودن صدق و راستی و عدل و احسان و اتحاد و تعاون و سایر فضائل و احادیثی که به ذم کذب و ظلم و فسق و فساد و سایر رذایل و دوری از آن‌ها می‌پردازند. این امور فطرت انسانی را تأیید می‌کنند و اصول آن در قرآن موجود است پس آیا چیزی در آن هست که مستحق رد باشد؟!۳

۱- الإسلام علی المفترق الطرق، ص ۹۰.

۲- همان، ص ۱۰۳.

۳- عقاید: اصول عقاید در قرآن ذکر شده است.^۱ مانند توحید و صفات خداوندی، رسالت، بعثت و جزای اعمال. و حدیث صحیح این اصول را تأیید می‌کند و آن را روشن نماید یا از جزئیات و نظایر آن باشد و در آن چیزی که مخالف عقاید قرآن باشد یا چیزی بر آن زیاد شده باشد و اصل آن در قرآن نباشد، یافت نمی‌شود. و هر آنچه از احادیث صحیح در مورد عقاید روایت شده است، مانند آن در قرآن یافت می‌شود و آنچه از تفویض یا تأویل در آن اجرا می‌شود در قرآن اجرا شده است و این کار بر حسب اختلاف در مدارک دانشها و سرشتهای انسانی می‌باشد و تسلیم و تفویض را قبول نمی‌کند و فقط بر تأویل موافق عقل و کسی که قلباً مطمئن باشد قانع می‌شود.

اما احادیثی که با قرآن و عقل سالم مخالف باشند فقط در جعلیات و احادیث واهی یافت می‌شوند. و فقط بیان وضعی و جعلی بودن آن جایز است نه تمسک به آن. و این با اجماع مسلمانان حاصل می‌شود.

۴- احکام: این قسمت بیشتر به احادیث جامع مشهور است و آن به راههای گوناگون و صحیحی روایت شده است ولی به حد تواتر نرسیده است و بعضی از آنها خبر واحدند، ولی صحیح هستند. اما احادیث ضعیف نزد اکثر محدثان و فقها در احکام مورد قبول نمی‌باشند و محققان آن را در غیر احکام نیز قبول ندارند.^۲ اما استدلال به خبر جامع مشهور است و عاقل ثبوت خبر به مانند این حکم را انکار نمی‌کند و کسی که آن را ابلاغ می‌کند واجب است که به آن عمل کند و گرنه نظام عالم باطل می‌شود، این قوانین حکومتها هنگامیکه در عده‌ای از جراید معتبر، منتشر می‌شوند و یا در جریده رسمی حکومت منتشر شدند، در این حال عمل به آن قوانین برای هر یک از

۱- الموافقات / شاطبی ۳۹۶/۴، المسألة الثالثة «أصول السنة في القرآن» نگا: همان ۴/۳۴. مختصر

الصواعق المرسله / ابن قیم جوزیه ۵۰۸/۲.

۲- أجوبه الفاضله / علامه اللکنوی، ص ۴۶-۵۹.

رعایای آن حکومت واجب می‌باشد و توانائی عذر آوردن به اینکه آن را به صورت متوالی تبلیغ نکرده است، ندارد.

اما عمل کردن به خبر واحد صحیح در سایر نقاط دنیا جاری است، مثلاً هنگامیکه مرد معتبری نزد ما می‌آید و می‌گوید که فلانی تو را طلب می‌کند، پس فوراً طلب او را برآورده می‌کنیم و نمی‌پرسیم از او که برای ما شاهی برای صحت سخت بیاور، مگر هنگامیکه قرینه‌ای در امتناع از قبول کردن خبر بیاوریم پس در این هنگام قبل از رفتن آن را ثابت می‌کنیم.

و چنین امری در احادیث واحد نیز صحیح می‌باشد: در احکام قبول کرده‌اند و به آن عمل کرده‌اند و امری یافت نمی‌شود که مانع قبول آن شود مانند مخالفتش با قرآن یا سنت متواتر یا مشهور و یا عملی که در زمان خلفای راشدین و صحابه رها شده است در این هنگام هر عالمی حق دارد در آن بنگرد و به آن عمل کند و در آن تحقیق کند تا اشکال رفع گردد و اطمینان خاطر پیدا کند.

اما ترک عمل به خبر واحد صحاح، مطلقاً بدون وجود علت مانعه از قبول آن غیر معقول می‌باشد و مخالف چیزی است که در سایر معاملات دنیوی، انجام می‌شود.^۱ اما ادعای شما به اینکه احادیث احکام از عبادات (نماز، روزه، زکات، حج) و از معاملات و حدود و غیره. ..، احادیثی هستند که در هر زمان و مکانی مناسب نیستند و این قضیه به صاحبان امر سپرده شده است تا بر حسب زمان و مکان تصمیم مناسب را اختیار کنند حتی اگر این امر منجر به ترک کلی آن و تبعیت از قوانین وضعی شود. پس مسلمانی که به خدا به عنوان پروردگار و به محمد به عنوان پیامبر و رسول و به اسلام به عنوان عقیده و شریعت مناسب هر زمان و مکانی، ایمان داشته باشد، چنین سخنی نمی‌گوید.

۱- تحقیق معنی السنه و بیان الحاجة اليها / علامه سید ندوی، ص ۱۴-۱۷.

زیرا احادیث احکام که در احادیث صحیح یافت می‌شوند مأخوذ و استنباط شده از قرآن کریم می‌باشد، پیامبر ﷺ آن را از قرآن کریم با تأیید الهی و وحی ربانی، استنباط کرده است و این استنباط در قرآن کریم یک بار «تبیناً» و بار دیگر «إراءةً»، نامیده می‌شود خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].
 «و بر تو قرآن را که جامع و کاملترین کتاب الهیست نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی باشد که عقل و فکرت کار بندند».

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: 105].
 «ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه بوحی خود بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی».^۱

این بیان به عنوان یک صفت از جهت وجوب قبول آن و وجوب عمل به آن و صلاحیت آن برای هر زمان و مکانی، مبین روشن شد مسلمان خلاف آن را نمی‌گوید. استاد محمد اسد در رد کسانی که در التزام بین اوامر رسول در عبادات و بین غیر از آن، از اوامری که زندگی جوامع را تنظیم می‌کند، فرق قائل می‌شوند، می‌گوید: این نشانه جهل به اسلام است که یک نفر از ما تلاش کند که بین اوامر رسول که متعلق به امور عبادی و روحیه خالص می‌باشد و بین اعمال دیگر که به قضایای اجتماعی و قضایای زندگی روزمره ما ربط دارد، فرق بگذارد و این نظر که ما مجبور به پیروی از اوامر متعلق به نوع اول هستیم ولی اینکه مجبور به پیروی از اوامر متعلق به نوع دوم نیستیم، یک نظر سطحی می‌باشد و آن ایستادگی در روح اسلام می‌باشد، مانند فکری که قایل به این است که بعضی از اوامر قرآن کریم که مختص عربهای هم عصر نزول وحی بوده نه مختص

۱- تحقیق معنی السنة و بیان نیاز به آن / ندوی، ص ۱۸.

مردان نخبه بزرگ که در قرن بیستم زندگی می‌کنند. این حساست شدید نسبت به ارزش نور نبوی است که حضرت محمد ﷺ به پا خاست.^۱

سخن اخیر از انکارکنندگان سنت نبوی که مأموریت رسول الله ﷺ را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند.^۲

کسانی که این بیان نبوی را انکار می‌کنند و مأموریت نبی ﷺ را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند و با سخن خود فخرفروشی کردند و گفتند: محمد غیر از تبلیغ قرآن از هر کار دیگری ممنوع بود و گفتند: محمد فقط به تبلیغ قرآن بدون هیچ تغییری امر کرد که مبدا چیز دیگر در آن جعل شود^۳ و گفتند که مأموریت رسول ﷺ یکی است و آن تبلیغ قرآن بدون تغییر یا اضافه یا اختصار یا شرح می‌باشد.^۴

به شما می‌گویم به خدا ما از قرآن بدل را می‌خواهیم ولی به ما خبر دادند که چگونه قرآن را می‌فهمیم؟ و یا به عبارت عامتر آن، چگونه مقصود گوینده را از کلامش می‌فهمیم؟

بدیهی است که غالب مباحث علم اصول فقه، حول این مسأله می‌گردد، یعنی راه فهمیدن کلام و استنباط آن؛ مثلاً هنگامیکه کلمه ای در قرآن نقل می‌شود، برای عربها معانی متعددی دارد یا اینکه دارای معنی حقیقی و مجازی می‌باشد، پس چگونه بدانیم که مقصود از آن کلمه چیست؟ یا هنگامیکه لفظ عامی نقل می‌شود، چگونه بدانیم که مقصود

۱- الإسلام علی مفترق الطرق، ص ۸۸، ۸۹، نگا: ما قاله عن الإسلام کدین و الدوله، ص ۱۱۰.

۲- القرآن و الحديث و الإسلام / رشاد خلیفه، ص ۲.

۳- همان، ص ۳.

۴- همان، ص ۱۳، همان، ص ۱۷، ۱۸، ۳۳، قرآن یا حدیث، ص ۲، ۱۶، الصلاة / محمد نجیب ۲۷۱،

۲۷۲، ولماذا القرآن ۴۳-۴۸، والمسلم العاصی ص ۱۳.

آن همه افراد یا بعضی از آن‌ها می‌باشد یا هنگامیکه حکم مطلق نقل می‌شود چگونه بدانیم که آیا آن بر اطلاقش باقیست یا چیزی از آن استثنا شده است؟ و مسائل دیگر. و امر دیگری وجود دارد و آن این است که معناهای مفهومی از کلام انواع مختلفی دارد: بخشی را صراحتاً از الفاظش می‌فهمیم و بعضی را از راه کنایه و اشاره می‌فهمیم و بعضی را از طریق سیاق کلام می‌فهمیم و گفته نمی‌شود که این کلام آن را در بر نمی‌گیرد.

پس مثل آن امر در قرآن نیز وجود دارد یعنی هنگامیکه آن چیز به صراحت ذکر نشده باشد ولی از سیاق و اشارات آن فهمیده شود، گفته نمی‌شود که آن مطلقاً در قرآن نیست. و هنگامیکه نبی ﷺ مأمور به تبیین قرآن بود و بین مردم به دین خدا حکم کرد همچنانکه سابقاً در آیات نحل و نساء آمد و مثلاً آیه روزه نازل شد و در آن حکم خوردن و آشامیدن از روی فراموشی را درباره روزه ذکر نکرد، مردی پیش رسول ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ من در هنگام روزه از سر فراموشی چیزی را خوردم. پیامبر فتوا داد و فرمود، روزه او صحیح می‌باشد.^۱ زیرا اشتباه و فراموشی قابل بخشش هستند و از فرموده خدا استنباط می‌شود:

﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ [الأحزاب: ۵].
 «و در کار ناشایسته‌ای که به خطا کنید بر شما گناهی نیست لیکن آن کار زشتی که به عمد و با اراده قلبی می‌کنید».

۱- در صحیح به صورت مرفوع آمده است: اگر کسی فراموش کند و از روی فراموشی در حال روزه چیزی بخورد یا بنوشد، روزه‌اش صحیح است بخاری به شرح فتح الباری، باب الصائم إذا أكل أو شرب ناسياً ۱۸۳/۴، ۱۸۴ ش ۱۹۳۳، و مسلم (شرح النووی) کتاب الصیام باب أكل الناسی وشربه وجماعه لا یفطر ۲۹۱/۴، ش ۱۱۵۵ از حدیث أبوهیرة ؓ و لفظ از مسلم است.

آیا گفته می‌شود که این حدیث مخالف قرآن می‌باشد زیرا خوردن از روی فراموشی روزه را باطل نمی‌کند؟ یا گفته می‌شود که نبی ﷺ این حکم را از آیه دیگری که متعلق به روزه نمی‌باشد استنباط کرد؟

در اینجا می‌خواهیم از این منکران سنت نبوی بپرسیم: وقتی که برای شما جایز است که هر آنچه را می‌خواهید از قرآن استنباط کنید و چنانکه می‌فهمید، تفسیر کنید در حالی که شما از زمان و مکانی که قرآن در آن نازل شد، دور هستید و شما عجمی هستید که زبان شما غیر از این زبان است، آیا این حق کسی که قرآن بر او نازل شده است و به تبیین بر وجوب آن امر کرد^۱ و فصیحترین و بلیغترین مردم می‌باشد، نیست؟ بلکه او در بیان و استنباط آن از دیگران شایسته‌تر است.

تفاوت فهم انسان‌ها

بدیهی است که هیچ یک از مردم در استعداد و فهم و صفای ذهن یکسان نیستند و به این دلیل هر کسی قرآن می‌خواند ولی در فهم معانی آن اختلاف دارند و عالم چیزی از آن را می‌فهمد که جاهل نمی‌فهمد و بیان نمونه‌هایی از مسائل غیر معمول گذشت که افراد غیر عادی آن را با فهم خود از قرآن کریم استنباط نمودند و در بیان آن تناقض آشکاری را ایجاد کردند. پس وقتی عالم چیزی را می‌فهمد که جاهل نمی‌فهمد و علما هم در فهم و دانش متفاوت هستند همچنانکه پروردگار می‌فرماید:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: 76].

«و فوق هر دانشمندی دانشمندتری وجود دارد».

پس کدام فهم برای قبول شایسته‌تر است، به اجماع مسلمانان در این مورد، درک رسول خدا ﷺ مقبولتر است یا درک انکارکنندگان سنت؟!

خدا می‌فرماید:

۱- البحر المحيط / زرکشی ۴۸۳/۳.

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
[النساء: 59].

«و چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشد بحکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید».

و باز هم خدا می‌فرماید:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 43].

«بگو بروید و از اهل ذکر اگر نمی‌دانید سؤال کنید».

در زمانهای قدیم مردی از اهل کوفه پیش امام ابوحنیفه رفت و امام حدیث برای او خواند، مرد گفت: این احادیث را برای من نخوان، سپس امام شدیداً ناراحت شد و به او گفت: اگر سنت نبود هیچ کس قرآن را نمی‌فهمید. سپس به مرد گفت: در مورد گوشت ملخ نظر ما چیست؟ و دلیل آن در قرآن کجاست؟ سپس آن مرد را خاموش کرد و بعد به امام گفت: نظر تو در این مورد چیست؟ گفت: آن از حیوانات چهارپا نیست.^۱

رابطه قرآن کریم با سنت

بر طبق آنچه که گذشت، خداوند به رسول خدا ﷺ مأموریت بیان آنچه که در قرآن کریم است را واگذار کرد و در این مورد می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].

«و بر تو قرآن را که جامع و کاملترین کتاب الهی است نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی، باشد که عقل و فکرشان را به کار بندند».

و باز می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: 105].

۱- المیزان / شعرانی ۵۸/۱، قواعد التحذیث / قاسمی، ص ۲۹۸، لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث / استاد ابوغده، ص ۳۲، ۳۳.

«ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا با آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی».

و می‌توانیم بگوئیم که پیوند قرآن کریم با سنت مطهر پیوند روشنی است و این بیان انواع متعددی دارد و می‌توانیم آن را در سه قسمت محدود کنیم:

- ۱- هنگامیکه سنت، مؤکد و مثبت قرآن کریم باشد.
- ۲- سنت، مبین قرآن کریم است و این بیان چهار نوع است:
- ۱- تفصیل مجمل ۲- مقید کردن مطلق ۳- مختص کردن عموم ۴- توضیح دادن مشکل

۳- سنت در تأسیس احکام، بدون آنکه ذکر آن در قرآن آمده باشد، مستقل است. اصل در این مورد این است که آیات قرآن کریم، اطاعت از رسول ﷺ را بر مؤمنان واجب کرده است، اطاعت مطلق از اوامر و نواهی او و دوری از مخالفت با او. تفصیل آن در مبحث دلایل قرآنی بر حجیت سنت گذشت.^۱

اولاً: تأکید سنت بر قرآن کریم

این بدان معنی است که چیزی در قرآن کریم می‌آید و همان چیز را همچنین در سنت مطهر می‌یابیم که پیوند جامع بین آن دو، همان تأکید سنت بر چیزی است که در قرآن کریم آمده است و خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَلِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلَمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲].

«این گونه است سختگیری پروردگار هر گاه بخواند دیار ستمکاران را ویران کند پس بدانید که انتقام و مؤاخذه خدا بسیار دردناک و شدید است».

و تقریباً همین مفهوم را در آنچه که از ابو موسی رضی الله عنه روایت شده است، می‌یابیم که می‌گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خداوند برای ظالم می‌نویسد اگر او را بگیرد رهایش

۱- اعلام الموقعین / ابن قیم جوزیه ۲/ ۲۸۸.

نمی‌کند. سپس این آیه را خواند: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَلِيمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^۱ که و اینچنین اخذ پروردگار تو هنگامیکه سرزمینها را گرفت و او ظالم بود که از او درد شدیدی را اخذ کرد^۱ و همچنین خداوند متعال در مورد ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾^۲ و همین مفهوم را در سخن نبی ﷺ دریافت می‌کنیم: ابراهیم نبی ﷺ هرگز دروغ نگفت بجز سه بار.

دو بار در مورد ذات خداوند که می‌فرماید: (انی سقیم) و خدا می‌فرماید: (بل فعله کبیرهم هذا)، بلکه او بزرگ آن‌ها را انجام داد و یکی از آن اشتباهات را در شأن ساره انجام داد.^۳

مثالهایی که بر تأکید سنت شریفه بر قرآن کریم، آمده است، زیاد می‌باشد مثلاً در آنچه که متعلق به عبادات است مانند؛ نماز، روزه، زکات، حج و وسائل و مقدمات آن عبادات از جمله طهارت. و همچنین تأکید سنت بر قرآن کریم در آنچه که متعلق به معاملات از بیع و ربا و قرض و رهن و شرکت و وکالت و غیره. و همچنین سنت بر قرآن در آنچه که متعلق به جنایات و حدود در اسلام و آنچه که متعلق به احوال شخصی از جمله

۱- رجوع به ص ۴۶۹ و ۴۷۵ همین کتاب و نگا: تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان شاهین، ص ۳۱ باتصرف.

۲- بخاری به شرح فتح الباری کتاب التفسیر باب ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَلِيمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^{۱۳} ۲۰۵/۸ ش ۴۸۶ و مسلم به شرح نووی، کتاب البر و الصلوة ۳۷۸/۸ ش ۲۵۸۳ و لفظ از اوست.

۳- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأنبياء باب قوله تعالى: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^{۱۴} ۴۴۷/۶ و مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل باب من فضائل إبراهيم الخليل ﷺ، نگا: الموافقات ۴/۳۶، ۱۳۴/۸ - ۱۳۵ ش ۲۲۷۱ حدیث أبی هریره ؓ لفظ از مسلم، و تأویل مختلف الحدیث ص ۴۴ و بعد از آن.

ازدواج و میراث و غیره. .. می‌باشد تأکید می‌کند و استاد محمد سعید منصور به تفصیل در کتاب (منزلة السنة من الكتاب و أثرها فی الفروع الفقهیه) آن را بیان کرده است.^۱ به طور کلی این نوع از بیان نبوی که تأکید است شامل همه جوانب تشریع قرآنی است.

ثانیاً: بیان سنت همانگونه که در قرآن کریم آمده است و این بیان انواع مختلفی دارد:^۲

۱- تفصیل مجمل^۳ (کلیات): به معنی اینکه چیزی در قرآن کریم به صورت کلی می‌آید و ما نمی‌توانیم معنی آن را بفهمیم مگر بعد از تفصیل و شرح آن و سنت وظیفه این شرح و تفصیل را بر عهده دارد.^۴ آنچه در قرآن در مورد نماز آمده است که نماز بعد از شهادتین رکن اول اسلام می‌باشد و به وسیله آن مرز بین مؤمنان و دیگران مشخص می‌شود. پس در قرآن کریم در مورد نماز چه چیزی آمده است؟ و حدیث موجز و مختصری در مورد آن آمده است و خدا می‌فرماید:

۱- ر. ک: ص ۱۲۹-۳۳۷.

۲- مراتب البیان فی الرسالة / شافعی ص ۲۱-۵۳، بخش شماره ۵۳-۱۷۸، نگا: البرهان فی اصول الفقه / جوینی ۳۹/۱ و بعد از آن، ارشاد الفحول / شوکانی ۳۱/۲-۳۵.

۳- لسان العرب / ابن منظور ۱۲۸/۱۱، مختار الصحاح / رازی، ص ۴۷، المعتمد فی اصول الفقه ۲۹۳/۱، و أصول السرخسی ۱۶۸/۱، الإحکام / آمدی ۱۶۵/۲.

۴- گاهی چیز مجملی در سنت آمده که قرآن آن را تبیین کرده است مانند این حدیث که پیامبر فرمود: به من امر شده که مردم را بکشم. سپس خداوند متعال در سوره براءت آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ نگا: البحر المحیط / زرکشی ۴۸۹/۳.

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ [النساء: 103].

«نماز به جای آرید که نماز برای اهل ایمان حکمی معین و واجب و لازم است».

و باز می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [النور: 56].

«نماز را به پا دارید».

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ [المؤمنون: 9].

«و کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند (و پیوسته آن‌ها را در وقت خود اداء، و

ارکان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات می‌نمایند).»

این آیات روشن می‌سازد که خداوند بلند مرتبه نماز را بر مؤمنان واجب کرد بدون

اینکه اوقات آن را و فرضهای واجب آن را و همچنین تعداد رکعات آن را و چیزهای

دیگر در مورد نماز را، روشن نماید.

پس سنت شریف آمد و این کلیات را شرح و تفصیل داد و نماز و هر آنچه را که

متعلق به تفصیلات آن بود به مردم آموخت، و رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: نماز بخوانید

همانگونه که من می‌خوانم^۱ و اگر سنت نبود ما چگونه می‌دانستیم نماز بخوانیم!

همانند آنچه را که در مورد نماز گفتیم، در مورد سایر عبادات از زکات و روزه و حج

هم می‌گوییم و ذکر آن‌ها در قرآن کریم به صورت کلی آمده است و سنت مطهر تفصیل

و شرح آن و بیان مقصود آن را بر عهده گرفت

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأذان باب الأذان للمسافرين إذا كانوا جماعة والإقامة ۱۳۱/۲، ۱۳۲

ش ۶۳۱، و مسلم (شرح النووی) کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب من أحق بالإمامة ۱۸۷/۳،

۱۸۸ ش ۶۷۴، حدیث مالک بن الحویرث ؓ.

خطیب بغدادی در کتابش (الکفایه فی علم الروایه)^۱ روایت می‌کند: عمران بن حصین رضی الله عنه نشسته بود و همراه او یارانش بودند، سپس مردی از میان قوم برخاست و گفت: فقط از قرآن نقل کنید و حدیث نقل نکنید (حصین) به او گفت: به من نزدیک شو بعد از اینکه او نزدیک شد گفت: آیا اگر قرآن را به تو و بقیه پیروانت واگذار کنیم می‌توانی در آن بیابی که نماز ظهر چهار رکعت است و نماز عصر هم چهار و مغرب سه رکعت که در دو تشهد خوانده می‌شود؟ آیا در آن یافته‌اید که طواف به دور خانه خدا هفت بار است و طواف در صفا و مروه وجود دارد؟ سپس گفت: ای قوم! از ما حدیث بگیرید، پس به خدا سوگند اگر این کار را نکنید، گمراه می‌شوید.

در روایتی به طریق دیگر آمده است: مردی به عمران بن حصین گفت: این احادیث که شما برای ما نقل می‌کنید، چیستند؟ قرآن را رها کرده‌اید! عمران گفت: آیا تو پیروانت این‌ها را در قرآن دیده‌اید چه کسی و کجا می‌دانست که نماز ظهر تعدادش چند رکعت می‌باشد و تعداد رکعات نماز عصر چه قدر می‌باشد و همچنین وقت آن چه هنگام می‌باشد و همچنین نماز مغرب و شناخت موقعیت آن و رمی جمرات و دست (دست دزد) از کجا قطع می‌شود؟ آیا دستش را از کف قطع کنند. یا بر روی قوزک و یا دستش را از شانه قطع کنند آنچه را نقل کردیم، از آن پیروی کنید و گرنه خدا شما را گمراه می‌کند.^۲

بله اجرای ارکان اساسی اسلام – که اسلام بر آن بنا نهاده شد – نیازمند سنت مطهر است.

حال می‌توانیم بگوییم که اگر سنت نبود، امکان نداشت که مسلمانان بنیان اسلام را بر پای دارند و این امور فقط به عبادات ختم نمی‌شود بلکه شامل مقدمات و وسایل آن از

۱- الکفایه، ص ۴۸، دلائل النبوة / بیهقی ۲۵/۱، مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة، ص ۲۱.

۲- الکفایه، ص ۴۸، ۴۹.

احکام طهارت و آنچه به آن تعلق دارد و همچنین معاملات و جنایات و احوال شخصی و چیزهای دیگر هم، می‌شود.^۱

چگونه زندگی مردم درست می‌شد اگر شرح و تفصیل آن در سنت مطهر نمی‌آمد؟! تنها این نوع از انواع تبیین قرآن کریم توسط سنت - و آن شرح کلیات و مجملات می‌باشد - به روشنی تأکید می‌کند که قرآن کریم محتاج به سنت می‌باشد و همچنانکه به یقین ثابت شده است، اگر سنت نبود قرآن ضایع می‌شد - بعد از فهم آن - و این همان هدفی است که دشمنان ما هنگامی که در سنت شریفه شک برانگیختند، به دنبال آن بودند.

۲- تقیید (محدود کردن) مطلق^۲: وقتی که چیزی به طور مطلق و کلی در قرآن کریم آمده باشد و سنت آن را مقید کرده باشد؛ مانند این فرموده خدا:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

﴿المائدة: ۳۸﴾

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا دانا است».

آیه کریمه قطع دست را از جای خاصی ذکر نکرده است و آن را مشخص ننموده است، زیرا دست بر انگشتان و کف دست و مچ و بازو و قوزک اطلاق می‌گردد. ولی سنت مطهر آن را مشخص نموده است و فقط قطع مقداری از کف یک دست را مقید

۱- منزله السنه من الكتاب / استاد محمد سعید منصور، ص ۳۵۱-۳۹۷، منزله السنه فی الشریع الإسلامی / دکتر محمد أمان العجائی، ص ۲۲-۳۰.

۲- لسان العرب ۲۲۶/۱۰ و بعد از آن، المعجم الوسیط / ابراهیم أنیس و دیگران ۵۶۳/۲، المحصول / رازی ۴۵۷/۱ و بعد از آن، الإیتقان فی علوم القرآن ۸۲/۳، ۸۳ وفواتح الرحموت ۳۶۰/۱، و الإحکام للآمدی ۱۶۲/۲، نگا: منزله السنه من الكتاب، استاد محمد سعید منصور ص ۴۲۹ و بعد از آن.

کرده است. چون در سنت است که دزدی را پیش نبی ﷺ آوردند و دست او را از مفصل دست قطع کردند.^۱ پس اگر سنت نبود چگونه بر وجه صحیح اقامه دعوا می‌کردیم.

۳- تخصیص (خاص کردن) عام:^۲ و آن لفظ عامی می‌آید که بر بسیاری منطبق است و سنت شریفه‌ای می‌آید و روشن می‌سازد که این عمومیت مقصود و مراد نیست، بلکه مراد بعضی از افراد آن است و در این مورد سنت کلی گوئی و جمعی را به خاص تبدیل می‌کند و سنت آن را تخصیص می‌دهد هنگامی که در قرآن کریم لفظ عامی نقل می‌شود مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

«حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث ببرند».

و این لفظ عام است و در مورد هر پدر و مادر مورثی قابل اثبات است و همچنین در مورد هر فرزندی که وارث است پس سنت آمد و مورث را به غیر انبیا تخصیص داد و می‌فرماید: کسی از ما ارث نمی‌برد، آنچه که از ما می‌ماند صدقه است^۳، و همچنین سنت، وارث را به غیر قاتل تخصیص داد و پیامبر در این مورد می‌فرماید: قاتل چیزی را از

۱- سنن کبری / بیهقی، کتاب السرقة، باب السارق يسرق أولاً فتقطع يده اليمنى من مفصل الكف ۲۷۰/۸، ۲۷۱.

۲- لسان العرب ۱۲/۴۲۴، ۴۲۵، مختار الصحاح، ص ۱۹۱، المعجم الوسيط ۲/۶۲۹، المعتمد فی اصول فقه ۱/۱۸۹، اصول / سرخسی ۱/۱۲۵، والإحكام للآمدی ۲/۵۴، و الإبهاج فی شرح المنهاج ۲/۸۲، نگا: منزلة السنة من الكتاب، استاد محمد سعید منصور ص ۳۹۸ و بعد از آن.

۳- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب فرائض، باب قول النبی ﷺ لا نورث، ما تركنا صدقة ۸/۱۲ ش ۶۷۳۰، مسلم به شرح نووی، کتاب جهاد و السير باب قول النبی ﷺ لا نورث، ما تركنا صدقة ۶/۳۱۹، ۳۲۰ ش ۱۷۵۸ حدیث عائشة -رضی الله عنها.

مقتول ارث نمی‌برد^۱، همچنین سنت دو چیز را تخصیص داده است و پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر هم از مسلمان ارث نمی‌برد.^۲

پس گوئی که معنی آیه بعد از تخصیص آن مشخص می‌سازد که هر وارثی از پدر و مادر ارث می‌برد بجز کسانی که وارث پیامبر هستند، زیرا انبیا ورثه‌ای ندارند. و اگر وارث قاتل باشد در این حالت ارث نمی‌برد و در صورت اختلاف دین مورث و وارث نیز ارث نمی‌برد.^۳

۴- توضیح مشکل: بعضی الفاظ در قرآن کریم هستند که فهم آن مشکل می‌باشد و قابل درک نمی‌باشد که سنت شریفه آن را برای ما توضیح داده است مانند آنچه در صحیح بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که عائشه از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: کسی که روز قیامت بازخواست شود عذاب می‌بیند پس گفتم آیا این سخن خدا نیست:

﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الإنشاق: ۸].

«آنکس که بسیار حسابش را آسان کنند».

۱- الموطأ / مالک، کتاب العقول باب ما جاء فی میراث العقل و التغلیظ منه ۶۶۰/۲ ش ۱۰ حدیث عمر



۲- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الفرائض، باب لا یرث المسلم الکافر، و لا الکافر المسلم، وإذا أسلم قبل إن یقسم المیراث فلا میراث له ۵۱/۱۲ ش ۶۷۶۴، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الفرائض ۵۸/۶ ش ۱۶۱۴ من حدیث أسامة بن زید

۳- تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص ۳۱-۳۶، نیل الأوطار / شوکانی ۷۴/۶.

۴- المعجم الوسیط ۴۹۱/۱، مختار الصحاح، ص ۱۴۵، اصول السرخسی / سرخسی ۱۶۸/۱، الإیتقان / سیوطی ۸۱-۷۲/۳، منزلة السنة من الكتاب ص ۳۴۳ و بعد از آن.

فرمود: این آن حساب نیست. همانا آن نشان دادن نقش حساب روز قیامت در عذاب است.^۱ پس حساب در این آیه برای عائشه رضی الله عنها مشکل بود به قول خدای تعالی: آنکس که بسیار حسابش را آسان کنند. پس هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: کسی که روز قیامت بازخواست شود عذاب می‌بیند پس نبی صلی الله علیه و آله روشن کرد که مقصود از حساب در آیه کریمه نشان دادن است و همانا از نشانه حساب در روز قیامت عذاب می‌باشد.

استاد دکتر مروان شاهین می‌گوید: بدین معنا نمی‌باشد که سنت مجملات قرآن کریم را شرح می‌دهد یا مطلق آن را مقید می‌کند یا اینکه عام آن را به صورت خاص توضیح می‌دهد یا عبارتهای مشکل آن را توضیح می‌دهد، بیان می‌داریم که بدین معنا نمی‌باشد که هر عامی در قرآن کریم محتاج به توضیح آن به صورت خاص می‌باشد یا هر مطلقی محتاج تقیید و هر مجملی محتاج تفصیل باشد نه هرگز چنین نیست زیرا بسیاری از عمومات قرآن بر عموم خود باقی هستند، چرا که عموم آن‌ها مراد بوده است. و بسیاری از مطلقات قرآن بر اطلاق خود باقی هستند، چرا که اطلاق آن مراد بوده و در مورد مجمل نیز همین طور است.

همانا مقصود این است که آنچه محتاج به تبیین باشد، رسول صلی الله علیه و آله آن را با یکی از انواع بیانات خود توضیح می‌دهد همچنانکه در قبل ذکر نمودیم.^۲

انواع تبیین سنت برای قرآن کریم که سلف صالح آن را نسخ می‌نامیدند

آنچه که لازم به ذکر است این است که تفصیل مجمل و مقید کردن مطلق و تخصیص عام و توضیح مشکل و مانند آن از انواع تبیین سنت، نزد گذشتگان صالح از صحابه و

۱- بخاری به شرح فتح الباری کتاب الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب ۴۰۷/۱۱، مسلم به شرح نووی، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب إثبات الحساب ۲۲۵/۹، ۲۲۶ رقم ۲۸۷۶.

۲- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص ۳۸، ۳۹، برای اطلاع بیشتر از انواع تبیین قرآن برای سنت ن. ک: السنة بياناً للقرآن، الفصل الثالث منهج السنة فی تبیین القرآن ص ۷۰-۲۵۹.

تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند و حتی امام شافعی، نسخ نامیده می‌شوند. امام ابن قیم جوزیه در این مورد می‌گوید: مقصود همه گذشتگان از ناسخ و منسوخ، رفع کلی حکم برای یک بار بود و آن اصطلاح متأخرین می‌باشد و رفع دلالت عام و مطلق و ظاهر و غیر از آن در بار دیگر می‌باشد اگر به تخصیص یا تقیید یا حمل مطلق بر مقید و تفسیر آن و تبیین آن باشد و حتی آن‌ها استثناء و شرط و صفت را برای تضمین آن و رفع دلالت ظاهر و بیان مقصود، نسخ می‌نامند.^۱

امام شاطبی بر این معنی تأکید کرده است و می‌گوید: از سخن متقدمین پیداست که نسخ نزد آن‌ها در اطلاق عامتر از نسخ در کلام علمای اصول می‌باشد و آن‌ها بر تقیید مطلق و بر تخصیص عام به دلیل متصل یا منفصل و در بیان مبهم و مجمل، نسخ اطلاق می‌کردند، همچنان که بر رفع حکم شرعی به دلیل شرعی متأخر نسخ اطلاق کردند.^۲

سپس امام شاطبی، مثالهای فراوانی را بیان کرد در اینکه گذشتگان آن‌ها را قضایای نسخ می‌نامیدند و آن در حقیقت در باب تقیید مطلق یا تخصیص عام یا بیان مجمل یا مانند آن می‌باشد.^۳

وقتی که انواع تبیین سنت از قرآن کریم، نزد علمای متقدم صحابه و تابعین و بعد از آن‌ها که جلوتر از امام شافعی آمدند، نسخ نامیده شد به نظر من این امر ساده است و غالب اشکالات و همچنین نزاع بین علما در مورد نسخ بین قرآن و سنت را مخفی می‌کند زیرا کسانی که نسخ قرآن کریم توسط سنت (خواه متواتر یا آحاد) را انکار می‌کنند، مسائلی را مطرح کرده که به آن نسخ سنت از قرآن گفته می‌شود که نوعی از انواع تبیین سنت از قرآن کریم می‌باشد و عمل کردن به این بیان واجب می‌باشد. و این همان چیزی است که در این مسأله مطلوب ما می‌باشد، از این جهت که این قضیه، در اصطلاح

۱- اعلام الموقعین ۳۵/۱.

۲- الموافقات ۹۹/۳، ۱۰۰.

۳- همان ۱۰۰/۳-۱۰۹.

اختلاف محسوب نمی‌شود. پس متقدمینی که تبیین قرآن توسط سنت را نسخ نامیدند و متاخرینی که نسخ سنت از قرآن را تبیین قرار دادند هر دو به سنت مطهر عمل کرده و به آن استدلال کردند و جایگاه آن را نسبت به کتاب خدا و بلکه اسلام معرفی کردند. امام آمدی می‌گوید: همانا ما می‌بینیم که این امر جایگاه مهمی دارد که بگوییم که به طریق اولی در جواز نسخ قرآن به قرآن و نسخ سنت متواتر به سنت متواتر و نسخ آحاد به آحاد و نسخ آحاد به متواتر، اختلافی بین علمای قایل به جواز نسخ نیست.^۱ چرا که تمام این‌ها در واقع تاثیر زیادی ندارند مگر در مسأله‌ای که ما در صدد آن هستیم و آن انواع تبیین سنت از قرآن کریم یا نسخ کتاب به سنت می‌باشد.

انکار نسخ نزد دشمنان اسلام به این دلیل که سنت را شرح می‌دهد درحالی که آن‌ها آن را رد می‌کنند

وقتی که دانستیم که انواع بیان سنت از قرآن کریم، نزد گذشتگان صالح ما نسخ نامیده می‌شود، فهمیدیم که چرا دشمنان اسلام (از ملحدان و مبشران و مستشرقان) نسخ در شریعت اسلامی را انکار می‌کنند.^۲ و در این انکار از شبهات ساقط و تأویلات غیرمجاز مدد گرفتند. و به وسیله آن در اساس دین یکتاپرستی افترا وارد کردند و به قدسی بودن قرآن کریم و سنت مطهر آسیب رساندند.^۳

۱- الإحکام / آمدی ۲/۲۶۷، اصول / سرخسی ۲/۶۷، المسودة / آل تیمیه، ص ۲۰۱ و بعد از آن.

۲- نگا: طعنه‌های احمد صبحی منصور در کتابش «لا ناسخ و لا منسوخ» و الصلاة فی القرآن، ص ۳۹، مقالات توفیق صدقی / المنار جلد ۹/۱۱۰-۱۱۹، جلد ۱۰/۶۸۳-۳۸۹، إنذار من السماء ۱۲۲، ۴۳۷، ۵۲۳، دین السلطان، ص ۶۲۹، والأصلان العظیمان ص ۱۳۳ و بعد از آن، و السنة و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۵، ۱۲، و البیان بالقرآن ۱/۱۲، ۲/۷۹۳ و غیره.

۳- در مورد این شبهات رجوع کنید به: مناهل العرفان فی علوم القرآن / شیخ زرقانی ۲/۲۱۴-۳۵۳، السنة مع القرآن / دکتر سید احمد مسیر، ص ۱۸۹ و بعد از آن.

خلاصه سخن در مورد مسأله نسخ نزد علمای اصول چیزی است که امام شوکانی می‌گوید: نسخ بدون اختلاف در بین مسلمین، از نظر عقل جایز است، و واقعیت یافته است بجز چیزی که از ابو مسلم اصفهانی روایت شده که می‌گوید: ^۱ نسخ از نظر عقل جائز می‌باشد ولی واقعیت نیافته است. اگر این امر از قول او صحیح باشد پس دلیل بر آن است که او به این شریعت اسلامی جهل وحشتناکی دارد و عجیب‌تر از جهل او، روایت کسی است که این اختلاف در کتب شریعت را از او روایت کند، چرا که او در این هنگام بر خلاف مجتهدین رفتار کرده نه برخلاف کسی که تا این حد جاهل است.

اما جواز: که بجز بعضی از یهودیان و مسیحیان اختلافی را در آن روایت نکرده‌اند.^۲ و برای درست کردن این اختلاف بین ما و آن‌ها نیازی به دلیل نیست. و این نخستین مسأله نیست که در آن با احکام اسلام مخالفت شود تا جایی که مخالفت آن‌ها در این مسأله ذکر شود ولی این از عجایب اهل اصول می‌باشد. در تورات دیدیم که در جایگاه خود نبود که خدای بزرگ به دلیل التماس عاجزانه آن‌ها از او، حکم را برداشت و از او در مورد برداشتن آن خواهش کردند و نسخ چیزی جز این نیست.^۳

۱- او ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی است او در علم نحو مهارت داشت و نویسنده و متکلم معتزلی بود و عالم به تفسیر و غیره. .. می‌باشد. او کتاب جامع التأویل لمحكم التنزیل، الناسخ و منسوخ و ... را نوشت و در سال ۳۲۲ هجری درگذشت. شرح حال او: لسان المیزان ۷۳۷/۵ ش ۷۱۳۷، و بغیة الوعاة ۵۹/۱ ش ۱۰۷، و الفهرست ص ۲۲۰، و معجم الأدباء ۲۴۱/۵، و الوافی بالوفیات ۲۴۴/۲ ش ۶۴۶، و طبقات المفسرین، داودی ۱۰۹/۲ ش ۴۶۶.

۲- مناهل العرفان فی علوم القرآن / شیخ زرقانی ۲۱۸/۲-۲۲۳، الإحکام فی اصول الأحکام / ابن حزم ۴۸۲/۴، الإبهاج فی شرح المنهاج، پسران سبکی که می‌گویند: بدان که ذکر و یاد این مبتدعین در امور موافق و مخالف شایسته نیست، ولی علت تحمل رنج و سختی یاد آن‌ها تذکر این نکته است که آن‌ها همگی مخالف آن نبودند، الإبهاج فی شرح المنهاج، ۲۲۸/۲.

۳- ر.ک: به آنچه علامه رحمت الله هندی در کتاب «اظهار الحق» و آنچه که در وقوع نسخ در عهد عتیق، و در الشریعه الموسویة و عیسویة ۳۷۷/۱-۳۹۸ اثبات کرده است.

نتیجه: نسخ از نظر عقل جائز و از نظر شرعی واقع شده است، بدون اینکه تفاوتی در میان نسخ در کتاب و نسخ در سنت باشد و جماعتی از اصولیون اتفاق شریعت‌های دیگر را بر آن ذکر کرده‌اند که در اینجا به علت طولانی شدن مطلب جای بحث از آن نیست.^۱

آنچه که از ابومسلم اصفهانی روایت شده است، که نقل از او ناقص است، از یکی نقل می‌کند که می‌گوید: او به طور مطلق شنیدن نسخ را منع می‌کند و از یکی دیگر نقل می‌کند که می‌گوید: او وقوع آن را در شریعت واحدی انکار می‌کند و از زبان یکی دیگر می‌گوید: او وقوع آن را در قرآن به صورت خاص، انکار می‌کند.

شیخ زرقانی این روایت اخیر را می‌آورد و آن را ترجیح می‌دهد به این دلیل که صحیح‌تر می‌باشد و تأویلات نقل شده آن از حدود آنچه در قرآن نسخ شده است، خارج نشد. بعیدترین روایت از این مرد، روایت نخست است زیرا عاقلانه نیست که مسلمانی جدای از یک عالم بزرگ مثل ابومسلم، وقوع نسخ را به طور کلی انکار کند. مگر اینکه اختلاف در این در این امر تنها اختلاف اسمی باشد زیرا در این صورت ساده است بدین معنا که ما آن را نسخ می‌نامیم و او آن را مثلاً تخصیص به زمان می‌نامد.

بعضی از محققان نیز بر این نظرند، تاج‌الدین سبکی می‌گوید: ^۲ ابومسلم وقوع مفهومی را که ما آن را نسخ می‌نامیم، انکار نمی‌کند ولی از اینکه که آن را به این نام بنامد، خودداری می‌کند و آن را تخصیص می‌نامد.^۳

۱- إرشاد الفحول ۷۵/۲، ۷۶ با اندکی تصرف.

۲- السبکی: امام فقیه و محدث حافظ و مفسر اصولی، علی بن عبدالکافی بن یوسف، شیخ الاسلام. پسرش در مورد او می‌گوید: بعد از ذهبی و مزی حافظ تر از او نبوده است. در سال ۷۵۶ در گذشت شرح حال او: طبقات الحفاظ/سیوطی، ص ۵۲۵، ۵۲۶، ش ۱۱۴۸، البدایة و النهایة / ابن کثیر ۱۹۵/۱۴، و شذرات الذهب، ابن العماد الحنبلی ۱۸۰/۶، و طبقات المفسرین، داودی ۴۱۶/۱ ش ۳۶۰.

۳- رفع الحاجب، ص ۲۵۱، الإبهاج فی شرح المنهاج ۲۲۸/۲، مناهل العرفان ۲۲۳/۲، دکتر محمد حفناوی در حاشیه تحقیقش بر کتاب الناسخ و المنسوخ ابن شاهین ص ۳۰ نیز بر همین نظر است. و همچنین

اهمیت علم ناسخ و منسوخ در شریعت اسلامی

شناخت علم ناسخ و منسوخ و احاطه به آن در قرآن کریم و سنت مطهر از اولویتهایی است که واجب است هر کسی که متصدی قضاء یا فتوی یا بیان حلال و حرام است، آن را بشناسد. چون بدون شناخت ناسخ و منسوخ، استنباط احکام از دلایل آن ممکن نیست، و آنچه که انسان بدون آن بر خود یا سایرین واجب می‌کند امری است که خداوند واجب نکرده است یا فرضی است که خداوند آن را واجب کرده است.

در این مورد یحیی بن اکثم^۱ می‌گوید: از میان تمام علوم، علمی نیست که بر علما و متعلمان و بر همه مسلمانان واجبتر از علم ناسخ و منسوخ باشد زیرا تبعیت از ناسخ آن از لحاظ فرض، واجب است و عمل به آن از لحاظ شرعی واجب است و به منسوخ عمل نمی‌شود. پس فهمیدن آن بر هر عالمی واجب است زیرا بر خودش واجب کرده است و برای بندگان خدا امری است که خدا آن را واجب نکرده است یا فرضی است که خدا واجب کرده است.^۲

گذشتگان صالح در شناخت ناسخ و منسوخ اهتمام ورزیدند و از عصر صحابه و تابعین و امامان مسلمان بعد از آن‌ها، تا این دوره توجه بسیاری به آن شده است.

دکتر شعبان اسماعیل در حاشیه تحقیقش بر کتاب ارشاد الفحول/ شوکانی ۷۶/۲، ۷۷ نیز بر این نظر است. من نیز به نظر آن‌ها معتقدم و الله اعلم.

۱- یحیی بن اکثم، ابن محمد بن قطن التیمی مروزی، ابو محمد، قاضی مشهور و فقیه صادق بود ولی به سرقت حدیث متهم بود ولی اینگونه نبود بلکه با اجازه آن را روایت می‌کرد. در سال ۲۴۳ هـ. درگذشت. شرح حال او: تقریب التهذیب ۲۹۷/۲، ش ۷۵۳۴، الکاشف/ذهبی ۳۶۱/۲، ش ۶۱۳۳، لسان المیزان ۲۸۲/۹، ش ۱۴۸۲۳، وتهذیب الکمال ۲۰۷/۳۱ رقم ۶۷۸۸.

۲- بیان العلم و فضله / ابن عبد البر، باب بیان أنه لیس من العلوم علم واجب إلا العلم بناسخ القرآن ومنسوخه ۲۸/۲.

از عبدالله بن حبیب سلمی^۱ روایت شده که می‌گوید: علی بن ابی طالب یکی از قاضیان را دید و گفت: آیا علم ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ گفت: نه گفت: در این صورت هلاک شدی و هلاک کردی.^۲

از محمد بن سیرین نقل شده که می‌گوید: حذیفه از چیزی سؤال کرد، پس جواب داد و گفت: یک نفر سه بار فتوا داده است که آن کسی است که ناسخ و منسوخ را بداند، گفتند: و چه کسی بوده که آن را دانسته است؟ گفت، عمر یا مردی که سلطان باشد.^۳

از ضحاک بن مزاحم نقل شده که می‌گوید: ابن عباس به قصه‌گوئی رسید که قصه تعریف می‌کرد، با پا لگدی به او زد سپس گفت: آیا از علم ناسخ و منسوخ چیزی می‌دانی؟ گفت: نه، گفت در این صورت هلاک شدی و هلاک کرده‌ای.^۴

ائمه مسلمین در این باره خیلی بحث کرده‌اند.^۵ که از میان آن‌ها گفته امام قرطبی را برمی‌گزینیم که می‌گوید: شناخت این باب - ناسخ و منسوخ - تأکید شده است و فایده زیادی دارد که علما از شناخت آن بی‌نیاز نمی‌شوند و فقط جاهلان آن را انکار می‌کنند، چرا که نزول احکام و حلال و حرام بر آن مترتب شده است.^۶

۱- او: ابو عبدالرحمن، عبدالله بن حبیب السلمی کوفی می‌باشد که همگی بر اعتماد او متفق هستند و تقریباً در سال ۷۳ هـ درگذشت. شرح حال او: تقریب التهذیب ۱/ ۴۸۵، ۴۸۶، ش ۳۲۸۲، الکاشف ۱/ ۵۴۴، ش ۲۶۸۱، الثقات / عجلی، ص ۲۵۳، ش ۷۲۹.

۲- الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ / حازمی، ص ۴۸، الناسخ و المنسوخ / زهری، ص ۱۵.

۳- الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ، ص ۴۹.

۴- همان، ص ۵۰ و الناسخ و المنسوخ / زهری، ص ۱۶.

۵- ر.ک: نمونه‌هایی از اقوال آن‌ها در الاعتبار/حازمی، ص ۴۴ و بعد از آن، تدریب الراوی، ص ۱۸۹/۲، فتح المغیث / سخاوی ۲/ ۵۷، وفتح المغیث للعراقی ص ۳۳۰، وتوضیح الأفكار للصنعانی ۲/ ۴۱۶.

۶- تفسیر قرطبی، ۲/ ۶۲.

بیان منزلت سنت نبوی در قرآن کریم

قبل از اینکه از نوع سوّم از انواع بیان سنت از قرآن کریم بگوئیم و آن: «استقلالش در تشریع احکام و ذکر آن در قرآن کریم می‌باشد می‌خواهیم در اینجا منزلت سنت شریفه را در قرآن کریم روشن سازیم چون در ارتباط با این نوع سوم از بیان قرآن کریم می‌باشد. استاد محمد سعید منصور می‌گوید: بین علمای قدیم و جدید مسلمان اختلافی نیست به غیر از بعضی از گروه‌های مغرض و منحرف - از غلوکنندگان شیعه و رافضه و مستشرقان که راه انحراف را در پیش گرفتند و بعضی از متکلمین معاصر که به زبان ما حرف می‌زنند و خود را به امت ما منتسب نمودند - در اینکه تمام کتاب و سنت وحی از جانب خدا می‌باشد و برای شناخت حلال و حرام حجت می‌باشد و دلیلی است که تمسک به آن و عمل به مقتضای آن بر مجتهد واجب است. بنابراین بین آن‌ها در اینکه کتاب قرآن از سنت متمایز است، و بر آن برتری دارد، نزاعی نیست چرا که لفظ قرآن از جانب خدا می‌باشد و تلاوت آن عبادت است و بشر عاجز است که مانند آن را بیاورد و بر خلاف سنت که منزلت و مقام آن کمتر از قرآن است.^۱

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: ولی این امر از لحاظ استدلال باعث برتری و تفضیل بین آن دو نمی‌شود؛ به اینکه منزلت سنت در اعتبار و احتجاج بعد از قرآن است، پس هنگام تعارض تنها به قرآن عمل می‌شود.

و همانا آن امر اینچنین است زیرا حجیت کتاب از این جهت است که وحی و از طرف خدا است و پیامبر در امور مذکور در آن دخالتی نداشتند. پس اگر کتاب معجزه نبود و تلاوتش عبادت نبود و رسالت پیامبر با معجزه ای غیر از آن ثابت می‌شد، پس قول به حجیت آن واجب بود، همچنان که این امر در کتاب‌های گذشته و سنت مطهر، از این ناحیه با قرآن مساوی بوده‌اند، پس سنت نیز مانند قرآن وحی است. و اعتقاد به عدم تأخر

۱- منزلت سنت از کتاب، ص ۴۶۹، ۴۷۰.

آن از قرآن در اعتبار، واجب است. پس نزد علمای کلام محقق شد که شرط رسالت رسول نزول کتاب نبود، بلکه تنها شرط، نزول شریعت بود که آن را به امت ابلاغ کند و این معجزه به دست او آشکار شد، همچنانکه در شرح عقاید نسفیه و حواشی آن آشکار است.^۱

همچنین دلالت می‌کند که: خداوند موسی را نزد فرعون فرستاد تا او را به ایمان به خدا و هدایت او و ارسال بنی اسرائیل با او، امر کند. در این هنگام هنوز تورات بر او نازل نشده بود، بلکه بعد از هلاکت فرعون و زمان خروج بنی اسرائیل از مصر نازل شد - همچنان که پیداست - بنابراین با این کار حجت بر فرعون کامل شد؛ هنگامی که موسی معجزه‌اش را بر او نمایان کرد و او مخالفت کرد در مقابل پروردگار عصیان نمود و مستحق لعنت و عذاب می‌باشد.

پس حجیت وحی تلاوت نشده، به دستور تلاوت آن بستگی ندارد، زیرا هر دوی آن‌ها از طرف خدا می‌باشند، و این معجزه - قرآن یا غیر از آن - عصمت رسول خدا ﷺ در تبلیغ آنچه را که از طرف خدا آورده است، ثابت می‌کند.

اگر استلزام فرعی در تأخر مطلق سنت را بپذیریم، می‌گوییم: کمتر از یک سوره از قرآن هست که قرآنی بودن آن با این کلام رسول خدا ﷺ ثابت نشده باشد که می‌فرمود: این کلام خداست، همچنان که در مبحث عصمت بیان آن آمد.^۲ بنابراین می‌توان گفت که کتاب در اعتبار متأخر از سنت است؟

بلکه حقیقت این است که هر کدام از آن‌ها دیگری را تقویت می‌کند و در اینکه وحی از جانب خدا می‌باشد و در قدرت استدلال به آن، مساوی می‌باشند، و نزول لفظ کتاب و اعجاز آن و تعبدی بودن تلاوت آن تأثیری در آن ندارد. و یا چیزی در قرآن آمده باشد که افاده حجیت سنت کند.

۱- ۵۴/۱.

۲- ر. ک: صفحه ۴۴۴، ۴۴۵ همین کتاب.

از این جهت که آن دو از طرف خدا هستند: در واقع اختلاف بین آن دو امکان ندارد و محال است که کتاب و سنت هر دو قطعی الدلاله و قطعی الثبوت باشند در حالی که با اتحاد در زمان و غیره تعارض باشد تا شرط تعارض در واقع محقق شود.

اما آن دو در ظاهر تعارض دارند هنگامی که دلالت سنت یا دلالت یکی از آن‌ها ظنی باشد یا دلالت سنت قطعی باشد و اتحاد زمانی نداشته باشند: این امر جائزی است که بسیار واقع شده است. در این هنگام اعتبار آن دو بر مجتهد واجب می‌شود هر چند که دو آیه یا دو حدیث باشند: اگر آن دو با هم در یک ردیف باشند، متأخر، وقتی که تأخر آن ثابت شود، مقدم را نسخ می‌کند و یکی از آن دو را که شایسته ترجیح باشد، بر دیگری ترجیح دهد و تا جائی که امکان داشته باشد بین آن‌ها جمع بزند و در غیر این صورت تحقیق می‌کند که دلیل آن را آشکار کند، اما اگر مستقیماً و بدون نظر در ادله جمع و ترجیح و نسخ، بگوییم که یکی از آن‌ها به هدر رفته است، پس این به حال کسی که در آن وادی گام می‌نهد، صحیح نیست.

بنابراین علمای اصول و فقه و حدیث را می‌بینیم که می‌گویند: سنت عموم قرآن را تخصیص و مطلق آن را مقید می‌کند و ناسخ آن است و مجمل آن را تأویل و توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که مقصود آن برخلاف ظاهر می‌باشد. همچنانکه این امر به نسبت کتاب برای سنت بدست آمد.

بله در بعضی از این مسائل اختلافات بسیاری هست ولی واجب است که یاد بگیریم که آن را به مدارک دیگری ارجاع دهیم مانند ظنی بودن خبر واحد و قطعی بودن قرآن. و ارجاع آن به سنت از حیث ذات آن و از این حیث که از کتاب متأخرتر است، نیست. به دلیل آنکه کسی که نسخ قرآن را با خبر واحد منع می‌کند، نسخ سنت متواتر را نیز با خبر واحد منع می‌کند و نسخ قرآن را با خبر متواتر و به عکس، مجاز می‌داند. هر چند که مدارک تأخر در اعتبار آن فقط به وسیله نسخ سنت به قرآن باشد.

و همه این‌ها بطلان آنچه را که امام شاطبی در الموافقات^۱ آورده است نشان می‌دهد آنجا که می‌گوید: منزلت سنت از لحاظ اعتبار بعد از کتاب می‌باشد.^۲

دکتر عبدالغنی شبهه امام شاطبی و رد آن را بیان کرده است.^۳

دکتر عبدالغنی از میان علمای قدیم از امام شافعی در الرسالة^۴ و ابن حزم در الإحکام^۵ و از میان علمای معاصر از دکتر سباعی تبعیت کرده است.^۶

اختلاف در مسأله، لفظی است

حقیقت این است که: امام شاطبی در تأخر اعتبار جایگاه سنت نسبت به کتاب از مدارک دیگری که دکتر عبدالغنی عبدالخالق آن را ذکر کرده، مدد می‌گیرد، مانند: ظنی بودن خبر واحد و قطعیت قرآن. و آن است که امام شاطبی در اوّل استدلالاتش بر تأخر منزلت سنت از کتاب تعبیر کرده است و گفت: «کتاب قطعی و سنت ظنی است.»^۷ اگر در بقیه استدلالاتش تأمل کنیم، می‌بینیم که چیزی در آن نیست که دلالت کند بر اینکه بین کتاب و سنت از لحاظ حجیت و وجوب عمل به آن دو تفضیلی باشد به طوری که اگر تعارض ظاهری بین آن دو واقع شود به کتاب عمل می‌کند نه به سنت، بدون اینکه ادله جمع و ترجیح و نسخ را در نظر داشته باشد. پس صحیح نیست که کسی از آن تبعیت کند و درست نیست که آن را به امام شاطبی نسبت دهیم. و آنچه از سخن او در مورد سنت اضافه دریافت

۱- الموافقات ۴/۳۹۲.

۲- حجة السنة، ص ۴۸۵-۴۸۹ با اندکی تصرف.

۳- همان، ص ۴۸۹-۴۹۴.

۴- الرسالة، ص ۳۳ بخش ۱۰۲-۱۰۳.

۵- الإحکام فی اصول الأحکام / ابن حزم ۱/۹۶، ۹۷.

۶- السنة و مکانتها فی التشريع / مصطفى سباعی، ص ۳۷۹، منزلة السنة من الكتاب / استاد محمد سعید منصور، ص ۴۷۰.

۷- الموافقات ۴/۳۹۲.

می‌شود اینگونه می‌باشد که «اگر به منزله بیان و تبیین نباشد، اعتباری ندارد مگر بعد از آنکه در کتاب یافت نشود»^۱ از این سخن رد امام شاطبی از سنت اضافه صحیح از نبی ﷺ دریافت نمی‌شود (و او از آن به دور است). تمام آنچه که در مورد این امر بیان شد این است که او معتقد است کل سنت، بیانی یا اضافی، داخل در تبیین نبوی قرآن کریم می‌باشد. - همچنانکه بعدا خواهد آمد -.

آنچه که در مسأله «اصول سنت در قرآن کریم»^۲ و مسأله «لازم نیست که اصل سنت تشریعی در کتاب باشد»^۳ بیان شد بر این امر دلالت می‌کند.

پس هر حدیثی که احکام بیشتری را از قرآن کریم داشته باشد از دیدگاه کسانی که معتقد به استقلال تشریعی سنت هستند، آن حدیث اصلی در قرآن کریم دارد و داخل در سنت بیانی است و در حجیت آن و وجوب عمل به آن، اختلافی نیست برخلاف کسانی که در این مسأله و مسأله «استقلال تشریعی سنت» کلامشان را تاویل می‌کنند و در حجیت آن نزاع دارند.

می‌بینیم که در حقیقت این امر اختلافی وجود ندارد! بلکه اگر این تعبیر صحیح باشد، ظاهر اختلاف به مدارکی بر می‌گردد که از جایگاه سنت تشریعی و حجیت آن و وجوب عمل به آن، به دور است. و این مدارک در آنچه که سلف صالح بر آن بودند، خلاصه می‌شوند؛ هنگامی که قضاوتی به آن‌ها عرضه می‌شد، ابتدا در کتاب خدا تحقیق می‌کردند، سپس اگر در کتاب خدا نبود، به سنت مطهر رجوع می‌کردند.^۴

آیا در این امر چیزی هست که اصل مسأله ما را مخدوش کند و آن اینکه: قرآن و سنت در احتجاج و وجوب عمل به آن دارای منزلت واحدی هستند؟

۱- همان ۳۹۳/۴.

۲- الموافقات ۳۹۶/۴.

۳- همان ۴۳۴/۴.

۴- همان ۳۹۳/۴.

استاد محمد سعید منصور نیز بر این عقیده است و می‌گوید: «خلاصه سخن این است که: اگر سنت (حدیث) صحیح باشد، از دیدگاه تمام مجتهدان جایگاه آن از لحاظ اعتبار و احتجاج با قرآن مساوی است.^۱

دکتر علی جریشه در رد کسی که برای سنت مطهر جایگاه کمی قرار می‌دهد، آن را در حد یک یادداشت تفسیری نسبت به قانون قرار داده و می‌گوید: «سنت یادداشت تفسیری نیست، زیرا یادداشت تفسیری نمی‌تواند که به مرتبه تشریع ارتقاء یابد بلکه شامل هر نوع الزامی است و سنت همراه کتاب ارتقاء می‌یابد تا منبع اصلی برای تشریع شود.

شاید مرجع شبهه این باشد که جزء بزرگی از سنت مبین کتاب باشد... ولی تبیین سنت، تخصیص و تقیید و تأکید و سپس تفصیل و تفسیر قرآن است... تا جایی که جایز است که سنت اضافه، احکام مستقلی را ایجاد کند و در بخش تفسیر و تفصیل مانند قرآن الزام آور است و سنت به حد عدم الزام هبوط نمی‌کند آنچنانکه یک یادداشت تفسیری در قانون هبوط می‌کند.^۲

آنچه که جای تأسف دارد این است که بعضی از علمای مسلمان در درک سخن امام شاطبی در مورد این مسأله و مسأله استقلال سنت در تشریع دچار سوء فهم شدند پس سنت اضافه را انکار کردند، همچنان که دشمنان سنت مطهر سخن امام شاطبی را مخفی کردند تا در حجیت سنت نبوی و استقلال آن در تشریع احکام، شک ایجاد کردند.

استقلال سنت در تشریع احکام

نقش سنت، فقط به بیان آنچه که در قرآن است، ختم نمی‌شود و یک بار بر خود قرآن تأکید می‌کند و بار دیگر مجملات آن را شرح می‌دهد و مطلق آن را مقید می‌کند و لفظ عام آن را تخصیص می‌دهد و قسمتهای مشکل آن را توضیح می‌دهد.

۱- منزلة السنّة من الكتاب، ص ۴۸۱ با اندکی تصرف.

۲- مصادر الشريعة الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية، ص ۳۲، ۳۳.

می‌گوییم که نقش سنت فقط به این ختم نمی‌شود - با وجود نقش و اهمیت آن - بلکه وظیفه بزرگ و عظیم دیگری دارد، و آن این است که احکامی را در جهت استقلال تاسیس می‌کند و این همان چیزی است که ما را از بیان وظیفه سوم سنت در تقسیم پیشین که بیان کردیم بی‌نیاز می‌کند.^۱ چرا که در سنت احکام جدید و فراوانی وجود دارد که در قرآن به طور صریح نیامده است. و علماء بر وجود آن احکام متفق هستند ولی اختلافات لفظی آن‌ها درباره نامگذاری احکامی است که سنت مطهر آن را به طور مستقل تاسیس کرده است.

جمهور علما می‌گویند: این همان استقلال در تشریع می‌باشد زیرا اثبات احکامی است که در کتاب نیامده است.

اما امام شاطبی و پیروانش با وجود اقرار به آن، می‌گویند: آن ازدیاد چیزی افزون بر قرآن نمی‌باشد بلکه شرحی است که از الهام الهی و وحی ربانی و تایید آسمانی استنباط شده است.^۲ به عبارت دیگر داخل یکی از انواع سنت بیانی یا تحت یکی از قواعد قرآن کریم می‌باشد.

دکتر سباعی می‌گوید: «شاید فکر کنی که اختلاف در اینجا لفظی است در حالی که هر دوی آن‌ها به وجود احکامی در سنت اعتراف می‌کنند که در قرآن نیامده است ولی یکی از آن‌ها آن را استقلال نمی‌نامد و دیگری آن را استقلال می‌نامد در حالی که نتیجه یکی است^۳ و آن حجیت آن احکام اضافه و وجوب عمل به آن‌ها است.

۱- تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص ۳۶، ۳۷.

۲- منزله السنه من الكتاب / استاد محمدسعید منصور، ص ۴۹۹.

۳- السنه و مكانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص ۳۷۵ با تصرف.

اختلاف یک گروه لفظی و اختلاف گروه دیگری حقیقی است

امام شاطبی شش منبع برای مخالفین در بیان اینکه تمام آنچه در سنت نقل شده است مبین کتاب می‌باشد، ذکر کرده است و امام شاطبی پنج تا از آن‌ها را تأیید کرد و اختلاف بین این دو دسته لفظی می‌باشد و نمی‌توان بر اساس آن عمل کرد.^۱

اما کسانی که اختلاف حقیقی در مورد این مسأله را برانگیختند پیروان منبع ششم هستند که در مورد آن می‌گویند: «و از آن - یعنی همه سنت تبیین کتاب می‌باشد - نظر به شرح احادیث در تفصیل قرآن می‌باشد هرچند که در سنت بیان زائد باشد. ولی پیروان این مأخذ می‌خواهند همه معنی سنت که به آن اشاره شده است بیابند - از حیث وضع زبان نه از جهت دیگر - یا نصی از قرآن بر آن داشته باشند.^۲

پس این همان مأخذی است که اگر کامل شود باعث می‌شود که آنچه را که جمع بر آن اتفاق کرده‌اند باطل شود از وجود سنتی که در کتاب نصی بر آن نیامده است و به مجتهد امکان می‌دهد که بر حسب وضع زبان و معانی حقیقی و مجازی، از آن استفاده کند ولی این امر تکمیل نمی‌شود و تطبیق آن بر همه آنچه که در سنت نقل شده است، ممکن نمی‌باشد و تلاش برای تطبیق آن، تلاشی ناکام است.^۳

امام شاطبی خودش بعد از اینکه در عمق ادله این مأخذ، اندیشید، به آن اعتراف کرد در حالی که هدف رسیدن به اعتراف به بطلان این مأخذ و انحراف پیروان آن بود و در تعلیقی بر این مأخذ می‌گوید: «ولی مقصود قرآن از متن و اشاره عربی که عرب آن دوران به کار بردند، این نیست و نخسیتین شاهد و گواه این امر نماز و حج و زکات و حیض و

۱- نگا: این منابع در الموافقات ۴/۴۰۶-۴۲۸، نگا: بررسی و رد آن در حجیه السنه، دکتر عبدالغنی ص ۵۲۶-۵۳۶.

۲- الموافقات ۴/۴۲۸، نگا: مصادر الشرعیه الإسلامیه مقارنه بالمصادر الدستوریه للمستشار الدكتور علی جریشه ص ۲۹-۳۱.

۳- حجیه السنه / دکتر عبدالغنی، ص ۵۳۵.

نفاس و لقطه و قراض و مساقات و دیات و قسامات و مانند این امور است که غیر قابل شمارشند.

پس کسی که از این (یعنی مأخذ ششم) پیروی می‌کند به آنچه که ادعا می‌کند، وفا نمی‌کند، مگر اینکه آن مأخذ تکلفی داشته باشند که کلام عرب آن‌ها را قبول نکند و سلف صالح و علمایی که در علم راسخ هستند، موافق چنین چیزی نیستند و بعضی از مردم خواستند این باب^۱ را که شاطبی آن را یادآوری کرده است بگشایند اما جز با آن تکلف و دشواری که اشاره شد و مراجعه به منبع اول در بسیاری از جاهایی که نصی برای آن نیامده و اشاره‌ای به ویژگیهای آنچه که در سنت آمده است، نتوانستند این کار را انجام دهند بنابراین، این امر به هدفش محدود می‌شود.^۲

پس این سخن صحیح نیست و از حقیقت به دور می‌باشد.

امام شاطبی و سوء فهم علمای مسلمان نسبت به او و کسانی که مخفیانه از دشمنان سنت تبعیت می‌کنند تا در حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام شک بیاندازند

بر طبق آنچه که گذشت دانستیم که امام شاطبی هنگامی که معتقد به تأخر منزلت سنت از قرآن کریم بود به مدارکی استدلال می‌کرد که از منزلت سنت تشریعی و حجیت آن و وجوب عمل به آن به دور است. پس اختلاف بین او و اکثر علما، همچنان که ذکر شد، اختلافی لفظی می‌باشد.

همچنین دانستیم که او در مسأله استقلال سنت در تشریع، به وجود احکامی که سنت به واسطه آن مستقل شده است، اقرار کرده در حالی که او آن را استقلال ننماید و آن را

۱- مصطفی مهدوی در کتاب البیان بالقرآن آن را گشود و کوشش او بی‌فایده بود و آنچه امام شاطبی می‌گوید درست است.

۲- الموافقات ۴/۳۱۴.

بیان نامید. او معتقد است که وظیفه سنت تبیین به انواع شکل است که شامل تفصیل مجمل و تقیید مطلق و تخصیص عام و توضیح مشکل می‌باشد و آنچه که به صورت اضافه در سنت آمده است، از نظر او نوعی از انواع بیان می‌باشد و تحت قاعده‌ای از قواعد قرآن کریم وارد شده است.

در هر حال این بیان حجت می‌باشد و عمل به آن واجب است. و اختلاف بین او و بین اکثر علما، در مورد این مسأله هم، از اینجا پیش آمد و اختلاف لفظی است و عمل به آن را ایجاب نمی‌کند.^۱

خداوندا تو شاهدی که فقط پیروان منبع ششم یعنی کسانی که نقل سنت را به آنچه که در کتاب نیامده بود، انکار کردند، پس اختلاف بین آن‌ها و همه علما، اختلافی حقیقی می‌باشد و دانستیم که امام شاطبی در این مورد از آن‌ها تبعیت نکرد.

بعضی از علمای مسلمان در مورد این دو مسأله (تأخر منزلت سنت در اعتبار از قرآن) و (استقلال سنت در تشریع) امام شاطبی، دچار کج فهمی شدند که عنوان (اصول سنت در قرآن کریم)^۲ را به آن دادند. که در عنوان (کیفیت رجوع سنت به کتاب)^۳ به تفصیل شرح داده شد تا جایی که اینگونه فهمیدند که امام شاطبی فقط به سنت به عنوان تبیین و تفسیر ایمان دارد، اما به عنوان منبع مستقل به آن ایمان ندارد به طوری که اینگونه پنداشتند که او معتقد است که سنت در تشریع احکام اضافه، مستقل نمی‌باشد، پس نقش و وظیفه رسول فقط ابلاغ و بیان بوده است.

از جمله کسانی که چنین برداشت کرد، شیخ محمد عبدالعزیز خولی بود که در کتابش به نام مفتاح السنه بعد از اینکه به سخن شاطبی استناد می‌کند که سنت در معنا به کتاب

۱- الموافقات ۴/۳۹۶.

۲- الموافقات ۴/۳۹۶.

۳- همان ۴/۴۰۶.

مراجعه می‌کند تا مجمل آن را شرح دهد و مشکل آن را روشن سازد و مختصر آن را مبسوط سازد، سپس بیان شاطبی را در کیفیت رجوع سنت به کتاب آورده است. استاد عبدالعزیز خولی می‌گوید: آن احکامی که در سنت آمده‌اند اگر در ظاهر مخالف قرآن باشند، قرآن بر آن مقدم است و این از جهت لفظ و متن، طعن و افترا به حدیث تلقی می‌شود، هر چند که سند آن صحیح باشد و حدیث فقط زمانی می‌تواند حجت باشد که سند و متن آن از طعن و افترا خالی باشد بنابراین بعضی از مسلمانان نکاح زن همزمان با خاله یا عمه‌اش را مجاز شمردند.^۱

در اینجا به صورت واضح و آشکار ظاهر می‌شود که چگونه این شیخ کلام امام شاطبی را اشتباه فهمیده است تا اینکه خولی مذهبی را برای خودش در آورد که فقط به ظاهر قرآن مجید عمل می‌کرد و به عدم حجیت سنت مبین اعتقاد داشت. به دلیل اینکه او نمونه‌هایی از احکامی را که سنت مستقلاً وضع کرده است، آورده است؛ مانند: تحریم جمع زن با عمه‌اش و زن با خاله‌اش و تحریم الاغ اهلی و همه درندگان وحشی و رجم متأهل. و پنداشته که دلایل آن پریشانو مضطرب است، و صحیح است که شامل این آیه باشد که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳].

«همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و بفساد کوشند در زمین جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانند یا به صلیب بکشند و یا دست و پای آن‌ها را به صورت مخالف قطع کنند و یا آن‌ها را تبعید کنند».

۱- مفتاح السنة، ص ۶-۱۰.

بعد از اینکه این آیه را ذکر کرد، گفت: «اگر آنچه که در سنت هست مخالف ظاهر قرآن نباشد، پس اجتهادی است که رسول الله ﷺ انجام داده است که از اصل قرآن گرفته شده است که رسول الله آن را می‌دانست، و ما یا به آن جهل داریم یا آن را می‌شناسیم.^۱ با تامل در مورد سخن او درباره بیان نبوی که گفت: (ما یا به آن جهل داریم یا آن را می‌شناسیم) چرا که در اوّل کار و آخر آن تنها یک چیز معتبر بود و آن: ظاهر قرآن، چه سنت بیانی آن را بشناسد یا نشناسد، پس در حالت شناخت آن چیز جدیدی اضافه نشده است و در این حالت قرآن معتبر است و در حالت استقلال سنت در تشریع احکام جدید، سنت مخالف ظاهر قرآن می‌باشد، پس حجتی در آن نیست، همچنانکه ادعا کرده است!

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم وقتی که سنت مبین و مستقل نباشد، بجز سنت موکد، چه چیزی باقی می‌ماند تا حجت شود؟ و چگونه بین این سخن او و آن سخن او که گفت: ^۲ «وظیفه رسول خدا ﷺ بیان و تبلیغ چیزی بود که از طرف پروردگارش بر او نازل می‌شد.^۳

نمی‌دانم چگونه به سخن امام شاطبی استناد می‌کند که گفت: سنت مبین قرآن کریم می‌باشد و حتی ستهایی که احکام مستقل دارند داخل در این بیان هستند و عمل کردن به آن واجب می‌باشد!!

وقتی که فهم مقصود شاطبی از سخنش درست باشد، پس چرا به آنچه که شاطبی به آن ایمان آورد، ایمان نیاورد که احکام اضافی در سنت داخل در بیان قرآن کریم و قواعد آن هستند؟! ^۴

۱- مفتاح السنّة، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۸.

۳- حجیة السنّة، ص ۴۸۹.

۴- تضعیف او بدون دلیل در حدیث مقدم بن معدیکرب خواهد آمد.

آن احکام که شیخ آن‌ها را انکار کرد امام شاطبی به آن ایمان داشت، همچنانکه قبلاً توضیح دادیم و بعداً نیز با مثالهایی شرح خواهیم داد. عجیبت‌ر از تمام این‌ها این تصور و گمان او است به اینکه کسی که نکاح زن همراه با خاله یا عمه‌اش را جایز بداند - و این نظر خوارج و شیعه و رافضه می‌باشد.^۱ - آیا آن‌ها مسلمان هستند؟

همچنین از جمله کسانی که سخن امام شاطبی را اشتباه برداشت نموده‌اند و بد از او نقل کرده‌اند، شیخ عبدالله مُشَد است در فتوای مشهوری که از حکم کسی که استقلال سنت را در ایجاب و تحریم انکار کند، از او سؤال شد که آیا کافر به حساب می‌آید یا نه؟^۲ شیخ در پاسخ با استناد به سخن امام شاطبی گفت: «سنت در اثبات واجب و تحریم مستقل نمی‌باشد، زیرا وظیفه آن فقط تخصیص عام قرآن و تقييد مطلق آن و تفسير مجمل آن است.» (و واجب است که این امر با احادیث متواتر باشد نه احادیث آحاد). همچنین می‌گوید: «شاطبی آنچه را که جمهور علیه او نقل کرده‌اند با این قول خدای تعالی جواب داد که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: 59].

«فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید». مقصود از واجب بودن اطاعت رسول، تخصیص عام و تقييد مطلق و تفسير مجمل می‌باشد و این با احادیث متواتر می‌باشد.^۳

۱- در حاشیه کتابش مفتاح السنه، ص ۷، بر آن تصریح کرده است. نگا: نیل الأوطار / شوکانی ۱۴۸/۶، از قرطبی نقل شده است که بجز خوارج مسلمانان بر تحریم آن اجماع دارند و می‌گوید: مخالفت خوارج ارزشی ندارد چرا که آن‌ها از دین خارج شدند.

۲- این فتوا را شیخ محمد غزالی در کتاب تراثا الفکری، ص ۱۷۶ و بعد از آن نوشت. همچنین احمد در کتاب حدالردة با امضای شیخ مشد در کتاب لماذا القرآن ذکر کرده است.

۳- تراثا الفکری / شیخ محمد غزالی، ص ۱۷۸.

کاش می‌دانستم چه کسی بر این سخن جسارت کرده و می‌گوید که تبیین سنت از قرآن یا استقلال آن در اثبات واجب و حرام بایستی با سنت متواتر باشد؟
وقتی این کلام از زیادات شیخ بر سخن و گفته امام شاطبی باشد، پس دلیل این گمان و تصور کجاست؟!

وقتی که این گفته امام شاطبی باشد همچنانکه سخن شیخ در آن اوهام ایجاد کرد پس صحیح نمی‌باشد، چرا که شاطبی بارها در کتاب «الموافقات» از بیان سنت از قرآن کریم سخن گفته و این شرط را نه به صراحت و نه به اشاره ذکر نکرده است.^۱

گواه صحت آنچه را که می‌گویم این است که امام شاطبی در هر جایی که از تبیین قرآن توسط سنت سخن گفته به احادیث بسیاری استناد کرده که همه آنها آحاد هستند. همچنین در جاهایی که از استقلال سنت در تشریع احکامی که در قرآن نیامده است؛ از تحریم نکاح بین زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش و تحریم همه حیوانات درنده و گوشت خوار و الاغ اهلی و نکاح متعه و واجب کردن حد رده و رجم و حد شرب خمر و بسیاری موارد دیگر که به وسیله سنت واجب یا حرام گردیده‌اند و سنت در همه آنها آحاد است^۲ و تواتر را شرط نکرده است و حتی این شرط را به یکی که به حساب بیاید نسبت نداده است، پی نمی‌دانم شیخ مشد از کجا این شرط را آورده است؟!
چگونه این امر ممکن است در حالی که امام شاطبی می‌گوید: «اخبار آحاد ستون شریعت هستند و بیشترین ادله هستند».^۳

در کتابش «الإعتصام» در جواب کسی که به اخبار احاد افترا زده است و معتقد است که: اخبار آحاد افاده ظن می‌کند، می‌گوید: «به هر حال، خبر واحدی که سندش صحیح

۱- الموافقات ۲/۲۷۴، ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۶/۳، ۴۰۶.

۲- همان ۴/۲۲، ۴۳۲ و بعد از آن.

۳- الموافقات ۳/۸۲، مسألة قلة المتشابه.

است و ناچاراً استناد آن به یک اصل در شریعت قطعی است و قبول آن واجب است و باید آن را به صورت مطلق قبول کنیم»^۱

در کتاب الموافقات می‌گوید: «خبر ظنی‌ای که به یک اصل قطعی ارجاع داده شود، اجرای آن بدیهی است و تمام اخبار آحاد نیز بر همین حکم هستند چرا که تبیین کتاب هستند»^۲

اگر غیر از این نبود برای رد آنچه که شیخ مشد به امام شاطبی نسبت داد یا بدون دلیل مشروط کرد، کفایت می‌کند.

ولی چگونه امام شاطبی در تمام جاهایی که از تبیین سنت برای قرآن صحبت کرده است، به احادیث آحادی برای اثبات واجب و حرام بودن آن، استناد می‌کند و کافی است که برای صحت آنچه که می‌گوییم به مسائل آتی در کتاب الموافقات او بنگریم: «از مقاصد شرع، عدم تسویه بین مندوب و واجب، تبیین و اجمال در مباح و مکروه و مندوب، تبیین و اجمال در مکروه و حرام»^۳

عجیبتر از آنچه که گذشت تضعیف حدیث مقدم بن معدیکرب رضی الله عنه توسط شیخ مشد و انتساب آن به امام شاطبی است در حالی که او از این تضعیف به دور بود.

شیخ مشد می‌گوید: «شاطبی^۴ روایتی را که جمهور به آن استدلال کردند، رد کرده است، حدیثی که از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده است: «زمانی خواهد آمد که مردی بر متکا تکیه داده و از احادیث من نقل می‌کند و سپس می‌گوید: بین ما و بین شما کتاب خدا هست، پس هر آنچه را در آن حلال یافتیم حلالش می‌کنیم و هر آنچه را در آن حرام یافتیم، حرام می‌کنیم و هر آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کند مانند آن است که خدا حرام کرده

۱- الاعتصام ۱/۱۹۰، و به طور مفصل در رد شبهه منکرین حجیت خبر آحاد خواهد آمد. نگا: ص ۵۶۴.

۲- الموافقات ۱۴/۳.

۳- همان ۲۸۶/۳-۲۹۸.

۴- الموافقات ۴/۳۹۹.

باشد» از جمله کسانی که این حدیث را روایت کرده است زید بن حباب می‌باشد و او خطای فراوان دارد و بنابراین شیخان (بخاری و مسلم) حتی یک حدیث را از او نقل نکرده‌اند^۱

در این مورد گفته شیخ محمد عبدالعزیز الخولی در کتاب (مفتاح السنه) آمده است.^۲ در حقیقت این حدیث صحیح است و افترائی بر آن نیست و آن را امامانی مانند ابوداود و ترمذی، استخراج نموده‌اند و در مورد آن گفته‌اند که حسن و صحیح است و ابن حبان آن را در صحیح خود استخراج نمود و ابن حزم و علمای دیگر هم به صحت آن حکم کرده‌اند.^۳ زید بن حباب بجز در روایت ابن ماجه در هیچ یک از طرق قبل وجود ندارد.

حافظ بن حجر در التقریب می‌گوید: زید بن ثابت صادق است ولی در حدیث ثوری^۴ دچار خطا شد و روایت زید در اینجا از حدیث معاویه ابن صالح است نه حدیث سفیان ثوری.^۵

در عین حال تنها زید بن حباب نیست که از معاویه بن صالح روایت کرده است، بلکه حاکم در المستدرک به دو طریق از عبدالله بن صالح از معاویه بن صالح و همچنین از طریق احمد^۶ در مسند از عبدالرحمن بن مهدی از معاویه بن صالح روایت کرده است.^۷ آنچه را که شیخ مشد تضعیف می‌نامد و به امام شاطبی نسبت می‌دهد این سخن امام شاطبی آن را باطل می‌گرداند: این حدیث که رسول ﷺ فرمود: «زمانی خواهد آمد که مردی بر

۱- نقل از تراثنا الفکری / شیخ محمد غزالی، ص ۱۷۸، ۱۷۹.

۲- مفتاح السنه، ص ۱۰.

۳- تخریج الحدیث، ص ۲۲۳.

۴- تقریب التهذیب ۳۲۷/۱ ش ۲۱۳۰.

۵- سنن ابن ماجه، مقدمه، باب تعظیم حدیث رسول الله ﷺ و التغلیظ علی من عارضه ۲۰/۱ ش ۱۲

۶- المسند ۱۳۰/۴، ۱۳۱، ۱۳۲.

۷- المستدرک / الحاکم، کتاب العلم ۱۹۱/۱، ۱۹۲ ش ۳۷۱.

متکا تکیه داده ...» تا آخر ارتباطی به مساله ما «استقلال سنت در تشریع احکام» ندارد، چرا که این حدیث در مورد کسی است که در در فهم قرآن سنت را کنار نهاده و به نظر خودش عمل می‌کند. و این چیزی نیست که در این مساله مورد ادعای ما باشد بلکه این نظر کسانی است که از این مسیر خارج شده‌اند و سخن رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: «و آنچه را که رسول خدا ﷺ حرام کرد مثل آن است که خدا آن را حرام کرده باشد»^۱ صحیح می‌باشد.

آیا در این حکم از امام شاطبی که به صحت حدیث اعتماد کرده است و از آنچه که رسول خدا ﷺ حرام کرده اقتباس کرده است از احکامی که در سنت آمده است ولی در کتاب خدا نیست و از نظر حجیت و وجوب عمل به آن مانند حکم خدا است غیر از اینکه او این حکم سنت را استقلال نمی‌نامد بلکه آن را بیان نامیده است و از جمله آن چیزهایی نیست که شیخ مشد آن را در نظر نگیرد تا اینکه فتوایش را به این جمله خاتمه داد و گفت: «ایجاب و تحریم جز با دلیل یقینی و قطعی الثبوت و قطعی الدلاله، ثابت نمی‌شوند و این امر در مورد سنت جز با احادیث متواتر محقق نمی‌شود و از این جهت به علت عدم اتفاق علما بر آن، معلوم نمی‌باشد، چرا که سنت در اثبات ایجاب و تحریم مستقل نیست مگر اینکه به فلعبیت در بیاید یا به قرآن کریم اضافه گردد بنابراین کسی که استقلال سنت در اثبات ایجاب و تحریم را انکار کند، منکر چیزی است که ائمه در آن اختلاف دارند و از جمله ضروریات به حساب نمی‌آید پس کافر محسوب نمی‌شود»^۲.

۱- الموافقات ۴/۴۳۲، الإعتصام ۱/۶۱.

۲- به نقل از تراثنا الفکری/ شیخ محمد غزالی، ص ۱۷۹. آنچه که لازم به ذکر است این است که او برای عدم درک منظور امام شاطبی به علمای بزرگ ما متوسل شده است چرا که از مذهبش با عبارات موهومی صحبت کرده که اختلاف حقیقی با جمهور علما دارد و دلایلی را مطرح کرده و دلایل جمهور را بدون دلیل مورد طعن قرار داده است. دکتر عبدالغنی عبدالخالق در کتاب حجیه السنه ص ۵۳۷.

مدعیان دروغین علم و داعیان فتنه به این فتوا متمسک شده در حالی که آن‌ها در حجیت سنت مطهر شک ایجاد کردند؛ مانند احمد صبحی منصور که در کتاب‌هایش «حد الرده»^۱ و «لماذا القرآن»^۲ و سعید عشاوی در «الربا و الفائدة فی الاسلام»^۳ و «حقیقه الحجاب»^۴ و جمال البناء در کتاب «کلا الفقهاء التقليد ثم کلا لأدعیا التنویر»^۵ به آن استناد کردند.

از جمله کسانی که در بدفهمی سخن امام شاطبی غلو و زیاده‌روی کرد و آن را پوششی برای مسلک خود قرار داد در حالی که او در حجیت سنت شک داشت، احمد حجازی السقاء بود که می‌گوید: «علمای مسلمین بر این سخن متفق هستند که قرآن منبع قانونگذاری و تشریع می‌باشد و جدای از قرآن، در مورد سخنان نبی ﷺ و افعال و تقریرات او بر قبول تمام آن به عنوان منبع شریعت - مانند قرآن - متفق نیستند. پس آن اقوال و افعال و تقریراتی که، مفسر و مبین و شارح قرآن می‌باشد و سند آن صحیح می‌باشد، بر قبول آن همراه با قرآن اتفاق نظر دارند و آنچه مفسر و مبین و شارح نباشد همه آن‌ها بر آن اتفاق ندارند»^۶.

حقیقت این اختلاف برای ما روشن نیست و می‌دانم که این اختلاف لفظی می‌باشد و هیچ عملی مبتنی بر آن نمی‌شود. با وجود این احمد حجازی با سخن در مورد احکامی که سنت در تاسیس آن‌ها مستقل است به خطا می‌رود و می‌گوید: «این قسم از اقسام

۱- حد الردة، ص ۹۵-۹۸.

۲- لماذا القرآن، ص ۱۵۵-۱۵۷.

۳- الربا و الفائدة فی الاسلام، ص ۸.

۴- حقیقه الحجاب و حجیه الحديث، ص ۹۶ و بعد از آن.

۵- کلا ثم کلا، ص ۶۸-۷۱.

۶- حقیقه السنه النبویه ﷺ، ص ۷، نکا: أضواء علی السنه المحمديه / محمود ابوریه، ص ۳۹ و بعد از آن.

سنت، بین علما محل نزاع می‌باشد. پس یک نفر آن احادیثی را که در قرآن حکمی ندارند، تشریع می‌کنند، رد می‌کند. و نفر دیگر آن را قبول می‌کند.^۱

و طبق عادت خودش اسامی علمایی را که احکام وارده در سنت را رد کرده‌اند، نام نمی‌برد.

سپس آن را تکذیب می‌کند و اختلاف را به فقها می‌سپارد و می‌گوید: (احادیثی که مستقل از قرآن به تشریع می‌پردازند مورد نظر و بحث و اقتباس و رد بین فقها می‌باشند و این همان چیزی است که مذاهب فقهی را از همدیگر متمایز می‌کند و دایره اختلاف بین مسلمانان را وسعت می‌دهد و واجب است که علمای مسلمان سنت مفسر و موافق را قبول کنند. تا این اختلاف بین مسلمانان را کم شود).^۲

و چرا آن مسلمانانی را که اختلاف دارند نام نمی‌برد؟

همین دروغ را در کتاب (دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی) آورده است، آنجا که می‌گوید: «وقتی که یک آیه قرآن بر حکمی دلالت کند و دو نوع حدیث:

الف: حدیث موافق آیه

ب: حدیث غیر موافق

در این مورد وجود داشته باشد، در این حالت واجب است که فقیه حدیث موافق آیه را بگیرد. و حدیث غیر موافق را رها سازد هر چند که سند آن صحیح و از روایت مسلم بن حجاج باشد.^۳

و او در همه این موارد که گمان کرده دروغ است به سخن امام شاطبی در الموافقات تمسک می‌جوید به این گمان که امام شاطبی به دروغ او معتقد است.^۴

۱- حقیقت سنت نبوی، ص ۹.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- دفع الشبهات، ص ۶۵، ۶۶.

۴- حقیقة السنة، ص ۱۰، دفع الشبهات، ص ۶۰.

داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ایمانشان را به سنت قولی مخفی کردند و بیان مقصود و هدفشان از آن

مخفی کردن ایمان به سنت قولی به این مفهوم که احمد حجازی السقا می‌گوید، (داعیان بر درهای جهنم را رد کرد) کسانی که هم پوست ما و هم زبان ما هستند و خود را به امت اسلامی ما منتسب می‌نمایند. مانند اسماعیل منصور آنجا که می‌گوید: «سنت حقیقی تنها یک سنت است و آن سنت خداست و در اینجا سنت دیگری غیر از آن وجود ندارد و رسول ﷺ تبیین نبوی از قرآن کریم داشت» «آن را بر سر و چشم می‌گذاریم، وقتی حقیقتاً ثابت شد به هر حال مخالف احکام و مدلولات قرآن کریم نیست^۱ پس آن را فقط به عنوان بیان قبول می‌کنیم نه به عنوان تشریع مستقل»^۲

سپس ارزش و جایگاه سنت قولی را توصیف می‌کند و می‌گوید: «سنت قولی برای نزدیکی است نه برای استدلال و برای بیان است نه برای اثبات. امری که پیروان آن و منکران آن را - در مقابل شرع - یکسان قرار می‌دهند. پس الزامی برای هر کدام از آن دو طرف نیست که نظر دیگری را قبول کند پس کسی که از آن تبعیت می‌کند، کارش مقبول و کسی که منکر آن است نیز کارش مقبول است»^۳

صالح وردانی رافضی می‌گوید: «قرآن تنها منبع در دسترسی است که به آن تمسک می‌جوئیم و اختلافی در این مورد نیست و سایر منابع غیر از قرآن، بین مسلمانان اختلافی است و در رأس آن‌ها منبع سنت یا احادیث می‌باشد و از آنجا که سنت مبین قرآن است پس این تبیین باید در حدود قرآن باشد و نباید از آن تجاوز کند وقتی که برای ما روشن شد که مأموریت رسول ﷺ تبلیغ آن چیزهایی است که از طرف پروردگارش به او الهام

۱- بلوغ البقین بتصحیح مفهوم ملک الیمین، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۲۴، مجله المنار جلد ۹/۹۰۸، ۹۲۴، مقاله دکتر توفیق صدقی (الإسلام هو القرآن وحده)

۳- تبصیر الإمامة بحقیقه السنه، ص ۶۶۳.

شده است پس رسول ﷺ مجاز نیست که احکامی را بر احکام قرآن بیافزاید و نقش و وظیفه او به تبلیغ قرآن تبیین آن برای مردم منحصر می‌شود و این نقش با وفات او پایان می‌یابد.^۱

همچنین می‌گوید: «پیامبر ﷺ به صورت دائمی به تمسک به هدایت و حکم قرآن دعوت می‌کرد نه به هدایت و حکم خودش. پس وظیفه او فقط تبیین و تبلیغ بود.»^۲ سپس شروع به رد و انکار احکامی کرده که سنت مستقلا وضع کرده است. مانند حرام بودن جمع نکاح زن با خاله‌اش و یا عمه‌اش و حد ارتداد و نکاح متعه و چیزهای بسیار دیگری که سنت در بنای آن‌ها مستقل بوده است.^۳ به منکرین حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام، آنچه را که علامه شوکانی آورده به آن‌ها می‌گوییم: «ثبوت حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام ضرورتی دینی است و جز کسانی که بهره‌ای از اسلام ندارند، با آن مخالف هستند».^۴

نمونه‌هایی از احادیثی که سنت نبوی در تشریع آن‌ها مستقل بود

امام ابن قیم جوزیه در اعلام الموقعین در ذکر احکام مستقل در ثبوت سنت، شرح و بسط داده^۵ و گفته است: «احکام سنت که در قرآن نیست اگر بیشتر از آن نباشد، از آن نمی‌کاهد، پس اگر برای ما جایز باشد که سنی را که افزون بر نص قرآن هستند، رد کنیم تمام احادیث

۱- الخدعة رحلتی من السنة الى الشيعة، ص ۴۰، ۴۱ با تصرف، و همچنین کتاب أهل السنة شعب الله المختار ص ۷۹، ۸۰ از او.

۲- دفاع عن الرسول ضد الفقهاء المحدثين، ص ۱۲۹.

۳- همان منابع قبلی.

۴- إرشاد الفحول ۱/۱۵۸.

۵- اعلام الموقعین، ۲/۲۸۷-۲۹۰.

رسول خدا ﷺ بجز احادیثی که قرآن بر آن دلالت می‌کند، باطل می‌شود. و این همان خبری است که نبی ﷺ خبر داد به اینکه واقع خواهد شد و چاره‌ای جز وقوع آن خبر نیست.^۱ از جمله مثالهایی که سنت در تشریع احکام مستقل بوده و دشمنان اسلام و سنت مطهر آن را انکار می‌کنند:

۱- تحریم جمع نکاح زن با خاله‌اش یا عمه‌اش^۲، تحریم الاغ اهلی^۳، و همه درندگان از حیوانات و چنگال‌داران از پرندگان^۴، تحریم آنچه که از طریق رضاعی و از طریق نسب حرام می‌شود،^۵ مسلمان بخاطر قتل کافر کشته نمی‌شود^۶، حد شارب الخمر^۷، حد رجم^۸، نهی از

۱- همان، ۲۹۰/۲.

۲- قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص ۲۳۳، نیل الأوطار، ۱۴۶/۶، سبیل السلام، ۹۹۸/۳، منزله السنه من الكتاب، ص ۳۰۴، و من التوجيهات النبویه للأسره الإسلامیه، دکتر سعید صوابی ص ۱۰-۵۴.

۳- قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص ۴۴۵، نیل الأوطار، ۱۱۳/۸، سبیل السلام، ۴۹/۱، ۱۰۰۲/۳، ۱۳۷۸/۴.

۴- قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص ۴۴۵، نیل الأوطار، ۱۱۵/۸، سبیل السلام، ۱۳۸۵/۴، ۱۳۸۶.

۵- بخاری (بشرح فتح الباری) کتاب النکاح، باب (وأمهاتکم اللاتی أرضعنکم) ۴۳/۹ ش ۵۱۰۰، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الرضاع، باب تحریم ابنه الأخ من الرضاعه ۲۷۸/۵ ش ۱۴۴۷ حدیث ابن عباس - رضی الله عنهما - نگا: نیل الأوطار ۳۱۷/۶، و سبیل السلام ۱۱۵۱/۳، و الموافقات ۴/۲۳، و منزله السنه من الكتاب، محمد سعید منصور ص ۲۹۵-۲۹۷.

۶- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب جهاد، باب فکاک الأسیره و غیره ۱۹۳/۶ ش ۳۰۴۷ حدیث علی بن ابی طالب ؓ نگا: نیل الأوطار ۸/۷، و سبیل السلام ۱۱۸۸/۳.

۷- سنن ترمذی، کتاب الحدود، باب ما جاء من شرب الخمر فاجلدوه و من عاد فی الرابعه فاقتلوه ۳۹/۴ ش ۱۴۴۴ حدیث معاویه و جابر - رضی الله عنهما - نگا: نیل الأوطار ۱۳۸/۷، و سبیل السلام ۱۳۱۱/۴ و بعد از آن، و منزله السنه من الكتاب ص ۲۸۶.

۸- قبلاً در همین کتاب تخریج آن آمده است، ص ۲۲۲ و نیل الأوطار، ۸۶/۷ و سبیل السلام، ۱۲۶۷/۴ و بعد از آن، منزله السنه من الكتاب ص ۲۷۳ و بعد از آن.

ازدواج متعه^۱، و چیزهای دیگر در این زمینه فراوانند که سنت مطهر در تشریع آن‌ها مستقل بوده است و به صورت متواتر آمده‌اند.^۲

امام شاطبی در مورد این احکام که سنت در تأسیس آن‌ها مستقل است، چه گفته است؟

دوست دارم در اینجا سخن امام شاطبی را در مورد بعضی از احادیث قبل ذکر کنم که چگونه به تأسیس احکام زائد سنت بر آنچه در قرآن کریم است، اقرار کرد ولی مانند جمهور سنت را منبع مستقلى ندانست بلکه آن را بیان نامید و آن را تحت قواعد قرآن کریم آورد و به حجیت آن و وجوب عمل به آن اقرار کرد و کسی که به سخنش استناد می‌کند نزاعی در آن ندارد. آنچه که گذشت، تأکید می‌کند که بعضی از علمای بزرگوار ما در سخن امام شاطبی دچار سوء فهم شدند، همچنان که بعضی از دشمنان سنت مطهر، سخن او را پوششی برای ایجاد شک و تردید در سنت مطهر و جایگاه تشریعی آن قرار دادند.

امام شاطبی می‌گوید: «خدای تعالی جمع بین مادر و دخترش را و همچنین بین دو خواهر در نکاح را حرام کرد و در قرآن آمده است:

﴿وَأَحَلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ﴾ [النساء: ۲۴].

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الجهاد، باب لا یُعَذَّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ، ۱۷۳/۶ ش ۳۰۱۷، از حدیث ابن عباس رضی الله عنه نیل الأوطار ۱۹۰/۷، منزله السنه من الکتاب/استاد محمد سعید منصور، ص ۲۸۹ و بعد از آن.

۲- در حدیثی از حضرت علی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر از نکاح متعه و همچنین از گوشت الاغ اهلی نهی نموده است، بخاری به شرح فتح الباری، کتاب المغازی باب غزوة خیبر ۵۴۹/۷، ش ۴۲۱۶، مسلم به شرح نووی، کتاب النکاح ۱۹۸/۵-۱۹۹ ش ۱۴۰۷، نگا: نیل الأوطار ۱۳۳/۶، سبل اسلام ۱۰۰۱/۳، الموافقات ۹۶/۳.

«برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است»

نهی خداوند از جمع بین زن و عمه‌اش یا خاله‌اش قیاسی است، زیرا مفهومی که جمع بین آنان را سرزنش می‌کند، در اینجا نیز موجود است: و در این حدیث روایت شده است که «اگر شما آن را انجام دهید رحم شما قطع می‌شود» و تعلیل در شعر قیاسی می‌باشد.^۱ و همچنین در کتاب الإعتصام باب بیان معنی صراط المستقیم، راه راستی که بدعتگران از آن منحرف شدند و از راه هدایت جداست، می‌گوید:^۲ در حدیث آمده است که جمع نکاح زن با عمه‌اش و یا خاله‌اش درست نیست و هر آنچه که از لحاظ نسبی حرام باشد از لحاظ رضاعی نیز حرام است و خداوند متعال هنگامی که محرمات را ذکر کرد، از میان رضاعی فقط مادر و خواهر و از میان جمع فقط اجتماع بین دو خواهر را ذکر نکرد، و بعد از آن می‌گوید:

﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ﴾ [النساء: ۲۴].

۱- الموافقات ۴/۲۲۲ و بعد از آن، نیل الأوطار ۶/۱۴۸.

۲- امام این سخن را از بدعتگران قدیم نقل کرده است که احمد حجازی سقا در کتابش حقیقه السنه النبویه ص ۹، و دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی ص ۶۰، ۷، ۱۹۸، و جمال البنا در السنه ودورها فی الفقه الجدید ص ۲۵۴، و صالح الوردانی در الخدعة ص ۴۱، و همچنین أهل السنه شعب الله المختار ص ۸۰ از او، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین ص ۱۳۱، ۱۳۰، و احمد صبحی منصور در لماذا القرآن ص ۶۲ - ۶۶، و نیازی عز الدین در دین السلطان ص ۹۰۸، از میان معاصرین از آنها نقل کرده‌اند.

آیه اقتضا می‌کند که جمع نکاح زن با عمه یا خاله‌اش بجز مادر و خواهر، حلال است هر چند که رضاعی باشد. و این چیزها از باب تخصیص عموم است و در هر حال تعارضی در آن نمی‌باشد.^۱

تامل کن که چگونه آن حکم زائد در سنت را، تخصیص عموم قرآن کریم نامید و استقلال ننماید همچنان که جمهور علما آن را استقلال نامیدند، پس اختلاف لفظی است. نگاه کن که چگونه از این حکم پیروی می‌کنند ولی از کسی که به کلام او استناد می‌کنند، پیروی نمی‌کنند با این گمان که او از آن پیروی نکرده، پس همچنانکه گذشت در کلام امام و نقل آن دچار سوء فهم شد.

این امر در مورد سایر احکام زائد در سنت مطهر مانند: حرام کردن گوشت الاغ اهلی و همه حیوانات درنده و همه پرندگان دارای چنگال، آمده است.

در مورد احکام قبل می‌گوید: خدای تعالی طیبات را حلال کرد و خبائث را حرام کرد و میان این دو اصل چیزهایی باقی ماندند که الحاقشان به هر یک از این دو ممکن است، پس رسول الله ﷺ آنچه را که لازم به توضیح باشد، بیان کرد؛ از خوردن همه حیوانات درنده و پرندگان دارای چنگال نهی کرده است و از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کرده

۱- الاعتصام ۵۶۰/۲، و در کتاب الموافقات می‌گوید: این حدیث «هر آنچه که از طریق رضاعی حرام است از طریق نسبی نیز حرام است» بیان نبوی مربوط به این آیه است که می‌فرماید: «وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضْعَةِ» [النساء: ۲۳] و سایر بستگان رضاعی که از نسب حرام می‌باشند به این دو ملحق می‌شوند مانند: عمه، خاله، دختر خاله و امثال این‌ها. الموافقات ۴/۲۴۴.

۲- نگا: چگونه به این حکم اضافی ایمان آورد در حالی که بدعتگرانی مانند جمال البنا در السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۲۵۴، و احمد حجازی السقاء در دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، ص ۷، ۶۱، ۱۹۸، حقیقت السنه النبوی، ص ۹، و نیازی عزالدین در دین السلطان ص ۹۰۵، آن را انکار کرده‌اند.

است و گفت آن‌ها ناپاک و حرام هستند^۱ و از ابن عمر در مورد جوجه تیغی پرسیده شد و او این کلام خداوند متعال را تلاوت نمود:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو ای پیغمبر در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خورندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آن که میتة (حیوان مرده) باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است».

پیرمردی که در کنار او بود به او گفت که از ابوهریره شنیدم که گفت: آن را نزد نبی ﷺ ذکر کرد و او گفت: نوعی از چیزهای ناپاک است سپس ابن عمر گفت: اگر رسول خدا ﷺ آن را فرموده باشد، همان طور است که او گفت، من نمی‌دانم.^۲

در حدیث علی بن ابی طالب به طور مرفوع آمده است که: «مسلمان به خاطر کشتن کافر، کشته نمی‌شود.» امام شاطبی می‌گوید: و اما این سخن که «مسلمان به خاطر کافر کشته نمی‌شود» علما آن را از کتاب (قرآن) گرفته‌اند، که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱].

«و خدا هیچگاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود».

ممکن است که حکم مسأله قیاسی باشد. زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را به جای بنده قصاص کنید».

۱- بخاری به شرح فتح الباری، کتاب المغازی باب غزوة خیبر ۵۳۴/۷ ش ۴۱۹۸ حدیث أنس بن مالک ؓ.

۲- سنن ابوداود، کتاب الأطعمه، باب فی أكل حشرات الأرض ۳۵۴/۳ ش ۳۷۹۹، نگا: الموافقات ۴/۱۴۴

- ۱۵، و نیل الأوطار ۱۱۷/۸، و سبیل السلام ۴/۱۳۹۳.

بردگی و عبودیت از آثار کفر می‌باشد پس بهتر است که مسلمان بخاطر کافر قصاص نشود.^۱

پس نگاه کنید که چگونه از سنت اضافی تبعیت کردند مبنی بر اینکه طبق قاعده و اصطلاح او بیانی است.

با وجود این افرادی یافت می‌شوند که به دلیل مخالفت با این آیه قرآنی به این حدیث^۲ طعنه وارد می‌کنند:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: 45].

«و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس».

امام شاطبی درباره حد رجم می‌گوید که آن‌ها می‌گویند:^۳

این مخالف کتاب خداست زیرا او به رجم و تبعید حکم داد در حالی که حکم رجم و تبعید در کتاب خدا نیست، پس اگر حدیث باطل باشد این همان چیزی است که ما می‌خواستیم و اگر حقیقت داشته باشد با زیاده رجم و تبعید که در کتاب خدا نیامده متناقض است. امام شاطبی در رد این ادعای مخالف می‌گوید: این پیروی از متشابهات می‌باشد چون کتاب در کلام عرب و در شرع بر حکم و فرض دلالت دارد، مانند این آیه که خدا می‌فرماید:

۱- الموافقات ۴/۴۳۲، نگا: فواتح الرحموت ۱/۲۹۸، التقرير و التحبير ۱/۲۳۲، نیل الأوطار ۸/۷ و سبل السلام ۳/۱۱۸۸. امام زرکشی می‌گوید: حدیث عدم قصاص مسلمان در برابر ذمی، نزد شافعی متواتر است ولی نزد حنفیه متواتر نیست و تواتر در مقابل جمهور و اهل فن نیست و منکر آن معاند و کافر است مانند کسی که منکر قرآن است. نگا: البحر المحيط فی أصول الفقه ۴/۲۴۷.

۲- البیان بالقرآن / مصطفی مهدوی ۱/۴۳۲، دفع شبهات عن الشیخ الغزالی / احمد حجازی سقا، ص ۱۵۱ و بعد از آن.

۳- امام این سخن را از اهل ابتداء قدیم و جدید حکایت می‌کند، که رشاد خلیفه در القرآن و الحدیث و الإسلام، ص ۳۹ از آن‌ها تبعیت کرده است، دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی / احمد حجازی السقاء، ص ۱۰۸ و افراد دیگری که ذکرشان خواهد آمد.

﴿كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: 24].

«کتاب خدا بر شماست».

و باز می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ [البقرة: 183].

«روزه برای شما نوشته شد».

و باز می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ﴾ [النساء: 77].

«و گفتند ای خدا چرا بر ما حکم جنگ را فرض کردی».

معنای آن این است که میان شما به کتاب خدا قضاوت می‌شود یعنی به حکمی که خدا برای ما تشریع کرده است و لازم نیست که این حکم در قرآن وجود داشته باشد همچنان که کتاب به قرآن اطلاق می‌شود، پس تخصیص بدون دلیل کتاب به یکی از احتمالات پیروی از متشابهات است.^۱

سپس امام شاطبی می‌گوید: کسی که^۲ گمان کند که این کلام خداوند درباره کنیزان که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أَحْصَنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَجْحَشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾

[النساء: 25].

۱- الاعتصام ۱/۱۹۹، ۲۰۰، ۵۵۸/۲، ۵۵۹، تأویل مختلف الحديث / ابن قته، ص ۸۸ و ۱۷۷، مع الشیعه اثنی عشریه فی الأصول و الفروع / دکتر علی السالوس ۱/۹۶، ۱۱۵، و ضلالات منکرى السنه، دکتر طه حبیشی ص ۲۹۵ و بعد از آن، و السنه بیاناً للقرآن، دکتر إبراهیم الخولی ص ۲۳.

۲- مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» / توقیق صدقی، مجله المنار جلد ۵۲۳/۹، ۵۲۴، کتاب اعجاز القرآن / احمد حجازی السقاء، ص ۷۹، دفع الشبهات، ص ۱۰۸، و السيد صالح أبوبکر فی الأضواء القرآنیة ص ۳۱۴، ۳۱۳، و مصطفى مهدوی در البیان بالقرآن ۱/۳۳۴، ۳۵۶، و نیازی عز الدین در دین السلطان ص ۹۴۸ و بعد از آن، و أحمد صبحی منصور در لماذا القرآن ص ۱۱۲ و غیره.

«چنانچه عمل زشتی از آن‌ها سر زند بر آن‌ها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است».
با آنچه که در حدیث آمد که نبی ﷺ رجم کرد و ائمه بعد از او هم رجم کردند، عاقلانه نیست. زیرا اقتضا می‌کند که رجم را تقسیم کنیم و این معقول نیست. چگونه نصف آن برای کنیزان باشد؟

این نظر از اینجا ناشی شده که آن‌ها تصور می‌کنند که محصنات همان زنان شوهردار هستند در حالی که اینگونه نیست بلکه محصنات در اینجا یعنی زنان آزاده، به دلیل اینکه خدا می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النساء: 25].

«و هر که را وسعت و توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شوید به زنی اختیار کنید».

و مقصود در اینجا فقط زنان آزاده می‌باشد، زیرا شوهرداران نکاح نمی‌کنند.^۱
اما اینکه، این احکام که سنت در تشریع آن‌ها مستقل بوده است و همه این‌ها بر این امر تأکید می‌کند که سنت صلاحیت تاسیس احکام را به صورت مستقل دارد و در این صورت مانند قرآن کریم می‌باشد و آنچه به وسیله سنت تشریع می‌شود، مانند قرآن کریم حجت است و عمل به آن واجب می‌باشد و بنابراین علمای قدیم و جدید بر آن اجماع نمودند.

کسی که چیزی را از رسول خدا ﷺ قبول کند مانند این است که از خدا قبول کرده باشد زیرا خداوند اطاعت از رسولش را واجب گردانید و می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

۱- الإعتصام ۵۰۹/۲، ۵۶۰، نگا: نظرة القرآن إلى الجريمة والعقاب، دکتر محمد عبدالمنعم القیعی، و عقوبه الحد فی ضوء القرآن الکریم و أثرها فی إصلاح المجتمع، دکتر محمد زواوی عبدالله، و منهاج السنة فی الحدود و أثره فی صلاح المجتمع، دکتر عبد المنعم عطیة *

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

امام بزرگوار محمد بن ادریس شافعی در کتاب عالی (الرساله) به شیوه فصیح و بلیغ می‌گوید: آنچه رسول آن را وضع کرد که حکمی از طرف خدا بر آن نیست به حکم خدا سنت و قانون شریعت است. همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ صِرَاطِ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳].

«و اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست یعنی به راه خدا».

گاهی رسول‌خداست را همزمان با کتاب خدا وضع می‌کرد و گاهی نیز آنچه را که در متن کتاب نبود، وضع می‌کرد و هر آنچه را وضع نمود به پیروی از آن ملزم هستیم^۱ هر کس از رسول‌خدا ﷺ این حکم را قبول کند به حکم خدا مقبول است.^۲

ضرر و زیان انکار سنت نبوی

بی‌حرمتی به سنت نبوی با انکار آن و ایجاد شک در حجیت آن، ابواب شری را می‌گشاید که بنیان اسلام را بی‌اعتبار می‌کند و در زیر نمونه‌هایی از این عوارض را می‌آوریم:

۱- بنیان احکام شرعی و علمی و اصولی «عقاید»، و تفاضیل آن‌ها بر قرآن و سنت نبوی استوار است، پس انکار سنت نبوی عقاید را با گسست و ابهام نابود می‌کند و به آنچه که متعلق به الهیات و نبوت و سمعیات است، آسیب می‌رساند و غیر از این‌ها به مسائل اعتقادی هم آسیب می‌رساند، پس آیا دین بر عقاید منقطع و مبهم استوار می‌شود؟

۲- اصول احکام شرعی و عملی (اصول فقه اسلامی) را باطل می‌کند، زیرا این علم متصدی دلایلی است که احکام بر آن بنا شده است و علمای اصول بر این اجماع

۱- الرسالة/ شافعی، ص ۸۸ بخشهای ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴.

۲- همان، ص ۲۲، بخش ۵۸.

دارند که سنت نبوی منبع دوّم قانونگذاری اسلام است، بنابراین انکار سنت نبوی، فقه اسلامی را در مسیر تندباد قرار می‌دهد و بدون تکیه‌گاه می‌ماند، چرا که بر دلیل و اساس استوار نیست.

۳- فروع فقه را در هم می‌شکنند، زیرا غالب مسائل فقهی و وقائع بر سنت نبوی متکی هستند خواه برای تبیین و توضیح باشد؛ مانند: اوقات و اعداد و کیفیت نمازهای واجب. و خواه مستقل باشد؛ مانند: کفاره روزه رمضان و مجازات کسی که مسکرات را می‌خورد و یا مرتد می‌شود. و اساس جهاد و آداب و سلوک و فضایل اعمال و غیره.. که ذکرش گذشت.

۴- علوم قرآن کریم را از بین می‌برد چرا که بسیاری از قضایا استنادشان به سنت است، و علم تفسیر را که تکیه‌گاه آن، سنت نبوی می‌باشد، تهدید می‌کند و همچنین: با انکار سنت نبوی، امت، بدون شریعت واضح و محکم می‌ماند و اصول و فروع آن در معرض توهین و افترا قرار می‌گیرد.

انکار سنت نبوی راه شک کردن به خود قرآن را می‌گشاید و آیاتی را که بر تبعیت از رسول خدا ﷺ و الگو قرار دادن او و راضی بودن به حکم او و ترجیح اطاعت او بر اطاعت دیگران، تشویق می‌کند را تعطیل می‌کند.^۱

افترا در سنت نبی باعث نابودی عقاید و عبادات و نظام و اخلاق اسلامی می‌شود و باعث از بین رفتن وحدت می‌شود و همچنین باعث عقب ماندگی مسلمانان از چرخه تمدن می‌شود.

استاد محمد اسد می‌گوید: سنت بعد از سیزده قرن هنوز هم کلیدی برای فهم نهضت اسلامی می‌باشد. پس چرا آن را به عنوان کلیدی برای فهم انحلال معاصر خود قرار نمی‌دهیم؟ عمل به سنت رسول خدا ﷺ، عمل کردن به حفظ کیان اسلامی و پیشرفت آن

۱- السنّة النبویه / دکتر احمد محمود کریمه، ص ۲۷، ۲۸.

می‌باشد و رها کردن سنت منجر به انحلال اسلام می‌گردد^۱، و این همان طرح و نقشه دشمنان اسلام و کینه‌جویان آن است چه کسانی که تظاهر به این امر می‌کنند و چه کسانی که عباء بهتان و تزویر را بر تن کردند.

حکم منکر سنت نبوی

امام محمد بن حسین آجری^۲ در کتابش «الشریعة» می‌گوید: تمام فرائض خداوند بلند مرتبه که آن را در کتابش فرض کرده است، فقط به واسطه سنت رسول خدا ﷺ، حکم آن شناخته می‌شود و این سخن علمای مسلمین می‌باشد و کسی که غیر از این را بگوید از دین اسلام خارج می‌شود و وارد دسته کافران و ملحدان می‌شود.^۳

امام بن حزم می‌گوید: اگر مردی گفت: من بجز آنچه که در قرآن کریم هست از چیز دیگری تبعیت نمی‌کنم، او به اجماع امت کافر می‌باشد و تنها دو وعده نماز بر او واجب است که بین غروب خورشید تا تاریکی شب یک وعده نماز بخواند و وعده دیگر را هنگام صبح، بخواند، زیرا آن کمترین چیزی است که نام نماز بر آن واقع می‌شود. و گوینده این یا امثال این‌ها کافر و مشرک است و خون و مال او حلال است و تنها بعضی از غلوکنندگان رافضه بر این راه رفتند که امت بر کفر آن‌ها اجتماع دارند.^۴

حافظ سیوطی می‌گوید: بدانید، کسی که وجود حدیث رسول خدا ﷺ را با سخن یا عمل، انکار کند، به شرط اینکه در اصول مشهور باشد که حجت است کافر شده و از

۱- الإسلام علی مفرق الطرق / استاد محمد اسد، ص ۸۷.

۲- آجری: امام، حافظ، محدث و الگو بود. اسم او ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله بغدادی است صاحب کتاب «الشریعة فی السنة» و «الاربعة» می‌باشد او عالم و عامل به سنت بود و در سال ۳۶۰ هجری وفات یافت. شرح حال او: طبقات الحفاظ/سیوطی، ص ۳۷۹ ش ۸۵۶، تذکره الحفاظ ۹۳۶/۳ ش ۸۸۸ البدایة و النهایة/ ابن کثیر ۲۸۸/۱۱، العبر ۳۱۸/۲، و وفیات الأعیان ۴۸۸/۱، والفهرست ص ۳۶۰.

۳- الشریعة، ص ۵۰.

۴- الإحکام فی اصول الأحکام ۲/۲۱۴ با اندکی تصرف.

دایره اسلام خارج شده است و با یهودیان و نصارا یا با کسانی که می‌خواهند از فرقه‌های کافران باشند، محشور می‌شود.^۱

۱- مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة، ص ۱۴، با وجود این سخنان و سخنان بسیار دیگر مشاهده می‌کنیم که احمد حجازی السقا در کتابش «دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی» معتقد است که انکار تمام احادیث موجب کفر نمی‌شود، نگا: دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی / احمد حجازی السقا، ص ۷۷، برای اطلاع بیشتر از حکم منکرین سنت رجوع شود به: جامع بیان العلم / ابن عبدالبر ۳۳/۲، السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص ۱۴۹-۱۵۱، و حجية السنة، دکتر عبدالغنی ص ۲۵۲ - ۲۵۵، و السنة النبویة، دکتر أحمد کریمه ص ۷۹.